امرالله صلعزی

۸۷/۵/۲

۱۹۰۴۰
۲۱۰۲۰۵

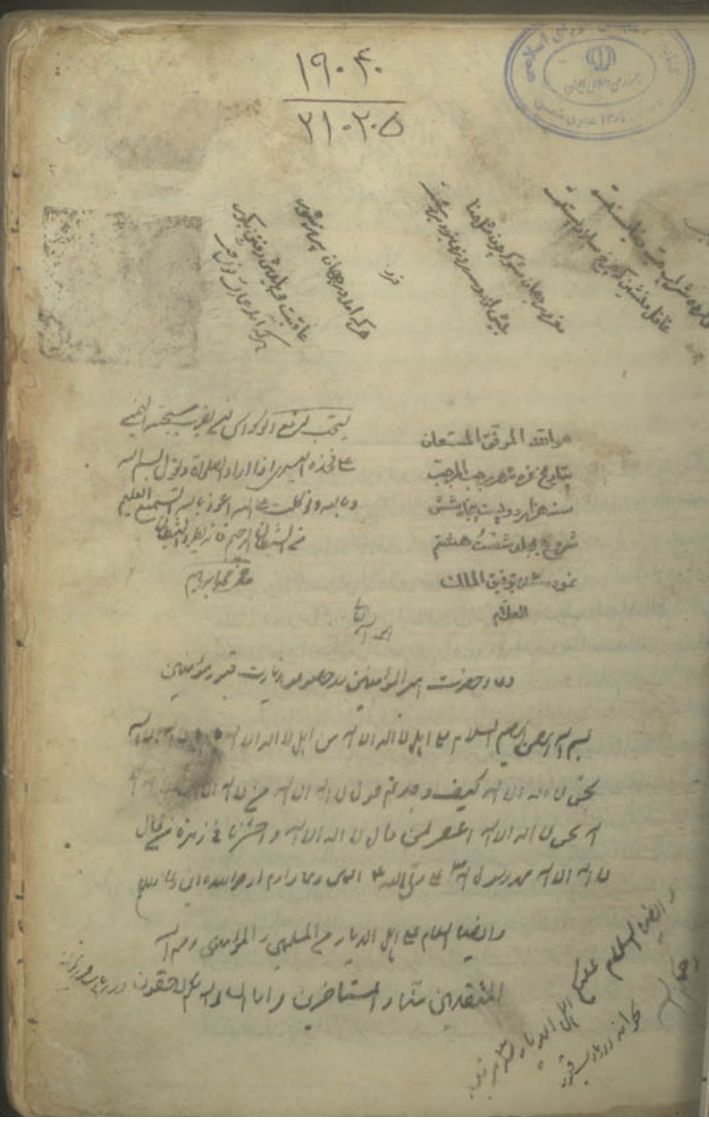

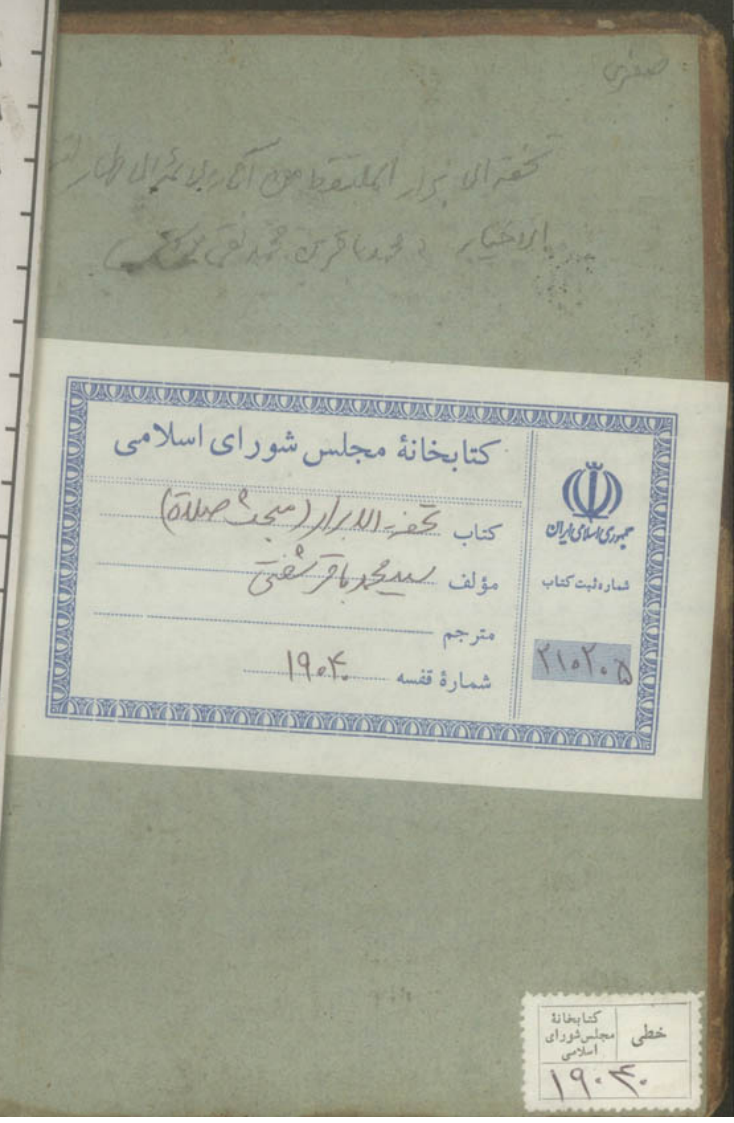

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة الابرار (موجب صلاة)
مؤلف سید محمد باقر شفتی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۹۰۴۰
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۰۲۰۵
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۹۰۴۰

۱۹۰۴۰
۲۱۰۲۰۵

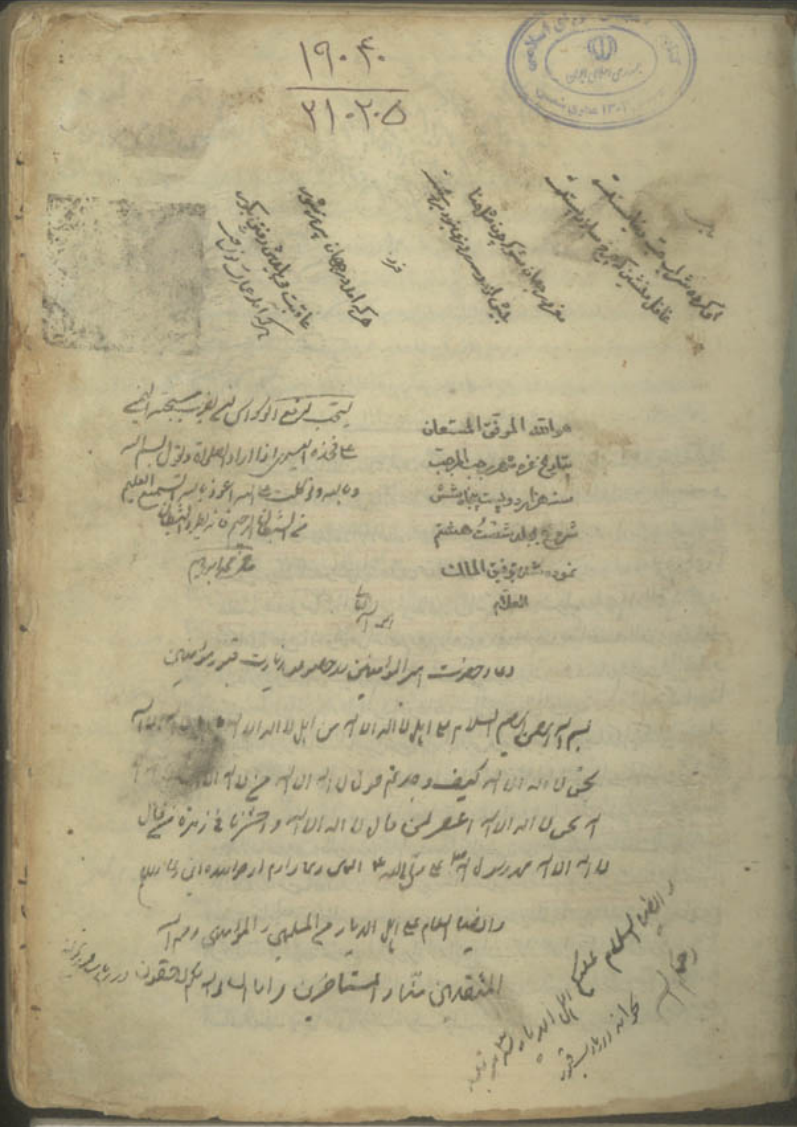

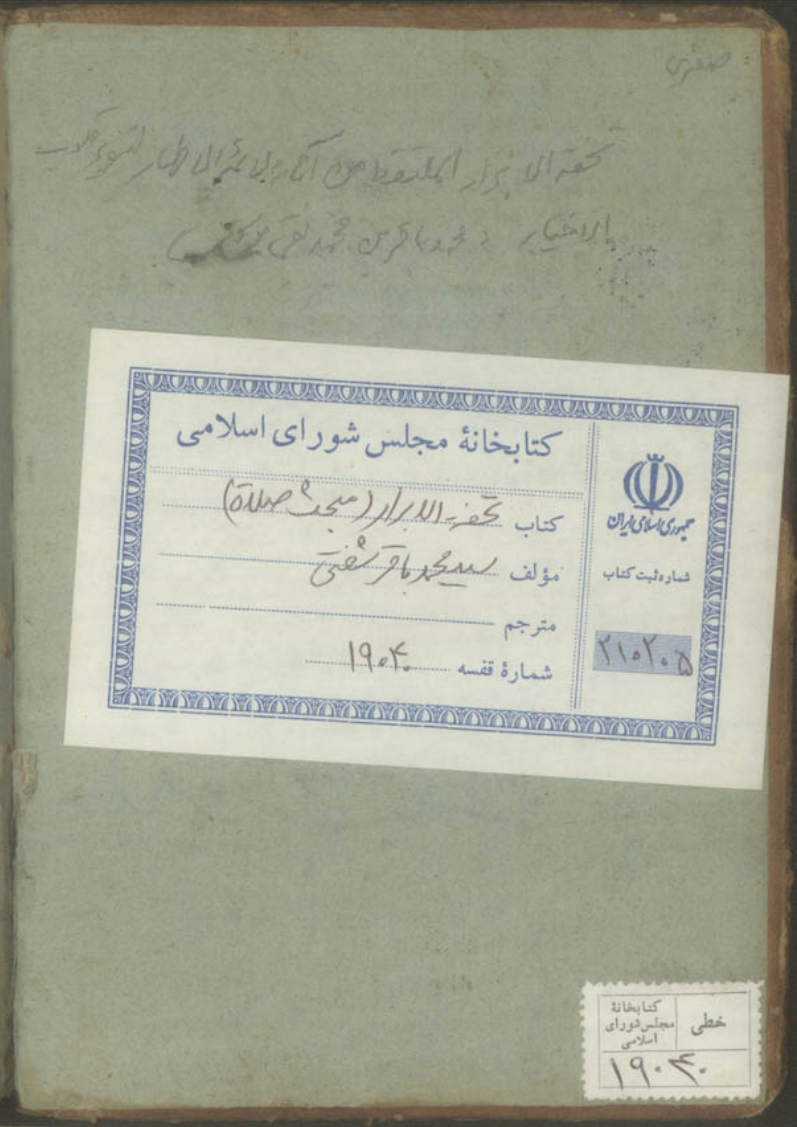

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة الابرار (موجب صلاة)
مؤلف سید محمد باقر شفتی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۹۰۴۰
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۰۲۰۵
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۹۰۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي توحد بالملك فلا ند له في ملكوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له في جبروت كبريائه
وحارت الاذهان الثاقبة في بيداء عظمته وقدرته وانحسرت الابصار الخاطفة في بلائع صنعه و
غرائب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة تذعن باحديته وواحديته وامن به وبجميع رسله
وسفرائه وملائكته واشهد ان جدي محمدا صلى الله عليه واله سيد رسله ومفخر انبيائه وبعثه
خلقه تارضه وسمائه وان علي بن ابيطالب والائمة الاحد عشر عليه وعليهم الاف التحية تحجه
الكاملة على عباده وان من اعتصم بهم واهتدى بهداهم فقد هنيا نفسه للفوز برضوانه و
من فارقهم وضل عن سبيلهم فقد مكن نفسه في دركات نيرانه وبعد خادم شريعت فخر انبياء و
سيد رسل وجاكر بركاه ملجا اولياء وهادي سبل ابن محمد تقي الموسوي محمد باقر اوفي كتابيست بدريان
بلصينهما وجوسيا صنا باديرا بعرض برادران دينى واخلاء ايمانى ميرساند كه اين كتابيست بدريان
صلوة واحكام ان مسمى بتحفة الابرار الملتقط من آثار الائمة الاطهار لتنوير قلوب الاخيار مرتب كرديد
از مقدمه وچند باب وخاتمه هريك از ابواب مشتمل است بر مباحث بسيار مقدمه در بيان فضيلت صلوة
وجلالت مباحث مهمه مطلوبه در اين مقام است بدانكه نظر بمضمون حى مشحون كريمه وما خلقت الجن والانس
الا ليعبدون غريب نهال وجود بنى آدم در بوستان سراى اين وادى پر محن والوشده مكرهه تحصيل معرفت
وعبادت جناب احديت عز شانه وبمقتضاى مفهوم حديث حق مقرون الدنيا مزرعة الاخرة قرار اين سراى سريع
الزوال نشده مكرهه محل زرع دار قرار مراد از اهل زرع انست كه انشاء الله ترتيب اعمالى شود كه موجب رفع
درجات وباعث استحقاق عمو الله وعطايا جليله حضرت منعم بيزوال شود در دار قرار وچونكه عقول اقاصى
انسانى از ادراك چنين اعمالى كه ارتكاب ان موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطايا حضرت رحمت شود

قاصر

صلوة الخمس والزكاة

اللهم ارحمني بترك المعاصي ابدا ما ابقيتني وارحمني من ان اتكلف ما لا يعنيني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسئلك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك عني واستلك ان تنور بكتابك بصري واطلق به لساني وافرج به قلبي واشرح به صدري واستعمل به بدني واقو به على طاعتك وتغنيني عليه ايام حياتي انك على كل شيء قدير

قاصر است لهذا اخلاق حميده انسانى جلت عظمته نظر بكمال رافت وعطوفت بمخلوقين بتوسط انبيا ورسل مقرر فرمود
هدايت وارشاد عباد فرمودند اعمالى كه موجب فوز بلد قرار وباعث استحقاق قرب صل بنعيم بيزوالست مثل
صلوة وصوم وزكوة وخمس وحج وعمره وغيرها امر بارتكاب انها فرموده بعضى را در عمر يكمرتبه وبعضى را
در هر سال يكمرتبه وبعضى را در هر شب ويوم پنج دفعه تا بارتكاب انا اعمال حسنه سعادت انتظام
بنده ذليل غايز شود بعطايا جليله خداوند جليل تا روان عرض اكبر از خسارت وندامت بحاصل سالم
وازشامت وملالت بى ثمرى وتهى دستى غانم وازمفاسد بر شر وشور ميدان كثير المفضال مجاهد
محشر محفوظ وازفوايد مواهب عطايا بى منتهاى حضرت كريم وهاملى الاخلاق محظوظ كردد مخفى نماند
اعمال مذكوره بالاشتراك در اصل رجحان ومحبوبيت متفاوت المراتب ميباشد در فضيلت ورجحان
لكن اشرف ازهمه وافضل از كل نماز است كه فوق كل طاعات بدنيه وسعادات وسرمايه افتخار عالم قدسيات
وموجب استحلاص از دركات نيران وباعث استحقاق نعم جنان ورداى قبول ساير اعمالست چنانچه از
ائمه دين وامناء حضرت رب العالمين ماثور است ان اقبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما
سواها فعن المفضل عن مولانا الصادق عليه السلام اول ما يحاسب به العبد الصلوة فان اقبلت قبل ساير عمل
وان ردت عليه رد عليه ساير عمل حاصل معنى ظاهر اين كلام حقيقت انجام اين است در موقف حساب
از جانب مواخذ ومحاسب حقيقى اول كلامى كه در مقام حساب صادر ميشود سؤال از حال نماز بنده است
پس اگر نماز شخص مقبول شد مقبوليت ان موجب مقبوليت ساير اعمال ميشود وكويا بامر اين باشد كه
بعد از مقبوليت نماز ديكر سؤال از ساير اعمال نميشود وبركت نماز مقبول كل اعمال مقبول ميشود واكر
العياذ بالله سبحانه نماز اين شخص در درگاه احديت جل شانه مردود شد فالجمله طاعات واعمال مردود
ميشود يعنى شرع بر انها مترتب نميشود بدانكه اشكالى در ظاهر اين حديث ميشود وبيان ان
اينست كه از جمله واجبات الهيه زكوة وخمس وصوم وغير انهاست هركاه فرض شود مكلف عمل
نمود هريك از انها اين زكوة در شريعت مقرر وثابت است عدالت وحكمت مقتضى قبول وترتب ثمرات
بر انها خواهد صلوة مقبول نشود باز مردود شد انها با رعايت امور معتبره در انها بسبب مردود شدن صلوة
نظر باخلال ببعضى از امور معتبره در ان ملايم با تفضل حكيم على الاطلاق ومناسب با كرم واهب تعالى
نيست واحتمال انكه مقبوليت صلوة معتبره وشرط بودنها در قبول ساير اعمال مندفع است بامكان وجود
اجماع بر خلاف انچه بايد كه تصنيع كلمات اصحاب كاشف بر خلاف اين احتمالست چه در مباحث هريك متعرض
شده اند امور معتبره در هريك را وتا حال ندديده ايم احدى متعرض اين شده باشد در كتب فقهيه

در صدر دل بنويسم ۲۹
طرف صفحه چپ

که معتبر در قبول زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة با مقبولیت صلوة است و حدیث مذکور اگرچه ناطق باین است
لکن نظر باسناد و اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل آن نیست که توان اعتماد بر آن نمود در این مطلب خطیر پس میگوئیم
ممکن است حدیث حمل شود در صورت علم و رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنا بر این معنی حدیث چنین میشود
هرگاه نماز مقبول شود ببرکت آن سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود و هرگاه نماز
مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن سایر اعمالست اگر ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام
آنکه هر یک از عبارات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت نفسی دارد و مقبولیت غیری اول در صورتیست
که مستجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نبوده و مقبولیت
غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن
مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بآن و ممکن است
که حمل شود قبول بر قبول بر وجه کمال و حمل شود مردودیت بر عدم آن بنا بر این اشکالی نخواهد بود مگر حمل
کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در آن سهل است بجهت اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر قاطبه اعمال
بسیار است **اول** حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اگرچه در فقیه مرسلا مرویست لکن ثقة الاسلام در
اول کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از تهذیب روایت فرموده بسند موثق
کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست مذکور در کافی باین عبارت است عن ابی جعفر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت
قبل ما سواها و ذیل حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنا بر این معنی آن در حدیث مذکور شد
چنین خلاف ظاهر آن نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبول و مقبول
میشود و مقتضای مفهوم شرط اینست که اگر صلوة قبول نشود آن اعمال نیز قبول نمیشود نظر باستثنای شرایط
قبول در آن اقرب باین حدیث است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ
صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسئل العبد اذا وقف بین یدی الله
عز و جل عن صلوته فان زکت صلوته زکی سایر اعماله و ان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده وقتی که حاضر
کرده شد در محل حساب اول سؤال میکند از او میشود سؤال از نماز است اگر نماز صادر از او حق درگاه احدیت
جل شانه زکی باشد جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل
مرضی نخواهد بود در جمیع غیر طرق عامه نقل شده نیز مرویست از کلی در تهذیب بسند دیگر بیان آن روایت فرموده اند معتقدان
ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام از سرور اسرار انبیاء صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده

ان عمود الدین الصلوة و هو اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله و ان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله
حدیث معتبر است مرویست در کافی و تهذیب و مؤید حدیث است که مذکور شد و آن حدیث اینست که جناب کاشف الاسرار
والد ماجد جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از مفخر انبیاء و سید رسل و مخزن اسرار و هادی سبل جناب پیغمبر کاشف
صلی الله علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست مثال الصلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است
و سایر اعمال مثل زکوة و حج و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد
ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده و آن و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد هیچ ثمری بر آنها
مترتب نمیشود و این حدیث با حال اعتبار سند دلالت میکند بر منتهای مرتبه مدح و صریح است بر افضلیت صلوة
نسبت بقاطبه عبادات **سیم** حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه مکنهم الله تعالی فی جنة
عالیه بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقات رواتست روایت فرموده اند که ما خدمت
نموده که استدعا و مسئلت کردم از خدمت کاشف الاسرار والد ماجد جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بمن خبر بده و بشناسان
بهترین عملیکه وسیله قرب عباد میشود بخدا و بزرگترین اعمال جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خلاق عالم چه چیز است آن حضرت
در جواب فرمودند عبادت از چیزیکه بعد از معرفت بهتر از نماز نبوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت
خاتم الانبیاء و اهدی علیه و علیهم الاف التحیة والثناء افضل از قاطبه عبادات است **چهارم** حدیثی است مذکور در فقیه
تهذیب مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا ناداه ملک بین
یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهوره فاطفؤها بصلوتکم یعنی آن جمع نمازگزاران
مثل آن نماز را مرده بکسر نون و فتح با و راء قال فی القاموس والنار معلوم و قد تذکر جمعا و نیران و نیره کقرة
و نیر و نیارة قال فی الصحاح النور الضیاء والجمع انوار الی ان قال والنار مؤنثة و هی من الواو کانه تصغیر هاء نیرة
والجمع نیر و انیر و نیران انتهی الواو باء لکسر ما قبل او ما قبل او ما بعد او ما بعد آن نیران در اینمقام یا معنی ظاهر است یا معانی
بنا بر تأویل مصحح استعمال یا سببیت است یا شباهت در اول الملاة لفظ سببیت است بر سبب بعبارة اخری تسمیه
سبب است باسم مسبب در ثانی استعاره است از آن باو قد توهما شبیه است حاصل معنی حدیث اینست که
ندا شود هیچ وقت از اوقات نماز مگر اینکه ملکی می آید در میان خطاب میکند که ای ایها الناس برخیزید آتش را
که مشتعل کرده اید بر پشت خود بسبب ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام بنماز در نیت که
خاموش کردن آتش کنایه باشد از اخلاص از آن آتش یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزا همان چنین مقرر شده که در آن
مکان معین از جهنم معاقب شود بعد از آن بسبب محافظت و شرافت نماز از عذاب آن مکان مستخلص شود نظر بر بعد
خاموش شدن آتش جهنم و ممکن است که احتمال ظاهر شود باین آنکه مکان در جهنم بود و آتشها آتش در آن در بعد امر

مشتغل نشده باشد بعد از آن اشتغال بمعاصی موجب اشتغال او شود بعد از آنکه بنده محافظت نماز در وقت خود
نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء آن آتش شود و این امر مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است
باین نحو فوموا الی استحلاسکم من نیرانکم ارفعوا الی اطفاء نیرانکم و الاول اقرب معناه الثانی لفظا این معنی
بنا بر آنست که نیران جمله شود بر ظاهر خود و اما هرگاه حمل شود بر تشبیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد
برخیزید و سعی نمائید باطفاء نماز و محافظت آن در اینحال معاصی صادر از شما که موجب عقاب در نیرانست بنا بر اینکه
اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب و السنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات
و ذکر ایقاد بعد از آنکه از ملائمات مشبه است بعبارة اخری که از ملائمات موضوع لفظ نیرانست بجهة تنبیه
بر کمال سبب در مسببیت که نفس مسببیت است بنا بر این استعاره استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود **پنجم**
حدیثی است که الصحیح که قاطبه مشایخ عظام مکنهم الله تعالی منازل الکرام المطابق بر روایت از کرده ماند حاصل
مضمون آن اینست که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا بوده باشد تصدق
کرده شود از آن تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان آن اشکالات مع دفع آنها مذکور میشود
الاول است **ششم** حدیثی است معتبر روایت از فخر الاولین و الآخرین جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من
شیعتنا یقوم الی الصلوة الا کشفت بعدد من خلفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ
من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة ادای نماز مگر اینکه احاطه میکند بآن بنده ملائکه بعدد آنچه
محاذی آن بنده بوده باشد این ملائکه متکثره نماز میکنند در عقب سر او و کلان ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل
شانه بجهة او تا آنکه فارغ میشود از نماز ممکن است مراد از مخالفت هر کس بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه
بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر حق سایر فرق شیعه بنا بر این عدد ملائکه معادل می شود با عدد هر کس که در سطح
ارض هست غیر از شیعیان این بنا بر این است که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده باشد یا ممکن است که مراد
از مخالفت مخالفت در فعل صلوة بوده باشد در اوقات یعنی مخالفت او کرده باشند که در اوقات مشغول بنماز شده
از جهت آنکه نماز نافع صحیح بوده باشد بنا بر این علاوه ملائکه اکثر از اول میشود و جدا آن بعد از تامل ظاهر میشود
و علی التقدیرین این مدحی است فوق کل محامد **هفتم** حدیثی است معتبر روایت از مفخر الاولین و الآخرین
جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حکایت فرموده از مفخر کائنات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که فرمود
بنده مومن بعد از آنکه مشغول نماز شد التفات می شود از جانب خلاق آسمان و زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود
و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا آنکه بار الهی جل جلاله ملائکه مامور میشود که بایستند بالای سر او و آن
ملائکه ندا میکنند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست التفات بتو کرده است و کیست معبود تو هر اینه از نماز

فارغ نمیشدی و از عمل خود زایل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی مخفی نماند مراد از التفات
الهی آن بنده مومن آنست که نسبت حق تعالی در امر وقت باو مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات و انتباه
مینماید بشخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو **هشتم** حدیثی صحیحی است مروی از کاشف
اسرار و قرین جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل
شانه نماز است و این نماز آخر وصایای انبیاست مخفی نماند که نماز آخر وصایای انبیا بودن دال بر کمال مدح و
نهایت تاکید است نظر باینکه آخر وصیت در حین قطع بمات نمیشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا
بشان او میشود **نهم** حدیث صحیحی است مروی از مفخر الاولین و الآخرین جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که
فرموده هرگاه ارکان صلوة یکنماز را با جمیع آداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگر چه سایر
نمازها مستجمع شرایط قبول نبوده باشد و اگر جمیع نمازهای او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچیک از نمازهای او
مقبول نمیشود ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو تا مل کن هر این حدیث شریف که فخر الاسلام جلال
قدره و رفعت منزلت از اجل سند صحیح روایت نموده از کاشف الدقائق و المسرار جناب حضرت امام محمد باقر
و دلالت صریح این حدیث بسعادت قرین اینست که بنده ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یکنماز را بعمل آورد
بنحوی که مقبول درگاه الهی است قرین خلاق آسمان و زمین شود و این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود
اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه این حدیث که در اول مذکور شد که
مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون مرویست باسانید متعدد
پس از ملاحظه هر مستند میشود هرگاه مکلف ایتان بیک نماز نماید بنحوی که مقبول درگاه عطوفت قرین
فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد اگر چه هیچیک مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد این منتهای رتبه کم و احشا و غایت رتبه تعمل و افضالست پس اهم امور نسبت بمکلف
عبادات کسی و اهتمام نموده که کمال نمازها ایتان نمود بنحوی که مستجمع شرایط قبول بوده باشد بلا اقل
بعضی از نمازهای خود را سعی نموده که چنین نموده باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت
قصوی محروم نگردانده باشد از فیاض علی الاطلاق آنست که بحق و حرمت آن از امتداد سرادق هدی علیهم الاوصیاء
و الثنا تا طلب نفوس را توفیق خاص عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخسارت و باعث توصل
باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعت گردد **دهم** حدیث موثق است مروی از مفخر کائنات صلوات الله
و سلامه علیه و آله که خطاب فرمود بیکی از مشرف بشرافت سراسر سعادت خلاصه آن سرور مشرف بودند
فرمودند که ای کسیکه حاصل مضمون حق مقرون آن اینست که هرگاه در مدینه خانه یکی از شما نهر جاری بوده باشد و آن کس بدن

خود را بشوید یا آن را در هر روز و شب پنج مرتبه آب باقی بماند در بدن او کثافتی عرض کرده خبر فرمودند مثال نماز و مثال
این نماز و آب است مثل شخص را از احدیث سعادت انتظام است معصیتی که از کسی صادر شد از آن معصیت حدث خباثتی میشود
در نفس این شخص بعد از آنکه همان شخص ایستاد بنماز نمود این نماز باعث تطهیر این نفس میشود از آن خباثت و هم چنین هر گاه این
شخص بسبب غلبه هوا و هوس نفسانیه و متابعت قوی بهیمیه بعد از آن نماز نمود بمعصیت مرتکب نفس
نفس آن شخص میشود و خباثت باطنی هر وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز آن نماز موجب رفع آن خباثت باطنی میشود
و هم چنین است حال فیما بعد ذلک پس با وجود محافظت صلوات یومیه در پنج وقت خباثتی در نفس این شخص باقی قابل
ماند چنانچه هر گاه کسی در شبانه روز پنج دفعه بدن خود را در آب نهر بشوید چرک و کثافتی در بدن او باقی نمیماند انتهی

در باب فضیلت نماز بسیار است الفرد ذکر شد کفایت میکند در اینمقام بجهة آنکه ممکن است که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت
نماز بکلام افضلیت آن از سایر عبادات از چند راه اول نظر بنصوص وارده از صحیح الحدیث جلت عظمته در این باب چنانچه
دانسته شد دویم ملاحظه شارع است بر غایت امور مستحسنه و اجتناب از امور غیر مرضیه در حالت اشتغال بنماز
بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود که معتبر در حال اشتغال بنماز آنست که باید مصلی
با وضو و بوی خوش و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود بجانب کعبه معظمه که اشرف مواضع است و همچنین
متوجه شود بقلب و عقل بعبود منع متعال و ممنوع است از دخول در نماز با حدث و نجاست بدن یا لباس و لازم است
اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر و ضحک و پشت از قبله کردن بلکه رو از قبله گردانیدن و اجتناب نمود نماز کشف
عورت و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده و لهذا جایز است
در حالت صوم و ادای زکوة و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت بقبله و کشف عورت و با تکلم
با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مستحق میشود که نماز اشرف و افضل از اینهاست که امر مرموز است شارع
برعایت امور مستحسنه در حال اشتغال بآن و نهی فرموده از امور غیر لایقه در آن حالت فظهر بشراقت و فضیلت نماز
بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از آنها خواهد بود سیم نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته
شود که اصول عمده مختصر است در نماز و زکوة و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد بعلاوه ملاحظه یک مشخص میشود
جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود نماز مرکب است
از افعال و اقوال چندی که حکمت بالغه الهیه مقتضی ترکیب آن شده کیفیت مخصوصه در هر یک از آن افعال و اقوال
حکم چند و فضیلت و ثواب بی حد است که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حال است که افضلیت اصل صلوة و مرتبه شبا
نسبت بسایر عبادات اول از آن افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهر در آن اینست که بنده ذلیل ملتفت شود که
در خدمت چنین سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین جهان و اگر ملاحظه میکنی بآن سطوت که قاطبه عساکر

و امراء و وزراء و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش میباشند در جنب سلطنت و سطوت الجل شانه
مقهور و مضمحل میباشد سلطان با اینا قتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده
ملاحظه کن بین که هر گاه میرا ن ضعیفی مثل وزغ یا عقربی متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از ناصیه شاهنشاه
میشود خصوصا هر گاه چنین چیزی در شب لا سیما در ظلمت شب اتفاق افتد بملاحظه حکمت در اعتبار قیام در نماز آنست که
ملتفت این شود که این قیام در خدمت کبیر و ارباب هر چیز است در حدیث معتبر وارد است وقتی که بنده مؤمن ایستاد
بجهة نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام اینملک بالای سر این مصلی است نداء میکند باو که ای نماز
کننده اگر میدانستی کیست که نظر بتو میکند و کیست که تو در بندگی و اطاعت او ایستاده هر گز از مقام عبادت خود زایل
نشدی دویم از افعال مهمه نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار دقایق
جناب امام جعفر صادق ع که حاصل مضمون آن اینست بنده که رکوع کند بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقه
مکرم آنکه بخشد خلاق عالم جل شانه آن بنده را بنور معارف و بزرگی خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریائی خود
و بپوشاند او را لباس اصفیا و اولیا و در آن روز نیست حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده که بنده اول در قیام بنحوی
که مذکور شده متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه بشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن تذکر موجب اظهار
مذلت و خشوع میشود پس بر رکوع میرود بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار
در مدح سجود علاوه بر آنست که تواتر استفاضه نموده جدا از آن در مسجد سجود بعرش الملک الودود مطلق خواهی شد
در کتاب مذکور در آن باب حدیثی مرویست که ما حصل مضمون آن اینست که قسم یاد کرده عالم جل شانه خصوص آن کسی را
ندیده کسیکه در حدیث عمر یکمرتبه ایمان بحقیقت سجود نموده باشد بالجمله ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال واجبه و منافله
نماز موجب طول کلام میشود در اینمقام مناسب نیست بعلاوه اشاره بهر یک در مقام خود بقدر یکه مناسب مقام شده
و اما اقوال ثابته در نماز پس اول تکبیر است بعد از آن قیام سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر از سور قرآن بعد از
آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت و صلوات بر نبی کاینات و آل اطهار آن سرور در تشهد
اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آنست که تواند استقصا
نمود نماز جامع همه اینهاست پس اجتماع محسنات بنحویکه در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات نشده لهذا نماز
افضل و اشرف از همه خواهد بود و چون کما اطلاع بنصوص وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در حال خود در حق عامه
اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت امر مذکور تاثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا
مناسب دانست اشاره بجمله از اخبار وارده در فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب
زیادت میل قلوب مؤمنان گردد در اهتمام میگوییم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف السر و المعان

جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آنحضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان
عالم ترین ایشان سؤال کرد از آن سرور از چند چیز طلب از جمله مطالبی که سؤال کرد این بود که اخبار فرموده باش بآن هفت خصلتی
که خلاق عالم جل شانه شما را ممتاز فرموده از سایر انبیا علیهم السلام که رئیس آنجناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده از آن هفت چیز است که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی عرض
کرد صحیح فرمودی فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب را جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
کسی که بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید خداوند عالم جل شانه او را بعدد تلاوت هر آیه که از آن نازل شده و در تفسیر مینویسد
جناب کاشف السر والدین جناب حضرت امام حسن عسکری روایت فرموده اند از رجال ارباب معرفت و یقین جناب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که خلاق عالم عز شانه فرموده قسمت کردم
سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بندگان من بدین نحو که نصف آنرا بجهة خود قرار داده ام و نصف دیگر را بجهة بندگان خود
پس وقتی که بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من سزاوار است بر من
که ابتدا می امور را با تاهیم نام و مبارک کردانم از برای او و مراد حال او وقتی که گفت الحمد لله رب العالمین خداوند
عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست نعمتهای که نزد او هست از جانب من باو رسیده است
و بفضل و احسان خود بلا باو مکاره را از او دفع کرده ام ایا ملتفت من شاهد باشید شما چنانچه نعم دنیا را باو عطا
کرده ام نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلایای دنیویه را از او دفع کرده ام بلایای اخرویه را نیز از او
دفع خواهم کرد و وقتی که گفت الرحمن الرحیم بر دو کار عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود بانکه من رحمن و رحیم
میباشم شاهد باشید شما خطاب بهر او را مرتبه من زیاد میکنم و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس
بعد از آنکه بنده گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید ایا ملتفت من شاهد باشید چنانچه بنده من اعتراف
نمود که سلطنت روز قیامت مختص بمنست در آن روز حساب را بر او آسان خواهم کردانید و شاهد باشید از معاصی
و گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه بنده ذلیل گفت ایاک نعبد بر دو کار عالم میفرماید راست گفت بنده من
عبادت و ذلت او بجهت من است ملائکه من شاهد باشید اینقدر ثواب در مقابل عبادت او بدهم تمنای او را بنماید
هر کس که عبادت مالک را نکرده باشد و وقتیکه گفت و ایاک نستعین خداوند عالم جل جلاله میفرماید راست گفت بنده من
من از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرد گواه باشید ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او و نصرت او
خواهم رسید در شدائد و گواه میشوم برای او و وقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خلاق
جل شانه میفرماید این سهم بنده من است و از برای بنده من طلب خواهد مطالب او را و اجابت خواهم
مشرف میکردانم عطا میکنم باو هر چه را که میگوید و این میدانم او را از هر چه خائف از آن است ظاهر است که این

اشاره بود بآیه تفسیر غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ایضا در تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن
العظیم و التفسیر الذی ذکره نقلا عن الامام علیه السلام انه تعالی اذن لاشتمال فاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن العظیم مقصود
از آیه آیه تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است بلکه فاتحة جزء قرآن است خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان
بخبر کائنات صلی الله علیه و آله اول سبع المثانی که مراد سوره مبارکه حمد است ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن
العظیم را و از آیه ما علی سوره مبارکه حمد است پس سوره مبارکه حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده
این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه و ایضا حکایت شده از تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرآن است بدانکه در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه
گفته شده است اول آنست که فاتحة الکتاب را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه سوره قرآن است بحسب ترتیب
در مصاحف بنا بر آنکه بعضی از تاکید کرده اند که ترتیب سور قرآن بنحو معهود در عصر شریف جناب فخر کائنات شده بمقتضای
فرموده آنجناب در این آنست که این سوره را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سوره منزل است لکن این مخالف تصریح
که مدلول علیه بعض احادیث است که اول سوره منزله سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه از جماعتی از مفسرین
بر این تصریح نموده اند سیم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه بعضی ادعا نموده اند که اول سوره مثبته در لوح
محفوظ این سوره است چهارم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه بمقتضای شریف انا انزلناه فی لیلة مبارکة
کل قرآن در شب قدر نازل شده باشد و نیاید که نعم بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
و این سوره مبارکه اول آن قرآن بود که یکدفعه نازل شد پنجم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرآنیست
که ثابت در نماز است این بنابر آنست که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق میشود بر بعض از آن چنانچه
بعضی از مفسرین در مشار الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته است سوره است یا میگوئیم
تسمیه بمقدار ثابت از قرآن در نماز بکتاب از بابت تسمیه جزء است باسم کل بعلاقه بیان این مطلب که خالی از وجه
بود میگوئیم مقصود اینست که نماز جامع محاسنی است که در هیچیک از عبادات محقق نیست از جمله بابت جزء از آن
قرآن است که شرافت و فضیلت او بجزء است که دانسته شد و هر چنین سایر اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست
در هیچیک از عبادات محقق نیست و این دلالت بر آنکه نماز اشرف است از قالب عبادات و هر المطلوب کفایت
میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبر که سابق بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل شد و هو الذی روی عن عبید
زرارة بسند کالصحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود
الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود لم ینفع طنب و لا وتد و لا

فشاء الفسطاط بسم الفاء وكسرها وتبدل الطاء بالدال تاه والطائية تائين هكذا افسطات وفسطاط وفسطاط
كان القاموس وفيه طنب بضمتين حبل طويل يشد به سرادق البيت او الوتد حاصل معنى اين حديث خواص
چنانچه در سابق بيان شد اينست كه مثال صلوة مثال عمود وستون خيمه است وسايرى اعمال مثل زكوة وخمس وصوم
وحج اينها بمنزله اطناب ومنخ وپرده خيمه است پس هرگاه عمود وستون خيمه محكم وثابت باشد نفعى متوجه نميشود
بر طناب ومنخ وپرده خيمه وهرگاه عمود خيمه شكسته باشد هيچ نفعى متوجه نميشود بر طناب ومنخ وپرده خيمه
مخفى نماند اين منتهاى مرتبه مدح وغايت مرتبه فضيلت وكمالست مناسب در اين مقام ختم كلام است بايراد
حديثى كه الشيخ المحدث شيخ صدوق قدس الله نفسه ورحمه در مجالس روايت فرموده حاصل معنى آن حديث
شريف اينست كه ابن عباس مشهور كه اسم او عبد الله است رحمه علامه در كتاب خلاصه ذكر فرموده ايشان را بالكال
تعظيم واحترام فرموده است حال اين شخص در جلالت وبزرگى واخلاص بخدمت جناب حضرت امير المؤمنين
مشهور تر از آنست كه محتاج به بيان باشد مجملا همين ابن عباس روايت نمود ما از فخر كائنات صلى الله عليه وآله كه فرمود
اند خداوند عالم را ملكى است اسم او جاثليل هاست اولينت كه اخذ بروايت ميكند از خلاق اشيا از زمين جل جلاله الوقت
هر نماز از براى مصلين پس وقتيكه صبح كردند مؤمنين ايستادند مشغول وضو شدند بعد از آن اتيان بنماز
صبح نمودند ملك ميگيرد براى از خداوند عالم جل شانه از براى نماز گذارندگان مكتوب در آن برات اينست
انا الله الباقى منم خداوند عالم كه فنا نيست از براى من نيست اى بندگان من واى كنيزان من در پناه خود گرفتم شما
ودر حفظ خود گرفتم شما را اقسم بعزت وجلالت خود ضار ودليل خواهم كرد شما را ومعاصى شما را مرتفع
ميشود تا ظهر بعد از آنكه وقت نماز ظهر داخل شد پس ايستادند مؤمنين واتيان بوضو ونماز ظهر نمودند
همان ملك ميگيرد از خداوند عالم جل شانه برات دويم را نوشته شده است در آن برات انا الله القادر منم
خداوند عالم كه قدرت من محيط بهمه چيز است اى بندگان وكنيزان من امر زديم همه گناهان شما را وتبديل كردم
همه گناهان شما را باعمال حسنه وحلال كردانيدم بر شما بسبب راجع بودن من از شما خانهاى بهشت را
كه واجب است بعد از آنكه وقت نماز عصر داخل شد وايستادند مؤمنين بجهت وضو واتيان بوضو ونماز نمودند
همان ملك از خداوند عالم جل شانه ميگيرد برات سيم را كه مكتوب در آن است انا الله الجليل منم خداوند
جليل وبزرگ وجليل است ذكر من وعظيم است سلطنت من اى بندگان من واى كنيزان من حرام كردانيدم
بدنهاى شما را از آتش جهنم وساكن ميگردانم شما را در خانهاى كه بجهة اهل اوليا مقرر داشته ايم
ودفع كردم از شما از جهت خودم شر شما را بعد از آنكه وقت نماز مغرب داخل شد وايستادند مؤمنين واتيان
بوضو ونماز مغرب نمودند همان ملك ميگيرد از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را مكتوب است در آن برات

حكايت در بيان فضيلت دويم كه اول
در بيان مصلين

انا الله الجبار الكبير المتعال منم خداوندى كه جبر وكسر وقصور نقايص با من است ومنم خداوند عظيم كه منزهم
از كل نواقص وصفات مخلوقين اى بندگان من وكنيزان من ملك كه معاودت كرده از نزد شما هر بر ضا وسرور
سزاوار است بر من كه شما را راضى كنم وعطا فرمايم بشما خواهشهاى شما را در روز قيامت بعد از آنكه وقت نماز
عشا داخل شد مؤمنين ايستادند واتيان بوضو ونماز عشا نمودند آن ملك ميگيرد از خداوند عالم عز شانه
برات بغير امكتوب است در آن انا الله لا اله غيرى ولا رب سواى منم خداوند مستجمع جميع صفات كمال
ومنزه از جميع نقايص ومعايب وزوال معبودى كه سزاوار معبوديت باشد غير من نيست ربى سواى من
نيست اى بندگان وكنيزان من در خانهاى خود وضو ساختيد ورو آوريد بسوى خانهاى من كه مساجد است
وبخضوع وخشوع مشغول ذكر من شديد ومعرفت بحقوق من هم رسانيد بدو امر يكه بر شما واجب كرده
بودم بعد از آن ديد شاهد باش تو اى جاثليل وساير ملائكه من كه من از اين بندگان خود راضى شدم پس جاثليل
در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا ميكند كه اى فرقه ملائكه بشارت باد شما را كه حقتعالى جل شانه آمرزيد
مصلين از موحدين را پس باقى نميماند ملك در هفت آسمان مگر اينكه استغفار ميكنند از براى مصلين ودعا
ميكنند از براى ايشان كه موفق شوند پيوسته بر طاعات وعبادات خداوند عالم جل شانه اين عزيز من نماز يكى
از هم شرافت وفضيلت بجهة اوثابت است وافضل از همه عبادات بلكه موقوف عليه قبول كافه طاعات مخصوص
مشخص است كه همين نماز است شان وكمشان وافتادن نيست چنانچه در حديث صحيحى وارد است كه جناب رسول خدا
صلى الله عليه وآله در مسجد تشريف داشتند مردى داخل در مسجد شد شروع در نماز كرد پس تمام نكرد ركوع وسجود
نماز را فقال صلى الله عليه وآله نقر كنقر الغراب لئن مات هذا وهكذا صلوته ليموتن على غير ديني يعنى ركوع وسجود
كه اين شخص ميكند ركوع وسجود مطلوب در نماز نيست بلكه سر بزمين زدن است مثل سر بزمين زدن غراب
بجهة دانه از زمين برداشتن هرگاه اين شخص بميرد ونماز را باين نحو مورد شباهه نمايد مات او بر غير دين وشريعت
من خواهد بود پس حمله در اين مقام معرفت دو مطلب است اول معرفت صورت نماز است يعنى بايد
بداند نمازى كه مكلف بآنست يعنى نماز كه خداوند عالم جل شانه از او خواسته در هر شب ومرضى بنحو رفعه
از چه چيزست وشرايطش چيست ومنافيات آن كدام است مجملا هر مكلف كه نماز است معرفت او نيز
بود چنانچه اگر در موقف حساب سؤال از جانب خلاق متعال جلت عظمته باو متوجه شود كه اى بنده من دانستى
كه من از تو نماز خواسته ام از كجا دانستى آن نماز كه من از تو خواسته بودم باين نحو بود كه تو اتيان مينمودى بايد
جواب از خود مهيا نموده باشد اگر از آن جناب را در حين القاى چنين سؤالى عرض نمايد آن جناب عقلا مقبول
ومؤاخذه كردن قبيح بوده باشد پس اگر باين نحو نموده باشد نماز او بى ثمر وعمل او بى حاصل خواهد بود مخالف مال

در بیان این اجمال است که هر مکلفی در مقام نیت نماز چنین نیت مینماید من ایتان باین نماز مینمایم بجهة امتثال
واطاعت امر پروردگار عالم جل شانه پس باید بداند منوی او آن نماز نیست که مطلوب خلاق عالم عز شانه میباشد
و چونکه نماز از رکبات و مجموعات پروردگار عالم است یعنی نماز را واجب فرموده است بر بندگان خود که آنها
نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که باین ترتیب فرموده شد باول مکلف بایستد بقصد
اطاعت امر الهی شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس قراءة حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود و در رکوع ذکر
بجا آورد بعد از فراغ از آن رفع راس از رکوع نماید بعد بایستد بقصد ذکر راست شود بعد از آن بسجود رود بنحوی
که هفت عضو که عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین بگذارد بعد از آن مستقر بذکر معین شود
بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از آن که راست نشست و قرار گرفت ثانیا بسجود رود و هکذا تا اخر نماز
و شرایط چند بجهة این مقرر فرموده مثل آنکه باید با وضو یا با غسل یا هر دو بوده باشد در وقت معین ایتان بآن
نموده باشد با در مکان مباح یا مستور به عورت بساتر مباح و آن ساتر از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم نبوده باشد
و هم چنین مرتب نموده باشد بلکه در حق رجال و بدن و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر آنچه استثناء شده باید
در جمیع احوال نماز متوجه قبله بوده باشد با رعایت هیئت صوری نماز باید در جمیع احوال اجتناب از تکلم و ضحک
و اکل و شرب و التفات بجانب و سایر اجزای خواهد شد نماید بمدلالت آن است که عالم باشد که مکلف بر او که مستی
باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب از جعل خداوند عالم است جلت قدرته پس تعلیم آن اعمال
منحصر بذات اقدس الهی خواهد بود و چونکه تعلم از جناب خالق متعال در حق هر کس متعذر و غیر مقدور است
نظر بعلم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی را که ممتاز بوده باشند از عباد امر بعبادت بسیار اختیار فرموده
عباد را بکیفیت مطلوب تعلیم ایشان فرموده ایشان را مرسل فرموده که تبلیغ بکافه عباد نموده باشند چنانچه در
بدکران فرموده که از او اخذ نموده باشند شخصی او را پیغمبر و رسول مینامند این الفاظ هر چه بکدیگر
میباشند بنحوی میگویند بجهة آنکه عبارت از جانب خداوند عالم و پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام و راز جانب
خلاق عالم جل شانه بسوی عباد او رسول میگویند بجهة آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عز شانه
بسوی بندگان او در هر عصری از اعصار از حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضا نموده تا آنکه از شهر شریف بلد آنحضرت
پیغمبر آخر الزمان سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل احمد مصطفی صلی الله علیه و آله است ایشان را
بعبادات چندی امر فرموده از جمله آن یکیفیت معهوده بعد از تعلیم از آن جناب ایشان امر فرموده که تبلیغ
بانت فرموده باشند چنانچه آیات و امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند حسب
الامر خلاق جهان آن ستوده درگاه رحمن در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرمودند فعلا و قولا و در آن

اوان که هر دو جهان بنور جمال ایشان منور بود منصب حجتی فرمودند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان بشوق لقاء الله
بعالم قدس رحلت کرد تا طلب اهل آن کرد آن حجج منصوبه مکرمه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه منوره
ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد میباشند و از اینکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور حجت
علی الله نبوده فرجه در بر خلق زمان شده که دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن سعادت ایشان تاصر
لهذا صار للشیعة عن الانظار وحفظا للطریقة عن الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل در
اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء و امضاء
اصول کافی بسند معتبر مرویست از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور اعالی و اداف جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
نموده که فرموده اند لا بسعد بن حنیفه فقیه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الوری
و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام کلینی که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفته من التماس کردم
از محمد بن عثمان العمری که کتابی از جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد که مرا در آن مسائلی
چند که بر من مشکل بود تحت شده بود برساند بجناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه بلاده بظهوره جواب طایع شد بخط
شریف جناب صاحب الامر علیه السلام اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله
و همین مروی در کتاب بکشف الغیر هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر
ثقة الاسلام اما نظر این است که در این کتاب نیز ما خوذ از عالیتر بوده باشد چه مشیت قاهره سبحانیه اقتضا
نموده در هر عصری از اعصار جماعتی از عباد ممتاز باشند از سایر بنفوس قدسیه علیه و قلوب صافیه زاکیه
که قابل باشند نور صفای الهیه و ملاشاره باشند از انوار مطهره منیره و قابل باشند که کتاب احکام الهیه
و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و اخبار نبویه و امناء ائمه طاهره و علیهم الاف التحیة و الثنا فرموده باشند
تا حافظ شرایع و سنن و ادیان عام و ربع و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته
بخلایق باشند و از اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و ملابس و مشارب
و سایر امور محتاج الیها هر یک از اینها استعدادی است لایعتد و لا یحصی نفوس متکثره تا باشد شرفشوند مکن
الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر بافت کرباس و آن مثلا کاشته شود و این موقوف بر بافت کرباس
نسج شود و نسج مثلا زمین موقف دارد بر بیل و بیل از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد
و اخذ کردن آن موقف دارد بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجان برسد که مستعد این باشد که قوت آن را
بیل ساخت موقوف موقوف بحد است و وجود حداد بنفهای کنایه میکند و آن بلا محتاج است بزغال

نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هرگاه قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از وجوب و استحباب ننماید باز
عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس منوی از اجتهاد و تقلید نخواهد بود و اگر گوئی این شخص را
اعتقاد این است که نیت وجه معتبر نیست میگوئیم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر
راجع شد بیکی از طریقتین پس طریقه ثالثه درست نیامد و هو المطلوب بعلاوه میگوئیم عمل باحتیاط نیکو نالح
بوده باشد که مثاق به او مبرء ذمه است نشد نظر بتحقق خلاف اینست وجه در کلمات معتدین فقهاء اعلی الله
تعالی مقامهم که فرموده اند امر است در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هرگاه نماز کسی
مستند بیکی از دو طریقه نبوده باشد یا با اجتهاد خواهد بود پس در ایجاد و مقام است اول صحت نماز است
در صورتیکه مستند بوده باشد یا با اجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت عدم استناد
بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ایراد کلام است در سه مبحث مبحث اول در بیان صحت نماز
در صورتیکه ایتان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف
بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بالایتان
پس هرگاه چنین جواب عرض شود در مقام القاء سؤال سابق در موقف حساب عقل قاصر است بقبول
از و بقبح مؤاخذه پس هرگاه فرض شود سؤالی از جانب خلاق عالم عز شانه القا شود بهمین شخص که ای
بنده من این نماز که ایتان نمودی از کجا شخصی تو شد که منوی تو مطلوب من بوده است این جواب از عرض نماید
که ای پروردگار من ایتان نماز را بر من واجب فرموده بودی و دست حاجت من بذیل دامن سعادت حجت
نبی سید لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت خود بعد از تفحص و بحث و تامل
در آنها فهمیدم این کیفیت بود که ایتان بآن نمودم قطعا چنین جواب معقول و مقبول مؤاخذه از آن
قبیح و غیر معقول است بنابراین پس علیکم بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحة است لکن علاوه در این
مقام که موجب لغزش اقدام و باعث التای نفس است بمهالک مسائت انتظام دو چیز است یکی عدم
تکمل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در مبانی و مبادی چه در این وقت تکلیف این شخص
تقلید است در عمل و عدول از تقلید و انکال بفهم خود خروج از منصب و موجب بطلان
عمل است دویم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه مکرر تقریر شده در باب امر کسی مطلب را
که رجوع نمود بنحوی میفهمد بعد از تفحص بلیغ و تامل تام ظاهر میشود فساد آن این امر است هول
بآن موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است بجمله چه بسیار در باب ایراد طایفه که
قلع باب طعن کرده اند بر اساطین دین مبین و اعنای رب العالمین و نزاب استحقاق ائمه طاهرین علیهم

بعد از تامل در مقالات و اهیدا فما شخص شده است باعث این طعون رکیکه نیت مگر ضعف و قصور
در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی آن نعوذ بالله ثم منه چنانچه در مواضع متشتته بسط
تام در توضیح این مطلب نموده ایم و هم چنین مکرر ملاحظه شده از اشخاصیکه بمقتضای انصاف اینست که
نقصان در آنها باعتبار اول نیست و مع ذلک سالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشا آن قلت فحص
و تامل است چنانچه در صورت بسیار در مطالب الامر از توضیح شده نعوذ بالله ثم منه و نرجو انه
المتوفیق فی العصمة عن الخطاء و الزلل فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک و حبیبک سید
رسلک و ولیک سید اوصیائک و حجتک المحی لعبادک العلم لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتک و استنباط احکامک و تغفر ما صدر منی
فیما سلف من عمری من المسامحة و التقصیر و تعینی بحق کلمة ظلیفتک فی الوصول الی مرضیاتک
و ترشدنی بوحدانیتک الی ما ینبغی الارشاد الیه من مبانی احکامک العزیزة من چنانچه منافع فقه
بسیار و محاسن آن بی شمار است کفایت میکند در آنکه حفظ نوامیس الهیه جلت عظمته منوط
بآن و اقامه وظایف شرعیه و احیای محامد دینیه موکول است بر آن و اینکه بعثت انبیاء و ارسال رسل
بجهة نشر وظایف دینیه و حفظ محاسن شرعیه است پس است در این باب از آنچه که وارد شده
ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از وراثت اینست که منصب انبیا علیهم السلام بجهة
ایشان ثابت است و بهمین معنا است که جناب فخر کائنات صلی الله علیه و آله فرموده علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل این مدعا هست فوق کل عامد اخبار از ائمه اطهار در مدح آن بسیار است در جمع شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از ابا عبد الله روایت است روایت نموده از کاشف الاسرار و الدقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان را به پسر خود که میرا که حاصل مضمون آن
اینست که علی که سزاوار این است که عالم عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله و بما یجب و بما
یکره یعنی اول علم بوجود خداوند عالم و بصفات الجلال شانه است دوم علم بآنچه محبوب خداوند عالم است
این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام هر دو است سیم علم بآنچه مکروه خداوند عالم است و این شامل
محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات بمعنی اخص است اول موکول بعلم کلام است دویم و سیم بعلم فقه
و احیای آن بنزد کلام در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
شخصی مشرف شد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد پسری دارم خوش دارم که بخدمت
شما مشرف شود سؤال نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند آیا ممکن است که سؤال کرده شود

واصیل ان توقف دارد بالت قاطعه کرتوان بان قطع اشجار نمود واکر نقل کلام در تحصیل مقدمات ان الت کنیم
رشته کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشجار بجهت ان زغال نمود توقف دارد بر حفر کردن الدوان نیز مقدمات
بسیار دارد بعد از انکه زغال موجود شد باید حمل نمود بعد از حمل مقدمات حمل که بدرانه رسید موقوف بکوره است
وان محتاج به بنا است نقل کلام در مقدمات بنائی شاغل انه وصول باصل مطلب است بعد از انکه کوره مهیا
شد محتاج است بانش و بالتی که بدمند تا زغال مشتعل شود تا شیر در اهن کند تا توان بیل ساخت وان
الت را دم میناند از پوست میباشد و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات مذکوره
مذکوره تعداد نمیتوان نمود و هم چنین است حال در چکوش و سندان و غیرها بعد از همه اینها که بیل موجود شد
موقوفست بکیوه که در باب شد که تواند بیل زد تا زمین کنده شود و مقدمات ان مثل انهاست که مذکور
شد بعد از انکه زمین کنده شد موقوفست بالتی که زمین را هموار کند بعد از همه مراتب مسطوره که پنبه
را زکاشته شد موقوف است باب دادن ان موضع هفته تا دو هفته تا یکسر تبه و این توقف دارد بحفر قنات
با هزیر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از انکه سبز شد و پنبه بثمر رسید میباید از اچید
بعد از ان طایفه ضرورست که پنبه را از عمان در اورند بعد از ان محتاج است بچرخ که پنبه را بعونت ان
چرخ از تخم ان جدا نمایند بعد از ان محتاج است بنداف که پنبه را نداف نموده چوله کند بعد از ان میرسد بدست
رسنده تا رشته شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است و حصول چرخ از نجار
و خراط توقف دارد بر مقدماتیکه لا یعد و لا یحصی است بعد از انکه رشته موجود شد موقوفست بر انکه
کلاف شود و این نیز مقدماتی دارد بعد از ان محتاج است بر انکه ماسوره شود بعد از ان داخل ماکو شود و موقوفست
بماسوره و ماکو سازی و توقف محتاج است بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان
نمود بعد از ان کرباسی موجود میشود بعد از ان میرود بدست سفید کر از انجا بصباغ بعد از ان بخیاط
تعداد مقدمات هر یک خارج از طاقت است از قبیل لباسی هم میرسد باید هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود
تا لباسی هر سد و هم چنین است حال در فرش و ظروف و مس و منزل و سایر امور که موقوف علیه حیوة
انسانست بجهت از انکه موقوف علیه حیوة انسان امور بسیار هست هر یک از انها ممکن الحصول نیست
مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین
مسائل تکالیف خود از نماز و غیره را اخذ نماید از ایات قرانیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام چه
اشتغال تمامه نفوس در این مطلب مهمست مشعر و موجب خلل در انتظام عالم است قطعا بلکه از منصب
شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از من علمای بصفا و زکا و ورع و تقوی تکلیف دیگران اینست

کر اخذ از انها نموده باشند و اشخاصیکه استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت مینمایند انها را مجتهد
مینامند یعنی کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده اند و مینمایند از ماخذ و مدارک معلوم ان
بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود از ادله و دیگر از اخذ احکام شرعیه را مینمایند بتعلیم و ارشاد مجتهد
بواسطه یا بواسطه انها را مقلد مینامند و اما طریقه احتیاط پس ان در مسائلیکه بسیار بعینی مسائل که امر در ان دایر
مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است
که رود بسر رکوع بعد از دخول در سر رکوع مشخص او شد که رکوع کرده بوده است در این صورت جماعتی از فقها را اعتقاد
اینست که واجب است از همان حالت رکوعی برود بسجود و نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست
و جماعتی حکم نموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع نماز تا او است و هم چنین هرگاه کسی داخل سجده اولی
شده مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد اینست که نماز
صحیح است لازم است عود نماید بسر رکوع بعد از ان بسجود رفته نماز را تمام نماید و قطع نماز هم لازم است مختار
اینست که نماز باطل است قطع ان لازم است چونکه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و هم چنین هرگاه
صبی معین سلام کرد بر و صلی امر و صلی در این صورت مردد است مابین وجوب رد و حرمت ان
مختار اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام کرد بر جماعتی که مشغول نماز بودند از جمله مسلم علیهم صبی معین بوده
ان صبی مبادرت کرد برد سلام امر در حق دیگران مردد است مابین وجوب رد و حرمت ان بنا بر اینکه
رد از صبی اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق انها حرام خواهد
بود و اگر مسقط نبوده باشد بر هر یکی از انها واجب خواهد بود مختار عدم سقوط و وجوب رد است
جملا عمل باحتیاط در صورت ممکنست که امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام یا مردد بوده باشد
مابین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه امر
مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس در ان عمل باحتیاط ممکن نیست مفری نیست در مثل این واقعه
مگر رجوع کردن بمجتهد است یا تقلید پس کسیکه مجتهد نبوده باشد و هم چنین مقلد مجتهد نباشد یکی بلا
من احتیاط میکند در مثل این صورت که کار خواهد کرد بعلاوه میگوئیم در موضعی که امر مردد بوده باشد مابین وجوب
و غیر حرام مثل قرائت سوره در نماز و مثل این در این صورت نیز میگوئیم عمل باحتیاط باز ممکن نیست چه مراد
از احتیاط اینست که این شخص اتیان عمل نماید بنحوی که قاطع بوده باشد بحصول براءة ذمه قطع نظر از رعایت احتیاط
و این در این صورت نیز متحقق نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند
و این شخص که بر جمیع وجوب و استحباب هیچیک را نداده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود

از جمیع مکاسب فضل از طلاء و حرام و در کتاب غوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله که فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی هست که قوام آن چیزها بآن ستونها
و ستون دین اسلام فقه است و ایضا در آن کتاب از آن سرور اخبار بر روایت که فرموده الفقهاء امناء الرسل
و نیز ایضا عنه صلی الله علیه و آله انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاؤک قال الذین
یأتون بعدی یروون حدیثی و سنتی و من کرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو عنه راض و من اهان
فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور از عمده اهالی معرفت و شکوی
جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة الانبیاء و ایضا در آن کتاب از مخبر
ابی عبد الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول کافی
بسند صحیح روایت نموده از فرزند اول و اول جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل
من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه مردم از علم او منتفع شوند بهتر است
از هفتاد هزار عابد بجهة شرافت و فضیلت این علم شریف اگرچه بسیار است لکن خطر مقصدین آن نیز
بیشمار است بلکه از اعظم مهالک دینیه و اشد مفاسد مهلکه است نظر باینکه هر کاه مسلمانی دست
حاجت از ملاذ سوال کرد خواه در عبادات بوده یا در معاملات این شخص که متصدی جواب میشود اگر
اصل جواب از آن بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فحص و بحث خود گفته باشد این شخص ایمنی خواهد بود از امتثال
خداوند عالم جل شانه بمنسوب عباد او مندرج خواهد بود در جهت عموم حدیث سابق که عالمیکه از علم او نفع عباد بندگان
خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس آن شخص فایز خواهد بود بعطایای الهیه و مثوبات
غیر متناهیه و هم چنین ایمنی خواهد بود از جناب سرور انبیاء و صلوات الله علیه و آله بسوء امت و اگر العیاذ بالله
از اهل آن نبوده یا باقتضای تشهی نفس گفته باشد چنین شخصی خائن در دین مبین و مفتری است بخلاف
و زمین و جهال و کذابست بجناب سید المرسلین علیه و علی آله آلاف التحیة من رب العالمین کنایت میکند در مسئله
حال او را که چه فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا یعنی کیست ظالم تر از کسی که افتراء میزند بخداوند عالم جل شانه
استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالم تر از او نخواهد بود در عالم این مضرتیست فوق
کافه مضار و مفسده ایست اعظم از کل مفاسد چگونه چنین نباشد و حال آنکه مستوجب لعن خالق ارض
و زمین و مستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانچه همین مطلب مصرح بیان است در بسیار از اخبار معتبره
صادره از حجج الهیه جلت عظمته مرویه در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در اصول
اصول کافی و هم چنین در اواخر فروع آن و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت نموده اند در حدیث

صحیح

صحیح از مخبر اول و اول جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله
لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتياه حاصل معنی این کلام من نزل عیش و سر در از
مذاق معتقدین بشدائد دین المنشور است هر کس که فتوای بگوید در میان مردمان با علم و یا عدم دلیلی
و حجتی که از جانب خداوند عالم عز شانه باشد که آن فتوی ماخوذ از آن دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلی که دلالت کند
بر آنکه چنین فتوی در حق او جایز باشد یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده باشد لعنت میکند بر او ملائکه
رحمت و ملائکه غضب هر دو صنف ملائکه و عاید باین مفتی بر شود گناه کسیکه عمل بفتوی او کرده باشد
مخفی نماند که این حدیث شریف اشعاری دارد بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلایل شرعیه نبوده باشد
کما یظهر للمتأمل و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور ابرار جناب
موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که فرموده اند من افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماء و ملائكة
الارض و ملائكة
من افتى الناس بغير علم و هو لا يعلم الناسخ من المنسوخ و المحكم من المتشابه فقد هلك و اهلك یعنی
کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم علم از ماخذ و مستندات و تفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ
و ما بین محکم از آیات قرآنیه و متشابه آن با تفرقه نکرده باشد ما بین محکم و متشابه محکم پس چنین کسی خود هلاک
و باعث هلاکت دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی و شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من تورط بالفتيا بغير علم فقد تعرض
بسببان دو خصلت هلاک میشوند و دو یکی از آن دو خصلت فتوی گفتن است با عدم علم بجهة
ظهور فساد فتوی با عدم علم بمرتبه ایست حاجت باظهار فساد آن نبوده باشد یا نظر باینکه فتوی اخبار است از حکم
خلاق آسمان و زمین جلت قدرته اقدام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذب است بخدا و
عالم جل شانه قبح کذب در هر جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم و تجزیه آدم بر همان کذب بلیست
که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضاء و کفاره است فرقی در این باب نیست در صورت
در صورتیکه اخبار با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد یا مابین آنکه فتوای او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد
یا مخالف واقع چنانچه از متن این حدیث معتبر که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه
و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند
قضاة بر چهار قسم میباشند سه قسم از آنها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت بعد از آن بیان فرموده اند
سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اول آنست که حکم میکند بجور و بباطل و میداند حکم او جور و باطل

رویم است که حکم بجور و باطل میکند لکن نمیدانند که حکم او بر جور و باطل است سیم آنست که حکم بر حق میکند لکن نمیدانند
که حکم او بر حق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بود کلاین سه قسم را مرتکب میشوند که در جهنم خواهند بود
و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت خواهد بود آن قاضی است که حکم بر حق میکند و میداند حکم او بر حق است
و ماخذ این چه چیزست و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله تعالی روحه المستعد در مقنعه ذکر فرموده است
لکن اسناد آنرا بجناب حضرت امیر المؤمنین ع و عبارت آنرا هم در کتاب مذکور نیست و دعوی عن امیر المؤمنین
علیه السلام قال القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فمن زعم انه یقضی بالحق و هو یعلم انه باطل فهو
بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو
ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة
و این حدیث معتبر اگر چه در قاضی وارد شده است لکن فرقی در این باب ما بین قاضی و مفتی نمیباشد در حرمت
پس حرمت و اثم در هر دو مقام ثابت است پس فتوی دادن کسیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده باحرام موجب عقابست اگر
چه مطابق واقع شده باشد بلی ممکنست فرق گذارده شود ما بین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی باین معنی در روز
ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد
نتوان نمود و این مطلب محل کلام در این مقام نیست بجهة فرقی در آنچه مذکور شد ما بین فتوی و حکم نمیباشد
اگر چه حکم اسوء حالا و اشد مفسده است باین معنی که کسیکه متصدی حکم در امر بین الناس شود و مستجمع
شرایط آن نباشد مغضوبیت چنین کسی در بسیار احادیث جلی شان شده میباشد از مفتی در صورتیکه مستجمع
شرایط فتوی نبوده بمقتضای عقل و نقلا ما عقلا نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج
و دماء و انسابست بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده آن اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در آن
اشد از مفسده فتوی بخلاف واقع است و اما نقلا نظر باینکه تهدیدات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله
هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب اینست بر خوانده در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع
بر آن موجب تنبه ما غافلان گردد تا از مفاسد شدیده آن اجتناب نمایند پس میگوییم ادله دال بر مفسده
شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قرآن پس میگوییم آیات شریفه
که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در این مقام اقتصار میکنیم بر سه آیه
متقاربه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه
فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اولی بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق

بجهة

بجهة تفسیر بر اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در مورد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در حالی
که موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد با این اشد قبحی است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب
در مال انفس بوده باشد هم چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالی که اختلاف عالم اجل
شانه انها را مالک گردانیده این اشد قبحی است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد
از اموال انها باندرت حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی
و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث هم نکته بوده باشد تکثیر یکی بعلاوه تاکید و ممکنست که گفته شود و هر یکی
در سبب اختلاف تعبیر در آیات ثلثه بیان این اینست ممکنست اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام ثلثه
سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل باشد با علم باینکه باطل است نظر باینکه موجب حرمان
مستحق است از حق آن مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم
علم باینکه حق است مناسب کفر در اول و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکن است
حکم در آیات مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامی که از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهة
رفع نزاع بنابراین فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در آیات عمومیات شریفه خواهد بود و اما اخبار وارده
بر کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بسند
صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و قلب جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من حکم فی درهمین بغیر
ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر آنچه مقرر شده است از جانب
خداوند عالم جل جلاله پس بتحقیق کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کنایت میکند در این باب همین
حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضاء باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه
متصدی مرافعه و حکم ما بین مسلمانان میشود با عدم اجتماع شرایط با حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل
مثل اینکه زیاد دعا میکند بعمرو که فلان مبلغ از تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام
مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط افتا و حکم نیست و این شخص بالعیاذ بالله
نظر باغراض و مقاصد فاسده حکم میکند باینکه عمرو این مبلغ را داده باشد معلوم است این قسم افسد و
اسوء اقسام است و هر زمان حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگر چه ممکن است بلکه واقع است
لکن نادر است نفوذ باندازه قضی که متصف بچنین شقاوت بوده باشد بلکه حکم میکند بباطل لکن
با عدم علم اینکه این باطل است بلکه با اعتقاد اینکه این حق است این شایع است مثل اینکه منعنه برادر زوج
خود را شیر داده است و محل ضیاع شرعی محقق شده است بعد زوج با زوجه باطل ادعا تشکیک میکند

وتعبیر بظلم در مورد کسیکه حکم بباطل میکند با علم باینکه باطل است

در این باب رجوع میکنند بآن شخص مرافعه‌رس آن شخص حکم میکند بهر مرد زوجه بمزوج خود نظر باینکه از ضرورت صورت
مزوجه مادر بهر زوج میشود چنانچه توهم میکند که مادر بر او مطلقا حرام است پس حکم میکند بتفریق مابین زن
و شوهر بجهت این اعتقاد اگر بفهمد چنین نیست هرگز چنین حکمی نمیکند یا آنکه صغیره طفل دختر خود را شیر داده
و حد رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود زوجه میگوید بزوج خود من در خانه تو حرام
میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند بآن شخص مرافعه‌رس آن شخص در اول حکم میکند بصحت و از
تفریق چنانچه مذکور شد و در ثانی حکمی کند بعدم حرمت نظر باتفاق نسبت چنانچه هر دو این واقعه را
خود در اصفهان مشاهده کردم از بعضی بجهت امثال این شایع و بسیار است یا آنکه حکم بحق میکند لکن نمیداند
که حق است بآن معنی حکمی که کرده است مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد ایزاد ندارد که استفاده
حقیقت از ادله شرعیه نماید یا قوه و استعداد ایزاد دارد لکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم میکند
مدلول علیه بصریح حدیث معتبر مذکور است که هر سر قاضی که هالک و معذب بعذاب باشد جهنم خواهد بود و
حاکم و مفتی در هر دو صورت از صورت ثلث مذکوره اثم و عاصی بلکه معاند شریعت و صاحب شرع است چه شخصی
است مخالفت شریعت عامدا معانده با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه من هاوان شخصی مرافعه
رس در هر دو یا از صور ثلث مذکوره هاون باشد خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که فرموده ایاکم و التهاون بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم
القیمه حاصل معنی این کلمات حق انجام آنست که اجتناب نماید از تهاون و مسامحه و بی اعتنائی در حکم خداوند
عالم جل شانه پس بدرستیکه کسیکه تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خوار و ذلیل میکرداند خداوند
عالم جل شانه پس بدرستیکه کسی نعوذ بالله منه من ذا الذی اعز من اولیاء الله سبحانه پس اجتناب مجلس
مرافعه شرعیه که از امور رغیبه و خصال محمده در شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس مخاصمه و معانده
با خلاق عالم عز شانه نمیباشد یا مرکز امر از عان حتی الامتثال خلاق زمین و آسمان جل شانه بر قابلیه اهل
ایمان اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس
المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت فرموده‌اند از محمد بن
مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجله اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام میباشد که گفته من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم که جناب محمد الاول و الاخر جناب
حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام از آنجا عبور فرمودند و چون که بخدمت ایشان مشرف شدم
در مقام مؤاخذه از من سؤال فرمودند که چه مجلس بود که در روز در آنجا نشسته بودی عرض کردم که خداوند

عالم را عالم ذکر و الف این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد و بمنزلت اتفاق می‌افتد مجلس
ارمینشیم حضرت فرمودند این مجلس را اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم جل شانه نازل شود پس ما حاله
کند بمصاحبه اهل المجلس و این شخص قاضی اگرچه ناهل نیست از عامه بوده لکن مشخص است منع آنحضرت
از جلوس در مجلس او نه بجهت عامی بودن بوده و لهذا منع از مجالست عامه نمیفرمودند بلکه بجهت آنکه متصدی
منصب قضا بوده باعلم قابلیت و استجماع شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از عزیز علم
الهی جناب حضرت علم جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله
فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در آن مجلس معصیت
خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی
کفار خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید تعبیر آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام و
رئیس المحدثین و شیخ الطایفه در کتب مسطوره روایت نموده‌اند از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلس فیه الا نبی او وصی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح بتحقیق نشستی در مجلسی که نمیشینند در آن
مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی معنی خاص یا وصی معنی عام که مستجمع
شرایط فتوی و بوده باشد بانظار صریح مراد از شقی مشخص است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه
شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید اوصیا علیه آلاف التحیة و الثناء حکم
فرموده‌اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده باشند بر شقاوت او
در جهنم شیخ صدوق قدس الله نفسه در صدر کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکنی
فان مواضع القضاة اشد حرارة منک النواویس جمع ناوس است بعضی گفته‌اند ناوس اسم موضعی است
در جهنم که شدة حرارت او از مواضع دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته‌اند ناوس مقبره مضاربت
پس ظاهر معنی حدیث سزاوار آنست که قضاة جور اینست که موضع معین از جهنم که حرارت
او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره مضاربت شکایت کرد بدرگاه حق تعالی از شدت حرارت خود خطاب
رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعیکه قضاة در آنجا می‌نشینند
بجهت مرافعه رسیدن حرارت آن مواضع شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه بجملات متصدی شدن
مرافعه و قضا و حاکم و افتا امریست خطیر و مفسده آن مفسده‌ایست بغایت شدید چه در صورت علم

اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است چنانچه بنده ما از مفاسد آن دانسته شد
اخبار از ائمه اطهار علیهم الاف التحیة من الجبار در این باب بسیار است استقصای همه مناسب مقام
نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتقاد بموقف حساب و خوف از مؤاخذه رب الارباب هست همین قدر
کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز این از خطرات نمیتوان بود نظر بعدم اطمینان در علم تقصیر در
مبانی و اطلاق حکم بغیر ما انزل الله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدید تسلیط غیر مستحق
بر مستحق چیزی نظر است بغایت شدید و سخن است در نهایت بعید و رسید بلکه اقبح مقابح عقلیه و از ربع
موبقات شرعیه است امید آنکه از ظلال وحید و ضرر دانست که بحق مقربین درگاه احدیت و باتین حزین
قلوب خاصان درگاه همه را خصوصا این منع بوادی غفلت و ضلالت از شر شیطان و از مکر نفس لوامه
محافظت فرماید عمده در این مقام بعد از تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو
الجلال نازالرانی عباده عن مهالک الهوی و هادیهم الی سبیل الحق و مسالک الهدی نا سئلک
اللهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط و الخطاء و الزلل فی الحکم و الفتوی و العمل
بحق ما شرعت خلیقتک سنة الرسل فانا نائل فی بلائک و احکامک هدایة السبیل و ان لا تکلنی
الی نفسی المیالة الی المساهمة و الغفلة البطالین و الراغبة الی الرقاد فی بساط الغفلة کالغافلین و الاماة
بالسوء و الفحشاء و الصادة عن مناهج الحق و سلوک التقی و اقطع ان وصلنی الی الحق و الصواب
احب الیک من العثرة فیما یوجب المؤاخذة و العقاب فاهدنی لما هو محبوب عندک و اعصمنی
عما ترضی ان اقع فیه لئلا علی و علی کافة خلیقتک الذی لا یحصیه العد و الحسبان و لا
یحیطه الاستقصاء فی مر الدهور و الازمان بعد از آنکه این مطالب منقح شد بر میگردیم باصل
مدعا پس میگوئیم نمازیکه مستند باجتهاد بوده باشد و مسامحه در مقام استنباط از مدارک و مؤاخذ
ان نشده باشد و این شخص هم از اهل آن بوده باشد چنین نمازی در این اعصار که جهة الله القائم عجل الله
تعالی فرجه غایب است از اطلاق است قطعی المعتبر است چنانچه مشخص شد اما اگر اهل آن نبوده باشد لازم است
عمل آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نبوده باشد نماز آن باطل و خود این شخص اثم
چنانچه وجه آن مفصلا بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست مابین آنکه رجوع باخذ بکند یا نه رجوع
با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است و همچنین است هرگاه اهل اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در
استفاده از ادله کرده باشد و مبنای عمل خود را بر فهم خود گذارده باشد یا تقصیر در استفاده چنانچه
مفروض است چه جواب این شخص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه مؤاخذه کردن حسن است مگر در صورتیکه

فرض

فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید با اشکال در این نظر اینکه لا امتناع بلا اختیار لا ینافی الاختیار
مبحث دویم در بیان صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد اهل اجتهاد
این مطلب نیز قطعی الثبوت است و بادله مستند آن از آیه و سنت بیان شد فلله میشود نظر باینکه ثبوت تکالیف
الهیه جلت عظمته مقطوع بر است و استفاده آنها از کتاب و سنت در حق قاطبه عباد بالانتفاء عباد در این
معیشت بامور مکلفه ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند عالم جل شانه از هر
از آن از مکلفین لازم بود قطعا پس میگوئیم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است حق ما مشخص است اتیان
نماز موقوف بر علم بآن است با اجزاء و معلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیه شارع است بنابراین
لا محاله اجزای ماهیه بجهة او هست چنانچه جزء صوری هیئت لابد منه است پس لازم است عالم شود باجزای ماهیه
که بعبارة اخری علت ماده است و همچنین جزء صوری که تعبیر از آن بعلت صوری مینمایند و هر یک از جزء
مادی و صوری آن منقسم میشود بمقوم که با انتفای آن انتفای اصل نماز لازم می آید و مکمل و محسن فرق بین
القسمین آنست که انتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب
انتفای کمال و حسن است پس لازم است علم بهر یک هم سلیقه قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و
قراءة حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر در هر یک و تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه و
ادعیه معهوده و استعاذه قبل از قراءة در رکعت اولی و تکبیر رکوع و دعای در رکوع قبل از اشتغال
بذکر و تکبیر در اصل که در صلوات بر نحو کلیات و آل الطهار آن شامل عرضات و دعا بعد از رفع سر از
و تکبیرات اربع بجهة رفتن بسجود و رفع رأس از آن و رفع یدین در احوال کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال
بذکر در سجود و تکبیر در ذکر و صلوات در آن و دعا مابین السجدتین و هکذا الحال فی غیرها که بنا بطول
باستقصاء الکلام و در هر یک از اجزاء مقوم و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امور مقوم
در جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قراءة و اجتناب از وقف بحرکت و وصل بسکون در
صورتیکه کلمه لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد و فصل مابین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه متخلل
نشده باشد و همچنین رعایت ملصوت در مد متصل و اما امور محسنه در جزء مقوم مثل مراعات
محسنات قراءة در قرائت مثل رعایة صفات حروف و رعایة اخفاء و اظهار و غنه و مد منفصل
و نحو اینها و آنچه مذکور شد معلوم می شود امر مقوم در جزء محسن و همچنین امر محسن در جزء محسن
و آنچه مذکور شد در جزء قولی صلوة بود و همچنین است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس
امر مقوم در رکوع انحنائی است که ممکن بوده باشد بسبب آن مکلف از بلوغ یدین بر رکبتین

وطائینه دران وامر بحسن دران افشاء تعویذ است که دستور ظاهر نماید بحدیکه اگر ظرف آبی در پیشت واقع شود میل
بهیچ سمت نماید و کفین را مفرجات الاصابع محیط نماید بر کتفین وهکذا الحال فی غیرها ذکر ما یطول بالبسط
المقال آنچه مذکور شد در اجزای عادیه نماز بود واما اجزای صوری پس آن عبارتست از ترتیب اجزای بکیفیت
مخصوصه اینهم مثل اجزاء عادیه منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال بان موجب اخلال باشتمالست پس
تلافی لازم است وجزء محسن وبکل که رعایت آن موجب کمال نمازست پس اخلال بان موجب اخلال باصل
نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمالست اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قراءة وتقدیم قراءة حمد بر قراءة
سوره وتقدیم آیات سابقه هر آیه از حمد وسوره بر آیات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه وحروف سابقه بر کلمات وحروف
لاحقه وتقدیم قراءة حمد وسوره بر رکوع وهکذا الحال فی الاجزاء الباقیه که اخلال بان ترتیب عامدا
موجب اخلال بنماز است دویم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام وکل تکبیرات در نماز که رفع یدین هیئت
راجحه در نماز واخلال بان واتیان بتکبیرات باعدم رفع یدین صحیح وبی عیبست لکن اخلال بهیئت راجحه
نموده است وهم چنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است دران ودر صورت اخلال بان
واتیان بقنوت باعدم رفع یدین اخلال بهیئت راجحه نموده است پس این هیئت هیئت مکمل خواهد بود
نه مقوم ومثل اینکه در قنوت هر گاه دعائی که مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد هم چنین مشتمل باشد
بر اظهار مسئلت وحاجت لوجه ایست مشتمل بر ثنای مقدم باشد بر کلام بر حاجت پس هر گاه اخلال باین
ترتیب نماید اول اظهار حاجت در قنوت نماید بعد اتیان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که
منافی با حاله باشد شده است لکن اخلال باشتمال نشده است وهر یک از این اجزای عادیه وصوریه
مقوم منقسم میشود بدو قسم یکقسم آنست که اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال باشتمال
مثل تکبیرة الاحرام ورکوع وسجود وقیام در حین تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع در اجزاء عادیه وتقدیم
سجود بر رکوع در جزء صوری وقسم دیگر آنست که چنین نیست یعنی اخلال بان عامدا موجب اخلال
باشتمال هست لکن اخلال ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقراءة فاتحه یا بقراءة سوره احدیها
او کلاها نموده متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء عادی یا اتیان بقراءة سوره نموده مقدم
بر قراءة فاتحه ومتذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء صوری پس علم بمهم این مراتب لابد است از اینها
همه امور داخله در نمازست واما امور معتبره خارجه از نماز پس آن نیز بسیار است مثل وضوء وغسل
وتیمم ووقت وقبله وستر عورت واباحه مکان ولباس وطهارت بدن مصلی ولباس واز نجاسات
خواه متعدیه بوده باشد یا نه وخلو مکان از نجاسات متعدیه وسجود بر ما یصح السجود علیه وطهارت قدر معتبر

ازجمله از مطلق نجاسات اگرچه تعدی باین شخص نماید وهم چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر
ماکول اللحم نمودن واجتناب از جامه حریر نمودن در حق رجال ودر هر یک از امور مذکوره مسائل متکثره
معتبر میباشد مثل مسائل وضوء وغسل وغیر اینها واین امور معتبره خارجه از نماز آن نیز منقسم میشود
بدو قسم قسمی اخلال بان موجب اخلال بنمازست پس تلافی لازم است مثل اینکه آنچه مذکور شد وقسم دیگر
آنست که اخلال بان موجب اخلال باشتمال نیست مثل ازان واقامه وبعض ادعیه ثابته قبل از دخول
در نماز وقسم اول منقسم میشود بدو قسم یک قسم آنست که اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال
باشتمالست وقسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال عامدا موجب اخلال باشتمال هست لکن اخلال
بان ساهیا چنین نیست بعد از این راجع میگوییم نماز منافیاتی چند دارد یعنی امور چند هست
که ارتکاب اینها در نماز موجب بطلان واخلال باشتمالست مثل ضحک واکل وشرب وتکلم و
اشتغال بامور خارجه از نماز که ما هی صورت نماز برده باشد یا واستدبار وعدم استقرار وبحث اینها
بعد از آنکه این مطالب را دانستی مرجوع میگردیم باصل مطلب میگوییم تکلیف بنماز ثابت است قطعا
واتیان بنماز بنحو یکه مخرج از عهده تکلیف بوده باشد موقوفست بعلم باجزء مذکور شد از امور داخله
وخارجه وغیر اینها وتعلم مکلفین از خلاق انسان ومبین غیر ممکن وهم چنین دست حاجت عباد
از تمسک بذیل امامت مبینت انتظام سعادت اقتران حجة الله ارحمن علی الله تعم فرجه تا طول استغنا
از آیات قرآنیه واثار نبویه واخبار ائمه علیهم السلام والثناء والتحیه نسبت بهر فرد از افراد مکلفین غیر مطلق
بلکه غیر مقید رسیده مفرغ نیست مگر آنکه امور معتبره در نماز از قراری که مذکور شد اخذ شود از شخص عالم
بانها پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم بان مسائل واجبه ولابد منه وعمل بمقتضای آن لازم چنین
علی را عمل بمقتضای تقلید میگویند واین شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد مینامند واین شخص متعلم را
مقلد ظاهر اینست که اشاره بهمین دو صنف بوده باشد حدیث شریف مرویست در اصول کافی
عن النبی صلی الله علیه وآله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر و برکتی
در عمر و زندگانی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم بامور شایسته دین که مطاع بوده باشد یا سزاوار
وشایسته این بوده که دیگران مطیع او بوده باشند یا دوم کسیکه از این شخص عالم اخذ کند امور دین خود را
وحافظت نماید از از مسهو ونسیان وعمل بمقتضای آن نماید مجمل این قدر که بر مکلفین لازم است
که امور دین خود را اخذ کنند از شخص عالم بامور دین عمل تشکیک ومکان ریب نیست لکن عمده در این
مقام فحص وبحث در طلب معرفت آن شخص است در اول اصول کافی از مخزن اسرار الهی مناب امام

جعفر صادق علیه السلام در تفسیر مذکور در روایه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی
یاخذه عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف اینست که مراد از طعام در آیه شریفه علمی است که محتاج الیه
این شخص است پس معنی این حدیث آیه بنا بر این اینست که لازم است بر انسان که تامل و تفحص و بحث نماید
در حال شخصی که امور دین خود را از آن شخص اخذ مینماید بعد از تفحص و بحث اگر مشخص او شد که موثوق
به در امور دین و امین حضرت رب العالمین هست آن وقت امور دین خود را از او اخذ کند پس
مقتضای این شریفه نظر بحدیث مذکور اینست قبل از تامل و تفحص در امور دین اعتماد نمیتوان نمود
و ایضا در اصول کافی از مخزن فیوضات الهی عز شانه مرویست که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن
تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین
وتاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف اینست که لازم است بر شما که تامل و تفحص کنید از
حال کسیکه امور دین خود را از آن اخذ مینمائید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار
این هستند که دیگران در امور دین رجوع بانها نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند که رجوع
بانها شود تامل کنید که امتیاز ما بین این دو صنف را بدهید مراد بقوله فان فینا اهل البیت فی کل
خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث
اینست شما تامل و نظر کنید در کسانی که امور دین خود تان را از انها میخواهید اخذ نموده باشید نظر باینکه
هر کس قابل این نیست بدست تیکه جماعتی از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
هستیم در هر عصر میباشند عادت انها اینست که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه انچه را غالین
یعنی تجاوز کنندگان از جاده شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع مینمایند انچه را مبطلین
زیاد کرده اند و تجدید بسته اند و هم چنین انچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند
کتاب و سنت را از ظاهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل مخفی نماند اینکه
لفظ عدول بصیغه جمع ابی از این است که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان است نظر بروایت
امام زمان در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محمولست بر اعم از امام زمان و غیر و
ظاهر حدیث مقتضی اینست که میباید آن جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلعم بوده باشند و احتمال
اینکه مراد این باشد که آن جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه فخر کائنات بوده باشند یا غیر
اگر چه قائم است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است
مگر اینکه مخالفت ظاهر در این صورت اشد است از سابق مجملا ظاهر از حدیث اینست در هر عصری

از اعصار

از اعصار میباید جماعتی از ذریه جناب فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه و علی العارف باحکام
الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه و دفع بدع و مقابح مهلکه بحسب ظاهر مراد
معصوم علیه السلام اینست که میباید چنین اشخاصی باشند انها شایسته این باشند که در امور دین رجوع بانها
شود نه بدیگران ملخص مقال در این مقام اینست چونکه مقصود مکلف در مقام اتیان بنماز اینست که ما مکلف
خداوند عالم جل شانه میمائید در اتیان برای الهی عز شانه پس باید بدانند که انچه را اتیان مینماید در آن حین ان
مطلوب خداوند عالم است چنانچه مذکور شد پس بهر کس اعتماد در این نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی
سؤال نماید که معتقد این بوده ان شخص معتمد و امین خداوند عالم است نسبت بعباد مناسب اینست در
این مقام مثالی ذکر شود بجهت توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثل رعایا و عساکر و رؤساء
عسکر است نسبت بسلطان هرگاه کسی اخبار نمود بر رؤساء لشکر که شاه امر کرده است بر دیدن فلانه
بلده را تسخیر نموده اهل انرا بهلاکت برسانید رؤساء عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر نمینمایند
که اگر ان مخبر امین الدوله است بلا تامل اعتماد بان خبر مینماید مهیاء امتثال میشوند و اما هرگاه
مخبر کسی است که اعتماد بان نیست اعتماد بقول ان نمینمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین
اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او هیچ از ایام
متکون شد و انسب بمقام اینست که فرض شود که مشخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطان شد
که شاه معجون خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت بر روی
معین اتیان بان معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فایز بعطایای سلطانی خواهد شد
و هر کس اتیان نمود او مؤاخذ خواهد بود این قدر هم مشخص شده است که بعضی عالم باین شده که اجزاء
ان معجون و کیفیت ترتیب ان چه اجزاست تشکیکی نیست که در این صورت عقل قاضی بر اینست که
بکل رعایا و عساکر هم لازم است در صدد این برآیند که علم بان معجون هم رساند و مشخص است در صدد
معرفت کسی را قصد مینمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد بانه هر کس که اتفاق افتد اگر چه مدعی
این بوده باشد که من عالم بان هستم پس هرگاه کسی غیر معتمدی ادعا نماید که کیفیت ان معجون اینست که من
میگویم کسی اعتنا بان نمینماید حقیقت حال در محل کلام چنین است که این صلوة بمنزله انمعجونست که
حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدد بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را
در آن اعتبار فرموده و مقرر فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان بان نموده باشند در
نقل ان و علاوه ثواب و در ترک ان ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم بان باید شخص امین و معتمد را

تحصیل نمود و علاوه بر این خارج از طاقت و غیر متعارف است پس مطلوب امر عینی نتوانند بود چنانچه بکثرت
از ایشان نیز دلیل بر اجتزاء و اعتماد بر آن ندارم تفصیل آنرا بعد از این مطلع خواهی شد **سخن سیم** در بطلان
نماز کسانی که مستند باجتهاد و تقلید هیچیک نبوده باشند با این مطلب اگرچه از مطالب مرقومه در سابق
ظاهر می شود لکن بجهت اتقان مطلب و احکام مرام اکتفاء بآن نمودن انسب نیست پس میگوئیم اعتماد
این شخص در آنچه بعمل می آورد یا بآباء و امهات است یا باشمال و آن خواست یا کتب امواتست مثل
قواعد و ارشاد و المغنی و لمعه و شرح لمعه و غیر اینها پس در اینجا دو مقام است **مقام اول** در بطلان نمازیکه
ماخوذ بوده باشد بآباء و امهات یا از اشمال و آن میگوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال سائل
نمیدانم چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چون که پدر و مادر خود را دیدم چنین عمل از ایشان صادر میشد متابعت
بانظار کردم یا آنکه بکتبیکه میرفتم مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود اکتفا بر همین نمودم بلا تشکیک عمل خود را
کردن در چنین مقام مستحسن و بموقع است بجهت استحسان عقلا بر مقلد چنین اعمال اقربست از استحسان
قواعد نظر بآنچه در سابق دانسته شد که لازم است اخذ کردن امور دین را از کسی که امین خداوند عالم بوده
باشد پس کلمه بر این شخص اینست که ماخوذ باشد از امین از امناء صاحب شریعت و ماخوذ از غیر
مکلف بر آن خواهد بود پس مأتی بر غیر مکلف بر خواهد بود و مکلف غیر مأتی به پس آنچه را اتیان نموده
است خرج از عهده تکلیف آن خواهد بود و این معنی بطلان است بلکه آن شخص در اتیان بمأتی به معاقب
خواهد بود نظر بانتفای امر نسبت بآنچه اتیان نموده پس مأتی به منهی عنه خواهد بود نه مأمور به
فاین الامتثال و در روایت که اشاره بهمین مطلب نموده باشد حدیث معتبر مرویست در اصول کافی
از فخر کاینات صلعم که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل میکند با عمل
بصیرت و علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب بر آن میشود از
این راه است فقهاء کرام که جواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عمل الله تعم فرجه و ورثه معنوی
انبیاء میباشند حکم صریح فرموده اند ببطلان نمازیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اقتدا
نبوده باشد و چونکه حکم صریح فقهاء در این باب معلوم بسیاری از عبارتیست لهذا عمل انکار شده چنانچه
دوم از بعضی که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت این مطلب اگر موجب تقلید مجتهد
بوده باشد با فقهاء نگفته اند بلکه اینکلام ناشی شده است از آن اشخاص که در این عصر خود را مجتهد میدانند
لهذا مناسب دانست که در اینمقام ایراد نماید چند از عبارات اجله فقهاء اگرچه صریح در این مطلب است
تا اطلاع بر آن موجب بصیرت اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق پر خطر اهل طغیان گردد فنقول

قال

قال العلامة رحمه الله تعالی فی تحریر الذکری المقصد الثانی فی افعال الصلوة و تروکها و کل منهما اما واجب
او ندب و یجب معرفة ذلک اما بالدلیل او التقلید للمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته
و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب و قف المطلق و هو الاتیان بها علی الوجه قال لکن
یشترط استناده الی دلیل او تقلید من اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف اما ان
من الرعیة مستقل بمجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ من المجتهد و لو
بواسطة او بوسایط مع علمه بالرتبة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه و لم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له و قال المحقق
الثانی فی الجعفریة و طریق معرفة احکامها الی احکام الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة
التفصیلیة من اعیان المسائل ان کان مجتهدا و الرجوع الی المجتهد و لو بواسطة و ان تعددت ان کان
مقلدا و قال شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة المذکورة ما کانت عن دلیل سهل
للقادر علیه و هو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید المجتهد و لو بواسطة لشرایطها المقررة فی
الاصول ان لم یکن مجتهدا و لا یکفی مطلق المعرفة فصلوة المکلف بدون احدی الامرین باطلة و ان طابق
اعتقاده و اتیانه الواجب و الندب المطلوب شرعا و قال الفاضل السمی الجزایری فی الذخیرة یجب علی المکلف
معرفة کیفیة الصلوة و ما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال و لا بد من ان یکون تلک
المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة
الاجتهاد علی ما بین فی الاصول و لا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف و لا تقلید الاموات انتهی کلامه

رفع مقام ملخص کلام انکه عمل بکلمات در صورتیکه مستند بهیچیک از اجتهاد و تقلید نبوده باشد چه مشخص است
عمل در چنین صورت با علم بصیرت است در اصول کافی از مخبر صادق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض النسخ کالذی یزید
کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این مقام انست نمازی که ماخوذ از اباء و امهات یا از اشال و اقران نبوده باشد تا تعلم
در نمازها نیکه از ماخوذ شده میکنیم یعنی نمازهای پدر و مادر یا اشال و اقران اگر نماز انها است نبوده باشد
بیکی از وجوه مذکوره یعنی اجتهاد و تقلید کلامی بر ان نیست و اگر مستند بهیچیک نبوده باشد
نماز اصلا باطل خواهد بود پس چگونه نماز صحیح میشود پس بطلان نماز در چنین صورت محل تشکیک نیست
کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا حکم ببطلان مختص است بصورتیکه اخلال ببعضی از امور معتبره در نماز
باشد یا عام است یعنی نماز ایشان یا خلایق محکوم بفساد است اگر چه مطابق با رای مجتهد بوده باشد و مقتضای کلمات
اجله علمای مذکوره و غیر هم تعمیم است پس مشخص است چه مشخص است در چنین صورت ظاهر میشود نظر باینکه بطلان
نماز در صورت اخلال ببعضی از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج ببیان بوده باشد پس مراد
حکم بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما قدس الله تعالی ارواحهم در صورت
ثانیه بوده باشد باینکه ظاهر از کلمات علماء بطلان نماز است بجهة انتفای تقلید نه بجهة امور دیگر مثل اخلال
ببعضی امور واجبه چه در صورت اخلال ببعضی از امور معتبره نماز محکوم بفساد است اگر چه مستند
بوده باشد بتقلید تحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود نمازیکه از کسی صادر شده مستند باجتهاد و تقلید
نباشد خالی از چند صورت نیست اول انست که اخلال کرده باشد ببعضی امور یکه اعتبار او ثابت است در نماز
باطباق کل فقهاء خواه اخلال ببعضی از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضوء یا ببعضی
از امور معتبره در وضوء مثل اینکه لب وضوء غصبی بوده باعلم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال اب وضوء
ببعضی از اصابع یدین چنانچه متعارف شده در غسل یدین اقتصار مینماید بغسل ان تا بند دست که تعبیر
از ان مینماید بزند مجملا اخلال نموده باشد در ایصال اب ببعض از مواضع وضوء و غیر ان یا انکه اخلال
کرده باشد ببعض اجزاء مثل انکه اخلال نموده باشد ببعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه ببعض حروف
ان اگر چه تبدیل حرف بحرف دیگر بوده باشد قسم دویم انست که ایشان بنماز نموده بنحویکه مانع بر محکوم
بصحت است نزد بعض علماء و محکوم بفساد است نزد بعضی دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصاد
بشهادتین نموده باین نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین
صورت محل خلاف ما بین علماء است جماعتی دیگر حکم نموده اند بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم نموده بطلان

اه و این شخص ایشان نموده باین نحو بدون انکه تقلید ان اشخاص نموده باشد یا کرده باشد یا انکه در مقام
صلوات بر نحو کلمات و ال اطهار ان شایع عصمات در تشهد ایشان باین نحو نموده اللهم صل علی محمد و ال یا انکه
ایشان تکبیرة المرکوع نموده در حال منحنی شدن بجهة رکوع یا انکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز با اعتقاد
انکه رفع یدین در انها لازم است یا انکه ایشان بنماز نموده در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضاء بدون
اینکه بنای عمل او بفتوای فقیهی بوده باشد یا اگر با اشتغال ذمه بقضاء ایشان بنماز او در سعه وقت تجویز نموده یا ترک
از الجماعت از مسجد نموده با تمکن از ازالة ان و در سعه وقت ایشان بنماز نموده یا انکه دین در ذمه او بوده و متمکن
از اداء ان بوده و عالم بوده بعلم رضای صاحب دین از تاخیر در اداء و مع ذلک تاخیر در اداء نموده در سعه وقت
مشغول بنماز شده یا انکه خمس لازمی یا زکوة واجبی در ذمه او بوده و ترک در اداء ان نموده و ایشان بنماز
در سعه وقت در کلیه موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علماء عظام است قال العلامة فی کتاب التذکرة
من التذکرة یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین و لا یحل تاخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة
صاحب الدین فان اخره و الحال هذه کان عاصیا الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق
و لا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها و کذا غیر المدیون من المحقوق
الواجبة کالزکوة و الخمس و ان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون و قال فی المنتهی
بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا کلامه و لا یصح صلوته فی اول وقتها و لا
شیء من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة و کذا غیر المدیون من الحقوق الواجبة
کالزکوة و الخمس و قال فی التحریر کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة و
ان اخره معها اثم و لا یقبل صلوته فی اول وقتها لوجوب اعادتها و قال شیخنا الشهید فی مباحث منا
الصلوة من کتاب البیان و لو ترک رد السلام او رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة و هو قادر علی
ادائها من غیر ابطال او ایفاء الدین الواجب کذلک فالاقرب عدم الابطال سواء اتی بفعل من
افعال الصلوة بتلک الحالة او لا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصلی مع سعة الوقت بعد المطالبة
فالمشهور بطلانها و کذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع
بینهما فلا ابطال و حکم الزکوة و الخمس کذلک و ان لم یطالب انتهی کلام البیان و این عبادات صحیح است در بطلان
نماز در سعه وقت در صورتیکه زکوة یا خمس در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد از ادای ان ترک اداء ان
نموده و هم چنین دین در صورتیکه متمکن از اداء و علم رضای صاحب دین باشد تاخیر کلام شیخ شهید رحمه الله است
در اینکه مشهور ما بین فقهاء اینست و جماعتی دیگر از اجله علماء را اعتقاد اینست که این شخص در چنین صورت

فیات

اگرچه ائمه و علما است لکن نماز باطل نیست که اعاده یا قضاء آن واجب بوده باشد چنین نیست کلام در این است جمعی
از مسلمانان که در ایشان مشغول چنین حقوقی بوده در صورتیکه از اداء ترک ایشان نموده ایشان نماز
نموده در سر وقت لکن نماز این راه که عمل خود را مستند ساخته باشد بقول اناشخاصیکه حکم بطلان نماز
نمیکنند بجملاتی این قسم این بود که ایشان نماز نموده بخوبیکه نماز را صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین و باطل است
بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نماز این راه که این شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول اناشخاص
که صحیح میدانند عمل را در آن صورت بلکه با علم بصیرت چنین عمل از او صادر شده بعد اطلاع شده که آن عمل
بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضای فرموده بعضی دیگر صحیح بوده تشکیکی نیست در بطلان صلوة
در قسم اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده مکلف بعضی امور را که اجماع علما و منعقد است بر اعتبار آن در نماز
و جزء ظاهر است نظر باینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد بر وجهی که
امر او را خواسته باشد مفروض اینست که مکلف مامور به را بر وجهی که امر خواسته است اتیان نموده است
پس مأتی به غیر مامور به هست و مامور به غیر مأتی به پس این شخص عاقب است بر ترک مامور به بلکه
بمقتضای برهان این شخص اسوء حالات نسبت بشخصی که بالمره اتیان بنماز نموده باشد و تطبیق باشتراک
هر دو در اثم ترک مامور به بعلاوه این شخص نظر از ارتکاب غیر مامور به بقصد آنکه مامور به است محرمات
گفته شود مشرع و مبلغ خواهد بود و بجملاتی شبهه در بطلان عمل در صورت مفروض نیست و اما قسم ثانی
پس ظاهر اینست لنیز چنین بوده باشد نظر باینکه هرگاه فرض شود صحت عمل در این صورت میگوئیم حکم بصحت
یا بجهت اعتقاد مکلف است که منوی او مامور به است یا بجهت آنست که اتفاق افتاد که عمل او مطابق شد با رای
بعضی از علما و هیچیک از این دو وجه موجب حکم بصحت نمیتواند شد اما الاول فبالنقض و الحل اما
نقض میگوئیم اگر محض اعتقاد مامور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او میبایست در اول نیز حکم
بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در آنجا نیز ثابت است و حال آنکه بطلان عمل در آنجا مقطوع بر است و اما
حل پس میگوئیم اعتقاد مکلف مشروط بر وقتی میتواند شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن
اعتقاد مثل اینکه هرگاه این اعتقاد مستند میبود بقول مجتهدی در این صورت حکم بصحت بسبب ظاهر
مقطوع بر بود اگرچه فی الحقیقه مطابق با نفس الامر نبوده باشد و اما هرگاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد
بآن ماخذ پس وجود آن اعتقاد با عدم آن مساوی است مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند بر مثل
باشد یا بچیزی دیگر مثل آن بجملاتی اعتقاد مامور به در صورتی نافع هست که حجت شرعی نالق باشد بر جواز
اتکال بمستند آن اعتقاد مفروض اینست که اعتقاد این بچاره مستند است بقول ملا مکتبی یا بمثل آن

ودلیل

ودلیل بر جواز اعتماد بآن نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود بعلاوه عدم
دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کالا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه
با رای مجتهد با عدم علم مکلف بآن پس بجهت آنکه مشخص است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته اقتضا
و اراده مکلف است مفروض اینست که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد او چیزی بود که اعتماد بآن صحیح نبود
و بعد از فراغ از عمل خواه فصلی فاصل شده باشد یا نه مشخص است که بعض علما عمل را باین کیفیت صحیح میدانند
معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میدانند که اتیان عمل بجهت متابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد
نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بجهت آن مبنای غیر صحیح بوده باشد بعد از تری مثلا مشخص شود
مطابقه مأتی به او با اشقاقی بعضی از مجتهدین علما و بجملاتی مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه اتیان
عمل است بجهت مبنای صحیح و این در حمل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در حمل کلام محض مطابقه عمل است
بعضی از مجتهدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در حمل کلام و موجود که محض مطابقه بوده
باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت عمل بر این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است بجملاتی اگر مبنا
عمل این شخص است که اخذ از ملا مکتبی بوده باشد مثلا قابل این باشد که مبنی تواند شد نیست و اگر میتواند
مبنی شد مبنی در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح مقام
مقتضی اینست که گفته شود که عمل این دو نفر که احدهما عمل او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق
قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه با میبایدهر دو مقبول شود یا هر دو مقبولیت هر دو قطعی القسمین
است نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض اینست که اخلال شده است ببعضی
از امور معتبره در آن اتفاقا پس معین است که باید هر دو مردود شود تفرقه بر دو دیه اول و مقبولیت
ثانی بجهت محض مطابقه اتفاقیه مدفوع است بر هان عقل چه ممکن است عامل اول در موقف حساب
عرض نمایدای معبود حکیم متعال ما دو نفر را مورد اختیار که مناط در تکلیف است مساوی بودیم تفرقه
که ما بین ما دو نفر هست اینست که اتفاقا افتاد با علم شعور و اراده و صفی در عمل آن نبود عدالت
مقتضی اینست که هر دو مجزی یجزای واحد شویم چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظیر این است
که دو نفر دو کاسه را که مملو از ماء بعی بقصد اینکه مائی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاقا افتاد احدهما
شراب بود و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو شریکند در معاقب بودن نظر باینکه در اموری که مناط در تکلیف
که عبارت از اراده و اختیار بوده باشد باهر دو مساویند و محض اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بود با مساوات
هر دو در امور اختیاری معتبر شرعی نیست و هم چنین است حال هرگاه دو نفر بدو وضعیه در شبانه مقاربت

او ظاهر شد در عمل

نمودند باعتقاد ملکه و واجبیست بعد مشخص شد که یکی اجنبیه بوده تا و دیگری معقوده و الحق ظاهر اینست استحقاق
اثم و زوجیت نسبت بهر دو ثابت باشد و احتمال نداشت که کسی عارف و عالم بدان فقهاء باشد در عرضی اطباق تقا
و آنکه نموده بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهد دیگر این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد
مجتهد دیگر که معتقد بر آنست چنین عمل صحیح است نظر باینکه مشخص است آن شخص حکم بصحت در وقتی میتواند که
حین العمل مکلف عالم بوده باشد تا که مطاع او چنین حکم نموده علت اختیار او آن عمل را فتوی مفتی او بوده باشد مزید
اینست که در اینمقام چنین نیست پس مقتضای برهان اینست چنانچه عبارت محکوم ببطلانست در قسم اول و قسم
ثانی نیز چنین بوده باشد اما قسم سیم یعنی اتیان نماز بنحوی نموده که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجب
واجبات نماز نموده است پس میگوئیم این قسم اگرچه بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت این
قسم نیز محل اشکالست بلکه بمقتضای آنچه در قسم ثانی مذکور شد است که در این صورت نیز حکم شود ببطلان
نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکی است دلیل بر جواز اتکال بان مبنی در دست نیست بلکه
دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رای کل مثل ظهور مطابقه با رای بعض
کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتیست که مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیلی در دست
باشد و کلات کند بر اینکه فتوای او مبنی عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی متنفی بود در این قسم نیز
متنفی است و اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق مطابقه با رای بعض است پس مضر غیر مغنی نمیتواند شد پس آنچه
مبنای عمل این شخص است مبنی نمیتواند شد شرعا و آنچه مبنای عمل قرار شد مبنی نشده است در اینمقام بلکه
میتوان گفت اخذ نماز با اعتماد بان مبنی منهی عنه است و نهی مقتضی بطلانست کلا میکه در اینمقام هست
اینست که آنچه مذکور شد که اگرچه مطابق برهان و موزون باعتبار است لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره است
که امر اوسع از این است نظر باینکه استفاده میشود از اخبار مذکوره که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده
باشد و پیش خود عملی کند و مشخص شود آن عمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگرچه
حین العمل عالم نبوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها صحیحة زرارة قال قلت
فی الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله زلت قدم لعمار فی سفر له بلغنا انک
اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار انما
صنعت کذا ثم اهوی بیده الی الارض فوضعها علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه و کفیه

بالاخری ترجمه ظاهر حدیث اینست که جناب مفخر الاولین و الاخرین جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
که جناب مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بعمار یاسر فرمودند که ای عمار بیاسید

که تو جنب شده بودی چکار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود را بخاک غلطانیدم جناب رسول خدا
فرمودند این فعل حمار است که باین نوع خود را بخاک میغلطاند چرا چنین نکردی بعد از آن دو دست مبارک
خود را بر زمین گذاردند بعد از آن دو جبین خود را با انگشتان خود مسح کردند بعد از آن دو کف دست را بهر یک
بدیگری مسح کردند و جناب استفاده اینست که فرموده اند اصحاب کذا مستفاد از این کلام آن است که اگر
چنین کرده بودی عمل تو صحیح و بیعیب بود مشخص است که عمار عذر آنست که چنین میبایست کرد و مع ذلک
فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف آنست که جاهل بمسئله را هرگاه پیش
خود عملی کند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند در صحت عمل او و هو المطلوب
ومنها الصحیح المروی فی باب العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثة احجار والعلة التی من
اجلها صاروا یستنجون بالماء من العلل عن ابی جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الناس یستنجون
بثلثة احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل من الانصار البسر بالفلان بطنه و
استنجی بالماء فنبعث الیه النبی صلی الله علیه و آله فجاء الرجل و هو خائف فظن ان یکون قد نزل فیه امر
یسوءه فاستحیاء بالماء فقال لاهل علت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله انی واثقه ما
حلق علی الاستنجاء بالماء الا اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء
فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله هنیئا لک فان الله عز و جل قد انزل فیک آیة فاخبره ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین و اورده فی الفقیه ایضا لکن مرسلا قال و کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل
من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله سبحانه فیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
فدعاه رسول الله صلی الله علیه و آله فخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یلبسه و فلما دخل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
هل علمت فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله اکلت طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له
ابشر فان الله تبارک و تعالی قد انزل فیک ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین فکنت اول التوابین
و اول المتطهرین و یقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه مذکوره بر عمل
اینست که عادت ناس این بود که استنجا بسنگ میکردند چونکه ماکول ایشان بسر یعنی خرما قبل از آنکه
بحد رطب برسد بود لهذا آنچه در حین تغوط از ایشان دفع میشد مثل پشکل بود چون مردی از اهل مدینه
از کسانیکه نصرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده بودند کدو خورد بلیقی در خراج او همرسید
باین سبب عدول کرد از استنجاء باحجار باستنجاء باب در آن وقت آیه شریفه ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین بر آن سرور انام نازل شد پس جناب حضرت امر باحضار آن شخص فرمودند آن شخص با خوف

واضطراب خدمت آن سرور امام مشرف شد بجان آنکه مذهب در باره او نازل شده بجهة استفاء غورث
باب جناب فخر امام از او استفسار فرمودند در این روز علی از تو صادر شده است عرض کرد بلی استغفار باب
کردم لکن باعث بر آن نبود مگر آنکه چونکه کدو خوردم لیقی در مزاج من هم رسیده از الجاست بسبب تنقیه
لهذا استنجا جلب نمودم پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که ابا ذر بتو که جناب باری تعالی
عز شانه در قرآن فرموده آن آیه اینست ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین خداوند
عالم دوست میدارد توبه کاران او دوست میدارد کسانی را که در صدد این هستند که خود را پاک کنند
از کثافات ذکر توبه شاید بجهة این باشد که مردم راغب بآن شوند یا همان شخص از جمله تائبین بوده باشد
و وجه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است نظر باینکه با جهل باینکه استنجاء باب میتوان کرد بآنه
استفاء غورث باب چونکه علاوه مطابق واقع شده بود محکوم بصحت شد با علم علی آن بحقیقت حال و منها المعتبر
المروی فی باب احکام السهو فی الصلوة من الفقیه عن علی بن النعمان الرازی انه قال کنت مع اصحابنا
لی فی سفر و انا امامهم فصلیت بهم المغرب فسهوت فی الرکعتین الاولیین فقال اصحابنا
صلیت بنا رکعتین فکلمتهم و کلموا فی فقالوا اما انا فنعید فقلت و لکن لا اعید و اتم رکعة فا
تممت رکعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله علیه السلام فذکرت له الذی کان من امری فقال لی انت اصوب منهم فعلا
انما یعید من لا یدری ما صلی و هذا الدلالة هو ان قول المامومین اما انا فنعید یرشد الی ان الامام
لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان برکعة بل کان متحیرا و متردد فی ذلک و الا تابعهم المامومین
فی ذلک و مع ذلک صوبه المعصوم علیه السلام فی فعله و منها ما رواه علی صحة حجة من مر بالموقف مع الجهل
بلزوم الوقوف فیه کالمعتبر المروی فی الکافی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
جعلت فداک ان صاحبی جهلا ان یقفا بالمزدلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر فقال
قلت فانه لم یدرکها احد حتی کان الیوم و قد نفر الناس قال فلیمکث راسه ساعة ثم قال الیس قد صلیا
المغرب بالمزدلفة قلت بلی فقال الیس قد قضی تفثه فی صلاتهما قلت بلی فقال لم تجعلهما ظاهرة جواب این
حدیث آنست که ابو بصیر عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام که خداوند عالم اندای تفث
کرد اندای دو نفر فوق من جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان
وقت که عالم شدند بوجوب وقوف لازم است عود نمایند بمشعر و ساعتی در آنجا توقف نمایند راوی میگوید
عرض کردم که اصحاب اخبار بآنکه تا امروز که کوچ کردند مردمان یعنی تا حال که مطلع نشده بودند بر مسئله
و حال که مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باینکه کوچ کردند مردم راوی گفته امیر که عرض کردم حضرت

مبارک بر آنها افتند ساعتی توقف فرمودند آیا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه که مشعر بوده باشد اتیان نکردند
عرض کردم بلی فرمودند آیا در نماز صبح قنوت خواندند عرض کردم بلی قنوت خوانده اند پس فرمودند که حجت تمام
و صحیح است و صراحت کامل بر مدعی است که این حدیث دلالت میکند بر اینکه هر کاه اتفاقا چیزی از مکلف صادر
شد با جهل بر اینکه آن چیز مطلوب باز او هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد آن چیز که از او صادر شده
قائم مقام آن چیز مطلوب میشود در صحت عمل بنا بر این هر کاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود بقصد مطلوبیت آن در نماز
لکن ماخذ رسمی در دست او نباشد و بعد مشخص شد آن چیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او میباید صحیح بوده
باشد طریق اول الماخذ الماست که محقق اردبیلی آیه فرموده اند هر کاه کسی چیزی را اعتقاد نمود که مطلوب از او
هست از هر راه که بوده باشد این کنایه میکند در صحت عمل او و عبارت لمعه هم فی شرحه علی الارشاد فی مباحث صفات
الصلوة اینست کل من فعل ما هو فی نفس الامر و ان لم یعرف کونه کذلک ما لم یکن عالما بنهیه وقت الفعل
حتی لو اخذ المسائل من غیر اهلها بل لو لم یاخذ من احد و ظنها کذلک فانه یصح ما فعله و کذا فی الاعتقادات
و ان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا او اوصله الی المطلوب و لو کان تقلیدا کذا یفهم من کلام
منسوب الی المحقق نصیر الملة و الدین قدس سره المعزی و فی کلام الشارع اشارات الیه مثل مدعی
جماعة للطهارة بالجمد و الماء مع عدم العلم بحسنها و صحتها حیث عبر بالموقف و فیها تمایل الی الاثر
تطلع علیه ان تاملت مثل قوله صلی الله علیه و آله للاعرابی حین غلط فی التیمم کما فعلت کذا فانه یدل علی انه لو فعل
کذا یصح مع انه ما کان یعرف و فی الصحیح من نسی رکعة ففعلها استحسنه علیه السلام مع عدم العلم انتهی کلامه رفع مقامه
ممکن است جواب از احادیث مذکوره اما حدیث اول پس مناسب اینست که نقل کلام شود در آن از چند وجه
اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است بزیاده و نقصان پس میگوییم حدیث بنحو مذکور مرویست در فقیه
و اما در کافی و تهذیب پس مطابق با مذکور در فقیه نیست اما در کافی پس مذکور در آن بسند صحیح باین طریق است
روایت کرده است یونس بن عبد الرحمن از ابی ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سئلته عن
التیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما یتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه
و آله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع یده علی الصعید ثم رفعها فنفخ و جهه ثم مسح فوق
الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و لما در تهذیب
پس مذکور بر این طریق است روایت کرده بسند صحیح از زرارة بن اعین قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن التیمم فقال ان عمار اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله هکذا
تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له کیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فنفخ و جهه و یده فوق

الکف قلیلا و در استبصار نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در آخر سرائر
بنحوی که مخالف باظهار نیاست نظر اینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر که از بزنطی روایت کرده از
عبد الله بن بکیر از زراره از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده ای عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه
والمقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی و قمت علی الصعید
فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز و جل فتیمموا صعیدا طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم
ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه کلاهما واحدة علی الاخری مسح بالیسری علی الیمنی و الیمنی علی
الیسری دقیقه در بیان داعی و باعث بجهة عمار بر اینکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانید میگوئیم دور نیست
داعی بر این مطلب این بوده چنانچه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام حاجت بغسل جنابت چنین فرموده اند
یکفیک الصعید عشر سنین این یا مثل این مثل اینکه فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یا مثل
اینکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها اینست که تراب مثلا قائم مقام آب میشود
در مقام حاجت بغسل و مستخلص است طهورة تراب در مقام حاجت بغسل باین نحو است که میباید ابرا بجمیع اجزای
بدن رسانید یا مثل آن خاصی که میباید بدن را در جوف آب داخل نمود یا بالمقایسه یا اینکه تراب نیز طهور است چنین
توهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر بآب است لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از
نزع لباس این بنا بر غفلت از آیه تیمم بوده که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه اصل
مطلب است که جواز تمسک باین حدیث بوده جهة اثبات اینکه هر گاه جاهل بمسئله در مقام امتثال اتیان
بعملی نزد خود غرور اتفاقا آن عمل مطابق واقع شد عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میگوئیم اولا
دلالت حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر بجهة احتمال حدیث بلفظ افلا صنعت هکذا یعنی استعمال
خاک باین نحو بوده بودی صحیح بود میگوئیم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا
بجهة آنکه ظاهر میشود از اینواقعه در سفر بوده که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باز
تمکن از استکشاف حقیقت حال از آن سرور را بر چگونه ممکن است که ایشان فرموده باشند اگر پیش خود
چنین کاری میکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه و اما ثانیا میگوئیم مفروض اینست که عمار جاهل
بوده از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید دست را بخاک زد و بلند
کف مسح جبهه و ظهر کفین نمود و این امر بدون تعلیم معلم تواند بآن رسید با وجود این چگونه
میفرمایند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر چنین عمل نزد خود نموده بودی خوب و صحیح بود با وجود آنکه
نظر بتوقیفیت آن محال بود که تواند شد کسی نزد خود چنین عملی نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن بخاک

از راهی داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم و اما ثالثا میگوئیم توهم دلالت
این حدیث بجهة همین لفظ است که مذکور شد از آنکه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث مذکور است
در کتب معتبره و این لفظ در هیچیک از مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این واقعه یکرتبه بوده است عمار
نظر بجاریت توهمیکه مذکور شد خود را بخاک غلطانید جناب رسول خدا ایشان را تقبیح فرمودند که این فعل جاهلانه
مناسب همین قدر است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب و استبصار همین قدر است بعلاوه سند در فقیه
منتهی میشود بزراره چنانچه در امامیه چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب حضرت
امام محمد باقر ع مصرح بر در امامیه اینست که زراره روایت نموده که جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که عمار بعد از وقوع واقعه خود خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض
کرد چنین واقعه بجهت من در شب اتفاق افتاد و آبی نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب نوعی بود که وصول
بخدمت آنحضرت ممکن نبود حضرت فرمودند چکار کردی عمار گفت چنان کردم حضرت فرمودند که این فعل
جاهلانه است در سنه نشده آنوقت آیه تیمم را تلاوت فرمودند و کیفیت تیمم را بعمار تعلیم فرمودند
حکایت باین نحو منافی مطابق احتمال است و مقتضای آنچه مروی در فقیه است آنست که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله خود سبقت بسؤال فرمودند الی آخره و چنانکه قضیه واضح است و راوی واحد است
مثل مروی عنه پس مظنون اینست بنبک نهج نقل شده مطابق اعتبار کیفیت مسطوره در امامیه از آنحضرت
پس کلام مذکور در فقیه که عبارت از آن لا صنعت کذا بوده باشد نوعی نیست که قرآن بان اعتماد نموده التفاتی
بان نیست خصوصا در چنین مقام خطیر که مخالف عقل و فتاوی اصحاب است بجمله حکایت عمار مرویست
بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه این زیادت که عبارت از آن لا صنعت بوده باشد در هیچیک از کتب فریقین
بنظر نرسیده است مگر در فقیه اما طرق خاصه پس دانسته شد و اما کتب عامه پس در کتاب مصابیح
که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت
فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله فقال کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلعم بکفیه علی الارض و نفخ فیهما ثم مسح
بهما وجهه و کفیه و مشکوة المصابیح و هو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی عمر بن
الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا و انت فاما انت
فلم تصل و اما انا فتمعکت فصلیت و ذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا
فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح بوجهه و کفیه قال رواه البخاری و
مسلم و فی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر انی اجنبت و لم

اهدماء فقال له الا تصلی فقال عمار ما تذکر یا امیر المؤمنین اذ انا وانت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء
فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وآله انما کان
یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک مقصود از نقل مقال در این
مقام آنست که شخصی شود عبارتیکه در فقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه مخالف طریقه ثابته در طرق عامه
وخاصه است بعلاوه آنچه مذکور شد پس مطلق اتفاقی واعتباری باین زیادتی نیست واما جواب از حدیث
ثانی که مشتمل بر حکایت استنجاء بابست پس میگوئیم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور را بر اینکه در آن وقت
انصار معتقد باین بوده باشند که استنجاء با حجار متعین بوده باشد باین معنی که استنجاء باب جایز نبوده باشد
چرا این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره دالّه بر طهوریت آب بعنوان اطلاق از کتاب
وسنت مثل قوله تعالی وانزلنا من السماء ماء طهورا وقوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به
خصوصا بعد از التفات باینکه آیه شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزء از سوره فرقانست وسوره
فرقان از سوره ایست که در مکه زادها الله تعالی عزا وشرفا نازل شده وحکایت انصار در مدینه متبرکه بوده
بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوئیم همین انصار وغیرهم در صورتیکه بدن انها یا لباس انها متلوث
بغایط میشد اگر میگوئیم مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر آب هر یک از این دو کدام قبول
کردن نباشد پس کار مقطوع به آنست تطهیر لباسیکه متلوث بغایت میشد باب میکردند
چنانچه میتوان ادعای قطع نمود که در تطهیر ان اکتفاء با حجار نمینمودند وهم چنین در تطهیر مخرج بول
پس بسیار بسیار مستبعد است تطهیر لباس را از غایط مثلا باب متعین بوده باشد وتطهیر مخرج
غایط باب جایز نباشد وبحر متعین بوده باشد تا بالظاهر حدیث مذکور اینست که شیوع عادت استنجاء
با حجار وعادت بان مطرد شده بود در نیت شیوع واطراد عادت بر این بجهة ندرت آب در مدینه
متبرکه در آن زمان بوده بلکه میگوئیم دلالت حدیث بر شیوع واطراد استنجاء با حجار بعنوان اطلاق
مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که مزبوره لانهم کانوا یاکلون البسر وکانوا یسعرون بعرانعی استدلال
عادت انها باینکه در مقام استنجاء با حجار میکردند بجهة این بود که چیزی که دفع میشد
از انها در مقام تغوط مثل پشکل بود در یبوست در اینصورت حاجت باب نبود وابعم ندرت
داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجاء با حجار واگر کسی بگوید اگر استنجاء با حجار متعین
نمیبود وان شخص معتقد انصار در احجار نمیبود پس تشویش واضطراب او در اوان صدور
امر از مخبر عالم صلی الله علیه وآله با حضار بچه سبب بود ممکن است جواب گفته شود چونکه عادت

مطرد شده بود در استنجاء با حجار بجهة ندرت آب واین شخص عدول از عادت کرده بود باین جهت
اضطراب او بجهة او هم رسید در این وقت بر فرض غض عین از این وتسلیم بعد اینکه اضطراب بجهة این
بوده باشد میگوئیم استبعاد یکه در اول ذکر کردیم بمراتب زاید بر این میباشد واما منزوالیه شریفه در
مدح این علی پس ممکن است بجهة اخبار او بوده باشد بنظر باینکه استنجاء باب اولی است از اقتصار با استنجاء
با حجار وجه دیگر از برای آنچه مذکور شد که میبایست در آن وقت استنجاء منحصر باشد در احجار فرض جاوز
غایت است از اطلاق مخرج التوأمان تطهیر با حجار در این صورت ابعد از سابق است بلی چیزیکه در اینجا
میتوان گفت که حکایت انصار مروی در کافی نیز هست واز آنجا ظاهر میشود انحصار استنجاء در آن وقت
قبل از عقول آن شخص انصار در احجار مروی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال فی قول الله عز وجل ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کانوا یستنجون بالکرسف
ولا یجمعون الحدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه وآله وصنعه وانزل الله
فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ظاهر اینست که مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء
الاستنجاء باب باشد پس ترجمه ظاهر حدیث اینست عادت مردم مطرد شده بود که استنجاء بکهنه با حجار
میکردند بعد از آن حادث شد استنجاء باب واین استنجاء باب صنعت خوبی است پس امر فرمودند بان
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وخود شان نیز بعمل آوردند الی آخره ممکن است جواب گفته شود
از این حدیث باین نحو که حدیث متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر این اینست که وقتی
مثلا وارد استنجاء بحجر واحجار فقط بعد از آن نسخ شد ومعین شد استنجاء باب فقط این مخالف
اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف مابین ناس این بود که
استنجاء میکردند بحجر وسنت مطهره بعد احداث شد استنجاء باب یعنی معین شد آب اینرا حمل
میکنیم در صورتیکه اجماعست قائم نکرده باشد از اطراف مخرج واین حمل است صحیح ناخوش در آن نیست مطلقا
مگر آنکه مقابله مقتضی اینست که قبل از آن وقت استنجاء بحجر واحجار ثابت بوده است مطلقا اگرچه جاوز
کرده باشد اجماعست واین صحیح نیست ممکن است جواب از این باین نحو که غایة امر مستفاد از این کلام
هست آنست که سابق بر این چنین کاری میکردند اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره غرّا نیات
بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت
چنین بود مطلقا مخرج بول بوده باشد یا مخرج غایط اجماعست تعمیم کرده شد بلی این نسخ شد واستنجاء
باب متعین شد هم در مخرج بول وهم در مخرج غایط لکن اطلاق کلام نسبت بسول مسلم است ولکن

نسبت بخاط محمولست در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع وغیره که دلالت میکند بر ثبوت استحباب
باجماع در تصریح خایط حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی بنا بر این هم اشکالی در حدیث
نیست اگر چه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری نظر باینکه چنین چیزی علی سبیل الا
طلاق مقدار کلی بود انصاری در صورت لیست مزاج نظر بحسن عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت
که مقتضی طهوریت آبست و علم عدول از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع
آنچه مذکور شد وقت نظر در این ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگر چه اختراع نزد
خود باشد در صورتیکه مشخص شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض غض عین
از جمیع آنچه مذکور شد و تسلیم دلالت حدیث باین معنی که حدیث حمل شود بر اینکه استحباب آب نبود و
دلیل شرع که مقتضی آن بود در نظر آن شخص نبود و نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اقتضای افتاء که مطابق
با رضای الهی باشد نشد لهذا عمل آن شخص محکوم بصحت شد میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب
جسیم در محل کلام بسیار بیوجه است نظر باینکه کلام در عبارات صحت در عبارات موقوف بر معلومیت
تعلق امر و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است و کجا
ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف در صورت حدیث نظر باینکه مقصود در آنجا ازاله نجاست
و مطهر آن در واقع آبست هر گاه چنین کسی را که در آب غسل نمود ثم غسل که ازاله نجاست باشد
بر آن مترتب میشود اگر چه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست بنا بر این
میگوییم هر گاه کسی هرگز نشنیده باشد که باب ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازاله
غایط بآن میشود و مقتضای این احتمال ایراد این استعمال نمود قطعا این ثمر بر آن مترتب میشود لکن
این چگونه میتواند مؤسس اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی علی ازاء صادر شود
و اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم شود بر صحت آن نظر بحدیث مذکور با فرق بین بین المقامین چنانچه مذکور
شد واما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر هکذا فعل ما موم واما میکلا اخلال بیکرکعت از نماز
مغرب کرده بود سهوا پس میگوییم این حدیث نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعاء نمود که
اجماع بر خلاف آن منعقد است توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود که اجماع
منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز مقتضی فساد نماز است پس کلام ما موم نسبت
با مام اما صلیت بنا که کعتین کلامی است در اثنای نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا پس چگونه
میتوان کلام معصوم علیه السلام است اصوب بنهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی اینست که اگر ظ

بعد از

بعد از تکلم اتیان بیکرکعت از نماز نمودند حاجت باعاده نماز نبود ولی حکم در حق آنها این بود که قبل از تکلم ضمیمه
اتمام نماز نمایند باتیان بیکرکعت باقی و هم چنین است حال نسبت با مام نظر باینکه کلام امام نقلست
ولکن لا اعید و اتمام بیکرکعت کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد باینکه اخلال بیکرکعت از نماز کرده چنین
کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشد در حق او که انت
اصوب فهم فعلا یعنی عمل تو از عمل آنها صحیح تر است این در صورت بود که حمل شود حدیث بر ظاهر
خود و هر گاه صرف از ظاهر خود شود و بگوییم در این است که ما موم نفهم امام نمود بدین طریق
تکلیکه مفسد باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده و امام نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم آنها نمود بهمان
طریق که من اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفاء میکنم باتیان رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام
صحیح و هم چنین حکم با صوبیت فعل امام از فعل آنها لکن حمل کردن آنها را بر اینکه امام جاهل بوده است
از حقیقت حال بیجا است چه شود که امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود
ولکن چونکه از فعل امام چیزی که مظهر آن باشد که ما موم این اعتقاد بآن توانند نمود نبود و ما موم
خود هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند و عرض کردند و واقعه را خدمت معصوم
بعد از آنکه شرافت حضور امیشان را درک نمود چه شود بجهت زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده
بوده است یا بجهت اعتماد ما موم البته میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل ما موم
جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر با عتقاد
تحقق امر و اعتقاد بتحقق امر با شک در اصل عمل از جهل محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در
اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف و واهی است واما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت
جمع کسیکه روز عشور کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در این پس آن نیز ظاهر بلکه اظهر از سابقات
بیان آن اینست اولا میگوییم چگونه ممکن است عاقل اینرا تواند داد که هر گاه فعلی از کسی صادر شد
با جهل بر اینکه آن فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع بوده باشد محض صدور آن
فعل از آن شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل بر اینکه مطلوبیت کفایت کند در حصول امتثال و اینا
ما موریه سبحان الله این سخنی است که ممکن نیست که عاقل تفوه تواند نمود و اخر مقتضا لا عمل الا
بنیة و هم آن بجا رفت بعلاوه میگوییم اگر چنین چیزی بکفایت میکرد پس معصوم در همین حدیث امر بجمع
بجهت تدارک آن فعل چرا میفرمود نفرموده در جمعان مکانهما فیقفان بالمشعر و حال آنکه وقوف
جهل اگر صادر شده بود و مفروض اینست این قدر کفایت میکند در صورتیکه ممکن از آن فی آن در وقت

اگر کیف کفایت میکند

ان فعل نباشد میگوئیم یا آنکه این تفصیل بیوجه است بنابراین پس چه باید در نماز تفصیل داده شود مابین
امکان تدارک در وقت و عدم آن در اول حکم شود به بطلان بخلاف ثانی و حال آنکه تفصیلی در کلام این قائل نیست
بجز اهمال حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوئیم غایة الامر مدلول علیه بحدیث هست آنست که در چنین وقتی
جمع آن شخص محکوم بصحت است و این مستلزم این نیست که آنچه بعد از او صادر شده کفایة کند در حصول
امتثال با آنکه مخالف عقل و نقل است چه شود و چه آن این بوده باشد که در چنین صورت آن فعل در چنین
شخصی مطلوب نبوده است پس حکم بصحت در صورت عدم صدور آن چیز بجهت علم مطلوبیت آن چیز است
از این شخص بخصوصه نه اینکه بجهت تحقق مطلوب بوده باشد با این از این قبیل میشود که درک اعتباری عرفا تنزیلا نموده
و در این مشهور نموده است نه اختیاری مشهور آنکه عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس روز عید اضحی بوده
باشد و نه اضطراری مشهور آنکه عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال یوم مذکور چه چنین شخصی علم بصحت
مخفی نماند که چه مضمار کلام در تنقیح مرام خارج از اعتدال شد لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود و محل زلل
اعلام اعلام بود چاره جز تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام ندیده والله العاصم عن الخطل والزلل
فی الحکم والفتوی والقول والعمل پس از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد و جمله کلمات علما که زموده اند امر
نماز لازم است که مستند بوده باشد یا باجتهاد یا بتقلید از مجتهد و هر گاه چنین نباشد آن عمل محکوم بفساد است
خواه اخذ نموده باشد از ابا و امهات یا از امثال و اقران یا پیش خود بدلس و تخمین جمع نموده باشد اجمالا از کلمات
اعاظم اصحاب و از براین مطلب بود مذکور شد و بسیاری از کلمات اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله
تعالی بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است بر این مطلب قال فی مقام
الاستدلال علی انه لابد من تخصیص اهل الذکر فی الایة الشریفة بمن جمع شرایط الفتوی ما هذا لفظه الاتفاق
علی عدم وجوب استفتاء غیره بل عدم جوازه انتهی کلامه رفع مقامه و معلوم بان الاتفاق علی عدم جواز
الاستفتاء من غیر المستجمع للشرایط یستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله و ظاهر اینست قوت نیست
در این باب مابین آنکه عملا و مطابق واقع شده باشد یا مخالف و جدان به بسط تام مشخص شد **مقام ثانی**
در بیان عدم جواز اکتفا است بر اقوال اموات در عمل و بطلان نماز است در صورتیکه مستند بوده باشد
بتقلید اموات این معروف مابین فقهاء است قال العلامة اعلی الله مقامه فی النهایة اختلفوا
فی ان من لیس من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه
عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیوته فدل علی
انه لم یسبق له قول و فائدة تصنیف الکتب مع موت مصنفها استفادة طریق الاجتهاد من تصنیفهم

فی الحوادث

فی الحوادث و کیفیة بناء بعضها علی بعض و معرفة المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال و ان حکی عن مجتهد
حی فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به و جاز للغیر الحکی له العمل به ثم قال و هذا هو الاجود عندی
و قال فی التهذیب و هل الغیر المجتهد الفتوی بما یحکیه عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له
العمل به اذ لا قول للمیت و لهذا ینعقد الاجماع لو خالف حیا و ان حکی عن حی من اهل الاجتهاد فان کان
قد سمعه منه مشافهة جاز له العمل و لغیره ایضا و کذا لو سمعه من مخبر ثقة عن المجتهد و ان کان بالاقرب
جواز العمل به ان امن الغلط و التزویر و الا فلا و قال فی مبادی الاصول اذا افتی غیر المجتهد بما یحکیه عن المجتهد
فان کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا و ینعقد بعد موته
و ان کان یحکی عن حی مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به ان وجده مکتوبا و کان موثوقا
به فالاقرب جواز العمل به ایضا و الا فلا و قال فی القواعد و لا یحل لفاقد الشرایط اربعة الحکم و
الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا قول له و قال فی الارشاد
و لا یحل الحکم و لا الافتاء لغیر الجامع للشرایط و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا یحل
تقلیده و ان کان مجتهدا و قال شیخنا الشهید فی الذکری لا یشترط مشافهة المفتی فی العمل بقوله
بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا و تقیید جواز العمل بالحکایة عن المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفاؤه
بعد موته و هو المطلوب و قال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی الشرایع و قد صرح جمع من الاصولیین
و الفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا لجواز العمل بفتیاه فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته و هو
متجه و قال شیخنا الشهید الثانی فی شرحه علی اللمعة یجوز لمقلد الفقیه الحی نقل الاحکام الی غیره و ذلک
لا یعد افتاء اما الحکم فیمتنع مطلقا للاجماع علی اشتراط اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور الامام و
غیبته و قال الفاضل الخراسانی فی الکفایة و لا یحل لفاقد الشرایط کلا او بعضا الحکم و لا الافتاء و لا
ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المقدماء فان المیت لا تعویل علی العمل بفتیاه و ان کان
مجتهدا و لا یخفی علیک ان العبارات المذکورة باسرها صریحة فی عدم جواز تقلید الاموات و لو کانوا
من اعاظم المجتهدین بل الظاهر من کثیر من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوی اطباق علمائنا
علیه منها ما ذکره شیخنا الشهید فی الذکری ایضا حیث قال و هل یجوز العمل بالروایة عن المیت
ظاهر العلماء المنع عنه محتجین بانه لا قول له و لهذا ینعقد الاجماع مع خلافه میتا و جوزه بعضهم انتهی و الظاهر
ان مراده من البعض بعض علماء العامة کما ستقف علیه فی کلام شیخنا الشهید الثانی و الفاضل المدقق
السید الشهیر بالداماد و غیرهما و منها ما ذکره المحقق الثانی فی شرحه علی الالفیة فی شرح قول المکلف

بهالان من الرقية مستفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل من افعالها و مقلد و يكفيه الاخذ
عن المجتهد من قول اللام في قول عن المجتهد للعهد الذكري فكانه قال عن المجتهد المذكور و يكون فيه ايماء
لطيف الى اعتبار كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية قاطبة و قد نادوا به
في مصنفاتهم الاصولية و الفقهية فاسمعوا من كان حيا و منها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك
حيث قال و قد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة و المطولة و في غيره باشتراط حيوة المجتهد
في جواز العمل بقوله و ان الميت لا يجوز العمل بقوله و لم يتحقق لي الى الان في ذلك خلاف من يعتد به بقول من اصحابنا
و ان كان للعامة في ذلك خلاف مشهور و منها ما ذكره في المقاصد العلية قال اللام في قول عن المجتهد
للعهد الذكري و هو المذكور قبله بيسير اي عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال و فيه اشارة لطيفة الى
اشتراط حيوة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا نعم
و ان كان المجهور قد افتوا في ذلك و منها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين و والد شيخنا البهائي رحمه الله
نعم قيدوها في شرح الالفية حيث قال و اللام في المجتهد للعهد الذكري ففيه ايماء الى اشتراط كونه
حيا كما عليه اصحابنا و منها ما ذكره صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي
في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا فم قال و هل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب
الاتفاق على عدمه و من اهل الخلاف من اجازه و قال ايضا ان القول بالجواز اي جواز تقليد الميت قليل
الجدوى على اصولنا لان المسئلة اجتهادية و فرض المعاصر فيها الرجوع الى فتوى المجتهد و مع
فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى فتواه دوري و ظاهر و ان كان حيا فاتباعه فيها و العمل بفتاويه
في غيرها مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي
و منها ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد الميت مع وجود الحي لا معه الجمهور اقوال اصحها
عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها و لهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع و الخلاف و لان موت
المجتهد قبل الحكم لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه و الثاني لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت
و لهذا ينعقد الاجماع بعده و لا ينعقد في حيوته على خلافه و هذا هو المشهور بين اصحابنا خصوصا
المتاخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان
العبرة في الاجماع انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى و الثالث المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه و منها
ما ذكره ايضا قال الاتجاه المكلف من اختار التفريط في جنب الله و التعدي بحدوده بدون الوصول
الى رتبة الاجتهاد على استنباط الاحكام التكليفية و اقتناصها من اصولها و ماخذها بالقوة القدسية

او بالتقليد

او التقليد لمن هنا شاء مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه حيا و الاستراحة في ذلك الى فتاوى الموتى ٥٠
كما يصنعه الاغبياء الذين يتبعون بعضهم على غير اساس هذا بان يدرك فساده باول نظر و هو شيء يرى بطلانه
كالمرء البصير فان التقليد ما حيث هو غير مفيد لليقين و قد دلت الادلة العقلية و النقلية على المنع من اتباع
على اي صفة اتفق و من كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها بدليل قطعي لا ظني فان اعتماد الظن
في ذلك دون صريح يقتضي البديهة بطلانه و من جملة المواضع التي بالقطع ظن القادر على الاستنباط و ظن
المقلد للمجتهد الحي في قول جمهور العلماء و لم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد هنا من علمائنا و ح فيحتاج
الى اتباع الظن الى اصل من تقليد الميت الى حجة و دليل قاطع و كيف يتصور وجوده و لا يعرف من علمائنا
الماضين قائل بذلك و لا عامل به و منها ما ذكره الفاضل المدقق الكستري المشهور بالداماد في تعليقاته على
العبارة السالفة من الذكرى حيث قال قوله و جوزه بعضهم يعني بعضا من العلماء العامة على ما يكتب
الاصول فانا لا نعرف الى الان مخالفا في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم و قال الفاضل المحقق الاستاذ
قدس الله تعالى روحه الزكي و حشره مع اجداده من النبي و الوصي ما هذا لفظه و ايضا المستند ليس نفس
الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي مرت و هي موجودة في حال الحيوة دون الموت و منها الاجماع و هنا
نقل الاجماع على عدم الجواز بل يعلم من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى مقامه و قد مر
نور الله مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الامور المعلومة و الثانية في مذهب الشيعة و قال
سيد الفضلاء و المحققين و سند العلماء و المدققين استادنا بل استاد البرية في عصره حشره الله تعالى
مع اجداده في درجاته في المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصلهم الفاسد و اما الاصحاب
فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد و حكى المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الاربعين المعروف عن الشرائع
عن فخر المحققين انه حكى عن والده العلامة جواز تقليد الميت فيما اذا خلى العصر عن المجتهد و استحسنه حيث
قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه رحمه الله صرح في كتب الاصولية و الفقهية بان الميت لا قول
له و اذا كان بحسب الواقع لا قول له فيتفاوت في علم جواز الرجوع حال الضرورة و الاختيار و قال في العلم
ره اراد بالاستعانة بقول المتقدمين في معرفة صور المسائل و الاحكام مع انتفاء المرجع لياتي العباد
على وجه الضرورة لا انه اراد تقليدهم ح مخفي فاند عبارات مذكوره از اعاظم و اكابر علماي مسطوره
صريح است در عدم جواز تقليد اموات و اينكه احدي از علماي شيعه قدس الله تعالى ارواحهم و حشرهم
مع ائمتهم في اعلى غرفات الجنان تجويز اين مطلب انفرموده اند بنابراين شكي نيست در ضعف انچه
مرحوم مغفور السيد السند سيد نعمة الله اختيار بلكه اصلاح نموده اند اگرچه انصاف اينست عبارة مذكوره

كه صريح است در اينكه احدي از علماي شيعه قائل باين مطلب نشده بلكه قول بجواز از بعض علماي عامه است كفايه ميكند
در ترهيب و تضعيف اينقول و حاجت باستدلال در اظهار فساد اين نيست لكن من باب الاهتمام و انكار مطلب
تنبيه بر بعض مطالب در اينمقام نمودن بجاست پس ميكويم بر اهل انصاف و بصيرت و معتقد الى طريقه جبر و اعتساف
و لجاجت ظاهر و هويدا است كه با ازعان علماء بر اين مطلب تامل نمودن در اين باب مبل بر خلاف آن نمودن منشاء
آن نيست تامل در مسئله و اطلاع است توضيح مرام مقتضي اينست كه گفته شود در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه
نظير معجزيست كه سلطاني ترتيب داده باشد بعد از آن امر نموده باشد بابعاد شود كه اتيان بان معجزه نمايند معلوم است
كه عقل قاضي بر اينست كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بر آن معجزه برآمده باشند و در صورة علم تمكن
تعلم از سلطان از اشخاصيكه امين سلطان بوده باشند تعلم نمايند چنانچه سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اين
مقام اينست كه بيان ماهيت صلوة و امور معتبره در آن كه بمنزله معجزه مذكور است و هم چنين ساير تكاليف
الهيه جلت عظمته در عصر غيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه مختصر است در فقهاي عظام هم امناء الله تعالى
في الحلال و الحرام و سابق بيان شد كه جواز اعتماد در اين مطلب مهم بر فقها قدس الله تعالى ارواحهم از جمله امور است
كه محل تشكيك نيست و نظر باينكه طريقه استعلام و استنباط فقهاء غالب امور معتبره در نماز را منحصر است
در ادله ظنيه و اختلاف افكار و انظار و تفاوت سلق و استعداد و اذهان امري است ظاهر و هويدا
لهذا اختلاف شده و ميشود ما بين فقها تا ظهور قائم زمين و آسمان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالى فرجه
بلاده بطلوعه و نور عينا بتراب نعاله و اجماع علماء منعقد بلكه از امور قطعيه است كه مكلفين در امور دين
هر گاه اعتماد كنند باحيائي از مجتهدين بيعيب بلكه ماجور و مثاب ميباشد كلا ميكه هست در اعتماد نمودن
باموات از مجتهدين نيست مقصود اينست كه باعانت حضرت الرحمن شانه بوضع خوش بسهولت بيان شود كه
اعتماد باموات در اين باب نميتوان نمود ميكويم تشكيكي در اين نيست كه حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غيبت
امام عليه الاف التحية و السلام بر تابعه مكلفين كه متمكن از استنباط احكام الهيه از مدارك معلومه آن
نيستند فقهاي عظام كه امناء حضرت رب العالمين و ورثه علوم انبياء و مرسلين و حفظ طريقه شيعه
طاهرين عليهم الاف التحية و السلام ميباشند و اين مطلب بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا
بيان شد و جملة از اخبار وارده در اين باب بعلاوه انچه در سابق ذكر شد بيان خواهد شد بنابراين ميكويم مفروغ
اينست كه اين امناء خالق انسان و زمين و زمان باستحقاق ائمه طاهرين عليهم السلام اخبار فرموده اند كه در امور
متعلقه بنماز مثلا اعتماد بقول امواتست از فقهاء غير ممكن نمود بنابراين ميكويم تركه در مسائل نماز خود اعتماد
ميكني بكتاب قواعد الارشاد يا المعرب يا الفيه يا شرح لمعه يا مسالك و هكذا هر گاه مستغرق بحار رحمة الله عم

علامه

علامه از تو سوال كنند كه اي بنده خلاق انسان و زمين را امين خداوند عالم ميدانستي در احكام الهيه باين مشخصات
در جواب خواهي گفت بلي بعد از آن هر گاه بگويد در كه امين خداوند عالم دانستي لهذا بنائي تكليف خود را بمقتضاي
قول من قرار دادي من كه در همان كتاب كه بنائي عملي خود را بر آن گذاشتي تصريح كردم بكلامي كه صريح بود كه بعد از
ممات اعتماد بقول من نميتوان نمود پس چگونه اعتماد باينكه در مقام امتثال خلاق جهانيان زمين و آسمان در
وقت چه جواب توان گفت و هم چنين است حال هر گاه در امور صلوة متابعت هر يك از شهيدين سعيدين
قدس الله تعالى ارواحهما نمائي و كلام مرحوم علامه در قواعد و غيرهم چنين كلام شهيدين سعيدين و غيرهم
كه صريح در اين بابست در سابق بيان شد پس هر گاه در چنين صورت از عهده جواب قول ايشان مرحوم علامه
و مثل ايشان نتوان بر آمد چگونه از عهده جواب خلاق انسان و زمين خواهي بر آمد پس هر گاه فرض شود در مقام
مؤاخذه و سؤال چنين سؤال كند خلاق عالم جل شانه القاء شود اي بنده من فلان عالم كه تو چنين مطلب
اخبار نمود كه معتقد اين بودي كه امين از امناي من بوده است پس چرا متابعت او نكردي در اينكه اخبار
نمود بتو كه در تكاليف الهيه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او نميتوان نمود و كه معتقد اين
نبودي كه امين از امناي من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودي در مقام اتيان بمطلوب من بين جواب
خواهي گفت حال تو در ملاحظه كن نسبت بعجوز مرتب از سلطان تامل كن ببين هر گاه جماعتي كه
سابق بر اين از امناي سلطان بودند در بيان آخر اين معجون و شرايط آن هر يك شرحي قلمي نموده باشند
على بقتضاي قول هر يك در حال صيرورة او ولي اشكال باشد نظر باينكه هر يك امين از امناي آن سلطان
بوده اند و هر گاه هر يك در حال حيات خود چنين اخبار نموده باشند كه بعد از فوت من در اتيان بمعجون
مطلوب سلطان اكتفاء بقول من نميتوان نمود تامل كن ببين هيچ عاقل بعد از اطلاع بر اين مرحله هرگز
اكتفاء خواهد نمود در اتيان بان معجون بگفته آن امنائيكه سابق بوده اند و هم چنين هر گاه فرض شود
از آن امناي سابق چيزي در اين باب در دست نباشد لكن امناي سلطان كه موجود هستند در اين عصر
مشخص اين شخص باشد كه امناي سلطان هستند هر گاه چنين چيزي از هر امناء بلكه از يكنفر از امناء
استماع نموده باشي هر گز اكتفا نخواهي نمود در مقام اتيان بمطلوب سلطان بقول آن شخص و هر گاه فرض شود
كسي اكتفاء نمود بقول يكي از امناي سابقه در اتيان بمطلوب سلطان هر گاه آن سلطان در مقام سؤال
بگويد اي فلان شخص تو كه از امين از امناي من شنيدي كه در اتيان بمطلوب من اكتفا بقول آن شخص ميت
نميتوان نمود پس چگونه اكتفاء بان نمودي ببين اگر جواب در آن وقت در اينجا توان گفت در اينجا نيز ميتوان
گفت بلكه بي اشكال چنين كسي در چنين حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقابست همين قدر كفايت

میکند در مراهل اعصار و معتزل از مسلک جبر و اعتساف حاجت به بیان علاوه در این قدر نیست بعلاوه
در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز اکتفای بان محتاج
بدلیل و برهان است چه کلام راجع باینست قول فلان میت حجت است بر مکلفین مشخص است حکم
بحجیت ان محتاج ببرهان است و عدم ظهور حجت و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز
اعتماد پس از جمیع انچه مذکور شد مشخص میشود انچه که مرحوم مغفور السید السند السید نعمت الله
اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قول الحق بین الضعف و ظاهر البطلان کفایت میکند
در فساد و بطلان ان عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلا دانسته شد که اعاظم
علمای شیعه تصریح فرموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه نبوده قائل بان منحصر است در علمای عامه
همین قدر کفایت میکند در توهین قول مذکور و تضعیف ان والله الموفق للاصابة الی الحق و
الصواب والاجتناب عن الخطاء والزلل و سوء المآب بعلاوه ازهم میگوئیم دلالت میکند بر بطلان این قول
و تعین تقلید مجتهد حی حدیث صحیح که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از حسن بن محبوب
عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله ع هل تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم
و حرامهم فقال اذا یا ابا یوسف وجه دلالت انست که مدلول علیه بحدیث مذکور انست که
موقوف علیه تحقق عبادت معبود اینست که رجوع شود در مسائل ان عبادت بشخص عالم بحلال و
حرام که زنده باشد پس در صورت عدم ان شخص عالم زنده عبادت محقق نخواهد بود و هو المطلوب
مجملا تشکیکی در صحت قول مذکور نیست کلامیکه در این مقام هست اینست آیا این منع مختص است
بتقلید ابتدائی بنابر این هرگاه در حال حیوة مجتهد عکس عمل بقول ان مجتهد نمود بعد فوت شد
بنابر این باقی بر تقلید خود میتوان ماند یا خیر منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل
ابتدائی و استدامتی نیز هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال حیوة تقلید ان
نموده باشد پس در این صورت عدول از قول ان مجتهد لازم و متعین است میگوئیم انچه ظاهر میشود از
کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کن در عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیار از ان احکم
بعدم جواز تقلید میت معلل بان شده است ان المیت لا قول له مقتضای این استدلال انست که بعد از
موت مجتهد بقاء بر تقلید ان جایز نیست نظر باینکه میگوئیم این شخص که در ان حیاة مجتهد نمود و عمل
خود را بمقتضای قول او قرار داد و مدتهم فرض میکنیم باین نحو عمل نمود بعد روح سعید این مجتهد
بعالم شهود نمود میگوئیم بنابر بقاء این شخص در این وقت یا مجتهد است یا مقلد مشخص است انتفاء اجتهاد

پس

پس مقلد خواهد بود میگوئیم عمل این شخص در ایام حیات بنابر قول بحرمت یا بنا بر قول میت اول مفروض الانتفا
است پس متعین است ثانی پس صادق است در حق این شخص که عمل او در این وقت بمقتضی قول میت است
پس اعتماد نمودن این شخص در این وقت بقول میت و حال انکه مقتضای کلمات جماعت از اجلهٔ علما قدس الله
تعالی ارواحهم ان المیت لا قول له است که اعتماد بقول میت در حق هیچ مقلدی ثابت و جایز نیست و
اوضح از این در افاده این مطلب کلام شیخ شهید شهید ثانی است در مسالک که فرموده و قد صرح
الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله تا اخر عبارت از حق
که سابق بیان شد وجه دلالت و وضحیت این ظاهر است و اوضح از همه کلام محقق ثانی است قال ان
المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به و ما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه
شرعا الی اخر ما ذکره و دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید میت اگرچه بطریق بقاء در تقلید بوده باشد
ظاهر است و هم چنین ان بزرگوار فرموده متی عرض للفقیه فسق العبادة باشرار جنون او طعن
فی السن کثیرا بحیث اختل فهم امتنع تقلیده لوجود المانع و لو کان قد قلده مقلد قبل ذلک
بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه و قد خرج عن الاهلیة
لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم
جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است و این قول مفتی به اعاظم
از مشایخ عظام ایست که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ایم منهم المولی الاعظم الاعلم
الاکرم و الاستاد الاکمل الافخم المولی الشریعة المحمدیة و غیب ماکاد ینطق مولانا الاستاد محمد باقر و منهم سیدنا
الاکمل قدوة ارباب التحقیق و اسوة اهالی الدقة تبقی الذی یعجز العبارة عن تحدید وصفه و یقصر
الترجمان الطولانی عن کمال مدح سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی و منهم المحی لطریقة المجتهد
والمقوم للقواعد المجتهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی سیدنا الامیر السید علیا
اعلی الله مقامهم و شرح مع اجداد هما فی درجاتهم و یدل علیه الصحیح المروی فی العلل عن حسن بن
محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله ع هل تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس
فی حلالهم و حرامهم فقال اذا یا ابا یوسف وجه دلالت حدیث بر مدعی انست که مقتضی
حدیث انست که موقوف علیه تحقق عبادت معبود در هر زمان رجوع بعالم زنده است پس در صورتیکه
رجوع بعالم حی نباشد در هر زمان عبادت محقق نخواهد بود و این اعم است از اینکه اخذ مسایل نموده باشد
از عالمی در حال حیوة یا نه مجملا انچه ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب انست که تقلید میت جایز نیست

خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامتی بلکه قول باختصاص منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامتی قائل بان ظاهر
نیست بلی مرحوم مغفور سید المشارحین السید الصدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایة فرموده اند
از بعض متاخرین میل باین قول را نموده بعد از ان اختیار این قول نموده قال و مال بعض المتاخرین
الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته و عدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته
و هو قریب انتهی کلامه رفع مقامه و مستند این قول در چیز است اول استصحاب دوم انزوم حرج و هیچ یک
تام نیست اما استصحاب پس بجهة انکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط
و در وقت دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد باعتبار باعثی از وقت گفته میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند
در حکم بثبوت ان در زمانی که مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط
حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما انکه جواز
تقلید ثابت است بشرط حیوة مجتهد پس بجهة انکه فرموده اند بر عدم جواز عمل بنظر از کتاب و سنت مقتضی
عدم جواز است مگر خارج شد زمان مجتهد مادامیکه مخالف است بجماعت وجود باجماع و غیر انچه در بیانی
بیان شد و باقی ماند ما عدا این از جمله عمل بمقتضای ان مجتهد است و این مدلول علیه کلام اصحاب است چنانچه
بیان شد کفایت میکند در این باب کلام مذکور را مسالک که فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیوة
المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض عین از این مرحله میگوئیم شرط استصحاب بقاء موضوع است و این
در انجا متفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد
الممات ثابت نیست نظر باین ادعاء قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقاء بنحو سابق و عدم
انست از این رساله است مرحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند در قول و مال
بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته الی اخر عبارته السالفة پس شرط
استصحاب که بقاء موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در انجا تمام صحیح نخواهد بود و اگر
کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول
یکی از مجتهدین است و اما نسبت باین مجتهد معین فلا جواز میگوئیم فرض در محل کلام بعدالت عدالت در قبل از
عمل شخصی است ثابت بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق از او نموده باشد
چنانچه مفروض است ظاهر اینست در جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد مساوی و تشکیکی نموده باشد
کلامیکه هست در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت باحکام از عبادات
از وجوب و ندب و اباحه یعنی اخص و کراهت بوده باشد ظاهر اینست که تحصیل جنس بتحصیل فصل او بوده باشد

بنا

بنابراین زوال وجوب مستلزم است زوال جواز بر اگر متحصل بتحصیل او بوده است پس در چنین صورت جواز ثابت از اول
بود و اما تمسک بعسر و حرج پس ان نیز تام نیست نظر باینکه مفروض اینست مقام مسائل لازم است و در ان عسر و حرج
نیست و این شخص مفروض اینست که اخذ مسائل لازم خود را نموده مادامیکه ان مجتهد معلم است عرض مسائل معلوم خود را
بکتاب مجتهد دیگر تا مشخص شود و نقاط و خلاف تقصیر در ان نیست که توان تحمل شد پس بقاء بر تقلید جایز نیست
بلکه عدول متعین است مجملا از جمیع انچه مذکور شد مشخص میشود که بر تاجد مکلفین لازم است در زمان غیبت امام
علیه الصلوة والسلام اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهدین نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بی واسطه
اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتوان نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل الا بواسطه
از مجتهد نسبت بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین بود بلکه بسیار از ممکن
نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام علیه السلام عرض میکردند در این باب از ان حضرت صادر میشد که رجوع نماید
بفلان شخص مثلا ابی بصیر الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع
بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل از کسی الکم فرمودند سؤال کن از ابا بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن
مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله بن ابی یعفور که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع
ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شوم خدمت شما و بپرسم از من سؤال میکنند و کاهست جواب انچه که سؤال
میکنند نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت سؤال کن از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری
از والد بزرگوارم اخذ کرده است و هم چنین مثل دیگر ابان ابن تغلب چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفت من عرض کردم
خدمت جناب حضرت امام رضا ع که منزل من دور است در هر زمان ممکن من نمیشود مشرف شدن خدمت شما
مسائل دین خود را از کی اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن ادم چنانچه امین است بر امور دین و دنیا و هم چنین یونس
بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی گفت که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا ع ممکن نمیشود
که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از کی اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن مجملا
لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه مواجهه بلکه بکتابت یا بر واسطه بلکه بر وسایط متعدده نیز
اکتفا میتوان نمود اما اکتفا بنامه مثل اینکه در یکماه مسافت مسائلی متعدده در طریق یا رب ثبت مینماید میتواند
خدمت مجتهد و جواب میتوان شنید اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده باشد اما
بواسطه یا وسایط پس ان نیز چنین است لکن در صورتیکه سائل معتقد بعدالت هر بوده باشد لکن با امکان سؤال از مجتهد
بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکلات و در صورت عدم امکان اول اینست تعیین ان شخص واسطه
از مجتهد شده باشد پس جزم بودن مقتضی اینست که با امکان اخذ از مجتهد نماید مشافهة از کتاب او بخط مجتهد

بالخطا غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد بالکن در صورتیکه تابلیت فهم از او داشته باشد بعد از آن بواسطه اگر تقیید بجتهد
باشد بعد از آن بواسطه عدل و یا متعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر او ثق بالامکان سؤال از متعدد بسهولت اگر کفا
بواحد نماید اینها در صورت عدالت و اسطه است و اعتماد بغیر عادل نمیتواند نمود مگر در صورتیکه مقرون بقرائن قطعیه
بوده باشد بعد از آن که کلام کلام باین مقام رسید مناسب است که بحث شود از طرق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوئیم
در این مقام دو بحث است **بحث اول** در طرق ثبوت اجتهاد است یعنی طرق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است
میگوئیم طرق این اختبار آن و اخبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن است پس این مختص اهل علم و کمالست بطالبین
بعلوم شرعیه خواه فایز برتبه اجتهاد بوده باشد یا نه پس کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف بسیره مجتهدین بوده باشد
بعد از آنکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را نمود بنظر دقیق مشخص او میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد
هست یا نه کلامیکه در انتقام هست اینست که آیا مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا نه
بلکه لابد است از علم بتحقق آن و الا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمیتوان نمود اکتفاء بمظنه خالی از اشکال نیست
بلکه ظاهر عدم اکتفاء است پس معتبر علم بتحقق آن است چنانچه قاعده اشتقاق و لغت مقتضی است و اما
اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخصی صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بآن میتوان نمود در صورتیکه
آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد بوده باشند یا نه که اخبار باجتهاد شخص از دو نفر عادل
عالم بعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد آن شخص میتوان نمود بلکه ظاهر اینست که اعتماد باخبار عادل واحد
نیز میتوان نمود در صورتیکه آن شخص مخبر از اهل خبرت و بصیر باجتهاد بوده باشد بلکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود
که آن شخص مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر و اخبار بمظنه خالی نباشد مثل
اینکه بگوید مظنون من اینست که فلان شخص مجتهد است اکتفا بآن نمیتوان نمود و هم چنین است حال هرگاه مخبر
متعدد بوده باشد بالکن در صورتیکه هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار
بجزم نماید ظاهر اینست که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در اینست اگر مذکور شد که اعتماد باخباریکه مستند بمظنه
بوده باشد نمیتوان نمود این در صورتیست که ظن شخص مخبر مستند بسبب شرعی نباشد یا خیر بلکه علم است پس هرگاه مخبر
عن علم بوده باشد آیا اعتماد میتوان نمود ظاهر ثانی است پس در اینصورت اجتهاد در حق مخبر مادی خواهد بود و نیز حق
مخبر الیه مخفی نماند اگر مذکور شد مشخص میشود که اهست که مخبر مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن شخص میتوانند نمود و کاهست
نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود و کاهست مخبر اعتماد میتوانند نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمیتواند نمود اول
در صورتیست مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتیست مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن

او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون کسی شود که ملکه اجتهاد در فلان شخص ثابت است و اعتماد
باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد آن شخص در اینصورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن شخص نمیتوانند نمود سیم
وقتی است مخبر مخبر بمظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی
نموده باشد و خبر دهد و یا یکی ماخوذ شود از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشد در اینصورت مخبر اعتماد
باجتهاد آن شخص میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر اینست که اعتماد نمیتواند نمود اینها در صورتی بود که مخبر از اخبار متعدد
از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العدالة
یا یکنفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم این شخص شخصی است عارف بحقیقت اجتهاد نیست
در اینصورت حکم آنست تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر قول آن دو نفر عادل یا یکنفر معتمد مظنه شد
در اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در اینصورت اعتماد توان نمود در باجتهاد آن شخص و اما هرگاه قول دو عادل
یا یکی معتمد مظنه نشد پس ظاهر اینست که اکتفاء بآن خبر نتوان نمود پس آنا آنچه مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر
عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بخبر جزم اعتماد بآن میتوان نمود یا این در
صورتیست که مخبر غیر مجتهد بوده باشد بالکه عالم است باین معنی هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی مخبر در غیر مشخص بوده
باشد یا مرحکم باجتهاد او اعتماد بقول خود آن شخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادل از اهل علم مزاول حکم
اخبار میکند باجتهاد خود میگوید من مجتهدم بعنوان قطع این اخبار را مینماید اعتماد میتوان نمود در حکم
باجتهاد او یا اخبار خود او یا این متصور چند صورت میشود اول آنست که قول آن شخص مطلقا مفید مظنه نیست
دوم آنست که قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارض نسبت باو موجود است مثل اینکه مخبر غیر عادل اخبار
میکند یا یکنفر اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا ملکه اجتهاد در آن قائم نیست سیم آنست که قول آن شخص
مفید مظنه هست و معارض نیست چهارم آنست که قول او مفید قطع است در اینها اخبار نمودن باین تشکیک نیست
در جواز اعتماد در قسم رابع چنانکه تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد باین در قسم اول بلکه ثانی نیز چنین است
کلامیکه هست در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد است اما استحقاق
عدم جواز اعتماد و عدم حصول براءة ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استحباب از چنین
راه مقتضی عدم است و معارض که توانند اعتماد باین نمود در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم یا بنا و لکن اضعف
آن نسبت بمحل کلام یا مظنون العدم است یا مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از آنچه مذکور شد نمیتوان نمود مخفی
نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفاء در حکم باجتهاد شخص بشاهده کردن او را بر اینکه
متصف بامور فتوی و مراتعات میباشد و اقبال عامه ناس نسبت باو و باشد در این امر اگرچه معتقد

عدالت و زهد و ورع او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقرائن مفیده علم باتصاف او بصفت اجتهاد یا اخبار مفیده
علم باین بوده باشد و اینقول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشان است در هم علامه اکتفا نموده اند
در حکم باجتهاد بظن بتحقق ملکه اجتهاد و فرموده اند در این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخصی را که متصدی
فتوی بوده باشد بحضور ناس و اجتماع خلایق بر این شخص در اخذ فتوی جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت نموده اند
و این در مطلب تمام نیست پس مشاهده کردن کسی را که متصدی منصب فتوی است موجب مظنه باینکه ملکه
اجتهاد در آن ثابت است مسلم نیست و بر فرض تسلیم اجتزاء بمظنه در اینمقام نمیتوان نمود چنانچه بیان شد بدانکه
هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است خواه آنکه از اهل بلد بوده باشد یا نه باین قدر میتوان
اکتفا نمود در تقلید آن شخص و لابد است فحص و بحث نماید بر اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه پس بعد از
فحص هرگاه مشخص شد انحصار مجتهد در آن شخص در آن امر ظاهر است و اما هرگاه مشخص شد وجود مجتهد دیگر در آن
بلد یا لابد است فحص و بحث نماید بر اینکه کدام یک اعلم میباشند تا تقلید اعلم نماید باینکه ظاهر اینست که لابد
باشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آنست کسی وارد بلدی شد عالم
نبود بر اینکه در آن مجتهدی هست بعد از ورود مطلع شد بر اینکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است دوم آنست که
میداند در آن بلد فلان شخص مجتهد است لکن عالم نیست در اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه ظاهر اینست
در هر دو صورت در امور دین خود اعتماد بآن مجتهد میتواند نمود فحص از وجود مجتهد دیگر بلد لابد نیست سیم
آنست که عالم است بر تعدد مجتهد در آن بلد و خواه این علم در بدایت حاصل بود یا بعد از فحص هر سه لکن اعلمیت احد
مجتهدین بر دیگری معلوم نیست آیا میتواند در مقام تقلید اکتفاء بقول هر یک کرد یا خواهد نماید در تعیین نماید در بعض
مسائل تقلید بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری را خیر بلکه لابد است فحص از اعلمیت بعض از بعض دیگر نماید
بعد از فحص اگر مشخص شد که بعض از فتوات در فتوی از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر خواهد بود
ظاهر تفصیل است در اینمقام باین نحو که مطلع شد در مسئله که عمل باحتیاط این شخص است اختلاف کرده اند مجتهدین
بعض تجویز و دیگری بر خلاف آن گفته در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد فحص و بحث از اوثقیت نموده
باشد بعد از آنکه اوثقیت احدهما از دیگری مشخص شد عمل بمقتضای اوثق متعین است و اگر مشخص نشد در این
صورت مخیر است در تقلید هر یک که خواسته باشد اما علم لازم فحص در صورت ملذکوره نظر باطلاق ادله
و اله بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها
الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله صلی الله علیه و آله اللهم ارحم خلفائی کانیا و من اسأل و قوله علیه السلام الفقهاء ورثة
الانبیاء و مقبوله عمر بن حنظله مرویه در اصول کافی و فروع آن و در زیادات تهذیب ینظران الی من کان منکم قد روی

حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم فحص از اوثقیت در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف آنها در احکام
هر یک خلاف آنچه را که دیگری اخبار بآن نموده پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه هر دو اخبار مینمایند از جانب خدای
عالم جل شانه و مفروض اینست حق و ثابت در واقع نیست مگر یک چیز فرض اینست احدهما مدعی اینست که آن
حکم و احدی چیزیست که اخبار مینماید و دیگری مدعی آنست چنین نیست بلکه ثابت و متعین الامر اینست
که او میگوید در اینصورت عقل حاکم بر این است که فحص شود تا حال مخبر تا مشخص شود اعتماد بکدام یک میتوان نمود
پس بعد از فحص هرگاه مشخص شد که احدهما اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقة میشود و تلافی
قول دیگری پس عمل بقول اول متعین خواهد بود و دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان
کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما و کلاهما اختلفا
فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث مورد حدیث اگرچه در امر فصل منازعه
است لکن مناط یکی است چهارم آنست که مشخص است تعدد مجتهد در آن بلد و هم چنین مشخص است اوثقیت
یعنی بر دیگری در اینصورت عمل بقول اوثق متعین است ظاهر اینست ظن باوثقیت کفایت میکند و اما
طریق موصل باوثقیت پس آن ملاحظه فتاوی صادره از او است این در صورتیست که این شخص
از اهل علم بوده باشد یا اشتهار مابین عامه بلد است که فلان شخص اعلم و اوثق است با اشتهار مایل معتمد
و معتقد این اهل البلد است بهم در حکم عدول از قول مجتهد است بقول مجتهد دیگر یکی این شخص در صورت
میشود واجب العدول ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول در صورتیست که کسی تقلید
مجتهدی نمود و بعد مطلع شد بمجتهد دیگر اوثق از اول در فتوی در نظر ممتنع العدول اشل عدول
از اوثق در فتوی بغیر اوثق مساوی الامرین در صورتیست که از اوثقیت و عدمش هیچیک مشخص شود
باشد بعبارة اخری مثل عدول از قول مساوی است بقول مساوی مصرح بر در معتبر و جماعتی از کتب مرحوم
علامه جواز عدول است در این صورت قال فی المعتبر اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم ظن القدح فی عدالته و کذا
المقلد اذا افتاه العالم الی ان عدل من عالم الی آخر مساو یضاهی العلم و العدالة لم یقدح فی عدالته و فی
التذکرة اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع و فعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد
اذا افتاه العالم الی ان عدل من عالم الی اعلم منه او مساو لم یقدح فی العدالة و مثله ذکر فی نهایة الاحکام
و مصرح بمدعای علامه در تهذیب الاصول خلاف آنست و از آنها و از المختلف فقد الغی احدهما
لم یجز الرجوع عنه فی ذلک الحکم و الاقرب جوازه فی غیره فایظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع علی

عدم جواز الرجوع فلا يخفى ما فيه قال از اتباع العامي بعض المجتهدين في حكم حادثة وعمل بقول فيها له يجز له
الرجوع عنه في ذلك الحكم بعد ذلك الى غيره اجماعا والوجه عندي جواز العدول الى غيره وبه في مساواة لانه
نفسه ولا يمكن حمله على المعدول من المفضول الى الفاضل ولا على العدول من الفاضل الى المفضول للزوم العدول
في الاول وعدم جوازه في الثاني مطلقا فيبقى مراد به صورة تساوي مجتهدين انتهى چنانچه ابن معترض به آيت
در عبارة السيد السند السيد عبد الذي در شرح تهذيب الاصول قال از اتقلد الفاضل المجتهدين المتساويين
في ظنه في حكم حادثة وعمل على فتواه فيها له يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم الى غيره اجماعا وجزم بعضهم بالعدول
في مساوي ذلك الحكم لانه يعينه وهو اختيار المصنف پس عبارت نهايه محمول است در صورت تساوي
مجتهدين لكن دعوى اجماع در عدم جواز عدول در اينوقت منافي با حكم بجواز است در تذكره ونهايه
الاحكام ومثل از ايشان مرحوم محقق در معتبر وعبارت اين دو بزرگوار مذكور شد تحقيق حال در اختيام
مقتضي اينست كه گفته شود تامل نبايد نمود در جواز رجوع مجتهد در ساير احكام نظر بعموم ادله دال بر حجيت
قول مجتهد على وجه الاطلاق رجوع ببعضي از مجتهدين در بعضي از مسائل موجب اين نميشود كه قول ديگري از
حجيت خارج شود در حق اين شخص بلا ميكه در اين مقام هست اينست كه آيا اين يعني جواز رجوع بغير اين مجتهد در
صورتي است كه مريد عازم نشده باشد كه در كل امور تقليد آن مجتهد كرده باشد يا عام است پس رجوع
جايز خواهد بود اگرچه عازم شده در كل مسائل تقليد آن مجتهد نموده باشد ظاهر اينست كه رجوع در بعضي ديگر
جايز بوده باشد اگرچه در بدايه اگر عازم اين شده باشد كه در كل مسائل تقليد او را نموده باشد تفحص مقام مقتضي اينست
كه گفته شود مسئله متصور بچند صورت است اول آنست كه شخص مقلد در بدو امر قرار داد كه تقليد دو مجتهد
متساويين را نموده باشد در بعضي مسائل تقليد يكي و در بعضي ديگر تقليد ديگري دويم آنست در بعضي مسائل
تقليد احد مجتهدين را نمود با غفلت و عدم التفات از تقليد در بعضي سيم آنست كه قرار داد در كل مسائل
تقليد يكي از دو مجتهد را نموده باجمال اينكه اين عزم فعليت هم رساند مطلق يعني قبل از اينكه تقليد نمايد
اگرچه در بعضي مسائل بوده باشد يا عزم او قرار گرفته كه تقليد مجتهد ديگر را نموده باشد در كل مسائل يا در بعضي
مسائل چهارم مثل سيم است لكن بعد از تقليد در بعضي مسائل ميخواهد در بعضي مسائل تقليد مجتهد ديگر را
نموده باشد ظاهر اينست منعي و محظوري در هيچيك نبوده باشد اما قسم اول و ثاني پس وجه آن ظاهر است نظر
باينكه مفروض اين است در مجتهد مثل ظاهر و مساويند نظر بادله سابقه و غير ها قول هر يك حجت است
در حق اين شخص پس چنانچه ممكن است در كل مسائل تقليد بعض نمايد تفريق نيز جايز خواهد بود دليليكه
دلالت كند بر اينكه بايد مبلغ احكام شرعيه بلا اضافه بهر يكي واحد بوده باشد درست نيست بلكه مقتضاي

غرض

غرضات والملاقات سابقه خلاف اينست واما قسم ثالث كه عاشر اين شد كه در جميع مسائل تقليد احد مجتهدين
نموده باشد بعد از اين اگر گرفت در كل مسائل تقليد ديگري را نموده باشد يا تفريق نمايد پس در اين نيز اشكال
نبايد نمود نظر بادله دال بر حجيت مستند مقلد بعد از اينكه قطع حاصل است كه قبل از اين عزم
در حق اين شخص مجتهد بود هر يك از اقسام مذكوره قطعا مابين استصحاب مقتضي بقاي اينست عزم
باينكه در كل مسائل تقليد يكي خواهد نمود موجب تقييد آن ادله و رافع حكم استصحاب نميتواند شد
و هم چنين است حال در قسم رابع و جريان نيز با آنچه مذكور شد ظاهر ميشود كلامي كه هست در آن بعضي
كه تقليد آن مجتهد نموده اما سيتواند در آن بعض تقليد مجتهد ديگر نموده باشد اين منقسم بدو قسم شود
يك قسم آنست كه مجتهد ديگر موافق است با آن مجتهد در حكم يا مخالف در صورت اول نيز تامل در جواز
نبايد نمود باين نحو چنانچه در اول مطلع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطلع خود را اين مجتهد قرار دهد
يعني حين العمل چنين التفات نمايد مرحوم در حالات احد مجتهدين ظاهر شود در بقاي بر تقليد عدم
آن بنا بر اين مبناي عمل اين بسط يك ممكن خواهد بود قول اين مجتهد و قول آن مجتهد و اشتراك دليل احكام
در صورت ثانيه يعني صورتيكه قول مجتهد ثاني مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثل اينكه احد هما حرمت
بوده باشد و ديگري بطلان يا اين هما حرام بوده باشد و ديگري واجب اشكالي كه در اينصورت ميتوان نمود اينست
كه بعد از اينكه اين شخص قول مجتهد را مثلا اختيار نمود در مقام عمل همين حكم الهي جل شانه در حق اين شخص ان
خواهد بود بنابراين هر گاه تجويز عدول از اين تقليد نمايم و تجويز تقليد قول مخالف نمايم در همان مسئله
لازم مي آيد قول بصحت و قول ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و اين محالست جواب از آن
اين است محال اجتماع صحت و فساد است يعني در آن واحد چيزي صحيح بوده باشد و باطل نسبت بشخص واحد
و اين لازم نيست بلكه لازم آنست چيزي صحيح بود باعتقاد شخص در وقتي باعتبار چيزي و همان چيز در وقت
ديگر باعتبار همان چيز محكوم ببطلان بوده باشد و استحاله اين مسلم نيست مثل آنكه مجتهدي چيزي را واجب
دانست در وقتي باعتبار دليلي و در وقت ديگر همان چيز را حرام دانست باعتبار دليل ديگر جملا حكم بعدم
جواز عدول در اينصورت نيز نميتوان نمود بلكه دور نيست كه عدول در اينجا جايز بوده باشد چنانچه مفروغ
بر در كلام محققانست در معتبر و كلام مرحوم علامه است در نهاية الاصول و غيره مسلم نيست چنانچه
مشخص شد لكن انصاف اينست كه تجويز عدول در چنين صورت خالي از اشكال نيست نظر باينكه حكم ثابت
در واقع نيست مگر وجوب يا حرمت و مفروض اينست احد مجتهدين چنين استنباط نموده كه آن حكم ثابت نسبت
بشيء معين وجوبست نه حرمت و مجتهد ديگر چنين استنباط نموده كه آن حكم ثابت حرمت است نه وجوب

مفروض اينست در حق و نزيتي در حق احد مجتهدين نسبت بديگري ثابت نيست مفروض اينست مقلد
يا با عدم اطلاع بفتوي مجتهد ديگر يا با اطلاع لكن نظر بمساوات مابين مجتهدين غير بود در اختيار
هر يك كه خواسته باشد وجوب را اختيار نمود بمقتضاي آن معمول داشت و مع ذلك اعتقاد حرمت
در آن در حق آن مقلد باعتقاد آنكه در واقع نيست مگر وجوب يا حرمت ممكن نيست و هلا ميزا براينكه مجتهد
حكم بوجوب چيزي نمود باعتبار دليلي و بعد حكم بحرمت آن نمود باعتبار دليل ديگر صحيح نيست بجهة آنكه در
ثاني كه حكم بحرمت آن مينمايد باعتبار دليلي معتقد آن است كه در اول اشتباه نموده بوده است حكم واقع نيز
است مگر حرمت و در ما نحن فيه چنين نيست نظر باينكه فرض مساوات بين مجتهدين و عدم رجحان احد هما
است بر ديگري در نظر آن مقلد مفروض اينست نظر بفتوي احد مجتهدين معتقد بوجوب او شده بمقتضاي
از قول مجتهدي بقول مجتهد ديگر در مسئله واحده در صورت اختلاف باز جزء مساوات صحيح نيست بلي
هر گاه احد هما در نظر آن رجحان هم رسانيدن محل كلام نيست بلكه آن از قبيل عدول از قول مفضول است
بقول فاضل و دانسته شد كه عدول در چنين صورت لازم خواهد بود از آنچه مذكور شد ظاهر ميشود هر گاه
دو دليل معارض باشد در نظر مجتهدي بعد در كه رجحان احد دليلين بر ديگري و علم ممكن نبوده باشد
در اينصورت تكليف مجتهد تخييري است در مقام فتوي لكن هر گاه در مقام عمل اختيار احد هما نمود در مقام
ديگر اختيار ديگري نميتواند نمود بابقاي اعتقاد مساوات مابين دليلين و ممكن است حمل عبارت معتبر
و تذكره و نهاية الاحكام بر عدول بقول مساوي در حكم ديگر و اين اگرچه خلاف ظاهر است لكن ارتكاب
مخالفت ظاهر اولي است از حمل بر ظاهر چنانچه و جريان بعد از تامل در آنچه مذكور شد ظاهر ميشود و اما
ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني حيث قال لو تعدد المفتي وتساووا في العلم والدين وقلنا بتخييره مطلقا
فقلد من شاء فيما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخرى فهل يجب عليه الرجوع فيها الى الاول وجهان وعلى
الوجه وكذا القول في تلك الواقعة في وقت اخر فليس من هذا القبيل اي من قبيل كلام المعتبر والتذكره
شايد وجه اين آن بوده باشد كه در آن رجوع نموده بود باحد مفتيين متساويين هر گاه عين آن واقعه
در وقت ديگر اتفاق افتد اعتماد با آنچه در سابق از مفتي شنيده مشكل است نظر باحتمال تجديد رايي
او بمقتضاي فرمود شيخ شهيد اينست كه رجوع در آن واقعه در وقت ديگر بمفتي ديگر كه متساوي با اول
بوده باشد ميتواند نمود و اين مفتي ثاني يا موافق با اول حكم خواهد نمود يا مخالف على التقديرين بمقتضاي
آن عمل ميتواند نمود اما بنا بر اول پس وجه آن ظاهر است و اما بنا بر ثاني پس نظر باحتمال علم بقاي

مفتي

مفتي اول بدل فتوي اول اين شخص عمل بمقتضاي قول مفتي ثاني ميتواند نمود اشكالي كه مذكور شد نظر باحتمال
مذكور وارد نيست چنانچه و جريان بعد از تامل دقيق ظاهر ميشود بدانكه امر فتوي اگرچه امريست در غاية
عظيم و خطر آن فطري است در غاية جسيم لكن مفتي بعد از آنكه اهليت اين منصب جليل را حاصل ساخته و صرف
طاقت و بذل جهد خود را نمود در خدمت شريعت مطهره و انقاذ عباد را از ضلالت جهالت و ضلالت
و اصرار در نشر حسنات شرعيه و مبالغه در قلع و قمع سيئات الهيه جلت عظمته نمود فايز خواهد بود
بمواهب غير متناهيه و اجر متعال جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار عليه و عليهم آلاف التحية
من الله الغفار در مدح بليغ اين منصب شريف علاوه بر آنست كه قرآن استقصاء نمود اگرچه در سابق
جمله از اخبار مشتمل بر اين مطلب مذكور شد لكن نظر باينكه تكرار اطلاع موجب زيادت رغبت مؤمنان است
در اهتمام بان لهذا مناسب دانست ختم مقام نمايد بايراد جمله ديگر از آن اخبار پس ميگوئيم از جمله حديثي است مروي
در تفسير منسوب بجناب كاشف اسرار الهي جناب امام حسن عسكري عليه و على آبائه و خليفته آلاف
التحية والسلام كه آنحضرت روايت فرموده از جناب علي بن الحسين عليهما السلام كه فرموده حديثي كه حاصل
مضمون آن اينست از جانب خداوند عالم جل شانه وحي رسيد بحضرت موسي ع كه اي موسي حبيب را قطع
عبد من داخل و محكم گردان و محبوب گردان بندگان را بسوي من حضرت موسي ع عرض كرد اي پروردگار من
چگونه گردانم حبيب را متوجه بسوي خطاب رسيد كه متذكر كن بندگان را بنعم ظاهره و باطنه من تا آنكه محبت من در قلوب
ايشان جاگير شود هر گاه فراموش كنند از درگاه مرا بر گردان تا آگاه شده از درگاه مرا هدايت نمائي اين بهتر است از
قرائت عبادت صد ساله گروه جاهلان از روزه باشي و شب بيدار باشي مشغول عبادت شده باشي حضرت موسي عرض كرد
اي پروردگار من كيست آن بنده كه از درگاه تو فرار كرده باشد جواب رسيد آن شخص كسي است كه طغيان و سركشي
در معصيت كرده باشد عرض كرد آن كسي كه از درگاه تو گريخته فرمود آن كسي است كه جاهل باشد بامام زمان خود بود مبادا
بشناسان تو را امام زمان امر را هم چنين آن كرده كسي است كه غايب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آنكه
عارف بامام زمان خود باشد در صورتيكه جاهل بوده باشد بشريعت دين خود تعليم نما با و شريعت دين را با او بگو
عبارت پروردگار و چيزي كه موجب توصل برضاي الهي است با و تعليم نما بعد از آن جناب علي بن الحسين عليهما السلام
فرمودند بشارت دهيد علماي شيعيان ما را بثواب بسيار و جزاء وافر و اخبار در تفسير مذكور و كتاب احتجاج
از جناب حضرت امام حسن عسكري ع مرويست كه آنحضرت روايت فرموده از جناب سرور اوصيا امير المؤمنين ع
كه فرموده كلامي كه حاصل مضمون آن اينست كسيكه از شيعيان ما عالم بشريعت ما بوده باشد پس بيرون بيارد ضعفاي
شيعيان ما را از تاريكي جهالت بسوي نور علمي كه ما باو عطا فرموده ايم مي آيد در روز قيامت و حال آنكه بر سر او

تاج بوده باشد و در فصل علماء

تا بحی بود شیطان از نور کردن او را ما طالب کند بجمیع اهل عرش و بر بدنها و جامه‌ها که جمیع دنیا و مافیها مقاومت نمیکند
پست ترین فخر امر ابعد از آن منادی ندا میکند با هل عشر ای بندگان خدا کاین شخص عالم الست از جهل بلا مده
بعض طالب او محمد صلی الله علیه و آله پس هر کس در دنیا کاین شخص عالم از فخر جهل خارج نمود شما باید تسلیت شود
بنور ایمان تا آنکه بیرون بیرد او را از فخر ظلمت و تاریکی این عرش آسمانی و رحلت بهشت پس بیرون میرود و از آن ظلمت
عرصات هر کسی که تعلیم نموده شما او را در دنیا امر خیر را یا کشوده شما از قلب او قفل جهل را یا شبهه را از او رفع
نموده شما و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذا خذ نا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین
احسانا و ذی القربی و الیتامی و هم چنین در کتاب احتجاج از امام عالیمقام اعنی جناب امام حسن عسکری علیه
السلام و السلام مرویست که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده
بر احسان بایتام بجهت منقطع شدن آنها از پدران خود پس هر کسی محافظت کند این ایتام را محافظت فرماید
خداوند عالم او را و کسی که نوازش نماید و احسان کند بر حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسیکه
دست خود را بر سر یتیمی کشد بجهت تحبب نمودن بر آن مقرر میفرماید خداوند عالم عرش شانه بجهت او در بهشت
بازاء هر موئی که دست او بآن رسیده است قصری که وسیع تر بود شما از دنیا و آنچه در دنیا است و در این
قصر هست هر چیز که خواسته باشد جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ذکر این فرمودند محتاج
باشد از این یتیم یتیمیست که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر رسیدن شدن بخدمت امام خود
نداشته باشد و در مسائل دین خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد بعلم
ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما یتیم است در زمان او پس کسی که
هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در جنان عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر
مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرموده از کاشف الاسرار و البرهان
جناب حضرت امام حسن علیه السلام که فرموده ما بر فضیلت کسی که متکفل ایتام آل محمد بوده باشد ایتامی که منقطع از ائمه
خود بوده باشند و فرو رفته باشند در گمراهی جهل بیرون بیاورد آنها را از گمراهی جهل و رفع شبهات
از آنها کند بر فضیلت کسانی که متکفل ایتام هستند بالهام و اکسانی از آنها شامل فضیلت آن نباشد که اعلم که کلیه
مشروحات بر سهمی که اسعد که آیات و ایضا در کتابین مذکورین مرویست از آن امام عالیمقام که روایت نموده
فرموده از جناب حضرت امام حسین علیه السلام که آن حضرت فرمودند کسیکه متکفل امر ایتام که دست آویز ما نمیرسد بآن
محتاج آنکه با سیده و میرسد بسبب محنتی و مشکل چنین یتیمی از ایتام ما و شود پس تعلیم نماید او را از علوم ما
که آنها نه بوده است تا آنکه او را ارشاد و هدایت نماید عطا میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باو آنچه

العبد

العبد الکریم المواسی متوالی لهم بکرم از نزد ما آنکه من بکرم بدان بدار این بنده من در بهشت بعدد هر چیزیکه تعلیم
نموده است هزار هزار قصر و خیمه کنند بان قصرها آنچه را که لایق بآن حالت از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از آن
امام عالیمقام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد خدمت جناب سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام عرض کرد که یا بنت رسول الله
ضعیفه دارم مشتبه شده است برای او نماز او بعض چیزها مرا از ستاده است بجهت شما که از آن استفسار کردم
باشم حضرت در جواب فرمودند ثانیا سؤال کرد جواب فرمودند ثالثا سؤال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه سؤال
کرد جواب فرمودند بعد از آن ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال عرض کرد دیگر شما را مشقت
نمیدهم او دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سیده نساء فرمودند سؤال کن هر چیز خواهی یعنی ترک سؤال
از امور نماز مکن بتشویش آنکه بر من در جواب مشقتی بوده باشد بالکسی که نفس من در ایکه ایزد بدهد از برای آنکه
بار سنگینی را بر بهشت بار برد و هر کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد ایا بر آن شخص حمل آن چیز گرانست یا آن
اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود پس سیده نساء فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر از آنکه
از عرش تا هفت طبقه زمین را پر از جواهر باشد پس من سزاوارتر از آن شخص میباشم که بر من شاق نباشد
جواب مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند
در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم آنها و بقدر رسوخ و اهتمام
آنها در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا آنکه کاهست خلعت داده خواهند شد بیک عالم از علماء هزار هزار حله از نور
بعد از آن منادی از جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله
بوده اید و پیروی امور و مایل آنها از جهالت در وقتیکه منقطع بوده اند از آنها پدران خود که ائمه طاهرین
علیهم السلام بوده اند بعد از آن اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده اید شما آنها را و باعانت شما از کرده جهالت خارج
شده اند پس خلعت بدهید بر آنها پس اول خلعت میدهند بر هدایت از آن ایتام ائمه انام علیهم السلام
بمقدار علومیکه اخذ کرده اند از آنها تا بجائی میرسد که کاهست بیکنفر صد هزار خلعت داده خواهد شد و هم
چنین خلعت میدهند آن ایتام بر کسانیکه از آنها تعلم گرفته اند از وقت خطاب از جانب پروردگار عالم
جل شانه میرسد که بدهید بآن علما عوض آنچه که دارند بتعلیم خود بلکه ضعف از آنچه که بتعلیم خود داده
بوده اند میدهند بآنها بلکه ضعف آن میدهند از وقت جناب سیده نساء فرمودند که یک فخ از آن
خلعتها بمسافت از هر چیز در دنیا بآن آفتاب تابد هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از آن امام عالیمقام علیه الصلوة و السلام مرویست که روایت فرموده از کاشف الاسرار و الدرایة جناب امام
جعفر صادق ع که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که علمای شیعه ما صید میکنند ضعفهای از شیطان

واعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند آن شیاطین و از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان
ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده از برای این مطلب مقام این شخص در نزد خداوند عالم
بمثابه از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک و زنگ هزار هزار مرتبه بجهت آنکه آن شخص عالم رفع میکند دشمن را
از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند با روم و زنگ دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا
در و کتاب مذکور مرویست از جناب امام عالیمقام علیه الصلوة و السلام که روایت فرموده از جناب امام موسی
بن جعفر علیهما السلام که فرموده فقیهیکه انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتامیکه منقطع میباشد از خدمت ما
و محروم است از سعادت مشاهده جمال از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از امور دینیکه محتاج الیها است
در دین چنین فقیهی شدید تر است بر ابلیس از هزار عابد بجهت آنکه عابد هم از جهت مصلحت نفس خود و شر
و این شخص فقیه چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود هست مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند عالم جل
شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی طاهر اینست که مراد جناب
امام محمد تقی بوده باشد چنانچه مصرح در احتجاج است که آنحضرت فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام
آل محمد را که منقطع میباشند از امام زمان خود و مقهور در جهالت و اسیر میباشند در دست شیاطین
و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند آنها را از دست این شیاطین و نواصب
بیرون آورد آنها را از قید جهل و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین بسبب باطل کردن و سلوص آنها را
و مقهور کردن نواصب بسبب اتباع حجج پروردگار ایشان و اولیاء ائمه ایشان هر آینه این اشخاص فضیلت
داده شده اند از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از فضل اشخاص بر زمین و زیاده تر فضیلت
عرش کرسی و جبه ایشان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهارده بر خفی
ستاره که در آسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که آن
حضرت فرموده اند علمای شیعیان ما آن علمائیکه حفاظ ضعفاء محبین ما میباشند و اینها انبیاء در
روز قیامت و حال آنکه در سر هر یک از آن علما تاجی است که نور آن ساطع و منبسط است در عرصات قیامت
و خانه‌های آن معادل سیصد هزار سال است پس شعاع تاجهای آن علما منبسط و پهن است در هر عرصات
پس باقی نمیماند در آنجا یتیمی که در دار دنیا از علما آنها از ظلمت جهل و از تحیر ضلالت اخراج نموده بودند
مگر آنکه آنها متمسک میشوند بشعبه از آن نور پس آن نور آنها را بلند میکند تا آنکه بمجاورت بهشت

میرساند بعد از آن پائین می آورد آنها را بر منازلیکه مهیا ساخته اند بجهت آنها در جوار آن علمائیکه استاد آنها
بوده اند که منازل آنها در جوار ائمه علیهم السلام میباشد و باقی نمیماند ناصبی از نواصب مگر آنکه میرسد جنوب
از شعله‌های آتش جهنم آنها در شعله‌های آنها و در کرشهای آنها را که میکنند و زبانهای آنها را لال میکند و ایضا
در تفسیر و کتاب احتجاج مرویست از آن امام عالیمقام علیه الصلوة و السلام که فرموده که جناب سیده نساء فاطمه
زهرا علیها السلام فرموده که دو نفر زنی با هم در راه و از امور دین در خدمت آن معصومه نزاع کردند یکی از آن دو زن
معانده و دیگری مؤمنه بود پس جناب سیده نساء تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب آن مؤمنه
غالب شد بر معانده پس مسرور شد آن ضعیفه مؤمنه بسیار و بسیار پس جناب سیده نساء فرمودند که
و سرور ملائکه بسبب غالب شدن تو بر آن معانده زیاده تر از سرور تو شد و هم و حزن شیطان
و متابعین آن بسبب محزون شدن آن معانده زیاده تر شد از حزن خود آن معانده و خطابی شد از البشارة
از جانب خداوند عالم جل شانه رسید بملائکه که مهیا نمائید از برای حضرت فاطمه بسبب آن حجتی که تعلیم آن ضعیفه
مسکینه مؤمنه نمود در بهشت هزار هزار معادل آنچه بجهت ایشان در بهشت مهیا نموده بودیم و بگردانید
این قاعده را مطرد و سنت در حق هر کسی که محقق بر آن معانده و مبطل غالب گردانید پس از برای او مهیا نمائید
در بهشت هزار هزار معادل آنچه بجهت او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور کتاب
احتجاج بسیار است و لکن ظاهر از کتاب احتجاج اینست که نقل از آن نموده باشد بجمله احادیث در این باب بسیار
همین قدر در اینمقام کفایت میکند با اطلاع بر بعضی این اخبار چه بسیار پست فطرت و کم هست کسی
که خود را از این سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم گرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان بالحرمان من هذه
العطایا الجلیله و از جمله فضل منه الغفور بتلک المراتب العالیه **مقدمه چهارم** در بیان معنی عدالت و طریق
معرفت آنست پس میگوئیم اما عدالت پس آن عبارتست از حالت نفسانیه که باعث میشود بارتکاب واجبات
و ترک محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را و بعبارة اخری عبارتست از حالت نفسانیه که باعث
میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را و نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج در عبادت
خواهد بود و تحقیق این مطلب کالا یخفی محتاج ببسط و تطویل مقالست در اینجا محل آن نیست لتحقیق آن
کاهر حقه در جلد رابع از مطالع الانوار شده است در این مقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشد
کبیره و صغیره از ارتکاب کبیره اگرچه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت
منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب امور دنیست که دلالت بر دنائت نفس و استخفاف فاعل
مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور ناس و مد رجلین در مجالس و امثال آن مثل باعلم باعث و اکل و شرب

در لسوال در حق غیر اهل سوق مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب امور یست که نزد عقلا محسوب و معدود
از معایب است و مقتضای مقابله بمرتبات اینست که منافیات مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد بالکل دال
بر فسق نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد و در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور است مابین
فقها است بلکه مصرح بر خلاف آن قول از صاحب عدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند
امر است اول اختبار یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که فلان شخص چنین است یعنی
متصف بحالتی است که اگر خللی شود بین او و معصیت یعنی هیچ حایل و مانعی نبوده باشد آن حالت مانع شود
از ارتکاب آن معصیت تحقق چنین حالت که معلول علیست بمعاشرت مختلف میشود بشدت و ضعف تابع زمان
معاشرت و بطول و قصر کاهست معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق بحالت میشود و کاهست موجب
ظن میشود ظاهر اینست اکتفا بظن میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور نیست دوم تزکیه
و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه
قول آن دو نفر عادل مفید قطع بالعدالت آن شخص شود آن شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد بود اعتماد
باین شخص در جمیع امور یکی توقف بر عدالت وارد میتواند نمود بلکه باعتماد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل
از یکنفر کسی که کامل و موثق و اعتماد بقول او هست میتواند نمود سیم استفاضه است یعنی هرگاه شخصی در بلاد
مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب مظنه بعدالت آن شخص شود اعتماد باین نیز میتواند نمود
بعد از آنکه این مطلب شخصی شد میگوییم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه
که عدالت او یکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه یا عدم
عسر اکتفا بواسطه تعاطی پس اخذ از مجتهد از خود مجتهد یا از کتاب آن مقدور است پس اخذ بواسطه و اما اخذ
از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس کاهست
از کتاب اقرب است در صورتیکه مقلد صاحب فهم باشد و علمی متخلل شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد
و کاهست عکس این است مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب در مطلب اول بود مطلب ثانی در معرفت اسرار
اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبالات بحضرت کریم ذو الجلال در اوان اشتغال بنماز که
روح و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها بیان خواهد شد باب اول
در چاه مقدمات است و در آن چند فصل است فصل اول در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود بواجب
و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام آن شش است اول نماز
یومیه است دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف ششم نماز نذر و عهد و نوها

بر کلف

بر مکلف لازم میشود بافضل از هفت نماز یومیه است یعنی هیچ نمازی که در شب و روز ایشان میشود و وجه تسمیه آن نماز یومیه
با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چند چیز است و اکثر میشود در اینمقام بیکی از الفاظ مشترکه
ممکن است و چون این نماز شب چونکه اکثر در روز واقع میشود بیشتر است از آنکه در شب واقع میشود بنابر تسمیه
شده بیومیه تسمیه تلطیفی بوصف اکثر اجزاء و نماز یومیه پنج خمسه اول نماز ظهر دوم نماز عصر سیم نماز مغرب چهارم
نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز
مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت و فرق در این دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم در بیان اوقات
این پنج نماز است و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر
زوال شمس است و مراد از زوال شمس آنچه از نبود اطلاق است از اثر منصف النهار و علامت آن زیاده شدن
ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و زیاده شدن ظلال بعد از نقصان و بعضی اوقات و حادث
شدن ظلال است بعد از انعدام آن در وقت دیگر در بعض بلاد و مراد اینست که اول وقت نماز ظهر زوال است
یعنی که منکر شد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر تحقق
نماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد
تا غروب آفتاب باین معنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی ماند بغروب شمس مقداری که کفایت کند ادای نماز
عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه
در اول نهار این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و مابین حدین مشترک خواهد بود بین الصلوتین
و معتبر در رکعت در این مقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسی که معتدل القراءة بوده باشد
در سرعت و بطی و هم چنین در فعل توضیح این اجمال مفتقر این است که گفته شود چونکه مذکور شد و جوب تحقق
زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مشغول است که زمان رکعت مختلف است بزیاده
و نقصان باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوییم مراد در این مقام رکعت مشتمل بر واجب است و چونکه
مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوییم مراد زمان قرائت اقصر سور
قرآن است و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قرائت و بطی آن میگوییم مراد مقدار است که ادا
شود در آن مهیت حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطی
میگوییم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعضی اشخاص که فعل سریع تر از اغلب ناس میشود
بخلاف بعض دیگر بعیار صدور مهیت فعلات بلا اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب فرق
میگوییم زوال وقت مترتب بر وقایع مذکوره چند است اول آنست و وقت فرض میکنیم مراد اول زوال شروع کردند با

ظهر و عصر رکعت اول را طول داد بسبب حالت اراب و سنن و دیگری اعتقاد نمود باطل واجب و این از نماز ظهر فارغ شد
و اول هنوز نماز رکعت اولی فارغ نشده بنابر آنچه مذکور شد میگوییم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة
عصر در حق آن شخص بعلت آنکه وقت نماز عصر بقتضای آنچه مذکور شد داخل شده اگرچه امام هنوز از رکعت اول نماز
ظهر فارغ نشده باشد با آنکه هر دو در اثنای آن مشغول بنماز ظهر شده اند دیم آنست هرگاه فرض شود شخصی بطی
القراءة بعد از انقضای مقدار یک رکعت از نماز بسبب حال او از اول زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز
ظهر را بجا آورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنابر آنکه امتداد
وقت وسعت کلا اقل واجب از صلوة ظهر را داشته باشد بخلاف آنکه مراد چهار رکعت مختص الاسامی بجهت آن
شخص بطی القراءة بوده باشد پس آنست هرگاه مرتبی شود کسی باعتقاد اینکه زوال تحقق شده مشغول شد بنماز ظهر
و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعضی از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بدرجه که از وقت
وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته باشد در این وقت هر چند تامل حکم بجواز اتیان بصلوة عصر میشود
بخلاف اینکه هرگاه وسعت از این داشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاصالة بطی القراءة بمقدار چهار رکعت
از آخر وقت باقی بوده باشد و هر چند مقدار نسبت باغلب اشخاص سه هشت رکعت نماز را داشته باشد در اینصورت
در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این
شخص اتیان صلوتین بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد بلکه بترک قراءة سوره
در حق او در نماز درک کلا صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را فضا عدا قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود
که چنین ممکن نبوده باشد و در نیست آنکه بگوییم در چنین صورت این شخص مخیر است مابین آنکه اتیان بصلوة ظهر نماید
ادا و نماز عصر را قضا نماید و یا بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر نماید و متعین بوده باشد
در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت اخیر مختص بنماز عصر است و اشکال
و مقدار دو رکعت اول مشترکست مابین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر هر نماز عصر در وقت خود
اتیان شده خواهد بود دو رکعت آن در وقت مشترک مابین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود
نماز عصر بخلاف اینکه هرگاه اختیار کند نماز ظهر را در این صورت اگر چه دو رکعت اول آن در وقت مشترک
شده خواهد بود لکن دو رکعت اخیر آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود
و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضا و نماز عصر را بنحو اعاده نماید قضا اظهر و اتم خواهد بود مبحث دوم در بیان
در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما بدایت پس آنچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضا
مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور مابین فقها است و قول از شیخ صدوق نقل شده

حاصل

حاصل آن اینست که آن نیز یکی از اقسام شده بلکه از زوال تاخیر در اداء وقت هر دو نماز میداند با آنکه بلزوم تقدیم
ظهر بر عصر شده مابین قولین خلاف میشود در چند موضع اول آنست هرگاه کسی شروع بنماز ظهر خود باعتقاد
تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد بعد از آن که قلیلی از نماز واقع در وقت شده از وقت حقیقت حال منکشف
شد بنابر مشهور کافی است تامل نماید تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال از وقت شروع بنماز عصر
بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر
من غیر فصل دوم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از زوال من غیر فصل با اعتقاد اینکه نماز ظهر را
بجا آورده و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنا
بر قول ثانی صحیح است سیم در صورت که بعد از ادای عصر اقرب باقی مانده باشد و مکلف اتیان صحیح
یک از دو نماز نموده باشد در این صورت بنابر مشهور معین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر
در این حالت بجهت نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول
ثانی آنست که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار نیز مشترک مابین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای
این قول اگر مشهور است اشتغال بنماز ظهر در این وقت نیز متعین بوده باشد مخفی نماند که این قول اگر چه مشهور
شده از صدوق لکن از کتب آن نیز کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد حال در نظر نیست بلکه
کلام او در هر دو طایفه ظاهر در خلاف اینست و هم چنین در موضع صریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر
عصر را نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یکی از معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما
اختلاف در نهایة پس میگوییم بعد از اتفاق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر
میشود از کلمات ایشان در آخر وقت آن چهار قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت
ظهر بعد از زوال آنست تا آنکه سایه شاخص زیاده شود بقدر دو سبع شاخص دویم قول شیخ طوسی
در نهایه که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاده شود بمقدار چهار سبع آن
سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا
آنکه سایه شاخص زیاده شود بقدر شاخص و تشکیکی در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر این است که
مراد شیخین جلیلین نیز این معنی که ظاهر میشود از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه مدلل در مطالع
الانوار بیان شده قول چهارم قول ابو الصلاح است در کافی ایشان فرموده اند وقت فضیلت نماز
ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و وقت اجزای نماز ظهر در حق
مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق مضطر

ممتدست تا آنکه مثل شاخص مثل شاخص برسد اینها که مذکور شد که اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث الظهر
و وقت نماز عصر من حیث البدایه و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث النهایه پس این نیز بی ظاهر
خلاف شده بچند قول اول قول مشهور مابین الاصحاب و مختار ما بین الفریقین است و آن اینست که وقت نماز
عصر ممتدست الی الغروب و تفاوتی مابین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا این وقت نمیباشد بلی مزیتی که
هست اینست که تاخیر مرجح مختار تا الوقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه بارباب معاذیر
چنین نیست قول ثانی اینست که وقت صلوة ممتدست در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل شاخص
شود در این حال وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقیست
تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در بسیوط و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل
آنا اینست که وقت عصر اگر چه در حق ارباب معاذیر ممتدست تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل
کردن شعاع آفتاب بزردی چهارم قول ابی الصلاح است و کافی محصل آن اینست که وقت فضیلت نماز عصر
در حق مختار ممتدست تا آنکه مثل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزا این در حق مختار ممتدست
تا آنکه مثل شاخص مثل شاخص برسد و وقت آن در حق مضطر ممتدست تا غروب شمس **بحث سیم** در بیان وقت
نماز مغرب و عشا بدانکه اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس
و اشکال در این نیست و خلافیکه هست مابین علما اینست که غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در این
علامت قول اول آنست که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همینکه در صومعه انتظار اس
و مانع دیگر بعد از ملاحظه آنرا مشخص شد که قرص شمس پائین رفته و مرئی نشود مشخص میشود که غروب شده است
و این قول اصح است و موافق مذهب عامه است و مشهور مابین علمای شیعه آنست که اینقدر که کفایت میکند
در تحقق غروب و اینها مفترق بلاد و فرسخ شده اند طایفه فرموده اند علامت غروب انتفای حمرت مشرقی
مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است و غیر هما و این قول ثانی است و جماعه
دیگر فرموده اند علامت غروب میل نمودن حمرت مشرقی است از سمت راس بجانب مغرب و این قول ثالث
است توضیح این اجمال آنست بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین رفت سرخی که در جانب
مشرق هست میل بارتفاع مینماید و هر قدر که قرص آفتاب پائین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر
میرود تا آنکه آن سرخی بحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب مینماید اشکال
وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قول رابع آنست که شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود هم چنین جایز نیست
افطار و این ثمره مابین دو قولست بنابر قول اول که علامت غروب استتار قرص است همینکه قرص استتار

محقق شد بنابر مختار نماز عصر را باید نیت ادا میتواند شروع نمود و بنابر قول اول قضا خواهد بود و لکن اشکال
در این مقام اینست که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا آن وقت نماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت اگر چه
نماز عصر در این حالت ادا است لکن احتیاط اینست که متعرض ادا و قضا نشود اکتفا بقربت مطلقه نماید
بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل حمرت مشرقی است
از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم چنین است کلام
در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقداری که کفایت نماز مغرب کند یعنی آنرا که نماز ظهر میدانند که
نماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از زمان از اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز
باقیست تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب مختص باوست هم چنین در اخر وقت مقدار
ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و ممتدست تا آنکه باقی
بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود بعد از آنکه از غروب منقضی
شد مقداری که کفایت نماز مغرب نماید و ممتدست تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز در تمام وقت
چنانچه در مختصر منقول از شیخ بزرگوار مهذب و مرهم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در نهایه
و غیره مطابق با این حکایت نیست و آنچه مذکور شد در تهذیب اخر وقت نماز مغرب موافق مشهور معروف
مابین فقهاست و ظاهر میشود از جماعت از اجله قدمای اصحاب خلاف در مسئله اینست قول اول آنست که
وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال الشفق که عبارت از حمرت مغربیست و این ظاهر میشود از ابن ابی الاسلام
کافی و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیر هما قول ثانی
آنست که وقت نماز مغرب ممتدست تا طلوع فجر صادق و این قول از شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض
علما و از جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در اخر وقت نماز مغرب پس قول اول آنست که وقت نماز مغرب
منتهی میشود بزوال الحمرة مغربیه و ثانی آنست که ممتدست تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت
نماز عشا نماید و سیم آنست که وقت آن ممتدست تا طلوع فجر صادق چنانچه از کلام مورد سطها قول اول و سیم
هر دو ضعیف است خصوصا سیم و هم چنین قول دویم که وقت نماز عشا مذکور شد بدلایتی که مشهور
و معروف مابین اصحاب است و در این نیز خلاف شده پس قول اول آنست که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا
داخل میشود بعد از انقضای زمانی که کفایت نماز مغرب کند از اول غروب و ممتدست تا نصف شب
قول ثانی آنست که وقت آن داخل میشود بزوال الحمرة مغربیه و منقضی میشود بثلث شب و این قول شیخ صدوق است
در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار در

عبد العزیز در اسم و اتفاق مشایخ عظام فرموده در نهایه و مخالفت نموده در نهایه و جماعت فرموده اول وقت
نماز عشا زوال الحمرة و ممتدست تا آنکه باقی ماند نصف شب مقدار چهار رکعت و چون کار شیخ مذکور
از علمای علمای شیعه میباشد بنابر این احتیاط مقتضی اینست که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال الحمرة مغربیه
و اگر نماز بجماعت بوده باشد چون تعجیل در مطلوبیت اول آنست که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید لعلی که نافع
میشود از نماز مغرب زمانی از زوال الحمرة شده باشد از وقت شروع بنماز عشا نماید کما سیجیء بعد از ملاحظه آنکه
آنکه مرحوم شیخ در خلاف این قول را نسبت بمذهب اصحاب داده و مع ذلک اگر فرض اهل کسی غایت این احتیاط
بکند مانعی ندارد و قول ثالث قولی است که در نماز مغرب مذکور شد که ممتدست تا طلوع فجر صادق اگر چه این قول را
شیخ الطایفه در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت ببعض اصحاب داده لکن بین است اگر کسی این قول را اختیار
مغرب قایل شده البته قایل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن مذکور است که کسی ادعا نماید این قول را که
چنانکه کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قایلی در علمای شیعه بوده باشد اگر چه از مبسوط ظاهر میشود
اینقایل که قایل بانقول شده در حال اخر زندگی است نه مطلقا بنابر این پس قول باطلاق قایل نمیتوان داد و اما قول
بان در حال اخر زندگی پس قایل این قول بجهول الحال خواهد بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند
لکن نماز نزد حقیر اینست که فرقی مابین مختار و مضطر در این باب نمیباشد و وقت نماز عشا منتهی میشود
بانتصاف لیل مطلقا بنابر این هر گاه کسی در اول شب خوابید و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر اینست
قبل از ادای نماز شام
که نماز او قضا بوده باشد بالاستیکه در این مقام هست اینست که آیا واجب است بر این شخص روزه بگیرد همان روزه را بقصد
کفاره این علامه ظاهر اینست که واجب بوده باشد خواه خوابیدن باختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه
مختار بوده باشد یا بیدار شدن یا نه ظاهر اینست که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و هم چنین ظاهر
اینست که وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان بهر دو نماز
لکن ظاهر اینست که وجوب صوم مختص بوده باشد بصورتی که اتفاقا نوم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضای
زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد و اما هر گاه چنین نبوده باشد مثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابیده
و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر اینست که صوم واجب نبوده باشد هم چنین است هر گاه خوابیده
بود بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد بدانکه مفروض در نص
و کلام اصحاب است که بیدار شود بعد از نصف شب و قبل از شب پس هر گاه فرض شود خوابیده و بیدار نشده
مگر بعد از طلوع صبح ظاهر اینست در این وقت نیز روزه واجب باشد و هم چنین محل سؤال در حدیث
معتبری که استند حکم در مسئله است اگر چه مرسله است لکن فرقی در این باب مابین مرد و زن نمیباشد

پس هر گاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشده مگر بعد از انتصاف لیل روزه آن روز بر این نیز واجب خواهد
و آنچه مذکور شد در صورت بود که اخلال بنماز عشا شده باشد در وقت ثانیه بجهت نوم و اما هر گاه اخلال بان شده باشد
بسبب اغماء یا سهو یا بسبب مستی یا متعمدا ترک نماز کرده باشد یا در این صورت روزه از زن بر این شخص واجب
خواهد بود یا نه میگوییم اما اغماء پس بی اشکال میتوان گفت که روزه بر معنی علیه واجب نبوده باشد لکن این
صورتیست که اغماء باختیار خود این شخص نبوده باین معنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء
نموده باشد و اما هر گاه باختیار خود احداث سبب اغماء نموده ممکن هست که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود
و حکم عامد بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا شاهد پس میگوییم که سهو بر دو قسم است اول
آنست که معتقد این بود که نماز عشا را بعمل آورده باین جهت نماز عشا نکرده بعد از انتصاف شب شخص شد
فساد اعتقاد او ظاهر اینست در این صورت حکم بوجوب روزه از زن نمودن و اکتفا بقضای نماز
نماید دویم آنست که غافل از نماز کردن و وقتی متنبه شد که نصف شب شده بود و احتیاط در این مقتضی
آنست در این صورت اخلال بروزه از زن نماید و اما اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میگوییم این نیز
بر دو قسم است یکقسم آنست که مستی باختیار خود نباشد در این صورت اگر چه حکم بوجوب روزه از زن
ممکن نیست لکن طریقه احتیاط مقتضی آنست که اخلال بروزه از زن نماید و قسم دیگر آنست که مستی
باختیار خود این شخص بوده که احداث سبب سکر را باختیار خود نموده و در این صورت حکم این شخص حکم عامد
بوده باشد پس میگوییم اما عامد یعنی کسی که عمدا ترک نماز عشا کرد تا نصف شب گذشت آیا روزه از زن
بر این شخص واجب است یا نه در این صورت که واجب بوده باشد پس هر گاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد
بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و تاخیر آن از وقت آن تنبیه سزاوار اینست که خفیف
میشود با یراد چند مطلب اول آنست وجوب مذکور یا مختص است بصورتیکه اخلال بنماز عشا شده
باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق اینست که تفصیل داده شود در مسئله مابین کثیر السفر
و سازی که سفر او معصیت بوده باشد و غیر هما اگر کثیر السفر بوده باشد اشخاصی که اخلال بنماز عشا نموده باشد اگر
او معصیت بوده باشد ظاهر اینست که واجب بوده باشد که روزه گرفته باشد در آن روز و اما هر گاه چنین نبوده
باشد روزه بر آن شخص واجب نبوده باشد و همچنین هر گاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز
در شریعت طاهره مجوز نبوده باشد مثل اینکه در شب عید این اتفاق افتاده و همچنین است هر گاه عایقی
از صوم در آن روز بهم رسید مثل اینکه مریض شد یا اینکه ضعیف حایض شد و هکذا اما هر گاه این سبب صوم
در شبی هر سید که صوم آن روز در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز

نخواهد بود تفصیل مقام مقتضی آنست که گفته شود این سبب صوم در شبی که هر سید از روز در شریعت مطهره
یا حرام است یا جایز است یا واجب پس اگر حرام بوده باشد ظاهر اینست که روزه از روز در این مقام مطلوب نبوده باشد یا
پس جایز از اهل بود و اگر ممکن بود شاید یعنی ماضی از صوم نبوده باشد یا واجب است و روزه و اما اگر واجب بوده
باشد این محتاج بتفصیل است بیان آنکه واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد
یا در شبی که روز دوز از این بر این شخص معین بوده بنذر یا بغیر نذر در این صورت ظاهر اینست که لازم بود در صبا
نیت هر دو روزه نماید پس صوم فی تداخل خواهند نمود یا آنکه نیت دو روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید
و نیت این نماید که این مجزی باشد از آن صوم که مستند است باختلال نماز عشا و تحقیق مبنای این مسئله را
کاهی حقه بتوفیق قاید توفیق در جلد خامس از مجلات مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف نموده ایم
و اشاره اجمال در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم از روز
معین نبوده باشد یا آنکه صوم منذوری بنذر مطلق در ذمه او بوده و منظور شرعی این بود که فرد از اجهات
قصد روزه که گفته باشد چنین امر اتفاق افتاد هم چنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه
وقت در این صورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست اول آنست که روزه را بقصد کفاره
تا در صلوة عشا روزه که گفته و چه بار روزه واجب بنذر مطلق را امتثال تاخیر انداز بوقت دیگر ثانی
آنست که همان روزه را بنیت هر دو صوم روزه که گفته صوم معین در اینجا نیز تداخل خواهند نمود و فرق
مابین این صورت و صورت سابقه آنست که در تداخل اینجا لازم نبود بخلاف در این صورت که تداخل
در اینمقام جایز نباشد بود بنابراین هرگاه کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط نبوده
باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امر اتفاق افتاد میتواند در آن روز قصد
هر دو صوم نماید امتثال بهر دو در حق او حاصل میشود بنابراین اختلال بتتابع هم نخواهد رسید تا آنکه
لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر باختلال امر تتابع بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتی
که تداخل نبوده باشد بلکه همان روزه را بنیت این صوم سبب اخلال بصلوة عشا بخصوص در روزه
شود تخلل چنین امر موجب اختلال بتتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوص در صورتیکه اجرای
سبب باختیار این شخص نبوده باشد اما آنکه فرض شود کسی که شب سابق در روز از هیچ خواب نکرده باشد
و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر مستحبه را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه
نمود خوابید و وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق الکریم
حاجت باین دقت دیگر آنرا هد مطلب ثانی آنست هرگاه شب چنین امر اتفاق افتاد در زمان اشتغال

سفر

سفر در حق چنین شخص مجوز خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل در اینمقام است مابین آنکه اتفاق سفر
قبل از زوال بوده یا بعد از زوال بوده باشد یا نیکو میباشد زیرا که مسافرت بعد از زوال منافات با اتمام
صوم واجب ندارد و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود مابین کثیر السفر که این حکم او نظیر
نرسیده باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر و لزوم صوم در آن روز و اگر غیر
کثیر السفر بوده باشد در این وقت تفصیل داده شود مابین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب
حکم میشود بعدم جواز آن و تعیین صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در اینوقت لازم است تعارض
واجبین مفرق نیست در اینصورت مگر رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود
چنین امر در شب اتفاق افتاد و روز قاطع حاج میروند و این شخص هم مستطیع است و با قطع از این
قافله مابین ادراک حج است در این سال در اینصورت ظاهر اینست که اختیار مسافرت نماید و از روزه
از روزه بگذرد و با عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود مابین اختیار احد واجبین و ترک دیگر مطلب سوم
آنست که ایا قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر با غیر عذر واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض
شود چنین امر اتفاق افتاد در حق این شخص بدو طریق ممکن هست اول آنست که روزه را بقصد کفاره
تا در صلوة عشا روزه که گفته و چه بار روزه واجب بنذر مطلق را امتثال تاخیر انداز بوقت دیگر ثانی
آنست که همان روزه را بنیت هر دو صوم روزه که گفته صوم معین در اینجا نیز تداخل خواهند نمود و فرق
مابین این صورت و صورت سابقه آنست که در تداخل اینجا لازم نبود بخلاف در این صورت که تداخل
در اینمقام جایز نباشد بود بنابراین هرگاه کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط نبوده
باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امر اتفاق افتاد میتواند در آن روز قصد
هر دو صوم نماید امتثال بهر دو در حق او حاصل میشود بنابراین اختلال بتتابع هم نخواهد رسید تا آنکه
لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر باختلال امر تتابع بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتی
که تداخل نبوده باشد بلکه همان روزه را بنیت این صوم سبب اخلال بصلوة عشا بخصوص در روزه
شود تخلل چنین امر موجب اختلال بتتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوص در صورتیکه اجرای
سبب باختیار این شخص نبوده باشد اما آنکه فرض شود کسی که شب سابق در روز از هیچ خواب نکرده باشد
و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر مستحبه را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه
نمود خوابید و وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق الکریم
حاجت باین دقت دیگر آنرا هد مطلب ثانی آنست هرگاه شب چنین امر اتفاق افتاد در زمان اشتغال

و لحاظ بدایت و نهایت پس میگوئیم اول آن حین ظهور سفیدی است فوق افق متصل بافق در جانب مشرق که
منبسط و منتشر است در عرض افق مستقل بان این اول فجر است که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل
صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله در سر قبل از این و آن سفیدی متصل
بافق نیست بلکه فوق افق است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست مابین این سفیدی و افق مشرق
تعبیر از آن میشود بصبح کاذب و فجر اول است گویند بجهت آنکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل
بافق و منتشر در عرض افق است هم میرسد و صبح کاذب هیگویند از بابت صفت بحال متعلق موصوف
ای کاذب من اخبر بالصبح یعنی این سفیدی است که کسی که اعتماد باین میکند و اخبار میکند که صبح است
کاذب است در این اخبار و اخیر اول مذکور شد از آن فجر ثانی و صبح صادق میگویند ثانی بجهت آنکه بعد از
روشنی اول هم میرسد و صادق بجهت آنست که صادق است کسی که اخبار میکند که صبح است و این روشنی
که عبارت از روشنی متصل بافق صبح مشرق و منتشر در عرض است اول وقت فرض صبح است
در این وقت حلال میشود اکل و شرب بر کسی که عازم صوم است و وقت نماز ممتد است تا طلوع شمس یا غیر
که وقت نماز صبح منقضی میشود تا طلوع شمس اما آنکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدی است که
مذکور شد پس محل اتفاق است و کسی از فقها در این خلاف نکرده است و اما انقضای وقت آن بطلوع
شمس پس این مشهور مابین فقهاست خواه در حق مختار بوده باشد یا در حق مضطر و شیخ طوسی تفصیل داده
مابین مختار و مضطر و فرموده اگرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار
منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده و با سنار جمع یعنی بکمال
رسیده چنانچه در خلاف و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز **مبحث پنجم** بدانکه اینست که هر یک
از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوات خمس منقسم میشود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء
و مراد از وقت فضیلت وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت
اجزاء وقتی است که نماز در آن مسقط تکلیف است و مرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت
و وقت فضیلت صلوة ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل حادث مثل شاخص برسد و وقت اجزاء
آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت
نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزاء آن بعد از
انقضای این مقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه
و وقت اجزاء آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار یک کفایه

اداء

اداء نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء آن
بعد از فراغ از نماز مغربیه تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت
فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه و وقت اجزاء آن با قبل تا طلوع شمس نماند
ظهور حمره مشرقی بعد از طلوع فجر و وقت است اول بعد از انفجار بیاض بسیار که دیگر بعد از آنکه خوب روشن
شد و در اینمقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است که آخر مذکور شد و از اینجا معلوم شد
در بیان اصل وقت نماز عشا و بیان وقت فضیلت و وقت اجزاء آن معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا
مختص نیست بدو وقت اجزاء یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ
از نماز مغربیه تا زوال حمره مغربیه و ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف شب و چنانچه از ظاهر وقت
فضیلت نماز عصر را چنین میدانند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول
بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص میشود از وقت وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود
و منقضی میشود بر سیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب و مختار خلاف است
بلکه بعد از انقضای مقدار یک کفایت نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود بل بعد از تحقق
زوال چنانچه راجح است تاخیر از ظهر بقدر اتیان هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی
راجح اینست تاخیر در نماز عصر نماید تا فارغ شود از هشت رکعت نافله آن و لکن این در صورتیست که خواهد
اتیان بنافله نموده باشد یا ما هرگاه نخواهد نافله بعمل آورد در همان تاخیر صلوة بمقدار نافله مسلم نیست بلکه حکم
اتیان بنماز ظهر بعد در اول زوال نماز ظهر اتیان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است حال
در نماز عصر هرگاه اتیان بآن نماید بعد از فراغ از نماز ظهر مؤخر فصل نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع
شده خواهد بود خواه اتیان بهشت رکعت زوال که نافله ظهر است که شده باشد یا نه غایة ما فی الباب آنست که در صورت
عدم اتیان بنافله در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود بنابراین مطلب بر نماز عشا
مسلم است که هرگاه اتیان شده باشد قبل از زوال حمره مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت فضیلت
بدانکه اهتمام تامی بمحافظت صلوة در اول وقت فضیلت آنها ضرور است و نهایة مبالغه در اخبار معتبره
در این باب بعمل آمده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار مروی است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
آنحضرت فرموده که فضل در همان وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای کلمه از اولاد و اموال او و در حدیث
دیگر از آنحضرت علیه السلام مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت بر دنیا و این مذکور
فوق جمیع محامد و صفی است بالاتر از جمیع محاسن مجرم ساخته انسان خود را از این سعادت عظمی صورت

انتهای عذر شمرده شود و مضایقت عظیم و چون محافظت صلوات در اوقات فضیلت اهم و موقت بوقت
وقت فضیلت میباشد و معرفت وقت فضیلت در عرض ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در
ظهرین معرفت آن از اینجهت که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب دانست در اینجا بدو وقت فضیلت این دو نماز
اشاره نماید بنحوی که اظهر از این بوده باشد پس میگوییم مذکور در بحار و غیر آنست که اول جدی بوده باشد
که شمس در آن وقت در غایت انحطاط است ظل احداث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل احداث در این
یعنی در این وقت وقت فضیلت نماز ظهر متداولست بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل احداث در این
وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و هم چنین ظل احداث در وسط
جدی معادل سه مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
بیست و پنج دقیقه و در آخر جدی که متصل باول دلو است ظل احداث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل
و نه دقیقه و بعد دو مثل شاخص میرسد در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل سه مثل شاخص میشود
در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت چهل و سه دقیقه و در آخر
دلو که متصل باول حوت معادل یک مثل شاخص میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
پنجاه و هشت دقیقه و در وسط حوت معادل سه مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و یازده دقیقه و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل سه مثل شاخص میشود در چهار
و یازده دقیقه و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل سه مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و شش
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و دقیقه و در وسط حمل معادل سه مثل شاخص میشود
در سه ساعت و سی و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در آخر حمل
که اول ثور است یک مثل شاخص معادل سه مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و چهل و دقیقه و در وسط ثور معادل سه مثل شاخص میشود در سه ساعت چهل و نه
و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در آخر ثور که اول جوزاست معادل سه مثل شاخص
میشود در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط
جوزا معادل سه مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در این اشتباهی است و صحیح آنست که در مطالع الانوار
ایراد نموده ایم و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان بوده باشد
معادل سه مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل
و سه دقیقه و در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان مثل وسط جوزاست و اول اسد مثل اول جوزاست

وسط

و وسط اسد مثل وسط جوزاست و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل
اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است
و اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتیست که عرض بلد قدری بیشتر بوده باشد
بوده باشد اصفهان و مراغه و بلاد دیگر مثل آن بوده باشد و عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ
ظل احداث بمثل شاخص یا بعد و مثل شاخص بیشتر میشود یا کمتر و آنچه مذکور شد در بیان مدت بلوغ ظل احداث بمثل
شاخص یا دو مثل شاخص در آن بودن شهر بود و در اول اسد و اخر اسد و اول اخر در سایر احوال تقریب
مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه
در بعضی مواضع لکن چون که مفید ظنست و باکی را اعتماد بر ظنست در امثال این مقام نیست لهذا عمل بقضیه
آن نمودن بیعیب است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن اتقی و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان
اوقات صلوات فرایض بود و اما اوقات باقی فرایض انشاء الله تعالی در اول خواهد بیان خواهد شد
فصل سیم در تقسیم نمازهای مستحب است و نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه
بسیار است باعتبار اقسام شانزده قسم از آنها در محل خود بیان خواهد شد کلام در اینمقام در نوافل یومیه است
و تسمیه بنوافل یومیه بلکه بسیار و مرتب واقع میشود یا باعتبار آنست که اکثر آن متعلق است بصلوات یومیه
اگرچه آنچه متعلق بفریضه فجر است جایز است اتیان شود در شب یا باعتبار قسمیه مظروفست باسم اشرف ظرفین
و در این نیز چند بحث است **بحث اول** در عدد رکعات نوافل یومیه است بلکه از نوافل یومیه بیست و چهار رکعت است
ضعف رکعات فرایض یومیه هشت رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر اتیان میشود و هشت رکعت بعد از
نماز ظهر و مثل آن عصر اتیان میشود و تعبیر میشود اول را بنافله ظهر و ثانی بنافله عصر و در حدیث هر گاه متعرض
این اسامی نشده مطلقا یعنی ندارد بین آن و هشت رکعت و بیست رکعت را بنیت نافله عصر بعمل
آورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت
رکعت بعد از آن قبل از عصر و نقل شده از ابن الجنید که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله
عصر و این هر دو قول ضعیف است و ممکن هست که مراد صدوق قبل از ظهر زوال بوده باشد نماز بنابراین مراد آن
خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت
نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای
یک رکعت که بعد از نماز عشا است و از اینها سیزده میشود و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نشسته و
یک رکعت که مجموع یازده رکعت میشود و املاق نماز شب چنانچه برحسب رکعت اول میشود و املاق میشود

بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان میشود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل
یومیه سی و چهار رکعت است این در حضر است اما در سفر پس نصف میان ساقط است پس عدد رکعات نوافل
در سفر هفده خواهد بود و شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و هم چنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط است
لکن این در حق مسافریست که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد اما مسافری که قصر نماز در حق او جایز نبوده باشد مثل
کثیر السفر یا کسی که سفر او در شرع نبوده باشد بلکه ظاهر اینست که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد اما حضر هم چنین است
هر گاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبوی
و مشهد سید الشهدا حسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه اتیان بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود و حاجت
فریضه را قصر کند یا اتمام لکن کلام در اینست که این حکم در صورت قصر نمودن فریضه در صورتیست که اتیان بفریضه مقصوره
در نفس اماکن اربعه نماید یا در خارج پس مسئله مقصوره بر دو قسم میشود اول آنست که اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن اربعه
و ثانی مثال آنست مگر اینکه اتیان بفریضه نماید مقصوره در این صورت نافله ثابت است مثل حضرت رسم است که اتیان
بنافله در خارج نماید و اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تا سه چهارم مثل اینست مگر اینکه اتیان بفریضه نماید
نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر اینست که اتیان بنافله توانند نمود بعضی گفته که اتیان بنافله
نماید در نفس اماکن و بفریضه در خارج سادس آنست که اتیان بهر یک از نافله و فریضه در خارج بوده باشد
و مشخص است که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و در این محل کلام نیست و کلام در اینست که آیا در این دو صورت
اتیان بنافله جایز هست یا نه هر اینها در طرفین خالی از اشکال نیست لکن در نیت که حکم بجواز آن بوده باشد
پس در قسم اول اتیان بنافله ظهر نماید در نفس یکی از اماکن اربعه اگرچه چنین اتیان بنافله نادر است و بوده باشد اگر اتیان
بفریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره اتیان نمود نماز وتیره را در نفس یکی
از اماکن اتیان میتواند نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام است اتیان بهر یک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج
از اماکن میتواند لکن در صورتی که متمکن از اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد یا ظهرین مثلا در سفر
در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده باشد یا دیگر مقرر از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه متردد بکار
نماید مگر اینکه تا سه عشر ایام و در ما فی غیر چنین نیست نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس اماکن اتیان
نماید تا سه نماز این مسافر در مکه معظمه هر گاه نماز ظهرین را در منزل خود اتیان نماید متعین است که قصر نماید
لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان نماز در مسجد الحرام تا سه لهذا میتواند اتیان نماید بنافله ظهرین مثلا در منزل خود نماید
بعد از فراغ از نافله فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان نماید و هم چنین است در مدینه متبرکه و کربلای
معلی علی مشرفها الاف التحیة والثناء پس محصل کلام در اینمقام اینست که کسی که در یکی از اماکن اربعه مذکوره

بوده باشد جایز است در حق او اتیان بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را
در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بعکس و در صورت اتیان بفریضه
در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اتیان بنافله ظهرین و عشا در حق او جایز خواهد بود و هم
چنین هر گاه کسی از سفر وارد میشود و در وقت رجوع ببلد خود مانده و زوال شد هر گاه تاخیر بنافله نماید تا ورود
ببلد وقت نافله منقضی میشود در اینصورت در حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید
تا ورود بخانه بلکه اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در چنین صورت متمکن از اتیان بفریضه تامه در خانه
خود هست بتاخیر در آن اگرچه تا آخر وقت بوده باشد یا هم چنین است هر گاه کسی از سفر نماید در زوال
جایز است در حق او اتیان بنافله زوال در منزل اگرچه اتیان بفریضه ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله
در موارد مذکوره و امثال آن از مطالب الانوار ذکر نموده ایم **مبحث چهارم** در بیان وقت نافله ظهرین است و در این چند
قولست **اول** و هو اوسع الاقوال آنست که وقت نافله ممتد است با ممتد بودن وقت فریضه و این قول از اصحاب شرایع
و غیره حکایت نموده اند و قائل بقائل این بر فرموده ایم لکن کلام ابی الصلاح در بحث صلوة مسنونه اگرچه
مرهم این هست چنانچه فرموده است که اوقات نافله هر فریضه ممتد است با ممتد بودن فریضه لکن مذکور شده در اول
فرایض آن مرهم که وقت اجزاء نماز ظهر را در حق مختار منتهی میدانند برسیدن ظل شاخص بچهار سبع آن
و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میدانند برسیدن ظل شاخص مثل شاخص پس مقتضای جمع
مابین دو کلام اینست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود لکن در حق مضطر بلکه
مقتضای کلام ایشان در نماز عصر چنین نیست لکن در حق مضطر نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد
میدانند تا غروب و در حق مختار وقت نماز ممتد میدانند تا بلوغ ظل شاخص مثل شاخص شود **دوم** آنست که وقت
نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است تا آنکه ظل دو مثل شاخص شود
و ارباب اینقول مختلفند بعضی استثناء نموده اند از اخر نهی در وقت مقدار ربع را که کفایت فریضتین نماید
مطلق ذکر نموده اند و استثنائی ننموده اند بلکه بعضی تصریح بر عدم استثنا نموده **سیم** و هو اضعف الاقوال
آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل احداث بلد و سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال و این وقت
مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز ظهر میشود و باین معنی که اتیان بنافله ظهر در این وقت
جایز نخواهد بود و فضل بر مزج وقت آن و وقت نافله عصر را قائلست تا آنکه ظل احداث بمقدار چهار سبع شاخص
برسد بعد از آن مختص بنماز عصر میشود و باین معنی که اتیان بنافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز
نیست و مختار مابین اقوال قول ثالث است و از جمله امری که در اینمقام مناسب است بیان شود دو مطلب است

مطلب اول اینست که هرگاه کسی در اول زوال بجهت عارضی ترک نافله ظهر نمود و نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود
و هم چنین ترک نافله عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل بجا آورد و هنوز ظل حادث مساوی و سبع
شاخص نشده در این وقت باعث رفع شده میتواند هر دو نافله را بجا آورد بقصد ادای نظر به بقای وقت هر دو
و هرگاه نرفع شود که رفع باعث شد بعد از ادای ظهر و قبل از عصر در این صورت آیا میتواند اتیان بنافله ظهر
نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله است در وقت فریضه و انقدر که ثابت است جواز این نافله است
مقدم بر صلوة ظهر و غرض اینست که بعد است ظاهر اینست که جایز بوده باشد (مطلب دوم) در تحدید وقت نافله
ظهر و عصر است بحسب ساعات بدانکه مذکور در بعاد بعضه آنست که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص
و قیاسکه شمس در سایه جدی بوده باشد یکساعت و نیم هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه
و در وسط جدی در یک ساعت و نیم و هشت دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در اول
جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت و چهل دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
و هفده دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت و نیم و شانزده دقیقه و بچهار
سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در اخر دلو که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یکساعت و نیم
شانزده دقیقه در اینجا اشتباهات است و بچهار سبع در دو ساعت و نیم یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ
ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و نیم بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه
و در اخر حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
و نیم و سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در
دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در اخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا پنج
دقیقه در اینجا اشتباهات است و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل
بمقدار دو ساعت الا نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم پانزده دقیقه است و در اخر ثور که اول
جوزا است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل و نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت
و چهل و دو دقیقه و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و سی و هشت دقیقه و بمقدار چهار
سبع در دو ساعت و سی هشت دقیقه و در اخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در
یکساعت و چهل و یک دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و وسط سرطان مثل
وسط جوزا است و اخر سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و اخر
اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اخر سنبله یعنی اول میزان

مثل

مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت و اخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول حوت و وسط
عقرب مثل وسط دلو است و اخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی
و در بعضی مواضع اگرچه اشتباه شده لکن مخفی نیست که منافی با مطلب بوده باشد بنابر این عمل بتقنای این نموده
در اتیان نوافل بعید است و مخفی نماند اینچه مذکور شد در وقت نافله ظهر در سفر و روز جمعه است و اما در روز جمعه
چنین نیست و هم چنین عدد رکعات نافله روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافله سایر ایام بچهار رکعت پس
عدد رکعات نافله روز جمعه بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است
و احتمالات در آن بسیار است اول آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بجهت یعنی در این وقت ظاهر
اینست که جایز بوده باشد هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده باشد با خواه وقت چهل شمس آفتاب یا وقت بلند شدن
آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد هر وقت که خواسته باشد بمجموع بیست رکعت را یکی بعد از اتیان میتواند بنماید دویم آنست
که بمجموع بیست رکعت و باز اتیان نماید قبل از زوال لکن متفرقه اتیان نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر اینست که جایز بوده
باشد لکن افضل اقسام متصور اینست که تقریع نموده باشد شش رکعت را و شش رکعت را بنا بسابق شمس یعنی وقت چهل
غروب آفتاب بر سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را و شش رکعت را نیز بنا بر شدن آفتاب بلند شدن آفتاب
اتیان نماید و در رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان نماید و بعد از تحقق زوال ظاهر اینست
که جایز نباشد باین معنی که جایز نیست تاخیر نمایند این دو رکعت را بعد از زوال اتیان نمایند و اگر اتفاق افتاد
زوال شد و اتیان باین دو رکعت نموده باشد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز نماید سیم آنست که اتیان
نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه بجهت بوده باشد یا متفرقه از قسم اگرچه
از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز آن در شرح لمعه و شرح ارشاد و لکن مختار عدم جواز است چهارم آنست
که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه این نیز جایز نیست اگرچه مرحوم علامه
در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح نموده اند بر جواز چند آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت
بعد از ادای فریضتین و تشبیه کرده اند بجایز این نیست خواه مجتمعه اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در این وقت
نیست قضا اتیان نماید یا نیست ادای اول آنست که قصد قربت مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود
ششم تفریق است و این بچند قسم متصور میشود اول آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را
بعد از زوال قبل از ادای فریضتین و ثانی آنست که بعضی از آن را بعد از زوال و قبل از فریضه باقی را بین فریضتین
اتیان نماید ثالث آنست که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین رابع آنست
که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن را بین فریضتین و بعض دیگر را بعد از فریضتین خامس

اینست که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی بعد از زوال قبل از فریضتین و بعضی را بین فریضتین فقط
یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر اینست که همچنین از این اقسام خمسه جایز نبوده باشد بلی اقسام دیگر هست که
مضایقه از جواز آن ظاهر نداریم اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بین فریضتین و قسم
از این منصور است یکی اینست که هشت رکعت در مابین فریضتین اتیان شود و ثانی آنست که شش رکعت
فیما بین اتیان شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود دویم آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال
اتیان نماید و تتمه را بعد از فریضتین و ثالث آنست که جمع مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید
و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از هر دو فریضه اتیان نماید در این نیست این
اقسام همه جایز بوده باید لکن مناسب اینست که خاتمه نمایم مذکور و مطلب اول آنست مذکور شد که هرگاه
کسی اتیان باین بیست رکعت نماز نماید بهر ایت از القاء مذکوره که بوده باشد با نوی سنت خواهد بود مگر اینکه
که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال
بنحو یکه که مذکور شد باین نحو که شش رکعت وقت انبساط شمس و شش رکعت وقت ارتفاع آن
و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال و کلامیکه در این مقام هست اینست که هرگاه
فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقیست یا خیر نظر باینکه اتیان بنماز
نافله در این دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر احتمال اول است پس نافله مذکوره بحال
خود باقیست اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد و ظاهر اینست که منهی منصرف بغیر این نماز بوده باشد
و مطلب ثانی آنست که مجموع بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر این روز است با از وظیفه روز جمعه
باشد شانزده رکعت از نافله ظهر نیابت و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود
ظاهر احتمال اول است پس ده رکعت اول را بنیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میتواند آورد و ده رکعت باقی را
به نیت نافله عصر لکن اولی اینست که نیت اینکه از نافله فریضه نیابت یا از وظیفه یوم است متعرض هیچیک
نشود بلکه مقصود این باشد که چونکه شارع مقرر نموده در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالا للطلب
و للایتاء این نماز را بعمل آورد مبحث سیم در بیان وقت نافله مغربست و قسمی از نافله داخل است شود
بعد از انقضای مقدار یکه کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از
ادای نماز مغرب و در این وقت این نافله ظاهر است بسبب قول اول مشهور و معروف مابین فقها آنست که وقت
آن منقضی میشود بغروب الحمرة مغربیه و ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی دعوای اتفاق علمای شیعه
بر این مطلب دویم آنست که ممتد است بامتداد وقت مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و

صاحب

صاحب مدارک هم جمع مابین هر دو قول است اول در حق مختار دویم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح
در کافی نظر باینکه در فصل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله مغربیه مستطاب است امتداد وقت آن
فریضه و در وقت نماز مغرب تا یک ساعت که وقت مختار منتهی میشود بغروب الحمرة مغربیه و وقت مضطر
باقی است تا نصف شب و مختار ما بین با قول اول بلکه مناسب اینست که تنبیه شود در اختیار
چند چیز اول آنست که هرگاه فرض شود کسی در بلد و امر باعتبار باعث قرار داد که ترک نافله مغرب نماید
و این قصد اتیان بهر دو نماز نموده بلا فصل بعد رفع باعث شد و قرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید اگر
بعد از زوال الحمرة اتیان مینماید به نیت قضا و اگر قبل از زوال الحمرة ظاهر اینست که اتیان به نیت ادا
میتواند نمود دویم آنست که مکروه است حرف زدن مابین مغرب و نافله آن و هم چنین مابین چهار رکعت سیم
سجده شکر که مستحب است بعد از فراغ از فرایض اول اینست که اتیان شود بآن سجده مقدم بر نافله مغرب
مبحث چهارم در بیان مزاحمت نوافل مذکوره است نسبت بفرایض و در این چند مقام است اول آنکه
که نافله ظهر بر مزاحم نماز میشود در وقت این دو نماز توضیح اینکه اجمال آنست که هرگاه کسی یک رکعت
از نافله ظهر را بقصد ادای اتیان نماید و وقت نافله منقضی شد در این صورت جایز است که هفت رکعت
دیگر از نوافل نماز ظهر که دارد یعنی هفت رکعت را بعد از انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد اتیان نماز
ظهر نماید و هم چنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت را بقصد ادا در وقت خود اتیان نموده
و وقت این نافله منقضی شد میتواند اتمام نافله عصر نماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن
کلام در اینست که آیا این حکم مختص بصورت نیت کردن این شخص باعتقاد سعه وقت نافله شروع بنافله نموده
و بعد از اتیان بیک رکعت فساد اعتقاد او منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است
در صورتیکه قبل از شروع بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن در این
صورت جایز هست یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر اینست که حکم در هر دو صورت
ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد بلکه لکن این در صورتیست که خروج وقت نافله بعد از اتیان
بیک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست اما در این صورت اتمام دو رکعت
جایز است با آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اولست لکن این در صورتیست که باعتقاد سعه وقت شروع
بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت
اینصورت اگر اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز بر او لازم نیست لکن اتمام هم نافله جایز نیست اما
هرگاه قبل از شروع بنماز متعین بوده باشد که ممکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر اینست که شروع بنافله

در اینصورت جایز نبود شیخنا **مقام دوم** در اینست که آیا این مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه باین معنی که
کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام بیکرکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شده
یعنی وقت فریضه داخل شد بتحقق زوال در اینصورت ظاهر اینست که مزاحمت نبوده شیخنا یعنی اتمام نافله روز جمعه
جایز نبود شیخنا و اما اتمام آن نافله که شروع نموده و بعد از اتیان بیکرکعت وقت خارج شد ظاهر اینست که جایز بوده بلکه ظاهر
نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده شیخنا اگرچه خروج وقت قبل از اتمام بیکرکعت بوده شیخنا بالمحض و قال اینست که مزاحمت
نافله در روز با فریضه ثابت نیست اگرچه ده رکعت نافله را بلکه چهده رکعت را بعد از زوال شیخنا الی چهکاه چهده رکعت را
تمام نموده شیخنا باو شروع بیکرکعت نوزدهم نموده شیخنا در اینوقت وقت نافله خارج شود یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در
اینصورت میتواند دو رکعت را اتمام نماید تا بیست رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم فریضه شده **مقام سیم** در مزاحمت
نافله مغرب با صلوة عشا باین معنی که شروع بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقیست بعد از
اتمام بیکرکعت وقت خارج شود در اینصورت ظاهر اینست که اتمام نافله مغرب یعنی چهار رکعت را نتواند نمود
لکن اتمام آنرا شروع بنافله نمود ظاهر اینست که جایز بوده شیخنا اگرچه خروج وقت قبل از اتمام بیکرکعت بوده شیخنا اما این
در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد باین هست که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقی است در اینصورت
ظاهر اینست که تواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر اینست که می تواند در اینوقت قصد کند که این دو رکعت
اخیر نفل است دویم اینست که معتقد اینست که وقت وسعت بیکرکعت دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر
اینست که شروع بنافله نمود سیم اینست که معتقد اینست که وقت وسعت سه رکعت دارد در اینصورت اتیان
بدو رکعت میتواند نمود علاوه **مجلس پنجم** در بیان بعضی نمازهای وارده در این وقت است یعنی فیما بین
نماز مغرب و نماز عشا در اخبار تعبیر از این وقت یعنی بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و هم چنین بعد از طلوع
فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیه این وقت بساعت غفلت چنانچه بعضی
اخبار باین دلالت دارد بر این است که چون شیطان در این وقت غافل میشود از احوال انسان پس مراد اینست که این ساعت
ساعتیست که چون شیطان از انسان غافل میباشد پس انسان از شر آن غافل در این وقت محفوظ میباشد پس دعا
و عبادت در این وقت اقرب باجابت و امری مقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره بآن شده اینست که شیطان بهمین
میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن شمس تا زوال شفق که حمرت مغربیه
و هم چنین بهمین میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع
عسکر و بهمین نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهت اغوای خلایق پس در این دو وقت چونکه مستولی نمیشوند خلایق
لهذا میتوان گفت که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر میسازند لیل نهار را بجهت اغوای ناس لهذا مناسب اینست که در این

دو

وقت انسان مشغول بذکر و عاشورا تا از شر آنها محفوظ باشد یا آنکه چونکه این دو ساعت ساعت شریفست
و غالب ناس از شدت آنها غافلند لهذا تشبیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت آنها
یا آنکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را منتشر و مستعد بجهة اغوای اغلب ناس از طاعت الهی جلت شانه باین
مناسبت تشبیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در اینمقام اشاره است ببعضی نمازهای وارده در این وقت
که عبارت از بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاست و در آن مقام اقتصار میشود بچند نماز **اول** چهار رکعت
نافله مغرب است که بیان شد **دویم** نمازیست که مشهور شده در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت است دو رکعت
اولی بعد از حمد این آیه را بخوانند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه
بعد از حمد این آیه را بخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة
الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این اینست
فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه و قال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی
محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و یقول اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی و سأل الله حاجته اعطاه الله ما سأل اینست عبارت حدیث
و قوله علیهم و ان تفعل بی کذا و کذا اشاره است بآنکه حاجت خود را در اینوقت ذکر نماید و قوله علیهم فی اخر الحدیث
و سأل الله حاجته اشاره بر اینست که حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید و گویا نکته در تکرار این بوده باشد
که بمنزله مسؤل میشود بلات اندس جل شانه در قضای حاجت خود بحرمت شفاعت بمفاتح الغیب یعنی
چیزهائیکه موجب توصل بغیبیات است از اسم اعظم الهی و غیره از جمله چیزهائیکه علم ما را بخاصیت مکاری و تشبه
جل شانه بیان اشاره است قوله علیهم بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و رتبه دیگر و سیله قضای حاجت
خود قرار بدهد سبب الرسل صلوات الله و سلامه علیه و آله الا لمطاهر او را بیان اشاره است قوله علیهم فاسئلک
بحق محمد و آله الی آخره و قوله علیهم و سأل الله حاجته ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از
آنکه گفت تعلم حاجتی بیان نمود اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی و هو انی تعترف لی بذنوبی
و تعلن من اعترفت له بذنبک و خلقتهم بجنایتک و تسیرهم فی ارض الطلب للوفود علیک و تمشی فی
زمرة اولیائک الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و هر مطلب که خواهد ذکر نماید آنوقت بگوید فاسئلک
بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی و مکرر است که مراد این باشد که ذکر حاجت خود نماید در اخر بیان
اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی آنوقت ذکر حاجت خود

نعمتی و القادر علی

نماید داخل میشود اینست که قوله علیهم و سأل حاجته اشاره بوده شیخنا بتفسیر کذا و کذا که در بیان آنکه ذکر نموده و ان تفعل بی کذا و کذا
باین معنی است چه اگر مراد این بود میبایست در جنبه آن ذکر شده باشد و اما اتمام چهار است که مراد این بوده باشد
که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود نماید بنابر این و سأل حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث
مذکور است و اول حدیث اینست من صلی بین العشائین رکعتین قرأ فی الاولی الحمد و قل و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا الی قوله و کذلک ننجی المؤمنین و فی الثانیة الحمد و قوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الی آخر الآیة فاذا
فرغ من القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنابر این چنین خواهد بود که کسی که میان نماز مغرب
و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال کند حاجت خود را بعد از نماز هر گاه چنین نماید خداوند
عالم اجابت حاجت او خواهد نمود و حاجت او را باو خواهد داد و هر گاه جمع ما بین هر نماید بهمه احتمالات
حدیث مذکوره خواهد بود باین نحو که بیان و ان تفعل بی کذا و کذا ذکر حاجت خود نماید و هم چنین بعد از آنکه
گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود کند و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت لما قضیتها و هم چنین بعد از فراغ
از نماز و اگر چنین نماید اشمل و اتقن خواهد بود مخفی نماند اگرچه مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این
نماز بود و کلامیکه در این مقام هست در همه آنست که آیا این نماز را ما بین نماز مغرب و عشا میتوان بعمل
آورد یا نه تحقیق در این باب تفصیل در مقالت پس میگوئیم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخیست که
در جانب مغرب هم میرسد بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار مینماید بهمین دو رکعت یا جمع میکند
ما بین آن و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در
وسط آن اتیان مینماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است اول آنست که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال
حمرت مغربیه و اقتصار نماید بر این دویم آنست که جمع نماید ما بین آن و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد
بر نافله مغرب در این دو صورت ظاهر اینست که اتیان باین فاز میتوان نمود سیم آنست که جمع نماید ما بین آن
نماز و نافله مغرب لکن اتیان باین نماز نماید ما بین نافله مغرب مشخص است که اتیان قبل از زوال حمرت مغربیه خواهد بود
این دو قسم نیز ظاهر اینست که جایز بوده شیخنا چهارم آنست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافله مغرب
لکن قبل از زوال حمرت مغربیه این نیز در نیت که جایز بوده شیخنا پنجم مثل چهارم است مگر اینکه اتیان باین دو رکعت
بعد از زوال حمرت مغربیه بوده شیخنا ششم آنست که اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمرت مغربیه
این دو قسم ظاهر اینست که جایز نبوده شیخنا پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول مذکور شد بی عیب است
لکن اینها مختلف میباشند در قوت و ضعف باین معنی که در صورت اول حکم بجواز بحال قوت دارد و صورت
ثانیه اگرچه جایز است لکن مثل این دو صورت در قوت نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقوی از صورت اربعه

دیگر

و دیگر است که هر گاه کسی دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و در آن قصد هر دو نماز را بکند
هم قصد نافله مغرب و هم قصد این نماز است لا نیست بهر دو نماز بعد از وجه ما پس نماز بر مثل هر دو نماز خواهد
بود ان شاء الله تعالی و هر چند جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد و عدم جواز در دو صورت اخیر ظاهر و پیدا بود
از مطالب الانوار و از جمله صلوات وارده ما بین نماز مغرب و نماز عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ
طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنجناب در مقام وصیت بامت خود
فرموده که وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میان مغرب و عشا و اقرأ کنند در رکعت اولی بعد از حمد سوره
مرتبه سوره انا انزلنا و در رکعت ثانیه بعد از حمد یا سوره مرتبه قل هو الله احد کسی که این نماز را بکند مثل
میباشد اول جمله متقین و هر گاه در حوض سیراب کند مثل آب جاهلیت و هر گاه در حج بکند میباشد از جمله
نماز کنندگان و اگر در شب بعد از روز من و شوند در بهشت و غیر از خدا و نمیداند جل شانه کسی اجر
او را غیر الله نمود و چونکه حدیثی که مشتمل باین نماز است ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر در
که اتیان بنافله مغرب نماید یا آنکه این نماز را مقدم بر نافله مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر
که اتیان این نماز عیب نداشته باشد و از جمله نمازهای وارده ما بین عشائین نماز است که در صلوات
زاد المعاد الحرام ما بین این دو نماز وارد شده و این نمازیست که روایت شده از کاشف اسرار و در قانون جناب امام
جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که جناب والد من فرمود که نباید ترک کنی در رکعت نماز را میان نماز
مغرب و عشا در هر شب جمعه و مخفی نماند در هر لیلة از این دو رکعت بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و سوره
قل هو الله احد این آیه شریفه را و اعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة
و قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین بعد از آنکه این دو رکعت نماز را
میان این دو نماز بعمل آورد پس شرایط خواهی بود با جماع در مزاج ایشان اگرچه چنین نکرده باشی این نماز
نیز مثل نماز وصیت است بلکه بمراتب سند این اضعف از سند آنست چه این حدیث در احادیث کتب معتبره
روایت نشده و سید بن طاوس نقل فرموده اینرا از کتاب ابن اشناس از اصل این کتاب معروف نیست
مصنف آن پس اعتماد باین نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فریضه مگر بنحوی که در صلوة وصیت مذکور
شد باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافله مغرب نماید یا آنکه در صورت جمع مابین هر دو از آن
اتیان باین نماز نماید بعد بنماز نافله مغرب در اینصورت بیعیب خواهد بود چنانچه در وجه ان در مطالب
الانوار مبین است و از جمله نمازهای که متداول شده در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند
نماز هدیه میت است و این هم ما خذی ندارد بلکه تا بحال مستند نماز بر این نماز بر نخورده ایم مگر آنچه

کنی و صحیح ایراد نموده و این اینست صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی
الثانیة الحمد و القدر عشر مرات قال اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی
روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا ثم الدعاء المذکور و این با آنکه
اسناد به معصوم علیهم نداده حدیث بودن شخصی نیست بر ظاهر میشود از عبارت و فی روایة اخری با آنکه
اجزاء اول مذکور شده حدیث است لکن نه بسند معتبر و اگر ملاحظه شود و نه اشاره باخذ شده که استعمالم
حال آن توان نمود بعلاوه آنکه غایة ما دل این اینست که چنین نمازی در شب دفن هست و اما دلیل
اینکه این نماز میباید ما بین دو نماز گزده شود مطلب اثری از آن نیست پس اتیان نمود نماز میان دو نماز
بی وجه است بلی هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در آن وقت اگر چه مخیر است ما بین آنکه میان
دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در این صورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در این حال
نافله فجر خواهد بود **بحث ششم** در بیان وقت نافله عشاء است که مسمی بوتیر است بدانکه وقت این نافله داخل
میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقدار آن کفایة نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد از آنکه این مقدار
منقضی شد اتیان بآن نماز میتواند نمود اگر چه اتیان بنافله مغرب نموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضاء
زمانی که کفایة نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضاء مقدار هفت رکعت اگر چه در اول وقت اتیان
شده باشد بلا فصل اتیان بنافله عشا جایز است و وقت این نماز ممتد است با ممتد اول وقت عشا
محقق در معتبر و علامه در منتهی بر این دعوی ادعای اتفاق فقها نموده اند پس مقتضای این کلام اینست
که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بحدی که فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت
این نافله منقضی شده باشد ظاهر اینست که چنین نبوده باشد پس مناسب اینست که گفته شود وقت این
نافله ممتد است با ممتد اول وقت عشا بعلاوه زمانی که کفایت این نماز نماید در وقتی که نماز عشا اتیان شود
در آن وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان آنها در حال قیام با تمکن افضل از اتیان با تمکن
در حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس نماید مستحب اینست که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان
نماید مگر این نماز که چنین نیست بلکه جلوس در آن متعین است و مخفی نماند اگر چه وقت این نماز بعد از
فراغ از نماز عشا است لکن اولی آنست که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نمازی که در این شب اتیان نماید
تا نصف شب **بحث هفتم** در بیان کیفیت قراءة در این نماز است میگوئیم بعد از قطع بر اینکه در این نماز
و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود
لکن کلام در قراءة موظفه در خصوص این صلوة است و این بسه طریق روایت شده اول آنست که قراءة

شود

شود در این دو رکعت نماز صدا بر از آن ظاهر اینست که آن مثال عام صلوات است بقراءة صدا بر در دو رکعت حواله با
لمسامات بر دو رکعت اگر نصف در رکعت اولی و نصف دیگر باشد و فرقی بتفاوت در نیست که آیات فاتحة الکتاب را از جمله
یک صدا بر محسوب میتوان نمود و اگر محسوب نماید اولی و ثوی خواهد بود دویم آنست که اتیان نماید این دو رکعت را
بسوره و اخلاص اگر سوره اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قراءت نماید اولی موافق بظاهر حدیث
خواهد بود سیم آنست که اتیان شود بسوره ملک و اخلاص **بحث هشتم** در وقت نماز شب است بدانکه آخر
وقت نماز عشا متصل است باول وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل
میشود و اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز
بر نصف شب جایز نیست بلکه حق مساوی که مظنون امر بوده باشد بلکه تمکن از اتیان نماز شب بعد از نصف شب فجر لقد
غلبه باعتبار مشقت مفروض بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم و بالجمله در این صورت جایز است در حق چنین کسی اتیان
نماید نماز شب قبل از نصف شب و هم چنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت آن داشته
باشد باعتبار غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد
یا در حضر و هم چنین هرگاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و تمکن از غسل نبوده باشد اگر چه در حضر بوده باشد
در جمیع این صور اتیان بنماز شب در اول شب میتواند نمود و آنچه در صورتیست که مظنون او بوده باشد اگر تمکن
از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که تمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کامل
مثلا اینکه امر او در دست ما بین اتیان بنماز شب در اول شب تا نماز و بقبله بالکه اتیان بآن نماید بعد از نصف شب
در محل بعید که نشسته یا بر روی چارپا و اظهر اینست در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب
جایز نبوده باشد بلکه جایز تقدیم در صورتیست که تمکن از اندوه وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسی
که طاقت از جنابت بوده باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر اینست که منع نبوده باشد بصورتی که تمکن از تیمم
نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر اینست که تقدیم مجوز نبوده باشد در این صورت این شخص مخیر خواهد بود
ما بین آنکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید با وضوء یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل
جنابت بعد از اینکه این مطالب معلوم شد میگوئیم مناسب اینست در اختتام تنبیه بر چند مطلب اول
آنست در صورتی تقدیم نماز شب در صورت مسطوره معین است که باید در شب اتیان شود نه روز یعنی قبل
از غروب اتیان نمیتواند نمود بلکه معین است که در شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا
اتیان نماید پس مقدم بر دو نماز باید بر دو نماز نمیتواند اتیان نمود دویم آنست هرگاه چنین کسی اتیان بنماز
شب نمود در اول شب و متمکن شد از اتیان بآن در آخر شب ظاهر اینست که اتیان بنماز شب ثانیا نتواند نمود

سیم آنست که این نماز در صورت تقدیم ظاهر اینست که ادا بوده باشد پس به نیت ادا اتیان میتواند نمود بنا بر این ظاهر شود
که وقت نماز شب در حق چنین شخص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر او داخل نمیشود
بعد از انقضای نصف لیل چهارم آنست که تقدیم نماز شب در صورت مذکوره مشروط بر این نیست که معتقد عدم
تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگر چه با اعتقاد تمکن از قضا باشد لکن ظاهر اینست که قضا افضل
از تقدیم بوده باشد پنجم آنست که حکم بجواز تقدیم مختص هشت رکعت از نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر
نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت میباشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگر چه در حق
شود که متمکن از اتیان آن در وقت خود نبوده باشد آنست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق
بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت آن نماز کرده
باشد و فجر طالع شود در این صورت جایز است تمام بسازد به قصد این نماز فریضه فجر اول لکن این در صورتیست که
باعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت فساد اعتقاد او
ظاهر شود و اما هرگاه قبل از شروع متمکن بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگر چه بعنوان اختصار بوده باشد
هم چنین صورت اتیان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید بتفصیل اتمام مقدمتی
اینست که گفته شود در اختتام چند احتمالست اول آنست که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد اینست
که مقدار باقی از شب کفایة همه نماز شب را خواهد نمود دویم آنست که مکلف معتقد اینست که مقدار باقی
از شب کفایة نماز شب را نمینماید سیم آنست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع بیهیچ نبوده باشد و قسم
اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را اتمام
نمود در این صورت کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع صبح
یا بعد از اتیان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را
تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر اینست که در این صورت لازم نبوده باشد که در رکعت اقتصار بحمد تنها نماید مگر
در صورتیکه چهار رکعت را اتیان نموده قبل از فجر اتیان نموده باشد بحمد تنها باین معنی که لازم بود اتیان بحمد
تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی
که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در این صورت ممکن است که گفته شود اتمام بعد از فجر اتیان نمی شود
لازم است که اقتصار شود در آن بحمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگر چه در
رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب مینماید بعد از
اتیان بنافله صبح نماز صبح را بعمل آورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح

در حین

در حین اشتغال بر رکعت ثالثه یا رکعت را بوده باشد یا ایما معین است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت
یا عدول مینماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام مینماید بنیت نافله فجر
ظاهر اینست که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام آن در رکعت بقصد اینکه شروع
نموده جایز خواهد بود و اما قسم دویم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که قدر باقی از شب
کفایت نماز شب را نمیکند در این صورت ظاهر اینست که شروع بنماز شب بطریق معهود نتواند نمود
اگر چه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول
مینماید از نماز شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتی که چهار رکعت
از نماز شب را اتیان نموده باشد قابل از فجر مخفی باین نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز رد نمیشود
بلکه حکم ثابت است اگر چه چهار رکعت از نماز شب کرده باشد اول وقت نماز شب و تتمه را تاخیر
نمود که بعد اتیان نموده باشد خواهید یا مشغول بمطالعه یا شغل دیگر شد وقتی مطلع شد که صبح طالع
شده در این صورت نیز اتمام نماز شب را قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود هفتم آنست در صورتیکه مکلف اعتقاد
مظنه ضیق وقت اتیان نماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد و متحقق شد که وقت باقی کفایت
همه نماز شب را نمینماید ظاهر اینست که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرر نبوده
باشد بلکه جواز اعاده آن محل اشکال است هشتم در حدیث صحیح وارد است کسی که برخیزد قبل از صبح
و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت میشود در نامه عمل او نماز شب در اختتام چند
احتمالات اول آنست که کسی در اول شب عازم بود که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بجا آورد
بعد از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایة همه نماز شب را نمیکند دویم آنست کسی در اول
شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر اول وقت را گرفت که
اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم آنست که عازم این بود که آخر شب برخیزد
و اقتصار نماید بهشت شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح آنست که در جمیع این اقسام
مذکوره هرگاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود
بحث نهم در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده رکعت است یا دو رکعت شفع و
یک رکعت وتر و دو رکعت اول بچند طریق نقل شده اول آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا
ایها الکافرون و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو اقتصار دویم آنست
که در هر رکعت بعد از حمد سوره به سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضل ها سیم آنست که در رکعت اول

در اول شب

بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم
آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون بیست
یکمرتبه بخواند و قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور در کلام شیخ بهائی است رحمهم الله
تعالی و تا حال مستند این دو قول در اخبار بر نخورده ایم و شش رکعت دیگر را اگر قرائت ایشان نماید بسوره
مطول و اگر نه بسه سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در هر رکعت خوبست و اگر همه را بحمد و قل هو الله
احد اتیان نماید خوبست و مستحب است بعد از فراغ از قراءت سوره توحید در هر نماز که بوده باشد
بگوید کذلک الله ربی و سنت است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت این دعا را بخواند
اللهم انی اسئلک و لم یسئل مثلک و انت موضع مسئلة السائلین و منتهی عبد الراغبین
ادعوک و لم یدع مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرین و ارحم
الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و یا سائلا المحسنی
و اسئلک العلیا و نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک علیک و احبها الیک و اقربها منک و وسیلة
و اشرفها عندک منزلة و اعزها لدیک توا باواسرعها فی الامور اجابة و باسمک المکنون الاکبر
الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی لحقه و تجاوز و ترضی عن دعائی و استجب لی دعاءه و حق
علیک ان لا تحرم سائلک و لا ترده و بکل اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان
العظیم و بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک من
خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل فرج ولیک و ابن ولیک و تجعل خیر اعدائی تحتی نامه
این دعا دعای عظیم است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجتی داشته باشد خواندن
این دعا دعای عظیم است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجتی داشته باشد خواندن
این دعا بجهة انجاح حاجت بسیار مناسب است بشرطیکه با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد بایکه
مستحب است بعد از فراغ از رکعت دویم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهراء علیها السلام بخواند
آن شرح بنماز شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قراءة حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه
بعد از فراغ از قراءة قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در
نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از آن نماز سنت است که این دعا بخواند الهی تعرض لک فی هذا
اللیل المتعرضون و قصدک فیه القاصدون و امل فضلک و معروفک المؤملون و لک فی
هذا اللیل نفحات و هبات و عطایا و مواهب تمن بها علی من تشاء من عبادک و تمنعها من لم
تسبق له العنایة منک و ها انا ذا عبدک الفقیر الیک المؤمل فضلک و معروفک فان کنت

یا مولای

یا مولای تعرضت فی هذه اللیلة لمن هو من خلقک و عدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد و آل محمد
الطیبین الطاهرین الخیرین الناصرین و جد علی بطولک و معروفک یا رب العالمین و صلی الله علی
محمد خاتم النبیین و آله الطاهرین و سلم تسلیما انک الله حمید مجید اللهم انی ارجوک کما امرت
فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد و بعد از آن شروع نماید بمزموره و شروع نماید تا آن نماید
بتکبیر الاحرام اقتصار نماید و اگر بخواهد اقتصار نماید بنیت و تکبیرة الاحرام بعد از فراغ از
قراءت فاتحة الکتاب بسه مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی و اگر
و اگر اقتصار بیکمرتبه نماید بعد از فراغ از آن مرتبه بسم باکی نیست و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس بخواند یا سایر آیت بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الناس
و هم چنین بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از آن شروع
نماید بقنوت تطویل و جمیع قنوت صلوات اربعه بغایة مطلوب و صفی است در نهایة محبوب خصوصا
در قنوت وتر در نماز شب که وقت خلوت و تنها طلب با معبود و محل عرض مطلب و حاجات باغانی الحاجات
است از جمله خطابات بیکی جناب موسی بن عمران عمار جانب رب العزت تعالی شانه مشرف بشرف آن شده
خطابی است که حاصل مضمون این است ای پسر عمران کسی که در هر شب خواب میکند و خود را از مناجات
و شرافت ذکر و مناجات با ما محروم مینماید اگر از دعا نماید کجاست با ما دارد این از دعا از او مرفوع و
بی اصل خواهد بود و ایا چنین نیست که هر کس حب محبوبی در قلب او بوده باشد بوسته با حال شوق طالب
خلوت با محبوب خود میباشد خلوت بهتر از شب کجا ممکن خواهد شد که کافه ناس در خواب رفته
کسانیکه لذت مناجات با خالق ارضین و سموات جل جلاله از همه ایشان رسیده هر کس استراحت خود را
در خواب میداند مگر این اشخاص که عین استراحت و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات و تضرع
و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند مجملا تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت
نماز شب لا سیما در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد میتواند بخواند و بهتر از ادعیه
مناجات و اوراد و اذکار ائمه اطهار است علیهم السلام خصوصا ادعیه صحیفه کامله و سایر مناجات ائمه
اهل عبادت بدانکه ادب خصوص قنوت نماز وتر بسه چیز است اول دعا در حق چهل نفر از برادران
دینی احادیث در فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگر چه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر
تا حال بجهة آن بخصوص در ایم لکن عموم احادیث وارده شامل آن هست اگر چنین کفایت در خصوص قنوت وتر
در قنوت وتر نمیکند لکن قنوت ثابت از جماعت از اجله فقها رحمهم الله تعم مراقدهم کفایت میکند در امثال مقام

در کیفیت نماز وتر

در بیان ادعیه قنوت وتر است

پس حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر بعید است و ظاهر اینست تاکید
سنت مختص باین نیست که میباید چهل نفر دعا نمود از اموات بوده باشد بلکه امتثال اجزا بدعا در حق چهل نفر
از اموات حاصل می شود بدعا در حق چهل نفر از احیا یا مشترک مابین احیا و اموات و ظاهر اینست که تاکید سنت
مختص بمردانیست که میباید چهل نفر مرد بوده باشد یا چهل زن یا بعضی زن و بعضی مرد کفایت نمیکند در این باب فرقی
هر گاه در حق زنها نیز دعا بکند در همین قنوت لکن انها را از عدد چهل حساب ننماید باکی نیست و ظاهر اینست
که تاکید سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده باشند بلکه فاسق بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی
غیر فاسق ظاهر اینست که کفایت مینماید در تاکید سنت و مخفی نماند که امتثال موقوف بر این نیست که دعا بجهة
غفران ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت مؤدی میشود بدعا در مغفرت ذنوب در حق جمیع و هم چنین مؤدی
میشود بدعا در سعه رزق در حق همه چنانچه مؤدی می شود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعض و در سعه رزق
نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت ببعض و سعه رزق نسبت بدیگری و ادای دین نسبت بثالث بحال
خاطر دعاست در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا بوده باشد یا در امور متعلق باخرت یا مختلف این
باعث این می شود که دعای که در حق خود میکند دعای او مستجاب شود خواه دعا بجهة خود مماثل دعای بوده که
در حق غیر کرده یا مخالف دویم از امور ثلثه که از اسباب خصوص قنوت وتر میباشد استغفار است پس سنت
است بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ استغفر الله ربی
و اتوب الیه بوده باشد یا یا باسقاط ربی باین نحو استغفر الله و اتوب الیه یا باستعمال لفظ جلاله بگوید استغفر ربی
و اتوب الیه و بگوید استغفر الله و اسئله التوبة یا جمع کند مابین اثنتین یا ثلثه یا اربعه باین طریق که اول
بیست دفعه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بقیه هفتاد را تمام نماید بسه مرتبه دیگر مثلا و اگر هفتاد
مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر اینست که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار است که در حین
استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از
هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار بعد از آن هفت مرتبه بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن
بگوید رب اسات و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی
خاضعة لک اقیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود فیما
از آداب ثلثه اینست که بعد از آنکه از استغفار فارغ شدی سیصد مرتبه بگوید العفو جایز است بنصب و رفع
چنانچه جایز است برفع آن و بنا بر نصب مفعول مطلق خواهد بود و اصل سؤال العفو عن ذنوبی و استدعی

منک

منک العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدا و محذوف الخبر خواهد بود و اصل العفو مطلوبی منک او من صفاتک
و در صورتیکه جمع مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود باصل از آداب و در صورت اقتصار بدعا در حق چهل نفر
که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار بکلمه و تا مگر بوده باشد یا خواه
جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو بوده باشد یا جمع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو
و در صورت اقتصار بیکی و نیت اکتفا بهفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بهر یک از دعا و
دیگر بوده باشد که در صورتیکه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب آنها از غفار ذنوب بوده باشد این صورت
در نیت اکتفا بدعا در حق چهل نفر اولی خواهد بود و نظر باحادیث مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیح
کنفسه السلام روایت نموده از ابراهیم بن هاشم که فرموده دیدم عبد الله بن جندب را در عرفات ندیدم در عرفات
کسی را بحالت او دست او بلند بود بسوی آسمان و اشکهای چشم او جاری بود بلعاب که بر ریش میریخت
بعد از آنکه مردم متفرق شدند با او گفتیم یا ابا محمد ندیدم کسی را بمثل حالتی که از تو دیدم در حال دعا پس گفت
قسم بخدا دعا کردم در حق چهل نفر از برادران خود فقط باینکه از مولا و سرور خود موسی بن جعفر
علیهما السلام شنیدم که از مرد هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب او ندا کرده میشود از جانب رب
العزت که از برای تو باد صد بار بمثل آنچه که برای برادر مومن خود خواستی پس خوش نداشتم که بگذارم صد
هزار برابری که خداوند عالم ضامن او شده باشد برای طلب کننده خود بخواهم ندانم که مستجاب خواهد
شد یا نه بنا بر این هر گاه طلب مغفرت از حضرت رب العزت در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید
چندین هزار مقابل از جانب رب العزت بجهة او خواهد بود پس این شخص را بحالت ذی کامل مستغرق
فی الاستغفار خواهد بود و بعد از فراغ از قنوت بسر کوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این
دعا را بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره ضعیف و ذنبه عظیم و لیس لذلک الا فضلک
و رحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل صلی الله علیه و آله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
و بالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرک استغفار من لا یملک
لنفسه نفعا و لا ضرا و لا حیوة و لا نشورا بعد از این بسجود رفته رکعت را تمام نماید و اگر غیر از خواب
غفلت بیدار شود خرقه مستی از کوش و هوش دور کن بدانکه آنچه مذکور شد از اول تا اینجا در کیفیت
نماز شب بنزد بدن و کالبد است و از برای آن روحی است که بافت حیات و بقا و صفای آن و آن
توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع و خشوع و ابتهال
و بیانات باشاره بقول غیر الصلوة معراج المؤمن چنانکه کمال بدن انسان و زیبا و صفای آن

قلیل

بروح است وان بدن باعلم وروح شوی است باطل وجثه لغت زایل چنین است حال صلوة باعلم توجه و
اقبال بجناب عزت ذوالجلال که بمنزله روح است وعده عاصی که در خصوص شب خیزی هست در
غیران نیست لغت که چون عصا اگر نرم مستولی بحواس وشاغل غلبه ناس شده هر یک بدست اسرار حق
اسود ما غلب بلذت نوم خود را از لذت ثمرات خلقت انسانی محروم وبرخی بسرت التذاذ بمحبوب بی اعتنا
خود را از سرمایه اعتبار بی اعتبار نموده لهذا در این وقت عوایق قاطب با معبود کمتر وموانع
مناجات باقاضی الحاجات اندر است انکس لذت توجه بساحت عظمت رب العزت وحلاوت التفات
به بیدان کبریای معدن العظمة بذات او سپرده طالب چنین وقتی است که خود را بسرمایه سعادت دارین
ومصدر افتخار دنیا تین رسانده زنگ ملال بکتسبه از مباعدت ساحت حضور از خود دور والتیام جراحات
مولمه از قلب محنت قرین برهم وصال جهان آفرین نماید حاجب ظلمانیه جمال محبوب متعال را بالکلیه
حکم سوز وناله های رقت انداز نموده وستور مظلم حاجب مولمه را باستاره تمسک بذیل اقبال
وازابصار قلوب بانضیاء نظرها الیک قطع نموده خود را معلق بعز قدس حضرت ودود سازد و
باعانت توصل بمناجات وهب لی دوام الاتصال بجاه تمنک خود را از حضیض مالم فرقت مهجور وبا وج مسرت
وصال محبوب مسرور کرداند چه بلاهاست که بدرک خروج دموع از عیون صادقه ظلم از خوف وخشیت
حضرت معبود جل شانه از اهل بلد دفع خواهد شد وچه مرتبه است که بدست یاری نالهای بسیار
در آن شب تار از خوف وغضب حضرت قهار بان میتوان رسید دفع ماقبل ابد انکه خوشه میتوان کشت
در خاک چه مانده سر بیرون کن واز کاشف اسرار ودقایق جناب الهام جعفر صادق ع وارد است حقیقی
که حاصل مضمون معنی ان اینست هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریسته باشد از
خوف وخشیت الرجل شانه نیست چشمی که پر شده باشد ان چشم از اب خوف از خوف الهی مگر انکه خداوند
عالم جل وعلا الدیدان شخص را از اتش جهنم حرام خواهد کردانید وهرکاه این چشم بر صورت جاری شده باشد
ظلمت ومدلهی در روز قیامت بران وجه وارد نخواهد شد ونیست چیزی مگر انکه کیلی ووزنی بجهة او
هست مگر اشک چشمی که از خوف الهی گریسته شده باشد بدرستیکه خداوند عالم ببرکت قطره از ان
دریاهای اتش جهنم را خواموش خواهد نمود واگر بنده در میان امتی از خوف وخشیت الهی بنالد
خداوند عالم جل شانه ببرکت گریه او قاطبه ان امت را رحم خواهد فرمود نعم ما قیل تا نکریه اطفال کنی شیر لبن
تا نکریه ابر کی خندد چمن اشک اگر بر خاطر ابرار نه خلق کهر است اشک پند از خلق مایه در بازار
این دنیا زر است مایه اجا سوز چشم تر است بجمال نازی خضوع چون بذنبت بیروح وعبادت ناقص

ترجمه وانبال چون شعله چراغ رقت بیدرغن وقیام در مقام استدلال باعلم شعر بعظمت جناب باری چون غرق
نهالی است بی اب یاری واز غرز یاسر الهی جناب رسالت پناهی مهر ورثیت حدیثی که حاصل مضمون
ان اینست که هر بنده که مشغول نماز شد ودر ان اقبال بمعبود بیزوال نمود وقلب را التفات بغیر نمود در
ان حالت فریادی از جانب رب العزت میرسد که ای بنده من که مقصود تو است وکه را طلب میکنی ایا پروردگار
غیر را میخواهی یا طلب میکنی حافظی را که سوای من بوده باشد یا در طلب جزای هستی که غیر من بوده باشد
منم که رحمان ومنم جود کننده تر از هر جود کننده ومنم افضل از هر طلب کننده اگر خواب مخزا هی
ترا بی بتو خواهم داد اگر کسی احصاء ان نتواند نمود سر روی بدرگاه ما اور که من اقبال بجانب تو نمودم
وملائکه را بجانب تو اقبال نمود ما پس هرگاه ان بنده متنبه شد از مسافت غفلت اجتناب نموده
واقبال بجانب عظمت مدار حضرت ازلی کار نمود قلم عفو بر اثر او صادر شده میبندد پس اگر ثانیا باز التفات
نموده باعاده میشود از جانب رب العزت الخ حال مذکور شد پس اگر اقبال نمود بجانب پروردگار عالم
خداوند عالم او را بالهام از او صادر شده مواخذه نخواهند فرمود پس اگر مرتبه سیم باز التفات نمود
باز از جانب رب العزت همان کلام اعاده میشود پس اگر بان اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم
جل شانه عفو میفرماید الخ از او صادر شده پس اگر مرتبه چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند عالم
جل شانه از او اعراض میفرماید وهم چنین کل ملائکه از او اعراض خواهند نمود وخطابی میرسد بدانی
حال از جانب رب العزت باین مضمون که تو را واگذاردیم بانکس که میل باو داری ونیز از ان سر وعنایت
علیه وعلی الرحمان التحیة والثناء وارد شده که از جمله وصایای کران سرور عالمها باو فرمود اینست که
ای ابا ذر در رکعت نماز از کسی که صادر میشود با تفکر وتوجه واقبال بدرگاه ذوالجلال بهتر است از نماز
در کل شب در حالتی که قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد وانفهم صلاحه میکوید وجه میکند اعرض
من خلاق عالم جل شانه بحاجات بعبادت ما وشانیست چه قادر بحکم اشراف از اثار قدرت ان خلقت موات
وارضیات است باعداد ماده ومکان وانتفای انصار واعوان بان احکام واتقان که عقول عقلا
در ادراک ان عاجز وحیران میباشد چه حاجت است او را بعبادت عبادان وصالحین که هر سال
قرار کرفت کفایت میکند در تحقیق ان محض صدور کن او را چه حاجت باطاعت عالمیان بلکه کلمت
در وضع تکالیف اینست که چون خلاق عالم جل شانه بر بندکان ریاضت بعبادات وچیزی در حق عباد اولی
از معرفت معبود واطاعت او نمیشود لهذا اساس عبادات را بر انکیخته تا ملتزم بین مناهج ان
خود را بمطلوب وساحل نجات توانند رسانید ومقصود اینست این شود که باعث وداعی بر وضع طاعات

مترتب بر وجه کمال بر محض این اقوال وافعال نمیشود بلکه ایدات از توجه واقبال بمعبود جلیل متعال
باخضوع وخشوع واجلال در جمیع افعال واقوال اهم از همه صحیح نیست است از اغراض ومقاصد قاصده
مثل ریا وسمعه هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این شخص نماز شب میکند
تا انکه احترام او را منظور داشته باشند یا انکه باو چیزی بدهند یا انکه هرگاه اظهار حاجتی باو نمایند
اجابت او نمایند چنین عمل عمل مرائی است ترک این عبادت اولی از فعل انست وایات واخبار در مذمت
این صفت زشت سیرت بسیار است وسمعه انست که داعی بر اتیان عبادت انست که منتشر شود
صیت عبادت این در بلاد ای عزیز من اگر طالب عزت واحترام خود از خداوند عالم بخواه واگر راغب بخوری
که محتاج باو هستی از درگاه قادر علی الاطلاق طلب کن چه قاطبه موجودات عزیز از دولت احدیت جل
وعلا اخذ وعطا جنداکه اگر چه سلاطین دوران بوده باشند بلکه میتوان گفت احتیاج سلاطین نسبت بدیگران
اشد است چه حاجت هرکس در دنیا بقدر تعلق اوست بان پس هرکس تعلق او باساس دنیا
بیشتر است افتقار او از دیگر عباد زیاد است ومعلوم هر عاقلی هست که اخذ محتاج الیه از محتاج بسیار
صعب بلکه سفاهت است قال علیه السلام طلب الحوائج من المحتاج سفه من عقله وذلة من رایه وخداوند عالم
است غنی مطلق وشایسته احتیاج در حق او غیر متصور وهر چه غیر خدا است محتاج است بتحصیل محتاج
الیه باعلم تعب در حق او متصور نیست وخداوند عالم است قادر مطلق از علی الاشیاء قدیر ان امره
از اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود از سلسله عقلا میدان طلب محتاج الیه خود از کسی طلب کن
که معری از وصف احتیاج بوده باشد تا تو صل بمطلوب بسهولت ممکن بوده باشد غیر از ذات اقدس از اناس
زمان اقتدار دنیا نیز در انظار محبوبیت ورثیت محبوبیت مختلف است بشدت وضعف نسبت باشخاص
باعتبار شدت تعلق وضعف ان ومعلوم است انتزاع محبوب کسی را بدیگر بسهولت ممکن نیست ودنیا
وما فیها در جنب قدرت الهی جل جلاله بسیار بیوقع است پس تحصیل مطلوب بنود از کسی مطلقا
مطلوب نزد او وقعی نداشته باشد بمراتب اسهل است از طلب نمودن او از کسی که حصول در قلب او
رسوخ نموده باشد پس قصد ریا در عبادات که فی الحقیقه راجع است بطلب از ناس بعد از تامل چگونه با عقل
جمع میشود واگر طالب ان هستی که معزز ومحبوب نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم عز شانه
محبوب الحی محبوب الناس است بعد از تخلیه نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبود بی شریک
معلت اینما کنت کن وسعی کن که غایة نعلی خود را تحصیل انس بمعبود ومعرفت ملک ودود قرار دهی
اگر خدا را ادراک فاقد هیچ چیز نیستی واگر خدا را ندارای هیچ چیز نداری فاقد هر چیزی ما الذی فقد من

وجدک وما الذی وجد من فقدک وکلکن که چه اراده داری در مقابل که میخواهی استاده باشی اگر چه عبارت بنوعی
که قابل حضرت معبود بوده باشد بحالت که از امثال ما ها صادر نمیشود لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع
احوال با خضوع متذکر معبود بود وهرگاه چنین نمائی با مداومت در این وقت خواهی فهمید معنی قول امام
نخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی که فرموده قرة عینی فی الصلوة وهم چنین معنی قول امام
که فرموده الصلوة معراج المؤمن بعد از انکه در رکعت نماز با جمیع ادب ظاهره وباطنه بجا اوری از وقت
اگر تامل نمائی فی الحقیقه محو لهایة خجلت وانفعال خواهی بود چه مثال تو در این وقت مثال بنده خواهد بود
که جمیع مافی الید او از مولای او بوده باشد وقتی اراده نمود خلاف نسبت بمولای خود نموده باانواع تکلفات
در حضور مولای خود حاضر نمود بعد که تامل نمود دید که هر چه صرف نموده کلا از مال مولای او بوده عظم
در تکلفاتی که بجهة خدمت مولای خود مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هر چه بوده همه از مال مولا
تصرف نموده خدمت مولا صرف نموده بعد از تعقل وتفکر وفهم این مطلب جز اینکه مستغرق بحار خجلت
وانفعال ومستولی باتزاع روسیاهی وشرمساری نشود چاره ندارد تو که ای عابد مشغول عبادت شده
در حالتی که ایان بدرگاه تمنا غایت تضرع وابتهال نموده اگر از تو صادر شد تامل کن چه میبری چه میبرات
اگر بدرگاه در مقام خلوت الهی ایستاده این دو قدم را از کجا اوردی واگر ایستاده محدثت الهام مناجات
باقاضی الحاجات نمودی لسان را بتوبه یاد واگر محتی شدی بجهة رکوع وسجود قدرت این اعضا از کی اوردی
واگر تضرع وابتهال نمودی توفیق وصدق باین سعادت عظمی از که بود واز این راه است که فرمی عابدین
وسید الساجدین فرموده کیف لی بتحصیل الشکر وشکری ایاک یفتقر الی شکر وکلما قلت لک الحمد
وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خلاق عالم جل شانه عباری را از امثال ما ها بشرف
قبول مشرف کرداند وهر ان ارفان احسانی منت خود بعبد ذلیل خود عطا فرماید بمنزلی خواهد بود
که نقل کرده اند شخصی عابدی ساده در کوشه عزلت اختیار نموده در انجا مشغول عبادت میبود واتفاقا
چشمه ابی در انمکان بوده بان شهر وتابع واین شخص فقیر ابی بهره از ان اب نداده چنین توهم مینمود که جمیع
اجزاء عالم وشیاهان ابت در تلخی وشوری وقوق نظر بغلبه فقر وتنگدستی وشدت حاجت وبی بضاعتی
بخاطر او رسید نزد سلطان ان بلاد رفته چیزی از ان اخذ نموده بان سرزمین فاقت خود نموده با باین عزم از بعد خود
بیرون امد تا مقاماتی در اثنای راه بنظر او بر خورد که اب ان بسیار صاف وشیرین بود چنین بخاطر او خطور کرد
که ان اب در عالم نمیباشد وچون که متعارف است هرگاه کسی بدیدن شخصی بنزد کسی میرود مناسب اینست از
انفس اشیاء با خود بعنوان هدیه ببرد نثار خلعت ان بنزلت نماید بر خود قرار داد که در این وقت که بدیدن

سلطان میرود چونکه بهتر از این باب چیزی نیست مناسب اینست قلیلی از این باب با خود ببرد بعنوان تحفه
نثار خدمت سلطان نماید لهذا فلانی را مامور از باب نمود بدوش میکشید اتفاقا همان پادشاه بجهت انجام
امری بیرون آمده در جائی منزل نموده این شخص عابد خود را بمجلس پادشاه رسانید تحفه خود را که همان
آب بود نثار خدمت سلطان نمود آن سلطان شخص صاحب فطانت و ذکاء بود درک مطلب نمود امر فرمود
بخزینه دار خود که فلان مبلغ بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار داده که عود بمکان خود نماید بعد از
استعلام از سبب تعجیل و اصرار معاودت از آن مکان و صدور امر از نمود که اگر از آن مکان معاودت
بنمود و علت چه نگردد ایشان راه نهر عظیمی طی است این در غایت خوبی این شخص عابد از مشاهده آن منفعل
میشد از هدیه خود لهذا مناسب دانستم از اینجا معاودت نماید تا از مشاهده آن آب بالم خجلت و
انفعال مبتلا نگردد اعزیز من اگر عبادت خداوند عالم اینست که از ملئکه مقربین و انبیاء مرسلین و ائمه
طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم صادر شده آنچه از ما ها صادر میشود فی الحقیقه معصیت است از عبادت
اگر خلاق عالم از فضل و کرم خود قبول فرماید از این راهات که اشاره بآن شد و اگر ایراد از این
خواهد براین مثال قبول فرموده خداوند عالم جل و علا از امثال ما ها مثال اینست که جمعی لذیذ
بزرگی مشرف میشوند هدیه آب باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هر کس آنچه آورده باعتقاد خود
چیزی نفیس دانسته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق واقع بوده بر خلاف بعض دیگر هر گاه چیز نفیس
بشرافت قبول مشرف شود و غیر نفیس مردود شود باعث خجلت و انفعال آورنده و موجب رسوائی
و شرمساری او میشود لهذا جلالت و بزرگی مقتضی اینست که غیر نفیس و غیر قابل این جناب را قبول
مشرف نگرداند تا آن عبد ذلیل بمذلت خجلت و انفعال مبتلا نگردد بعد از آنکه نظم کلام با اینجا رسید بنا
دانست همان قلم را امر میدان وصف بنده از عبادات صادر از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین
جلوه داده باشد شاید الطاف یزدان موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه از مفاسد سکرت
اهل طغیان شود بدانکه روایت شده که خلائق عالم اهل ملئکه چندی هستند در آسمان هفتم از وقتیکه خلق
شده اند تا روز قیامت انظار بسجود علا عضا و جوارح انظار از خوف و خشیت الهی جاری شده بسوی زمین
و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای آنها که منفصل میشود ملکی خلق میشود و این صنف از ملئکه باین
حالت هستند تا روز قیامت بعد از آنکه روز قیامت شد سر از سجده بر میدارند عرض مینمایند در مقام اعتذار
ما عبدناک حق عبادتک و از سر رعالم و فخر بنی آدم و آدم صلوات الله و سلامه علیه در بیان حال شریف
در مقام عبادت مرویست که آنحضرت وقتی که آنها می ایستادند از شدت گریه از خوف الهی صدای آن سینه مبارک آن

سرور

سرور شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ بر روی آتش و روایت شده که آن سرور عالم از خوف الهی بقدری گریه
تا بحدی میشد نزدیک بجمع شب مشغول عبادت میبودند تا آنکه گریه عبارت عتابی از جانب خلاق عالم
جل شانه بر ایشان نازل شد بقول کم ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو
از برای آنکه خود را بتعب و رنج داده باشی کما قال سید المعظم اشقیهم ابن اتعبهم و اما کیفیت عبادت مرضیه
ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از اینست که بیان شود در اینمقام اقتضا مینماید
با تشریح صدوق در مجالس ذکر نموده حاصل مضمون آن اینست که راوی میگوید در خدمت سید و مولایم
کلام التقیه الشاء مشرف بودم در قبرستان بنی النجار آن سرور جلالت مآب از اشخاصی که در خدمت ایشان
مشرف بودند دور شدند بطریقی که از نظرها غایب شدند و من چند قدم بخاطر رسید که آنحضرت بمنزل
تشریف برده اند ناگاه صوت حزین و نالهٔ اندوهناکی بگوشم رسید گوش دادم شنیدم کسی با
حزین و نالهٔ سوزناک مشغول بمناجات الهی که من تبت حلت عنی فقابلتها بتعتب و کرم منی
تذکرت عن کشفها کبر سنک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من صادر شده بمقتضای
خوبان معمول داشتی در مقام مؤاخذه من بر نیامدی بلکه در مقابلات که مستحق مواخذه بودم بر نعمتهای
بر من افزودی و چه بسیار معاصی شدیده از من صادر شد با علم بهمه آنها که مستحق این بودم که پرده از
اظهار داشته مرا مفتضح نمائی اگر چه منتهای خود آنها را مستور انظار فرمودی در مقام اقتضاء من
بر نیامدی الهی آن طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فانا مؤمل غیر غفرانک و لا انا
براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگر چه بسیار از عمر خود را در معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی
عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چنین هست لهذا من امیدی ندارم مگر بمغفرت
غفارت تو معاصی اگر چه عظیم بوده باشد و امیدی جز بسعه مغفرت تو جزئی است و در جائی ندارم مگر برجا و
تو که با آنکه چیزی از هر چه میگذری چنانچه این معنی مدلول علیست بقول هیچ بآن بقبل الاسیر و یعفو عن
الکثیر راوی میگوید بعد از اینکه این بیانات با آن حال شنیده در تفحص آن بر آمدم و از عقب این صوت بگرستن
رفتم دیدم که صاحب این مناجات علی بن ابیطالب است خود را مخفی داشته تا ببینم اخر امر بکجا خواهد رسید
آنوقت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن چند رکعت نمازها آورند بعد از آن شروع کردند بدعا
و گریه و مناجات از جمله مناجاتیکه در آنوقت از آن مغز ارباب معرفت و آن صادر شد این بود الهی انک فی عفوک
فتهون علی خلقی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی یا سیدی یعنی ای معبود من در وقتی که آنکه میکنم در صفت
عفو و گذشت از تو هر خطایا من در نظر من سهل میشود بعد از آنکه متذکر شدم عذاب و انتقام تو

میشوم آنوقت امر من بر خود صعب و عظیم میشود بعد از آن فرمود نداه ان انا قرات فی الصحف سیئة
انا ناسیها و انت محصیها تقول خذوه فیا لها من ماخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته برحم الله و از
از فیه النداء یعنی آه آه وای بر من وقتی که نامه اعمال را بمن دهند بیم در آن معصیتی ثبت است که فراموش
کرده ام از او و تو احصا و ثبت فرموده اما آنوقت اگر مرا بملائکه بلا تکلف و شداد بگیرند آن عبد تنها
او را در آنوقت بر آن گرفته شده که زیر عشیره او میتوانند او را نجات دادن و نه قبیله او میتوانند او را نفعی رسانند
اهل عشیره او رحم میکنند هر گاه ماذون شود در نداء و طلب زاری کردن بعد از آن فرمود اه من نار نضج
الاکباد و الکلی من نار تراعة للشوی اه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از آتشی که می پزد جگرها و کرده ها
او از آتشی که بریشت را در میکند یا آتشی که مخلوط و مشوب بغیر آتش نیست و آه از شدت آن آتش که ناشی
میشود از شعله های آتش بعد از آنکه بسیار گریه و صوت ایشان قطع شد من آنها را دیدم رسید که خواب
بایشان غلبه کرده نظر بطول مدت بیداری و شب تامل کردم تا صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار کنم تا
نماز صبح را ادا نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشان را مانند چوب بر روی زمین افتاده نه حس دارند و نه حرکت
حرکت دادم ایشان را حرکت نمودند اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشم بهم نیامد پس گفتم انا
لله و انا الیه راجعون روح مقدس آن سرور از بدن آن بالا در جنات جنت انتقال نمود بتعجیل رفته
بمنزل ایشان و خبر مرگ ایشان را رسانیدم سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام فرمودند بمن که شرح حال و قصه
ایشان را بیان کن و مرا آگاه دیده بودم بعد از آنکه مرا رسانیدم فرمودند بمن آن موت که تو خیال کرده نیست
بلکه اغماء است که از خوف الهی طاری شده عارض ایشان میشود بعد از آن جمع شدند و آب بر روی و بدن ایشان پاشیدند
تا بحال آمدند و از بین حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت جناب علی بن
الحسین علیهما السلام چنین بود که وقت نماز که داخل میشد لون مبارک آن سرور زرد میشد و اعضای شریف
ایشان بلرزه می آمد مثل شاخ درخت خرما و مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت و یقین ناصح شاهد
است بر کیفیت عبادت آن سرور از جمله مناجاتهای آن مقتدای مقربین اخلاص و بندگی اینست الهی کیف
الیک حتی تسقط اشتار عینی و انتجب لک حتی ینقطع صوتی و تعب لک حتی تنتشر قدماه و رکبت
لک حتی تنفلق صلبی و سهرت لک حتی تتقاعد حدقتای و اکلت تراب الارض طول عمری و شربت ماء
الرماد آخر دهری و ذکرت لک فی ظلال ذلک و لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء
منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیاقی و از جمله مناجات اینست که شیخ صدوق در مجالس
ذکر نموده الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لئن منعتنی لاتین منک بدعتک فطرت من ناول الذهر عبدک و لم

فلو رب بیتک بکل شوق فی کل طرفة عین سرمدا ابدیا بلا حد الحالین و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ شکر
اخفی لغتی من نعمک علی و لو ان کرمت معادن الدنیا بانیابی و مرضت ارضها باشفار عینی و بکیت من خشیتک
مثل بکاء المستراب و الارمین دما و صدید الکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب علی من حقک و لو انک الهی
عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین و عذبت النار خلقی و حبسی و ملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون
فی النار معذب غیری و لا الجهنم صطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما استوجب بعدلک عقوبتک
و غیر اینها از مناجاتهای آن سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده بلکه ذیل امر معصیت
و طاعات انبیاء و ائمه علیهم السلام اگر چه اجل از اینست که بکتابت و ضبط معاصی ملوث شود لکن اینمعنی
این متولد شد که ایشان خوف مؤاخذه الهی جل شانه نداشته اند بلکه خوف و خشیت ایشان از بزرگی
عالمیان بیشتر و تضرع و ابتهال از ایشان نسبت بدیگران زیادتر میباید باشد چنانچه در واقع چندی
جرئت و کثرت خوف الهی تابع قلت و کثرت معصیت نیست باین معنی که هر کس معصیت بیشتر داشته باشد
خوف آن بیشتر باشد چنین نیست بلکه قلت و کثرت خوف مقصبهانه و تعالی تابع قلت و کثرت معرفت
الهی است هر کس که معرفت او بجناب آن مدار الهی زیادتر است خوف او بیشتر است سبحانک اخشی خلقک
بک اعرفهم بک مجلا و صبغتنی و ابتهال و اظهار خوف از عقوبات الهیه و توبه و انابه و اعتذار از آن
معاصی از انبیا و ائمه علیهم السلام بنوعی که مقتضی این مقصد درگاه ذو الجلال است در مقام مناجات با قاضی
الحاجات شرح چند جمله است ۱۰۱ مقام حیاست بیان این مطلب مقتضی اینست که تصور مثالی شود
که موصل بحقیقت حال باشد بدانکه المتقان پس میگوئیم بنده که صاحب عقل و ذکاء و اهل فطانت
و وفا بوده باشد امیکه در حضور مولای خود هست پیوسته ملازم حیا و ادب و همراه جهت از مقام آن است
و هر عبدی که در عقل کامل و مال الذهنی او بیشتر است در لزوم طریقه ادب اقرب و اصل و در اجتناب
از مساوی ادب اتم و اکمل است احترام مولی و اظهار و غایتی او مقتضی اینست که جمیع جوارح ظاهر و باطن
هر یک را با حسن حالات و اخضع الیه نسبت باو مقتضی است در حضور مولی مرعی داشته باشد و شکل
مناسب عبد که در حضور مولای خود هست اینست که بایستد خدمت مولی را بنشیند و بایستد و هم بطریق
مختلفه متصور هست بطریق التفات و انحناء و بعضی از استقلال و انکاء و پاها را بطرق مختلفه میتوان
کن انت فحصی ترتیب بیا و احترام و ادب از بعضی دیگر هم چنین دست و انگشتها عقل عبد است در ایستادن
اخیر اقرب باحترام است اختیار کنیا ید خصوصا در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت است و اخراهد
و بعضی این دقایق بر خواهد خورد و هم چنین در وضع قدمها و دستها و اقرب احوال است با ادب است که در حال

وغیر الامر

ربیان وجوه الخوف و الرجاء

در بیان وجه اسم بعلام

تکلم نماید بر وجه غایت نافی والتفات واجتناب نماید از رفع صوت و بغیر طریق متعارف و وظیفه چشم و قوه
باصره آنست که منصوب بسوی مولا بوده بر جهتی که ادب بجا باشد و وظیفه گوش و قوه سامعه آنست که متوجه
و ارو بسوی مولا که اگر خطابی از مولا صادر شود بمقتضای آن معمول شده باشد و در ایشان و قانون نمایند و میشود
بضعف قوه عاقله و قوه آنکه اعتلالات ملک اولین رعایت مماس و قبح ترک آنها زیاده است از آنکه عقل
ادراک نماید و اینها با علم بحضور مولی است که اتفاق می افتد مولی حاضر است و بنده مطلع بحضور
او و از اعمالی که ملایم با حضور مولی نبوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی و اطلاع او بر آن از او
صادر شده میشود یا آنکه عالم بحضور مولا بود ولکن غفلت چنین عملی که ملایم با حضور مولا نبوده از او صادر شده
یا شهود او صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی که است بخود میشود نزع لباس از خود میکند بحدیکه
منکشف العورة میشود در حضور مولی و فتوکه بحال آمد مطلع می شود بر آن در حال بخود و از او صادر شده
در جمیع این مراتب بین آنکه عقل او را در مقام دیگر چه قدر محمول الکلام خیلت و انفعال میشود کاهست
بجائی در سکه که ملحق بموت خود میشود باین سبب که دیگر نظر او بولی نیفتد تشکیکی در این امر نیست در حق
عبد نسبت بمولی مجازیه پس چگونه امثال این امور نسبت بمولای حقیقی و خلاق هر وضیع و رفیع
اعتنا و اظهار خجلت و رسوائی و باعث تضرع و گریه و انابه و بیزاری نشود با آنکه در هیچ از این هیچ
بنده در نیست ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک
ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء
و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در جائی دیگر فرموده یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله و هو
معهم و در موضع دیگر فرموده ما از سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع و در مقام دیگر
فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و مشخص است اعقل عقلا انبیاء و شرعا علیهم السلام میباشند و معلوم
که ایشان منفک از این مقول که مذکور شد نیستند و مامور هم نیستند که منفک از امثال انها بوده باشند الا بحال
صحبت با مردم میداشتند و خنده از انها صادر میشد بلکه در امثال این امور نسبت بسایر ناس امتیاز داشتند کما است
تشکیک نیست مگر آنکه جماعه از ایشان صادر میشد و در اخبار مذکور است کثرة الطاعة من خواص الانبیاء
و هم چنین می بایدند و یا می گریستند و صدا بلند میکردند بجهت مشخص است احوال انبیا و خوف
خلاق عالم مختلف بود و مقام مرتبه مدلول ترجمه تمام نداشتند عالم جل جلاله را تشکیکی نبود ندارم در
آن وقت صلاح و خجلت از انها بلحاظ حالات ممکن نبوده یا نمیتوانستند باز آنکنند و ملاحظه و مقاربت

باشد و

باشند و از وقت در حق انها ممکن نبوده و هکذا سایر امور یکه در این حالت که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال
و الاکرام بود مرئی میداشتند جمیع اینها که عقل قاصر حس آن بوده و مجتلب بوده اند از جمیع اینها نافی
بادب و طریقه احترام بود و حالتی دیگر از برای ایشان بود که در این حالت معاشرت با مردمان مینمودند و مخالطه
و حرف میزدند و صحبت میداشتند و ملاعبه بازنگ و تقبیل انها و جماع مینمودند و ایشان امور که چون در حق
ایشان طاعت بود ولکن چون امثال این امور در حضور مولی بر ما اطلاع مولی عز و جل بلکه غیر ملایم با احترام
مولی میباشد و وقت توجه تام که مذکور این مطلب میشدند جنون حیا و حجاب مستولی این نفوس شریفه میشد
میشود بی اختیار فتح لشا معذرت با کریم و زاری و توبه و انابه بتلافی آنچه از ایشان صادر شده بود میشوند
مانند بنده که در حین غفلت از حضور مولی باشد امری شده باشد که ملایم با حضور مولی نبوده و
از این دلالت که مقتدای قاطبه ناس و سرور جناب موسی بن جعفر علیهما صلوات الله الملک الاکبر در حین
سجود با معبود و در حل شانه در حال احزان بیان اشک که هر دو از دیده حق بین میمنت و نار فتح لشا معذرت
بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین بعرض درگاه قاضی الحاجات میرسانید مذرت عصیتک
بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرسنی یعنی ای پروردگار من معصیت تو کرده انها بزبان من قسم بعزت تو
اگر بخواهی و لو کنتم میکنی مشخص است معصیت لسانی از سر رعایت غیبت و فحش و غیرها از سر ریاست
لسانی نموده بلکه ظاهر است از این معقول بوده الحضرت در اوان صحبت با ناس کیفیت تکلم ایشان بر وجهی
بوده که باید که بحضور و عظمت احدیت ملایم نبوده بعد از آنکه مذکور میشدند و نظر بر طاعت فعل میشده
فتح لشا معذرت چنین مینمود و بعد از نموده عصیتک بصری و لو شئت و عزتک لاکفهنی و عصیتک
بسمعی و لو شئت و عزتک لاصمتنی عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لاکفتنی عصیتک برجلی
و لو شئت و عزتک لجذمتنی عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی
التی انعمت بها علی و لم تبح هذا جزاؤک منی معصیت لشا در حق ایشان مشخص شد و اما معصیت بصر
مشخص است که و ظیفه بصر عبد ذلیل در محضر مولای جلیل میباید مثل بصر مستحقی بوده باشد چنانچه در حال
توجه تام بمعبود چنین است و در حالی که چنین نبوده باشد با خارج از اقتراب شده در نظر خود که استحقاق
بحق مولی نبوده لهذا بعد از آن التفات محمول انواع خجلت و انفعال میشود و اطاعت کوش در حق امثال
لحاظ الله که در حالت استماع جمیع آثار مجری بوده باشد که ملایم با عظمت جلال جناب احدیت جل جلاله
بوده باشد و بعصیت کوش ایشان انست که در حین استماع آثار چنین نبوده باشد که ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت
که هر چه از ایشان از حرکات صادر شود مجموع مجری بوده که ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت

بوده باشد با معصیت بوده است که چنین نبوده باشد و هم چنین هر گاه کسی با علم شعور و التفات بحضور مولا مقارنت
با اعمال خود نکند و بعد ملتفت شود که مولی حضور داشته اگرچه مطلقا اثمی از آن صادر نشده لکن تا ممکن بین
در مقام حیا آن شخص در حالت التفات و تذکر بحضور چه قدر منفعل میشود و هم چنین هر گاه در حین در حال
شعور بحضور مولا بوده لکن بعد از تامل محل خجلت و انفعال در این صورت زیاده تر است بجملاتها که از او
صادر شده از جامع که ملایم با حضور مولی نبوده باشد و هم چنین در حین تذکر بحضور معبود خطاب شده
حیا موجب خجلت و شرمساری و فتح لشا اعتذار و بیزاری میشود و مقتضی این میشود که در صدد اصلاح
و چاره آن بر آید و چنین چاره بهتر از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال و توبه و انابه بمنبات الهی و اختیار
اهالی معرفت و اعتبار اختیار تاریخ مسلک پر اعتبار را مینمایند و از این مقول است کلام سید اوصیاء
جناب امیر المومنین الهی اعتذاری الیک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر
الیه المسیئون الهی انا من الغفلة عن الاستعداد للقائک فقد بهتنی المعرفة بکبریائک و کلام
سید الساجدین که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقرار عندک بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی من اعترافی
لک بقبیح ما ارتکبت لها وجب لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک سبحانک
ایش منک و قد فتحت لارباب التوبة الیک بل اقول تعالی العبد الذلیل الظالم علی نفسه المستخف بحرمته
الی آخره مقصود از این تطویل فتح باب است در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بلکه بتامل در آنچه
مذکور شد موجب فتح ابواب میشود در این مقصود و هم چنین وجه مذکور شد یعنی مقام حیا بجهت ارتکاب امور غیر
ملایمه با حسن آداب و حیاست در کلام سید اوصیا علیه الاف التحیة و الثنا که مذکور شد یعنی قوله
الهی کم من موبقة الی آخره و هم چنین کلام سید الساجدین علیه الاف التحیة من رب العالمین و الهی لک
عذر یقبل یا الهی لا تخلنی ابعد من الخاطئین و عادت در مقام مناجات حیا از آنکه مرتبه شهود سید کائنات از این کلام
غایت توجه دم

معین نظام سید اولیاست که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا خلافت ادب که در وقت دیگر از او
صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر چنین بوده باشد بلکه موجب مؤاخذه فی الواقع نبوده باشد با حال توجه تام
بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم کبار می باید بمقتضای آن اعتقاد ناله و زاری و گریه
و انابه و بیزاری و اعتراف بعظم آن مینماید وجه سیم از وجوهی که باعث انبیاء و اولیاء است بر تضرع
و فزع و بیزاری و رای ایشان است بر اعتراف بر عظیم و معاصی مقام شکر است تضرع این ملک مقتضی
اینست که گفته شود بلان حقوق و نعم منعم متعالی بر عباد اجل از اینست که توان احصا نمود لکن من باب
التنبیه اشاره ببعض از آن مینمایم تا حقیقت حال مشخص شود میگویم از جمله حقوق الهی جل شانه بر خود

از امور

از اندازه عبارت چشم است اگر خواهی که قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض کن طفل از مادر متولد
شده بی چشم تامل و تفکر بین هر گاه مسلمانی در آن و متفرقین عالم ارباب علم و کمال از فقهاء حکماء الهیاء و غیرهم و
قاطبه ارباب حرف و صنایع جمع شوند بذل ما فی الید کنند چاره این امر را میتوانند نمود بیانه بلکه مقطوع بعدم
در نزد هر ذی فطنتی که هر گاه قاطبه ناس جمع شوند و مالک جمیع خزاین عالم بوده باشد چاره نماید چاره این
امر را نمیتوانند نمود الی یوم القیامة اضافه تامل کن و انصاف بده این بلا چه بلا است جزئیات نعمت خداوند عالم
جل شانه در تو که مقابل و مشکر با هر چه در عالم است بلکه علاوه مادیه و معنوی که اگر کسی چشم نداشته باشد
قاطبه ناس جمع شوند در جمیع خزانه عالم نمایند چاره این امر را نمیتوانند نمود پس این خزانه در هر آن بلکه
اجزاء که خلاصه چشم بدان در گوش و دماغ و دهن و اشاره است و یا بلکه یک انگشت بلکه ناخن هر یک
بخصوصه که ملاحظه مینمائی چنین است که مذکور شد بعد از آنکه عارف بهر اینها که مذکور شد و غیر اینها
بنظر دقت و انصاف ملاحظه نمود که طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و هم چنین است نعم
خارجه از ماکول و مشارب و ملابس هر یک را که ملاحظه نمائی جاری است در هر یک از اینها در خصوص چشم
مذکور که پس هر گاه در حق کی طبیعت کند معدم شود هر گاه جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الممکن نمایند
و بخواهند که ایجاد نمایند هم چنین است سایر ماکولات و ملبوسات و غیرها اخراج
کن قطره نطفه من کز صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بعضع و قدرت که این خلقت غریب و صنعت
عجیب بظهور رسید که قاطبه عقلا از درک حقیقت آن مخیر و سرگردانند و بیان هر جزئی از جزئیات
آن حق است عظیم هر گاه کسی مالک باشد چه که در عالم بوده باشد و بذل نماید در مقابل شکر یک چشم
که خداوند عالم عطا فرموده از عهده شکر آن بر نیاید خواهد بود تا بر سیم بچشم دیگر و گوش و دماغ و
دهن و زبان و سایر اعضا و جوارح هر گاه یکی از اینها ناحیه ناقص نماید این شخص که آن دم هست
میباید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و وقت او که دید بمقتضای ناحیه ناقص با او معرفی داشته باشد
اگر چنین نماید از قواعد ادنا غایت خارج خواهد بود و مراتب امتنان مختلف میباشد باختلاف
استعداد در درک مراتب احسان و هکذا که قوه عاقله و اکملیت درک او مراتب احسان اعم و اقوی است
پس او را امتنان و وفا با او حقوق اقوی و اشد خواهد بود و مشخص است اعقل و حجت انبیا و
اوصیای انها میباشند و اعقل از کل انبیا فخر رسل و خاتم انبیاء باعث خلقت ارض و سما جناب
پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و علی آله و هم چنین اعقل از کل اوصیاء اوصیای آن شفیع کائنه
اهل محشر خواهد بود پس آن سرور عالم و اوصیای آن مخبر بوده اند در درک حقوق الهیه اقوی و اکمل

مراتب احسان و هم چنین نعمت
میباشد باختلاف

خواهد بود از سایر انبیا و اوصیا پس ایشان در دنیا با این شکر بر عقایل حقوق الهیه اشد و اتم خواهند بود و این
وجه دیگر است از وجوهیکه واجبست در حق ائمه طاهرین و سایر اولیاء مقربین علیهم الاف التحیة من رب
العالمین که اصرار در نیاز و زاری و اکثار در تضرع و ابتهال و بیقراری فرموده باشند و از این راه است که
جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضی الحاجات رسانیده اند
فقرات که قبل مذکور شد حاصل این است الهی و من قسم بعزت و جلال و عظمت قوت که من میبودم از اول
ایجاد عالم از آن وقت که اراده خلقت من فرمودی و عبادت قرار دادم تو میدانم بقدر استطاعت بر بریت قوت موصوف
در هر چیز زدی در هر روزگار حمد و شکر تو میبودم بحمد و شکر که معادل حمد و شکر تا ابد ظلایت
بوده باشد یا بعضی که بودم و چنین میبودم با وجود این معترفم این هستم و میدانم که نمیتوانستم از عهده شکر
پس ترین نعمتی از نعمتهای تو بر آمده باشم فی الواقع چنین است چه هرگاه فرض شود که همان نعمت
کرپس ترین از این دیدن نعم الهی جل شانه نبوده باشد معدوم شود و فرض شود کسی مالک جمیع خزاین
ارض بوده باشد و صرف کند در ایجاد آن مکان از ایجاد آن قدر اهل شد پس همان نعمت که هیچ ترین
نعمتهاست مقاومت کرده با مجموع خزاین عالم بعلاوه پس چگونه میتواند شد که کسی از عهده شکر
آن بر آمده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد از افراد ناس ثابت است عقلا قاصر است
که ادای شکر آنها از عهده بر آید از عهده آن بر نمیتواند آمد پس چاره ندارد مگر اینکه روز و شب او تمام صرف
تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده باشد
و در مقام توجه تمام بدرگاه خالق انام همین اخلال بشکر اگرچه مستند بعجز بوده باشد از اعظم معاصی در نظر
او میباشد لهذا مبالغه در اعتراف بمعصیت مینماید این است که جناب سید الساجدین بعد فقرات سابقه
از دعای مذکور فرموده و حاصل معنی آن این است که الهی و خداوند من هر گاه بکنم جمیع معاصی که در دنیا
میباشد بیکهای خود و نه اعتکاف کنم همه زمین دنیا را بمعاونت نمودن چشم خود و دنیا از خوف و
ترس بر کجا جاری شود از آب چشم من شاهراهای آسمانها و زمینها خون و جریان هم این نیاید که ظاهر بود
در جنب بسیار چیزهای که بر من واجب است از حقوق تو و فی الواقع چنین است و وجدان از آنها مذکور شد
ظاهر میشود دوم از وجهیکه موجب تضرع و ابتهال و باعث اکثر و زاری و اضطراب بدرگاه بارفعت
حضرت ذو الجلال نسبت بانبیا و اولیا و ائمه اطهار علیهم صلوات الله المتعال میشود مقام حصول بیان
این مطلب است که مکث بالغ الحق جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسان شده باشد بنحویکه در آن
جمع شود قوای مختلفه متضاده پس خلق فرمود انسان را بنحویکه در آن قوه جسمانیه و قوای بهیمیه جمع
شده است

مخمر است تضاد مابین قوی مقتضی تضاد مابین مقتضیات انهاست در اوانیکه مشغول باقتضای
مقتضیات هر یک گردیده باشد از مقتضی قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوای بهیمیه طالب
اکل و شرب و نوم و معاشرت با نساء و غیر آنها میباشد و بمقتضای قوای ملکیه طالب توجه معبود
و تحصیل معرفت و انس بارگاه سعادت مسعود ملک و دور میباشد و بعد از آنکه قوای بهیمیه مغلوب
قوه ملکوتیه گردید مقصود مقصود در توجه بمعبود و طاعت و انقیاد امر ملک و دور میگردد و لکن
نه بنحوی است که منسلخ شده باشد از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادامی که نفس انسان
متعلق باین بدن بوده باشد البته بالابد است اول از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج و صحبت و معاشرت
با نساء و اختلاط با اهل و اولاد و نوم و استراحت اگرچه در تعدیل از اوقات بوده باشد و هر یک مشغول
باین مقتضیات قوای بهیمیه گردید نظر بعاقبت اینها محروم از توجه تمام بساحت عزت ملک انام
و مبتلا بالم شدید مفارقت حضرت عالم میشود بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد رغبت
حب و وداد محرک اظهار شکایت از آلم فراق و مقتضی گریه و زاری و تضرع و ابتهال و استرحام
و اظهار الم ندامت از هر آن فوت وصال نزد محبوب متعال میگردد و از اینست که جناب فخر
عالمین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت در این
باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانیده حیث قال مالی کلما قلت قد صلت سریرتی و قرب منجالس
القوابین مجلس عرضت لی بلیة ازالت قدمی و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک عرفت ملک
حالتی و رضی خدمتک لحقیقتی او لعلک رایتنی مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک رایتنی مرضا
عنک فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فوضعتنی او لعلک رایتنی غیر شاکر لنعمائک
فحرمتنی او لعلک رایتنی فی الغافلین فنزعتنی او لعلک رایتنی الف مجالس البطالین
فنبذتنی و بینهم طلیقتنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلک بجرمی و جریرتی
کافیتنی او لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی این فقر در هر دعا قراءة فقرات مزبوره غفلت از تلاوت
اختیار علاوه مینمایم این فقره را و لعلک رایتنی غیر اهل لمحبتک فطردتنی و هم چنین سر در اربا
اسرار دعای مکرر در مقام استدعای رحمت از کریم غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی امرء حقیر
و خطری یسیر و لیس علی عذابی مایزید فی ملکک مثقال ذرة و لا عن عذابی ما ینقص من ملکک مثقال
ذرة لست بملائک المصیبة و جب ان یکون ذلک و لکن سلطانک اللهم اعظم و ملکک ادوم من
ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین و از این مقولات کلام مفرز ارباب معرفت

و ریقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام دوم از وجهیکه موجب اضطراب قلوب اخیار و باعث بکاء و استکانت ارباب انتظار
و داعی و مسلم انتظار بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکالت است توضیح این مطلب است که ان حکیم متعال و خالق
جید بعد از شایبه انقطاع و نزول خلقت انسان فرموده بر وجهیکه قابل ادای کمالات و لایق افاضه ترقیات
و ارتقاء از مهابت حضیض بابوج الخیر الممزوجه عالیات میباشد و این مرتبه مرتبه ایست که هر یک جدیر قابلیت
و هست شایان وصول باین سعادت عظمی و طالب و فرو بر این کرامت کبری هست مشخص است که طریقه
استکمال موجب انتظار بنات اهل کمال است و معلوم است ما عدا این خداوند متعال در عرصه فنا
و زوال و در چیز دو ثمر واضحی لا است و کمال حاصل نمیشود مگر بر رفع نقصان و قصور و این باب جمع ارباب
کمال از افراد انسانست یا بتضرع و گریه و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه بارفعت عظیم متعال خداوند
فعال که موصل باشد از ادنی قدرت اوست که میفرماید انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است
که اول درجه انبیا و اوصیا ایشان غیر بعقل است پس تلقی متعین است پس داعی بر تضرع و ابتهال
بدرگاه حضرت ذو الجلال استکمالات از اینست که جناب سید الساجدین علیه السلام در مقام مناجات بعرض
درگاه قاضی الحاجات رسانیده الهی و عزتک لا اجدله فی سؤالی عنا فزا و لا ادعی لکسری غیر جابرها
و قال ایضا الهی کریم لا یجیره الا لطفک و حنانک و فقیر لا یغنیه الا عطفک و احسانک و قال ایضا
فمن حاول سد خلته من عندک و مرام صرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته فی مظانها و اتی الجهة
من وجهها و باز از این باب کلام قرة عیون ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام انور ابصار
قلوب ابصاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر
ارواحنا معلقة بعز قدسک و هم چنین کلام ان مصباح سعادت و یقین الهی الحقیقی بنور عزل الاهم
ناکون لک عارفا و عن سؤالک مضربا و قوله علیه السلام ان من ابتهج بک لمستنیر و انی من اعتصم بک لمستجیر
و هم چنین کلام ان مفخر اولیاء علیه السلام التحیة و الثناء اسئلک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و
اسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و اعمالی عندک مقبولة
حتی تکون اعمالی و اوراد کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا و کلام ان سر در اضمار اللهم
انی اتقرب الیک بذکرک و استشفع بک الی نفسک و اسئلک بجودک ان تدنینی من قربک و ان
توزعنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک توضیح مطلب اینست که هر قدر بنده کمتر و ذلیل است از خداوند عالم
نهایت نقصان و افتقار است و هر چه معرفت او بقادر بی مثل و نظیر کمتر است در خسارت و ضلالت
و استحقاق بر این الم شدید و انفکاک از این محنت و دید ممکن نیست مگر بالغ و اصرار در تضرع و

ابتهال

ابتهال بدرگاه کریم غفار و مبادرت بنال و اضطراب ببارگاه رحیم ستار مجملا بعد از مساحت حضرت
جناب احدیت متعالی رتبه تقدس و ضراعت و قرب بجلال با کمال حضرت معبود و رب و دود و غایة مرتبه
کمال و جلال است و از این انسانی در دیدن مراتب نقصان و کمال بقدر قابلیت و استعداد مختلف
میباشند که اعقل ناس است بعد از مساحت حضور عظمت و ستور را اعظم مهالک و اکمل ناقص
چنانچه قرب ببارگاه مکرمت اقتران را فوق قابلیه کمالات و این هم سعادات میداند مقصود در این مقام
اینست که وجه دیگر از وجوهیکه موجب شدت گریه و فغان و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در حق
انبیا و اولیاست همین فراق از بعد ساحت حضور و تحصیل قرب و وصول بمسرت دوام و وصول الخدمت
حضرت ملک و دود است خواه مرتبه فوق الهی در حق ایشان حاصل شده مگر باشد نسبت بایشان
یا نه عارف در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات هر مرتبه از مراتب کمال که در حق او میسر
شده معترف بتقصیر خود در تحصیل فوق و طالب علاوه بر آن هست و از این راه است که فرمود ملائکه
مقربین و ملجا انبیاء مرسلین در مقام عجز و تقصیر بعرض درگاه رب رحیم قدیر رسانیده سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک دوم از وجوهیکه موجب رعب خوف در قلوب
خالی از غش و غبار و موجب نهایت دهشت و اضطراب و غایة خشیت و اضطراب تقاطب اختیار
ملاحظه عظمت و شوکت مخترع افلاک و عناصر و مبتدع اهل ملاک و کرامت است هر کس بقدر دریافت
عظمت خلاق ارضین و سموات خایف و لرزان و بمقدار تعقل شوکت رزاق ثابته نفوس و صبر انسان
هائم و هراسان است هر کس در درک عظمت حضرت قیوم جل جلاله کامل تر است خوف و رعب او
بیشتر سبحانک اخشی خلقک بک اعرفهم بک درک و معرفت اصل عظمت ذی الاقتدار موجب
دهشت و اضطراب هست خواه در این وقت تشویش مؤاخذه در حق او حاصل بوده باشد یا نه بلکه هر گاه
فرض شود که بهمه جهات ایمن از مؤاخذه بوده باشد باز از اضطراب و ارتعاش که مستند باصل درک عظمت
معبود هست حاصل است بمجلا اصل درک عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب اختیار
و باعث ظهور اضطراب و اضطرار و ناله و انکسار بی اختیار میشود و از اینست که در حدیث و آثار
در بیان کیفیت احوال شریف مفخر انبیا و سید رسل و ملجا و اولیا و هادی سبل علیه و علی اصحابه
الخالق الاکمل مذکور است که آن سرور عالم فخر بنی آدم در وقت قیام بنماز از خوف و خشیت الهی جل
صدا و جوشش از سینه مبارک ایشان شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ از آتش شدید و انقد
میگردیده تا بحیز میشدند و از قایدکاران معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین هم مأثور است که چون

وقت نماز ظاهر میشد امام مبارک اندر بیرون میآمد و هم چنین وارد شد که جامع الکلام فی السر والعلن جناب
حضرت امام حسن ع چون مشغول وضو بجهت نماز میشدند معاویه بن شریح ایشان میگزید ولون مبارک
الجناب مایل بزردی میشد و چون از وجه این سؤال میکردند جواب میفرمودند سزاوار اینست که هر کس
در مقام بندگی بخدمت خداوند عالم ایستاد بنده ایست از خوف و بیم معبود بلرزد و در کتاب حلیة الاولیاء
مذکور است روایتی که حاصل مضمون آن اینست که چون جناب فخر العابدین سید الساجدین امام زین العابدین
علیه وعلی آبائه واولاده الامناء الغیبة من رب العالمین از وضو فارغ میشد و عالم نماز میشدند از تعاش
لرزه بر اعضای مبارک آنحضرت مستولی میشد چون استعلام مینمودند میفرمود وای بر شما که نمیدانید
بخدمت کریمی ایستم و با چه عظیم الشانی مینجوهم مناجات کنم و در جای دیگر از وجهی که موجب اضطراب قالب
عباد و داعی زوال مسرت و هادم اللذات است ملاحظه شد الموت و عقوبات آخرت است که سرانجام
و از چنین طاقت تحمل آنرا ندارد مناسب اینست که ختم مقام شود در بیان این مرام بذکر نبذه الاسلام و در کتاب
کافی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق ع خبر که زمین بدید رسی که عیسی
و الدر بر امداد بسر بحیی بن ذکریا علیهم السلام و از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده
نماید بجهت او پس خطاب نمود بحضرت یحیی و یحیی را بحق عز شانه جواب گفت او را و پس از قبر بیرون آمد
و گفت بحضرت عیسی چه میخواهی گفت میخواهم بدنیا سر کردی و مردن من باقی در دنیا حضرت یحیی در جواب
گفت ای عیسی هنوز شدت تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو میخواهی مرا سر کردانی بدنیا و باره
این مرارت عایدم شود و نیز در آن کتاب از جناب مستطاب فخر الاولین والآخرین حضرت امام محمد باقر علیه
مرویست که زمره جوانان چندی از اولاد سلمان بن اسرائیل طریق عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه را
اختیار نموده بودند و ایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد میکردند تا از مشاهده امور غریبه عبرت
گرفته باشند اتفاقا مرور نمودند بقبری که در پشت راهی واقع شده بود بدیدن و خاک را بر روی آن
قبر جمع نموده و اثری از آن باقی مانده بود مشخص میشد که قبر هست و آن جوانان باهم گفتند خوبست که از
درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که
بچه طریق موت را یافته پس شروع نمودند بمناجات الهنا بارب الیس لنا الاعتبار والبدیع الدائم
غیر الفاطر الحق الذی لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شیء بغیر تعلیم اقسم انا هذا المیت بقدرتک
بعد از فراغ از این دعا حرکت شد شخصی از آن قبر بیرون آمد موی سر و ریش او سفید بود و خاک را
از سر خود و ریش خود در حالتی که مضطرب بود و چشم خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و خطاب کرد

باین جوانان جبابعد شده که بر قبر من ایستاده ای گفتند ما از درگاه الهی بشما استدعا نمودیم که قبر را زنده نماید
تا از تو سؤال نمائیم که آیا چه سبب شد که تو در قبر ساکن بودی و نمودی شصت سال و هنوز شدت و الم موت از
خاطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز از کام من خارج نشده است و آن جوانان از او سؤال نمودند که تو
روزی که میمردی باین آواز سر و ریش تو سفید بود گفت نه ولکن چون شنیدم صیحه آواز قبر بیرون بروج شد و
استخوانهای من بسوی مرجع من پس بیرون آمدم با اضطراب و حالتی که چشم باین صوت انداختم بترس و
شتافتم در اجابت آن صوت باین جهت موی سر و ریش من سفید شد و ایضا روایت شده که حضرت عیسی
میفرمود که معجزه آنحضرت این بود که بقدرت الهی طی شانه مرده را زنده میکرد بعضی از کنار در مقام انکار باین کرده
پرسید که عرض کرد چیزی که حاصل آن اینست که تو زنده میکنی اموات را که تازه مرده اند شاید این اشخاص
نمرده باشند یعنی از ساختگی و حیله بوده باشد که زنده کنی از برای ما کسانی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشند
حضرت فرمود شما اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کس را که خواسته باشید حاضر کردند زنده
کنند از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا فرمودند پس
استدعا از پروردگار عالم شانه نمود که سام را زنده فرمود سؤال از بشر و اجابت مشروع کرد پس سام زنده
دیده و موی سر و ریش او سفید شده سؤال کردند در زمان تو میرنبودیم سفیدی موی سر و ریش تو از
از چه راست در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا کان کریم که قیامت برپا شده بجهت آن صوت
و ریش سفید شد سؤال کردند چند وقت است از اول موت تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شدت الم
موت هنوز از خاطر محو نشده است و ایضا روایت شده هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر آنکه اظهار رجع بدنیا
باو شود و او انکار مینماید بجهت شدت الم از تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهدا که ایشان مرارت جان
کندن را نفهمیده اند بسبب تمنا میکنند رجوع بدنیا از برای آنکه تا باشهید شوند در راه خداوند عالم جل
شانه و بعضی در انتقام شانی که کرده اند باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که خار بسیار داشته باشد
مثل خار عقیل الان و داخل شده باشد در جوف انسان هر خاری از این درخت فرو رفته باشد بر کسی که از کیفیت
انسان اذیت شخصی شدید المرة اند خصوصا بقوت تام بکشد معلوم است تا آن را نه بدلیت کند آن خلل
شدت موت نیز چنین است و آنچه تا حال مذکور شده وصف شدت موت بود و در حدیثی وارد شده که ما بین
دنیا و آخرت هزار عقبات است هر و اسهل از هر موت است موت که اهون از هر است و وصف آن مذکور
شد خود بالله سبحانه از آن الباقی و اما وصف عذاب الهی در آخرت پس آن بکاوکدنا اگر چنین بخواهیت
کتاب قرار صیف نمود و لکن ما در این مقام ایراد مینمائیم آنچه از اکر حدیث صحیح مروی تفسیر علی بن ابراهیم

هیت م

در حکایت چوپان بنی اسرائیل و مسئلت ایشان

مشتمل بر آنست میگوید از عبید اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع روایت نموده که جبرئیل امین بعرض سید
المرسلین چنین رسانید که خداوند عالم جل شانه از زیر و کرانش جهنم را دمید هزار سال تا سفید شد بعد از آن
باز الجهنم دمید هزار سال دیگر تا سرخ شد پس آن باز الجهنم دمید هزار سال دیگر تا سیاه شد
بهمان حالت سیاهی باقی گذاردند و هر گاه قطره از ضریع واقع شود در بلاد دنیا هر آینه تمامی اهل دنیا میمیرند
از شدت عفونت آن و هر گاه یک حلقه از زقوم که طول آن هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهت اهل جهنم
واقع شود بر روی زمین هر آینه همه زمین آب میشود از شدت حرارت آن و هر گاه پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم
آویخته شود ما بین آسمان و زمین هر آینه تمامی اهل دنیا میمیرند از شدت عفونت و حرارت آن پس
جناب رسول خدا سؤال کرد و از جناب حضرت امام جعفر صادق ع تعلیم روایت شده که بعد از این واقع گشتی جناب
رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از آن که داخل جهنم شده اند سعی مینمایند بهر نوع سعی بسانت هفتاد
سال راه خود را بکنار جهنم برسانند از شدت ملال و آنکه موکلند میزنند آنها را بگرزهای آهنی تا باین اندازند
اخراج در قعر جهنم و الیه الاشارة بقوله تعالی ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم
اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق و اگر علاوه بر این خواهی بدانکه در کتاب دروع الواقعه روایت شده ان
جناب امیر المؤمنین ع که آنحضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه فرموده قسم بکسی
که حیات و ممات محمد بدست قدرت اوست هر گاه قطره از زقوم بریزد بر سر که هر گاه عالم هر آینه فرو
میرود تا هفت طبقه زمین و آن که هر گاه طاقت تحمل آنرا ندارد پس چگونه طاقت آنرا دارد کسی
که زقوم طعام او میشود باو قسم بکسی که حیات و ممات من بید قدرت اوست هر گاه قطره از غسلین واقع
شود بر که هر گاه عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و آن که هر گاه طاقت تحمل آنرا ندارد پس چگونه
تواند شد که طاقت آنرا داشته باشد کسی که آن غسلین شراب او میشود باو قسم بحق کسی که حیات و ممات
من بید قدرت اوست هر گاه یک کرز از کرزهای که خداوند عالم در قرآن ذکر فرموده مکذارده شود
بر که هر گاه عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت تحمل آنرا ندارد پس چگونه طاقت آن
کرز را دارد کسی که این است ضرب او میشود باو بعد از آنکه شدت موت و فی الجمله وصف عذاب آخرت را دیدند
میکنیم مقصود اینست که از جمله بواعث و دواعی که بر زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری بدرگاه جناب
باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت موت است پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد باین مرارت
چگونه میتواند که خایف و ترسان و هراسان و هراسان نباشد پس باید بر سبیل ذلیل و زاری و تضرع و بیقراری
بدرگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را از این مهالک و عقوبات نجات

دهد و مکن نیست کسیکه مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر جهنم اظهار داشته باشد خود را از تضرع و ابتهال
بدرگاه ذو الجلال ضبط توانند نمود مگر و تانی که مسجون جنود غفلت و ضلال و محبوس عساکر نفس اهل
و عیال دنیا شده باکلی از ادراک انسانی در سلوک باین طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف الاحوال میباشد هر کس که
اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر و از عساکر غفلت و جنود سکرت دور تر است تضرع و ابتهال او بیشتر و
او در این باب زیادتر است و از این راه است که جناب مقدس قوانین عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع
و بیقراری جناب علی بن الحسین علیهما السلام در اواسط شب در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین مینالد
الهی تلذذ و قوفی و ذل مقامی بین یدیک تعلم سریرتی و تطلع علی ما فی قلبی و ما تصلح بسرائرهم و ما یلی اللهم
ان ذکرت الموت و هول المطلع و الوقوف بین یدیک فغضنی مطعمی و مشربی و اغمض بریقی و اتلقمی عن
وسادی و منعنی رقادی کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار بالکیف
ینام الغافل و ملک الموت لا ینام لا باللیل لا بالنهار و یطلب قبض روحی بالبیات لو فی اثناء الساعات یعنی
ای معبود و خداوند من بی بی بایستادن مرا و خواری و بیوقتی ایستادن مرا در خلوت تو و خبر بی ریا طن
من و مطلعی بر آنچه در قلب من هست و آنچه بصلاح حال بدن این امر آخرت و دنیای من یا باصلاح امور آخرت
آخرت و دنیای مرا از خداوند من هر گاه متذکر گردم و هر لحظه که بعد از من نخست میشوم و هم چنین متذکر
میشوم ایستادن در موقف حساب بخدمت تو تلخ میگردانند بخاطر من طعام و شراب مرا یعنی نمیفهمم
و از وقت اکل و شرب خود لذیذ و لیذها باعث این میشود که کلب دهن من در حلق من بماند یعنی از شدت خوف
قدرت بر زدن و ماندن لب دهن ندارم و هم چنین باعث اضطراب من شود در بالش استراحت من و منع
میکند مرا از من چگونه بخواب کسی که میترسد از آمدن ملک الموت در جمله کسانی که میخوابند در شب و روز
بلکه چگونه میخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت میخوابد در شب و نه در روز و طالبی هست که قبض روح من
نموده باشد در شب یا در روز و ایضا نقل شده که آن سرور اختیار بعد از نماز شب ایستاده مینالد
انا صلیت یا موجودی فی ظلمات اللیالی فسبح ظلمات فقد عظم جرمی و قل صبری و مولای یا مولای الاهی ال
اذکر و ایاک الفنی و لو لم یکن الا الموت لکفی بکیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی الحاجة و ایضا در دعای
صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت میفرموده اند فرموده اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک
و توعدت بها من صدف عن رضاک و من نار من رها ظلمة و هیبتها الیم و بعیدها قریب و من نار یاکل
بعضها بعض و یصول بعضها علی بعض و من نار ثمارها العظام رمیا و شرابها حمیما و من نار لا تبقی
علی من تضرع الیها و لا ترحم من استعطفها و لا تقدر علی التخفیف عمن شفع لها استسلم الیها نالی سکانها

باعتبار الدیار فاسم الیم الکال وشدید الرمال واهزت بات من عقاربها الفاغرة افواهها وحیاتها الله الفادیة انیابها
وشرابها الذی یقطع امعاءه وافئدة سکانها اجمالا منا جانقای ائمه طاهرین علیهم السلام که مشتاق بزمرهٔ ایشان
در مقام استغاثه از عقوبات اخرویه بوده چه بسیار است کسی که هم نکند که انبیا و اولیا ایشان وی نسبت
بایشان در عقوبت اخرویه نیست پس این اضطراب و بیقراری چه معنی دارد جواب آنکه مراد اینست که دیگران
قاطع اند بر اینکه عقوبت اخرویه مطلقا در حق انبیا و اولیا نیست این مسلم است لکن این موجب عدم اضطراب
خود ایشان نیستو اینهمه و اکثر اراینست که خود انبیا و اولیا قاطعند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات بر اینکه عقوبت اخرویه مطلقا از ایشان منتفی است میگویم چنین نیست و چون این بعلاوه مکالمات صادره
از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از وجه اول و ثانی چگونه چنین نبود و بنا
و حالانکه چنانچه پاس از رحمت الهی دل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی و عذاب
نماند اگرچه رشته کلام در اینمقام از حد اعتدال خارج شده و مناسب وضع رساله نبود لکن چونکه اطلاع بر این
مطالب که مذکور شد باعث تنبیه امثال ما غافلین و موجب استیقاظ ارباب معاصی و طالبین میشد عنان قلم را
در میدان بیان این مطالب جولان داده شد شاید اطلاع بر این موجب تنبیه غافلان و باعث تیقظ ارباب
عصیان شود بلکه مناسب در اینمقام آنست که ختم کلام شود در این مباحث بذکر دو مسئله اول بدانکه
در کتب معتبره شیعه و سنی احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه در هر شب از شبهای سنه
ساعتی هست که هر بنده از بندگان خداوند عالم اجابت شانه در آن ساعت هرگاه حاجتی از قاضی الحاجات بخواهد
البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه ما صلوات الله و سلامه علیهم بیان این ساعت شده
و زموده اند این در ثلث اول از نصف ثانی شب است و بعبارة اخری این ساعت در سدس رابع از شب است
و بعبارت ثالثه اخری از اول یعنی این در اخر ثلث ثانی از شب است که آخر آن متصل است باول ثلث اخیر شب
و در وقتی که آفتاب در راس سرطان است در آفاق ما طالب شب در آنوقت در غایة کوتاهی است مقدار شب
در اینوقت بنابر آنچه در عمل خورد کرده اند در اواخر اقلیم ثانی و اوایل اقلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت
است و هم چنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث و اوایل اقلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است
و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر اینست شیخی که در کلام ائمه ما علیهم السلام ذکر شده مراد
از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس مابین طلوع شمس از این مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق
مختلف میشود قدمه متیقن استمداد در اقلیم ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذکور یکساعت و چهل
دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص این مقدار از نه ساعت و چهل و پنج دقیقه باقی میماند مقدار شب در سدس

سطوره

سطوره هشت ساعت و پنج دقیقه و بنابر آنچه از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر میشود آنست که این ساعت
مطلوبه بعد از انقضای چهار ساعت و دو دقیقه و پنج دقیقه در مقدار یکساعت و ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه
و سدس دقیقه میباشد بلکه بمقتضای عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای ثلث ساعت و دو ثلث
دقیقه و سدس دقیقه از این مقدار میباشد پس ساعت باقیه از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث
معتبره هر حاجتی که بنده ذلیل از خداوند جلیل در آن مسئلت نماید البته بدرجه اجابت مشرف میشود و اگر
بلد در عزیمت محمل مشقت سفر و بیرون هر امیشود و تمامی از ازل ناس میمانی و مدت تردد در خانه
فلان و بلان از جور و قرار میدهد و هاتفی از مضمون حق مشحون الحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی
الی الناس فیهینونی هستی گویا هر کس بگوش نرسیده منهم من صدق ابن الحمد لله الذی اذهب عنا کل
شیء الحاجتی واظهر بیت شیء لستر بغیر شفیع فیقضی الحاجتی این زحمات سفر و تمامی و مدت
از ازل ناس برخود قرار میدهد و در بکر این نیستی که در صدد آن بوده باحال مناسب و هر چه در آن ساعت
ساعت شریفه انموده باشی و در آن مناجات باتمام الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارض و سموات
نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال نمائی که توفیق سعادت کمال معرفت بجناب احدیت و لذت
انس و مناجات با معبود متعال را روزی فرماید که جمیع لذایذ دنیا و آخرت در جنب آن مقهور و مضمحل
و قابلیه ملاذ دنیائی در مقابل آن بیوقع و باطلست و در آن حالت لسان معذرت بدرگاه کریم غفار
منفعل نموده که قابلیه ما یحتاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت از ازل ناس بجهة ما میسر و مقرر فرموده
باشد انصاف اینست که بسیار است بلکه بسیار بسیار عجیب و غریب است مخفی نماند آنچه مذکور شد تعیین
این ساعت مطلوبه بود در امثال این بلاد در اوقات غایة و قصر لیالی و در اوقات غایة طول مدت در بعضی
وقتی که شمس در راس جدی بود و بنا بمقدار شب در آنوقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد و منزل
اصفهان و بعد از انتقاص مابین طلوعین یعنی یکساعت و هفده دقیقه تقریبا بر فرض مذکور باقی میماند
از این مقدار دوازده ساعت و بیست و هشت دقیقه تقریبا و شب شرعی در آنوقت عبارت از ثلثین
است و ساعت مطلوبه بنابر آنچه از برکات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ظاهر میشود
بعد از انقضای شش ساعت بیست و نه دقیقه و دو ساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه متحقق است طالب
طالب معرفت و سلوک و راغب لذت و مناجات بسیار سهل و جزئیت اهتمام در این مقدار
بهتر وصول باین عطیه نامدار باو قرار بلکه بمعاونت عبارت ثالثه ماخوذ از بعض مصنوعات معتبر آنست
که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه و ساعت باقیه بعد از انقضای یکساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه

خواهد بود بنابراین نیز در وقت ساعت مطلوبه اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است که در این
شرافت و سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثل بحر مرحوم گردانند بلکه مراد بعد و عاد در ساعت مطلوبه
که مقرون باجابت بوده بحمد الله تعالی بعد از دو صبح مستفاد میشود و آنست اول آنکه بدرکعت نماز
نماید خواه نماز حاجت بوده باشد یا نماز دیگر و در رکعت نماز شب اگر چه متیقن اولی است بعد از آن استدعای
حاجت خود را از درگاه رب الارباب نماید خواه در اثنای نماز مثل حالت قنوت یا حالت سجود بوده باشد
یا بعد از فراغ از نماز اگر جمع مابین هر دو نماید اکمل و ارجح است اجابت خواهد بود انشاء الله تعالی مسئله
ثانیه در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بیشمار است و کفایت میکند این
باب این شریفه مخصوصه بالمستغفرین بالاسحار و آیه شریفه و بالاسحار هم یستغفرون و مشخص است درک
این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و بارعیه وارده در وقت سحر خصوصا در ماه مبارک
رمضان معروف است و امثال آن نیز موقوف بر معرفت آنست و کلمات علما در تعیین آن وقت مختلف
در صحاح و قاموس و غیرها سحر را تفسیر نموده اند بقبیل الصبح یعنی بسیار نزدیک بصبح و ظاهر از مرحوم
علامه رفع الله تعالی مقامه در منتهی اختیار این قول است و صاحب کشاف در کشاف در تفسیر آیه شریفه
و بالاسحار سحر در سوره قمر سحر را تفسیر نموده بسدس آخر شب و مرحوم شیخ طبرسی قدس الله تعالی روحه
در جوامع الجامع نیز موافقت با ایشان نموده و فخر رازی در تفسیر خود این قول را نسبت بعلماء داده بعد از
آنکه سحر را تفسیر نموده باخر لیل و بیضاوی نیز سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعجاز و تفسیر آن
و ظاهر اینست که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس و سدس اخر لیل
خواهد بود چنانچه مناسب از این لفظ در عرف این معنی است و لهذا هرگاه کسی استغفار در این وقت یا علی یکی
در این وقت نماید نمیتوان گفت استغفار در سحر نموده ایم و ظاهر میشود اینقول از مرحوم علامه در تذکره و موید
این مطلب است حدیث صحیح که اسماعیل بن سعد الاشعری روایت نموده قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام
عن ساعات الوتر قال اجتهد الی الفجر الاول و سالته عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی بنابراین
چون سحر افضل اجزاء لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث اخیر شب است پس
سحر عبارت از ثلث اخیر شب خواهد بود و قول اول را مضایقه ندارد اگر گفته شود معنی اعوذ سحر همان بوده باشد
که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف عام از این قدر است چنانچه چنین نبوده چنانچه و حالانکه میتوان ادعا
نمود این قدر که مدلول علیه باین تقریر است وسعت بر ادعیه وارده در سحر ماه مبارک را ندارد و ثمره
مترتبه بر این مطلب ظاهر است چه اعمال ظاهره در سحر بنابر قول باینکه سحر عبارت از سدس اخر لیل است قبل از

آن هرگاه کسی اتیان بآن نماید بحصول امتثال آن خواهد بود بلکه حکم بشرعیت آن نمودن مشکلات چه اتیان
بعبادت موظفه بقصد تطبیق قبل از وقت آن بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه گوئیم که سحر عبارت از ثلث
اخیر شب میباشد و هم چنین سحر عبارت است در ماه مبارک رمضان امتثال بآن در صورتی میشود
در ثلث اخیر شب واقع شود اگر چه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن شود مؤدی سنت آن خواهد بود
و هم چنین است حال در استغفار در اسحار **موضع هشتم** در وقت نماز صبح است بدانکه وقت این نماز داخل میشود
بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شود مقدار یکه کفایت یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز
شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است تا ظهور حمرت از جانب مشرق لکن افضل اوقات این
مابین فجرین است پس وقت فضیلت این محض دخول بدو وقت اجزاء سابق و لاحق سابق بعد از
انقضای مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی شب و لاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمرت
از جانب مشرق بنابراین اتیان باین نماز قبل از فجر اول جایز نبوده بی اشکال و صورتیکه اتیان بنماز
شب و شفع و وتر بوده باشد بلکه ظاهر اینست در صورتیکه نماز شب آنکه شامل فجر اول هم بکند اتیان
باین نماز صبح قبل از فجر اول بنهان میتوان نمود و هم چنین هرگاه کسی باعتبار عارضی بنماز او سرایت
شود که اتیان باین نماز نماید و سرایت فجر اول اتیان بفریضه فجر بعود و بعد اعی بر ترک نماز رفع شد اتیان
بنماز میباید بنیت ادا مادامیکه حمرت از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا اتیان نمیباید بنیت
قضا و آنچه مذکور شد در وقت این نماز بدلیه و نهایة مشهور مابین فقهاست و در هر دو مقام فلا
شده بعضی قایل شده اند باینکه وقت آن داخل میشود بطلوع فجر اول پس اتیان بنماز قبل از آن جایز
نمیباید و بعضی قایل شده اند باینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس اتیان باین دو رکعت
بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنابر این قول جایز خواهد بود لکن ظاهر اینست این در صورتی
بود که اتیان بنماز شب نموده و اما هرگاه مشغول بنماز وتر بود و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است در این
صورت کسی را عادت اتیان بنماز صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود و مخفی نماند که از جمله جماعت عبادات
مواظبت بنوافل است خصوصا نوافل یومیه اهتمام در محافظت آنها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر
محافظت آنها بسیار است از جمله آنها است که محافظت آنها باعث اتیان بفرایض یومیه در
وقت فضیلت آنها شود و مثوبات مترتبه بر اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت بسیار است و دیگر
غالب است که نمازهای گزارها صادر میشود بسبب مشوب است بانواع نقص و قصور و احادیث مستفیضه
که اتیان بنوافل موجب رفع نقایص و قصور فرایض است بسیار است که مواظبت بر نوافل اسباب

رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد نظر باینکه مؤلف سیار موضوعات این سوره اخبار و سید الحاوی میباشد که فرض
شود هیچ شیء متوجب بر جاهلیت این زمان نبود و تمام هین احیاء و سنت الجناب بنا بسیار بود که امامت
اطلال باین نمایند چنانچه از فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بود هر کس امری که موجب خسارت و تا امامت
بود راضی نمیتوانستند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شماست یعنی از افراد انسان نه از ملائکه شاق است
بر آن رسول مشقت شما یعنی آنرا که موجب مشقت شماست نمیتواند بدهد مناسب حال امت نیز چنین است
که قرار بر آنست در اندک زمانی امت تخلف از آن نمایند بعد از آنکه رشته کلام باینجا رسید کشاید بخاطر
رسید حدیثی که مناظر لطیف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باد رحمت امت در اینمقام ذکر شود که اطلاع بر آن
موجب تنبه خوبی است در حق امثال ما غافلان و تذکر آن باعث شد که غریب است در حق ما عاصیان
بجهت آن نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود حدیثی که حاصل مضمون
این است که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین ص در وقتی که مفارقت نبود در مثل از وقت
سر آنحضرت نازل شود و از شدت حالی که آثار حزن و ملال از آن امین حضرت ذو الجلال ظاهر میشد آن
عالم از سبب تغیر و الوان استفسار فرمود ندانم چه خبر آنحضرت رسانید که لایق و سزاوار نیست کسیکه عالم بجهنم
و مذکر شدت عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از آن ظاهر شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود ای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر
فرمود آنرا فرستند بآن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن آنرا فرستند بآن هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از آن
آنرا فرستند بآن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حالا بر مثال سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه شما را مبعوث
بحق فرموده هر گاه حقوقی از ثیاب اهل جهنم معلق شود مابین آسمان و زمین هر آینه تا جمیع اهل زمین هلاک میشوند
از شدت عفونت آن و قسم بعظمت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هر گاه قلیلی از زقوم جهنم که خداوند
عالم مقرر فرموده در زمین ذکر فرموده گذارده شود بر کوه های عالم هر آینه کوه ها آب میشود از شدت حرارت
آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلال کسیکه شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر دعدعه و غرب معذب شود بعذاب
جهنم هر آینه میسوزد عکسانی که در مشرق هستند از شدت عذاب آن مغرب و آنانی که در جهنم هستند از
آن شدت حرارت و قعر جهنم بسیار دور است و هیچ جهنم آهن است و اهل جهنم جهنم و جرار است و از برای
جهنم هفت در است از برای هر دری طایفه از مردمان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن حضرت فرمودند
ایا آن هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد درهای جهنم بعضی از آن در هاقوف دیگر است

مسافت

مسافت مابین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است هر طبقه از وقت هست هر آینه از اشدات
از طبقه که در فوق او هست بهفتاد مقابل کشیده میشود و شمارا ای مسلمانان بسوی آن طبقات بعد از آنکه
نزد آن رسانیده اند و یک عذابی که موکل آن طبقه میباشد باستقبال آنها آیند باطل و بهر طرفی که بخواهند
را ظاهر و هر آن میکشند و از عقب آن بیرون می آورند و غل بدست چپ و دیگر بدن او میگذارند از وقت
بآن زنجیر آنها را میکشند هر نزد امر شیطانیکه با او بوده در آن زنجیر قرار میدهند میکشند آنها را
در حالتی که بر روی افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند آنها را که زنجیرهای آهن جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل در جواب عرض کرد طبقه که در آنست هر آینه ساکنین آن
منافقین و کفار از اولاد زنی و اسم این طبقه هاویه است و طبقه که فوق آنست سکان آن مشرکانست نام
آن مرجیات و طبقه ثالثه سکان آن کسانی اند که خارج از جمیع ادیان بوده اند و نام این طبقه سقر است
و طبقه رابعه سکان آن ابلیس و جنود ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند و نام آن طبقه لظی است و آن طبقه خامسه
سکان آن یهود میباشند و نام این حطمه میباشد و طبقه سادسه در آن نصاری میباشند و نام آن سعیر
بعد از آن حضرت جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا
اضمار نمودی از طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد یا محمد سؤال مکن از سکان این طبقه که سکان
آنها اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند تا اینکه اقلام بمعاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام
این طبقه جحیم است چون اینکلام را بیخبر سید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوش شدند و افتادند پس
حضرت جبرئیل عمر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا حضرت بحال آمدند پس فرمودند ای جبرئیل
چه بسیار نزدیک شد از استماع این مصیبت من و شدید حزن و الم من است من را خاطر آنست جهنم می نمود
جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امتان تو را داخل خواهند شد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو بزکوار
شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند بمنزل خود و قبل از فرمودند که کسی
داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نمی آوردند مگر بجهت نماز بعد از فراغ از نماز با کسی تکلم نمیشدند
تا داخل منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه جناب
باری عز شانه مینمودند باین نهج بودند تا سه روز و در این مدت سر و زار بیشکان سرور و زار طول بود ندکسی
جرأت نظر ایشان نمینمود بعد از سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرأت بر خود نموده ملاقات در دولت
سرای جناب رسول خدا صلعم و گفتند السلام علیکم اهل بیت اهل الله مولای رسول الله من سید البعض
ایا ممکن هست کسی خود را خدمت جناب رسول خدا صلعم برساند اصحاب جواب گفت برگشت و ثانیا عود نمود

بهشتی از آنکه گفت و سؤال نمود جواب نشنید تا سه بار باین نحو معمول داشت مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی
عنه الخاطر رسید که در این باب میباید متوسل بسیده نساء فاطمه زهرا سلام الله علیها شد آمد بخدمت
آن معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله عزلت از مردمان اختیار
نموده و بیرون تشریف نمی آورند یکبار بخدمت نازنین شدت حزن و الم یا اصحاب حرف نمیزنند و احدی را راه نمیدهند
بیند هنگام که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیده نساء جامه بر سر انداخته تشریف آوردند و وقتی که
آن سرور در مسجد بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول خدا صلعم سر مبارک
از سجده برداشتند چون نظر جناب فاطمه بآن سرور افتاد آثار تغیر و حزن و اندوه و هم از ایشان مشاهده
فرمودند بعد یکمرتبه گوشت رخساره مبارک آن سرور آب شده بود از شدت حزن و الم گریه بسیده نساء ص
غلبه نمود گریه بسیاری کردند و عرض کردند یا رسول الله ص چه میشود شما را و چه چیز نازل شده بر شما حضرت
فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات است
معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من کیست که باعث حزن و الم و موجب گریه من گردیده فاطمه زهرا
کردند کیفیت دخول اینامت در جهنم چیست حضرت فرمودند میکشند ملائکه آنها را تا داخل جهنم مینمایند
لکن روهای آنها سیاه نمیشود و موی بر دهن آنها نمیگذارند و غل در گردن آنها نمیگذارند و عرض کردند
پس چگونه میکشند آنها را فرمود اما مردان پس ریشهای آنها را میگیرند و میکشند و چه بسیار از بین آن از امت
من میباشند که ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند و استغاثه و وا
و چه بسیار از جوانان از امت من که ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند
و استغاثه باین نحو آنها را میکشند تا برسانند بمالک بعد از آنکه نظر بمالک بآنها افتاد است فسا
از ملائکه آنها را میکشیدند تا کیستند این اشخاص که اشتباهی مثل اینها عذاب ایم صورتهای آنها سیاه شده
و غل در گردن هم بر گردن آنها گذارده شده است ملائکه میگویند ما باین نحو مامور بودیم که آنها را بتو برسانیم
باشیم مالک خطاب مینماید بآنها که ای جماعت شقیها کیستید شما در جواب میگویند ما از جماعت اشخاصی بودیم
و قرآن بر ما نازل شد و روزه ماه رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشد مگر بر محمد ص
پس میگوید آیا نرسید بشما از قرآن چیزی که منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند در جواب بلی رسید
لکن شهوات بر ما غلبه نمود و گرفتار شدیم پس بعد از آنکه آنها را بکنار آتش جهنم رسانیدند روزنه نظر کردند بسوی
آتش جهنم و ملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر آن التماس مینمایند بمالک که ای مالک ما را از این بلا نجات
بگیریم مالک آنها را گریه میدهد آن قدر گریه میکنند تا اشک چشم آنها تمام میشود و اخرجهای سرخ گردد

از چشمهای

از چشمهای آنها خارج میشود بجای اشک از وقت مالک با آنها میگوید ای گریه از خوف خداوند عالم بنا
بود مگر نبود الی آتش جهنم شما بسر در آن وقت مالک امر میکند با آتش جهنم بگیر این کفار را آتش میگوید چگونه
بگیرم اینکفار را و حال آنکه ایشان میگویند لا اله الا الله بعد از آن مالک میگوید قسم بجهنم ترا بحق آن عالم چرا
که بگیر این کفار را و آتش میگوید چگونه بگیرم اینکفار را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود از آنها با مر خطاب میکند
باتش که بگیر اینکفار را آتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند باز میگوید مالک بگیر اینکفار را
آتش میگوید که ترا موعود از جانب پروردگار عالم که با اینهای که اینکفار را بگیرم مالک میگوید بلی این نحو ما موعود از جانب
پروردگار عالم از وقت آتش میگوید اینکفار را اختلاف شقاوت اینها بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد تا
زانوها و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد تا گردن بعد از آن آتش میل میکند بسوی روهای آنها مالک
میگوید دنسوزان روهای آنها را که بسیار بجاه کرده اند از برای خداوند نسوزان قلوب اینها را که بسیار متحمل عطش
و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا آنقدر که مشیت الهی
قرار گرفته باشد و بدل میکند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از آنکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو بآنها کفار
فرمود میآید جبرئیل و جبرئیل میگوید چه کار کرده اند گناه کار از امت محمد ص عرض میکند چه بسیار بد حال
آنها چه بسیار تنگ است مکان آنها سوزاننده است آتش بدنهای آنها را و خورده است گوشتهای آنها را و باقی
مانده است قلوب و روهای آنها نور ایمان در قلوب آنها باقی است بعد از این خصوصیت از رب جلیل امر مینماید بمالک
که حجابی در وجه آنها بردار تا ببینند حال آنها را آنگاه سیده پس مالک امر مینماید ملائکه را که حجابی بردارند
بعد از آنکه نظر آنها بجبرئیل عمل افتد و ملاحظه حسن خلقت او نمودند میدانند که از ملائکه عزیز است تمنا
مینمایند که کیست این بنده که مثل او ما ندیدیم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت
است که واسطه وحی بود بجناب محمد ص پیغمبر شما بعد از آنکه اسم جناب رسول خدا را میشنوند همه آنها فریاد کنند
که ای جبرئیل سلام ما را بپیغمبر ما سید المرسلین صلی الله علیه و آله برسان و خبر بده ایشان را که معاصی ما مرا
از خوف خدا و خبر بده ایشان را از بدحالی و شدت عذاب ما از وقت حضرت جبرئیل بعد از آنکه خود را
بوقف عرض پروردگار جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد ص را
عرض میکند ای پروردگار عالم چه بسیار بد است مکان آنها و شدید است حال آنها پس پروردگار عالم میفرماید
و حال آنکه دانا تر هم است ایا از تو طلب سؤال کرده عرض میکند بلی سؤال نمودند از من که سلام آنها را
برسانم ای پروردگار عالم و بدی حال آنها را بآن سرور عرض نام خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضا
خواهش آنها عمل آید پس جبرئیل میآید خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در ضمیمه

شریعت رانده که از ایران چند چهار هزار در میان شهر هر روز دو ملک از طلایب عرض میکند ای محمد من امدم
از جانب امتان تو که معذبند در جهنم سلام بشما رسانید ندا عرض میکند که معاصی ما ما را از فیض خلعت
شما محروم کرد و خبر از حال ما ندارید و کرب و رنج شدت عذاب امروز وقت جناب رسول خدا صلعم شفاعت
میبرند در مقام مناجات با تاجی الحاجات میروند و در سجده خلد زیر عالم را که خواهد بود بثنای که احدی
از شاهد ازان که نموده شد با خطاب میرسد از جانب رب العزت که یا محمد سر را از سجود بردار هر سوال که خواهی کن
که اجابت مقرون است در این وقت سوالی که از ان حضرت صادر میشود الامت کرامی بر مدد کار عالم کم خود را
جاری نمود و در اشفیا از امت من شفاعت مرا پاره از انها بده و قبول مشرف کردن خطاب میرسد که
ای حبیب من شفاعت تو مقبول است بر دو اجابت کرامتان تو معذبند بیرون بیاور هر کس که گفته باشد لا اله
الا الله محمد رسول الله پس روایت میشود جناب رسول خدا صلعم بان سمت و قتی که نظر مالک بحال بحال
شمس فلک رسالت و اقتدا بر مخیر بجهت تعلیم آنحضرت پس جناب رسول خدا صلعم میفرماید ای مالک اشقیا
امت من حال انها چه حال است مالک عرض میکند چه بسیار بدست حال انها وضیق است مکان انها خصوص
میفرماید در جهنم را باز کن و جهان را بر ایشان بعد از انکه نظر عصاة از امت بحال با کمال غضب فلک سعادت
می افتد فاطمه انها یکبار بتضرع و ابتهال فریاد و ناله میکند که یا جدی ما را از امتان و ایام لقب پوست و گوشت
بدن ما هاران اسوز ایند الا وقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله انها را از آتش بیرون می آورند در
حالتی که بدن همه انها مثل زغال شده باشد حضرت انها را باخود میبرند بسوی نهری که در بهشت است
اسم او حیوان است پس فرو میروند در ان نهر بهشتی حالت و بیرون می آیند صحیح الاعضا و الجراح خوش
صورت کل بشکل جوان امرد بشاشی انها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل می شوند
در بهشت بعد از انکه اهل سایر طبقات جهنم بوی بشنوند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شده اند تمنا میکنند
که کاش ما مسلمان می بودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم و الیه الاشاره بقوله تعالی ربما یود الذین
کفروا لو کانوا مسلمین **مبحث سیم** در بیان مطلبی که مناسب بمباحث سابقه است و این بسیار است اول
در بیان انست که افضل نوافل راتب کدام است بلکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد از ان نافله
شفع الی یعنی نافله ظهر افضل از باقی است بعد از ان نافله فجر افضل از تمام است و نافله مغرب افضل از باقی
و نافله عصر افضل از نافله عشا است **مطلب ثانی** در عروض اسباب مسقط صلوة و رفع انست در این
دو مقام است **اول** در عروض حدوث این اعذار است بدانکه هر گاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما عارض شود بعد از
دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز باشد

مفقوده نماید در این صورت قضای ان نماز لازم است چه در صورت علم ایشان بنماز و اگر چنین نبوده باشد قضای این نماز
لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی اینست که گفته شود که ما است همان انقضای مقدار که کفایت چهار رکعت
یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم عروض قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و گاه است این
کفایت در حکم بلزوم قضا نمیماید اول در صورتیست که کسی در حین دخول وقت فرضیه جمیع شرایط صلوة در حق
او متحقق بود و مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد
عذر مسقط تکلیف حادث شده مثل انکه ضعیف حایض شد در این صورت بی اشکال این نماز لازم است اما
هر گاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای این مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه ابدا در
حکم بلزوم قضا از انقضا شدن مقدار کفایت مقدار که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و هم چنین است نفاس و جنون
و اغما **مقام ثانی** در رفع اسباب مانع است بلکه هر گاه این اسباب رفع شد و از ان وقت درک نمود مقداری
که کفایت نماز کند نماز نماید در این صورت اتیان بان نماز واجب است پس هر گاه حیض
از حیض پاک شد و از ان وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یکرکعت از نماز کند نماز واجب است و هم
چنین هر گاه طفل البالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یکرکعت از نماز نماید ظاهر این
که نماز را بر او واجب است اما پس بر نیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر اینست که اگر زمان کفایت غسل و یکرکعت را نماید لکن
کفایت تیمم و یکرکعت نماید باز نماز واجب بر او ثابت و ظاهر اینست که در وقت زمان بجهت رفع خبث معتبر نمیشود
باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث نماید بلکه خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور هر گاه باطل
نماز در هان وقت نماید لازم و قضای ان نماز واجب بر او ثابت پس از مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک
نماید مقدار را که کفایت رفع خبث کند باید نماز ظهر و عصر هر دو بر این شخص لازم خواهد بود و هم چنین هر گاه قبل
از نصف شب درک کند مقداری رفع رکعت از نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه مقدار دو
رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان بنماز عشا نماید و اتیان نماز مغرب جایز نیست نظر
باینکه این مقدار مختص بنماز عشا است پس صدق نیست که یکرکعت از نماز مغرب را در وقت خود ادا
نموده و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است و وجه ان از انچه مذکور شد ظاهر میشود
بعلاوه انکه وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعت است که در رکعت با حمد و سوره بوده باشد و در رکعت
من غیر سوره و در این صورت ممکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یکرکعت نماز عشا که با حمد و سوره
بوده باشد نبوده پس از مرض خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چون که در مضیق وقت است سوره در نیست
وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوئیم یعنی هر گاه بقدر یکرکعت

از امر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است لیکن نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد
بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار یکرکعتی که معین است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره
نبوده باشد از ذکر شد در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب خواهد بود و صحیح نخواهد بود
تحقیق در مسئله اینست در حق نماز که وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که
دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره باین معنی تاخیر نماز عصر و نماز عشا در حق مختار
تا این حد جایز است اما تاخیر نماید بر این ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه چهار رکعت کفایت چهار رکعت بلکه در سوره
بکنند و اما ارباب معاذیر پس هر گاه بقدر پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نماید ظاهر اینست که هر دو
نماز واجب بوده باشد لیکن ضیق وقت و الحاق فقها بعدم وجوب سوره در این حالت ظاهر است **مطلب سیم**
لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان
علم اکتفا بظن در دخول وقت جایز است پس هر گاه در صورت تمکن از علم اکتفا بظن نمود و شروع بنماز
نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج شده باشد یا بعضی در خارج وقت شده
و بعضی در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما
هر گاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد بظن میتواند نمود و این منقسم بدو قسم
میشود اول انست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست و هم چنین است در جاء حصول علم در استقبال
در این صورت اعتماد بظن در دخول وقت بی اشکال است دویم انست که متمکن از تحصیل علم در حال
نیست لکن راجی حصول علم در استقبال هست مثل یوم غیم در این صورت نیز اعتماد بظن ظاهر است
میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه بر ظن ظن بدخول وقت
نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بظن در این صورت نمود خلل از این نیست یا معلوم شد که ظن او
مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه هیچ یک مشخص نشد
صحت صلوة در قسم اول مسلم است و هم چنین است حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس ان
بر دو قسم میشود یک قسم اینست اگر چه فساد اعتقاد او مشخص باشد لکن بعض از اجزاء صلوة
در خارج وقت شده و بعضی در وقت واقع شده این قسم نیز نماز صحیح است اگر چه اجزاء واقعه در وقت
اداء بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که فساد اعتقاد او بعد از فراغ
از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هر گاه فساد اعتقاد او بر سبب
نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما بحدی که اگر نماز را تمام نماید در این نماز وقت داخل میشود

و بعضی اجزاء نماز بعد از دخول وقت میشود در این صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این
وقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است که اگر چه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت
داخل می شود و قسم دیگر انست که کل اجزاء صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده
ان در وقت لازم است **ملا جعفر** راجح و افضل در هر نماز که انست که بعد از دخول وقت ان بتعجیل شود
در ایشان بان نماز مگر در مواضع چند که استثنا شده از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل
اول نماز ظهر و عصر است اولی در حق نافله گذاردن انست که بقدر اداء نافله تاخیر نماید و هم چنین نماز
صبح افضل انست که بقدر ایشان دو رکعت نافله تاخیر نماید هر گاه نافله را مقدم بر فجر ایشان نموده باشد
دویم نماز عشا است اولی تاخیر انست نماز را الی حمرت مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق
کسی که وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام افضل در حق این
شخص انست که تاخیر در اولی مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر چهارم تاخیر نماز است بجهت حصول علم
بدخول وقت یا در مقامی که اکتفا بظن در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم مستحب است تاخیر
کثیر است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه مقتضی مستند است یا تاخیر نماید بجهت ترتب و انتظار
نقاب یا رعایت ایشان صلوة را در اوقات فضیلت لکن این تاخیر مینماید نماز ظهر را تا اینکه در بعد از
ایشان بفصل و ظل شاخص مثل شاخص شود و ایشان بنماز عصر بعد از ان بالافضل نماید و تاخیر نماید
نماز مغرب را بعد که بعد از غسل و ایشان بنماز مغرب بزوال حمرت مغربیه شود و بعد از ان بالافضل
ایشان بنماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر مستوعبه یعنی کسانی که تکلیف لازم است بجهت
عذری که موجب تیمم می شود در صورتی که این عذر هر الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول وقت را راجح
بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت ان وقت که رفع شد یعنی بمقتضای ان معمول میدارد و اگر شرع
از وقت تیمم میکند و نماز میکند هفتم در حق صایم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا با نفس نماز را الی
کند پس در این صورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تاخیر نماز است بجهت رفع برد و غایط
نهم تاخیر صلوة مغربیه تا الفرق وقت فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند مابین مغرب
و نماز عشا در وقت فضیلت هر دو بعد از ازالت در صورتیکه در بعد از ازالت مشقتی نبوده باشد
یا احتمال حدث مرض قائم نبوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از برد بلیل در صورتیکه برد متعود نداشته
باشد در این صورت تاخیر ظهر نمینماید تا انوقت بعد از غسل همان ثوب و جمع مینماید مابین ظهر
و عشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهت اشتغال بقضای حاجت مؤمن دوازدهم

تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافله از نافله در وقت نافله درک نموده باشد و این صورت اولی
تاخیر و نماز است بقدریکه نافله از نافله شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فوتی الاشده باشد
بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب در این صورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتیان نماز شب
و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم تاخیر فریضه است از برای کسی که اراده حاجتی دارد از نافله الصلوة یا نزد
تاخیر صلوة است در حق کسیکه در او مشغول بفواید بوده باشد از دهم تاخیر صلوة است در صورت
انتفای بعض شرایط بجهت علم تمکن از آن در صورت رجای تمکن بتاخیر مثل صلوة با کشف عورت در اول
وقت در صورت علم تمکن از ساتر بار جای تمکن از آن بتاخیر و همچنین نماز در اول وقت با نجاست
ثوب یا بدن در صورت علم تمکن از ازالت آن با احتمال تمکن از ازالت آن بتاخیر تا ضیق وقت و همچنین
نماز در سحر وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده با تاخیر و سجود بر چیزی که سجده بر آن
جایز نیست در حال اختیار باعتبار علم تمکن از چیزی که سجده بر آن جایز است در آن وقت یا رجاء
تمکن از سجده بر آن با تاخیر و موارد دیگر نیز هست که تاخیر نماز در آن راجح است **طلب پنجم** آنست
که نافله منقسم است بر سه قسم و این نافله دو سبب است و ذوات الاسباب مثل نماز طواف و الاحرام و نماز
لیست مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها و نافله مبتدئه و آن نماز یست که مکلف اتیان بآن
مینماید نزد خود یعنی بخصوص صلوة در شریعت وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده است
قسم اول موقت است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان میتواند نمود مگر بعنوان قضا و قسم
ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات اگر کسی خواهد اتیان میتواند نمود مگر اینکه قسم ثالث مکروه است
اتیان بآن در پنج محل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن سه
موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب پهن شود بهر جا خواهد دوم
وقت قیام آفتاب است که عبارت از نزدیک رسیدن آفتاب باشد بدایره نصف النهار تا آنکه زوال
که عبارت از گذاشتن آفتاب بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس
است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است
اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت نفلی در اینجا متصل است بکراهت زمانی دوم
بعد از نماز عصر است تا غروب در اینجا کراهت قرار دهد و کراهت میشود این در صورتیست
که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بزردی و گاه است زمان کراهت فعلی بیشتر است
از زمان کراهت زمانی و این در صورتیست که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد یا کراهت بعکس

است که زمان کراهت مطلق از زمان کراهت زمانی است و این در وقتی است که اتیان نماز عصر بعد از آن وقت
نموده باشد **طلب ششم** صبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز
خواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت یکرکعت
نماز یا زیاده را دارد یا نه و بر کل تقادیر یا بلوغ بچیزی است که مبطل طهارت نیست مثل احتلام یا مبطل
هست مسئله بچند صورت منقسم میشود در سه قسم نماز واجب نیست و این در صورتیست که زمان
بعد از بلوغ وسعت یکرکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا حین اشتغال
بآن یا بعد از فراغ از آن و قادر نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد یا نه و هم چنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد
که مبطل طهارت بوده باشد یا زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع
بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ و هم چنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و یکرکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور
نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید اثم و قضای آن لازم خواهد بود **طلب هفتم** آنست هرگاه
کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول بنماز عشا شد
باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد و ظهر و فساد اعتقاد
یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از ظهر و نماز پس در این مطلب دو مقام است **مقام اول**
آنست که ظهر و فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم می شود اول آنست که شروع
بنماز متاخر در وقت مختص بمقدم بوده باشد و ظهر و فساد اعتقاد نیز در وقت مختص رمضان
نماز بوده باشد دوم آنست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص نماز سابق شده باشد لکن ظهر و فساد
اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین بوده باشد سیم آنست که شروع بنماز کرده و همچنین
ظهر و فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بحسب اطلاع بر
حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق
پس نزد خود قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم آنست که زمان شروع بنماز وقت
تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متاخر بوده باشد مثل اینکه شروع بنماز عصر یا نماز عشا در آخر وقت
نموده باعتقاد آنکه ذمه او از نماز ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز بخاطر او آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را

اتیان ننموده در این صورت بی اشکال عدول جایز نیست پس لازم است همان نماز را بقصد آنکه عصر یا عشا را
باتمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید صریح است که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک
بوده و وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص نماز لاحق بوده و این قسم اگر بچیزی است که اگر
عدول بنماز سابق نماید و تمام کند ممکن از درک یکرکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد
باز عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن میتواند یکرکعت
از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن باز ظاهر اینست که عدول نتواند نمود مختص
نماز ظهر و مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود که قسم ششم باز **مقام دویم** آنست که ظهر و فساد اعتقاد بعد از
فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاریست ترجیح حال مقتضی اینست که گفته شود فراغ
از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص نماز لاحق
خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات
متعدد خواهد بود اول آنست که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق و هم چنین زمان شروع
در این وقت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد با اعاده آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدول
در این مقام ثابت نخواهد بود دویم آنست که زمان فراغ مخالف با زمان شروع است باین نحو که زمان
شروع بنماز لاحق اگرچه مختص بزمان سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است
در این صورت نیز ظاهر اینست که این نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم
خواهد بود سیم آنست که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان
فراغ از آن و زمان شروع بآن هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگر عدول
ثابت نیست لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده آن واجب نبوده باشد پس اتیان بنماز سابق
بنماز سابق بتنهائی چهارم آنست که زمان شروع بنماز و زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو
که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم
آنست که زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده
باشد در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز
سابق لکن در این دو صورت نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید آنرا به نیت قضا پس آنچه
مذکور شد مستحق شد که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز باهم
در عدد رکعات مساوی بوده باشند یا مختلف و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشند یا سه

رکعتی بوده رکعت لکن در این در صورت اخیر لامحاله احدهما میباید قضا بوده باشد و یکی را باید در وقت بوده باشد
بلا خلاف در هیچ چهار رکعتی و چنانچه تصریح بر دو قضا ممکن هست در دو اما نیز ممکن است و هم چنین در مختلفین
پس جواز عدول مختص خواهد بود بصورتی که متذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز و این جایز است که هر دو
نماز ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضا بوده باشد یا مختلف باین معنی که معدول منه ادائی بوده باشد و
معدول الیه قضا و تصریح عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتی که معدول منه
و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشند ثابت است مادامی که فارغ نشده است اگرچه قبل از
صیغه سلام بوده باشد که آن از نماز خارج میشود و هم چنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف
بوده باشد لکن رکعات معدول الیه زیاده بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده
باشد و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل
اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب تشکیکی در این نیست حکم بجواز عدول قبل از فراغ
بر وجه اطلاق صحیح نیست چنانچه اطلاق است که بعد از رفع رأس از سجود رکعت اخیره مانع بر چهار رکعتی خواهد
بود و مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلا شبهه نیست
که عدول اخیر معدول موقوف بزیادت رکن است نسبت بمعدول الیه یا بطلان زیادت است مختار نزد حقیر
عقیر آن است بنابر این هنگامیکه در صورت مفروض ایستاده در رکعت چهارم دیگر عدول نمیتواند نمود اگرچه
شروع بقرائت یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر بحقیقت حال شد بعد از آنکه
ایستاده بود رکعت چهارم نماز عشا را اتمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از آن نماز اتیان بنماز مغرب نماید
از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از عمل ثابت نیست هم چنین است در اثنای عمل هرگاه قائل
نمود از عدول و هم چنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه و معدول الیه در ثابت
جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح
و هکذا **فصل چهارم** در بیان قبلست بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعی که لازم است
استقبال بجانب آن در حالت نماز و لازم است که در این نماز از جانب آن در حالت احتضار و دفن نمودن
میت را بجانب آن و کردانیدن ذبیحه را در حال ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه بجانب آن را در حالت بول
و غائط فقها اعلی الله مقامهم اختلاف کرده در تعیین آن بسیاری از قدما فرموده اند آن کعبه
در حق کسانی که در مسجد الحرم میباشند و مسجد الحرم است در حق آنهائی که در حرم میباشند و حرم است

درجه کسانی که خارج حرم میباشند و حق آنست که قبله عبارت از فضائیست که کعبه معظمه مالک آنست از فوق
تا سمک اعلی و مرکز آنست تا تحت الثری و در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بآن جهت همین فضا
در حق کسانی که متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار محققین از فقهاست و مختار مؤلف هم
آنست که گفته شود جهت قبله فضای جائیست که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون یا احتمال عدم
خروج از فضا از هر جزو بر اجزای عرضیان امتداد پس قطع بالمشی بتحقق فضا نسبت بمجموع آن امتداد
است و احتمال نسبت بهر جزو از اجزای آن امتداد و این امتداد عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان
باعتبار معلومیت طول و عرض بلاد و مجهولیت آن و گاه است جهت بعض متمکن تمام نصف جنوبی میشود
و گاه هست تمام نصف شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی و گاه است تمام نصف غربی میشود
و گاه هست ربع غربی جنوبی و گاه هست ربع شرقی جنوبی میشود و گاه است ثلث و هکذا تفصیل مقال آنست
که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلاد بچند قسم منقسم میشود اول آنست که طول و عرض بلد هر دو زیاده
از طول و عرض مکه بوده باشد و در اینصورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دویم آنست که عرض بلد زیاده
از عرض مکه بوده باشد لکن طول مکه بیشتر باشد و در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم آنست
که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد و در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم
آنست که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیاده تر بوده باشد از عرض مکه ششم آنست
که طول بلد باز مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم نظر سمت قبله
نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نظر سمت قبله شمال بلد خواهد بود هفتم آنست که عرض
مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیاده تر بوده باشد از طول مکه هشتم آنست که عرض بلد باز مساوی بوده
باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول
نقطه سمت قبله نقطه مغرب میباشد و در قسم ثانی آن نقطه نقطه مشرقست و این صحیح نیست چنانچه مطلع
خواهی شد بدانکه گاه در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت مناسب اینست اشاره نماید بکیفیت
استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت پس میگوئیم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارتست
از نقطه محاذی دایره افق آن بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت رأس آن بلد و سمت رأس مرکز نقطه
تقاطعیکه اقرب بسمت رأس مرکز است و خطی که از اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه این
خط خط سمت قبله میباشد که بنای محاریب را بر این میگذارند بعد از آنکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله
مشخص است هم در این مقام دو طریق تشخیص و استعلام آنست و استعلام آن چنانچه در این شود اسهل

وانفع

ارطول بلد از طول مکه کمتر بوده باشد و عرض بلد زیاده تر بوده باشد از عرض مکه کمتر بوده باشد و در قسم پنجم نظر سمت قبله جنوب خواهد بود و در قسم ششم نظر سمت قبله شمال بلد خواهد بود

وانفع بطریقه دایره هندیست بیان آن اینست که موضع از زمین یا غیر زمین را هموار نمایند بطریکه سطحی آن مطلقا
تقعیر و تحدب یعنی بهیچ وجه پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ آنگاه آن را بر نهند بهر جهات چاره
شود بالمسارات و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحوی که محیط بجمیع اجزای سطح بشود بلکه دایره داخل آن
سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود و هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر و بعد از این
شاخص مثلی که شکل مخروط بوده باشد در دایره نصب نمایند بنحوی که مرکز قاعده این مخروط منطبق شود
بمرکز دایره و این دانسته میشود بر سم دایره بر مرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف قطر قاعده مخروط
بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص میشود که مرکز قاعده منطبق شده است
بمرکز دایره اولی و لازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در حالت انتقاص بحدی برسد که
اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دایره بشود و در حالت ازدیاد خارج شود
از طرف دیگر آن بعد از این مرحله میباید استخراج خط نصف النهار نمود بیان آن که بعد از ارتفاع شمس
ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه داخل دایره شود مدخل ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال ظل نمود
تا از دایره خارج شود آن وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن مابین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید
و این خط وتر خواهد بود بجهة رد و قطر از دایره و خطی که از طرف میشود از مرکز دایره بحدی که منصف وتر مذکور
و رد و قطر مذکوره از دایره شود آن خط خط نصف النهار خواهد بود میل ظل از آن خط از جانب غرب بجانب
مشرق طبق تحقیق زوال است و لاجرم اصل آن دایره بین خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم
متساوی و بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج میشود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره
بنزد آن تا شد پس اصل دایره بدان دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی چهار ربع دور میشود و آن
خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب و بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعا که عبارت از استخراج
سمت قبله بود پس میگوئیم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره هیئت استخراج خط نصف النهار کفایت میکند
در استخراج سمت قبله و دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست آن دو قسم اینست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در این
حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود
و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود و هر گاه کسی
[illegible] متوجه نقطه جنوب شده متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شده متوجه
قبله خواهد بود و لکن در شش قسم باقی دیگر هیئت استخراج خط نصف النهار بتنهائی کفایت نمیکند در
استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان آن اینست که در صورتی که طول و عرض بلد اکثر بوده باشد

از طول و عرض مکه مثلا اصفهان مثلا اگر طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه
و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه است
پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد آنست بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره
بسیصد و شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بیشمارند بقدر زیادت طول بلد از
طول مکه که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند مابین این دو موضع
بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادت عرض بلد از عرض مکه
که در فرض مذکور عبارت از یازده درجه بوده باشد تقریب بعد از آن مابین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم
البته این خط تقاطع میکند با خط اول که حدود فصل مابین الطولین بود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج
میشود بحیثی که تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد کمتر
باشد از طول و عرض مکه در اینحالت مکه شمالی شرقی بلد میشود پس طریقه استخراج سمت قبله مقتضی آنست
که شروع شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول مکه از طول بلد و مابین موضعین
بخط مستقیم وصل نمایند و هم چنین از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادت عرض مکه از عرض بلد بجانب
شمال و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و شخص است این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود و بعد از
آن از مرکز دایره خطی اخراج شود بحیثی که تقاطع این دو خط باین خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض
شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض بلد اقل از عرض مکه در اینصورت مکه شرقی شمالی بلد میشود و از نقطه
جنوب و شمال بقدر زیادت طول مکه از طول بلد شمرده شود و از محیط دایره بجانب
مشرق و مابین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دایره
بجانب جنوب بقدر زیادت عرض بلد از عرض مکه و مابین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط
باهم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله
خواهد بود و آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد و دو قسم

دیگر

دیگر باقی میماند که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و آن مثل
اینست در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگر چه توهم میشود که قبله نقطه مغرب
بوده باشد اول و نقطه مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله لکن
چنین نیست چرا که در صورتی صحیح بود که ممکن میبود که دایره اول سمت بلد منطبق بوده باشد با دایره اول
سمت مکه در این حالت چه غایة تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در دو نقطه است و اگر دایره اول سمت
بلد منطبق میبود با دایره اول سمت مکه لازم می آمد که غایة تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در چهار
نقطه بوده باشد و هذا ظاهر بوضوح مطلب اینست که گفته شود که دایره اول سمت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینماید
با معدل النهار بعد از آن شروع میزاید بتباعد تا آنکه میرسد بسمت رأس بلد در اینجا غایت تباعد مابین
این دو دایره متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه از نقطه مغرب باهم تقاطع مینمایند
چونکه فرض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول
مکه در این وقت لا محاله دایره اول سمت بلد بسمت رأس بلد غایة تباعد مابین آن و دایره معدل النهار که
بعد از رسیدن بسمت رأس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعا امریکه میکند بسمت رأس مکه که اکثر است از رأس
مکه واقع میشود در جانب شمال غربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله خواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع
شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارة اخری بنظر اینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض
میباشند بنابراین بعد سمت رأس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت رأس مکه خواهد بود از معدل النهار
پس اگر فرض شود که دایره اول سمت بلد در غایة بسمت رأس مکه لازم می آید دو دایره عظیمه متقاطعه غایت
تباعد خود را هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه باضعاف
در عرض و اگر فرض شود در اینصورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه نقطه سمت قبله نقطه مشرق نمیشود
لکن نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی بعضا و جهیکه مذکور شد توضیح مطلب اینست
که دایره اول سمت بلد در اینصورت که توهم از قسام ثمانیه نقطه مغرب بلد در اینجا با معدل النهار تقاطع
میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت رأس بلد در اینجا اگر چه دور است غایة تباعد مابین این دایره
بلد دایره معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب بنظر اینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در
عرض است پس لا محاله میشود آن مرکز نمود بسمت رأس مکه بلکه بسمت رأس مکه در جانب شمال شرقی این
دایره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود و هر المطلب طریقه دیگر
از طریق بیان تشخیص سمت قبله میشود آنست که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت رأس مکه

وظاهر شد در این وقت خطاست قبله را بعد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی اینست که گفته شود بسان بیان شد که هر
مکه زاد هالله تعالی عزا و شرفا بیست و یکدرجه و چهل دقیقه میباشد غایت میل منطقة البروج از معدل النهار
که تعبیر از آن بمیل کلی مینمایند بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لاجرم آفتاب شمس در وقتی که بوده باشد در جزئی
از اجزاء منطقة البروج که بعد آن از معدل مساوی جزئی مکه بوده باشد خواهد در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور
خواهد نمود بسمت مسامت مکه و این جزء از منطقة البروج که بعد آن از معدل بیست و یکدرجه و چهل دقیقه است بنا
بر آنچه تصریح نموده باز محقق طوسی قدس الله سره و هم هشتم درجه جوزاست و بیست و سیم درجه سرطان
در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و درجه در اصلاح بر اینکه شمس در احد جزئین است درجه
اعلی ناس تفاوت است و اما تشخیص اینکه شمس در آن جزء است که مکه در سمت آن میباشد پس بان طریق است که
تفاوت مابین طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر از طول بلد باشد
آن زاید را حساب نموده بازای هر پانزده درجه یک ساعت وضع نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه از وقت
ملاحظه از ارتفاع شمس نموده همان قدر که بازای زیادت طول مکه از طول بلد مانده که شمس بنصف النهار بلد
برسد از وقت شمس در نصف النهار مکه و نسبت راس مکه خواهد بود و طلاء شمس در این حالت سمت قبله
میباشد مثلا هرگاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن بلد در حقیقت وصول شمس بدرجه ثانیه جزء اول
ساعت نهم بوده باشد و زیادت طول مکه از طول بلد بقدر نه درجه بوده باشد در این وقت تعیین ارتفاع شمس باسطرلاب
مینماید تا نه درجه مانده بنصف النهار بلد برسد از وقت مشخص میشود که شمس بلد بنصف النهار مکه
رسیده ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل آنکه
فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه نهم در این وقت بعد از آنکه شمس بلد بنصف النهار
رسیده بقدر نیم ساعت تامل نموده از وقت شمس در نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله
میباشد هرگاه سمت قبله مشخص نموده شد لازم است اجتهاد در تشخیص آن از راهی که مذکور شد یا از غیر آن و لکن
در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه علم یا مظنه داشته باشد بر خطا
آن در هر یک از آن دو صورت که بوده باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا میتوان علم
یا مظنه شود بلکه در صورت شک نیز چنین است بجهت آنکه سمت قبله میباید معلوم باشد یا مظنون تا میتوان
اعتماد نمود در صورت انتفاء مظنه و علم تمکن از آن در جهت معینه اگر چه جهات در نظر یکسان مساوی
بوده باشد لازم است اتیان چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه اگر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد
لازم است اتیان بسه نماز در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت

وقوله

وقوله بجواز اقتصار بنماز واحده بهر سمتی که خواهد یا رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن
سزاوار اینست که در اینمقام تفصیل شود در چند امر اول آنست که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت و در وقت
یکنماز نموده باشد اما حاصل است مثل نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا در این
صورت اجمالا لازم است چهار نماز ظهر در اول بچهار سمت اتیان نماید بعد از آن اتیان بچهار نماز عصر در چهار
سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میباید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد یا خیر آنست
بهر طریق که خواهد اتیان نماید ظاهر اولست پس اول اتیان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از
فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم نیست که ابتدا
نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در اول و فصر
در سمتی که اتیان نموده باشد نماز ظهر چهارم را دوم بهر است در صورتیکه اتیان بچهار نماز در چهار
سمت نماید باین نحو که بوده باشد که اول در وسط مستقیم امتزاج نماید بنوعی که زاویه مابین هر دو خط مساوی بوده باشد
باهم و بعبارة اخری بنحو عمود امتزاج مابین هر دو خط باهم مساوی بوده باشد باین دو خط
بعد از تقاطع بچهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز مابین دو قسم قرار دهد و نماز کند سیم آنست آنچه
مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت سعه وقت اما در حال ضیق وقت اقتصار نماید
باین وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یک نماز اقتصار بهمان یک نماز مینماید و تعدد لازم
نیست و در تعیین جهت در این صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز و هکذا چهارم
واجب نیست در حق مقیم در قبله تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند این وقت مگر مقداری که کفایت هشت
نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر اینست که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا
در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا آخر وقت بلی در نیست کسیکه بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورتیکه
علم برفع مانع در آخر وقت پنجم آنست هرگاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد در حق مقیم در قبله
بعد از این معجوب بعض معاریف بسقط تکلیف شد و دلیل اینکه ضعیف جایز شد بعد از ارتفاع عذر خالی
از این نیست با بطلان است و وصف تحیر باینکه اگر اقامت لازم است در تمام قضا کفایت نماید حالت ادا را
پس لازم است اتیان بچهار نماز ظهر قضائی نماید و قضای نماز عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است که ادا
نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر شود اگر چه بنا بر قول بمضایقه
بوده باشد نظر اینکه شمول ادله این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست و اگر تحیر باقی بوده باشد در چنین قضا شکی
در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست و همچنین ظاهر اینست

که بی اشکال اتیان بچهار نماز ظهر قضائی در سمت قبله نمی لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بر اجتزاء بسه نماز
ظاهر میشود لکن کلام در اینست که ادا در این صورتیکه مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد
بعد از آن عذر بسقط تکلیف طاری شد اما قضای نماز عصر بر آن شخص لازم خواهد بود یا نه که در مسئله
خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر
میشود هرگاه مقدار هشت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر بسقط تکلیف عارض شود حکم
بوجوب قضای نماز عصر باز ممکن نبوده باشد و هم چنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتیکه
منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر بسقط تکلیف عارض شود و معلوم است
آنچه مذکور شد در صورتیست که تحیر در قبله در اول وقت متحقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد شخصی
مقدار انقضای چهار رکعت باهشت رکعت بالاتر قضای زوال که کفایت طهارت نماید کفایت میکند در
حکم بوجوب قضا اگر چه مابین متحقق تحیر و عروض عذر بسقط تکلیف مقدار یک کفایت چهار نماز بلکه بیشتر
متخلل شده باشد هفتم آنچه مذکور شد در حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن بالاستناد باول وقت بود و اما
آخر وقت باین معنی که عذر بسقط تکلیف رفع شد و آن وقت باقی مانده باشد مگر مقدار یک کفایت
چهار نماز نماید بالطهارت ظاهر اینست که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیر در قبله
از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود
پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان اداء و نه بطریق قضا و هرگاه بمقدار پنج نماز
از آخر وقت در آن نماید واجب است یک نماز ظهر بسمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت هم
چنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز در آن نماید دو نماز ظهر اول بدو سمت و سه نماز ظهر در آخر
بسه سمت اتیان مینماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هشتم هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز شود بعد
اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا بعد از ادای یکنماز رفع تحیر شود خالی از اینجا نیست یکنماز که قبل از
زوال تحیر از او صادر شده باسمت قبله بوده یا خلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا باین
نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است اتیان بیک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله بوده
باشد در حال اجتزاء باین اشکالست اظهر اعاده آن نماز است ثانیا بنحو تاسمت قبله بلکه در نیست که جواب
بوده باشد آنچه بکلیت لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد اما مسئله در صورتی متحقق است که قبل از
اخذ بصلوة معتقد باین بوده باشد که آن سمت قبله است آنوقت شروع بنماز نماید و در تحیر حکم این معنی
ممکن نبود شارع چهار نماز را واجب نموده من باب المقدمه در چنین حال از چهار ممکن نیست ناوی این بوده

باشد

باشد که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از اتیان بچهار نماز متحقق میشود که یکنماز از آن سمت قبله بوده پس استدلال
در حق مکلف بیکی از دو وجه متحقق میشود یا اینکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است و شروع بنماز
نماید بهر نحو است یا آنکه نداند لکن چهار نماز مثلا بعد از در ماهی خبر هیچیک از چهار متحقق نیست چه حکم بصحت لاستدلال
ممکن نیست پس اعاده نماز بهر نحو است لازم خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز شود پس هرگاه متحقق
که نماز بر خلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر نسبت قبله بوده باشد اگر چه استحباب جهت مقتضی حکم با
تمام است لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبله نظر باینکه مذکور شد باز حکم بلزوم قطع است بجهت آنکه لفظ
صلوة اسم است از برای افعال مقتضی تکبیر و مختتم بتسلیم و استدلال بمضمون این حدیث موقوف بر اینست که
وقت شروع بنماز معتقد باین بوده باشد که این صلوة بجانب قبله است و مفروض نه چنین است هشتم آنچه
حکم کرده شد بعدم اتیان بچهار نماز بچهار سمت بالاختصاص است بنماز بومیا عالم است ممکن است تفصیل در
اینمقام باین اما نماز میت پس ظاهر اینست که اکتفا بسمت نماز بر سبیل کفایت بوده باشد بتوان نمود و اما غیر آن مثل
نمازیات غیر کسوفین که موقت بوقت نبوده باشد که بلزوم تاخیر آن نماید تا رفع تحیر شود لوقت اتیان بیکنماز بنا
بسوی قبله را مکسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت داشته باشد لازم است که اتیان نماید
و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بآنچه وقت وسعت دارد و در نیست در امثال مقامات در مثل
نماز میت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد خصوصا در مثل
نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم امکان مقتضی تکرار در اتیان صلوة نماز میت و غیره نهم
آنست که متحیر در قبله جایز است اقتدا نماید بمتحیر و هم چنین جایز است اقتدا بمتحیر غیر متحیر و اما اقتدا
غیر متحیر بمتحیر در سمتی که غیر متحیر معتقد اینست که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و اما در سمتی که
معتقد این است که سمت قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است در اینمقام چند بحث است بحث اول آنست که
رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز باین سه وقسم میشود عمدا
یا سهوا و علی التقدیرین یا بهر بدن است یا بسر و بنظر و بر جمیع تقادیر یا بجانب قبله است یا بسوی یمین
و یسار است یا مابین یمین و یسار پس اقسام دوازده است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما
اقسام عمد اول آنست که التفات نماید بهر بدن بجانب قبله دویم آنست که التفات نماید بهر بدن بخلاف قبله
تشکیکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیم آنست که التفات نماید بکل بدن
بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود استیناف آن لازم است چهارم آنست که التفات
نماید بکل بدن مابین یمین یا یسار در این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده باشد حین التفات بعبث اقوال

نماز باز دهد و صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است چهارم آنست که التفات نماید بوجه متنها جانب یمین خود
یا یسار خود این قسم ظاهر است که نماز صحیح و لکن اصل فعل مکروه بوده شباهت دارد آنست که التفات نماید بوجه
متنها مابین یمین یا یسار صحت و در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی که حکم کراهت در
این صورت ممکن نیست و اما اقسام سه اول آنست که التفات نماید بوجه متنها مابین یمین و یسار و در این
که التفات نماید بوجه متنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز
در این دو صورت علی مقتضی صحت است در صورت سه دیگر التفات بوجه متنها است بخلاف قبله
در این صورت اگرچه ظاهر از بسیاری از فقها رضوان الله تعالی علیهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره
لکن مختار نزد حقیر آنست که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد چهارم التفات بکلی بدن است بخلاف قبله
پنجم التفات بکلی بدن است بجانب یمین یا یسار مختار در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات
بکلی بدن است مابین یمین و یسار در این وقت اگر مشغول ببعض از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل می شود
اگر چه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم ببطلان مشکل است احتیاط در اعاده است مخفی
نماند آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام عمد و نسیان مختص بنمازهای واجب است و اما
نماز نافله ظاهر اینست که هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود و اگر چه التفات بکلی بدن بوده باشد
بقابل جهة قبله متعود اما جهت دیگر در ظاهر فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای
نماز هر گاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم می شود اول آنست که نماز واقع شده است
مابین یمین و یسار مصلی ثانی بسوی نفس یمین یا نفس یسار ثالث بجانب قبله و بعبارة اخری بعد مابین سمت
قبله و مابین آن سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی آنست یا بیشتر از ربع است
تغییر از اول میشود بمابین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر اول است
نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هر گاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت
شده باشد و اگر بعد از انقضای وقت چون شده باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است مابین
فقها اختلاف است که مثل صورت ثانی است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم
نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هر گاه ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد
در این صورت اگر مابین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند در حال بر اظهر
اینست که لازم است مشغول واجب از واجبات نماز نشود در دو صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده
متوجه قبله شده استیناف نماز نماید اگر چه ممکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد بلکه هر گاه از وقت

درک نماید مقدار یک رکعت یا کمتر فضا عدا نماید لازم است قطع نموده استیناف نماید بعد از توجه بسمت
قبله و اما هر گاه وقت شود بعد از قطع ممکن از درک یک رکعت نماز در وقت نخواهد شد آنچه از جماعتی از فقها
فقها ظاهر میشود آنست که در این صورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز بعد از صورت
تحریمه نموده باشد نماز نزد حقیر خلاف آنست بلکه لازم است قطع نماز بحتی در این صورت و چون که مفروض اینست
که مابقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید و اما حکم جاهل است
قبله یا ناسی مثل کسی است که خبط در سمت قبله نموده یا نمیکرده اما جاهل بسبب ظاهر اینست که حکم او چنین نیست
بلکه لازم است اعاده نماز اگر چه نماز او مابین مشرق و مغرب بعضی که مذکور شد واقع شده باشد و بلکه جاهل
حکم عامد است پس هر گاه کسی عمدا نماز بغیر جهة قبله نموده باشد نماز او باطل است در این اعاده نماز باقتضای این
متعینات جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی مناسب اینست قول بیان شود که در ناسی چه چیز است از وقت
تنبه شود بحکم آن میکنیم مراد از ناسی در این مقام و احتمال دارد اول آنست که مراد از ناسی حکم بوده باشد دوم
ناسی بموضوع مراد از ناسی حکم آنست که اول میدانست که در نماز واجب است استقبال قبله لکن این مسئله
فراموش نمود و مراد از ناسی موضوع آنست که اولا سمت قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز بسمت دیگر
نمود باعتقاد اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی بحکم پس این دو قسم می شود
یکی آنست که در نسیان مقصر است یعنی مشاهده نشانه سبات و مساهله در دین بوده دویم آنست که چنین
نیست اول ظاهر اینست که حکمش حکم جاهل است پس صلوة او حکم ببطلان است اگر چه واقع شده باشد
مابین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او مشکل است اگر چه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه اشتغال
بقول تعالی و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره باعمال بذمه استقبال ممکن نیست و در نیت حکم در خلاف
نوع چنین بوده باشد و جبران از آنچه مذکور شد مستحق میشود و تفاوتی که هست آنست که در اول بجهة نسیان
اثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر اینست حکم این حکم کسی است که خبط در سمت قبله
نموده باشد پس اگر نماز او مابین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد
یا بخلف قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه معذور نیست که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگر چه متذکر
شود بحقیقت حال در خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد
بود و در این در صورت نیست که متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هر گاه متذکر اثنای نماز
نماز بوده باشد پس اگر مابین یمین یا یسار بوده باشد نماز او صحیح است میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین
یا یسار یا بخلاف جهة قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است جهت دیگر آنست که علم بجهة قبله

بالمکان لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بظنه میتوان نمود و در این نظر خطا است مثل
شاهد محاریب مسلمین باعتبار ایشان لکن در شهرهای بزرگ بسیار کبیره یا متوسط و اما قریه که در آن چند نفر بوده
باشند استفاده ظن از محراب مسجدی که در چنین قریه بوده باشد مشکل است و اما مزارع مسلمین پس اگر مزارع
شیعیان بوده باشد میتوان ظن داشت و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه
شرط نیست قبله را در ذبح و نحر بغیر قبله الحجر میتوانند بعمل آورد مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است
چنانچه مذکور شد و بنا بر محاریب و مقابر بلاد میباید مستند بآن قواعد بوده باشد و هر چند ظاهر اینست که کل
این فقها قدس الله تعالی ارواحهم ذکر نموده اند از علامات مختلفه نسبت ببلاد مختلفه جهة مستند بوده باشد بقواعد
هیئت چه علامات مذکوره در کلمات فقها مذکور در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهة آنکه نصوص
وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است و در این احادیث است که امتداد که متوسط است
مابین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع بیان نمیتواند شد بلکه عمل
باین اخبار و صحت اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد است پس این اخبار لا محاله محمول است بر صورت
اشتباه در سمت قبله چنانچه سابقا اشاره بآن نمودیم بیان معنی کسی یا اعتقاد اینکه سمتی سمت قبله میباشد در حال
نماز متوجه بآن سمت بعد فساد اعتقاد او منکشف شد در این وقت مقتضای این اخبار اینست اگر نماز
مابین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود و الا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که فرمایش
مشرق و مغرب قبله است در حق کسی که اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص
قبله حدیث موثقی است که محمد بن مسلم از مغربی لا ادری الاول او آخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام از یک کشف الاسرار
و الدعاء جناب امام بعضی صادق علیه السلام روایت نموده که گفت که من سؤال کردم از امام ما بعد علیهم السلام از قبله و جواب
فرمودند حدیث را بر پشت خود قرار بده و نماز بکن و چه بگذرد روی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه و میباشد لهذا
حدیث شود بر اینکه مراد مصور بیان قبله عراق است و در ادراک فقها اگر پشت سر حقیقی است که عبارة از مابین
کتفین بوده باشد خالی است با آنکه فقها ذکر نموده اند در بیان علامت قبله عراق که حدیث را ظن میکنند بمن
قرار بدهند و اگر مراد اعم از این معنی است شامل صور متکثره خواهد بود یک صورت آنست که فقها ذکر نموده اند
با مخالف خواهد بود با آنچه در بیان علامت قبله عراق ذکر نموده اند و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق
در فقیه ذکر نموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیان فرمودند خدمت باسعادت آنحضرت عرض کردم که گفت
بسنوده قبله را بدانند از سر شب حضرت در حدیث نموده اند آیا میشناسی ستاره را که آن را جدی میگویند گفت گفتم
بلی فرموده اند آن ستاره را بر پشت خود قرار بده و هر گاه در راه مکه بوده باشی بگذر بآن ستاره و امیان دو کتف

خود یعنی علامت قبله در اینمکان اینست که جدی را مابین دو کتفین خود قرار بده و در سفر دیگر اینست که جدی را بر پشت خود
قرار بده هی و این شخص راوی معلوم نیست که کی بوده و از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه
فقها ذکر نموده اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بعقول امر هیئت ظاهر می شود که سؤال این شخص از اهل
لواهاء و بلد بوده که عرض آن بلد را امر بوده بر عرض مکه بقلیل و طول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا اگر قبله
آن بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا اگر استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین و هر
یک جدی است در قطب ابیکر و بالنجم هم میگویند که سر سوره هالات و وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده
از ثابت از ارباب معرفت و یقین جناب حضرت باقر علیه السلام فرمودند که اهتدوا از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین
که فرموده مرا از نجم در اینجا جدی است بجهة آنکه آن ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود و بر اینست بناء
قبله و بان ستاره راه میبابند اهل بر و بحر و امر در عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده اند
اظهر است و حدیث دیگر که وارد شده باشد در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد زیاده باشد پس رجوع در آنچه فقها
ذکر نموده اند میباید قواعد هیئت بوده باشد لکن لمضان اینست انطباق آنچه ذکر نموده اند در بیان قبله در
علامات آن بقواعد هیئت نیز کلا اشکال دارد از جمله ذکر نموده اند اهل هر اقلیمی میباید متوجه شود بسوی
رکنی از ارکان کعبه که در اینجا اهل آن اقلیم است پس اهل عراق لازم است متوجه شوند بسوی رکنی عراقی
و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است بعضی بر این ایراد نموده اند که لازم می آید بنا بر این قبله عراقی
نقطه مغرب بوده باشد نه مابین جنوب و مغرب بیان ملازمه مقتضی اینست آنکه نشود چون بنای کعبه بر یک هیئت
مربع مستطیل است بنا بر این هر گاه فرض شود خط مستقیمی اجرا شود از رکنی که در این منصوب است حجر
الاسود بر رکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل منقسم میشود بدو مثلث یک ضلع آن مثلثین محصور است
مابین رکن جنوبی و یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است مابین رکن یمانی و رکن مغربی و یک ضلع
از مثلث دیگر محصور است مابین رکن جنوبی و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است مابین رکن شامی
و رکن مغربی و ضلع مشترک است مابین هر دو مثلث ضلعی است که محصور است مابین رکن جنوبی و رکن مغربی
که در هر دو مثلث است و بنا بر این هر گاه کسی مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد آن کسی رکن عراقی است گاهی
طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسی که مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد آن کسی رکن عراقی است گاهی
المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نقطه است قبله متوسط
مابین نقطه جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه با عین نقطه مغرب میباشد یا متوسط مابین نقطه
مغرب و نقطه شمال خواهد بود پس حکم باینکه عراقی میباید متوجه رکن بشوند که در آن نصب شده حجر الاسود

صحیح نخواهد بود اینست غایت امکان است که گفته شود در بیان ملازمه و این مطلب اگرچه چنین است که گفته
شد لکن جمع مابین این و میان آنچه مزبور شده اند که از جمله علامات قبله اهل عراق است مشرق الجانب بسیار
و مغرب الجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در اینصورت ارتفاع عکس اولی خواهد بود فقط باینکه
شخص است کسی که محاذی نقطه مغرب می ایستد لازم این است که نقطه مشرق در نظر او واقع شود پس
قطعا این قسم از توجه رکن عراقی مراد فقهای اهل بود بلکه لازم است تصویر این نوع شود که جمع شامی
هر دو شده باشد هم توجه رکن جنوبی هم قرار دادن مشرق الجانب بسیار و مغرب الجانب یمین و اگر رکن
مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است رکن جنوبی محاذی نقطه مشرق بوده باشد بنابراین در صورتیکه
کسی مغرب الجانب یمین قرار داده حقیقة و مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن
یمانی بلکه محاذی جزوی که مابین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستقیم باجزء مستحب
بوده باشد اگر ظاهر بخوبی که مشاهده شده رکن جنوبی محاذی باشرق اعتدالی نیست بلکه محاذی باشرق اعتدال
مابین رکن جنوبی و باب بیت است که بقدر از آن بطرف می شود پس رکن مغربی محاذی باشرق اعتدال نخواهد بود
بلکه محاذی باشرق اعتدال نقطه قبله از وصل بر رکن مغربی خواهد بود پس باز قرار دادن مغرب الجانب
یمین و مشرق الجانب یسار حقیقة محاذات متحقق است مابین این شخص و جزوی از خانه که متوسط بود
باشد مابین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم لکن جزوی از خانه که اقرب بوده باشد بر رکن شامی از جزوی
که میان مذکور شده بلکه گاه هست محاذات بعین رکن شامی میشود و اگر قایل باین از این بیشتر جنانچه از ظاهر
اینست اگر این مراد بوده باشد یعنی مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد عراق و مشرق در جانب یسار
کذلک و فرض شود جنانچه عرض بلد بیشتر است از عرض مکه طول آن نیز زیاده بر بوده باشد جنانچه از مراد اینست
در اینصورت اختلاف در زیادت طول کاملست محاذات مابین این شخص و بین باب میشود و گاه است
محاذات مابین او و نفس باب خلف میشود و گاه است محاذات مابین این شخص و حطیم میشود که مابین
باب و رکن حجر است و گاه است محاذات با رکن حجر میشود و لکن نه بنحو که مذکور شد و لکن بنا
بر این حکم بر جهان نیاست مشکل است بلکه سزاوار اینست که حکم بر جهان نیاست شود و علی جمیع التقادیر
حکم اینکه اهل عراق باید متوجه بر رکن عراقی بشوند و از رکنات که حجر در آن مضروبست باحکم باینکه
اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمین قرار میدهند بعنوان اطلاق صحیح نیست
مبحث چهارم در اینست در جائی که سمت قبله مشخص نبود و مخفی و اشتباه نمود و مظنه بهم رسانید و صحیح
که از جهت قبله است اعتبار بان مظنه میتوان نمود و مادامیکه باقی بر وصف مظنه بوده باشد محتاج

بتکرر

بتکرر اجتهاد موافق عدد نماز هاست پس اعتماد باجتهاد اول مینماید اگرچه صد نماز بعمل آورده و ظاهر
اینست هر جا که مظنه هم رسید اعتماد میتواند نمود و نماز که انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست بلکه
در صورتیکه علم داشته باشد که تاخیر ظن اقوی میشود در اینصورت اعتماد بلکه در نیست که حکم وجوب تاخیر شود
و آنچه مذکور شد که حاجت بتکرر اجتهاد نیست این در صورتیست که باقی بر وصف مظنه بوده باشد اما هر گاه اعتبار
عوض شد از ان ظن او مبدل بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول
هر سه نمازهای سابقه آنچه بعمل آمده صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگر که
مقتضای اجتهاد است بعمل آورد و فرق مابین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز
با بقای وقت لازم بوده و در اینجا لازم نیست اینست که موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله
مشخص بود و این شخص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص میشد و خود سمت
بعضی سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود باجتهاد و بعضی سمت
اتیان بنماز نمود و بعد ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق
دیگر در اینجا تیقن غلط بوده بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن خطا میباشد **مبحث خامس** اینست هر گاه
مخبری اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول آن شخص عمل بان مظنه میتوان نمود اگر ظن شود
مخبری دیگر اخبار بخلاف آن نمود حالی از این نیست یا هر دو مساویند در عدالت یا احدهما اوثق
میباشد بر هر دو تقدیر یا تاخیر ثانی هم قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ
از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم میشود اول آنکه در قبل از شروع نماز میباشد و دو
مخبر هر دو مساویند در عدالت و وثوق در اینصورت ظاهر اینست حکم این شخص حکم مقلد است در دو سمت
لازم است بهر دو سمت نماز نماید دویم آنست که هر دو مخبر قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما
اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم عمل بقول اوثق لازم و در اینصورت دیگری متعین است سیم و چهارم مثل اول دو
صورت است لکن اخبار آن مخبر ثانی در اثنای نماز و حکم در این دو صورت عبارت است در صورت اوثقیت
احدهما اگر اوثق مخبر اول است نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید و چیزی بر او نیست و اگر
اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف ما دون یمین و یسار است معروض میشود در اثنای نماز بان سمت که
مقتضای قول اوثق است و اگر بسوی یمین یا یسار است باتمام آن جهت که شروع بنماز نموده و قطع
نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز را
بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید یا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول مخبر ثانی ممکن است تفصیل

داده شود در این مقام مابین آنکه اگر اختلاف مابین دو مخبر ما دون یمین و یسار است اعاده نماز ضرور میباشد
و اگر اختلاف بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن در نیت
که بگوییم اگر گفتار همان نماز نوافله بخوانند و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد
مبحث ششم مثل سیم و چهارم است لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده باشد در اینصورت اگر
اختلاف مابین دو مخبر مابین یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مخبر ثانی اوثق بوده باشد
و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف مابین دو مخبر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول در صورت
مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست بلکه لا اشکال هست در نماز دیگر
که بعد میباید بعمل آورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت احدهما باز اشکالی نیست اگر اوثق
اول بوده باشد و اشکالی هست در صورت اوثقیت ثانی است و باز در نیت که اگر گفتار همان نماز نوافله بخوانند
و لازم نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن در نیت که بگوییم احوط اعاده
مقام اول
لکن باتمام وقت **مبحث هشتم** در حکم نماز در جوف کعبه معظمه است پس در این دو مقام است
در نماز در جوف کعبه است پس میگوییم نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد
اشکالی در جواز آن نیست و مجرد ایراد بهر سمتی و رکنی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه در کعبه نماز
مستحب است و در حدیث صحیح وارد شده که حضرت امیر الحل شانه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
در هر یک از چهار رکن یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز اتیان فرمودند و اما نماز واجبی در حق
کعبه پس در حال ضرورت مثل کسی که مثل آن بر زمین آمدن نبوده باشد بی اشکال جایز است و ظاهر
اینست که حمل خلاف نبوده باشد و اما در حال اختیار پس حمل خلاف است و ظاهر اینست که جایز نبوده باشد
لکن با کراهت **مقام ثانی** نماز در سطح بام کعبه است و این نیز محل خلاف مابین فقهاست بعضی گفته اند
نماز میکند مستلقیا یعنی پشت خود را بر روی بیت المعمور نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا
یعنی بپهلو میخوابد و نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهور مابین فقها و مختار مابین
اقوال آنست که نماز ایماء میکند با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند
شد لکن لازم است بجزی بایستد در جمیع احوال حتی در حال سجود چیزی از زیادت پیشانی و آن
باقی بوده باشد تا در جمیع احوال از فضای خانه چیزی پیشانی و روی او بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود آنچه
مشهور است که فضای کعبه اوسع بوده از این مقدار اگر هست و از جواب از چیزی از آن فضا امر بی
اندازه اند مسلم نبوده باشد **مبحث هفتم** در بیان چیزهائیست که استقبال قبله در آنها لازم است و این چند

اول

اول نماز هاست و اجبات است دویم نماز میت است سیم ذبیحه است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر حیوان
بسمت قبله آنکه داشته ذبح یا نحر نمایند و اما استقبال ذابح پس لازم نیست چهارم محتضر است یعنی لازم است
در حالت احتضار یعنی حال نزع و روح که عبارت از حال موت بوده باشد شخص را متوجه قبله نمایند بنحو میت است
در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در حال نماز آنست که رو
و سایر اعضا و بدن بسمت قبله آنکه دارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است این در حال قیام است
و در حال جلوس قریب باین است و اما در حال سجود مشخص است که باین طریق نیست بلکه باید سجود بر سطح
دایره مانند بسمت راس بلند و کمتر بجزی بوده باشد که دایره مزبوره منتصف ساجد بوده باشد بقسم متساوی
از سر و جبهه و رقبه و صدر و غیر چهار تقیید نماز بواجبی چند احتیاط از این اطلاقات که استقبال قبله در نافله
واجب نیست بلکه جایز است اتیان بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر در حال اختیار و ضرورت در حال مشی
و سیر و چهار اجمالا ظاهر اینست که اتیان نماز نافله بجمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله میتوان نمود و در
حالت رکوع اشاره بسر بلند و ایماء بجهة سجود اخفض از ایماء بجهة رکوع باشد یعنی بجهة رکوع و سجود را
بپائین حرکت داده میل سر بجهة سجود زیاده تر بوده باشد و اما لازم است تکبیرة الاحرام بجانب قبله بگوید و تمام
احوال مذکوره ظاهر اینست که چنین نبوده باشد اگرچه رعایت همها ممکن احوط خواهد بود و مخفی نماند
اینکه لازم است که اتیان نافله بود در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال اختیار پس در
نیت که بازاستقبال قبله شرط نبوده باشد بلکه اتیان بنافله در حال وقوف متعمدا بغیر سمت قبله میتوان نمود
لکن احوط رعایت استقبالست **فصل پنجم** در لباس مصلی است و در این چند مطلب است **اول** آنست
که جایز نیست نماز در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم خواه حیوان نجس العین بوده باشد یا الحاق و نماز در پوست
یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه دریا و غیر هر دو خواه از جزئی که از حیوان طاهر العین میباشد نجس بوده مثل
بول که مثلا یا نجس بوده باشد یا مثل شیر که بسبب دهن او و موی آن و سایر اجزای آن و فرقی که هست مابین
بول که سر بر آب دهن او است که بول که در لباس مصلی یا ماء که در طوب آن باقی است از دو راه مانع
صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از راه آنکه جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت
زوال طهارت و تحقق حیات مخصوص میشود مانعیت از راه نجاست او و اما مثل آب دهن راه مانعیت
از مخصوص است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتیست که رطوبت باقی بوده باشد و اگر
خشک شده مانعی نخواهد بود تحقیق حال در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول
اللحم یا با علم بموضوع و حکم است یا بعلم بهر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس آن این چهار قسم است

مولد بعلم بر منوع است که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در ابار علم بحکم اینست که عالم
بوده باشد که جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این دانسته شود میگوییم شبهه در فساد نماز
در قسم اول نیست و ظاهر اینست در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد هم چنین در قسم سیم عبارت اعم از موضوع
و جهل حکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بر موضوع و علم بحکم مثل اینکه میدانست که نماز در جزء
غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست که جزء غیر ماکول اللحم با اوست چه در این صورت ظاهر اینست که نماز
صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بر منوع است که میداند این چیز با اوست لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر
ماکول اللحم است و این متصور بدو صورت میشود یکصورت آنست که مشتبه الحال باشد بحکم این مذکور خواهد شد
دویم اینست که نمیداند که آن از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد اینست که از حیوان ماکول اللحم است در اینصورت
ظاهر اینست که صلوة فاسد بوده باشد و اعاده ما لازم باشد و اما در صورت خیال چه این در قسم است نظر باینکه
ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اول آنکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با اوست لکن در حال نماز
فراموش کرد و نماز کرد بعلاوه نزاع از نماز مذکور شد و در ناسی حکم است در این دو صورت نیز نماز باطل است و تفصیل آن
این مذکور شد اما است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا بعمل بوده باشد بلکه شرایی که چسبیده باشد بدن مصلی
یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی ممکن است که تفصیل یاد شود در محمول باین نحو که اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب
مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه در جوف قلنسوه باشد که در جیب مصلی است در این
صورت حکم بفساد نماز ممکن نیست الا بمذکور شد در صورت است که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما
انسان پس بحث در اجزای آن از دو است اول اجزای هر شخص است بلا منازعه بجز دو این شخص و این ظاهر
اینست در غیر اجزای که لحیه بوده باشد مثل اخرن و بول و منی و غایط بیعیب بوده باشد مثل مو و خون و لعاب و عرق
و قی و لب و دهن و مدفع و روزی و دی و غیر اینها پس بوده اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگر
چه دندان بوده باشد با این هرگاه دندان کسی افتاده باشد و آن دندان را در بغل خود بگذارد نماز کند نماز صحیح
خواهد بود و این در صورتیست که آن جزء بکوشت نداشته باشد و اگر کوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی
بریده باشد و آن انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است
دویم اجزای شخص نیست بدیگری و این ظاهر اینست در مثل مو و ناخن و عرق و قی و لب و دهن و مدفع نیز
بطلان نماز نشود و اما مثل دندان و انگشت و غیرها ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود و اما مثل شیر
اگر چه شیر باشد بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقاء رطوبت و اما در صورت
جفاف چه شیر نیست اگر چه شیر و جزء بوده باشد محض نبوده باشد بلا خلاف مذکور شد در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم

در صورتیست که صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه کوشت نداشته باشد مثل
شپش و کک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و هم چنین است زنبور خصوص عسل مثل مور
و عسل بنابر منع در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و از این باب است ابریشم پس
اجتناب از آن لازم نیست و اما در مثل حیوانی که نفس سائله دارد لکن صاحب کوشت باشد مثل بعضی
اقسام ماهی که ماکول نیست پس در رعایت که اجتناب از اجزای آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیوان که صاحب
نفس سائله نیست صدفست اما حیوانیت صدف پس مستفاد میشود از حدیث صحیح و اما اینکه صاحب نفس
سائله نیست پس ظاهر است از مشاهده و لکن ظاهر اینست که اجتناب از اجزای آن در حال صلوة لازم نباشد
سیما در بدیکه در جوف آن میباشد بلکه ممکن است ادعا استقرار سیره مسلمین میشود در عدم اجتناب
از آن و اما چیزیکه مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد مابین آنکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر
جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد در این دو صورت ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد
و اما مثل شعر است که بدن یا جامه و مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر
ماکول اللحم ظاهر اینست که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و هم چنین است استخوان که در دو بوده باشد مابین اینکه
از ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگر چه احتمال آن بوده باشد که از نجس العین بوده باشد یا از اجتناب از آن
در احوال نماز لازم نیست و ظاهر اینست وجوب اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مختص بوده باشد
باینکه حرمت اکل لحم او بالاصالة بوده باشد یا بالتبعیت اگر چه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانی که
مغرور باشد بجلد مرطوب و انسان بوده باشد یا جلالة بوده باشد و نخواهد بود اجتناب از اجزای حیوان که لاحل
کوشت آن حلال بوده باشد است در جمیع حیوانات که حرمت اکل لحم آن ثابت باشد مگر سه چیز اول آنکه
اجتناب از ثوب که معمول از کرک آن بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها هم چنین است جلدان لکن بنا بر مشهور
و اقرب بحلال اجتناب از کرک و موی و پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره محل
اشکال است ظاهر لزوم اجتناب دوم سنجاب و سیم حواصل است این بیطار در جامع خود کرده طب جمع
نموده که این دو قسم است یک قسم سفید است و یک قسم سیاه قسم سیاه این بدبوست و موجب جلد
او را استعمال نمیکنند و قسم سفید آن نیکو و خوش بو است طبیعت آن قلیل الحرارة و کثیر الرطوبة است
و لباسی که از آن بعمل آورند نافع لمزجه حاره است و هم چنین نافع لمزجه است که صفرا بر آن غالب بوده
باشد جلد مقصود اینست که سنجاب و حواصل اگر چه از حیوان غیر ماکول اللحم است لکن استعمال آن

عمل از جلد و در اینها در نماز جایز است اگر چه اجتناب احوط است و اما اجزای دیگر این دو حیوان مثل عظم
و غیره چنانچه در جزء مذکور شد پس استعمال آنها در نماز جایز نیست **مطلب ثانی** در استعمال اجزاء میتة است
بدانکه میتة یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این
سه مقام است **مقام اول** در میتة از ماکول اللحم است بدانکه اجزای میتة ماکول اللحم یا جزء نیست که حیات در آن
حلول نموده مثل شعر و عظم و نخوها یا جزء است که حیات در آن حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر
اینست که استعمال آنها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه موی بوده باشد که قطع نموده باشند از میتة یا کنده
شده باشد لکن در صورت ثانی موضوع اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزای مماسة الحیوة
از میتة از ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در نماز موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مایع بوده باشد
مثل اخرن و بول و شیر و نخوها پس اینها مثل رطوبت خارجه از میتة در این صورت میگوییم هرگاه یکی از اینها برسد
ببدن مصلی یا لباس مصلی نماز در آن جایز نیست اگر چه بگوییم شیر از میتة ماکول اللحم است لکن در
این صورت تفرقه باید بشود میان شیر و غیر شیر و ماهیت شیر بنابراین با بقاء رطوبت است پس در صورت
جفاف مانعی نخواهد بود بنابراین ممتاز بغسل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و نخوه آن اگر چه بول
حیوان ماکول اللحم در حال حیات طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات میتة نجس میشود پس بعد از
تحقق جفاف اثر نجاست باقی خواهد بود از آن ممتاز بغسل است و اما اگر اجزای بوده باشد که اجتناب از آنها
حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نخوه اینها پس نماز در آن بلکه نماز با آن جایز نیست اگر چه ملاقی بحرم الصلوة بوده باشد
بلکه استعمال آنها در مقام انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست **مقام ثانی** در اجزای میتة غیر ماکول اللحم که طاهر
العین بوده باشد حکم این از آنچه در سابق مذکور شد مشخص میشود بلکه حکم در صورت موت اشد میشود و حال این نیز از
آنچه در این مقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیاء مایعه منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیات
غیر بول و خون طاهر است پس ماهیت اجزای مایعه طاهره مشروط خواهد بود ببقاء رطوبت بنابراین
در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله از آن حیوان بعد از ممات نظر بملاقات آنها
با نجاست **مقام ثالث** در اجزای میتة از نجس العین است حکم این نیز از آنچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود
بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه مابین رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیوة و بعد از
ممات از حیثیت نجاست نمیباشد بلکه ملاقاة الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نخوها نیز نجس است بعد از آنکه
فرقی نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیتة میان آنکه اجزای میتة ملبوس بوده باشد یا مأخوذ و ملبوس
یا محمول مایع به الصلوة بوده باشد یا نه مگر تفصیلیکه در اجزای میتة از ماکول اللحم

مذکور شد در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و باید اجتناب نماز محکوم بفساد است **مطلب سیم** است که حکم بعدم جواز
استعمال اجزاء حیوان بجهة جزء میتة بودن در نماز و غیر نماز یا بمحض آنکه علم حاصل شد بر اینکه
این از اجزاء میتة است پس در صورت عدم حصول علم بآن حکم میشود بجواز استعمال اعم از اینکه علم باشد
بتحقق تذکیه یا نباشد یا بجواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است یا بعدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم
جواز استعمال ظاهر ثانی است بنابراین پس در دو صورت جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی
آنست که عالم بوده باشد بمیتة بودن دیگر در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلد مردد مابین آنکه
از میتة بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است اول بمشاهده صدور تذکیه
از مذکی دویم بصدور اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بازار مسلمانان
اگر چه مشاهده تذکیه حیوان نموده و هم چنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه نموده باشد اعم از اینکه ذی الید
معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه
مشاهده تذکیه حیوان از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید بر صدور تذکیه از مسلم و اما
جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر اثر تصرف در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده باشد کتاب
یا کتاب جاقور بوده باشد و مثل اینها ظاهر اینست استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه اثر
استعمال در آن بوده باشد یا اگر چه مثل دباغ بوده باشد پس اینصورت استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه یکی
از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد یا باطل از وجوه اگر حاصل شود ظاهر اینست که
کفایت بکند و اما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر از بازار پس اگر آثار استعمال در آن هست مثل پوستین
مثلا در دست مسلمان است در غیر بازار در این صورت نیز اشکال در جواز مباینه و جواز استعمال آن
در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر آثار استعمال مطلقا در آن نبوده باشد پس اگر مظنه بتذکیه هم رسد استعمال
آن جایز خواهد بود و الا فلا ضابط قول در لباس مصلی مقتضی اینست که گفته شود لباس مصلی یا ماخوذ
از نباتات مثل قطن و کتان و نخوها یا از حیوانات اگر از نباتات شبهه در جواز آن مطلقا نیست و اگر
از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس
اگر رد شود مابین آنکه نماز عاریا بوده باشد یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا متعین است
و اگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است یا از میتة اگر از اول است جایز بلکه اگر از ثانی است جایز
نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر رد شود مابین لباس ماخوذ از میتة غیر ماکول یا از میتة ماکول اللحم
ظاهر اینست که بر جمیع ثانی متعین بوده باشد و اگر رد شود مابین لباس ماخوذ از میتة ماکول اللحم

نازمدکی غیر ماکول اللحم اشکالی در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس
یا تخییر **مطلب چهارم** در احکام حریر است و دران چند مباحث است **اول** آنست که جایز نیست در حق مرد پوشیدن
لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر پوشد لباس حریر را و نماز دران بعمل آورد
نماز باطل خواهد بود مگر در صورتی که پوشیدن آن و نماز دران بعمل آوردن جایز است اول در حال حریکه
راجح بوده باشد شریعت مطهره دوم در حال ضرورت مثل بروزیت هر آنچه که در زمان لبس حریر مظنه
هلاکت نفس یا حدوث مرضی بوده باشد و اما لبس آن بجهت دفع شپش علی وجه الاطلاق مشکل بلکه جایز
نیست مگر در صورتیکه بحد ضرورت برسد و آنچه مذکور شد در حق مردان بود و اما نسبت بزنان پوشیدن
حریر بی اشکال جایز است در حق آنها و اما نماز زنان در حریر محض اگرچه شیخ صدوق قایل بعدم جواز
شده لکن مشهور در حق در مسئله آنست که جایز بوده باشد بلکه در نظر حقیر محل اشکال نیست اگرچه
علامه در منتهی توقف فرموده **مبحث ثانی** آنست که منع از پوشیدن حریر و نماز دران در حق مردان در صورتیست
که خلوص بحریر می بوده باشد که نماز دران جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریشها پوشیده
از در حق مردان و هم چنین نماز کردن آنها دران جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل پود ریشها
یا بعکس از هر یک از تار و پود هر ابریشم بوده باشد و هر ریشها یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود مرکب از ریشها و ابریشم
یا بعکس باین نحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریشها پس در جمیع این صورتها پوشیدن
مردان چنین لباس را و هم چنین نماز کردن دران جایز خواهد بود و در صورتی امتزاج شرعی نیست که جمله
ابریشم خالص و از ریشها نبوده باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز دران ثابت است اگرچه ابریشم خالص
از ریشها در صور مسطوره بوده باشد اجمالا منع از پوشیدن حریر محض و از نماز در آنست پس هرگاه امتزاج
بحدی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است عینی نخواهد داشت و لفظا در صورتیست که ابریشم مزوج بوده
باشد بغیر ابریشم از چیزهائیکه نماز دران جایز بوده باشد مثل ریشها و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و خز
و امثال اینها و اما هرگاه مزوج بوده باشد بچیزی که نماز دران جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد بموی
حیوان غیر ماکول اللحم یا بطلا در این صورت امتزاج شرعی نداشته و منع از استعمال در احوال نماز باقی است
مبحث سیم در حکم کج است بدانکه حکم کج در اینمقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد محض
کج یا از کج و غیر کج از چیزهائی که نماز در آنها جایز نیست نماز دران جایز نخواهد بود و اما پوشیدن
در غیر حال نماز گاه است منع ثابت است و گاه است منتفی است تفصیل این اجمال اینست که اگر ثوب
معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن آن در حق مردان جایز نیست و اما اگر معمول از کج

دومی حیوان غیر ماکول اللحم غیر محض العین بوده باشد پس پوشیدن آن در غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم
جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بوده باشد با جزء محض العین مشکلست و لکن اینها در صورتیست که آن جزء مخلوط
ماخوذ بوده باشد از آن حیوان غیر ماکول در حال حیوة و اما هرگاه ماخوذ بوده باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز
پوشیدن آن اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد بی اشکال بلکه ممکن نیست و محض بوده باشد که منع از نماز در حریر
ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر آن بوده باشد بلکه منع ثابت است اگرچه روی جامه حریر بوده و ستر
غیر حریر یا بعکس آن **مبحث چهارم** آنست که حریر از موانع علیه است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند با جهل
بموضوع یعنی نداند که این ثوب حریر است مثل آنکه در شب تار جامه پوشید و نماز کرد بعد از فراغ از
نماز مشخص شد که نماز در حریر شده ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و اعاده آن نماز لازم نباشد اگرچه عالم
بحقیقت حال در وقت شود و اما هرگاه برعکس این بوده باشد باین نحو که نماز در جامه ابریشمی نمود باعتقاد
اینکه این جامه حریر میباشد بعد از فراغ از نماز مشخص شد که حریر نبوده است ظاهر اینست که نماز باطل
بوده باشد و اما ناسی پس آن یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم ناسی موضوع ظاهر اینست مثل جاهل
بوده باشد و اما ناسی حکم پس دران تفصیلی است انشاء الله تعالی در مبحث مغصوب ظاهر خواهد شد
مبحث پنجم آنست که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر قدر ستر بوده باشد که نماز تنها فی حد ذاته دران
توان نمود بلکه ثابت است اگرچه لا یتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر یا بکمر
بند از حریر باطل خواهد بود و هم چنین است نماز در کلاه حریر لکن این متصور بچند صورت می شود
یکقسم آنست که رویه و استر کلاه هر دو حریر بوده باشد دویم آنست که رویه تنها حریر بوده باشد و استر
غیر حریر سیم عکس اینست یعنی استر حریر بوده باشد و رویه کلاه غیر حریر در حریت از سه صورت
کمتر بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم آنست که بعضی از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعضی از استر
آن حریر بوده باشد در این صورت اگرچه بقدر قلیل بوده باشد اشکال در جواز آن نیست و اگرچه بسیار
بوده باشد بی اشکال است حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بسبیل نجات و اوفق بطریق
احتیاطات خصوصا در صورتیکه کلاه دو دار بوده باشد و کلاه حریر بوده باشد و اما هرگاه سر کلاه که
تعبیر از آن در عرف بمغز کلاه مینمایند حریر بوده باشد و رویه کلاه غیر حریر بوده باشد بی اشکال در آن
کمتر است آنچه مذکور شد در حکم نماز در ما لا یتم به الصلوة از حریر است و اما استعمال اینها یعنی
بستن کمربند یکمر یا مزار را در بند زیر جامه در اینجا زیر جامه یا طلاء حریر بر سر گذاردن در خارج
نماز در نیست که تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن آن

جایز بوده باشد اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد و اما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر اینست که
حکم بحرمت نتوان نمود پس بستن کمربند حریر بر کمر و رابط کردن بند زیر جامه حریر در اینجا زیر جامه
و پوشیدن آن زیر جامه در غیر حالت نماز جایز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بطریق سداد است **مبحث پنجم**
در بیان مسائل متفرقه متعلقه باین مقام است **مسئله اولی** آنست که حکم ضوئی مشکل در اینمقام حکم ماکول
پس جایز نیست در حق او پوشیدن حریر محض و نماز کردن دران **مسئله ثانی** آنست هرگاه ذمی شود
که مکلف ممکن نبوده باشد بامکه در لباس حریر و او را مرتد باشد مابین آنکه نماز در لباس حریر نماید
یا عاری متعین است اختیار ثانی پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت بوده
باشد **مسئله ثالثه** هرگاه امرد رشد نمود مابین آنکه نماز در متجنس نماید یا در جامه حریر کلازم است ایجاد
اختیار نماید **مسئله رابعه** واجب نیست بر ولی منع نماید مولی علیه را از پوشیدن حریر بلکه دور نیست
که تمکین ولی مولی علیه را بر پوشیدن حریر جایز بوده باشد **مسئله خامسه** آنست که لازم است بر مکلف
که اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه لباسی مردد باشد مابین آنکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن
ممکن نبوده باشد اجتناب از آن لازم است و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج هست بچیزی که نماز در
آن مباح بوده باشد یا نه **مسئله سادسه** آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آنست
و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بر آن یا طراب نمودن بر آن یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت آن
ثابت نیست و در حرمت آن حزن در اینمقام قایل بحرمت شده فرموده است هر چیز که پوشیدن آن جایز بوده
باشد حرام است فرش نمودن آن و تکیه نمودن بر آن و استعمال اضعف است و هم چنین جایز است سوار
شدن بجهاز و اگر روی پالان آن حریر بوده باشد و هم چنین است هرگاه حریر روی زین اندا خته شود
لکن اگر منع بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما حریر بجزء پیچیدن اگرچه اینهم مثل سابق است ظاهر
اینست که حکم بحرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست **مسئله سابعه**
در حریر بحرمت بلا تفاوت حال در غیر حالت نماز شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز پس ظاهر اینست که
موجب بطلان نماز نشود اگرچه جامه دوخته بوده باشد **مسئله ثامنه** لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که
جامه او حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال جایز است اما نماز در آن باز ظاهر اینست که جایز
بوده باشد و اراده بکت جامه سجاف است لکن چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد
چنین است جامه که قبطان از ابریشم در آن دوخته باشند خواه در اطراف جامه دوخته باشد یا باعلام یا ظاهر
مثل اطراف بدن عربی یا چوخا یا بابا سل یا ظاهر مثل بافته از ابریشم که متعارف است که حریر بافته باشد کذا

و هم چنین سلسبین و مثل اینست تکمه ابریشم که در لغت پارسی استبین میدوزند بجلاجیع الیفا بی عیب و نماز با جبر
اینها صحیح است و هم چنین است بند حریر که بقباسید و زنان نیز بعیب است **مطلب چهارم** در حکم نماز در طلا
بدانکه بی اشکال حرام است از ایجاد پوشیدن جامه که از مفتول طلا بافته باشند خواه کلا و یا از آن مفتول
بافته شده باشند یا آنکه مخلوط بوده باشد بچیزی که پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل اینکه لباس
بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره یا از مفتول طلا و ریشها و پشم و غیرها و همچنین نماز
در چنین لباس باطلاست تفصیل مسئله آنست که مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست که
کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا دویم آنست که لباس مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم سیم
آنست که لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره چهارم آنست که بافته شده باشد از مفتول
طلا و ریشها ظاهر اینست که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده بلکه پوشیدن چنین
لباسی جایز نبوده باشد اگرچه در خارج نماز بوده باشد و اما هرگاه لباس بافته شده مجموع از مفتول نقره
و ابریشم یا آنکه لباس مرکب بوده باشد از مفتول نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و هم چنین نماز در آن
جایز است پس نماز در جامه طلا که محض بوده باشد یا ممزوج بچیزی که نماز در آن جایز نیست مثل ابریشم یا
ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریشها و لحوم انها و این اقرب است
از اینکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود عورت مستور بلباس ریشها بوده باشد
لکن لباس طلا و یا لباس ممزوج بطلا افرق آن پوشیده باشد یا نماز با طلا خواهد بود لیکن در صورتیست
که لباس طلا و یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد و اما هرگاه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد ظاهر
اینست که تامل در بطلان نماز در مثل بند زیر جامه و کمربند و غیرهما بوده باشد و اما انکشتر طلا پس اشکالی
نیست در اینکه در حق مردان جایز نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز در صورتیکه انکشتر طلا
در دست او بوده باشد اگرچه بی اشکال حرام است لکن ظاهر اینست که باطل بوده باشد و اما مثل اینکه طلا در قبا یا غیر
قبا دوختن و هم چنین پارچه منسوج از مفتول طلا را بجامه لباس نمودن پس مثل این استعمال نیز جایز
نیست و دور نیست که موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افتراش طلا و جلوس بر فرش طلا دور نیست
اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتیکه طلا خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه
خالص نبوده باشد باین نحو که طلا را روکش آن نموده باشند اگرچه حکم بحرمت و بطلان نماز
دران خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب از آنست خواه در نماز بوده باشد یا در خارج از
نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده

طلا بالاصالت خواهد

باشد یا غیر پوشیدن بلکه با چیزی که مغصوب از مغتصب طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز
نمیشود بنا بر این منع در صورتیست که ملبوس مصلی بوده باشد یا جزء ملبوس پس طلا محرم است مثل حریر
محرمست موجب بطلان نماز نیست بحثی نماز غیر مذکور شد در حق مردانست و اما در حق زنان مطلقا
منعی نمیدارد نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن
و نه بر روی آن احتراق بلکه مناسب میدانیم آنست که گفته شود چیزهائی که معصوب است بجهة پاره قسم است
اول آنست که سایر چیزها نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن جایز است دویم آنست که سایر
پشت پاست تا مفصل و چیزی از ساق را نیز میپوشاند مثل جکمه و چیزی که سایر ساق او بلند بوده باشد
این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنا بر این کسیکه جکمه در پای او بوده باشد با هان جکمه نماز میتواند
نمود پس کندن جکمه بجهة نماز لازم نیست قسم سیم آنست که سایر پشت قدم هست لکن سایر چیزی از
ساق نیست مثل چیزی که ساق او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه معارفست در میان زنان که تعبیر
از آن به بیم ساق میکنند این قسم محل خلاف مابین فقهاست بسیاری از فقها حکم نموده اند بر آنکه
نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف آنست
لکن احتیاط شدید در اجتنابست و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مذکور شد
که فراموش نموده باشد بعد از نماز متذکر شود در اینصورت ظاهر اینست که حاجت باعاده نداشته باشد
مطلب ششم اینست که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی اول مثل حریر و طلا و نحو آنها
دویم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهة آنکه علم جواز نماز
در آن بجهة تکاست آنست که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است چیزی که سایر پشت
قدم یا بوده باشد لکن سایر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز در آن کاملست
در صورتیکه باهم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی
بوده باشد و مانع ذاتی کاهست مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزاء غیر ماکول
اللحم پس نماز در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آنست که مانعیت آن مختص
بمردان و در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه مذکور شد و مانع عرضی نیز دو
قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یکقسم آنست که مانعیت آن مختص است در حق زنان مثل لباسی که واجب
ماوراء خود نبوده باشد در صورتیکه آن قصاص بان نماید و دیگر مستور بچیزی بوده باشد دویم آنست که مانعیت
آن مشترکست میان زن و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در اینمقام

در بیان

در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در لباسی که مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس مملوک او بوده
باشد یا ثابت عین یا بالانفراد مثل اینکه منفعت لباس را بمدت معینه مالک آن باو صلح نموده باشد یا مالک نبوده
باشد لکن ماذون بوده باشد بالاذن مالک پس هر لباسی که آن شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف
در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود و نماز در آن با طلاست و اقسام اذن بر سه قسم است اول اذن
صریح است دویم اذن محسوس از آن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است مثل اینکه میگوید ماذون هستی که
نماز در این لباس بتوان نموده باشی یا مطلق است بحیثیکه شامل نماز نیز هست مثل اینکه میگوید هر تصرف که خواسته
باشی در این جامه نموده باشی ماذون هستی بلا شک در این مقام هست اینست که معتبر در اذن صریح است که
علم برضای مالک بوده باشد یا غیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئلات بیان مطلب مقتضی اینست که گفته
شود قول مالک لباس در حق غیر که ماذون هستی در آنچه من نازکرده باشی یا مفید علم برضای او است
این تصرف یا نه در صورت اول تمسک بجواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی طالی از این نیست یا علم
بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل اینکه از قرائن احوال شخص میشود که این کلام از راه خوف از او صادر
شده یا بر وجه تقیه در اینصورت شبهه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در این بحال او در این
حالت نماز محکوم ببطلان خواهد بود یا مفید علم برضا و عدم رضا چیزی نیست این تصور بسه صورت میشود
اول آنست که ظن بعدم رضای مالک دارد دویم آنست که ظن برضا و عدم رضا چیزی حاصل نیست در این
دو قسم نیز ظاهر اینست که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر اتیان بنماز در آن نماید نماز باطل
خواهد بود سیم آنست اینکلام از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن مفید ظن برضای او هست این
قسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود بنا بر آنچه مطالبیکه در این مقام مناسب است که
تنبیه بر آن بشود آنست که داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست اما در قسم
اول مالک در اعتقاد بتحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول تشکیکی در جواز تصرف و اشکالی در صحت نماز
نیست و اشکالی که هست در قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک در نماز در آن جامه اینست
که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل میباشد یا معتقد این بود که این شخص مدبر میباشد در اینصورت اگر این
اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باین سبب او را اذن داده
در جامه خود داده و ماذون را نیز در اعتقاد خود متصف باین صفات میباشد شخص است اشکالی در جواز تصرف
و نماز در این حالت نیست و اشکالی که هست در اینست که ماذون که معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتی
که داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میدانند داعی بر اذن او اعتقاد مالک بصلاح و عدالت و صدیق بوده

او است و در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن او است پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدیقیت
بودن اینست با او و خود عالم است باینکه از اعادب او است پس انتفاء علت مقتضی انتفاء معلول است پس
میباید تصرف جایز نبوده باشد این بیان و اشکالست جدا بر این آنست که اگرچه مسلم است انتفاء
معلول است لکن مسلم نداریم که در این مقام علت مقتضی بوده باشد بجهة آنکه علت اذن اعتقاد مالکست بعدالت
متصرف مثلا از علامات نفس الامری و این اعتقاد متحقق است بمجرد تصرف در مال مالک تابع علم بتصرف
بر رضای مالک و علم بر رضای او حاصل است نظر بعلم بتصرف که باعث اذن اعتقاد مالکست بعدالت آن و مفروض
که این اعتقاد متحقق است پس علم بر رضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که تلبیه اعتقاد شد باین نحو که مالک
مطلع شد بر فسق این شخص در اینصورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود و انتفاء علت
مستلزم انتفاء معلول است پس عالم بعدم رضا در تصرف خواهد بود پس تصرف در اینحال جایز نخواهد بود
تحقیق حال در امثال مقام متقضی اینست که گفته شود اعتبار صفت در امری یا از امور یا از عالم بعواقب امور
یا از غیر اگر از است در اینصورت در حق کسی که عالم است بعدم اتصاف خود بان صفت تصرف او در آن
چیزی که مشروط بتحقق آن صفت است جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در اینوقت واقع و نفس الامر
خواهد بود از این قبیلست آیه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیه پس صدقات بمقتضای آیه شریفه
مختص فقرا است در واقع هرگاه کسی عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد
فقر او بوده باشند و هم چنین است حصر که خلاف عالم جل شانه حصر را بجهة فقراء از سادات مقرر نموده
پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست تصرف در آن نمیتواند نمود
اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر دویم است یعنی اعتبار صفت مخصوصه در امری از غیر عالم
بعواقب امور است در اینصورت خالی از این نیست یا کلام بنحو اول مرده که مدلول آن اعتبار واقع
و نفس الامر است پس رعایت آن لازم و در صورت انتفاء آن تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید
من راضیم تصرف در مال من بکند کسی که صدیق من باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسی که در نفس
الامر از اعادی او است تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه مالک معتقد این هست
که او از اصدقای او است مگر در صورتیکه شخص بوده باشد اراده مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه
مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را چنین بداند که بحسب واقع چنین باشد یا نداند
لکن در واقع چنین بوده باشد در اینصورت اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقای خود میداند باز تصرف
که تصرف نتواند نمود مگر بنا بر تقدیری که مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید باین نحو که ایم

از

که تصرف در لباس من فلان بعلت آنکه از اصدقای من تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود اگرچه این شخص
خود را از اعادی مالک داند مسئله اگرچه چنین است لکن نزد حقیر آن محتاج بتامل تام بعد از استمداد و توفیق
از مؤید علام جلال الائمه علی تاج الاسلام و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل آنکه مالک نموده
بکسی که من راضی نیستم باینکه تو تصرف در لباس من فلان بعلت آنکه تو دشمن من و مرضی شود که این شخص از
اصدقای اصدقای او است در اینصورت میگوییم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند
باعتقاد او است که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای او مستند بقول
که او گفته است نداریم و اما هرگاه بگوید راضی نیستم هر کس که دشمن من است تصرف در لباس من نماید آیا استیلاء
این شخص که دوست او است در واقع تصرف در آن لباس نماید یا خیر نظر باینکه مفروض است مالک این شخص
بخصوص را دشمن خود میداند پس منع منصرف باو هم میشود نظر باعتقاد او ظاهر نیست پس تصرف در چنین
صورت در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست او میباشد و این در صورتیست که مشخص نموده باشد
که اعتقاد مالک در حق این شخص اینست که او از اعادی او است و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص
مشخص نبوده باشد یعنی اشکالی منع متصرف باین نمیشود بلکه اختصاص عدم رضای دشمن خود ظاهر میشود و رضا
بالاستمرار بدوست او و مرضی اینست که این شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود و اما
الثانی کلام بنوعی نماید که مطلق او معلوم الواقع و نفس الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید هر کس که دشمن من
بوده باشد و واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک معتقد این هست که
دشمن اوست و لکن در واقع و نفس الامر از اصدقای اصدقای او است تصرف در لباس او جایز خواهد بود
مگر بنا بر احتمالی که سابق اشاره بان شد فرصیده در حق مطلب بمتامل بسیار است و اگر نه مذکور شد
تا این مقام در بیان از تصریح بود و اما اذن قوی پس آن استفاده رضای مالک است در تصرف اطلاق اعتقاد
صلاح اذن از مالک در تصرف او در این کاهست نسبت بتصرف و اصلاح بلا اذن از جانب تصرف نیاز
بتصرف متعدد است مختلف در شرائط و نیاز اول مثل اینکه بگوید نسبت بشخصی که من راضیم تو این
لباس را استعمال نمائی در وقت بیان نمودن مثلا این اذن استفاده میشود رضای او در استعمال آن
لباس در حین نماز کردن و همچنان دویم مثل اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که استعمال این لباس من نمائی در حین نماز
پس از این استفاده میشود رضای او در پوشیدن این لباس در حق دوست او یا اینکه نسبت بفاسقی گوید راضیم
که این جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این استعمال در حق شخص صالح متقدم و اما
اذن شاهد حال پس آن از قرائنست که استفاده میشود بلا اضطرار بتامل که بین مالک و متصرف میباشد

وعبارة اخری اذن شاهد حال اذن است که حاصل شود بجهة متصرف بملاحظه حال مالک یا خود و کنایت
کنایت میکند و حصول اذن معرفت اسلام مالک اگرچه نصوص مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز
در صحاری متسعه همین قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمانست حالت او را ناطق است بر رضای آن
مالک در نماز کردن در آن صحرا و احتمال اینکه شاید مالک آن صغیر بوده باشد ظاهر اینست که مضر نبوده باشد
چه اذن ولی در امثال مقامات که قطع بعدم تضرر مالک هست کفایت میکند و اما این قدر کفایت
نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباط اعم از این مقدار که مذکور شد
مثل صلاح مالک یا صداقت او یا رذالت او یا متصرف فی هر تصرفی که اسلام معنی اذن او هست صلاح
طرفین معنی دانست بعلاوه و هکذا هر تصرفی که صلاح طرفین معنی غیر آن را موصل باشد صلاح طرفین
باذن موصل باین هست بعلاوه و ظاهر اینست معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک نه کنایه
نمیکند مگر در صحارب متسعه که ظاهر فقها اینست که ظن برضای مالک را کافی میدانند تتمیم کلامست تعارض
میشود مابین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قائل ناطق برضاست و حال ناطق بر خلاف آن فی اذن مع
تحقق رضای مالک بتصرف مثل اینکه میگوید بدرا خیم که در این لباس من نماز بعمل آورده باشی و حال او
شهادت میدهد بر خلاف آن مثل اینکه اینقول از راه خوف یا از ایذا است که بر او رسانده است شخص
است که در اینصورت عمل بمقتضای حال است و اعتماد بر قول در اینوقت که مزور شده نیست و هم چنین
هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی برضا باشد در هر دو صورت عمل بمقتضای حال لازم است
بسیاری از اوقات که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیا بخانه ما و حال او شهادت
میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من باب تعارف است و ظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب نیست عمل
بمقتضای حال در اینصورت نمیتوان نمود **مطلب هفتم** هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک متفقست اینکه
باشد و ماذون نیز نبوده باشد نماز باطل صحیح و ماذون فحوی و ماذون شاهد حال در اینصورت اگر عمد ابوده
اثم و نماز او باطل و اعاده آن لازم است و اگر نسیانا بوده باطل از این نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی
حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست که این ثوب مالک او نیست و هم چنین ماذون از جانب مالک آن
نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت شستن فراموش کرد و در آن نماز کرد بعد از نماز متذکر شد
اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و باید دانست که لازم نبوده باشد اگرچه متذکر بحقیقت حال شود در
وقت نماز و اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر آن نسیان از
تقصیر او بوده باشد مثل اینکه دیوانه و مساهم در ضبط آن نبود تا فراموش نمود در اینصورت ظاهر اینست

کنار

که نماز او باطل و اعاده لازم بوده باشد اگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه ذاهل بوده بدون آنکه قصد او
مساهم در این بوده باشد یا اینکه تذکر و متذکر این حکم بر نحوی که مطلق شد که از خاطر او محو و ذاهل شد لکن ظاهر آن
بظهور رسید محو شد یا عدم تقصیر در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده و اعاده لازم نبوده باشد اگرچه اعاده
اولی باحتیاط و اولی بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بوده موضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس بعمل آورد باعتقاد
اینکه لباس او خود یا وسعت یا ماذون بوده است در تصرف در آن یا اینکه ولی او امر او ماذون نمود که نماز در این لباس
نماید بارها یا اینکه آنجامه از اوست یا اینکه اکتفا بر تجاوز الید بودن او نمود و نماز در آن بعمل آورد ظاهر اینست
در جمیع این صور نماز صحیح بوده مثل اینکه لازم نبوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت **مطلب هشتم** هرگاه
مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز کردن در آن ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاصالة
مجوز غاصب یا مطلق خواهد بود اول است که ظالمی لباس کسی را غصب نمود و شخصی با او و مالک آن لباس همان
شخص معین را ماذون نمود که نماز در آن لباس نماید در اینصورت بی اشکال نماز آن شخص در آن جایز و مستجاب خواهد
بود خواه این اذن از صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی باشد یا حال هر یک که بوده باشد یا کنایه میکند
در حکم بصحت نماز و مشخص است این حکم شخصی ماذون است پس در حق غیر ماذون متحقق نیست دوم اینست
که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در اینصورت نماز غاصب در آن لباس مغصوب صحیح خواهد
بود اگرچه اثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مختص بحالت نماز بوده باشد و حالت در اینصورت اذن
فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنابر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد نماز غاصب را در آن لباس رضا میدهد
در نماز دیگران در آن لباس بطریق اولی خواهد بود سیم اینست که اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق باشد
بوده در اینصورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی اشکال خواهد بود و اما نماز خود غاصب بحالت اشکالست بنظر
بعدم معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب بحالت نماز در لباس غیر مغصوب اذن از مالک
در حق هر کسی که متحقق شود بی اشکالست اگرچه غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست
اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنابر این فرقی مابین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالب اینست
که غاصب مغصوب مالکست رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است **مطلب نهم**
واجب است بر زنان ستر عورتین در حال نماز و هم چنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه
بیان خواهد شد و مراد بعورتین که ستر آن بر زنان واجبست در نماز بنابر مشهور و مختار مابین اقوال العقل و
دبر است و دبر بقبل نفس ذکر و خصیتین است و دبر از بر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است در غایت
که عبارت از محل روئیدن مواست خود ذکر از عورت نیست و هم چنین است عجانی که عبارت از مابین ذکر و مخرج

و هم چنین دو طرف مقعد و قول دیگر در تحدید عورت مرد اینست که عورت عبارت از آن تا زانو و قول سیم مثل
اینست در بالا و لکن بالاتر اینست در نهایت یعنی عورت عبارت است از ناف تا مسافات و این دو قول ضعیف
و مخفی نماند چنانچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز زنان هست پس هرگاه کسی نماز
کند با کشف عورتین یا اعضا خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود یا نسیانا یا بجهل پس اگر عمدا بوده باشد
اثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد اجزاء ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورت او منکشف است
لکن در حال نماز فراموش کرد که عورت او منکشف است تا عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش
کرد که ستر عورتین در حالت نماز واجبست در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع
بوده باشد یعنی ندانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت او مستور است بعد از فراغ
از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر اینست که نماز او در اینصورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم
شود بحقیقت حال در وقت و آنچه مذکور شد در حق مرد دانست و اما عورت زن که ستر آن در نماز لازم است
پس زن یا حر است یا امه یعنی از اماست یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن
خود را در حال نماز بپوشاند مگر وجه و کف و قدم بنابر مشهور و مابین اصحاب و مختار مابین اقوال در
از سر و که ستر آن سر زن در حال نماز لازم نیست و کشف آن مضر بصحت نماز نیست آن مقدار است که شستن
آن در وضو واجبست پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعض از مقدار که غسل
آن در وضو لازم است می باید من باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر لازم است متحقق شود و از آنچه
مذکور شد ظاهر شد که سر زن لازم است که کوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما گلو پس ظاهر اینست
که مراد از آن از بدو بدن تا بلاس انگشتان و مراد از بند اجتماع استخوان ساعد و کف است بنابر این باید
چیزی را بالای مرفق بپوشانیده شود تا مشخص شود تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه السلم است
پشت دو کف نیز بپوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از قدم تا بلاس انگشتان پاست تا محل
اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در
دو کف مذکور شد قلیلی پائین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود
بنابر این پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقبه اگر عبارت از پاشنه پا
بوده باشد لازم نیست و اما بطن قدم پس نظر باینکه در حالت قیام مستور است بسبب ملاصقت آن بزمین و در حال
سجود مستور است بجهت آنکه زمین پوشیده است و هم چنین در حال جلوس مستور است بجامه و بعض اعضا
زن بنابر این خوف چندانی ندارد که گفته شود که کشف آن مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود چون که

متعارف

متعارف در حدود است که اهل عرف مستور بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی اینست که بطریق متعارف
و معهود معمول داشته شود و فرقی در آنچه مذکور شد میباشد مابین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود
احدی در آنجا نبوده باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شد که اگرچه فرض شود در شب تار موضوعی بوده
باشد که قطع داشته باشد احدی در آن مکان تردد نخواهد نمود بالاولی است اینقدر که مذکور شد بپوشاند
و نماز کند پس اگر احتمال داده باشد که احدی در آن مکان تردد
نخواهد نمود باید کلام نماز را اخر عورت بوده باشد کلام است این مقدار که مستثنی شد نیز لازم می شود که بپوشانیده باشد
و اما هرگاه قلت نماید یعنی با وجود ناظر محترم که ستر را از آن لازم بوده باشد و در اینصورت بپوشاند و نماز کند ظاهر
اینست که نماز او باطل نبوده باشد اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت اثم میباشد اگر مذکور شد احد اقوال در مسئله
قول ثانی است که ستر آن بر زن در حال نماز لازم نیست بنابر این هرگاه جمیع سر مستور نبوده نماز او صحیح خواهد
بود و استقول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل اینست که ستر جمیع اجزاء بدن بر زن در حال نماز لازم است
اگرچه کفین و قدمین بوده باشد یا اسد و بعض و مراد این استثنا نمودن مانند پس ظاهر کلام این بعض است
که لازم است بر زن ستر جمیع اجزاء بدن اگرچه کفین و قدمین و سر بوده باشد مگر مقدار از پیشانی که بابت سجده
متحقق میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول نیز اگرچه ضعیف است لکن رعایت این دو
امکان بوجه است و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد در حال نماز ستر سر کردن آن بعلاوه رو و کفین
و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگرچه مجموع سر و گردن آن منکشف بوده باشد هم چنین است
دختر غیر بالغه مقصود اینست صحت نماز کنیز موقوف بستر آن در قید آن نیست و بعد از آن نماز او صحیح است
لکن مستحب است رعایت ستر سر و گردن است و قول بوجه حیثیت ضعیف است مثل احتمال حرمت در
کلام شیخ صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم مجملا واجب است در حق زنان
و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد بود خواه عمدا بوده باشد
یا نسیانا بتفصیلی که بیان شد و اما با جهل بموضوع مثل اینکه ضعیف مثلا ندانست اگر ستر او مکشوف
بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست که نماز در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مرد بیان شد فرقی در
این باب مابین مرد و زن نمیباشد یا زن نمیباشد پس در صورت نسیان نماز او باطل و در صورت جهل بموضوع نماز
هر دو صحیح میباشد و اینطور در صورت حیثیت که متذکر شد در صورت نسیان یا عالم شد در صورت جهل بعد از
فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این باید در صورت جهالت یا صورت نسیان پس در این
دو مقام است **اول** آنست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال

این منتفی نیست بجهت اینکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بحیثیکه مستلزم
فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت
تمکن این در سه وقت است یا در ضیق وقت اول است بعد از علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد از ساتر عورت
بحیثیکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد در این صورت بعد از علم بحقیقت حال و قبل از ستر عورت یا مباشر
فعل از افعال واجبه صلوة میباشد و در صورت عدم مباشرت یا فصلی متخلل شد مابین علم بحقیقت حال
و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال صلوة نشد و فصلی هم
متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح
خواهد بود و در نیت در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نماز نشده
باشد باز نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد در این صورت
نماز را باطلست دویم آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده
باشد در این صورت یا وقت مضیق است بنحوی که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن
از درک رکعت از نماز در وقت باستر عورت خواهد بود یا موسع است در صورت اول لازم است
که نماز را تمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود باپاء و بدل هریک از آنها و در صورت
ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید سیم آنست که متمکن از تحصیل
ساتر نبوده باشد یا اگرچه با قطع کردن نماز نبوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است بر همان
حالت نماز را تمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید باپاء بدل هریک و
فرقی در احتمال مابین ضیق وقت و سعه آن نمیباشد در صورتیکه امن از ناظر هست در اتیان بنماز نماید در حال
قیام و در صورت عدم امن اتیان بنماز نماید جالسا و در صورتیکه صابر بنماز ایستاده اتیان نماید
در صورت امن از ناظر احتیاط در این مقتضی اینست که دست را بر عورت بگذارد مقام ثانی در صورت نسیان
یعنی عالم بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اخذ بنماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد در این
صورت اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد یا وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید بعد از
ستر عورت استیناف نماز نماید و ظاهر اینست که قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد
با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت قطع نماز جایز نیست لکن
نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بجهت رکوع و سجود اکتفا مینماید بایمائی و در صورت عدم
امن از ناظر تمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت

بوده

بوده بحیثیکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را تمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت
باین نحو نبوده باشد با حالت نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت عدم امن
با وضع ید بر عورت و ایماء بسر بجهت رکوع و سجود مطلب هم امت که شرطیت ستر عورت مختص بفرایض نیست
بلکه عام است خواه صلوة مفروضه بوده باشد یا نافله یعنی شرطیت ستر در نافله امت که با علم ان ناظر باطلست
و در نیت باطل و شعر اینکه نیز بوده باشد و هم چنین ظاهر اینست شرطیت ستر عورت مختص نیست بفرایض
بوده بلکه ثابت است در جمیع صلواة مفروضه مثل جمعه و عیدین و نمازهای طواف هست در اینست
که نماز میت هم مثل سایر صلوات است در این باب پس هرگاه کسی خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور
نبوده باشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله
درجاتهما چنین فرموده اند و عندی در نظر حقیر خلاف اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنا بر اینست
صورت امن از ناظر با تمکن از ستر عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن
این در صورت امن از وجود ناظر است و اما هرگاه ملتفت از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این وقت
تمکن است که تحصیل ساتر نموده باشد مابین اینکه تمکن از ساتر بوده باشد یا نبوده باشد و مع ذلک
ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر بجهت حالت اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر اینست در این صورت
نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت ایستاده
نماید ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد بنا بر اینکه نماز ایستاده در این صورت مامور بنیت نظر باستحالت
قیام از قبیح پس در این صورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة قائما مامور به
در این حالت فرض بود مخفی نماند این در صورتیست که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع
دست طبق بوده باشد مثل کسی که زمین شور مقطع الید بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل بوده
باشد در این صورت محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید و بر
مستور است بچیزی که محیط بانست از دو طرف و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست اتفاقا
باعث کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است بنماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل
مشخص شد که این در صورت وجود ناظر است و اما در صورت انتفاء ناظر با تمکن از ستر عورت میتواند
ترک ستر عورت نموده اتیان بنماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانچه ربما شد بلکه آنچه مذکور شد یعنی
با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و اتیان نماید بنماز نشسته این در
صورتیکه کسی در اینجا نبوده باشد اکثر اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد که متمکن

از نماز ایستاده بوده باشد یا با اجتزاء بر ضعف نماز میتوان نمود یا لازم است آنکسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد
اتیان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق
هر مکلف عینا تا اینکه تواند هر کس بقدر مقدور خود اتیان بمکلف به نموده باشد بلکه واجب کفائی است مفروض
اینست نماز میتی که واجب میباشد نماز ایستاده آن در صورت عجز مکلفین باسرهم از نماز ایستاده تاملی
نیست در جواز اتیان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد و دیگر اینکه اجتزاء بان میتوان نمود زیرا
هرگاه فرض شود بعضی ممکن از اتیان بان نماز قائما نموده باشند و بعضی متمکن نبوده باشند و هر یک نیز عالم بحال
دیگری بوده باشد در این صورت اکتفا نمودن کسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسی که اتیان بنماز نشسته
نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی در صورت جایز است که دیگری بعهده ام باشد
و مفروض اینست که اتیان بنماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن از قیام اتیان
بنماز قائما نموده باشد بنا بر این تجویز کردن اتیان بنماز جالسا در حق کسی که متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد
در چنین صورت که مفروض اینست که دیگری متمکن از نماز ایستاده میباشد خالی از اشکال نیست نظر باینکه
واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض اینست که اتیان بان ممکن است پس با امکان
اتیان بان ایستاده عدول از قیام بجلوس و صورتیکه اگرچه این شخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده
نبوده باشد لکن چونکه مطلوبیت عینی منتفی است بلکه کفائیست و مطلوب شارع بحیثیکه مطلوب بوده اتیان
بان در حق دیگری ممکن هست پس نقل از شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و هم چنین
قدر کفایت میکند در حکم بعدم جواز و هر المطلوب مطلب نهم در مسائل متفرقه مناسب این مقام است مسئله اول
ستر عورت چنانچه واجبست در نماز واجبست در اجزاء منسیه از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم
نیست بلکه ظاهر اینست که در سجده سهو لازم نبوده باشد پس سهو با عدم ستر عورت صحیح خواهد بود و هم
چنین است سجده شکر و سجود تلاوت مسئله ثانیه سابق بیان شد که ستر عورت واجبست در نماز خواه
ناظری در اینجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع باشد از ادراک از ناظر پس در اینجا
نخواهد بود سید باز ستر عورت لازم است کلامیکه هست در اینست که ستر بچه نحو متحقق میشود پس میگوئیم ستر
عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری در این مکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد
و ناظر غالبا بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نشود و این متحقق میشود بدست عورت را پیش و عقب تا
جانب راست و جانب چپ پس مستور بدانست پس ستر عورت از قرائت لازم نیست بنا بر این هرگاه این معنی
متحقق شود بنحوی که شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رؤیت نسبت بجزء مصلی

ممکن

ممکن بوده باشد لکن اینکه نماز میراهن تنها بعمل آورد در این صورت در حال میل برکوع کاملست رؤیت عورت نسبت
بجزء متحقق میشود ظاهر اینست مثل آن مضر بصحت نماز نبوده باشد بعمل ستر عورت از قرائت لازم نیست بلکه
در صورتیکه فرض شود کسی اتیان بنماز نماید در بالای سقف و آن سقف سوراخی باشد بحیثیت این شخص
با طلاع بر دخول مردانی بگذارد و در قرائت شخص بوده باشد هرگاه نظر بالا نماید عورت او را ببیند در این صورت
دور نیست که ستر قرائت نیز واجب بوده باشد مسئله ثالثه لازم است رعایت ترتیب مابین خوب و کیاه و گل
پس در صورت تمکن لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت بمثل کیاه و برگ در صورت صورت
عدم تمکن از لباس جایز است ستر عورت نماید بکیاه بلکه با امکان ستر بکیاه رعایت آن لازم است و عدول
از آن و نماز عاریا جایز نیست و لازم است تقدیم کیاه بر گل و در صورتیکه متمکن از کیاه و برگ در خدمت بوده
باشد در این وقت معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط اینست که اینقدر عالم که هم
عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن وقت نماز را بر هم میتواند بعمل آورد و در صورت ترتیب
که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن
از ساتر بشود بلکه لازم است رعایت وقت نماز و در کیفیت نماز در این وقت اگرچه خلاف بسیاری
هست میان فقها لکن ظاهر اینست نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته بعمل
آورد در صورت عدم امن از ناظر علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه
معین است ایماء بسر بدل هریک از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد ایمای بجهت سجود را
بیشتر پائین بیاورد ظاهر اینست در صورت ایماء بجهت سجود لازم نبوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده
بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی را بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد بلکه خوب بلند نماید یا بچیز دیگر عوض نماید مراد
با ظاهر که در اینجا مرجح عدول است از قیام بجلوس ناظر است که ستر عورت از آن واجب بوده باشد هرگاه
کسی در اینجا بوده باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا در این صورت عدول از قیام
بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگرچه
تحقق کردن امکان بوده باشد پس نماز در این صورت باز ایستاده خواهد بود مسئله چهارم ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد جلوس در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد و فائده
کند اگرچه رعایت این ترتیب با مقابله او و من بطریق بجا است مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت
لازم نیست نسبت بجهت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بر وضع ید بر عورت
و اما هرگاه ناظری بوده باشد بلکه داشتن دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده پس هرگاه

از عورت که ظاهر بود باشد صورت نشست اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبود باشد لکن بجهت
از ناظر لازم است مسئله سیم ایا واجبست سر فاند ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت یا نه این مسئله متصور میشود
صورت میشود اول اینست مکلف عالم است که ممکن از ساتر آخر خواهد شد اگرچه نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت
در این صورت بی اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم همان تاخیر نیز ممکن نیست بلکه اولا در اول سر عاریه فیه
اول وقت مقتضی همان مسار عاریه صورت ثانیه مقابل اینست یعنی جاهل است که تاخیر ممکن از ساتر
خواهد شد در این وقت ظاهر اینست که تاخیر لازم نبود باشد صورت ثالثه اینست که عالم بتمکن از ساتر و عالم بمکن
از آن هیچیک نیست در این صورت نیز ظاهر اینست که تاخیر لازم نبود باشد با خواه ممکن از ساتر مظنون بود باشد یا
یا خیر لکن احوط در صورت ظن بتمکن تاخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند
نماز را فرادی اتیان نماید بلکه جایز است فرادی جایز است جماعت قول باشکال جماعت در این مقام
و اشکال در جواز جماعت نیست کلام سید هست اینست بعد از اثبات اینکه امام و ماموم لازم است
نماز را قائم نشسته بود باشد و بر امام لازم است اشاره نماید بدل رکوع و سجود و اختلاف کرده اند در جواز امامت
کرایا ماموم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود بایماء نماید یا اینکه خیر بلکه لازم است رکوع و سجود
نماید ظاهر اولست پس فرق در این باب مابین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام می نشیند در وسط
ماموم بجهت آنکه از برای امام مقام برتری ماموم میبود باشد اشکال که در اینمقام میتوان نمود در اصل
شرعیت جماعت در حالتی فیه اینست که با تمکن از نماز ایستاده نماز نشسته باید جایز نباشد و تجویز جماعت
در این مسئله منافی است توضیح مطلب مقتضی اینست آنگفته شود کسی که ممکن از ساتر نبود باشد در صورت
امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است اتیان نماز نشسته
نبود باشد و در اینجا نیز این اشخاصی که ممکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک دور شوند از دیگری بحدی که این
شوند از دور ناظر نماز را ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز جماعت نمایند در اینصورت هر یک نسبت
بدیگری ناظر است و لهذا لازم است نماز را نشسته بعمل آورند باشد پس فی الحقیقه تجویز جماعت در اینجا
رابع باین میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب از اظهار این اشکال اینجا
اینست که این استبعاد است در مقابل این اعتنائی بان نیست چه شود شرعی که سر نماز نشسته بجماعت
شود و قرار داده باشد از شرعی که مترتب میشود بنماز ایستاده منزل بالعلاوه آنکه میتوان گفت دور شدن
هر یک از دیگری مستلزم این نبود باشد که این باشد اشخاص از وجود ناظر عاری نیست مسئله هفتم در صورت
جماعت در مالقی فیه ظاهر اینست که لازم نبود باشد که قاطبه جماعت مابین در یک صف بایستند تعدد صفوف

جایز

جایز نبود باشد بنابراین در این مطلب ادعای نفی خلاف نموده مسئله هشتم آیا جایز است کسیکه عورت
او مستور بوده باشد اقتدا نماید بعینه اما اگرچه تجویز این مطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این
مسئله اینست که تجویز شود اقتدا قائم بقاعد بلکه هرگاه فرض شود این شخص مستور الاعضا متمکن از قیام
و رکوع و سجود بعوارض نبود باشد اشکالی در جواز آن خواهد بود و اما هرگاه فرض شود که متمکن از قیام نبود باشد
لکن متمکن از رکوع و سجود بود باشد در اینصورت دور نیست بگوئیم که برای اقتدا جایز بود باشد با رکوع و سجود امام
بطریق ایماء باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال دیگری که در این مقام میتوان نمود اینست
بیان شد تا کسی که ممکن از ستر عورت نیست در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده نبود باشد و در صورت
امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که بایماء بود باشد با مشخص است وجه عدول
از رکوع و سجود متعارف بایماء بجهت علم ظهور عورت که عبارت از ستر نبود باشد با تمامیت این موقوف
بر اینست که ایماء بجهت ستر از رکوع و سجود مستلزم ظهور عورت نبود باشد و این مسلم نیست چه ممکن است
ایماء بجهت رکوع و سجود با انضمام اجزاء بدن بجهت یکدیگر عورت ظاهر نشود و بر فرض عدم امکان در سجود اشکالی
در امکان این در رکوع نمیباشد پس میباید تفرقه شود مابین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود رکوع
بطریق متعارف بود باشد و سجود بطریق ایماء جواب از این نیز همان است که این استبعاد است در مقابل
نص پس از نص چنین ظاهر میشود که اعتبار بودن عورت مجوز عدول از رکوع بایماء مقرر نیست
مسئله نهم ظاهر اینست که آنچه مذکور شد غیر متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز نشسته
نشسته این در صورتیست که ناظر از جمله کسی بود باشد که ستر عورت نسبت باو لازم نبود باشد و اما هرگاه
ناظر موجود است و لکن ناظر از جمله کسی است که عورت نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است
یا کنیز است ظاهر اینست در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بود باشد با عدول از قیام بجلوس
این صورت جایز نبود باشد و اما هرگاه چنین فرض شود که این شخص امن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است
لکن در جانب خلف این شخص میباشد و مطلق هست تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نمیشود
باین نحو که آمده باشد یا بجانبی که اقبال رفت او شود در چنین صورت باز ظاهر اینست که نماز ایستاده متعین بود باشد
و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر اینست که جایز نبود باشد و اما هرگاه
هر کسی ممکن شد از چیزی که بجانب کنار ستر یکی از دو عورت را میتواند ایما لازم است ستر قبل از ایماء
نماید یا ستر برای ایما ضرورت ظاهر اینست که در ایماء مستور نماید بعد از اتیان بنماز نماید با رکوع و سجود
نظر باینکه ایما بدل رکوع و سجود در حق ظاهر و حدیث صحیح معلل است به بدو و ظهور و بر پیش هرگاه

رکوع یا سجود بر آن شود علت عدول از رکوع و سجود بایماء منتفی میشود انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول
پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد بود و آنچه مذکور شد اما است از اینکه این بوده باشد از وجود
ناظر یا نه در صورت اول نماز ایستاده مینماید با رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته مینماید با رکوع
و سجود لکن در صورت امن از ناظر نماز ایستاده دلالت آنچه مذکور شد معین است و اما در صورت عدم
امن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین صورت هرگاه قبل از ستر نماید باین چیز نماز ایستاده خواهد
بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگرچه با ستر بر آن چیز نماز
نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود بایماء و در صورت مستوره بتر بنماز در حالت امن از ناظر
ایستاده بود باشد با رکوع مگر ظاهر میشود که نماز نیست مگر مکشوفیت قبل از این مضر نیست نظر بعدم تمکن از ستر
و اما در صورت عدم امن از ناظر پس ستر در دلالت مابین اینکه نماز ایستاده بود باشد با ایماء بدل رکوع و سجود نشسته
بود باشد با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگرچه نشسته بود باشد اولی است از نماز ایستاده با عدم رکوع
و سجود و ممکن است جواب از این بان نحو که اوامر موجبه قیام نماز مقتضی اینست که بگوئیم رعایت قیام در نماز
لازم است مگر در صورت عدم امکان و در این صورت هرگاه ممکن کنیم بستر قبل بان چیز ممکن از تاخیر خواهد
بود پس ستر قبل بان لازم است بعلت وصول بحد رکوع چونکه رکوع و سجود مستلزم بدو و مخرج است
ایما نماید بدل انحنا و اگر فرض شود که ممکن بود باشد از ستر قبل بان در حالت قیام و ستر بر بان در
حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع میشود بالمره مسئله یازدهم اینست هرگاه کسی متمکن نبود باشد مگر از
لباس نجس و امر او مردد بود مابین آنکه نماز عاری بود باشد با ایماء بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بود
باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاری داده اند و بعضی قائل
بتخییر شده اند بحسب از نزد حقیر قول ثانی است پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود
بلی هرگاه ضرورت داعی در صلوة در لباس نجس بوده باشد مثل سردی است هوا در اینصورت امر دیگر
کلام در صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز
در این وقت نماز در همان لباس نجس بعید است مسئله دوازدهم هرگاه ساتر نداشته باشد و ممکن
از خریدن آن بوده باشد ضرور لازم است اگرچه بزیادتی از ثمن المثل آن بوده باشد بحال تحصیل ساتر مضایقه
لازم است خواه بیاعه بوده باشد یا باستجاره یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباس در چنین صورت باو
هبه نماید در نیست قبول آن لازم بوده باشد زیرا مابین این مقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج
واجب مشروط است بتحصیل مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی مال کسی هبه نماید که کفایت

در استطاعت

در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز نظر باینکه آن واجب مطلق است تحصیل مقدمات
آن با امکان لازم است پس طلب در تحصیل مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر اینست وجوب طلب
ثابت است مگر در صورتیکه ملبوس بود باشد از تحصیل پس با احتمال تمکن نیز طلب لازم خواهد بود مسئله سیزدهم
سنت است در حق مصلی عاری یا باید صورتیکه عریان او مستور بود باشد بمثل زیر جامه و امثال و غیرها
اینکه چیزی بیاید و خود بیندازد مثل دستمال یا بند بعورت جامه یا الحساب یا ریسمان یا خیاط و نمازکند
و اگر بر دوش بیندازد افضل خواهد بود مسئله چهاردهم سابق بیان شد که نماز کردن با کشف ران در وقت
رجوع احوال نماز بر ارکان است مثل سایر زنان دویم آنست که اطلاع بر ارادت شدن خود نشده مگر بعد از اتمام
نماز در این صورت نماز بکشف بودن سر در نظر خود صحیح است اگرچه در سال بوده باشد آنست که اطلاع
بر ارادت شدن خود باشد در اثنای نماز در اینصورت اگر در اثنای نماز مکشوف ستر پس در وقت خود بوده باشد
بجهت که مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال
نماز نشود و اگر ممکن نبود باشد در اثنای نماز مرتکب بار فعل منافی اگرچه در حین وقت بوده باشد نماز بر همان
حالت تمام نماید و اگر در سر وقت بوده باشد در اینصورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که
اتمام نماز بر همان حالت در حق او جایز بوده باشد و احوط اعاده نماز تراند نمود لکن احتیاط اعاده نماز
بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود که اثنای او در اثنای وقت از او خواهد شد
ایا بیاید اعلام ستر پس و رفتن اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر اولست و اما هرگاه بداند در اثنای نماز او را ارادت
خواهد شد در اینصورت باز حکم بلزوم ستر پس و رفتن قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط
در چنین صورت مقتضی اینست یا حین شروع نمودن در نماز ستر پس و رفتن نماید یا ساتر نزد خود موجود
نماید که بعد از تحقق ارادت ستر نماید اجزای نماز بکشف فعل منافی نشود این در صورتیست که وقت ارادت شدن
او بوده باشد و اما اگر مشخص او بوده باشد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز ارادت خواهد شد
لکن ندانم چه وقت ارادت خواهد شد در این صورت اگر حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط
در اینصورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماند و اما صبیه که هم بسر نماند بلوغ خود بعد از اتمام
وقت حکم در آن از اهل یکی از اصحاب اینست که مذکور شد نظر باینکه نماز بر آن صبیه قبل از بلوغ لازم نیست
و بعد از بلوغ واجب میشود بنابر این اگر علم بلوغ خود در اثنای وقت داشته باشد اشکالی در جواز اتیان
بنماز نیست خواه با ستر پس و رفتن و قبل بوده باشد یا با مکشوفیت انحراف اشکال در صورت حصول علم
بلوغ است قبل از انقضای وقت در اینصورت اگر عالم باشد بر اینکه بعد از بلوغ توسعت بکند از نماز را

فخر اهد داشت باز شبهه در جواز اتیان بنماز فخر اهد بود اگر چه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضاء
وقت واقع شده در اینصورت نیز یا عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه چنین
نبود بنابر خواهد عالمه بود بنابر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد یافت یا بگوئیم که از ادله
و صحیح اشکال در اینصورت اینست که نماز ظهر در حق هر شخصی مطلوب نیست مگر کسانی از این یا مستحب است
یا واجب موزون اینست این دختر علم دارد بلوغ خود در اثنای وقت قبل از شمول که نماز ظهر مطلوب در حق
او نماز ظهر واجب است پس نماز ظهر مستحب در حق او مطلوب نیست ثمره این است در صورتی که باعلم تا
مذکور در اتیان بنماز ظهر زاید ثمره بر آن مترتب نمیشود نه اینکه عاصی بوده باشد یا نظر باینکه شرایط تکلیف در وقت
اول در آن حال ثابت نیست پس حکم بثبوت مؤاخذه و عصیان نمیتوان نمود و چون که ترتب ثمره بر عمل موقوف
بر دلیل شرعی است چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و زیرا که استصحاب از طریق
ممکن است مثل زمن حصول علم بحقیقت حال قبل از خروج وقت و بعد از خروج آن در اول استصحاب مقتضی
عدم است چنانچه در شان مقتضی ثبوت بعد از تعارض تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب
اثبات ثمره بی ثمر خواهد بود بنابراین در چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ از وقت قبل سایر زمان
ستر راس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بلوغ در اثنای نماز بلوغ خواهد رسید پس اگر زاید
بعد از بلوغ در آن خواهد نمود مقدار سیر اگر کفایت بکرکعت نماید اشکال در ترتب ثمره بر آن عمل نخواهد بود
اگر چه ستر راس و رقبه نموده باشد و اگر چنین نبود بنابر ظاهر اینست که ثمره بآن عمل مترتب نشود پس صبر نماید
بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه ماتقاق افتاد
بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد اگر مبطل طهارت بوده باشد
و مسقط تکلیف نماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی از او خواهد بود
و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف نماز نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت
اگر چه بتیمم بوده باشد نماید یا بگوئیم که نماز لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس
و رقبه و اگر وقت کفایت از جهت مذکوره در نماید تکلیفی در آن نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده
باشد در اینصورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت بکرکعت نماز فضا عدا را نماید و اشکال نماز را استیناف
نمود اگر چه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضای آن در آن خواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت نماز را داشته
باشد حالی در این نیست با اتمام همان نماز مقداری از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت
ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بصحت از اتمام خالی از اشکال نیست

ظاهر

ظاهر اینست بان قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد **مطلب دوم** در بیان امور مستحبه و مکروهه
متعلق باین مقامات پس در اینجا دو مبحث است **مبحث اول** در امور مستحبه متعلق بلباس است و آن چند امر است
اول نماز کردن با جامه سفید که از پنبه بوده باشد دوم نماز کردن است در عمامه که لفه الحنک داشته باشد بعضی اینطور
اول عمامه را از زیر ذقن داخل نماید و دیگر اینکه طرف عمامه را از زیر ذقن تا بطرف دیگر مقابل طرف آن
کمابتدا نموده خود را بعد از آن طرف عمامه را بعد از آن زیر حنک بگذرد خود را داخل نماید آن طرف عمامه را از جهت
دیگر زیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر اینست که استدلال بصحیحه ابن جعفر حاصل شود در نسبت کمابتدا بدست اختصاص
نداشته باشد بلکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بگونه که بسمت
اتیان بدست نموده خواهد بود پس نظر باین مذکوره استدلال بحدیث حاصل میشود اول آنست که طرف عمامه را
از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده و دیگر آنکه تا جانب یمین آن طرف عمامه را بدوش راست بیندازد و دیگر آنکه
کان طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده سیم آنست که طرف عمامه را بگرداند و هم گردن
از پیش و پشت تا بگذرد بدوش اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید چهارم آنست که ابتدا از جانب
یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بجانب یسار نماید و بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه
داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را دور گردانیده هر گردن را از پیش و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید بنحوی که
در جانب یسار مذکور شد احسن صورت است که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده و دور گردانیده
بدوش راست بیندازد بنحوی که آن طرف را بر پشت بیندازد تا بطرف دیگر یا باینجا نیز رسد جمله از جمله مستحبات
نماز کردن است در عمامه که لفه الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق داشت که نماز کردن در عمامه که
لفه الحنک نداشته باشد مکروه میداند و قول بحرمت اگر چه ضعیف است لکن رعایت این بسیار خوب است بلکه
از این جهت که ظاهر از شیخ چنین بر میگردد قول بحرمت است رعایت آن دور نیست که احوط بوده باشد تا نماز
کردن بلا است یعنی جامه که بدوش اندازند همراه باقی گذارده شود بنحوی که حالت یا جمع نماید و طرف جامه را
بر دوش راست خود یعنی طرفیکه جانب یسار است اورا بر دوش راست انداخته تا هر دو طرف جمع
شود و دوش راست جامه بوشیدن مابین ناف تا زانو بلکه بوشیدن کل بدن است در حق مردان
پنجم نماز کردن در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده و روایت شده است که نماز کردن در جامه
مقاومت میکند با چهار رکعت بغیر زیر جامه **مبحث دوم** در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است در آن
بسیار است اول نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد
دوم چنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباس که بزهدان زنان نموده باشند یا بکلی کاشته

باشد شده باشد در جمیع اینها نماز کردن مکروه است استثنائی در این الوان ثلثه بالپوش یا عمامه نشده است پس
کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در جامه که زنان نموده باشند
سیم نماز کردن در جامه است که واحد یکرنگی بوده باشد یعنی کسی که پوست بدن بوده باشد یا لکن ستار
جمیع عورت نبوده باشد هم چنین است نماز کردن زنان در جامه واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد یکرنگی مذکور شده یا نه
بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابت است اگر چه کلفت بوده باشد سیم نماز کردن در صورتیکه لنگی را بجای
پیراهن بسته باشد جامه نماز کردن است در صورتیکه لنگی را بطریق توشیح بجای پیراهن بسته باشد و مراد از بستن
لنگ بطریق توشیح فرو بردن پیراهن است که کسی در حالتی که پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند قطیفه بدوش
بیندازد و دست طرف راست را از زیر بغل در آورد و بدوش دیگر اندازد و دو طرف آن نوشیده پشت سر را هم گره زنند
و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این از عادت زمان جاهلیت بود پنجم استعمال صلات و این چنانچه در
صحیح تفسیر شده است که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آن را بدوش بیندازد و مصلا قایم بلند صورت
متحقق میشود اول آنست مثل عبا را اول دوش گرفته از وقت دو طرف عبا را در زیر بغل است داخل نموده هر دو طرف
بدوش چپ اندازد دویم عکس آنست که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد
سیم آنست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد چهارم آنست هر دو طرف را
در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد پنجم آنست یکطرف را در زیر بغل راست داخل
نموده و طرف دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست اندازد ششم مثل آنست مگر اینکه هر دو طرف را
بدوش چپ اندازد این چهار مستفاد میشود از حدیث صحیح آنست که جمیع اینها مکروه است ششم یکرکعت نماز
کردن در عبا است که لفه الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق کراهت نماز کردن
با این جامه جایز نیست و این قول ضعیف است هفتم نماز کردن است در عبائی که بسیار تنک بوده باشد
مگر در حالتی که ستر کسی بوجه در این وقت مطلوبیت نماز کردن در آن حال کراهت ندارد هشتم اقامت کردن نماز
با عدم رداء در صورتیکه نماز نهار کردن است و جامه که در آن صورت حیوان نقش کرده باشند یا صورت
درختی یا شیشه و لوازم اینها و اما هرگاه مثل برگ گل از آن نقش نموده باشند ظاهر اینست حکم بکراهت نمیتوان
نمود و هم چنین مثل نقش که در قلمکار و چیت و لوازم آنها موجود است مثل این نیز حکم بکراهت نمیتوان نمود
ظاهر اینست که رقت در شیوع کراهت و عدم آن مابین زن و مرد نبوده باشد هم نماز کردن است در حالتی که در
دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر اینست که
مکروه نبوده باشد و مخفی نماند اگر چه مذکور شد اگر کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن نقش شده باشد

در صورتیکه

در صورتیکه صورت تام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزئی از اجزاء آن در اینصورت
ظاهر اینست که کراهت نبوده باشد و هم چنین هرگاه صورت حیوان در انگشتر بوده باشد یا با تمام صورت و علم تغییر
آن مکروه است و با تغییر کراهت متفق میشود یازدهم نماز کردن با پولی که در آن صورت بت یا صورت دیگر
در آن نقش شده باشد در صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل آنکه در صورت کیسه
بوده باشد ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد در اینصورت هرگاه در جیب پاتین بوده باشد بهتر اینست که از جهت
بغل بوده باشد هم چنین مابین لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر از آن است که مابین لباس و پیش مصلی که
مواجه قبله است بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و فرقی نیست در این باب مابین آنکه مرد بوده باشد یا
زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد چنین است مشخص است مراد باینجا عین
حنا و رنگ است نه بالون سیزدهم داخل کردانیدن دست است در زیر لباس در تفصیل این اجمال متفق
است که کمتر شود لباس مصلی یا منحصر است در پیرهن یا نه و در صورت عدم انحصار یا منحصر است در
پیرهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول آنست که لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیرهن تنها
در اینصورت داخل نمودن دو دست در زیر پیرهن بی اشکال مکروه است خواه در حال قرائت بوده باشد
یا در حال رکوع یا در غیر این دو حالت دویم آنست با پیرهن از خالی و قبا پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده است
در اینصورت هرگاه دو دست را داخل در زیر جامه نماید باز بی اشکال مکروه است اسیم مثل آنست اما دو دست
داخل نماید زیر لباس خالی و روی پیرهن دو نیست اینهم مکروه بوده باشد و مثل اینست هرگاه دو دست را زیر
قبا و روی عبا خالی بگذارد چهارم آنست که پیرهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در اینصورت هرگاه
دو دست را زیر پیرهن داخل نماید لکن روی زیر جامه که در حال قرائت بوده باشد ظاهر اینست حکم بکراهت
نمیتوان نمود نظر بتفصیلی که از حدیث موثق ظاهر میشود و اگر در حالت رکوع بوده باشد اگر چه مقتضای حدیث
مذکور باز انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است تفاوتی نیست در این مابین
انکار خالی و قبا هم پوشیده باشد یا نه و در جمیع تقادیر ظاهر اینست که این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو آنها
ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز بکار نیست
چهاردهم نماز کردن است در جامه کسی که متهم بوده باشد تا کراجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم نماز کردن است
در صورتیکه با مصلی آهن بوده باشد که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جیب و مثل آن
و قول آن در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد انشاء الله تعالی کراهت ندارد و بعضی از
قدمای فقها حکم فرموده بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی باشد لکن ظاهر بوده باشد

وهم چنین هرگاه کلیدی را راهن در استین مصلی بوده باشد یا مکان انکه ان کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگرچه
ضعیف است لکن اجتناب نمودن از ان بی عیب است شانزدهم نماز کردن زنست با طفلی انکه صدا
داشته باشد و طفل اچنین است که در بامیکند و در عرف دیشان شیوعی دارد هفدهم نماز کردن زنست در صورتی
که در کردن او یا با او زینتی باشد و صلی کنم در مکان مصلی است و درین چند مبحث است اول در تعریف
مکان است در اینمقام بلا انکه فقیه عجالی است بر بحث در مکان مصلی از دو راه یکی اعتبار ماهیت غصبیت
و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارت از چیزی که محل استقرار و وقوف مکلف در
مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمین که بر روی ان می ایستد یا بواسطه واحده یا بر سنایل استعداد
مثل انکه در فرش بر روی هم میگذارد بر روی انها می ایستد درین وقت بر اصل زمین که زیر همه
صادق است که مکان مصلی است بجهت انکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک
از این فرش نیز صادق است که مکان مصلی است بجهت انکه بر هر یک صادق است که محل وقوف او است
غیر از یک بواسطه و یکی که فوق همه میباشد انی محل وقوف مصلی است بلا واسطه بحلا اپس مکان
مصلی باعتبار ماهیت و غصبیت عبارتست از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائی که
پر میکند از بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بکوشه از جامه او بوده باشد یا نسبت از کتاب
معلق از افعال نماز بنابراین هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی این یکی که فوق همه است
بایستد اگر این فرش با قطعه زمین که این فرش بر روی ان واقع شده هم مملوک مصلی است غیا
و منفعة یا منفعت تنها فی در اینوقت میگوییم که مکان مصلی مباح است یعنی ماهیت مکانی که معتبر است
در صحت نماز محقق است و هم چنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز در ان پس
ماهیت مکان موقوف بر ماهیت فرش و ان قطعه زمین است که این فرش بر روی ان واقع شده پس هرگاه
احدی از این صد فرش مغصوب بوده باشد یا یکی از انها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرش بر روی
ان واقع شده مغصوب بوده باشد در اینوقت ماهیت مکان که شرط صحت نماز است محقق نخواهد بود بلکه
میگوییم درین وقت مکان مصلی مغصوبست و هم چنین هرگاه کلیان فرش و قطعه زمین مملوک
این شخص بوده باشد لکن فضائیکه بدن این شخص از ان میکند در حال قیام و قعود اگر مملوک این شخص
نبوده مثل انکه ان فضا را در ان منتقل نموده بدیگری یا بعضی از اسباب ناقله شرعیه باز میگوییم ماهیت
مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوبست و هم چنین
هرگاه فرض کنیم که کلیان فضا و فرش و قطعه زمین مفروضه مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن

مصلی

مصلی از ان پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل انها مباح
بوده باشد اما انکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و هم چنین فضائیکه بدن این مالک در هست در حال قیام مملوک
او بوده و محل سجده و دست و محل و زانو نیز مملوک او بوده باشد لکن ان فضائیکه واقع شده مابین
محل سجده و محل و زانو نیز مباح بوده باشد این صورت نیز ماهیت مکان که صحت نماز مشروط بتحقق انست متحقق
خواهد بود بلکه هرگاه کلیان مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینی که دستها را در حین سجده در موضعی
میگذارد استین مصلی در انوقت واقع شود در مکان غصبی پس ماهیت مکان که شرط صحت نماز است متحقق
خواهد بود بنابراین پس انتفای ماهیت مکان مصلی در چندین صورت متحقق است یکی انست که هرگاه
هر از فرش را روی هم انداخت و فرض کنیم کلیان فرش مباح است مگر ان یکی که روی زمین واقع شده
ان مغصوب باشد در این صورت میگوییم نماز این شخص باطل است نظر باینکه ماهیت مکان شرط صحت
نماز است و این در اینحالت محقق نیست و ثانی در صورتیست که فرض کنیم که کلیان فرش و قطعه
زمین که این فرش بر ان واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص از ان پر میکند در حال
قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط ان غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود
نظر بغصبیت ان فضا کلا او بعضا و ثالث انست که کلیان فرش و قطعه زمین و فضائیکه بدن
این شخص در حال قیام و قعود از ان پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع دستها هم یا
بعض مغصوبست در این صورت نیز ماهیت مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد
رابع انست که جمیع انها مباح است لکن فضائیکه بعضی از بدن مصلی از ان پر میکند در حال سجود
ان مغصوب بوده باشد این صورت نیز ماهیت مکان مصلی متحقق نیست خامس انست که هر یک از انها
لکن استین مصلی مثلا در حینی که در سجده واقع می شود بر محل مغصوب در اینحالت نیز میگوییم ماهیت
که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع این صور نماز مکلف بی بطلان است نظر بانتفای ماهیت
مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتیست که جمیع انچه مذکور شد مباح بوده باشد
بنابراین ماهیت مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلا واسطه
یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا او پر میکند در حال افعال
افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مراد صور کلیاتی مصلی بر انها واقع میشود بسبب اتیان بافعال نماز هر انها مباح
باشد پس مکان مصلی باعتبار ماهیت و غصبیت عبارتست از محل وقوف و قعود ان یا محل وقوع اعضای
سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس ان بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائی که بدن و لباس مصلی از ان پر میکند

از این واسطه که گفتیم

و حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگرچه اینطور است از وقت ماهیت مکان متحقق خواهد بود و الا خلا خواهد
اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس مکانیت میکند در حکم باینکه انتفای ماهیت مکان در محل استین مصلی
در ان واقع میشود در حین سجود مثلا اینطور بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود اینقدر نیز کفایت نمیکند
در تحقق ماهیت مکان بعلت انکه هرگاه فرض شود که اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن خالی و
و ملاصق دیوار غصبی باشد و بازمیتوان گفت که ماهیت متحقق است مگر اینکه ادعا کند که تصرف در حال
غیر اضطراری ان بمثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوییم صحت نماز
مشروط نیست بطهارت مکان از نجاست مطلقا بلکه انقدر که مسلم است اینست که جبهه خالی بوده باشد از مطلق
نجاست اگرچه تعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو و اضعی دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی
از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر انست که خالی از نجاست مسریه نبوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت
بمصلی یا لباس مصلی نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نموده بمصلی
نشود مصلی از اهل بود اگرچه میگوییم که مکان مصلی نجس است در اینحالت پس چندان ثمری در تعیین مکان
مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد یا طرف
لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس ان جای نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر ایستد
نماز باطل و در وجه است سیم لا بلکه که مکان مصلی یعنی ملکیت ان مملوک مصلی نباشد لکن منفعت ان مملوک مصلی
بوده باشد عینا و منفعة یا مالک عین مملوک مصلی نباشد لکن منفعت ان مملوک مصلی بوده باشد مثل انکه مالک
زمین باکسی که تمام مقام مالکیت منفعت از استقلال بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی
منفعت ان مکان اگر اتیان نماز را اجازه نماید اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز
مثل انکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در اینصورت اگرچه عین خانه مال مالکست لکن منفعت ان
مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در ان خانه باعدم اذن از مستاجر نمیتواند خود بجای
مکانی که در ان نماز بعمل می اورد لازم است که منفعت ان مملوک مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک
بوده باشد یا باذن صریح یا بحکمی یا باذن شاهد حال و تحقیق این اقسام در مبحث لباس به بسط تمام مذکور شده
هرگاه کسی خواهد طی شده باشد رجوع بان مبحث نماید پس هرگاه کسی در مکان نماز بعمل اورد که
مالک منفعت ان نبوده باشد یا ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور نمیشود الا در انست
که حاله بوده که این مکان مغصوب شیعیا در اینصورت بی اشکال مصلی اثم و نماز او باطل است اعاده ان
وقت و قضای ان در خارج وقت لازم است خواه عالم باین بوده باشد یا نه نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه

دویم

دویم انست که اهل بغصبیت ان مکان بوده مثل انکه کسی را اجازه خود بر او ماذون نمود که نماز در انجا بعمل اورد
باشد بعد از نماز مطلع شد که انجا غصب بوده در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد اعاده ان
لازم نباشد اگرچه بعلت عدم تحقیقت حال و قتیکه باقی بوده باشد باسم انست که ناسی بوده این بود
قسم است بجهت انکه ناسی یا ناسی بوده موضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده باین معنی که عالم بود
این مکان غصب است لکن زاهد شد بعد از نماز متذکر شد در اینوقت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد
ان اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد یا نبوده باشد و ظاهر اینست در حینی نباشد مابین انکه عالم بحکم بوده باشد یا نه اگر
ناسی بحکم بوده باشد یعنی بدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد از فراموش نمود و نماز را در ان مکان
باعلم بغصبیت بعمل اورد در اینصورت اگر چنان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد اثم و نماز او باطل خواهد
بود و اگر مستند بتقصیر او نبوده باشد یا بجهتی که در مجیء لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد
فرقی در این باب مابین نماز واجب و مستحب نیست پس در صورتی که نماز واجب در مکان مغصوب باطل
بود نماز نافله نیز باطل است و هم چنین در صورتی که نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی
فرقی که هست اینست چونکه نماز نافله در سعه وقت در حال مشی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی
اتفاقا داخل در مکان مغصوب شده لازم است خود را بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه
اتیان بنافله نماید یا اتیان بجهت رکوع و سجود مکرر است که حکم شود بصحت ان یا اشکال نظر باینکه اتیان بجهت
رکوع و سجود خارج است از حقیقت خروج مامور به پس این تصرفی زاید خواهد بود در مکان مغصوب
مگر اینکه بگوییم که نهی از تصرف در مال شریف شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا انکه در چنین صورت
ایماء بسر بجود کرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در
امثال این تصرفات ایضا اینکه حکم بحل از نافله در مکان مغصوب اگرچه در مثل این صورت بوده باشد خالی
از اشکال نیست خصوصا اینکه اگر در وقت مابین اتیان بمستحب و فعل امر شبهه در میان ترا بعد در شان
نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود سیم دیگر مابین اتیان بقراءة منذوره و صوم باطل
ذکر است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه و شیخ شهید در درس قدس سره فرق
مابین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب و غیر و بین حکم نموده اند ببطلان قرائت منذوره و باطل
زکوة بطلان صوم گرفته اند صحیحست بنابراین هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره از سوره ای را
مثل سوره قدر پس را تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت را در مکان غصبی اهل اورد از عهده نذر خارج
نشده خواهد بود و وجه فرق انست چونکه صوم عبارت از امساک عنصر صلاحست بایت و مخلص

کنت امر قلبی است پس مطلقا در صوم تصرف در مغصوب نشده است ملکی در آن و آن خارج است از حقیقت صوم
بخلاف قرائت نظر باینکه قرائت موقوفست بتحریک شفتین و این تصرفیست در غصب منهی عنست نهی ارشاد لازم مستلزم
نهی ارشادیست پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن در نیت که شرط قرائت صحیح بوده شد با نظر باینکه عام است
که نهی شامل مثل این تصرفات بوده بلکه میتوان گفت که نهی شامل مثل این تصرفات نیست پس اتیان بامور که در
خارجه بود و اگر متعلق نهی است کون در امکان است و آن خارج از حقیقت قرائت است و اما ادای زکوة
در مکان مغصوب پس بسا که باطل است بنابر اینکه صحت آن بوده شد بنا بر اینکه مال زکوة در مکان غصب است
و در کتاب مینماید بمالک آن مکان که زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص نیز قبول مینماید در این صورت
نباید تامل کنید در صحت آن و هم چنین هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده شد باو مستحق در آن مکان با زن
مالک داخل شود و این شخص مزکی بگوید که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته
باو نیز برده شد و هم چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده شد باو پول را از جیب خود در آورد و بدست مستحق
دهد بعد از آن در این مکان بر زکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است و هم چنین هرگاه مستحق باید زن مالک
داخل مکان شده باشد یا شود شخص مزکی خطاب بستحق نماید که پول زکوة در جیب من هست خود بیرون
آورده تصرف کن این نیز بی اشکال است و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس ما در این ظاهر است زکوة و قرائت
منذور است و لهذا گفته که حکم بفساد در اینجا نموده در صوم حکم بصحت نموده از آنراه که مذکور شد مگر
شهید ثانی در شرح ارشاد که اشکال در صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط بنیت
و نیت اگر حرام قلبی است لکن موقوف است بر مکان و این ضعیف است **مبحث پنجم** هرگاه کسی داخل در مکان
مغصوب شد اما با علم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال در این شخص کان است خواه
بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در آن مکان جایز نیست جائز
دانسته شد پس اگر اتیان بنماز نماید در آن مکان در اینحالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج
و مشی بوده شد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق بوده شد پس اگر تمکن بوده شد از آن سرکشی از نماز
در مکان مباح بعد از خروج ظاهر اینست که تاخیر نماز لازم بوده شد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از
دخول در مکان مباح بگیرد که از نماز در آن وقت اتیان نماید و مقید ابعد از انقضای وقت در این وقت
نیز اتیان بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک خروج نموده
بایستد و مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده شد و اما اگر ضیق وقت
بحدی بوده شد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از اتیان بر کعت از نماز در وقت بعد از دخول

در مکان

در مکان مباح بوده شد باز در اینصورت ظاهر اینست که اتیان بنماز در حال خروج لازم بوده شد بلکه لازم است که اقتصار
از رکوع و سجود بحد معهود نماید بلکه رکوع و سجود بکیفیت که در آن سر بجنبد که بجهت سجود پائین تر بوده شد یا مشکل
لکن ظاهر اینست حرکت دادن سر فقط بجهت رکوع و سجود که زیاده بر آن بجهت سجود مضر نبوده شد باز اگر اشکال
داشته باشد که در نماز بعمل در دیگر اینها با سر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر با ایماء بچشم بجهت آنها در حال
خواهد بود محقق نماند که فرق میان باب مابین آنکه غصب اینجا بوده شد یا مثل آنکه در اراضی دفعه داخل شده
ملک کسی باعدم اذن مالک یا نادر مثل اینکه ساکن شد در خانه کسی بجز اهل در حیث مالک بعد از
چندی مالک نادم شود و اظهار نماید که قبل خانه من نموده که بعد از این را خواهم گرفت که در خانه من توقف
نموده باشی در اینصورت مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان بعد از دخول نماز باطل خواهد بود پس اگر
وقت موسع است لازم است بیرون رود و نماز را در مکان مباح بعمل آورد و اگر ضیق است بعضی که
ملک کسی است اتیان بنماز نماید در حال خروج بجز یکه بیان شد و اگر از خروج از مکان مانع و رفع
در اثنای نماز بوده شد باز در اینصورت اگر متحقق شد که مراد مالک اینست که بعد از اتمام نماز باز نباید رفت
باز اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال اینست بلکه چنین است حال در صورتیکه
متحقق نشود که مراد مالک از امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز باز خواهد
اینست در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده شد و اما هرگاه متحقق شود که مراد مالک اینست
که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در این وقت هم خالی از اشکال نیست لکن در ظاهر باز قطع نماز
جایز نبوده شد بلکه نماز را اتمام نماید مستقر ابعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی اینست که از آن
وقت اقتصار نماید بر احیات نماز و ترک امر مستحب نموده نماز را تمام نماید یا خواهد بود در صورتیکه
در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده شد یا نه هرگاه چنین بوده شد بلکه مضطر بوده شد باز در
در آن مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان بنماز در آن مکان بوده شد بجهت آنکه قدرت بر قطع نداشته باشد
در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در آن مکان بوده شد یا نه مجبور در نماز در آن مکان
مثل کسی که محبوس در مکان مغصوب بوده شد باز در اینصورت شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست
لکن لا یکره است در اینست که نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد یا با ایماء در اینصورت غالب اینست که از آن شاهد
حالت برضای مالک در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده شد یا ظاهر اینست که لازم
باشد در اینصورت اقتصار نماید در تصرف باینکه کون در آن مکان تنگ از آن نبشود پس رکوع و سجود بطریق
متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایماء نماید **مبحث ششم** در بیان اعتبار طهارت در مکان مصلی است

در صورت تعدد بتقدیم تاخیر و عدم اعتبار آن بدانکه تعدد مصلی یا اتحاد صفت است مثل اینکه هر دو مرد بوده
باشند یا هر دو زن بوده شد یا هر دو طفل بوده شد یا دیگر نیست در اینکه تقدم و تاخیر مؤثر نیست
مگر در صورتیکه بعضی امام بوده شد یا دیگر جماعت و این مع الکلام در اینمقام نیست و اما در صورت اختلاف در صفت
مثل اینکه بعضی مرد بوده شد یا دیگر زن در اینصورت اختلاف است مابین فقها در اینکه هرگاه مردی و زنی
مشغول نماز بوده شد یا اما جایز است در حق زن در محاذات مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه هم
چنین هرگاه زن در مکانی مشغول بنماز بوده شد یا جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول
نماز شود یا نه ظاهر اینست در هر دو صورت جایز بوده شد بلکه کراهت شدیده اما احتیاط اینست که اجتناب
نمایند تفاوت نیست مابین آنکه زن محدود بوده باشد و مابین آنکه زن چادر در سر داشته باشد یا عبائی
بود و بعید نیست در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا حرمت مختص است بآنکسی
که متوجه است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده شد یا زن در اثنای
در برابر او یا پیش روی او داخل نماز شود کراهت یا حرمت مختص زن خواهد بود در حق مرد ثابت
نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده شد یا مرد بعد مشغول نماز شود در برابر این زن یا در پشت
سر او در اینصورت کراهت مختص بمرد خواهد بود نه زن بلی هرگاه زن شروع در رکوعت شروع
بنماز نماید کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما در صورت تقدم و تاخر کراهت مختص
بتاخر است و این در صورتیست که مصلی نماز سابق متحقق نبوده شد پس هرگاه متاخر عالم بوده شد بآنکه نماز سابق
فاسد است مثل اینکه عالم بوده شد بآنکه نماز او بی وضو است یا آنکه این شخص سابق اخلال بعضی امور واجبه مینماید
مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده شد یا مثل نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده شد یا در اینصورت
کراهتی نمیباشد اگرچه باهم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما عالم بوده شد بآنکه نماز دیگری صحیح نیست کراهت
در حق آنکسی که نماز او صحیح است متحقق خواهد بود و هم چنین است هرگاه حایل مابین زن و مرد بوده شد
یا بعد مابین آنها قدر ده ذراع فضا بوده شد یا زن متاخر بایستد در هر یک از این صور که بوده
باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود در صورت تعدد مصلی و اختلاف
در جهت و ماموم نماز کردن زن از امام مرجح آخر فرض مرجحیت میشود چند چیز **اول** آنست که
حایل مابین آن ظاهر بوده شد پس اگر حایلی بوده زن پیش بایستد و مرد عقب یا حایلی یکدیگر لکن احدهما
یکطرف حایل و دیگری در طرف دیگر حایل مرجحیت متحقق است و اما بعد بر حایل آنست که حیلولت
متحقق بوده شد یا در جمیع احوال نماز یا حیلولت در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اولست بنابر این هرگاه

فرض

فرض شود دیواری که نماز بوده شد باز در یکطرف آن دیوار یا ستون پیش بوده در طرف دیگر یا ایستاده لکن
در عقب در حال جلوس مرد زن را نشسته بوده و اما در حال قیام رؤیت متحقق شود ظاهر اینست مرجحیت ثابت
باشد و مانعیت ظاهر و تارکی ظاهر اینست که کفایت نکند در مرجح محذور و ظاهر اینست چادر یا عبا در سر
کردن کفایت نکند در اینمقام و هم چنین ظاهر اینست که حکم متحقق به بینا نبوده شد بلکه در حق کور نیز ثابت است
اگرچه اعمی تا حد معرفت بوده شد **دوم** از چیزهائی که مرجحیت بآن متحقق میشود تاخر زن است از مرد اما بعضی
در تاخر است که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پائین تر از موضع قدم مرد بوده شد یا خیر بلکه کفایت
میکند علم محاذات در مسجد باین نحو هم که موضع سجود زن پائین تر از موضع سجود مرد بوده شد یا موضع
قدم زن نیز پائین تر بوده شد یا از موضع قدم مرد ایستد کفایت میکند در مرجح مرجحیت ظاهر اولست لکن
باین نحو که موضع قدم زن مؤخر بوده شد یا از موضع قدم مرد بمقدار یکوجب یا بیشتر این اظهر است که کفایت
میکند در مرجح منع بهتر از این است که زن متاخر بوده شد یا بدیگر موضع سجود او محاذی باشد در بوده شد یا
اولی این است که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد بوده باشد این از این است که موضع
سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده شد یا اکمل از همه است که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزاء او متاخر
از جمیع اجزاء مرد بوده شد یا بعبارة اخری موضع سجود زن مؤخر بوده شد از موضع قدم مرد **سیم** از چیزهائی
که مرجح است که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بمقدار ده ذراع بوده شد یا نه شکی
نیست در اینکه بعد مقدار مذکور مرجح مرجحیت متحقق میشود و کلام میکند هست در اینست که قدر این مقدار
از کجاست پس میگوئیم شبهه نیست که در صورت محاذات این مقدار از محل قدم است تا محل قدم و اما
در صورت تقدم زن چهار احتمال قائم است **اول** آنست که در صورت محاذات بوده شد یا بعضی اعتبار آن
استدار شود از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن دوم اعتبار این استدار است از محل سجود مرد تا محل
سجود زن سیم اعتبار این استدار است از محل سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار است از محل قدم مرد
تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است بنابر این هرگاه استدار مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن
بمقدار ده ذراع بوده شد یا منعی نمیباشد لکن احوط اعتبار این استدار است از موضع سجود مرد تا موضع
قدم زن که سیم است احتمالات مذکوره است بدانکه آنچه مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف مرد و آن
با محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع و انخفاض بمقدار معتد
به و اما هرگاه متفاوت بود در استعلاء و پستی بمقدار معتد به مثل اینکه سر بلند هست یا قطع بعضی
است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش مرد در راست یا در طرف

بین مرد و بین جانب یسار او در این صورت قدر این مقدار این نقطه که محاذی بر ابرو مرد بود و از جانب و محاذی قدم زن
بود ما جانب دیگر تا محل قدم زنا اعتبار میشود با از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات تا محل قدم
زن باشد بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرفین پس در این سه احتمالات توضیح این اجمال
مقتضی اینست که گفته شود در چنین صورت ضلعی تصور میشود که یک ضلع آن مثلث قدم مرد میشود از
محل قدم مرد یا استقامت قامت او و منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین
نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مگر است تصور مثلث خود دیگر
باین نحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح امتداد استقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زیر
مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقصود اینست
در این صورت ایا معتبر در تحدید همین ضلع است که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنا بر مثلث ثانی یا
از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنا بر تصویر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع از مثلث است که عبارت از موضع
قدم مرد بوده تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر هر دو مثلث یا آنکه معتبر در تحدید یک
ضلع از دو مثلث است که محصور است مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه بعد چون این معنی
ظاهر است در اقصر طرفین و اصل این اقوال و آن عبارتست از همین ضلع که در اخر بدان کرده شد و این در صورتیست
که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب بین یا بعید مرد بوده باشد تصویر مثلث از
آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم
زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است
تا موضع قدم مرد و ظاهر اینست که معتبر در تحدید همین ضلعی است که محصور است مابین قدم مرد پس هرگاه
این امتداد بقدر ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است و الا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل
این صورت ثابت نیست اگر چه این امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد و چه این را در مطالع کلام از بیان نموده ایم
تحقق نماند مراد از ذرع در امثال این مقام عبارتست از امتداد مرفق تا سر انگشتان **مسئله هشتم** در بیان
امور مناسب دیگر است و آن چند چیز است اول آنست هرگاه زن و مرد با هم جمع شوند در مکان و یک
نباشد بتحدید مسافت بقدری که مذکور شد و هم چنین ممکن نباشد تا خبر زنا از مرد و موضع حایل میان ایشان
در این صورت مستحب است که امر بنماز کند بعد از آن زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر
وقت تنگ بوده باشد بهر دو که تاخیر نماز زن فوت شود اگر چه بعضی امر بآن بعد از انقضای وقت قائل
شود در اینصورت تاخیر نکند بلکه ایشان بنماز باهم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب خرج وقت

فضیلت

فضیلت بوده باشد ظاهر اینست تاخیر اولی و احوط بوده باشد و در نیت حکم بر جمعان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد
اگر چه مکان مملوک او بوده باشد باین معنی اولی در حق زن در چنین صورت آنست که مأذون نماید که اول مرد شروع
بنماز نماید بعد زن دوم آنست که منع در حق زن ثابت است خواه ذکر بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنابراین هرگاه مرد غیر
بالغ مشغول نماز بوده باشد یا مکروه باشد در حق زن باید در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود مگر در صورتی
تحقق یکی از امور ثلاثه که مذکور شد یا فساد نماز زن در برابر او یا در حق مرد پس ظاهر اینست که چنین نبوده باشد
یعنی مکروه است نماز در پشت سر اناث و یا در برابر او در صورتیست که اناث بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم
بکراهت نماز در حق مرد در صورتیست که پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده مشغول نماز باشد
ممکن نیست و هم چنین است نماز در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت پس آنست که حکم منع بعنوان
حرمت یا کراهت در صورتیست که هیچیک از مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در
اول اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد اینست که نماز این زن باطل است بنابراین
حرجی در حق مرد در ایتمام بنماز زن عقب آن زن یا در برابر او نخواهد بود و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد
این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق آن زن در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد یا در
جانب آن نیست **مسئله هشتم** در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آنست بدانکه اصل اولیه
آنست مکانیکه مصلی در آن ایتمام بنماز بنماید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس این شرط
در سه صورت متحقق هست اول آنست که مکان طاهر نبوده باشد دویم آنست که نجس بوده باشد لکن نجاست
سرایت نکند ببدن مصلی یا بجامه آن سیم آنست که مکان نجس است و سرایت میکند نجاست ببدن
مصلی یا بلباس مصلی لکن این نجاست معفو عنها است مثل اینکه آنمکان نجس است بخون و آن خون تعدی
نمیاید ببدن یا بلباس مصلی لکن مقدار زخم که ببدن یا بجامه برسد نماز با آن میتوان نمود در جمیع این
سه صورت شرط صحت نماز با امتناع بکان ثابت است لکن آیا خواهد نشست با علای محل جبهه بلکه قدر معتبر
از جبهه است و اما معتبر نیست بمحل قدر معتبر از جبهه آنست که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی
بوده باشد یا نه و تقیید بمحل قدر معتبر از جبهه آنست که معتبر طهارت کل موضعی که جبهه بر آن واقع می شود نیست
بلکه معتبر طهارت محل مقداری از جبهه است که وضع آنکه نایه در تحقق سجده شرعا پس هرگاه در آن شرط
مجموع محلی که جبهه بر آن واقع می شود طاهر نیست لکن مقدار درهم از آن محل مثلا طاهر است و علاوه بر این
نجس است لکن بنجاست غیر معفو عنها ظاهر اینست که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد بنابر آنچه مذکور شد و اینست
که هرگاه کل اعضای سجده که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع شود بر محل نجس غیر معفو عنها

واحتمل از امام زمان جناب صاحب الامر علیه السلام تعرض فرموده اند ما بین آنکه از اولاد جده اصناف و نیز
بوده باشد یا نه و حکم بعدم جواز را که بحر و لبر کراهت است مختص فرموده اند در حق اولاد بنا بر این ممکن است که
حکم کرده شود باشتمال کراهت در حق بنی هاشم و هم خانات که در آن شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم
از اینکه آن ظاهر مهیا شده باشد یعنی این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورت نیست که شراب نعوذ بالله
مصلی باید آن را نماید و اما در صورت قدری ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازالهٔ و تطهیر یا ذهم
جواز آن است یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راههای خواه در حیضه در ساره بوده باشد یا نه مختص نباشد
حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم ماره نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت پس جایز نیست بلکه نماز باطل است
و در ربع خانهای مجوس است که کبران بوده باشد و نیست که خانه یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد با آنکه چه
احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر اینست و جمع تنبیه اختلاف مراتب مرجوحیت بوده
باشد بدان معنی که کراهت نماز در خانهای مجوس شدید تر بوده باشد و در خانهای یهود و نصاری کمتر باشد
سیزدهم بیع و کنائس است بیع با ء موحده مکسوره و یای مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعت بکسر با
و سکون یا و کنائس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود که
بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس آنست که بیعه معبد نصاری
و کنیسه مشترک ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح آنست که هر دو مشترک است ما بین هر دو
فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری
بنزله مسجد علما نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از
معرفت معنی لغتین علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنائس و عدم کراهت جماعتی از فقها
قائل شده اند بعدم کراهت که جمعی کثیر از قدمای اصحاب قائل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است
پس نماز در آنها مکروه است و کلامیکه هست در اینمقام اینست که آیا دخول در آنها و نماز در آنها موقوف است
بر استیذان از اهل آنها یا نه ظاهر اینست که توقف نداشته باشد چهاردهم مذابح حیوانات یعنی
مواضعی که مهیا شده است بجهة ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز در مذابح
حیوانات حرام میداند پس اجتناب احوط خواهد بود پانزدهم مکانی است که در آن تصویری بوده
باشد بلکه کلمات علما در اینمقام مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح اینست که اتیان کردن نماز
در آن مطلق که در آن صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام از جرم حرمت است خواه پیش
روی مصلی بوده باشد یا نه و آنچه ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتیکه پیش

روی مصلی بوده باشد یا خواه نقش در دیوار اطاق بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی مصلی پیش بوده باشد که صورت
در دیوار آن نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار یا پشت سر او واقع شود
ظاهر اینست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش روی بوده باشد لکن در حین
نماز پرده یا چیزی دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور شود باز ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد
و در صورتیکه هرگاه مستور آن ممکن نبوده باشد و تبدیل آن بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در این صورت هرگاه
رأس این صورت را قطع نماید ظاهر اینست همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه نماز
نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورت بوده باشد هم چنین مکروه است نماز بر فرشی که در آن صورت نقش
شده باشد در وقتی که در حال از احوال نماز چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز
بر روی آن فرش بیندازند بنحوی که آن صورت مستور شود کراهت در اینصورت نخواهد بود
و هم چنین هرگاه چشم صورت را حلت نماید یا سر او را قطع نماید در اینصورت نیز کراهت منتفی
میشود اگرچه ممکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا ممکن از ستر آن صورت بوده باشد نزدهم
اندرون خانه که در پشت بام است کراهت اتیان نماز در حیضه در دهم مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان
شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جائیکه اسب و قاطر را می بندند از برای علف خوردن و آن را
گرفته آنها و ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز اتیان نماز است در اینها و هم چنین در
غنم در اینها یعنی جائیکه خلایکه گوسفندانست و جائیکه گاو را می بندند پس اجتناب از اینها بهتر
خواهد بود اگرچه از صحیحه ظاهر میشود عدم کراهت نماز در این غنم هیجدهم مکانی که در آنها مصحف
مفتوح بوده باشد یا پیش مکروه است نماز کردن در چنین مکانی که پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه
آن مصحف را هم بگذارد در اینوقت کراهت منتفی میشود بدانکه اگرچه حال متبادر از لفظ مصحف
قرآنست لکن در اصل اعم از قرآنست چنانچه از بیانی دارد بر اینمطلب ابن شهر آشوب از هذا الفن المعروف الاولی
صحف ابراهیم و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده مصحف فاطمه علیها السلام
در آنست مثل قرآن شما سه مرتبه الحدیث بجمله اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر اینست که
مراد در اینمقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی این شخص قرآن مفتوح
بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه در نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اگرچه کاغذ مکتوبی در پیش
روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی میشود بهم گذاشتن آن یا گذاشتن آن را در موضع دیگر پیش
روی مصلی بوده باشد منتفی نماند حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده باشد خواه این شخص قاری بوده باشد یا

یا نه بعضی از فقها تصریح داده اند بقاری لکن این مدفوعست با طلاق نص بلکه حکم ثابت است اگرچه
در شب تار بوده باشد یا بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد یا نه نزدهم مکانیست که هرگاه مصلی در آن
بایستد پیش روی او دیواری بوده باشد که در آن دیوار طوبین ظاهر باشد از ارباب در نیست که اختصاص
بر طوبین بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانی که پیش روی مصلی دیواری بوده
باشد که در آن دیوار طوبین ظاهر شده باشد از ارباب خواه چاه بیت الخلا موجود باشد یا غیر آن بیستم مکانی
که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی او آهنی بوده خواه از جنس آهن بوده باشد مثل شمشیر و کارد
و تفنگ یا غیر سلاح بوده مثل خود آهن بیت و یکم خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد یا
که این قسم از سگ مستثنی شده است در حدیث بیت و دوم مکانی است که سمت قبله آن انسانی بوده
باشد یعنی معنی که اگر کسی در آن مکان بایستد مواجه او انسان باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست سیم
مکانیست که سمت قبله آن در وقتی مفتوح شده باشد بعبارة اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد
تا حال بمستند این از اخبار بر آنچه در ما یحقق در حرم نیز نسبت با بی الصلاح داده است و فرموده است
چونکه او از اعیان فقهاست متابعت او در این باب نمودن عیبی ندارد و آنچه فرموده اند اگرچه صحیح است
لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه مناسب اینست که ختم این
مبحث شود به بیان دو مطلب اول آنست که فقه الاسلام حدیث صحیحی در کتاب کافی ذکر فرموده
که در آن حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیداء است و ذات الصلاصل و ضجنان آن
سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بیداء پس آن موضعی است که کسی از مدینه بمکه
معظمه میرود بعد از آنکه از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی یا بفاصله میرود اول جدار آن
از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس بن صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آنکه از معرس نیز گذشت
دست چپ واقع است گذشت و داخل در بیداء میشود و آن موضعی است که جناب سرور اخذ اسم
در آن موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و اخر حد بیداء نسبت بکسیکه از مدینه بمکه میرود
ذات بیضه است که آنشاء الله تعالی لشکر سفیانی در آنجا هلاک شده بزمین فرو میروند و اما
ضجنان پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات صلاصل پس آن میان آن دو موضع واقع
است مطلب ثانی در بیان ستره است بدانکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن
خواه نماز جماعت بوده باشد یا فرادی مفروضه بوده باشد یا مندوبه ستره پیش روی خود قرار بدهد
در صورتیکه احتمال مرور کننده در آنجا قایم بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده

باشد یا کبیر پس هرگاه قائم بوده باشد چنین پیش روی او در حکم اهدف نمود ظاهر اینست در اینصورت استحباب
ثابت نبوده باشد ترجیح مراد مقتضی نقل کلام است در مبحث اول در بیان چیزی است که آن ستره محقق میشود
بدیم در کیفیت است بیم بدانکه است اما اول پس میگوئیم ظاهر اینست که تحقق میشود ستره بهر چیز
که دارد و شود پیش روی مصلی خواه پیش بوده باشد یا جامه یا کتاب یا عصا یا تسبیح بوده باشد
یا غیر آن بلکه محقق میشود بنزدیک ساختن محل سجده را بدیوار یا ستون و غیر آنها بلکه بخاک کشیدن
پیش روی تحقق میشود و اما کیفیت آن پس در خصوص عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا نیزه
ظاهر اینست که مغروز نموده باشد یا بدون آن نیزه و عصا را در زمین بلکه چنانچه نیزه بر زمین حاصل میشود
هم چنین حاصل میشود باندا خاتمه در زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول و هم چنین
حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله و از بعض از علما نقل شده که خط مدور
بکشد باین آنکه محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا باستقامت قبله یا بعرض خاصه بکلا هلال بکشد و اما فایده
ستره پس میگوئیم فایده آن رفع مرجوحیت از نماز است در صورت تحقق مرور و تعلق نهی است بذی
العقول از مرور و منع این اجمال است که هرگاه کسی در موضعی ایستاد بنماز نماید سگی خلا از پیش روی
آن شخص عبور نماید اگر چه آن شخص بحرکت مذکور شد ستره قرار داده باشد آن عبور سگ موجب مرجوحیت
نماز او نمیشود و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد با وضع
ستره موجب این میشود که نهی از عبور بر او تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر خواه
اجتناب نماید این شخص عابر و باشد مرجوح خواهد بود در صورت تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز
مصلی آن خواهد بود بخلاف اینکه هرگاه وضع ستره نموده باشد در اینصورت منهی از مرور در حق آن شخص
مار آن خواهد بود پس آن مرجوح آن خواهد بود و نماز متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود بدانکه
مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی از فقها فرموده اند بقدر خواهد بود که سجده
و رکوع شود و ذکر فرموده اند که ستره امام یعنی سگی از ستره ماموم بی نیاز است لا فرموده اند
بدلیل آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نفرموده اند مامومین را بستره و دوم آنست که ظاهر
هر ایت از مامومین ستره در حق ماموم دیگر اول استحباب بر نفوذ است و من الذی اصلا خلاف
و ثانی بر نفوذ تشلیع در صحت اول جاری نیست و بعلاوه تصریح وارده در مسئله مطلقات شامل
ماموم نیز هست فصل هشتم در بیان چیزی است که سجده بر آن صحیح است و در این چند مبحث است مبحث اول جایز
نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده

بریشم و استخوان و گوشت و جلود و فروش و مرید صدف و مرجان و طلا و نقره و عقیق و فیروزه و
آهن و فولاد و مس و غیر اینها جایز نمی‌باشد بود و تفاوت نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض مابین اینکه
جمیع ارض نبوده باشد یا اینکه در اصل ارض بوده باشد بالکن با سقالی خارج از ارض شده باشد مثل جلد از حیوانی
که متذکر شد پس سجده بجبهه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نبات از ارض بتفصیلی که مذکور خواهد شد لکن
اجزای ارض کاهست بجهت آنکه آن بسعی خصوصیات مختلف میشود در بر جهان و مرجوحیت مثل تربت جناب
سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر آن مرجح دارد بجمیع قطعات ارض عالم بلکه اجزاء نبات
مختلف است در خروج از وصف ارضیت و عدم خروج آن بعضی مقطوع بر است که خارج از ارض شده مثل
طلا و نقره و امثال اینها پس تشکیکی در عدم جواز سجود بر امثال اینها نیست و بعضی تشکیکی نیست در عدم خروج
مثل غالب اجزاء ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست بجهت آنکه مشخص است که مقصود سجده بر قطعه خرقی
از ارض است خرقه متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی عمل تشکیک است مثل اجر و کوزه و تنک و
اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت
از فقها آنست که جواز سجود بر خزف محل خلاف مابین فقها نبوده باشد و هم چنین است سجده بر جص اینها محل
خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر جص که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد اول عبارت بجلد از احادیث
معتبره و اما سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد و جواز در مطالب لازم منفصلا
مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از خزف بسیار و اولی و بعضی احتیاط است **بحث دوم** در سجود
بر نباتات بدانکه ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز نبوده باشد مگر نباتی که ماکول یا ملبوس بوده باشد که سجده
بر این جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد یا ظاهر است و اما هرگاه فرض شود چیزی در
بلدی ماکول هست و در بلدی دیگر ماکول نیست اینکه هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم می‌شود
در بلدی که ماکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد و جواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر
یا خیر اگر هنگامیکه ماکول در بلدی شد حکم می‌شود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد اگر آن
در آن بلد ماکول نبوده باشد یا ظاهر ثابت است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد یکی از دو حالت
ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر پس تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود نباتات بر چهار قسم است **اول**
آنست که ماکول است بدایة و نهایة مثل اسپیار از اقسام بقولات **دویم** مقابل آنست که ماکول نیست لا بدایة
و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاه و برگ بسیار و اجماعا حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر قسم
اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است کذلک سیم آنست که ماکول است بدایة لا نهایة مثل برگ

مو و پوست بادام و پوست خربزه در این قسم ظاهر اینست که حکم هر حالتی تابع افعال است پس سجده بر برگ
مو در اول احوال جایز نمی‌باشد بود بخلاف در آخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق
که پوست اینها ماکول است در اول نه در آخر پس سجده بر اینها در اول احوال جایز نیست و هم چنین است در آخر مگر
ما دامیکه متصل باصل است پس با دام ما دامیکه شکسته نشده میگوئیم سجده بر پوست آن جایز نیست و هم
چنین است پسته و فندق و گردو و بعد از آنکه شکسته شد و مغز این اخراج شد در این وقت سجده بر قشر اینها
اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست اینها در این حالت که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و همچنین
پوست خربزه و هندوانه ما دامیکه متصل است باصل خرما پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست
و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول از آن از پوست در این وقت ظاهر اینست که سجده بر این پوست جدا
شده از اصل جایز بوده باشد **تتمه** چهارم عکس اینست باین معنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة
و بعبارة اخری هنگامیکه حالت ماکول بودن مسبوق است بحالت غیر ماکول بودن مثل خربزه و زیتون و بره و نحو
آنها و این قسم ظاهر اینست که سجده بر آن جایز نیست در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق هر چیز
جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند از آنچه مذکور شد مذکور شد ظاهر شد باین که سجود بر اشیاء
جایز نیست خواه قبل از رکوع بوده یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست اگرچه از پوست در نیاورده باشند
و از پوست آنها پس ظاهر اینست که سجده بر آنها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال
از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از آرد نمودن ضعیف است و اگر چند ذکر شد در حکم ماکول
بود و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد چند چیز و جود ندارد چیزی را از ملبوسی که
در اخبار استثنا شده است که در آن قوه و استعداد ملبوس بودن محقق بوده باشد و ضبط مثال مقتضی اینست
که گفته شود نباتات بعد از اشتراک کلی در اقسام نباتات نباتی نمیباشد که بالفعل ملبوس بوده باشد
منقسم می‌شود بدو قسم یک قسم آنست که قوت ملبوسیت در آن محقق است مثل پنبه و کتان و حریر بلکه
آنست که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه و شکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلامی هست در قسم
اول است باین معنی استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا خیر اختیار اول است پس
سجده بر قطن و کتان جایز نمی‌باشد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد یا بعد و قول بجواز
سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف از این قول بجواز سجود است اگرچه بعد از غزل
بلکه بعد از بافتن بوده باشد و اینقول شاذ است و هرگاه فرض شود چیزی بافته شده باشد از معتاد الملبس
و غیر معتاد الملبس مثل پنبه خرما در اینصورت اگرچه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد الملبس سجده

صحیح خواهد بود بخلاف اینکه جبهه واقع شود بر معتاد الملبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود و از این
قبیل است حصیر پس هرگاه مقدم جبهه واقع شود بر آنچه که حصیر از آن بافته شده صحیح است
و اگر واقع شود بر میان نخها یا بر میان را نکیاه با هم صحیح نخواهد شد **بحث سیم** در بیان جواز سجود بر
کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزی که خارج از ارض
و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزی که
سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده
بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون باحتیاط
و قول باختصاص جواز بکاغذی که ماخوذ بوده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است
بلی هرگاه کاغذ در آن چیزی نوشته باشد خالی از این نیست ما به الکتابت یا چیزی است که سجده بر آن
جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها السلام و التحیة یا از کلمه یکی از چیزی است که سجده بر آن
جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر الاخیر یا کتابت محیط بر سطح کاغذ هست بحدیکه موضع خالی از
کتابت باقی نمانده که کتابت نماید در صحت سجود یا مانده است پس مسئله متصور بچند صورت است
اول آنست که ما به الکتابة از چیزی است که سجده بر آن جایز است در این صورت شبهه در جواز آن
نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده باشد یا نه دویم آنست که ما به الکتابة غیر آنست یعنی چیزی است
که سجود بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن کتابت
میکند در سجده در اینصورت باز جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است باین معنی موضع خالی از کتابت بقدر
ملاکی نیست در اینصورت ظاهر اینست که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز محتمل است باین صورت در نزد
دیگر جایز است بکراهت بلکه مکروه است قول بانتفای کراهت در صورتیکه ما به الکتابت مما یصح السجود
علیه بوده باشد ظاهر اینست بلکه کراهت مختص بوده باشد در حق قاری مبصر پس در حق غیر جایز است حتی غیر
کراهت بنابراین کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست و هم چنین در حق قاری در وقت تلاوت جایز
در حق اعمی ثابت نیست اگرچه قاری و سجده در رمز نوشته باشد **بحث چهارم** در بیان حکم سجده است با طهوق
خالیست بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نموده بچیزی باعتقاد آنکه آن چیزیست که سجده بر آن صحیح است بعد از آن
از فساد اعتقاد او ظاهر شد بشخصی شد که سجده بر آن جایز نبوده خواه باعتبار ذات نبوده باشد مثل
اینکه معلوم شد که آن استخوان بوده مثلا یا باعتبار وصف آن مثل آنکه شخصی شد که چوب نجس بوده باشد یا باعتبار

هر دو هم بحسب ذات و هم بحسب صفت در اینصورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای سجده
یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیر یا بعد از صلوة یا در حالت متعدد اگر در اثنای سجده بوده باشد
یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن و علی التقدیرین یا ممکن است با عدم رفع راس از تدارک آن
تحمل آن پیشانی خود بلکه تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا آن چیز را بیاورد و در زیر جبهه
خود قرار دهد یا ممکن نیست که ممکن بوده باشد پس در اینمقام چند احتمالست اول آنست که عالم است بحقیقت
حال قبل از اتیان بذکر واجب و متمکن است از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح است در اینصورت
ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بگشاید تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از
رسانیدن و بجا آوردن اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود در اینصورت این شخص متمکن بوده باشد از
رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه اما باین جایز خواهد بود بنابراین این شخص مخیر خواهد بود
مابین رسانیدن جبهه را بآن چیز یا رسانیدن آن را بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو
که اگر آن موضعی که سجده بر آن صحیح است یا مساوی است با آن موضعی که جبهه بر آن واقع شده یا پائین
تر است یا بلند تر اگر مساوی بوده باشد در اینصورت اولی اینست که پیشانی را بگشاید تا برساند باین موضع
مساوی که سجده بر آن جایز است مثل آنکه سر را گذارد در اول بموضع از زمین مشخص شده که آن موضع نیست
بوده در اینوقت پیشانی را بگشاید تا برساند بموضع ظاهر و برساند چیزی که سجده بر آن جایز است بجبهه
نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله اجتناب از آن لازم نبوده باشد یعنی اولی خواهد بود و هم چنین
است اگر موضعی که پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد یعنی باز اگر حکم بتعیین
کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد باین
بعضی جهت که مذکور شد و اما هرگاه بلند تر از آن موضع اول بوده باشد در اینصورت خالی از این
نیست که علی قیام است یا بطریق سر اشیب اگر اول است ظاهر اینست که رسانیدن چیزی که سجده
بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل نیز در صورتی
اخفضیت نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را نیز در اول و نه در سر شیب
در آن بر نحو مثال گذارد بعد از آن که مشخص شد مهر را حرکت داد در تا موضع سر بالا آن قبله یکبرد
اولی است از اینکه سر را از اقدام کشیده داده بجبهه برساند دویم آنست که عالم شد بحقیقت حال بعد از
اتیان بذکر واجب در اینصورت ظاهر اینست که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال
نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده آن صحیح است یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در

سجده را نموده است پس در این ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم بوده
باشد قبل از اتیان بذکر واجب اگر اهمال نمیکرده است در این صورت اتیان بذکر واجب در آن محل جایز نیست
و اما شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت نیست تا مثل صورت مزبوره بر فرض جهل ترکش
نموده بضمار ذکر پس واجب باشد تحصیل آن بعد از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن جایز نیست
بلی در صورت معذوریت ممکن است که قایل شویم بر همان چیزیکه تا برساند بچیزیکه سجده بر آن جایز بوده
باشد بجهة تدارک ذکر مستحبی هرگاه اتیان نموده باشد اما بجهة تدارک ذکر واجب ظاهر اینست که جایز
نبوده باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده بی اطلاع
سجده صحیح خواهد بود سیم آنست که عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن ممکن نیست
از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح باشد و نیز از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح
بوده باشد بجهة عدم فعل منافی حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست دور نیست که تفصیل داده
شود در این مقام مابین اینکه این در سجده اخیر است یا غیر آن علی التقدیرین بالرفع راس ممکن خواهد
بود از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله مقسم بچند صورت میشود
اول آنست در سجده اخیر است و بالرفع راس ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست در این صورت ضرور نیست
که بگوئیم سجده همان صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت نظر باستصحاب صحت
و عدم ظهور شمول استدلیکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بر آن واقع میشود
نسبت بآنچه مورد خلاف است در محل کلام دوم مثل همین است که مفروض شد یعنی این واقع در سجده اخیر است حال
بحقیقت حال شد قبل از ذکر و در آن حالت ممکن نیست از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن بالرفع
راس ممکن از آن خواهد بود در این صورت نیز ظاهر اینست اتیان بذکر سجود همان حالت در حق او متعین
بوده باشد با رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد در چنین حالت
بلکه جایز نبوده باشد لازم زیادت سجده با عدم ظهور دلیلی که دلالت کند بر جواز این سیم آنست که
در غیر سجده اخیر است لکن اگر چه در این حالت ممکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد نیست
اما بعد از رفع راس ممکن از آن خواهد بود در این صورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان بذکر سجود نماید
در همان حالت نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه السجود و اتیان بما بقی از سجود نماید
در این سه صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی رعایت احتیاط
باعاده نماز همه مثل صورت سیم است لکن میباید که با رفع راس نیز ممکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن

صحیح

صحیح بوده باشد یا نیست با عدم فعل منافی در این صورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل
نموده بعد از رفع راس استیناف نماز نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام من اولها
الی آخرها در سجده بر آنچه نیز جاری است چنانچه اشاره بآن نمودیم پس هرگاه سجده بر آنچه سجود پس
اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل اگر قبل است سجود صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز
بوده باشد یا در اثنای نماز ممکن نبوده باشد بالاعاده نماز در وقت باقی در جمیع صور ظاهر اینست که نماز صحیح
بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر
ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع راس از سجود است در این صورت یا قبل از اتیان بذکر واجب
یا بعد از اتیان بآن اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد اجزاء همان نماید
رفع راس نموده نماز را تمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اگر در حالت ممکن نبوده باشد از رسانیدن
جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن از آنچه چنان نبوده بعد از اتیان بذکر نماز را تمام
نماید و اگر در آن حالت ممکن از آن نبوده باشد یا با رفع راس ممکن از آن خواهد بود با عدم فعل منافی
یا نه و علی التقدیرین این بلزوم سجود اخیر سیاق در غیر آن تفصیل هم بخوبیت که بیان شد باین نحو که اگر در سجده
اخیر است در همان حالت اتیان بذکر لازم نموده نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع راس ممکن از تحصیل ما
یصح السجود علیه بوده یا نه اگر در غیر سجده اخیر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه ممکن بوده باشد
بعد از رفع راس از تحصیل آن و اگر ممکن نبوده باشد با بعد از رفع راس از تحصیل آن با عدم فعل منافی در همان
حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است در صورتیکه
گذشت مسئله دهم هرگاه مصلی شروع بنماز نموده در حالتی که ممکن بود از وضع جبهه بچیزیکه سجده
بر آن صحیح بود و در اثنای نماز عذری هم رسید که رفع تمکن از او شد مثلا آنکه مبتلی بمرض فرش و سیعی
ایستاده مصری در وسط آن گذارد و مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفل آمد و آن مصر را برداشت
در وقت آمدن مخفی در این وقت مرد است مابین آنکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده
بر آن صحیح بوده باشد یا نماز را بر همان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام باین نحو که این امر یا در
ضیق وقت است یا در سعه وقت اگر ضیق وقت است بطوری که اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید
چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد از وقت فوت خواهد نمود در این صورت ظاهر اینست که قطع
نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است اتمام نماز نماید و در حین سجده سجده برکت یا نوبت بتفصیل که بیان
خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است معین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده

بر آن صحیح است استیناف نماز نماید مسئله ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض یا نبات
موصوف مخفی نماند از این قاعده استثنا شده چند چیز یعنی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقت
دون وقتی بعبارة قاصره بعضی جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است
بحالت ضرورت اول منحصر در نبات چیزی است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجود
بر آن در جمیع احوال ثابت است اگر چه ممکن از ارض و نبات بوده باشد دویم ثوب و سیم کف مصلی لکن
این در صورتیست که ممکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد در این صورت که ممکن از سجود
بر آنها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد
و هم چنین جایز است در این صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگر چه جزو
ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه در حق زنان بوده باشد و اما
ثوب مصنوع از پشم و کتان و در نیست که سجده بر آن نیز جایز نبوده باشد اگر چه در فصل برودت هوا
بوده باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که
کافی نبوده باشد اگر ثوب بر خود متصل بوده اگر چه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقها اختصاص
لکن ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد و جلا ظاهر اینست که سجده بر ثوب مخصوص جایز نبوده باشد
اگر چه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنا بر این چند احتمال در این مقام محتمل است اول
آنست که ثوب از خود متصل بوده و ملبوس او نیز بوده باشد دویم آنست که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس او نبوده
باشد سیم آنست که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریت بوده یا اجاره
بوده باشد چهارم آنست مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع صور مذکوره سجده
بر ثوب جایز نبوده باشد با مشغولیت در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مختص بصورت اذن است
و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده برکت و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلی که مذکور
شد هم چنین با عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده برکت خود نموده باشد ظاهر اینست
که سجده بر ظاهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را
بزمین بگذارد و بر ظاهر آن سجده نماید و مخیر است مابین سجده برکف دست راست یا دست چپ هر کدام
که خواسته باشد نموده باشد و در صورتیکه مستور برکف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن
ساتر نماید بلکه احتیاط اینست نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن ساتر نماید نه برکف و اما هرگاه آن
ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد مثل ابریشم کسی از پوست یا از پشم در این صورت حکم کلی از سجده بر ثوب

این

این مسائل بشکلات با تمکن از سجده بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر است
هم که تمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب سجده برکت میتواند نمود خواه
مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بود یا بارودت آن و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم
میشود از بسیاری از عبارات مخفی نماند مناط در جواز سجود بر ثوب یا برکت عدم تمکن است از سجود
بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه هنگامیکه در اول زوال ممکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان
وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگر چه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت ممکن از وضع جبهه بر ارض
خواهد شد ظاهر اینست اگر چه احتیاط در اولست و هم چنین است حال در تبدیل مکان باین معنی
نرفتن میکنیم در مسجد ممکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در مسجد ممکن خواهد بود
باز جواز این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگر
چه ظاهر از ظاهر نصوص اولست لکن البته احتیاط در شاق است حاصل آنچه در این مقام باید
دانسته شود آنست که تمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد یا با کاغذ سجده بر غیر
اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است مابین هر یک خواه است یا نه اگر چه بعضی
افضل از دیگری بوده باشد و هرگاه تمکن از هیچ یک از این انواع ثلثه نبوده باشد در این صورت جایز است
سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از آنها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده
بر بعد نبات نماید مثل اهن و فیروزه و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده
نماید بر چیزی که نه از ارض بوده باشد و نه نبات و نه منقول از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و سرب
و امثال اینها و در صورتیکه تمکن از هیچیک نبوده باشد الی آخر وقت جایز است سجده بر ظاهر کف نماید
پس جواز سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود مسئله هفتم واجب است محل سجده بنوعی بوده باشد
که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشم ریسک و پنبه و رمل یعنی گل رقیق و امثال اینها اگر جبهه بر آن
مستقر نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محل اتیان بنماز نماید لازم است
سجده نماید و اکتفا نماید باشاره پس بر رمل سجده ظاهر اینست که اتیان باین ایماء در حال ایستاده
جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهة ایماء و آنچه مذکور شد مشخص میشود که مدرک از سجود ایماء
در صورتیست که رقت گل بحدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد لازم میشود
که اراده ترش شده باشد لکن زیاده بر این صورت نیز در اینجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق
معهود میباید بجا آورد مسئله هشتم مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات از ارض که ماکول و ملبوس نبوده

باشد در محل جبهه است نه محل سایر اعضاء و یکی قرضیع این اجمال است چونکه لازم است در حال سجده
هفت عضو بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه و دو رکبت و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ است در
پاست چنانچه بتفصیل در مباحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مراد در اینمقام است اینچه
مذکور شد که میباید سجده بر اراضی نبات از ارض بوده باشد این مختص محل جبهه است اما سایر اعضا
که مذکور شد چنین نیست بلکه اگرچه در حال اختیار بوده باشد بهر چه واقع شود اگرچه بر روی فرش مدور
و لغو انها جوز باشد جایز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن مشروط بر انکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی
نماید بدن یا لباس مصلی بملاقات و مصلی بملاقات شستن عضو مذکور را در حال سجود بارض و نبات
از ارض محل تامل نیست کلامیکه هست در استحباب است که ایا رعایت انچه واجب بوده بلا اضافه بجبهه
مستحب هست بلا اضافه بهفت اعضای سته یا نه ظاهر جماعتی از اعاظم فقها اعلی الله مقامهم آنکه
پس مستحب خواهد بود که دو دست و دو زانو و سر دو انگشت دو پا در حال سجود واقع سازند
بر چیزی که سجده بر ان صحیح بوده باشد و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظاهر اینست که باید
مراد ایشان مرد بوده باشد چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه سر انها
لازم است و این منافی حکم باستحباب وضع انهاست بر ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر اینست که
استحباب رعایت این نسبت بدو رکبت ثابت است پس مستحب است که کفار در حال سجود بگذارند چیزی
که سجده بر ان صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و دو انگشت دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در
بعضی از نصوص رعایت ان مخالف با احتیاط است **مبحث سیم** در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است
بدانکه لازم است محلی که جبهه بر ان واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر ان
جایز نیست اگرچه نجاست عینه تعدی بوده باشد بلکه اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال
نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بوده باشد اجمالا اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست
و کلامیکه هست در اینست که ایا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود
و صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر دو بیان است بیان اینا اجمال انست اینچه گرواجب هست
که جبهه را بگذارد بر چیزی که سجده بر ان صحیح بوده باشد یکصادق بوده باشد که جبهه را بر ان چیز گذارد
بعضی قائل بدانکه اندک بقدر درهم از جبهه لابد نیست ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه صدق
ان در اقل از ان نیز متحقق است بنا بر ان هرگاه فرض شود محلی که جبهه بر ان واقع میشود نجس نبوده
باشد مگر محل قدری از جبهه که موضع ان قدر صادق است که جبهه را بر ارض مثلا گذارده سجده صحیح

خواهد بود پس نجاست ما عدا این مضر بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدری معتبر
از جبهه است نه محل کل جبهه لکن مشروط انکه نجاست علاوه باین قدر بقدری بمصلی نگذرد مگر در صورتیکه
نجاست علاوه بر ان قدر نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خونی بوده
باشد کمتر از درهم در اینصورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد ترجیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در
اینمقام چند صورت است اول انست که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در اینحالت نیست بلکه این
اگر صورت مسئله است ثانی انست که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحالت نیست
خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم انست که محل قدر معتبر از
جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر ان قدر نجس باشد در این صورت اگر ان نجاست تعدی
بمصلی نکند نماز صحیح است و هم چنین نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی
بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه متنجس بنجاستی بوده باشد که تعدی نماید و معفو عنها
نبوده باشد یا بی تشکیک نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضای سته مذکوره پس طهارت محل انها
معتبر نیست بلکه معتبر خلو محل انها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محل انها طاهر
بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه بدن او و نه لباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین
حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدی معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد
بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود بجهت رسیدن نجاست غیر معفو عنها
بمصلی **مبحث چهارم** در بیان ترجیح انواع چیزهائیست که در حال اختیار سجده بر انها جایز نیست
بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از انها بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزی که
سجده بر ان صحیح بوده باشد و متمکن بوده باشد از سجده بر رطب و نجس اختیار کند ایات نماید میگوئیم
این متصور بچند صورت میشود اول انست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر رطب طاهر و یابس
نجس در اینصورت سجود بر رطب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد
مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از پشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف بوده باشد مثل اینکه احدهما
از قطن بوده باشد و دیگری از پشم لکن نجس لباس پشمی بوده باشد در اینصورت نیز سجده بر لباس قطنی متعین است
و اما هرگاه نجس لباس قطنی بوده باشد و طاهر لباس پشم در اینصورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر
متعین بوده باشد بلا اشکال است که سجده بر لباس پشم نماید دویم انست که امر مردد باشد مابین سجود بر نجس
ما یصح السجود علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و رطب طاهر در اینصورت نیز

ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین بوده باشد سجده بر این نجس در اینصورت جایز نخواهد بود و هم چنین
سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و رطب طاهر اگرچه از پشم بوده باشد سیم انست که امر مردد بوده باشد مابین سجود
بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر رطب نجس در
اینصورت ظاهر اینست که سجود بر نجس ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه
جایز نبوده باشد نظر باینکه ماهیت در انجا از دو بر امات یکی باعتبار ذات ان چیز و دیگری باعتبار وصف
که عبارت از نجاست بوده باشد و ماهیت در اول مختص است باعتبار وصف چنانچه انست که امر مردد بوده باشد
مابین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل رطب نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت اگرچه نجاست
در هر دو طرف اعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر اینست که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه
متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مستفهم میشود در صورتیکه امر مردد
شود مابین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجاست البته سجود بر متنجس ما یصح السجود
علیه متعین است مجملا در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود
بر متنجس متعین است خواه متنجس ما یصح السجود علیه بوده باشد یا ما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت
سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع انچه مذکور شد مستفهم میشود که باوجود تمکن از سجود بر متنجس
عدول از سجود بایماء جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایماء در مثل این صورت ضعیف خواهد
بود بلی هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد که بر نجس العین در اینصورت ظاهر اینست که ایماء بدل
سجود متعین نبوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بر ان
جایز هست در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه رانده شد کلامیکه در اینمقام هست انست
ایا سجده بر متنجس جایز هست در صورتیست که نجاست تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاستان متنجس
تعدی کند بمصلی سجود بر ان جایز نخواهد بود پس کلام انست عدول از سجود بایماء در چنین صورت یا انکه
سجود بر متنجس جایز هست اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در این مقام که تفصیل داده شود
مابین نجسی که معفو عنها بوده باشد یا بعد از تعدی بجبهه و غیر ان اگر اول بوده باشد بی اشکال حکم شود بلزوم
سجود و عدم جواز عدول بایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود مابین کسیکه جبهه او نجس بوده باشد
قبل از شروع بنماز و ممکن از تطهیر نبوده باشد و کسی که جبهه او طاهر بوده باشد یا اگر اول بوده باشد حکم شود
بتعین سجود بر متنجس اگرچه موجب تعدی نجاست میشود بجبهه بنظر باینکه مفروض اینست که جبهه نجس است
و دلیلی که منع کند از تزلید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است

باز حکم شود بتعین سجود بنظر باینکه مرجحی نیست مگر تنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که این حالت مستوعب عدول از سجود بایماء
باشد بایماء در نظر نیست مخصوص است که تکلیف بنماز ثابت است و دلیلی بر جواز عدول از سجود بایماء در این
حالت ظاهر نیست پس متعین است نماز را بسجود اگرچه موجب نجاست جبهه شود در اینصورت اگر ایتان
بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری بایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة بایماء را مقدم
بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از نظر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از نظر جبهه بوده باشد نماز
با سجده را مقدم دارد بر نماز بایماء **فصل** فرج ولیه تاریخ الشبهات وصل المشکلات محمد واله
سادات السادات **مبحث پنجم** در حکم اشتباه چیزی که سجده بر ان صحیح است و چیزی که سجده بر ان صحیح
نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح السجود بحسب وصف مثل انکه موضوعی از زمین
نجس شود و موضع نجس مشتبه شود بغیر ان یا مغصوب مشتبه شود بغیر مغصوب در اینصورت بنا
مضطر است در نماز در انمکان نیافته اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست پس
اشکال سجده بر ان موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر باینچه در سابق بیان شد که هرگاه
متمکن نبوده باشد که از سجده بر ارض نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس
بطریق اولی و این در صورتیکه متمکن از سجود بر رطب طاهر نیز نبوده باشد نظر باینکه و اما هرگاه
متمکن بوده باشد از سجود بر رطب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر باینچه در سابق بیان شد در صورتیکه
کر امر مردد بوده باشد مابین سجود بر رطب طاهر و ارض نجس معین است سجده بر رطب طاهر با وجود ان
سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد و اما در مشتبه
بمغصوب در اینصورت که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بر ان مشکل است بلکه دور نیست در
چنین صورت ایماء متعین بوده باشد و هرگاه ممکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از ان نیست یا
ان اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل انکه یک موضع از اوطان
نجس شده باشد و ممکن از نماز در اوطان دیگر بوده باشد یا بایک اوطان در میان پنج اوطان نجس بوده باشد
و اوطان نجس مشتبه شده باشد بغیر ان در امثال این دو صورت سجده در ان موضع جایز نیست پس
لازم است که ایتان بنماز در موضع دیگر بوده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که
اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در اینمقام انست که در اجتناب از سجود بر ان مشقتی نبوده
باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام بمقتضای مقابله انست که در اجتناب از ان صعوبتی بوده باشد
و معیار در تحقق مشقت و عدم ان حال اغلب ناس است **فصل چهارم** در ازان و اقامت است و در ان

در فضیلت اذان و اقامه

چند بحث است **بحث اول** در فضیلت اذان است بدانکه اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الغفار
در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در این مقام اقتصار میشود بذکر قلیلی از آن نظر باینکه اطلاع
بر آن موجب رغبت انسان و باعث تنبه امثال ما غافلان است پس میگوییم در حدیث صحیح از کاهن
اسدی روایت جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر فرموده که جناب خیر الانبیاء و رسل صلی
الله علیه و آله فرموده هر کس در شهر و یا در شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت بر او واجب میشود
و در حدیث دیگر فرموده هر گاه اذان و اقامه بگوئی این باعث آن می شود که دو صف از ملائکه در
عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در آن نماز و اگر اقتصار باقامه نمائی
نمائی یکصف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیث وارد شده که امتداد آن صف ملائکه از مشرق
است تا مغرب و از حزن اسرار بیان جناب رسالت پناهی صلعم روایت شده که آنحضرت فرموده کسی
که اذان بگوید و مقصود او تقرب از آن بنزد پادشاه خدا باشد خداوند عالم جل جلاله مطلع میباشد او
را چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناه کار در بهشت و هر یک
مؤذنی که با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله و عمار استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه
و مینویسد چهل هزار ملائکه در نامه عمل او و ثوابی که مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله
و اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در اینمقام کافی است و ظاهر است
اینمعنا در صورتیست که با معرفت بوده باشد یعنی اشهد ان لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم کسیکه
سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد یا منحصر است در ذات مقدس جناب خلاق عالم هر
شانه و مالک این جشود کران معبود من چنین معبودی است که از جمله آثار قدرت آن معبود متعال است
خلقت انسان و زمین با عالم مادّه و مدت و استغنای معاون و انصار و ادوات عالم با ما فی الضمیر تا الیه عباد
و خطورات قلبیه بحق خطور نمیرود است عیان و از عدم بحقیقت این اعتراف در خالد ابد الانفک نمیشود
از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذو الجلال و مناسب در مقام شهادت
بر رسالت این فخر کائنات و موجودات آنست که ملتفت بر جلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس سید انبیاء
و رسل شده که چه جلالتی داشته که بشرف رسالت از جانب رب العزت تقدس شان مشرف شده و این خلاصه
عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات بقاطبه موجودات مشخص امین
بودن از جانب خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادت است فوق همه سعادات و شرافتی است
کافه شرافات مشخص است که هر گاه حال مؤذن در وقت اذان و اقامه چنین بود و نظر باعادت شد مذکوره

وغیر

و غیر آنها اقتدا خواهند نمود باو ملائکه مقربین و نماز خواهند بود بسعادات و عطایای مذکوره از جانب حق جل شانه
جهان از این حدیث شاهد عاقلان است حق را از شرافت این سعادات محروم ننماید و مغبون
خسارت الدین کسی است که خود را نظر بعواجس و وسواس شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه محروم
اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقربین بالحق الان و اعاننا بفضله و کرمه بالفوز بما یفوز به اولیائه
فی عرفات الجنان بحق الله الانبیاء و اولیائه الملجاء لقاطبة الخلیقة من الانس و الجان **بحث دوم** در ذکر
اختلاف است بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بر وجوب و استحباب چند قول اول آنست که اذان
و اقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده باشد
مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج
و ابن حمزه و ابن زهره دویم آنست که اقامه واجبست در جمیع نمازها و اذان واجبست در نماز جمعه و در نماز
صبح و نماز مغرب اگر چه این در نماز فرادی بوده باشد و مستحب است در ظهر و عصر و عشا و اینقول حکایت
شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل سیم آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت مطلقا و همچنین واجبست
در نماز صبح و مغرب اگر چه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا اینقول ظاهر میشود از
شیخ مفید و مفتی چهارم آنست که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهری
بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده باشد یا مثل صبح و نماز قضائی بوده باشد یا ادائی و این مشهور
مابین فقهاست و مختار بین اقوال است محقق نامه که محل اذان و اقامه قبل از نماز یومیه و نماز جمعه است و در
سایر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور
امام یا مستحب مثل صلوة آیات **بحث سیم** در فصول و ماهیت اذان و اقامه است اما اذان بدانکه فصول
اذان هجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادت بر توحید و الوهیت بعد از آن شهادت بر رسالت
هر یک باشد و مرتبه و اما شهادت بر نبوت و ولایت در حق مشکوة معارف حق و تبیین جناب حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة من رب العالمین پس این از اجزای اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و ظاهر میشود
الحاق فقها این مکرر حرم علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده در بحار فرموده که از اجزای مستحبه
از آنست لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت آن ضعیف است اگر چه جزء مستحب بوده باشد لکن چون که در کتاب
احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن اینست هر گاه ما صعد از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنابراین هر گاه کسی بعد از فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد
ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء از آنست اتیان بمستحب مطلق کرده

خواهد بود و هر یک جماعتی از اعاظم فقها در رسالت نقل از اعلام مثل شیخ طوسی و علامه و غیر ایشان نماز فرموده
که در اخبار شانه در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنابراین هر گاه مؤذن
بعد از فراغ از شهادت بر رسالت شهادت بر امارت و ولایت هر دو را جمع نماید باین لحن اشهد ان علیا
امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد
جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث مجملا بعد از فراغ از شهادت بر رسالت از اجزای اذان
سه فصل است یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد
دو بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل باین دو تهلیل هجده جزء اذان تمام میشود و اجزای
اقامه مثل اجزاء اذان است تفاوت نیت میان آنها مگر بسه چیز و دو چیز در انتقاص و یکی در زیاده
اول آنست که تکبیر در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار دویم آنست که تهلیل در آخر اقامه یکبار است
و در آخر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم آنست که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاده مینماید قد قامت
الصلوة را دو بار **بحث چهارم** اذان و اقامه اگر چه بنا بر مشهور و حق مسنون است لکن مبالغه و اهتمام
در رعایت آنها میباید نمود خصوصا در صلوات جهریه مثل نماز مغرب و صبح و خصوصا در نماز جماعت
نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقها رحمهم الله تعالی و اعلام قایل بوجوب آنها در جماعت شده اند بلکه مساوی بفریضه
در این و دعوی اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بآنهاست در جماعه و فرادی و در نمازهای
جهریه و عدم اخلال بآنها طریق مطلقا اگر چه مستحب بوده باشد و نماز اضافی نموده باشد لکن موارد چند است
که اذان در آنها ساقط است چنانچه چند موردست که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما موارد یکی اذان
تنها در آن ساقط است **اول** سعی است بلکه علامه سعی نسبت باذان و اقامه بعد و طریق میشود اول
آنست که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی
دویم آنست که ترک اذان نماید بالمره و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود ظاهر اینست هر دو قسم جایز بوده باشد لکن
اتیان باقامه تامه در ترک اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بعد و نماید منقوصا بنابراین افضل آنست که ترک اذان
نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس بعد از آن در سعی ساقط خواهد بود لکن مستحب در این مقام بطریق
رخصت است در اتیان بعد باذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود بتفاوتیکه هست نیت مبالغه
و اهتمام اینکه اذان در حد هست در شرعیت **دویم** از موارد یکی اذان ساقط است در نماز قضا تقریبا مقام الاشتهار
که بعد از وقوف حاج در عرفات بسمت مشعر واقع است که نماز مغرب و عشا را در اول بشعر میشوند اذان نماز مغرب
گفته اتیان نماز مغرب نماید و بعد از نماز مغرب اتیان بنماز عشا نماید بدون اذان خواه فصلی متخلل بشود مابین دو نماز یا نه

از موارد یکی موضع نماز است که بعد از مغرب یکی جمع بعشا از آنجا

سیم از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در این
وقت اذان نماز عصر و اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف خواست اتیان بنافله
عصر یا نافله مغرب نماید بلکه اتیان بنماز عصر یا عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در این صورت
اذان عصر و اذان عشا ساقط است بنابراین هر گاه اتیان بنافله عصر یا نافله مغرب نماید اذان ساقط نیست
بلکه هر گاه اتیان بدو رکعت از نافله مغرب نماید باز ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد و اما اتیان بعضی
از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیده فاطمه سلام الله علیها و غیر آنها ظاهر اینست که منافی با صدق جمع که
مناط در سقوط اذان است نبوده باشد **چهارم** صورتی استماع اذان غیر است بلکه این مسئله تصویر چند صورت
میشود اول آنست که کسیکه اراده داشت که اتیان بنماز جماعت نماید استماع اذان کسی را که مؤذن اذان جهت نماز
جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجدی و مسیدی هست در آن ائمه متعدد و نماز جماعت بعمل می آید و یکی از ائمه
داخل مسجد شده و مؤذن که مؤذن بجهت جماعت میگفت اذان میگفت خواه مؤذن امام آن جماعت بوده باشد یا غیر امام
و این امام استماع آن اذان را نمود در این صورت سامع امام استماع آن اذان را باعتبار آن میتواند نمود و آن آنست یکی
اراده جماعت داشت استماع اذان را منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر اینست امام جماعت اجتزاء باستماع آن
اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید با علم اذان سیم آنست که منفرد استماع اذان نمود از مؤذن
جماعت چهارم آنست که منفرد استماع اذان را از منفرد نمود در این دو صورت نیز مصلی اذان را اکتفا باستماع
آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان
منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد و اذان جماعت بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع اینها اکتفا
در اذان باستماع آن اذان میتواند نمود اینطور صورتیکه اتیان بنماز نماید بصفاء و صفیکه حین استماع اذان ناوی
آن وصف بود ظاهر است و اما هر گاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفی
که حین استماع ناوی آن بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز جماعت نموده باشد بعد رای او متغیر شده
خواهد نماز منفرد را بعمل آورده باشد و یا بعکس این مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفرد اتیان
نموده باشد بعد خواهد اتیان نماز جماعت نموده باشد یا حکم صورت اختلاف رای مثل صورت عدم اختلاف است
پس اکتفا در رضا استماع اذان میتواند نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان در این صورت لابد منه است بوده
نیست که در اینمقام تعبیر اراده شود مابین عدول از قوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بوده
رای او متغیر شده خواهد اتیان بنماز منفرد را نموده باشد و بین عدول از ضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان
عازم انفراد بوده بعد خواهد نماز را بجماعت عمل آورده باشد و در قسم اول حکم کثیر بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع

بخلاف این در قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را
منفرداً اتیان نماید در این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود خواه اختیاراً انفراد یا باختیار بوده باشد یا
باضطرار یعنی یا تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی خواهند آمد
که با او اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست که هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع
میتواند نمود خصوصاً در صورتیکه اختیاراً انفراد باعتبار علم بتمکن از جماعت بوده باشد این در صورتی عود
از قوی بضعیف بود و اما هرگاه عدول از ضعیف بقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود
بعد عازم جماعت شد در این صورت میگوئیم اجتزاء بآن اذان مسموع میتواند نمود خصوصاً در صورتیکه نیت
انفراد باعلم بتمکن از جماعت بوده باشد یا محتمل است در این مقام تفصیل اراده شود مابین آنکه اذان مسموع اذان جماعت
بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء و در ثانی بعدم جواز اجتزاء تنقیح مقام مقتضی اینست که
مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان
منفرد و علی التقادیر یا اتیان بنماز مینماید بقصد صحیح که حین استماع اذان ناوی این بود یا بر خلاف آن پس در
مسئله هشت است اول آنست که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم جماعت بود و اتیان نماز
نیز بقصد جماعت یعنی بجماعت مینماید نموده باشد در این صورت بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت
باذان دیگر نیست دوم آنست که استماع اذان منفرد نموده و در حین استماع عازم جماعت بود و بقصد جماعت نیز
میخواهد اتیان نماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند
نمود سیم آنست که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بقصد جماعت نیز میخواهد اتیان
نماز نموده باشد چهارم آنست که حین استماع اذان منفرد نموده و حین استماع عازم انفراد بوده و بهمان قصد
نیز میخواهد اتیان نماز نموده باشد در این صورت نیز ظاهر اینست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد بعبارت
آنست که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد اول از جماعت منحرف شده
میخواهد اتیان نماز منفرداً نموده باشد ششم آنست که استماع اذان منفرد نموده و حین استماع اذان عازم جماعت
بود بعد خواهد نماز را منفرداً اتیان نموده باشد در این دو صورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده
باشد پس اکتفا بآن اذان مسموع میتواند نمود هفتم آنست که استماع اذان منفرد نموده و حین استماع
اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم آنست که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم
انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از ضعیف بقوی نموده در قسم اول ظاهر
اینست که اکتفا باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که در این فضیلت اذان را نموده باشد

باید اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگرچه اجتزاء باذان نماز جماعت شده در نماز جماعت لکن در نیست که اکتفا نتوان
نمود بلکه باید اذان بگوید تا ثواب فضیلت اذان نبوده باشد بلکه اگر کسی گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع
اذان منفرد در جماعت نشده و منفرد نیز اینست که اکتفا بآن نمیتواند چنانچه بیان شد در قسم ثانی اگر هرگاه استماع
اذان منفرد نموده و حین استماع اذان عازم این بود که نماز بجماعت بعمل آورد بعد در این صورت اکتفا بهمان اذان
مسموع از منفرد میتواند نمود در جماعت و در این صورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید
اجتزاء نمود خصوصاً در صورت اخیره که اجتزاء باذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این
است که اگر اگرچه چنین است لکن چونکه اجتزاء در واجبات و مستحبات عینیه بفعل شرعی خلاف اصل است پس
لازم است که اقتصار شود در مخالفت اصل بقدریکه ظاهر از نص است و ظاهر این مسئله بعد از تدقیق نظر
در صورت نیست که اختلاف در بودن قصد حین استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک
بآن در مقام تغایر مابین قصدین ممکن نیست بنابراین باید در صورت تغایر قصد اشتباه باذان نماید تا موقوف نیست
بوده باشد و بعبارة اخری چونکه مقتضای حدیث مؤذن لا صلوة الا باذان و اقامه آنست که هر نمازی باید با اذان
و اقامه بوده باشد بالتخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت باشد
و اما در صورت مغایرت پس مخصص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اقوی باضعف بوده باشد چنانچه مذکور شد در
اتمام مکی است که متمسک شویم بطریق اولی و دور عکس آن لکن فصیل بدل موقوف است بتامل تام بعد از استمداد
توفیق از فیاض علام بر کشاد راح مطهره و اشمام علیهم الاف التحیة و السلام بعد از تنقیح مطالب مرقومه بعد از تحریر
مقام مقتضی این بوده میگوئیم در این مقام دقایق چند هست مناسب اینست که تنبیه بر آن شود اول آنکه
که استماع اذان که معنی سیکر آنند از آن ایما استماع جمیع فصول اذانست یا استماع بعض نیز کفایت مینماید در این ظاهر
اولیست پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان دوم آنست حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط
اذانست در صورتیست که حین استماع عازم نماز بوده باشد پس هرگاه حین استماع عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم
گفتن اتیان بنماز نماید ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم بنماز شود بعد از استماع اذان بدون فاصله سیم
آنست استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود در صورتیست که استماع اذان نماز بوده باشد یا اگر این شخص عازم ایتاء
بآن نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز عصر نموده باشد یا بعکس ظاهر
اینست که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کنایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن مخالف این
بوده باشد یا اگر اذان بجهة نماز است پس هرگاه اذان مؤذن بآن قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان بقصد تعلیم یا تعلم کرده یا استماع
اذانی نموده باشد یا اگر در خلف مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نمیشود و هم چنین استماع اذان

در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل لحم نموده تا چهل روز نموده باشد یا در گوش کسی
که سوء خلق هر پیدا شده باشد و هکذا بجمله استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود از آن نیست که مؤذن
اتیان نماید بقصد اتیان بنماز مطلق استماع اذان اگرچه این در اینجا در سیم مذکور شد مستفاد میشود پنجم
استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نباشد خواه باخلال
بعض فصول اذان یا باخلال بعض کلمات آن بلکه بعدم اخراج بعض حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست در هیچ یک
از صور مسطوره استماع چنین اذان مسقط اذان نبوده باشد و هم چنین است هرگاه در تقریب اذان کلاً یا بعضاً
تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط بسبب استماع اذان در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه استماع
اذان از زن نماید آیا کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگرچه آن زن از محارم او بوده و بلکه زوجه او بوده باشد یا
این در حق مرد است و اما در حق زنان باین معنی ضعیف استماع اذان از ضعیف دیگر نبوده یا استماع اذان مرد نمود
لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایت نکند در حکم بسقوط اذان زن بلکه در نیست در هر جا هم نیز چنین بوده باشد
هفتم ظاهر اینست چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم بسقوط اذان مستمع همچنانچه
استماع اذان مؤذن بلد خواه مطوح شود که بعد از آن بلا فصل اتیان بمشاعر نماید یا نه بلکه اذان بجهة محض اعلام بدخول
وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهة نماز نبوده
باشد استماع آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور شخص بنماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز
ثابت است در نیست که شخص بنماز ادائی بوده باشد یا بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلی که عنقریب بیان
پس میگوئیم در اینجا چند احتمالات است اول استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم اتیان نماز ادا است دوم استماع اذان
نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز قضا است چهارم عکس
یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز ادا بوده باشد حکم آن مفصلاً بیان شد دوم متصور بچند صورت
میشود و آنچه تدریج صلوة و تخالف در این اما صورت تخالف مثل اینکه کسی اذان گفت بجهة اینکه اتیان بنماز
ظهر قضا کند و دیگری استماع آن اذان نمود لکن عازم این هست که اتیان بنماز جمع قضائی نموده باشد یا این صورت
حکم بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس آن متصور بلد صورت میشود یکصورت
اینست کسی خواسته سال قبل از این نماز ظهر را از او فوت شده لکن تکرار یک روز قبل هر دو در یک وقت عازم
این شده اند که اتیان بنماز قضائی نموده باشند یکی بجهة قصد اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نموده فائده
اینست در این صورت نیز استماع اذان کفایت در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر اینست یک نماز از هر دو در یک
وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول خلاف ماه آذر و نیز فوت شده هر دو در یکوقت اراده نموده که

که قضا نموده باشند یکی از آن بجهة خلاف نماز گفت و دیگری شنید در این صورت ظاهر اینست که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع
نیست پس اذان او ساقط خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود و توافق در صنف و تخالف در آن اول مثل آنکه
کسی اذان گفت بقصد اینکه اتیان بنماز ظهر آن قضا نموده باشد و دیگری استماع آن اذان نموده با مرید یا اتیان ظهر قضائی
دوم مثل آنکه مستمع اذان در این در حق عازم این هست که اتیان بنماز عشاء قضائی نموده باشد ظاهر اینست در هیچیک از این
دو صورت حکم بسقوط اذان قضائی از آن نموده و هم چنین است حاله در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضا موجب
سقوط اذان نماز ادائی نیست و خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا بصورت تخالف نیز هست این حکم بسقوط
اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعلام است از صورت استماع و سماع اگرچه متیقن آن است
لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است
دهم آنست این حکم چنانچه در سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه هر دو را
از مؤذن و مقیم شنید سماع اذان چنانچه بمعنی از اذانست سماع اقامه نیز بمعنی از اقامه است و اما سماع اذان فقط
اگرچه معنی از اذان هست لکن معنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه بعد از صدور اذان از این شخص سامع
بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط اقامه نشود و اما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز نموده
باشد چنانچه مفروض است مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر نبوده یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار
باقامه نمود پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر اتیان باذان نماید ظاهر آن است
که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر در ترک اذان نماید آیا استماع اقامه فقط مغنی از
اقامه او خواهد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن در نیست استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه از اذان
ترک نماید یا نه یازدهم ظاهر اینست که حکم مذکور در صورتیست که بعد از استماع اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست در صورتی
ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه در صورتی مسطوره من باب الغریب نبوده باشد یا حکم مذکور نبوده باشد این شخص از اذان و اقامه
بلکه من باب الرخصة خواهد بود پس با استماع اذان و اقامه اتیان بهر دو میتواند نمود بلکه در نیست که علم اجتزاء باذان
و اقامه مسموع و اتیان بآنها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد خصوصاً هست با قامه پنجم از جمله مواضعیکه اذان
ساقط است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر در این روز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن بلاد
هست در این است که آیا این حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا شود یا عام است ظاهر آن است پس اذان
روز عرفه ساقط اگرچه قصد دعا موظف در این روز نداشته باشد ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمت
بوده باشد پس اذان عصر در این روز جایز نیست ششم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است روز جمعه است خواه کلی
اتیان بنماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنابر آنچه جماعتی از فقها ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده اند که اگر اتیان

بنماز جمعه نموده باشد اذان عصر ساقط است و اگر ایشان بظهر نموده اذان عصر ساقط نیست بخلاف نزد حقیر عالم سقوط
پس اذان عصر در جمعه مثل اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه ایشان بنماز جمعه نموده باشند **هفتم** از مواضعیکه
اذان ساقط است در صورتیست که کسی داخل مسجد شده بقصد نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت باشند
خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند و اعم از آنکه این شخص عازم
نماز جماعت بوده باشد یا این نحو که عازم این بود که اقتدا نماید بامام جماعت دیگر بلا کراهه و امامت جماعت دیگر خواهد نموده باشد یا
باز ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه خواهد نماز منفرد ایشان نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعت معلوم
العدالة باشد این شخص بوده باشد یا مجهول الحال باشد هرگاه فرض شود که امام معلوم الفسق بوده باشد یا نماز این شخص در این صورت
ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا بامام
جماعت نماید دوم آنست که داخل مسجد شد بقصد آنکه امامت نموده باشد جماعت دیگر سیم آنست آنکه داخل
شد بقصد نماز منفرد ایشان نموده در جمیع این سه صورت وقتی که داخل شد و بامامی مشغول بنماز جماعت است
در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن باقتدای صفوف در جمیع این سه صورت اذان
بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتیست که این شخص عازم ایشان بهمان نمازی بوده باشد که امام مشغول بآن بوده
یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بود و این شخص عازم ایشان
بنماز عصر یا نماز عشا بشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست پس میباید ایشان باذان و اقامه نموده باشند
و اما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشا بوده و این شخص عازم ایشان بنماز ظهر یا مغرب باشد در اینصورت
در نیست که هیچیک از اذان و اقامه ساقط نبوده باشد در این مقام مباحث چندی هست که تنبیه بر آن مناسب است
اول آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط است این در صورتیست که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد
نبوده باشد لکن نماز جماعت در خانه هست یا در صحرا چنانچه در سفر غالبا چنین است در اینصورت اگر کسی در اینجا
خواهد ایشان بنماز نموده باشد اذان و اقامه را میباید بگوید اگرچه ایشان بنماز در صف جماعت نماید مگر در صورتیکه
اقتدا نماید بامام جماعت مثل هرگاه کسی در صحرا ایشان بنماز جماعت میایند و دیگری آمد بقصد اینکه اقتدا بهمان
امام نموده باشد در همان نماز و قتیکه طرفی صف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در اینصورت اینشخص ایشان
باذان و اقامه هر دو میاید اگرچه ایشان بهمان نماز در این صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در محلی
که ایشان بجماعت شود در صورتیست که جماعت در مساجد بوده باشد یا در غیر مساجد چنین نیست دوم آنست حکم بسقوط اذان
و اقامه در صورتیست که صلوتین متحد بوده باشند در نوع و صنف پس هرگاه در نوع نماز مختلف بوده باشد مثل اینکه امام
ایشان نماز ظهر نموده یا میخواهد و این شخص میخواهد ایشان بنماز عصر نموده باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست همچنین

حال

حال در نماز مغرب بوده باشد یا بعکس آن یا این قول که امام مشغول بنماز عصر باشد و این شخص میخواهد صفوف ایشان
بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر اینست ساقط نبوده باشد و همچنین است هرگاه نوع نماز متحد
بوده باشد لکن مختلف بصنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا
پس هرگاه امام از نماز ظهر فارغ شود و این شخص میخواهد در صف جماعت ایشان نماز ظهر قضا نموده باشد ظاهر
اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد اسیم آنست مکان این شخص با مکان جماعت عین هم بوده باشند یا قریب باشد
پس هرگاه جماعت در مسجد منعقد بوده باشد یا جماعت در صحنی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت بوده
باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت نبوده باشد چهارم آنست که سقوط اذان و اقامه در اینمقام در صورتیست
که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه
ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف بوده و این شخص ایشان بنماز در صف جماعت نماید
بنابراین پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا آنکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده
باشد پنجم آنست که سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شده در حال اشتغال بنماز ظاهر است و اما هرگاه
داخل در مسجد شد بعد از فراغ امام پس این متصور چند صورت میشود یکی آنست که احدی از اهل جماعت متفرق
نشده باشد شبهه در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست دوم مقابل آنست باین معنی که احدی از اهل جماعت
باقی نمانده باشد فیکی در ثبوت اذان و اقامه در اینصورت نیست سیم آنست که بعضی متفرق شده اند و بعضی باقی
مانده اند این متصور بدو صورت میشود اول آنست آنچه از اهل جماعت که رفته اند اکثر از باقی دوم عکس آنست
یعنی آنچه باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از آنچه متفرق شده اند سیم آنست که باقی اهل جماعت مساوی اند
با متفرق شده ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابراین پس بقای بعضی از صفوف کنایه میکند
در حکم بسقوط کلا مگر در اینمقام هست اینست آنکه بالاطلاق بقا کنایه میکند یا معتبر بقا بجهت ایشان تعقیب است ظاهر
اولست در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار باشد بحدیکه عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و
ثانی است در صورتیکه باقی قلیل بوده باشند با بقای آن صادق باشد تفرق اهل جماعت و حد این تفصیل داشته
میشود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر اینست که مطلق بقا کفایت نماید بلکه ظاهر اینست مراد بقا بقدر
مقارن و متعارف است که بعد از نماز باقی میمانند و اما هرگاه بعض اهل جماعت یا اکثر از آن باقی مانده زیاده
از قدر متعارف مثل اینکه بزعم خواست از ادای عصر فارغ شده اند بدعا تا غروب یا حوالی غروب یا زیاده
نیز جایز است بعد از نماز ایشان نماز صلوتین مشغول شده اند بعد استغراق تا نزدیک غروب یا شبهای قدر است بعد از فراغ
از نماز عشا مشغول شده اند بعبادت در این وقت هرگاه داخل مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر حوالی غروب

یا بجهت ایشان نماز عشا نزدیک بنصف شب ظاهر اینست که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صفوف متفرق
نشده باشد بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم آنچه مذکور شد اذان و اقامه ساقط است
در صورتیکه امام آن جماعت مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده
باشد ظاهر این نیست اگر امام آن اعرابی است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر اشبه است در این
صورت تفصیل داده شود مابین بحث الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت والله
الخبیر الودود هفتم آنست که ایشان حکم مختلف است بر حال یا در حق شانی یا ثابت است تحقیق مقام مقتضی تفصیل
است باین نحو امام یا مراست یا زن و هم چنین است کلام در آنکسیکه داخل در مسجد میشود پس مسئله متصور بچهار صورت
میشود اول آنست که امام جماعت مراست و آنکسی که داخل میشود نیز مراست این قسم همانست که مذکور شد دوم
آنست که امام جماعت مراست لکن آنکسیکه داخل میشود در مسجد بقصد نماز نیست در اینصورت اگرچه اشکال
در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر اینست که سقوط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال
اگر است و مبالغه و اهتمام در حق زنان بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در اینصورت دال
بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم آنست که امام جماعت زنست و داخل در مسجد مرد در اینصورت
صورت اگرچه اشکال میتوان نمود در حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت بوده باشد بالجمله آنست
که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد بقصد نماز هم زن اما اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است
یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب بوده باشد هشتم آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام اما بعنوان حتم
و لزوم است پس ایشان باید جایز خواهد بود یا بعنوان رجحان است پس ایشان باذان و اقامه نمودن در اینصورت
اگرچه جایز است لکن مرجوح است اگرچه احتمال در ترک است هشتم از موارد دیگر باذان و اقامه ساقط است در حق
کسی است که وارد شود بر جماعتی منعقد شده اما مشغول بنماز است جماعتی بلو اقتدا نموده اند در اینصورت
میتواند این شخص ترک اذان و اقامه هر دو نموده مطلق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه
در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه دیگری که مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز
منفرد است در اینصورت این شخص میتواند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بآن شخص نماید **نهم** از مواضعیکه اذان
ساقط است در غیر نماز اول از نمازهای قضا است که ایشان بنماز نماید در عقب یکی که توجیه مطلبه مقتضی اینست
که گفته شود تشکیکی نیست در این که چنانچه اذان و اقامه ثابت در اجر است در نماز ادای ثابت در اجر است در نماز
قضا نیز بنابراین هرگاه ایشان نماز قضا نماید قضای بنماز ادا در اجر است نسبت بهر نماز بعد اول و اقامه میگوید
و اما هرگاه ایشان بنماز متصل جمع نماید در این وقت ایشان باذان و اقامه میاید در نماز اول بعد تتمه نمازها اگرچه

روز

روز بوده باشد اقتضا نماید باقامه نمازهای قضا این معنی که در همان ایشان باذان در غیر نماز اول در صورت مذکوره معلوم نیست
و معتبر در این ایشان بهمان نمازهای قضا نیست عقب همدیگر کردن فصل خواه در یوم واحد بوده باشد یا در یوم متعدد
کلا میگوید هست در اینمقام اینست اما این حکم مختص بصورتیست که نماز قضا از خود این شخص باشد یا در صورتیکه از غیر هم
بوده باشد یا ثابت مثل نمازیکه در این شخص کلان شده باجاره مثلا مگر است در اینجا تفصیل داده شود در نمازیکه در این شخص
کلان شده باجاره یا بعد اینکه این نماز نیست که از منوب عنه فوت شده پس فعل نایب تدارک از نماز نیست که فوت شده
از منوب عنه یا غیر چنین نیست اگر اولست در اینصورت بگوئیم حکم این است که مذکور شد در صورت ایشان بصلوات متعدد
مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوئیم اذان ثابت است در همه نمازها خواه ایشان نماید متوالیا
یا بنا صله و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که موضع است که اذان ساقط است و سه موضع از این مواضع هم ساقط
است بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساقط است در سه موضع اذان و اقامه هر دو
ساقط است **بحث پنجم** هرگاه کسی ایشان باذان و اقامه نموده نیت اینکه ایشان نماز فرادی نموده باشد یا بهمین آنکه کسی نبود
که جماعت باو منعقد شود یا بلی او بجماعت نبود بعد از آن معروف شد خواست نماز بجماعت ایشان نموده باشد در هر دو
صورت ظاهر اینست که در هر دو صورت اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه تاجه سنت موقوف است
باذان و اقامه دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه بنیت جماعت یا دیگری ایشان باذان نماید فرقی نیست در اینجا
مابین آنکه خود این شخص خواهد امامت کند یا اقتدا کند بدیگری بلکه ثانی در صورتیست که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام
بقصد جماعت صادر شده باشد و اما حاجت باذان و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در بیان شد توضیح مطلب متضمن
اینست که گفته شود کسیکه ایشان باذان و اقامه نموده بقصد اینکه منفرد ایشان بنماز نماید بعد از او قرار گرفت که ایشان نماز
بجماعت نموده باشد یا باین نحو که امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه ضرور است در قسم اول
امام اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده بقصد انفراد نیست اند نمود در قسم ثانی آنکسی که امامت میکند اکتفا باین اذان
که از مأموم صادر شده بنیت انفراد نمیتواند نمود لکن این در صورتیست که این امام استماع این اذان را نموده باشد یا استماع
نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد و وقت استماع نماز و جماعت بوده
در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد **مبحث ششم** دخول در نماز با ایشان
باذان و اقامه است یا با خلاله بهر دو یا بعض اخلال متعارف خواهد بود یا سابقا پس اقسام مسئله چهار است اول
آنست ایشان باذان و اقامه هر دو نمود و بعد از آن شروع بنماز نموده معلوم است این اخلال اقسام و افضل آنهاست محل
کلام در اینمقام نیست دوم آنست که اخلال بهر دو و غیره عامدا و شروع بنماز نموده ظاهر اینست در اینصورت قطع نماز
در حق این شخص بجهت ایشان باذان و اقامه جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع

نماز اگرچه قبل از شروع در قرائت بوده باشد پس آنست که اخلال باذان و اقامه نمود ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر شد در این صورت
اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع یا بازظاهر است قطع نماز بهتر در ترک اذان و اقامه جایز نموده شد یا اما هرگاه متذکر شد
قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر است قطع نماز در چنین شخص در چنین صورت جایز بوده شد یا بهتر اتیان باذان
و اقامه بعد از اتیان بحمد و لا از است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در این صورت بهتر در ترک صلوة بلا اذان و
اقامه مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چهارم آنست که ترک اذان نمود عمدا بعد از اتیان با قامه
شروع بنماز نمود پنجم عکس اینست یعنی اتیان باذان نمود و ترک اقامه نمود عمدا و شروع کرد بنماز در این دو صورت نیز قطع
نماز جایز نیست پس اتیان باذان لازم خواهد بود ششم آنست که اتیان باذان نمود لکن اخلال با اقامه نمود سهوا و شروع بنماز نمود
هفتم عکس اینست یعنی اخلال باذان نمود سهوا و اتیان با اقامه نمود و شروع در نماز نمود در این دو صورت نیز ظاهر
اینست که قطع نماز جایز نموده شد یا پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره مختص خواهد بود در این صورت که مذکور شد
کلام که در این مقام هست اینست که آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در جماعت نیز ثابت است مختار
نزد حقیر اول است اگرچه جماعت قائل بثبوت در هر دو شده اند **مبحث هفتم** در بیان وقت اذان است بدانکه اذان هر نماز
میباید بعد از دخول وقت آن فریضه اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه جایز نبوده باشد
چنانچه در رابع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در دو جایکی در اذان نماز میت است که مشهور باین فقها این است
که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند که مستحب اعاده است بعد از فجر و دوم اذان صلوة جمعه است که لازم
جماعتی از فقها آنست که قبل از زوال فرموده باشند اتیان باذان را قبل از زوال مثل عامه الفقها و ابو حنیفه و قاضی ابن البراج
و قطب راوندی و غیر این جماعت ظاهر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان جمعه لازم است
قبل از خطبتین بوده شد یا بنا بر این پس لازم از قولین اما عامه آنست که اتیان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل از زوال و جواز
تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثلا استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست
مقصود تنبیه و دفع خلاف در مسئله است بنا بر این حصر که از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان
بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره **مبحث هشتم** در این مبحث
در مؤذن و اسور مستقبله در او است اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و هم چنین در اعتداد غیر از آن
پس آن چند چیز است اول عقلست پس اذان از مجنون و مست صحیح نیست و دیگر کفر اذان او نیز اعتداد نبود دوم
اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه مرتد بوده شد یا اکتسابی یا ارتد یا منکر ضروری از ضروریات دین سیم ایمانست
پس اجزاء اذان صادر از غالیین جایز نیست بلکه از آن مثل سایر عبادات صادره از آنها صحیح نیست اطلاعی معتبره
در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب اینست که این مقام مشروح باز آید جمله

از آن اخلال بر آن باعث سرور قلوب شیعیان آن مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله احادیث حدیثی است که شیخ
صدوق روایت نموده از ابی حمزه ثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام که آنحضرت در دیگر
جماعت از شیعیان ایشان بشرف خدمت آن بزرگوار مشرف بود عرض نمود که ای بعقبات زمین افضل است عرض
کرد خداوند عالم جل شانه و سوء خدا و پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت فرمودند بدان که افضل بقعه
زمین مقابل از زمین است از مسجد الحرام که در آنست مابین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام هر کسی عمر ان
بقدر عمر حضرت نوح علیه السلام بوده باشد که عبادت از زمین صد و پنجاه سال بوده باشد بلکه در هر جلسه این مدت را صائم شود و شبها
از اول خود عبادت شود در آنمکان شریف بعد از آن بجود و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد این هر طاعات مطلقا
مفید نفعی بر او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف
در آن علم الهدی و کلام از جناب حضرت امام محمد باقر که آنحضرت فرموده هر کس که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نموده
در آنچه جناب باری عز شانه امر بآن فرموده و در اتیان آن طاعت غایت شقت را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب
خداوند عالم بجهت او نبوده باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی که او متخرج خواهد بود
و اعمال صادره او مبعوث خداوند عالم از شان خواهد بود مثال و حالت چنین شخص مثال و حالت کوسفندی است
که گرسنه باشد از شبان خود و گله در آن بود پس طلب کند کلام را که در میان آنها بود بر رفتن و ایستادن چون شب داخل شد
دید گله را چنین خوابیده اند همان کلاغیست که در میان آنها بود پس میل نمود بسوی آنها و مرور نمود با آنها شب را در میان
آنها در خوابگاه آنها ساند بعد از آنکه صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید این شبان گله او گله او نیست
پس باز طلب کرد با چند و چنان گله خود را پس دید که گوسفندان دیگر رابع شبان آنها و گله را چون آنها از مرور نمود
بآنها این زیاده باشبان رو و ملحق شود بشبان و گله خود بدرستیکه در گله و چرا نکشد از شبان و گله خود
پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبان بجهت او نیست که دلالت کند او را بچراگاه دیگر که در آنها و بچراگاه بسوی
خوابگاه او این قدر و چنان خواهد بود تا آنکاه که گرگی هر دو بیند چنین کوسفندی بی حافظ و نخست و آنرا بچاه خطی
او را پس میدرد و میخورد او را پس حضرت خطاب فرمود عبد محمد بن مسلم قسم بحق آل محمد کسیکه صبح کند از این امت
اما ظاهر و عادل بجهت او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح که در خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حال
مرده خواهد بود بلکه در نفاق بنای محمد بدرستیکه اثر جور و متابعین ایشان معزی اند از دین خداوند عالم جل شانه
و خود شان گمراهند و دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از آنها صادر میشود مانند خاکستریست که باد شدید در آن
وزیده باشد پس اگر کنده کند پس بجهت عاملان عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است ایراد
این دو حدیث در اینمقام کافیست چهارم از امور معتبره در مؤذن ذکوریة مؤذن است پس اجتزا کردن رجال بسماع

اذان از زن ثابت نیست اگرچه از زن از محارم آن مرد بوده باشد لکن این در صورتیست که زن اذان بجهت نماز خود بگوید اما اگر
در اینمقام هست اینست که آیا جایز است در یکجا عمر جماعتی از رجال بوده باشد چنین زن را محارم او قرار دهند که اذان
بگوید بجهت نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای نساء این جایز است میگوئیم مسئله متصور بچند صورت میشود
یکی آنکه جماعت از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند در عی بجهت آنها امامت مینماید یکی از آنها از محارم
آن امام است ظاهر اینست در این صورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زن میتوان نمود و دیگر آنست که نفر
مرد مثلا میباشد و خنثی و از محارم آنهاست یعنی اقتدا باذان امام نماید در همان نماز مطلب اینست آیا در چنین صورت
میتوان قرار داد کردن زنانیکه باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر این بحقق در شرایع
و نافع و معتبر عدم جواز است و مصنف در مدر مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و اثبات و دور
یست لکن احوط اولست صورت ثالثه آنست که زن امامت زنان میکند در این صورت اگر زن بتنها امامت میکند همان
زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند لکن اذان و اقامه بر اشکال است
و این مطرح بلست احادیث که دلالت دیگر بر جواز امامت زن بجهت سایر زنان دال بر این مطلب است بعلاوه منصوص است
در حدیث مروی بطرق عامه حاصل مضمون آن حدیث اینست که جناب مخبر آنها رسول صلوات الله علیه و آله رخصت فرمودند
او را در قیام که اذان و اقامه گفتن امامت زنان سلسله خود نموده شد یا و اما اجتزاء زنانیکه امامت میکند و سایر زنان
باذان دیگر پس ظاهر اینست که جایز بوده بلکه در نیت مسئله اجماع خلاف نبوده شد یا بهم از امور معتبره در مؤذن
آنست که معین بوده شد یا پس جواز اعتداد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا بحد بلوغ بوده شد یا بدرجه آنکه تمیز بوده
باشد پس اعتماد باذان غیر معین نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس آن چند امر است اول آنست که مؤذن
عادل بوده شد یا چنانچه مستحب است کسیکه تعیین مینماید بجهت اتیان باذان خواه بجهت اعلام بشعایر الاسلام بوده شد یا بجهت اذان
جماعت مستحب است که این شخص عادل بوده شد یا چنانچه مذکور شده مقتضی اینست که این استحباب در حق طرح مؤذن است یعنی
مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر اینها اینست کسی را که نصب مینماید بجهت اذان عادل بوده شد یا و ممکن است استحباب
نسبت بخود مؤذن بوده شد یا یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل
بوده شد یا مستحب در حق او اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالتیکه او را قادر بعمل بحالی است و وای اقوام طاعات
بجهت اذان گفتن نظر باینکه شایع امر فرموده است که باید اذان باذان چنین کسی نموده باشد اگرچه این طلب از
شایع از باب ندب و در جماعه بوده شد یا نه حتم و الزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب نخود
مؤذن هم هست بهر حال از دو معنی که ذکر شده دوم از مستحبات و حسنات آنست که مؤذن حسن الصوت و رفیع
الصوت بوده شد یا این مستحب هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن است یعنی

مستحب

مستحب است چنین کسی این منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب است در حق دیگر اینکه چنین کسی را منصب
نماید بجهت اذان گفتن سیم مستحب است که مؤذن بینا بوده شد یا یعنی کور نبوده شد یا این استحباب نیز ممکن است نسبت
بخود مؤذن بوده شد یا چنانچه در حق ناصب است چهارم اینست که بصیر و عارف باوقات بوده شد یا پنجم آنست که مؤذن در حال
اذان بایستد بوضع مرتفع ششم آنست که مؤذن در حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند دو امر اول از امور مذکوره
چنانچه در حق مؤذن نیست که منصوب بوده شد یا بجهت اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز مرجح مستحب بوده
باشد و اما سیم و چهارم ظاهر اینست که محتمل بوده شد یا بود اعلامی مستحب در مؤذن جماعت بنموده شد یا چه کور و عدم
عارف بوقت در مؤذن جماعت چندان تفاوت با غیر آنها ندارد و مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرجح شود
بی عیب است بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان بطهارت و در مؤذن جماعت
نیست مگر بصورتی فرض شود که از دحام ماموم بحدی بوده باشد که استماع ماموم موقوف بوده باشد
بر وقوف مؤذن در مکان مرتفع و احتمال تعبد اگر منتفی شود حاجت باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس
این مطلوبیت در حال اذان گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه
قیام در حال اذان است نیز مطلوبست مطلقا اگرچه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبالست یعنی مستحب
ایست مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده شد یا در حال اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام
در رعایت استقبال در این بیشتر است و این مرجح از قدما و متقدمین است قائل شده بوجوب رعایت استقبال و قیام
در حال اذان در حق مؤذن نیکه اذان جماعت مکروه یعنی نماند امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال بوده شد یا
چنانچه مطلوبست در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر اینست که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز
نباشد که اتیان باقامه نماید با عدم طهارت و اینقول ظاهر میشود از جماعت اعاظم از قدما و متاخرین مثل شیخ مفید
در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر
ایشان و اما قیام و استقبال در حال اقامه پس نیز محل خلاف است مشهور استحبابست و ابن براج چنانچه قائل
شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعت قائل شده بوجوب آنها در اقامه در صلوة جماعت
و ظاهر ابن سعید در یقتصر و شیخ مفید در مقنعه وجوب آنها است در اقامه مطلقا در حال اختیار و این ظاهر از شیخ
طوسی است در نهایه پس در مسئله چهار قولست اول استحباب قیام و استقبال در اقامه مطلقا و این مشهور است
دوم وجوب آنهاست در اقامه کذلک و اینظاهر میشود از مقنع و مقنعه در نهایه سیم تفصیل است مابین جماعت و فرادی
وجوب است در اول و استحبابست در ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از حرم شیخ در مبسوط و نظر باینکه در اول اگرچه
باستحباب اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از حرم شیخ در مبسوط و نظر باینکه در اول اگرچه

اذان از زن ثابت نیست اگرچه از زن از محارم آن مرد بوده باشد لکن این در صورتیست که زن اذان بجهت نماز خود بگوید اما اگر در اینمقام هست اینست که آیا جایز است در یکجا عمر جماعتی از رجال بوده باشد چنین زن را محارم او قرار دهند که اذان بگوید بجهت نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای نساء این جایز است میگوئیم مسئله متصور بچند صورت میشود یکی آنکه جماعت از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند در عی بجهت آنها امامت مینماید یکی از آنها از محارم آن امام است ظاهر اینست در این صورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زن میتوان نمود و دیگر آنست که نفر مرد مثلا میباشد و خنثی و از محارم آنهاست یعنی اقتدا باذان امام نماید در همان نماز مطلب اینست آیا در چنین صورت میتوان قرار داد کردن زنانیکه باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر این بحقق در شرایع و نافع و معتبر عدم جواز است و مصنف در مدر مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و اثبات و دور یست لکن احوط اولست صورت ثالثه آنست که زن امامت زنان میکند در این صورت اگر زن بتنها امامت میکند همان زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند لکن اذان و اقامه بر اشکال است و این مطرح بلست احادیث که دلالت دیگر بر جواز امامت زن بجهت سایر زنان دال بر این مطلب است بعلاوه منصوص است در حدیث مروی بطرق عامه حاصل مضمون آن حدیث اینست که جناب مخبر آنها رسول صلوات الله علیه و آله رخصت فرمودند او را در قیام که اذان و اقامه گفتن امامت زنان سلسله خود نموده شد یا و اما اجتزاء زنانیکه امامت میکند و سایر زنان باذان دیگر پس ظاهر اینست که جایز بوده بلکه در نیت مسئله اجماع خلاف نبوده شد یا بهم از امور معتبره در مؤذن آنست که معین بوده شد یا پس جواز اعتداد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا بحد بلوغ بوده شد یا بدرجه آنکه تمیز بوده باشد پس اعتماد باذان غیر معین نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس آن چند امر است اول آنست که مؤذن عادل بوده شد یا چنانچه مستحب است کسیکه تعیین مینماید بجهت اتیان باذان خواه بجهت اعلام بشعایر الاسلام بوده شد یا بجهت اذان جماعت مستحب است که این شخص عادل بوده شد یا چنانچه مذکور شده مقتضی اینست که این استحباب در حق طرح مؤذن است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر اینها اینست کسی را که نصب مینماید بجهت اذان عادل بوده شد یا و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده شد یا یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل بوده شد یا مستحب در حق او اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالتیکه او را قادر بعمل بحالی است و وای اقوام طاعات بجهت اذان گفتن نظر باینکه شایع امر فرموده است که باید اذان باذان چنین کسی نموده باشد اگرچه این طلب از شایع از باب ندب و در جماعه بوده شد یا نه حتم و الزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب نخود مؤذن هم هست بهر حال از دو معنی که ذکر شده دوم از مستحبات و حسنات آنست که مؤذن حسن الصوت و رفیع الصوت بوده شد یا این مستحب هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن است یعنی

اشکال بر ظاهر ابن ادریس اینست که اثبات خلاف است چگونه ساید بر اشکال است سم

تصریح فرموده باستحباب قیام واستقبال در حال اذان واقامه لکن بعد از آن فرموده مکروهست بگیرد اذن بدن خود را
از قبله در حال اذان لکن این مبطل اذان نیست واما اقامه پس لابدست در آن از استقبال قبله بعنوان قول اولست لکن ایضا
مقتضی رعایت حرمت از قیام واستقبال در اقامه اگرچه در غیر جماعت بوده باشد یا مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد که
قیام واستقبال بنابر مختار از جمله چیزهائیست که مستحب است در هر حرمت از اذان واقامه سیم از امور که مستحب است در هر حرمت
از اذان واقامه وقت نمودن مراد هر فصلی از فصول اذان واقامه بعدم اظهار حرکت باقطع نفس یا اتصال فصل ما بین
فراغ از کلمه شروع بکلمه دیگر بلا فاصله هیچیک در صورتیکه کلمه شروع مبنائیه مفتوح بهمزه وصل نباشد بعبارة اخری
در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه وغیر تکبیر لکن در اقامه در اذان نظرا باستحباب ثانی در اذان چنانچه مذکور خواهد شد
چهارم از امور مستحبه در حرمت اذان واقامه بنابر آنچه فاضل ابن براج در مهذب ذکر فرموده اینست که بعد از فراغ
از هر حیعلتی از حی علی الصلوة وحی علی الفلاح بگوید لا حول ولا قوة الا بالله بعد از فراغ از هر حیعلتی از حی علی خیر العمل در مرتبه
بگوید الله اکبر وخیر الخیر وبعد از قد قامت الصلوة تمام را بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة اعط
محمدا سؤله یوم القیمة وبلغه الدرجة والوسیلة من الجنة ونقل شفاعت فی المشهور شیخ در مبسوط ذکر کرده بعد از
حی علی الصلوة رب لا تسبب بهذا رب سؤل اهل الجنة علی الجنة وبلاده پنجم از امور مستحبه ثانی در اذانست در حیعلتین تلفظ
بفصول وهم چنین نیا بین فصول باین معنی در حیعلتین تلفظ بفصول باثانی وارام تلفظ نماید وهم چنین تامل ما بین فصلین
نماید بخلاف اقامه پس مستحب در آن سرعت نمودنست در تلفظ ودر قولت تامل ما بین فصلین ششم مستحب است رفع صوت
در اذان سلم اگرچه اذان منفرد بوده باشد در احادیث ترغیب باین دبیار شده است ومذکور در احادیث اینست که رفع صوت
در اذان باعث دفع مرض وکثرت اولاد است محمد بن راشد روایت کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت
جناب امام رضا ع از مرض وبی اولادی حضرت امر فرمود مرا به بلند نمودن صدا در اذان در منزل خود ومن نظر افرمود
حضرت چنین نمودم پس خداوند مرا مرض را از من رفع فرمود واولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من
دائما عیال بودم وهم چنین جماعت از عیالمن نیز چنین بودند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان
پس خداوند عالم رفع مرض از من واز عیالمن فرمود وجماعتی از فقها حکما باستحباب رفع صوت در فصول اقامه که
ذکر بوده شد با فرمودند مثل تکبیر وشهادتین وتهلیل یا کی در عمل آن نیست هفتم مستحب است فصل ما بین اذان واقامه
بدو رکعت نماز بسجده یا بجلسه یا بتسبیح وتحمید یا الصلوة یا بغیر تسبیح دیگر نماید بنابر این در نماز ظهر اول شش رکعت
نافله اتیان بنماید بعد از اذان میگوید بعد از اذان دو رکعت باقی از نافله ظهر را بعمل می آورد واز وقت اتیان باقامه مبنائیه
وهم چنین در اذان عصر در اذان نماز عشا اول اتیان بدو رکعت نافله مغرب مبنائیه بعد از اذان اذان عشا میگوید بعد از آن
اتیان بدو رکعت باقی از نافله مغرب را مینماید از وقت اتیان باقامه نماز عشا مینماید ودر نماز صبح اول اذان میگوید بعد از آن

اتیان

اتیان بدو رکعت نافله صبح مینماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنابراین در نماز مغرب چون نافله آن مؤخر است فصل
ما بین اذان واقامه آن بنماز نیست بلکه فصل ما بین اذان واقامه بغیر نماز از امور دیگر که بعد بیان خواهد شد میباید
بشود اینقدر در صورتیکه اتیان بنوافل نماید واگر نافله گذارد نباشد یا وقت نافله منقضی شده باشد فصل ما بین اذان
واقامه بغیر نماز نماید بجمله مستحب است فصل ما بین اذان واقامه در غیر اذان واقامه مغرب بدو رکعت نماز یا بجلوس یا بسجده
یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین واگر اقتصار بالحمد نمایند نیز نماید خوب یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بکار
بردن تهلیل که اتیان نماید مؤید است خواهد بود لکن ظاهر اینست که فصل بدو رکعت نماز اولی از مقرر بوده
باشد بعد از آن بسجده وهرگاه جلوس را اختیار نمود سنت است در این وقت اینکه بگوید اللهم اجعل قلبی بارا
ورزقی دارا واجعلنی عندک قریبا محل الله علیه وآله قرارا ومستقرا ودر بعضی نسخ دعا بعد از قلبی یا وعیشی
قرارا مذکور است در حرمتیکه مؤید اینکه باشد بر حقیقت که در کافی مذکور است در حالت اختیار جلوس است بنابر این در غیر
حالت جلوس بقصد تعریف خواندن مشکل است بلی در مصباح شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده مستحب است
اینکه مراد سجده ما بین اذان واقامه بخواند بنابر این در حال سجود نیز بعید است پس خواندن اینکه مراد در حالت
جلوس وسجود مثل اینکه در حال قیام مطلب بعد از اختیار کلام چنانکه متعارف شده بقصد تعریف مشکل بلکه ممنوع
ندارد واما تفسیر دعا بطلب آنکه بارب اسم ناعلاست معنی ظاهر این است خداوندا بگردان قلب مرا محسن ورا غب بر
وعیشت مرا مستقر فرما که قلب نشود یا مقر فرما که وجه معیشت من برسد در حالیکه من مستقر باشم در مکانی
یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت بسافرت از بلد خود ببلد دیگر یا بعطلب رزقی دارا وبگردان وروزی مرا بوسا
فیوما در تزاید واجعلنی عندک قریبا قرارا ومستقرا یعنی بگردان از برای من مقر در جوار بین قرب مکانات مرا از
قرار بدار حرمت بوده باشد ومرا از مستقر در دنیا کالوف الیه قوله ولکن فی الارض مستقر ولا آخرة دار القرار
یعنی بگردان مقر مرا در دنیا وآخرت در جوار بین قرب بلا انکه در این بحث چند فائده است که تنبیه بانها مناسب است
اول آنست استحباب فصل ما بین اذان واقامه مأمور مذکوره ظاهر اینست در حق مؤذن بوده باشد یعنی در حق
امامیکه استماع اذان مینماید حکما باستحباب این نمیتوان نمود اگرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند چنانچه مفصلا
در مطالب اذان بیان شده است دوم آنست معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه اختیار آن نمود
در آن سجده هرگاه قصد سجده شکر کرده مستحب است در عقیب صلوات یا بجهت سببی دیگر نماید ظاهر اینست استقلال
از هر دو حاصل شود سیم بیان شکه فصل ما بین اذان واقامه نماز مغرب مثل فصل ما بین اذان واقامه سایر صلوات نیست
بلکه مستحب است در اینمقام فصل شود بخطوه یا بجلوس یا بسکوت یا بتسبیح یا بسکوت در جمله کلمات فقها حرمت مستحب شده
در آنچه مذکور شد بلکه در جمله از عبارات مرقوم شده از سجده مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه وغیر آن ومقتضای دلیل

از کلمات فقها اینست که جلوس در آنجا مستحب نباشد لکن در حدیث عبد الله در استحباب جلوس در اینمقام شده مضمون
حدیث اینست خواب کسیکه بنشیند ما بین اذان مغرب واقامه آن مثل خواب کسی است که بغلطد در حرمین خود در راه
خدا زده باشد اجر بلا بهوت دهم مکروهست حرف زدن ما بین فصول اذان وهم چنین ما بین فصول اقامه واما
تکلم بعد از فراغ از اذان وقبل از شروع در اقامه پس ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره
امر بتکلم شده ما بین اذان واقامه وآن حدیث موثق است که مروی در فقیه وتهذیب است مضمون آن اینست هرگاه اراده
نماز فریضه نمائی پس اذان واقامه بگو وفصلی ما بین اذان واقامه واقع بسان یا بجلوس یا بکلام بجمله حرف زدن
اگرچه مکروهست ما بین فصول اذان واقامه لکن ما بین اذان واقامه باین معنی بعد از فراغ از اذان وقبل از شروع در اقامه
ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد که در نماز صبح در آنجا تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروهست تفصیل
مطلب مقتضی اینست که گفته شود در اینمقام سه چیز است اول تکلم در اثنای فصول اذانست تامل در کراهت آن است
اگرچه ظاهر می شود از این براج قول باشتراک کراهت در آن دوم تکلم در ما بین اذان واقامه است کراهتی در این نیست مگر
ما بین اذان صبح واقامه آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است قشیکی در کراهت آن نیست بلکه کراهت در اینمقام اشد است
اگر کراهت در ما بین فصول اذان بلکه ظاهر جماعت از اعاظم قدما واصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه وسید
مرتضی در جمل وشیخ طوسی در تهذیب وابی زهره در غنیه وابن ادریس اگرچه ضعیف است لکن اقرب بالقبول
واوفق بطریق سلامت است وهکذا کسی را بکراهت وابعد اورد اگر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر اینست مقتضی
اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مگر در صورتیکه کلام بسیار نماید بنحوی که مثل بولات
بوده باشد در اینصورت اعاده اذان مستحب است لکن در اینجا تکلم بلکه بنحو اخلال بولات وهم چنین است هرگاه سکوت
طویل در اثنای فصول اذان بعد اورد وکسانی باصلاح مؤذن بوده بوده باشد در اینصورت نیز اعاده اذان نماید واما
اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد ما بین اقامه کراهت باین معنی مستقر است که اعاده اقامه نماید مخفی نماند که کراهت
تکلم در اثنای اذان واقامه در حق مؤذن ومقیم است واما غیر مؤذن ومقیم از اهل جماعت ظاهر اینست که کراهت در حق
انها ثابت نبوده باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در اینوقت قشیکی در رجحیت تکلم نیست خواه
در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعت از متقدمین فقها مثل سید مرتضی وشیخ طوسی در نهایه وسلار
وابن حمزه وغیرهم تصریح فرموده اند بحرمت تکلم در حق اهل جماعت که مطلع شده باشند بر صدور قد قامت
الصلوة از مقیم مگر کلامیکه متعلق بتقدیم امام بوده باشد یا تسویه صفوف وتصویب حجره صحیح است در این
مطلب تنبیه بر این طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از نیست واین چیزیکه در هامش اذان التفات نمودند نمودنست
بتمام بدون بیان وبسیار اگرچه در غیر حالت تکبیر وشهادتین بوده باشد واما التفات بوجه تفاسیر کراهت این

معلوم

معلوم نیست واز جمله مکروهات در حال اذان ترجیع وتثویب است پس در این دو مقام است مقام اول در بیان
ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت ترجیع برخی قول اول آنست که ترجیع عبارت از تکریر تکبیر
وشهادتین است در اذان یعنی علاوه بر چهار تکبیر مزید بر دو شهادتین یا نقول شیخ است در مبسوط وابن براج
است در مهذب دوم آنست که ترجیع عبارتست از تکریر شهادتین در مرتبه دیگر یا نقول خلاف وجامع وتحریر
وتذکره ودشتهی است سیم آنست که ترجیع عبارت از تکریر فصلی از فصول اذانست آن ظاهر میشود از شیخ شهید
در ذکری چهارم آنست که ترجیع عبارت از تکریر شهادتین است جهر بعد از اتیان بآن اخفاتا این ظاهر میشود
از صاحب غنیه وصاحب قاموس پنجم آنست که ترجیع مراد آن عبارتست از ترجیع صوت در حلق در حین تلفظ
بفصول آن واینظاهر میشود از صاحب صحاح وصاحب قاموس نیز تفسیر بر این معنی نموده بعد از معنی آمد که ذکر شد
این بیان اقوالست در حقیقت ترجیع واما حکم آن پس کلمات فقها این مزبان مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت
فرموده اند وبسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام اینست اگر مقصود آن شخص در اتیان وتکریر بلا وهاز
قلد مقرر در شریعت مطهره شریعت است یعنی با اعتقاد شرعیتش اتیان مینماید نباید کسی تامل در حرمتش
نماید بنابر آنکه از آن در شریعت بمقتضای نصوص معتبره واجماع شیعه عبارت از فصول است که سابق بیان شد
واتیان علاوه بر این تشریع وبدعت است اگرچه تکبیر بر خود آن فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود واگر بآن
قصد نبوده باشد پس اگر تکبیر وشهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود بنظر باینکه اینها از اعظم اذکار است بلکه تامل
در جمله اتیان با نها در اثنای نماز نیست با عدم کراهت پس علم کراهت در آن بطریق اولی خواهد بود واگر غیر
تکبیر وشهادتین وتهلیل است نظر بتفسیر ذکری در اینصورت در نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه این
تکلمیست در اثنای اذان این در غیر تفسیر خاص بود واما تفسیر خاص پس در این نیز محتاج بتفصیل است باین نحو
اگر ترجیع صوت بدلالت که موجب اندراج در لغت غنا شود شبهه در حرمت آن نیست واگر بیان حدیث حکم
بکراهت نیز نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت وحکم است اما اول پس آنچه از
مغرب اللغه ظاهر می شود تثویب بود دو قسم است تثویب قدیم وتثویب جدید تثویب قدیم عبارت است از قول
مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه وتثویب جدید عبارتست از الصلوة الصلوة قد قامت
اینست مضمون عبارت او مشخص از کلام او نمیشود که آنچه را حکم کرده که تثویب جدید است محلش در کجاست ممکن است
که مراد آن باشد که در بعضی بلاد عامه متداول است چنانچه در عربیه در بر ای استماع نموده اند وآن اینست در اخر صبح
قریب بصبح مؤذن ندا کرده چنانچه در ظاهر اراده مردد میگوید الصلوة الصلوة وممکن است که در غیر صلوات یومیه
باشد که در چنین دعوت بآن نمازها الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب باین نحو نموده

التثویب التعریض والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم مرتین
یعنی تثویب عوض داده است بعبارة اخری ثواب داده است و خوانده میشود نافلات یا در تربیع خواندن مسبوق
است یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقها در اینمقام همین معنی اخیر است لکن
بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته تثویب در اذان فجر است که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة
خیر من النوم و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بطریق صحیح دال بر آنکه چون او
گفته عوض کرد مرا پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم فرمایم طریقه اذان را پس حضرت اذان را ذکر فرمود و فرمود
بعد از حی علی الفلاح هر گاه نماز صبح باشد بگو الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که چون
رسول خدا امر فرموده تثویب نماید بگوید در هیچ نمازی مگر در نماز صبح و در صحیح شیخ در مبسوط ذکر تثویب فرموده
در اذان نماز صبح و اذان عشا و همگی بر آنست این فرموده و در خلاف فرموده جمیع فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز
عشا تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح بن حی که او گفته این مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن
ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که ذکر فرموده اند تثویب عبارتست از تکرار شهادتین دو مرتبه
و فرموده هذا هو الاظهر و الاشهر از جماعت از اصحاب ما نقل فرموده مشخص حقیر در اینوقت نیست که کیانند بلکه
ظاهر از کلام سید مرتضی و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارتست از الصلوة خیر من النوم
بالکلام ابن حمزه در وسیله مظهر آنست که تثویب مغایر با آن بوده باشد قال و المنقول بالتثویب و قول الصلوة
خیر من النوم نظر باینکه عطف این قول بر تثویب ظاهر در مغایرتست بلکه کلام از جمع صریح در مغایرتست نظر باینکه
هر گاه اینقول در نظر از جمع مغایر با تثویب نمیشود پس علی محتمل بوده و میبود نسبت اول از ثلثه در کلام از جمع
تثویب سلمت دوم گفتن الصلوة خیر من النوم است در اذان صبح سیم تکلمات در اقامه بعد از قد قامت الصلوة
و اما حکم آن پس از تکلمات علمای ظاهر میشود اختلاف در این بسه قول اول قول ابن الجنید است که حکایة شده
از او که فرموده بلکه یا اتیان باین در اذان صبح نیست دوم قول بکراهت است و این ظاهر میشود از سید مرتضی در
انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر هم جزمیست و این قول مرجح شیخ است در نهایه و ابن
حمزه و سرایر و صاحب جامع و علامه و غیر ایشان و حقیقت حال مشخص میشود از آنچه در ترجیح مذکور شد باین
معنی که اگر کسی قصد مشروعیت اتیان باین نماید تشکیکی در بدعت و حرمت آن نیست و ابن ادریس در این دعوی
ابطال نموده نظر باینکه مشروعیت این ثابت نیست مؤید این مطلب چیزیست که در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول
که از کتب معتبره عامه است مذکور است حاصل آن اینست که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده که مؤذن
در عهد خلیفه ثانی آمد نزد او که او را اعلام نماید بجهت حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس آن مؤذن بجهت

بتنبه

تنبه خلیفه ثانی و بسیار نموده تا آنکه گفت الصلوة خیر من النوم چون که خلیفه ثانی این را شنید او را خوش آمد پس
کرد کلمات را داخل در اذان صبح نمایند و در همین کتاب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی نموده که آنها
از جماعتی نقل نموده اند که گفت من با عبد الله بن عمر داخل مسجد شدیم و عبد الله بن عمر از آن گفت در آن مسجد
خواستیم نماز بکنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبد الله بن عمر
از مسجد گفت مارا از نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بجا نیاورد بجهت آنکه کسی اتیان باین کلام بفصل
شریعت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر اینست کلام قائلین بحرمت راجع است باین و اگر این جهت نبوده
باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه این تحلیت در اشاره از آن ظاهر اینست کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده شهید
و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود و بعضی از احادیث که بطریق ما وارد است و مشتمل بر اینکلام است مشخص
که محمول بر تقیه است **مبحث یازدهم** در بیان مسائل چند است که متعلق است باذان و اقامه اول آنست که لازم است
رعایت ترتیب نمودن مابین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو که تکبیر را مقدم دارد بر ترتیب بعد از آن شهادت
بر الوهیت معبود و بعد از آن شهادت بر رسالت بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد
از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن تکبیر و بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز بهمین طریق است
که مذکور شد مگر اینکه بعد از حی علی خیر العمل زیاده مینماید قد قامت الصلوة و ما اخر مذکور شد ترتیب مابین
فصول انها بود و هم چنین ترتیب مابین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل آورد و بعد از فراغ از اذان اقامه را
پس هر گاه کسی اخلال بهیئت از ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر عمدا اخلال نموده باشد اثم و معاقب خواهد
بود و اکتفا باین بعمل آورده نمیتواند نمود یعنی آن سنت آخر خواهد بود پس هر گاه خواهد مؤذن سنت بر شهید
لازم است که اعاده نماید پس هر گاه بعض فصول متاخره را عمدا مقدم داشته باشد و مقدم را متاخر در اینصورت
تادیه سنت موقوف باعاده هر دو است بطریق معهود و اجتزاء باعاده متاخر موجب حصول امتثال نمیشود
نظر باینکه آنچه را که اتیان نموده بغیر آنچه ثابت در شریعت منهی عنه بوده پس آنچه سابق بعمل آمده نظر بتعلق نهی
باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخر کفایت در صحت نمیکند و هم چنین است حال در اخلال بترتیب مابین نفس
اذان و اقامه و اما هر گاه سهوا اخلال نموده باشد در اینصورت اگر چه آخر نیست لکن اعاده هر آن از فصول
اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد یا اکتفا باعاده متاخر تنها میتواند نمود پس اکتفا نماید در متقدم
بهمان اتیان سابق ظاهر آن حدیث صحیحی که وارد در این مطلب است خلاف اینست پس اعاده هر آن از متقدم
و متاخر نماید تا در آن ترتیب نماید پس هر گاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان مشخص شود و فصل طویلی اخلال
شده باشد در اینصورت دور نیست که استیناف اصل اذان نماید و اما هر گاه در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال

بترتیب بعضی از فصول اذان نموده سهوا در اینصورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت تعادل
نیست اقامه را تمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر آن در صورتیکه این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود علی
احتیاج بتعادل اولی خواهد بود و آنچه مذکور شد ظاهر میشود هر گاه کسی اخلال بترتیب بعض فصول اقامه نموده
باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و در آن ترتیب
نماید و اما هر گاه مشخص شود این اخلال بعد از دخول در نماز حاجت بتعادل نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نمیشود
باشد اگر چه مشخص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق مابین این مسئله و مسئله ناسی
اذان و اقامه ظاهر است از چند راه پس جواز رجوع در اینمقام مستلزم جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه در همان تامل
ظاهر میشود و مع ذلک مسئله مذکوره آنست هر گاه نزاع واقع شود مابین اهل جماعت یا غیر آن در باب اذان گفتن
هر یک که خواهد که او اذان گفته باشد در اینصورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض از آن بعادل نمایند
و اگر هر دو عادل باشند منوط بقرعه باعلم و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات رجوع بقرعه نمایند
بقرعه عمل شود بمقتضای آن لکن کلامیکه در این مقام هست این است که آنچه مذکور شد در صورتیکه تعدد اذان مضر
باشد بحرمت و اما هر گاه تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هر گاه ده نفر از اهل جماعت
خواسته باشند اذان بگویند بلکه هر یک از آنها خواهد بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت
منع از آن نمیباشد خواه بعضی جاری باشند بعضی غیر عادل و بعضی عالم با احکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی
بی چشم و بعضی چشم دار پس در این مسئله نزاع مابین مؤذنین در صورتی مناسب است که هر گاه متبرع
در اقامه اذان یافت نشود و امر منحصر شود در اینکه باید امام یا نایب امام نصب مؤذن نمایند و مستمری
معینی از بیت المال قرار دهند در اینصورت هر گاه نزاع واقع شود بنحوی که مذکور شد میباید مجری داشت
مسئله سیم بدانکه معتبر در هیئت اذان و اقامه موالات و مراد بموالات در اینمقام آنست که فصل مابین هیئت
اذان و اقامه فاصله نشود بحدیکه در عرف و عادت ما مضر صورت مؤذن بودن و مقیم بودن نبوده باشد و چه اعتبار این
آنست که هر یک از کیفیات اعتباریه بعبارة اخری هر ماهیتی ملتئمه از اجزای متعدد و متعینه تقدیر بحسب وجود هر گاه
امر شارع متعلق شود بایجاد آن و شارع در ایجاد آن کیفیت خاصه از تعاقب اجزاء و تراخی آنها بیان نفرموده
باشد شخص میشود که آنکه میشود در آن بنحوی که در عرف صادق باشد که این شخص مکلف بایجاد اتیان آن هست
پس با اخلال فصل طویلی که مانع صدق آن بوده باشد این صدق متحقق نیست پس امتثال حاصل نمیشود بدون جمع
آنها و وجودات عرضیه آن مشترک میباشند در اینکه حصول امتثال هست و عدم امتثال در صورتیست که صدق آنها معنی
متحقق نبوده باشد و عمده آخر این اعتبار موالات پس با اخلال بموالات امتثالی نخواهد بود مسئله چهارم در حکم

اذان

اذان و اقامه است با اخلال حدثی که حدث که اخلال میشود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان است و قبل
از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اقامه است لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز
لکن قبل از فراغ از آن پس در اینجا چند مقام است اول در حکم اذان است با اخلال حدث در اثنای آن بدانکه
هر گاه حدثی که در اثنای اذان عارض شد در اینمقام چهار احتمال است اول اتمام اذان با حدث دوم اتمام
آنست بعد از طهارت سیم استیناف اذان است بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است با عدم طهارت
ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد با تشکیکی در جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در همان وجه حجیت
است پس از چهار احتمال چهار است نظر باینکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم اینست که کل اذان با عدم
طهارت بوده باشد با مشخص است مرجحیت این بالاضافه باینکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه با عدم طهارت
یا کل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم که قسم اول مرجح شرعیت نسبت بدو قسم دیگر بلا اشکال
در قسم ثانی هست اینست که در این تفصیل داده شود مابین اینکه متحقق طهارت و تحصیل مقدمات آن یا مستلزم
فصل طویل و فعل کثیر است که اخلال بموالات معتبر در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر اینست که کفایت در
تادیه سنت نکند بلکه تشکیکی در جواز اقدام بآن میتوان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشروعیت اتیان
باذان باین نحو بیشتر از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است محل تفحص در آن نیست نظر
باینکه صادق است جمیع فصول اذان با طهارت شده است پس عمل باستحباب اتیان اذان با طهارت متحقق
خواهد بود بلی نظر بمقام احتمال مدخلیه هیئت صوری و ارتباط اجزای اذان با هم در اتیان بنحو کامل
و احتمال منافات حدث مقابل آن قسم ثالث اخلال اقسام خواهد بود بجمیع اقسام با اشتراک در تادیه سنت
مختلف میباشند در همان وجه حجیت بنحوی که مذکور شد مگر تفصیلی که در قسم ثالث مذکور شد مقام دوم در حدثی
متخلل مابین اذان و اقامه است یعنی حدثی که حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه آن مطلقا
موجب اعاده اذان نیست بلکه رجحان اعاده آن نیز نیست بلکه حکم بشرعیت اعاده در صورت مفروضه نمیتوان
نمود بلی وضو میسازد بجهت اتیان باقامه و اقامه باقامه مینماید بعد از وضو مقام سیم در حکم اقامه است در صورت
تخلل حدث در اثنای آن بدانکه چهار احتمال که در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث در اثنای
آن بعد از طهارت و استیناف آن با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم در طهارت چنانچه نسبت بشهرت
داده شده جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز اتیان باقامه
با عدم طهارت بوده باشد دو قسم صحیح خواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و هم چنین استیناف آن با حدث
پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقی که عبارت از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه

بعد از طهارت بوده باشد یا بی قسم ثانی تفصیلی که در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است
باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با صلوات معتبره فیما بین فصول اقامه بوده باشد اکتفا باتمام اقامه بعد از
طهارت در این صورت مکفیست و تا بدینسبت فرق اهر نود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با صلوات مطلوبه
نبوده باشد اصحاب اقسام متصوره در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن
قسمین ان خواهد بود بنا بر مختار از احمد بن المرحوم الحمید الرؤف الغفار مقام جهارم در حکم حدث واقع میان
فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه حدث محتمل شد بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز
خالی از این نیست این شخص یا متطهر بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین صدور حدث
یا بطهارت عمدا بوده یا سهوا در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده باشد
در اینوقت ممکن از طهارت مائیه بوده باتیان بطهارت مائیه مستلزم فصل طویلی نبوده باشد اگر منافی باشد
با صدق صلوة یا اقامه بودن ظاهر اینست که در اینوقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد بنظر باینکه در چنین صورت هرگاه
حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز باعاده ما آنچه از اجزاء
صلوة گذشته اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه
کسی باتیان اذان و اقامه مکلف بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز ممکن از طهارت مائیه شده لازم است و منو
بسازد ظاهر اینست که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر صورتیکه اشاره بان شد و بعد صریحا مذکور خواهد شد
و اما در غیر این صورت پس اشکالی در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر باینکه جمع کثیری از فقها تصریح نموده اند
هرگاه حدث در اثناء صلوة واقع شود بعد از اعاده طهارت استیناف نماز مینماید و حاجت باعاده اقامه نیست
چنانچه در مقام خاص مفصلا باعانة الله جل شانه بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق
اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود بر حمان اعاده بحدیثی که مرویست در کافی از ابی هریره که
روایت نموده از کاشف اسرار رب قادر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ملا اقامة من الصلوة نظر باینکه
ظاهر اینست که این حدیث از برای تعبد نیست پس معنی حدیث اینست که اقامه از ابعاض و اجزاء نماز است چونکه
حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات بنا بر این مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه
مشارک با اجزاء صلوة است در احکام مختصه است از جمله احکام جزء نماز است هرگاه حدث بعد از ان واقع شود
لازم است اعاده ان جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز
مقتضی اعاده اقامه است مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتیست که وقوع طهارت بعد از ان حدث مستلزم فصل
طویل و فعل کثیر نبوده باشد و اما هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویلی بوده باشد بنا بر اکثر منافی با صدق صلوة یا اقامه نبوده

بوده

بوده باشد یعنی اقامه سابقه ظاهر عادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد ان نماز یا اقامه است بلکه گفته شود باعلم اتیان
باقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان نماز باعاده اقامه نموده در این صورت اعاده اقامه مینماید تا نماز او اقامه بوده
باشد و هم چنین است در اذان اگر وجب صدق معیت مختلف است فیما بین اذان و اقامه یعنی کاهست فصل
مقدار معینی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز یا اقامه بودن هست و مقدار همان فصل منافی با صدق نماز
یا اذان بوده نیست چنانچه وجه ان ظاهر می شود بعد از تامل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث محتمل شود
در اثنای نماز در این صورت شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف ان بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه
اشاره بان شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعد از تحمل حدث ساهیا ممکن از طهارت
مائیه بوده باشد در این صورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا میکند از بعد بان موضعیکه در ان اشتغال بان حدث
صادر شده بعد از تطهیر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است لاجرم
در این مقام هست اینست ایا اعاده اقامه هم ضرور است تا نماز او فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد یا نمیتوانیست
بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرح به در عبسوط و نهایه و سرایر و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر
و قواعد و موجز و کشف و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز مینماید بعد از طهارت و اقامه را اعاده نمیکند
و ایچه بعضی فهم نموده اند که این منافی است با حکم بافضلیت اعاده اقامه در صورتیکه حدث محتمل شود در اثنای اقامه
بلکه بنا بر این میباید در اینجا حکم شود بافضلیت اعاده اقامه نیز بنا بر این چنین کسی که طهارت دلالت بر لزوم میدانند در اقامه
لازم ان مقتضی اینست که اقامه واقع نشود با طهارت و این در صورتیکه حدث محتمل شود در اثنای صلوة متحقق
هست بخلاف اینکه حدث محتمل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نظر باینکه
در سابق ذکر نموده بیانشان اینست اگر در فعل طهارت مستلزم فصل طویل است مثل اینکه وضو بر شخص جنب
بود و وقت دخول در نماز ممکن از غسل نبود یا تیمم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تحمل حدث در اثنای نماز
مطلع شد که ممکن از غسل هست لکن مرید مسافت طویلی را طی کند تا بماء رفته غسل نماید یا اینکه بعد از تحمل حدث
در اثنای نماز مطلع شد که جنب بوده است در این صورت حکم اول است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل
طویل و فعل کثیر است و همچنین یا اینکه خود فعل وضو مستلزم فصل طویل است در امثال این صورتها هر غیر
تمام حکم میشود باعاده اقامه و بعلم اقامه ان نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین صورت
این نماز از نماز بی اقامه میکند بلا بی عربیت اکبره مثل حدیث لا صلوة الا باذان و اقامة مقتضی اتیان باقامه است بلا
اعاده اذان هم لکن در بعضی صور و اگر چنین نبوده باشد یا بعبی اتیان بطهارت مستلزم فصل طویل نبوده باشد در این صورت
میگوییم حاجت باعاده اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تحمل حدث در رکوع و رکعت اولی بلکه در حالت قیام در رکعت اولی

بوده باشد ظاهر اینست مراد اعاظم علما مذکوره نیز این صورت بوده باشد در صورت اولی لکن چیزیکه در اینمقام هست
اینست مقتضای حدیث سابق که عبارت از لا اقامة من الصلوة بوده باشد چیزیکه مذکور شد اینست که حکم شود باعاده
اقامه هم اگر چه در صورت نماز بوده باشد بعبارة اخری اگر چه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده باشد
چنانچه در صورت تحمل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور جبرا
و مقطوع بر مذکورات اعاظم علما ظاهر است حتی اینکه مخالف در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم نیست کسی از اینها
که رجوع علامه بتحقیقات محقق ثانی نشده بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز جمیع در این مطلب نیست بلکه در ظهورش
میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت ان نیست مگر از باب عموم مشابهت بعد از اطباق اعاظم اصحاب بر خروج
ان چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود پس اعتماد بر ان نمیتوان نمود سیما
بعد از صلاحیت استناد آنچه از مرفوعه در اینمقام است محتمل نماند کلمات علما که اطلاق بعدم اعاده اقامه است هم از انها
مقید است بصورت علم صدور تحمل بعد از حدث قبل از شروع بنماز ثانیا و اما بعد از صدور کلام کلا معتبر چند
باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم مقتضی اینست پس استحباب اعاده با تحمل ثابت است
مبحث دوازدهم در بیان استحباب حکایة اذان است متفرع مقام مقتضی قول کلام است در چند طلب اول استحباب
در حق کسیکه اذان مؤذن را شنید یکی مثل ایچه مؤذن میگوید از فصول اذان در حدیثی مذکور است که امیر المؤمنین
سعد زیدی میشود بدانکه استحباب حکایة ثابت است در جمیع فصول اذان اگر چه حی علی الصلوة بوده باشد چه
شیخ در مبسوط حدیث مرسل ذکر نموده که مقتضای حدیث اینست و شیخ مؤذن میگوید حی علی الصلوة این شخص
بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نزد ضعف سند و جهل ناقل قابل معارضه با نصوص معتبره
که مقتضی استحباب حکایت است در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایة فصول اذان ثابت است اگر چه در حی
علی الصلوة باشد مطلب ثانی اینست که استحباب حکایة فصول اذان ثابت است اگر چه مکلف مشغول بدعا
و ذکر بوده باشد پس مستحب است حکایة فصول اذان اگر چه مستلزم قطع قراءة و ذکر و دعا بوده باشد یا بمعنی
حال استماع فصول اذان قطع قراءت نموده بعد از حکایة مشغول شود یا آنچه مشغول بان بوده کلا میکرد در اینمقام هست
اینست که استحباب حکایة فصول اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر نیست بنا بر این هرگاه کسی مشغول نماز
بوده باشد استماع فصول اذان در حق او ثابت نبوده باشد بخلاف استحباب حکایة فصول اذان در جمیع احوال است
خواه حالت ضیق بوده باشد یا نه حال اول یا حال تعقیب بوده باشد یا در بیت الخلا یا غیر ان یا حالت مشغول بحال
اشتغال بکتابت قرآن یا قراءة قرآن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان
مؤذن نمود مستحب است که اعاده فصول اذان نماید مگر در حال اشتغال بصلوة که در ان وقت استحباب ثابت نیست

مطلب ثالث

مطلب ثالث است که ایا ثابت است سنت موقوف بر اینست که شروع نماید بحکایة فصل اذان بعد از فراغ مؤذن از ان فصل
یا نه بلکه معتبر اینست که شروع نمودن حاکی فصول اذان بعد از فصلی مسبوق نبوده باشد بشروع نمودن مؤذن بان
فصل اگر چه فراغ از ان فصل با هم باشد ظاهر ثابت است لکن افضل و اکمل اولی است پس اولی اینست که تامل نماید تا مؤذن
فارغ شود بعد از ان شروع بان فصل نماید اولی اینست شروع نماید بعد از فراغ مؤذن از ان فصل بدون اینکه
فصلی تخلل شود ما بین فراغ مؤذن از ان فصل و شروع نمودن ان شخص بان مطلب چهارم در بیان اینست که حکایة
از ان قابل تبعیض هست باین معنی چنانچه مستحب است حکایة مجموع فصول اذان مستحب است اختصار حکایة بعضی
از ان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محلی عبور نموده شنید از مؤذن بعضی فصول اذان را مستحب است در حق او
حکایة نمودن همان بعض را و اما اگر وارد شد در حالتیکه مؤذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود مستحب است
در حق او حکایة بقیه از فصول اذان بلکه در نیت هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از فصول را
حکایة نموده و بعضی دیگر را نسبت ببعضی که حکایة نموده ماجور و مثاب بوده باشد بخلاف بعضی که ترک نموده
مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است میگوییم ظاهر اینست که استحباب حکایة اذان ثابت است نسبت بهر زنی که شنید
شود خواه از ان مؤذن بلد بوده باشد یا مؤذن جامعه یا اذان مؤذن و خواه مستمع عازم نماز جمعه بوده باشد یا نه خواه مرد بوده
باشد یا زن بنا بر این هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب است در حق او که موافقت با مؤذن نماید بلکه
با آنچه مؤذن اتیان بان مینماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زنی را شنید این مستمع یا زنست یا مرد و مرد یا از
محارم ان زنست یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم بوده باشد یا ان زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را
میشنود یا نه پس در اینمقام چند احتمال است اول اینست که زنان صدای اذان زنی را میشنوند در اینصورت تشکیک
در استحباب حکایة در حق ان زنان نیست دویم اینست که شنونده اذان زن مرد است لکن از محارم ان زنست در این
قسم نیز تامل نباید کرده شود در حکم باستحباب حکایة اذان سیم اینست که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن
مشخص نیست زنی که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه
عالم باین معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر اینست که استحباب حکایة ثابت بوده باشد لکن در صورت اعتقاد سیم
و التفات بکه مستند بقول شهرت بوده باشد و اجماع بر ذلک حکم باستحباب حکایة فصول اذان که ذکر نموده باشد مثل
حی علی الصلوة و حی علی الفلاح مشکل است و اما الاقتصار فصول اذان که ذکر نموده باشد استحباب حکایة ثابت است چونکه
اینست که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص است که ضعیفه عالم است باینکه صوت او را مرد اذان مرد غیر
محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایة نمیتوان نمود مطلب ششم در بیان اختصاص استحباب حکایت
باذان یا مطلق اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب حکایة چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن

نه بطلان بلکه در غیر صلات یعنی خصوصیکه از اذکار بوده باشد مطلب هفتم سابق بیان شد که مکروه است در حق مؤذن بعد
زدن ماءین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق کسیکه حکایت فصول اذان میکند ظاهر اینست
که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد بآنکه در حدیث صحیح و روایت از کاشف اسرار و مقامین جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده که کسیکه استماع شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله اکتفی بها عن ابی و جدی و اعین بهما من اقر بشهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد
هر کسی که انکار بوحدانیت الرحمن شانه و رسالت فخر کائنات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله نموده و همچنین
ثبت میشود بهمه او ثواب بعدد هر کسی که اقرار باین دو مطلب نموده بلا تکه مستحب است در وقت شنیدن اذان
صبح و اذان مغرب اینده و اخوانده شود اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک
و اصواتک و دعائک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم در حدیث و روایت که هر کاه کسی اینده ها را در این دو وقت
بخواند بیمن و برکات روز و زیاده از آنچه مرده خواهد بود باقی بحث هفتم در بیان وحدة و تعدد اذانست بدانکه
اتیان نماز باید بجهت انعقاد صلات یا بجماعت در صورت اول تشکیکی در حکم اذان و اقامه نیست بعدد مصلین
بلی هر کاه بعضی استماع اذان از دیگری نمود در اینصورت اجتزاء باذان مسموع میتواند نمود لکن مانع از اتیان
باذان و اقامه منعقد نیست بلکه در نیست اتیان باذان و اقامه بنفسه و علم اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا
بوده باشد اما که نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت نماز جماعت و علم قرب صفوف چنانچه
سابق بیان شد و اما در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعات متعدده است یا جماعت واحده اگر جماعات
متعدده باشد باز شبهه در حکم تعدد جماعات نیست مگر صورتیکه سابقا بیان شد که جماعت ثابته در مسجد
بوده باشد بعد از انقضای جماعت اولی و علم قرب صفوف بتقصیری که مفصلا بیان شد این محل کلام در اینقسم
نیست بلکه مقصود در اینمقام اینست که معتبر در هر جماعت اذان و اقامت یا تعدد اذان و اقامت نیست بعدد مصلین
این مقصود بچند صورت میشود اول آنست که در حق شخص از اهل آن جماعت اتیان باذان صادر نمایند در یکوقت
منعی از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز و رجحان است بلی چیزیکه هست اینست که میتوان از عامه که
سیره در بلاد اسلام مستقر بر خلاف این شده دوم اتیان باذان متعدد است لکن بتعاقب مثل اینکه موذن
اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان امام حاضر شد در اینصورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود
مطلب چنین نماید بشرطیکه اتیان باذان ثانی غیر از موذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر موذن ثانی و ثالث یکی
بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم از شبهه خواهد بود و تنقیح در اینمقام مقتضی اینست که گفته

شود

شود اذان جماعت واحده یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا موذن واحد است یا متعدد پس اقسام
متصور است اول آنست که اذان جماعت واحده بیک نماز موذن واحد مثل اینکه امام حاضر است موذن واحد
اتیان باذان نمود تشکیکی در صحت و جواز اجتزاء بآن نیست دوم آنست که موذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند
خواه بجهت عادت باشد یا متعاقب باشد چهار نفر بر یکدیگر یا متعاقب بگویند الله اکبر یا اینکه یک نفر اتیان بچهار تکبیر
نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا این قسم محصل امتثال نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سیم
اذان متعدد است از موذن واحد مثل اینکه موذن اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان موذن بدون عروض امر یکه
مبطل اذان باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اول امام حاضر شد باز همان موذن شروع نماید
باذان دیگر تا امام حاضر شود این نیز ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی هر کاه مقتضی اعاده عارض شود آن از محل کلام
خارج خواهد بود چهارم آنست که اذان متعدد در جماعت واحده از موذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع
بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر اینست در هیچیک از این دو قسم منعی نبوده باشد بلکه مطلب در اینمقام هست که
تنبیه بر آن مناسب است بیان اینست که هر کاه موذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از فراغ از اذان
شد ظاهر اینست که امام را کفایت از اذان که استماع آن نموده نمیتواند نمود بلکه باید باخود اتیان باذان نماید و امر
نماید بموذن دیگر که اتیان باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد پنجم در بیان
موارد یکه اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول صلوات یومیه است چنانچه مذکور شد خواه
ادا بوده باشد یا قضا بنحو یکه سابقا بیان شد دوم نماز جمعه است سیم اذان است در گوش راست طفل
بعد از تولد و اقامه است در گوش چپ آن در حدیث مذکور است استحباب اذان و اقامه در اینمقام قبل از
بریدن ناف طفل است و مراد از اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آنست که در نزد اینگوش طفل اذان
و اقامه بگوید و متصل بآن اذان و اقامه کسی شود که ولد بجهت است مثل پدر و مادر و جد اگر چه جد اعمی بوده
باشد چنانچه از جناب خاتم المعلمین و سید المرسلین علیه و علی آله الاطهار السلام من رب العالمین نسبت بزینت ارض و سما
جناب امام حسن مجتبی و شافع و شفیع روز جزا جناب سید الشهداء سلام الله علیه در حق امام اذان و اقامه است بجهت دفع
تب در کتاب مکارم الاخلاق و کتاب طب الائمه از کاشف اسرار مقامین جناب امام جعفر صادق علیه السلام مأثور است
بعد از آنکه بعضی از شیعیان از هارون اهل بغداد بعضی از اهل زمان شکایت از شدت تب دارد رسانیدند آنجناب
فرمودند که بیراهن خود را بگو و سر خود را داخل بقه خود کن اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را
تلاوت کن از شدت تب مستخلص خواهی شد راوی میگوید بدان رفتار نموده انجناب عمل نمودم تب من مرتفع شد مگر کسی
که از بنده حکم خلاف شده باشد خلاف شرع بجهت آن است در گوش کسی که سوء ظن داشته باشد بجهت دفع شش

از آنست در حق مسافری که راه را گم نموده باشد در اینصورت اذان بجهت نجات از مفسده که متوجه راه مستحب است باب دوم
در بیان افعال نماز است و در این دو مقصد است مقصد اول در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه افعال واجبه
نماز هشت است اول نیت است و در آن چند مبحث است مبحث اول آنست که نیت بمعنی قصد است
مراد در اینمقام اینست که معتبر در صحت نماز نیت مصلی در حین شروع در نماز تا وقتیکه باین بوده باشد که اتیان بنماز
معین مینماید بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر اینست همین قدر کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب
بوده باشد نماز یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن احوط آنست در نماز واجب
قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد
تمام و در قصر قصد قصر نماید باین نحو در نماز ظهر ادائی صحیح چنین نیت کند که اتیان بنماز ظهر ادائی صحیح
مینمایم بجهت آنکه خداوند عالم جل شانه بر من واجب ساخته است قربة الی الله و اگر قضا است بتبدیل قضا
نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام بقصر نماید بجهت تبدیل واجب مستحب مینماید در نماز سنتی مبحث دوم
در تفصیل آنچه لازم چیزیست که در مبحث اول مذکور شد بدانکه آنچه مذکور شد که نیت قربة الی است لازم
در این وجهی نیست چنین هر کاه کسی آنچه مذکور شد را در تحت لفظ در آورد و اگر با اعتقاد باشد که آنچه تلفظ نموده
نیت است تشریع خواهد بود فرقی در این باب مابین نماز و غیر نماز در عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة
و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع آنها همان امر قلبی است که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره
بکیفیتی که مذکور شد بلا مناقشه بحال هر یک از عبادات مذکوره و اتیان بلفظ بقصد اینکه ملفوظ عین نیت است
تشریع خواهد بود لکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک
ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است در حالتیکه تلفظ باشعور و اراده
بوده باشد بلکه در این حالت انفکاک از آن ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این نیت است
در اینصورت این کلام خواهد بود بعد از تذکر اقامت الصلوة احوط اجتناب از آنست مبحث سیم در تعیین کمیت
اگر چه مکلف مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام بلا تکه آنچه مذکور شد که در مصلی در حال نیت لازم نیست متوجه خطر التمام
شود در صورتیکه هر یک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن
اربعه که عبارت از مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام
یا حکم در این اماکن مثل غیر اینهاست پس تعیین اتمام یا قصر در چنین صورت لازم نیست یا لازم است ظاهر اول
است شبهه که در این مقام میتوان کرد اینست که علم و جهل نیت باید معین بوده باشد یا اعلم التفات و علم تعیین
احوال نیز در محل کلام متحقق نیست جواب از این است این مسلم است در صورتیکه علم و واقع متعین بوده باشد

یا تعیین

یا تعیین نبوده باشد لکن احوال مختلف باشد یکی بوده باشد در حین مثل خصال الکفاره در اینصورت اینکه اتیان
مینماید تعیین در حین نیت لازم است و اما هر کاه چنین نبوده باشد بلکه احوال هما مثل باهم بوده باشد در وجهیت
و مختلف بوده باشد زیاده و نقصان بعبارة اخری هر کاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترک مابین هر دو بوده باشد
و هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد در این تخییر باشد مابین اتیان احدهما در اینصورت دلیل بر تعیین احدهما
حین نیت نیست و این از باب نیست که مولای بمملوک خود امر مینماید که چیز زرع یا ده زرع از سمت معین از زمین را
مشی نموده باشد در اینصورت امتثال در حین ملوک بعینه نمی کند است اول آنست حین اخذ بمشی تعیین نماید ده
زرع را دوم آنست که تعیین نماید چیز زرع را سیم آنست که نیت مشی مامور بر در این سمت را مینماید که اگر خواهد بعد از
طی چیز زرع اقتصار بر آن نماید فارغ شود یا آن وقت اختیار ده زرع نماید ظاهر اینست جمیع اینها مشترک میباشند
در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مزید بر این است که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو
رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی باسم واحد میباشند مثل اینکه ما را بعد باعتبار اینکه میتواند مکلف حین شروع
بصلوة نیت مطلق نماید و شروع نماید بنماز بعد از زیاده از تشهد در رکعت ثانی از وقت نیت آگاه باین نماید
پس اتیان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بخود ملتیان بدو رکعت باقی نماید بنابراین پس تعیین
چنانچه قبل از شروع بصلوة ثابت بود باقی است تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه در حین شروع بتشهد در بیان و در حین تعیین
قصر و اتمام واجب نیست در اینصورت یعنی در اینکه تخییر واجب دانست و حکم بر وجوب این اگر چه مشکلات لکن
رعایت این احوط است بلی هر کاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا و دیگری ادا بوده باشد
در این صورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هر کاه این فرض نسبت بدو تمام باشد و قصر متحقق
شود مثل اینکه در حین ادا و نماز تمام ظهر و ثابت است لکن احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق قضا تعیین در اینصورت
لازم است و هم چنین است حال در قصر فصلین و ادا و هم چنین هر کاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد
مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله کذا بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و کاهت
لازم نبوده باشد مکلف در حالت متوقف وصف دیگر میشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجب قصد امامت
نماید خواه وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه
کسی بر خود واجب نموده است بنذر و نحو آن که اتیان نماز معین را بجماعت نموده باشد یا جماعت و امامت واجب
استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی می باید نماز را بحالت جماعت اقتدا نمایند
در اینصورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه باقصد انفراد امام جماعت در حق
مأمومین منعقد است و لکن در حق مأمومین لازم است در صورتیکه نماز و اتمام بوده باشد بلا نیت اقتدا نموده باشد

بلی مگر آنست که گفته شد اگرچه تحقق جماعت در حق ماموم موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید
لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را در نیست که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت نماید
و باید این استحقاق این فضیلت نبوده باشد بنابر این چنین فضیلت نماز ماموم کامل تر خواهد بود در اینصورت
از فضیلت نماز امام **مبحث دوم** در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت در جهان سابق بیان شد
که نیت صلوة عبارتست از قصد یا اتیان صلوة و این قصد در صورت انتفاء اضطرار نمیشود مگر بجهت
غایت و فایده و این غایت یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است یا چیزی دیگر مثل ریا و سمعه و نحو آنها اگر اتیان
نماز بالطاعت اما اول پس بچند نحو متصور میشود نظر باینکه داعی بر اتیان مامور به اگرچه امتثال
و اطاعت نموده است لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثلا یکی میداند هرگاه ترک امتثال نماید
مخالفت امر کرده خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب و مذمت است بجهت خوف از عقوبت و ذمت
امتثال مینماید یا آنکه باعث بر امتثال توسل بثواب در آخرت نظر باینکه اتیان بمامور به اگرچه موجب ثوابست
یا آنکه مقصود هر دو است هم قصد توسل بثواب و هم قصد حذر از عقاب یا آنکه اینها مذکور شد هیچیک
منظور نیست بلکه مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزتست یا هر دو باین معنی نظر باینکه مخالفت
کرده نماز را عاصیان میشود کلا این مخفی ذلیل میشود نزد امر مطاع بجهت فرار از مذلت ترک مخالفت مینماید
یا آنکه اتیان مامور به که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص میشود نزد امر و محبوب او نزد آمر
معزز میشود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود جامع هر دو فرار از مذلت است تحصیل عزت هم
هست و هم چنین است هرگاه غایت عبادت و طاعت بندگی الهی جل شانه توسل بمطالب دنیویه باشد مجملا
معتبر در صحت عبادت است حین اراده ناوی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینماید بجهت اطاعت
و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایت بندگی و داعی بر آن دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در آخرت
و هم چنین فرار از مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توسل بمنافع دنیویه
بوده باشد بلکه در نیت که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس یا عدم لکن بالتبع در بالذات توضیح این
اجمالی مقتضی اینست که گفته شود چون که اطاعت و بندگی و امتثال امر آمر طاعت و رغبت موجب این میشود که
بنده عزیز و محبوب نزد آمر شود مستحق است عزیز و محبوب الهی جل شانه عزیز و افاق است پس از لوازم
معزز بودن نزد الهی جلت عظمته عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن
نزد جناب احدیت جل شانه بوده باشد صحیح خواهد بود و چون که ترتب میشود بر عزت نزد الهی شانه عزت نزد
مخلوقین باینقصد نماید از این وجه که مقصود بالتبع باشد ظاهر است که موجب فساد ظاهر که لازم باشد

اعاده

اعاده بان نشود و اما هرگاه نفوذ باقدسه سبحانه این یعنی معزز شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد
در اینصورت ریا و بطلان عبادت خواهد بود بخلاف آنگاه که داعی معزز شدن عند الله بوده باشد
و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست موجب بطلان نشود و لکن این
بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چون که داعی بر اتیان عبادت منفعت عاید بخود و مصلحت است پس فی الحقیقه
این از باب تجویز میشود که عمل را بقصد امر بجا آورده چنین حسن در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان
نشود نعم ما قیل عابدی که اجرت طاعت خواست کرم عبادت می نهد نامش خطاست ؛ خادمان مزد کنند
این گروه ؛ خدمتی با مزد کی دارد شکوه ؛ بلکه کمال مرتبه عبادت آنست که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض
امتثال و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتبه بر امتثال هم منظور نظر نبوده باشد چه جای آنکه آنرا غایه
امتثال قرار دهد جلال کمال بندگی آنست که مقصود از بندگی و عبادت بوده باشد امر کرد فرمان برداری و اطاعت
معبود نمودن بمحض آنکه چنین معبود سزاوار این است که اطاعت کرده شود چنانکه کلام معجز نظام سید اولیا
علیه آلاف التحیة والثناء ناطق بر اینست که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک
اهلا للعبادة فعبدتک لذلک **مبحث چهارم** در بیان شرطیه نیت است بدانکه اصل آن که مانند در اینکه نیت
جزء نماز است یا شرط مختار شرطیه آنست باین معنی که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از نیت و سایر اجزاء
معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت است و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب اینست در
اینمقام اختصار شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت حال پس میگوئیم مثال صلوة مثال مجموعیت که سلطان
حکیمی باین ترتیب داده ما را جزاء متعدده متکثره بجهت حکم و مصلحتی چند بعد از آن بیان اجزاء فرموده
بقول یا بفعل پس از آن امر فرموده بعبید خود آن مجموع را اتیان نموده باشند بنحوی که صادق باشد در حق
آن که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن مجموع این معنی مقتضی اینست که بنده لوا علم بمجموع هر سانند
بعد از آن حین شروع نمودن باتیان آن مجموع قصد نماید که من این مجموع را اتیان مینمایم بجهت آنکه مولای
من امر فرموده باتیان آن شخص است که این قصد که تعبیر از آن بنیت میشود فعل قلبی عبادت متعلق
بمجموعی که امر و سید ترتیب داده مدخلیتی از برای آن در تحقق و ماهیت آن مجموع نمیباشد لکن موقوف
علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبادت در اتیان بآن مجموع پس هرگاه اتیان بآن مجموع نماید
بدون قصد اگرچه در حق او صادق است اتیان بمجموع نموده لکن صادق نیست در حق او که اطاعت
مولی نموده در اتیان بآن مجموع پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است نه در مجموع بلکه صلوة
و نیت آن نظیر این مجموع نیست است پس امتثال بالجمله الصلوة در صورت حاصلات نظر باینکه مقصود

تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهت آنکه مطاع و مولای من را
امر نموده باتیان آن تا در اتیان بآن مطیع و منقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از ماهیت
بر اینست که امر را باتیان آن فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بآن **مبحث ششم** در بیان اینکه صلوة
که متعلق بحال نیت است میگوئیم چون که بیان شد که معتبر در صحت عبادات آنست که مکلف چنین نیت ناوی این بوده باشد
که اتیان باین عبادت مینماید بجهت آنکه خلاق عالم جل شانه را بر آن فرموده است یا آنکه رضای الهی جل جلاله در اتیان
بآنست یا آنکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا آنکه موجب ثواب میشود در آخرت و نحو اینها از آنچه از سایر
ظاهر میشود پس هرگاه کلا این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه بعض تبعا للعادة اتیان بصورت
نماز نماید یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در وجود و صورت عبادت باطل خواهد بود خصوصا در صورت
ریا بآنکه ریا عبادت از آنست که داعی بر اکمال بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهت آنکه او را
خوب دانند یا بجهت اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا آنکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت او نمایند و هکذا
و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد که اغیار این را جزء داعی
قرار دهند مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد یا اما هرگاه مقصود
بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اغراض دنیویه مقصود
بالتبع باشند چنانچه سابق تنبیه بان شد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود بلکه آنچه مذکور شد این بود که قصد
ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت محقق بود لکن نیت ریا در فعلی از افعال نماز نماید
پس این مقصود چند صورت میشود اول آنست که قصد ریا نماید در فعل واجبی از واجبات نماز مثل قرائت
یا رکوع و یا سجود و نحو اینها قبل از تحقق این مسئله میگوئیم آنچه مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار آن در حین
شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار عین آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که اتمام صلوة بمقتضای
آن نیت باشد کافی است در صحت صلوة قریب مقام آنست که استمرار عین نیت تا آخر صلوة عبارت از اینست که در
جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهت امتثال و اطاعت خلاق عالم
جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمرار یکه معتبر و لازم در صحت صلوة است آنست که نیتی که در اول
صلوة محقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تغییر از این مطلب مینماید یا استمرار حکمی که هرگاه
نحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوئیم
هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجب نماز شود پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود
خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از رفع این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابق نماید یا نه اعاده در صورت

عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال بآن جزء خواهد بود اخلال بجزء مستلزم اخلال
بکلست و اما در صورت اعاده باعتبار نیت در جزء صلوة بعلاوه و الجزء بیان میشود در صورتیکه قصد ریا
در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحب نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست باز حکم
بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد چنین چیزی موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقول در وجوب
استمرار حکمی مقتضای این اجماعات منقول اینست که صحت صلوة مشروط است بعدم انتفاء حکم نیت سابقه
و شبهه در نقض آن نیت بقصد ریا اگرچه در اجزاء مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود منتفی است
انتفای شرط مستلزم انتفاء مشروط است پس رفع قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای حکم نیت سابقه
کفایت نمیکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزاء واجبه نه در اجزاء مستحبه
مثلا اینکه قصد ریا نماید در قیامیکه بعد از فراغت از قرائت و قبل از میل کردن بر رکوع بوده باشد یا بعد از آن رفع آن نمود
و منحنی شد بقصد رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این
است که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در چنین مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد محقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار داد این بود
که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین
صورت اصل نیت محقق نیست بجهت اینکه نماز عبادتست از افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و نیت این
در صورتی محقق میشود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثنای نماز یا بالاتیان
اینست و هم چنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیکی در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه
و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست
که نماز باطل نشود خواه اعاده آن فعل را نماید بعد از رفع آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه در نیت
که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریریکه در قصد ریا مذکور شد اگرچه
احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نموده و در آن
وقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از رفع آن نیت و عود بنیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در این
صورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی
از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر
با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه
میتوان نمود بین نحو نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجهل

شرب و علم و قطع ان منافی صلوة محکی شود بجهت بخلاف صورت علم و صحت تعرض است نظر باینکه منافات باین
فعل صلوة و قطع ان عقلی است بنابراین نیت و قطع در تروکه و فعل صلوة و علم فعل الاست و این حالست نیت
قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع استدامه حکمیست پس باطل خواهد بود و هم چنین است
حال نیت فعل منافی باطل و شعور منافات و اما صورت جهل نظر باینکه منافات عقلی نیست بلکه شرعی است
و مفروض صورت جهل است پس نیت صلوة باینها ممکن است پس با عدم صدور انها حکم بصحت صلوة
ممکن است بلی اشکالیکه در اینمقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان ان اینست که گفته شود تشکیک در قطع
صلوة هر گاه موجب بطلان نماز شود لازم می اید حکم ببطلان صلوة قائلا باشخاص الاول احد الجزء واحد شبهه در بطلان
لازم نیست بطلان ان مستلزم بطلان ملازم است بیان ملازمه ان از جهت شکوک مبطله نماز چهار رکعتی شک
متعلق بر کعتین اولیه است در عدد رکعات ان و هم چنین شک متعلق بر رکعات نماز جمعه و نماز مغرب پس هر فردی
از افراد انسان حین شروع نماز عرض این شک در حق او محتمل است پس این نظیر کسی است در حین شروع بنماز
قطع نماز را معلق کند بامدن شخصی که احتمال امدن او قائل باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو قطع نمازی
که معلق بوده باشد بامدن کسی که ممکن الجی بوده باشد با چون چنین قطعی اختیاری نیست لهذا نیت اصل صلوة با هم
جمع نمیشود پس تعلیق قطع با مر ممکن الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبر در صلوة است بنابراین نماز باطل خواهد
بود و اما در مسئله شک چون منوی نماز نیست که سالم از چنین شکی بوده باشد و ابطال در صورت عروض شک
مبطل باختیار این شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست
بجلاف منوی در حین نیت نماز نیست که سالم از چنین شک بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم
انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت علم طریان شک موصوف چنانچه منوی متحقق هست نیت نیز
متحقق است و در صورت طریان شک مذکور اگر چه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده پس علم امتثال
بجهت انتفای متعلق نیت است نه بجهت انتفای نیت پس قبل از طریان شک مقتضی بطلان نمیباشد بخلاف انکه
هر گاه قطع نماز را معلق سازد بشیء محتمل الوقوع در اینجا اگر چه بیان شیء واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار
انتفای نیت معتبر در صحت صلوة پس فرق در صحت صلوة پس این مقام بین متحقق است بحثی نداشته بجهت مذکور شد اختصاص شک مبطل
نماید بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع ان در اثنای نماز قائل باشد جاریست مثل ابطال
برکن ساهیا و علم تذکر ان اگر چه بعلاوه ان از زمان عمل و وقوع حدث با عدم اختیار و حدوث موت و مخالفا جواز
از هم بجهتیست که مبین شد بحث هفتم سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است نه اجزا ان مثل سایر
عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه احد منوی انداز عامه و که نیت زکوة و خمس و سوم جزء

زکوة

زکوة و خمس و صوم است و هم چنین نیت وضو و غسل و تیمم چنین است حال در نیت صلوة نیت در هر از جمله
شرایط است لکن از شرایط رکنیه است که اخلال بان سهوا و عمدا مفسد است مبحث هفتم دانسته شد نیتی که
معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد بنا زمعین است جهة اطاعت و فرمان برداری الله تعالی شانه
همین قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب و خواه ادا بوده باشد یا قضا و تعرض باین
صفات لازم نیست لکن هر گاه کسی متعرض این صفات شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شده که موصوف
متصف بان صفت میباشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در اداء و قضاء در قضاء
و هکذا یا اینکه در حین نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف انست مثل قصد استحباب نموده
در واجب و بالعکس و قصد قضا نموده در اداء و بالعکس تشکیکی در صحت قسم اول نیست و اما قسم ثانی
پس این متصور بچند صورت میشود اول انست که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده باین معنی میدانست نماز
ظهر مثلا واجبست یا نماز شب مثلا مستحبست نیت وجوب در اول و قصد استحباب در ثانی نماید لکن
اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت نیت اشتباه لسانی مضر
نیست مثال همان اراده متقابلست دوم انست که مکلف متعرض صفت خلاف شود عامدا مثل اینکه با علم
مکلف باینکه نماز شب سنت است قصد وجوب در ان نماید یا با علم بوجوب عبادت قصد استحباب نماید این
نیز ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بلحاظ اینکه داعی بر اتیان ان عبادت همان علم اوست بصفت عبادت و تعرض
خلاف ان شی است لغو مثلا هر گاه کسی معتقد این بوده باشد که نماز شب مستحبست یعنی خداوند عالم
جل شانه امر بان فرموده لکن مؤاخذه بر ترک ان نفرموده و مقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد
و مع ذلک قصد وجوب نماید متخصص است در صورت مراد معنی وجوب که مؤاخذه بر ترک ان بوده باشد
نخواهد بود نظر باینکه مفروض اینست که این شخص معتقد است که خداوند عالم جل شانه مؤاخذه بر ترک ان
نخواهد فرمود بر معلوم است اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک شیء یا مؤاخذه بر ترک ان با هم جمع نمیشوند و چونکه
مفروض اینست که اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در این صورت لغو خواهد بود
بنابراین مضر بصحت عمل نمیتواند شد بلی هر گاه معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده باشد و ابراز خلاف ان را
نموده باشد نقه نزد طایفه نماید در این صورت چنین کسی مبدع خواهد بود سیم مثل ثانی است لکن با جهل بغیر
حال باین نحو که نیت وجوب نماید در مستحب یا اعتقاد وجوب باشد استحباب نماید در واجب با اعتقاد
استحباب انه در اینصورت این شخص مبدع است و عبادت ان باطل خواهد بود پس هر گاه کسی اتیان بفعل اتیان
نماید بقصد وجوب مصور شکنند او بواجبی که موقوف بر فعل بوده باشد یا شرط بر فعل از امر دیگر بوده

نبوده باشد و حقیقتا این هم باشد که غسل در این وقت بر او واجبست و باین قصد اتیان بغسل نماید ظاهر اینست
غسل را باطل بوده باشد با این ذکر شود در عبادات مستقل بود و اما اجزاء عبادات پس هر گاه کسی اتیان بقرائت
فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قراءة در نماز فریضه مستحبست صادقست در حق او که در این عمل
مبدع است پس اثم و عمل حکم ببطلان خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس ان نیز ظاهر اینست
که باطل بوده باشد باین معنی که اتیان بجزء مستحب نموده خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکلست و حکم بصحت
نیز مشکلست ظاهر اینست که باطل بوده باشد و فرقیکه مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده ما بین قصد وجوب در مستحب
و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام نیست تفصیل الکلام
در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نیت صلوة از مکلف بنحویکه بر عیب باشد یا عتبار تعرض وجه و علم
ان بچند قسم ممکن است اول انست که نیت نماید که اتیان بنماز ظهر مثلا مینماید بجهة انکه خداوند عالم اتیان ان را
بر من واجب فرموده است بعد از التفات و قصد این مطلب اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت در مقام
اتیان باجزاء امتثال بچهار نحو حاصل میشود اول انست در حین اتیان باجزاء واجبه قصد وجوب نماید
چنانچه در حین اتیان باجزاء مستحبه قصد استحباب نماید دوم انست که مطلق متعرض وجوب در اجزاء واجبه
و متعرض استحباب در اجزاء مستحبه نمیشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع مینماید سیم انست که قصد وجوب
در اجزاء واجبه نماید و اما در اجزاء مستحبه پس اقتصار نماید بقربة مطلقه چهارم عکس اینست یعنی قصد استحباب
نماید در اجزاء مستحبه و اقتصار نماید در اجزاء واجبه بقربة مطلقه و معنی قربت در اینمقامها اینست که اتیان مینماید
باین عمل بجهة انکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان باین عمل در جمیع اقسام مذکوره صحیح است اشکالیکه
در اینمقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی است با امتثال ان بر امور مستحبه متکثره
جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجبست و اخیر است ما بین انکه اتیان نماید نماز
ظهر واجب را بنحویکه منفک از جمیع اداب و اجزاء مستحبه باشد یا انکه اتیان نماید ان را با اجزاء مستحبه بلی اولا بعضا
بلی نماز ظهری که با اجزاء مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهری که منفک از ان بوده باشد مثل نماز یکه
اتیان میشود بان در وقت فضیلت و وقت اجزاء و مکان شریف مثل مسجد و غیر شریف پس وصف
وجوب در نیت بالاصاله بطبیعت نماز ظهر است و مکلف بخیر است در اتیان مکلف بر واجب در ضمن اصل ذرین
و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز مینماید بجهة انکه خداوند عالم جل شانه ان را بر من واجب فرموده است و این صادقست
در صورتیکه جمع نماید ما بین اجزاء واجبه و مستحبه و این مستلزم لغو نیست در صورتیکه منظور مکلف در حیثیت
اقتصار امور واجبه بوده باشد چنانچه در جلد از بعد از اینکه تامل ظاهر میشود بلی اشکال در صورتیکه متوجه است

کمنظور

کمنظور مکلف این باشد که اتیان بنماز نماید با اجزاء واجبه و مستحبه و اتیان چنین منوی را بعمل نماید بوجوب باین نحو
که این نماز ظهر و که با اجزاء واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت واجبه بودن ان بر من و عبارت دیگر اینکه در
مقام ایراد فرض باینکه کسی عادت او مستقر شده که اتیان بفریضه مینماید با اداب و سنن اگر چه بعضی از اداب و سنن
بوده باشد چنانچه غالب اینچنین است و قول از نیت نماز قرار او چنین است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام
نیت چنین نمازیست و در مقام نیت اشاره مینماید بچنین نمازی که اتیان بان مینماید بجهة انکه بر من واجب است بنابراین
ایراد وارد است بلکه حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه
و مستحبه چند هست پس حکم باینکه اتیان چنین نمازی بر وصف واجبه است صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجب
که مورد نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت باین نحو که ذکر کردیم
مطلقا ایراد بران وردی ندارد با وجود این اولی اینست در صورتیکه مقصود مکلف اقتصار باجزاء واجبه
نبوده باشد متعرض وجوب مطلق نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهة اطاعت و فرمان
برداری خداوند عالم جل شانه بلی اشکال در اینمقام از راه دیگر میتوان نمود بیان ان اینست که عمل چنین نیت مشتمل
معین بوده باشد با اجزاء واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ چنین نیت هم هست اگر چه بعنوان
اجمال بوده باشد اشکالی که هست در اجزاء مستحبه است و منوی بنابر انچه مذکور شد مرکب از اجزاء واجبه
و مستحبه است پس میباید حین نیت چنانچه اجزاء واجبه نماز بعنوان اجمال ملحوظ هست مقدار اجزاء
مستحبه نماز که مالی بر مرکب از هر دو است ملحوظ باشد تا تعیین منوی محقق شود مخلص از این باین نحو حاصل
میشود که مکلف بنحو قرار دهد مقدار معینی از اداب و اجزاء مستحبه را ضم نماید با اجزاء واجبه مسئل
استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیرات رکوع و سجود و رفع ید در احوال تکبیرات با سر هاو ایتا
بذکر در رکوع و سجود بعلاوه ذکر واجب و اتیان صلوات در هر یک از رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر
و هکذا الی اخر الصلوة بنابر این منوی در نظر این شخص معین خواهد بود و ملحوظات بجمیع اجزاء عملا و
در حین نیت اشاره مینماید بچنین عملی که اتیان بان مینماید بجهة تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین نیت
مجتمع بعهود یه عملا است و این بنحو مذکور محقق است بعد از انکه نظم کلام باین مقام رسید تنبیه بود و مطلب
مناسب است اول انست بعد از انکه معهودیه عمل بنحو مذکور محقق شد و منوی مکلف در حین نیت چنین عمل
معهود شد ایا بعد از شروع نمود بچنین عمل منوی معین است بعد از انکه بعنوان اجمال منوی شده اتیان
نماید یا نه مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر و صلوات نماید و در حین نیت
منوی او چنین نمازی بود بعد از عزم باتیان چنین عمل و تعلق نیت بان شروع بنماز نموده میتواند در زمان

وسیدن برکوع اقتصار ببعض از انچه ملحوظ بوده نماید بعلاوه قطع برانکه اخلال بواجب جایز نیست ومنافی با حصول
امتثال کلا نیکه هست در اینست ایا در چنین صورت اقتصار بذکر واجب واخلال بذکر مستحب جایز هست
یا نمیکنیم که در مسئله بحثی بر اینست که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوصه ایا معین او هست که بهمان هیئت
وکیفیت اتیان شود یا نه ظاهر اینست نظر باینکه دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معین است در امثال اینجا
ندارم بجلا ظاهر اینست که اکتفا در چنان مقدار بهمان قدر واجب نبوده باید بلا اخلال میکرد اینجا هست اینست
کایا اقتصار ببعض انچه مذکور بوده از اذکار مستحب میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مزبور اقتصار بصلوات
نماید واخلال بدو تسبیح مستحب نماید یا اتیان بدو تسبیح مستحب نماید واخلال بصلوات یا اخلال بیک تسبیح
نماید وجمع مابین یک تسبیح مستحب وصلوات نماید ظاهر اینست که نیت را مدخلیتی در عدم جواز این بدو ذکر
شرعا باشد باین معنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع مستند است که ثبت رجحان امور مستحبات اگر بکیفیت
خاصه است فقط بدان نتوان نمود بجلا مرجع در این باب مستند امور مذکوره است عمل بمقتضای ان جایز
وبقدر ان غیر مجوز در مثال مذکور اخلال بصلوات با اخلال بدو ذکر مستحب بی اشکال وظاهر اینست
اخلال بیک تسبیح مستحب واتیان بدیگری با صلوات وعدم ان هم جایز باشد وهم چنین است حال در ذکر
سجود مطلب دوم در تعدی از منوی است بزیادتی معهود مثل اینکه معهود در نماز زن مکلف کیفیت معینه
بوده در مقام مزبور بیان ان نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهود مثل اینکه در ذکر رکوع وسجود اقتصار بسه
ذکر مثلا نماید وباین غرض بود تا برکوع رسید ایا میتواند علاوه بران اتیان نماید مثلا اینکه اتیان بتسبیح ذکر نماید یا انکه
دعای سر رکوع قبل از ذکر منظور او نبوده در حین وصول برکوع مجوز اضافه نموده باشد وهم چنین دعای بعد از
رفع راس از رکوع ظاهر اینست همه اینها جایز وبیعیب است بجلا جمیع اینها بیعیب است مگر اجزاء واجب تعدی
از انها بزیاده ونقصان هیچیک جایز نیست قسم دوم انست که در حال نیت مدخلیت وجوب نشود خواه
منظور او این بوده باشد یا نه اقتصار نماید باجزاء واجب ان یا جمع نماید مابین اجزاء واجب ومستحب کلا او بعضا
بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر اینست که اینقدر کفایت نکند در صحت عمل بلکه مذکور شد اینها در ثانی یعنی
در صورتیکه مقصود جمع مابین اجزاء واجب ومستحب بوده باشد بعض جهات انسب خواهد بود سیم انست که قصد
وجوب واستحباب هر دو نماید وجوب نسبت باصل صلوة واستحباب نسبت بفرد باین نحو اتیان نماز واجب
مینماید بجهة واجب بودن ان در حین این فرد اکمل بجهة فضیلت ورجحان واستحباب این هر دو بجهة اطاعت وقرب
بر داری نظیر اتیان نمازهای واجبی بالجماعت این نیز صحیح وبیعیب است بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است
لکن این مثل بعض انچه سابق مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزاء واجب نماز واجزاء مستحب ان نموده باشد

واما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین مشخص است که این قسم متصور نمیشود وبعد از انکه ظلم کلام با غیار سید
مناسب اینست عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود پس میگوئیم ایا بر کلف واجب است امتیاز مابین
صنفین قبل از شروع در نماز یا نه در فرض وجوب ایا شرط صحت نماز هم هست یا خیر ممکن است استدلال کرده
شود در اثبات عدم در هر دو مقام بحدیثی که اصحاب رضوان الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند در روایت شیخ
از مفضل بن عمر از امام علیه السلام علی الصلوات اللهم الملک القائم که فرموده در مقام بیان صلوة الکلام یتوقف
اصل وجود دلالت انست که اجناب در مقام تعلیم است بجهة امتثال انها از نموده بعد از انکه در مشهد انها
اتیان بنماز فرموده اند وانها شاهده نموده اند اقوال وافعال صادره از ان مقتدای عالم را اتیان بنماز بنحو
باین کیفیت که دیدید از من صادر شد مشخص است که این کلام از ان مستوده در کاه خلاق انام جل جلاله صادر شده
مگر بجهة تعلیم معلوم است اصل مشاهده فعل نمیتواند موصل بوجه اجزا ایا نبوده باشد بلکه از مشاهده
شخص نیشود مگر اصل اقوال وافعال بکیفیت وهیئت مخصوصه واحتمال انکه فعل اندر عالم در انوقت
محضور بود در امور واجب کانه قطعی العنادست واگر نه مابین این خطاب کلا قبل از این خطاب عالم بجهة
نماز بود وامتیاز مابین اجزاء واجب نموده بودند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب از ان
مستطاب انست که علم بجهت اجزاء نماز ووضع انها بهیئت معهوده کفایت مینماید در حصول امتثال اگر
چه عالم بوجه انها از جهت وجوب واستحباب نبوده باشد وهو المطلوب نظیر این حدیث در استفاده این
مرام حدیث مشهور را که حماد بعد از انکه بشرف سعادت در اثر خدمت کاشف الاسرار والدقایق جناب
امام جعفر صادق ع مشرف گردید حضرت فرمودند تحسن ان تصلی یعنی ای حماد اتیان بنماز خوب میدانی
بعرض انمرد سر سانیدن در حفظ دارم کتاب هزار را که در نماز تصنیف نموده ضبط نمودم حضرت فرمودند
باکی نیست بر خیز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور انمرد سر شروع کردم بنماز بعد از انکه برکوع وسجود
رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نکردی باقیر وتوبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بمردی از شما که شصت
سال از عمر او میگذرد ولیکن نماز را با حدود ان تمام اتیان نمیاید حماد نقل کرده بعد از انکه این عتاب از ان
سرور شنید مذلت وخجلت بسیار بر من وارد شد عرض کردم خداوندا عالم را فدای تو گردانید نماز را
تعلیم من فرما حضرت در اثر وقت اتیان بدو رکعت نماز فرمودند با داب وشرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند
ایحماد مثل این نماز نماز بعمل در وجه استدلال باین حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود از انچه در حدیث اول
مذکور شد بنابراین میگوئیم هر کاه کسی پشت سر فقیه معتمد یا اتیان بنماز نمود جمیع اقوال وافعال وهیئات
از ان اخذ نمود واعتقاد نمود که اتیان نماز باین کیفیت مبرو ذمه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین

اجزاء واجب ومندوب نموده ودر مقام نیت اقتصار نمود بنیت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که من اتیان بنماز
مینمایم بجهة اطاعت خداوند عالم واتیان نمود بهمان کیفیت وهیئات که از ان مجتهد مطاع مشاهده نموده بود
این کفایت در حصول امتثال از او میکند اگر چه تفرقه مابین امور واجب ومسنون نموده باشد بالجمله چیزیکه قابل
هست در این مقام که متمسک شود در لزوم امتیاز مابین صنفین احکام سهو وشک است تقریر ان
اینست که اگر اجزاء واجب در صورت سهو اینست که هر کاه متذکر شد بجزء منسی ما دامیکه داخل در رکن نشده
بعد از ان نشده لازم است عود نموده اتیان بمنسی نموده بعد از ان اعاده ما بعد نموده نماز را اتمام نماید
قطع نماز در چنین صورت جایز نیست واگر ذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اگر ان منسی واجب رکنی است
نماز باطل واستیناف ان لازم است واگر واجب غیر رکنی است نماز صحیح است وابطال ان جایز نیست
اگر ان منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بان بعد از اتیان بعد از ان جایز نیست خواه داخل در رکن
بعد از ان شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم کسی تسبیح را در اول حمد یا اول سوره فراموش نمود بعد از فراغ
از سوره متذکر شد در اینصورت اگر تسبیح در انجا واجب است لازم است عود نموده تدارک نماید واگر
مستحب است حرام است عود بان وهم چنین استعاذه در اول حمد در رکعت اول وقنوت اینها بنابر این
این شخص مرد دست ما بین واجب وحرام مفری از این نیست مگر امتیاز مابین صنفین پس ایراد مذکور
لازم است من باب المقدمه اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست که این متوقف است بر وجوب مقدمه مطلقا
واین اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورت تبعیت ذی المقدمه واجب بوده باشد یا
واین در محل کلام متحقق نیست نظر باینکه مفروض اینست هر کاه بعد از ان چنین سهو در نماز واقع شود
چنین خواهد شد وبر فرض که تسلیم شود کسی قائل شود باینکه چنین امری در بعضی از صلوات ایه
مبتلی خواهد شد از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از ان واجب نخواهد بود پس ایراد مذکور شد
در اثبات وجوب امتیاز مابین امور واجب ومستحب تمام نخواهد بود وجود دلیل از ان اینست اما مقدمه واجب
ظاهر اینست که واجب است واین مشهور بمعروف مابین فقها است ولهذا در کتب اصولیه فقهیه بر مطلع
ظاهر میشود که این علی انکار نزد ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره در کتب فقهیه که این از جمله
امور مسلمات در بر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعیت واما وجوب بالبداهة عقلا تامل نیست وهمین قدر کفایت
میکند در محل کلام واما حکایت اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است بسیار بی اعتبار است
نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار در این بحث بیان نموده ایم حاصل مطلب اینست اینکلام مسلم است
در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد واما هر کاه چنین نبوده باشد مثل اینکه ممکن متعذر

این هست بعد از ان تکلیفی بر او واجب نخواهد شد وحال ممکن از تحصیل مقدمه او هست وعالم هست بر اینکه بعد از ثبوت
وجوب ممکن نخواهد شد در اینصورت عقلا قائلی است بر لزوم تحصیل مقدمه در شان باچنین اعتقاد مذموم است
نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی ممکن از اب بجهة وضو هست وعالم هست بر اینکه بعد از تحقق زوال ممکن
از اب وتراب مباح بجهة تیمم نخواهد شد در اینصورت میگوئیم ضبط اب بجهة طهارت بعد از زوال در حق او لازم است
بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد از ممکن تراب بجهة تیمم وسقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی
مسلم است که باختیار خود او را فاقد طهورین نماید واما حدیث شبهه غیر محصوره در اینمقام صحیح نیست بلکه از خارج
ان در تحت شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالب اینست در عرف چند یوم غالب اشخاص نمیدانند شک وسهو
نیستند بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مرام یعنی وجوب امتیاز از راه دیگر اگر چه مبنای این نیز
همان است که مذکور شد در مبانی این است گفته شود بعد از تحقق سهو جزیکه مذکور شد لازم این شخص زیاد خواهد بود مابین
وجوب وحرمت اگر دعوی قطع بتحقق موجب لغو در دین قلیل نشود لااقل مظنون التحقق هست احتراز از ضرر
مظنون واجب است واین نمیشود مگر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مابین انها لازم خواهد بود مخفی نماند انچه
از این دقت واستدلال ظاهر میشود وجوب شرعی است نه شرطی بنابراین هر کاه کسی امتیاز مابین اجزاء واجب
ومستحب نماز نمود واتیان بنماز نمود در نماز سهوی از او واقع نشود ظاهر اینست که نماز صحیح واعاده از او ساقط است

مبحث مهم در بیان معنی قربة است که متعلق شده اخذ ان در نیت بلکه دانسته شد از مباحث سابقه انچه
معتبر است در صحت نماز همان قدر است که اشاره بنوعی معین نموده قصد نماید که اتیان بان مینماید بجهة اطاعت
وفرمان بردار بودن خلاق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت معتاده در نیت همین معنی بوده باشد خفائی
در صحت این نیست لکن تطبیق لفظ بر ان محتاج به تنبیه است پس میگوئیم قول اصلی فرض الظهر او وجوب قربة الی الله
مشتمل بر دو علت است یکی لوجوب کاو دیگر قربة الی الله لوجوب کاعلة اتیان بصلوة ظهر است وقربة الی الله
علة اتیان بصلوة واجب یعنی کلام بنابراین چنین میشود که من اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهة واجب بودن نماز
بر من واتیان بنماز واجب مینمایم بجهة امتثال واطاعت امر الهی شده پس تعلیل اول بجهة اتیان بنماز ظهر است
مثلا وتعلیل ثانی بجهة اتیان فعل حلال جلت اول ومکن است قربة الی الله عطف باشد بر محل لوجوب یا مستقل
عاطف بنابراین هر دو علت خواهد بود بجهة معلول واحد لکن تکلف در این ظاهر است ومکن است که مراد از قربة
این معنی نبوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت جل شانه بوجه مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود
بعنی قرب بجناب احدیت که مدح در کتاب وسنت بسیار شده ومطلوب ومرغوب خدا وند عالم وجانشینان صادره
از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک القهار است بیان شود میگوئیم قرب در لغت وعرف بمعنی نزدیک شدن چیزی

بچیزی قریب چیزی بچیزی یا در مرتبه است مثل اینکه گفته میشود فلان عالم قریب بعصر امام بوده یعنی مابین عصری
که امام علیه السلام در آن ظاهر بوده اند و عصری که این شخص در آن موجود بوده چند آنی است اما در نهایت و بالقریب در مکانست
مثل اینکه گفته میشود فلان مأموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چند آنی مابین مکانی که امام در آن ایستاده و مکانی
که مأموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت لفلان عالم اجل شاه بن محالست و جهان
ظاهر است اما اول بجهت آنکه آن در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخصی بوده باشد و در وقتی و بعد از آن ظرفیت
منتفی شود بعد از آن دیگری موجود شود قبل از آنکه استدلال چند آنی متخلل شده باشد و مابین انتفاء اولی و وجود
ثانی در این وقت گفته میشود این شخص ثانی قریب است باول در زمان شخصی است این معنی در حق ذات اقدس
ممتنع است و اما قرب بمکان پس بجهت آنکه این در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب
عباد بخدا از عالم اجل شاه که مطلوب در اراده و مناجات گاه اهل مناجات میباشد یکی از این دو معنی ممکن است
که حمل شود اول قرب بتذکر و وصال است بیان این مطلب اینست هر گاه کسی متذکر خداوند عالم عز شانه بوده باشد
بعقل یکه متذکر هست نزدیک است خداوند عالم را که کسی که متذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او بخدا
اقرب و اقدم بیشتر است از کسی که متذکر او کمتر است و هر گاه برتبه رسید که دوام تذکر بجهة او بوده باشد
متحاور برتبه کمال و غایت رتبه سعادت و باین اشاره در علی کمیل وهب لی الدوام فی الاتصال بقدسک
وادرنی بنورک و نور الخاصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة و لیله بنک موصولة و معنی تذکر
صفات و کمالست توضیح این مطلب مقتضی اینست که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و فرقت
و جامع جمیع محاسن و محامد است و معری است از جمیع شوایب نقص و نقشا و قصور و مبرا است از تمام طبایع
و معایب و دور و منزه در نهایت مرتبه رفعت و نقشا و متصف است بصفات نفسیه و بفعلیه لکن ما مأمور
باینکه رفع نقایص از خود نماییم بجتنب از مقابح و مفاسد و تحرز از معایب و مناقص بوده و متزین بصفات
حسنه و خصال حمیده شویم چنانچه مستفاد است از قول فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله آلاف الثنا
من الملک العالم که فرموده است تخلقوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد مابین علم و جهل و غایت بعد آن
از جناب احدیت و بعقل از اتصاف بصفات و رذیله و اتصاف بصفت علم از رذیله جهل میشود بفلان عالم و هم چنین عالم
و بجهل اعتبار اتصاف بصفات رذیله ظلم و جهل و اتصاف بصفت حسنه عدالت و کمال در وصول بدرگاه بارفعت جناب مقدس تقدس
تعالی از صفت ظلم و جهل و اتصاف بصفت حسنه عدالت وجود باین سبب نزدیک میشود بیم و رود کار عالم
جل جلاله بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم ممکن است یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قرب مأخوذ
در نیت اما اول پس حاصل آن راجع میشود باینکه من اتیان بنماز میکنم بجهة آنکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده

میشود بدرگاه احدیت یعنی مذکر عبادت بدرگاه الهی و اما ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة
قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلق از مقابح و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهت
اتیان باین مینمایم ظاهر اینست که اراده هر یک از معنیین که مذکور شد از قرب ماخوذه در نیت عیب نداشته باشد بلکه
ارجح است نسبت ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در آنچه در سابق بیان شده ظاهر میشود و کلام در
تعلق علت بخود نیت که در سابق بیان شد وجه ذکر کلام در اول و عدم ذکر آن در ثانی اینست که در اولی مقرر شده
حذف کلام از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل بهمین شرط در تعلیل
ثانی متحقق است و در اول باین سبب تعلیل اول بلام مذکور شده و ثانی با علی لا بمعنی با نصب فی قوله لم
الحاکی عن النیة القلبیة اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است
که مفعول به اصلی است و فاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل متحد است
بخلاف قربة الی الله که فاعل مرجوع و متحد است نظر باینکه معنی اینست که من اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت نزدیک
شدن بدرگاه احدیت بنابر دو معنی که حال مذکور شد یا بجهة اطاعت و امتثال فرمودن بنابر آنچه در سابق بیان شد
و بهر دو معنی فاعل مفعول له و فاعل فعل معلل متحد است بدانکه اصل فرمودن صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل مکلف
اصل ادای بوده باشد با نظر باینکه معتبر در ایمان اذعان و جهان افاده اختصاص است و این معنی در اینمقام متحقق است و هم
چنین است صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الفجر لکن در اینمقام مجموع مضاف و مضاف
الیه اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال الشمس مقام بر صلوة دیگر در حضر یا بجهة
دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی
که واجب میشود بعد از زوال در حضر و دو رکعتی که بعد از آن است در سفر و هم چنین است حال در تمام صلوات
بر معنی اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله تعالی اینست که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادای بجهة
واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه بنابر این هر گاه ملتفت شده و واجب جلیل تر و نزدیک
شود بر من علیت اقرب خواهد بود بلکه نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله تعالی بدانکه
فخر المحققین در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصلی صلوة الظهر ربانی اوجد القیام والنیة
وتکبیرة الاحرام و قراءة الحمد والسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا والسجود
علی سبعة اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا ثم السجدة ثانیا کالاولی ثم رفع الراس منه
وهکذا فی الباقی الا ان اسقط تکبیرة الاحرام مما عدا الاول واسقط السورة من الاخیرتین وزید التشهد
بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واضافت فی الجمع اداء او لوجوبه قربة الی الله که مراد اینست آنچه مذکور شد

سیاق بعین نیت باین تفصیل ملحوظ شود و این از موجی ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات
اجمالیست باجزاء آن کفایت میکند در صحت نماز و علاوه بر این ضرر نیست که اگر بخواهد بوسواس اعتنا
اولی خواهد بود و اگر اراده اینست که نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه از آن ندارم هر گاه مجوز بوسواس
نشود و معنی را ندانم در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه اینکلام
یا بر اصطلاح اشخاص است که نیت را جزء میدانند پس بنابر تحقیق اول افعال نماز قیام است و لکن چون که بنا بر کلام
در اول بنابر جزئیت نیت گذارده شد میگوییم دوم از افعال نماز قیام است تحقیق مطلب محتاج است بایراد
کلام در چند مبحث اول در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بلکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول
قیام واجب رکنی است و آن قیامی است که در حین تکبیرة الاحرام بوده باشد و هم چنین قیام متصل برکوع دوم قیام
واجب غیر رکنی مثل قیام در حین قراءة حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع سیم قیام مستحب مثل قیام
در حین اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه در حال استعاذه و قنوت و نحو آنها چهارم
قیام مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره و علاوه از قدر ضرورت اشکالی در جهت
از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن مصلی
منتقل میشود برکوع پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت بوده باشد نیست و همچنین
مطلق قیامی که از آن منتقل میشود نیست بلکه مراد از آن قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی باین قید در
چند موضع ظاهر میشود اول آنست کسی مخفی شد بقصد سجود و قبل از بلوغ محل جبهه بمحل سجده متذکر شد
که رکوع را بعمل نیاورده است در اینجا میگوییم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام
رکوع و رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هر گاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر چه خود را
بهیئت راکع برساند و حسب بطلان نماز اخلال بقیام متصل برکوع است هر گاه کسی مخفی از قیام شد
بقصد رکوع در این وقت متذکر شد که اخلال بقراءة سوره مثلا نموده پس اگر بعد برکوع شرعی سجده باشد
عود بجهة تدارک معنی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادت و در رکن است یکی قیام متصل برکوع و دیگر
رکوع و محل رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که ممکن بوده باشد از رسانیدن دو دست بر دو زانو و اما هر گاه متذکر
شود بعنی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است که عود نماید بجهة تدارک معنی نظر باینکه این تذکر قبل از
دخول در رکن است پس خود مستلزم زیادت رکن نخواهد بود و هر گاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن
بقصد رکوع مخفی شود مطلقا اگر چه بعد برکوع شرعی نرسیده میباشد عود در چنین صورت بجهة تدارک
معنی جایز نبوده باشد و از این قبیل است هر گاه مخفی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که

اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهة تدارک قنوت معنی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید
قدس الله تعالی روحه السعید فی البیان یرجع الناسی لو هوی الی الرکوع ما لم یتم فیقضیه بعده سیم از موانع
مذکوره آنست کسی مخفی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل آورده نشست
بقصد سجود در اینصورت ظاهر است که نماز او صحیح بوده باشد با نظر باینکه این زیادت سهوا رکن نیست پس زیادتی
آن مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع آن قیامی میبود که از او بقصد رکوع مخفی شده باشد میبایست
حکم بفلان شود در صورت مفروضه چهارم از موانع مذکوره آنست که مخفی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع یا معتقد آن شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد جلسه در این وقت متذکر
شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است در اینصورت میگوییم لازم است راست بایستد تا وقت مخفی شود و قصد
رکوع و وجود هیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم قیام متصل برکوع مبحث دوم واجبست قیام بعنوان استقلال
باین معنی در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود که قیام
بجهاتی منصور میشود اول آنست که بایستد بخود یکه بدنا و ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دوم آنست که بایستد
و بدن او ملاصق دیواری یا چیزی دیگر بوده باشد لکن همان بعض ملاصقه بوده باشد مطلقا التقای قفل بدن را بآن
نموده باشد سیم آنست ملاصقه و اعتماد و التقاء قفل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد
تامی بر آن نموده باشد چهارم آنست که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی بهیئتی که اگر آن چیز برداشته
شود غفلة این شخص بیفتد تشکیک در قسم اول نیست بلکه اسلم و اجلی استسلام است و هم چنین است قسم ثانی
آن نیز محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس اثبات از کلمات جماعتی از اجلاء اصحاب ظاهر میشود آنست که آن
نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال از مرده مانده باینکه اعتماد و استناد نموده باشد بدیگر
اگر مستند الیه زائل شود غفلة این شخص بیفتد بنابر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور باین فتوا عدم
جواز آنست نقل کرده اند از جلی که قائل شده بکراهت جماعت از متاخرین علما اگر چه اختیار این نموده اند لکن
این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت تقیه و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب
از مطلق اعتماد است اگر چه باین حد نبوده باشد بلی هر گاه ممکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت
جایز است قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگر چه ممکن از قعود بطریق استقلال
بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگر چه قعود استقلالی بوده باشد و اگر ممکن از قیام استقلالی
در بعضی از احوال نماز نبوده باشد و ممکن از قیام استنادی در بعضی دیگر لازم است اقتصار بمقدر ضرورت پس لکن
از قیام استقلالی در بعضی احوال صلوة عدول از استقلال باستناد جایز نیست محصل کلام اینست که مسئله

متصور چند صورت میشود اول آنست که ممکن از قیام استقلالی هست در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم غایة
این نیست دوم آنست که ممکن از قیام استقلالی نیست در جمیع حالتی از احوال نماز در این صورت اگر ممکن از قیام
استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است اختیار آن سیم آنست که ممکن از قیام استقلالی در بعض احوال
نماز و از استنادی در بعض دیگر در این صورت لازم است که جمع ما بین هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور
و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در یک رکعتی بوده باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی
و استنادی هر دو در یک رکعتی خواهد بود و در صورت ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینجا نیست کلا میگر
در اینقیام هست اینست هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه قیام استقلالی کند در بعضی احوال نماز محتاج
خواهد شد بقعود در بعض احوال دیگر بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در اینصورت
کل نماز با قیام استنادی خواهد بود یا عدول از استقلال باستناد در اینصورت جایز خواهد بود یا نه
ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی از اختیار نماید اگرچه معتقد این بوده باشد
که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز مبحث سیم در بیان وجوب اعتدال است مبحث و
در حال قیام یا علم وجوب آن بدانکه این مطلب منقسم بر چند قسم میشود اول آنست که اعتدال بهر دو پا کند
بنحو واحد باین معنی که القاء ثقل بدن نماید بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر اینست که این لازم نبوده باشد یا
دوم آنست که حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد یا دیگری این قسم ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سیم آنست که
حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد یا خواه بطریق مساوات یا مختلف ظاهر اینست که این قسم لازم بوده باشد یا بنا
بر این امثال قسم طریق حاصل میشود اول آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات
دوم آنست که چنین بوده باشد لکن با اختلاف باین نحو که القاء ثقل بدن را بپای راست بیشتر از ناحیه باشد
نسبت به پای چپ سیم عکس اینست ظاهر اینست که هر اینها جایز نبوده باشد خواه کلا اینها در نماز واحد بوده
باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست که اتیان
بکل نماز نماید با القاء ثقل بدن هر دو پا بطریق مساوات دوم مثل اینست لکن با القاء ثقل بدن بپای
راست بیشتر سیم مثل اینست باز لکن با القاء ثقل بدن بپای چپ بیشتر چهارم جمع میان دو قسم اینهاست در نماز
واحد پنجم جمع میان هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی باشد یا کل در کل رکعات یا با اختلاف ظاهر
اینست در هیچیک حرجی نباشد مبحث چهارم در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده
باشد از قیام از طریق استقلال و از طریق استناد در اینصورت عدول مینماید از قیام بقعود پس در این
حالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا اتصال استقلال و استناد در قیام در اینجا نیز جاریست

پس هرگاه

پس هرگاه ممکن از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید یا تمکن از این عدول از قعود
با ضطجاع جایز از اهدبود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاریست کاهست کل نماز بطریق
قعود استقلالی بوده باشد یا کاهست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد یا کاهست بعضی بطریق
استقلالی و بعضی بطریق استناد میباید بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در
بعضی رکعات مرجع در اینها حال مکلف است و کاهست کل اقسام قیام و قعود با هم جمع میشوند در نماز
واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی
و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق اول در حال تزاید مرض
و شدت است و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف آن مبحث پنجم در لزوم اختیار قیام است بر قعود
اگرچه منجر شود باینکه بهر رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین باشد که هر جزء
از قیام بقعود نماید در اینوقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود
در اینوقت بعضی از علما حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود اینقول باعتبار
حقیقت ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست
این شخص متمکن از قیام واجب هست پس مادام موجب قیام مقتضی غایة قیام است در حق این شخص مفروض
اینست بعد از رسیدن بحال رکوع و سجود ممکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیلی که دلالت میکند
بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود باینکه بدل رکوع و سجود این
شخص نیز چنین خواهد بود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهت آنکه رکوع او بطریق معهود
شود بدعتی است نظر باینکه تکلیف بهر چیزی در حال او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض اینست
این شخص در حال قیام متمکن از قیام هست در حال رکوع و سجود ممکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق
این شخص قیام است نظر بتمکن از آن و رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آنها بعلاوه میگوئیم اهمیت رکوع و سجود
بطریق معهود با اضافه بقیام غیر رکنی مسلم است اما با اضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنا بر اختیار قعود
لازم می آید رفع ید از قیام در حق تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع که در فرض مذکور عبارت است از قیام متصل
باینکه بدل رکوع هر دو در رکعت اولی و ثانی در سایر رکعات پس از آنچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع
و سجود معهود در اعتبار نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مامور
بر است پس هرگاه اختیار نماید نماز با طلا خواهد بود مبحث ششم در بیان رکوع کسی است که نماز را در نشستن
بدانکه هرگاه کسی که اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده داخل در رکوع شود

این قیام در حق او واجب است پس بر غیر بعد از آن رکوع میرود لکن ظاهر اینست که اطاعت بعد از قیام بر این شخص
واجب نبوده باشد و اما هرگاه ممکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس بر رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص
دو نوع نقل شده تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود چنانچه رکوع تام بدون خم میشود یک قول آنست که اقل ما
یحصل منه الاستقلالات و ادنی آنست که ممکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن بدن بر کیفیتی که خم دیگر
رکوع بر وجه کمال و فضیلت است و آن اضافه است بحدیکه مساوات در اجزاء ظاهر متحقق شود بنحوی که اگر قطره
آبی در آن ریخته شود میل بطرفی نماید چنین است و رکوع قاعدیک قسم ثابت و نقصانست و قسم دیگر
قسم فضیلت و کمالست اول آنست که منحنی شود بنحوی که محاذی شود موضع سجود او با جزیکه پیشانی او در هست
دوم آنست که منحنی شود بنحوی که محاذی شود جبهه او موضع سجود او لکن نماند این کیفیت که در رکوع قاعد مذکور شد
اختصاصی ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته خواه متمکن
از قیام نبوده باشد مثل نماز نافله یا نبوده باشد لکن اتیان نماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه حصول قاعدا
هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه است علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلا و در این نیست که اتیان بآن
لازم است و اما هرگاه متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه متمکن از اضافه یک قسم کامل رکوع بآن متحقق شود
فضاعد بوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود متحقق شود علاوه از آن
مقدار که در رکوع متحقق شده تا فرق بین اضافه رکوعی و سجودی حاصل شود و اما هرگاه در این صورت
آن فرد کامل را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر اینست که در اضافه سجودی لازم است
علاوه از اضافه رکوعی که در رکوع بعمل آورده اورده باشد بنحوی که فرق ما بین دو اضافه حاصل شود ظاهر اینست علاوه
از این مقدار بر او لازم نباشد و چنان در مطالع الانوار جزم است بحمل اضافه از برای سجود بقدر مقدور در این
صورت لازم نیست چنانچه قسم اول نیز چنین بود بلکه مدعی لازم همان قدر است که صادق باشد اضافه سجودی لفظ
بوده از اضافه رکوعی و اما هرگاه فرض شود که ممکن نیست علاوه از اضافه یک فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود
ایا در اینصورت در حق این جایز است که در رکوع اختیار این فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای رکوع در اینصورت
در حق او متعین است در این اشکالات احتیاط مقتضی اینست که در اضافه رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی
یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام
از حسنات اهل ایمانست مبحث هفتم در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت
عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر اینست بهر نحو که بنشیند در حال قراءة مخیر باشد لکن
افضل اینست که در حال قراءت تربع بنشیند بلکه تربع در جلوس بر چند قسم است اول آنست که بنشیند بنحوی که

زانوی

زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمین را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب
یمین و این معنی در اینمقام مراد نیست بلکه مراد از تربع در اینمقام آنست که بنشیند با نصب در ران و دو ساق و وضع
دو قدم والیین بر ارض ظاهر اینست استحباب این حالت مختص بوده باشد بحال قراءة بنا بر این ممکن است حکمت در آن
اقربیت الحالت بوده باشد بحال قیامی که مطلوب بوده در حال قراءة و لهذا حکم باستحباب این حالت در حال تشهدات
نیست بلکه ظاهر اینست تفرقه در حال تشهد مابین نماز ایستاده و نشسته نبوده باشد پس مستحب در حال تشهد
اینست که بنشیند بر وزک یسار بخوی که ظاهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظاهر قدم یمین را بگذارد بر باطن قدم یسری
خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب اینست که دو ساق را بر زمین بگذارد و ارتفاع را بلند کند
منحنی نماید که اقرب مذکوره در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه در صورت عجز از قیام لکن ظاهر اینست که
کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن ظاهر اینست که
که مذکور شد رکوعا استحباب کیفیت مذکوره در حال قراءة در نماز فریضه مشکل است بلکه شیخ سعید شهید
در کتاب درس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد چنین
جایز است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش ایذا دارد
که دشمن مطلع شود و متوجه او شود در چنین صورت جایز است که اتیان بنماز نشسته نماید و همچنین فرموده است
جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن تشویش یابد مرض دارد یا مشقت
شدیده در ایستادن داشته در حق او و باز فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائی که سقف خانه کوتاه
بوده باشد یا معلوم است مراد در صورت نیست که کسی در جای مسقفی بوده باشد که سقف آن ارتفاع نداشته باشد
و ممکن از نماز در موضع دیگر بوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز نخواهد بود بنا بر این این
قسم از جلوس که ممکن قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه میباید گفت اختیار جلوس
در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه هر یک باعتبار عایق داخل بوده باشد یا خارجی مثل مدار ارتفاع سقف
و غیره مبحث هشتم در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هرگاه ممکن قدرت بر نشستن نداشته باشد
لازم است با قدرت بپهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بحیثیت کسی او را بقبر بگذارند و در صورت عدم قدرت
بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس حالت باین معنی که در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق
گذارد و پاها را بجانب مغرب عکس حالت اولی در وقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از پهلو بجانب یمین
و یسار نبوده باشد در اینوقت بخوابد بپاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار در اینوقت شروع بنماز
نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود با یماء بوده باشد با ایماء بجهت سجود زیاده

بوده باشد یا ایاء بجبهه رکوع و یا عدم تمکن از ایاء بر ایاء بجبهه یا ایاء بجبهه یا احتیاط مستحبی اینست که غمض عین بجبهه سجود
بیشتر بوده باشد از غمض عین بجبهه رکوع و ایتان بذکر رکوع و سجود در حال ایاء نماید یعنی در صورتیکه ایاء بعین بوده
باشد ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین ایتان نماید و رفع عین را در جا قائم مقام رفع راس نماید چنانکه در صورتیکه
ایاء بر راس بوده ما یتان بذکر نماید بعلاوه حرکت دادن راس و اگر رفع و بالا نمودن راس تا بمقام رفع راس در رکوع
و سجود عاجز بود عمل نماید ایاء بجبهه رکوع و سجود غمض مصلحة اضطراری استحبابی نیست بلکه ثابت است
در هر وضعی که ممکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بان شده کلا اینکه در این مقام هست
اینست که ایماء است در حال ایاء بجبهه بسجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را بحدیکه جبهه باو برسد علی اگر چه در
حال ایاء بجبهه بوده باشد یا نه ظاهر اینست که تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر ایمای بر راس ممکن بوده باشد
در اینصورت اگر ممکن بوده باشد بلند نمودن چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بعنوان نیز ظاهر اینست
که واجب بوده باشد پس اجتزاء باید یا ایاء بر راس تنها نمیتواند نمود بلکه لازم است ما یصح السجود علیه را بلند نمود و از وقت
بعوض ایاء بر راس جبهه را بان چیز برساند و اما هرگاه ایاء بر راس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف را ایمای بجبهه بوده باشد
ظاهر اینست که رسانیدن چیزیکه سجده بر آن جایز باشد بر پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای بهمان ایاء بعین
بجبهه بسجود کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اسلم بوده باشد بنابر آنچه مذکور شد رجب
سه جایمانی چند طریق می شود اول آنست که ایاء جبر نماید باوضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بعوض بلند نمودن
خواه خود بلند نماید یا دیگری دوم آنست که اکتفا بصرف ایاء نماید در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه
سیم آنست که اکتفا نماید بایاء بجبهه اگر چه ممکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بر پیشانی **بحث نهم** در بیان
انتقال از حالت علیا بسفلی است و بالعکس بلکه از مباحث مذکوره مستفاد شد که بجهة مکلف در نماز حالات
مختلفه میباشد قیام باستقلال و باستناد و انتصاب و انحناء و هم چنین است حال در قعود لیکن نیز منقسم شود
بقعود باستقلال و باستناد و انتصاب و انحناء چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است
حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع مقصود در این مقام بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی بادنی و بالعکس
بحسب اختلاف در حال از حیثیت تنقل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد باقیام استقلالی عاجز شد
از اتمام نماز باین حالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی و انتصابی و در صورت عجز از این منتقل
میشود از قیام انتصابی بانحناء استقلالی با امکان و یا استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از هر
منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی و انتصابی و با عدم امکان
منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از هر منتقل میشود باضطجاع این در حالت اشتداد مرض و تزاید خلف است

و هم چنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نموده مضطجعا و بعد ترقی در حال او هر سبب
منتقل میشود از اضطجاع بقعود باستنادی و هم چنین است حال از قعود باستنادی و استقلالی و از
قعود بقیام و هکذا کلا میکه در این مقام هست اینست که در حال انتقال از حالت بحالتی دیگر ایماء لازم است ترک
قرائت نماید یا نه ظاهر اینست که تامل نموده باشد در لزوم ترک قراءة در صورتیکه انتقال از حالت ادنی بعلی
بوده باشد یا مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام بلا میکه هست در صورت عکس است نظر باینکه بعضی
ظاهر میشود لزوم اشتغال بقراءة و عدم جواز ترک آن نظر باینکه آن حالت واسطه مابین انتقال از قیام بقعود
از قعود است بحال قیام از حالت منتقل الیها اشرف از آنست پس اشتغال بقراءة در آن حالت کانه است
ظاهر اینست که فرقی مابین حالتین نبوده باشد تا باین معنی ترک اشتغال بقراءة در هر دو صورت کلا نموده باشد تا
بحث دهم در بیان آداب مصلی است در حال قیام مستحب است در وقتیکه ایستاده بجهة ادای هر نماز که بوده
باشد این دعا را که در فقیه مرسلا و در کافی بسند صحیح روایت نموده از کاشف اسرار و دفائق جناب امام
جعفر صادق علیه السلام بخوانند اللهم ان اقوم الیک مقام عبد خاضع ذلیل خاشع راغب راهب الیک فاجعلنی به وجیها
فی الدنیا والآخرة ومن المقربین واجعل صلوتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک
انت الغفور الرحیم و در نیت نماز به سنت بخوانند اینها حاصل شود خواه قبل از آن بوده یا بعد از آن
قبل از آنها و اما بعد از اقامه پس در نیت هرگاه مکلف استیان نماید در این وقت نیز مؤدی سنت بوده باشد
لکن قبل از دخول در صلوة و وظیفه مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم را با خضوع حالت تضرع
در حق او بنداز بجای سجود و نماز فارغ از قرائت و وظیفه او باعتبار دو دست آنست که دستها را در نماز بگذارد
بر انحاء دست راست بر آن راست مقابل آن دو دست چپ بر آن چپ محاذی آن و یا انضمام انگشتان دستها
با هم انگشتهای دست راست را با هم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را
منفرج نگذارد و وظیفه مکلف باعتبار قدمین آنست که قدمین را هم نچسباند بلکه فاصله مابین انها قدر
دو هفت غایة انفراج مابین انها تحدید شده است بمقدار چهار بند انگشت علاوه بر این منفعت از فضیلت است بلکه کاهت
بعید میرسد که مضر بصحت صلوة است بجهة اختلال مابین قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار
شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر اینست که مراد طول انگشت باشد نه عرض
از مؤید این آنست که تحدید در حدیث حاد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع
منفرجات در غالب متعارف بالطول یک انگشت و هم چنین وظیفه و ادب دو قدم آنست بحیثی بگذارد که
انگشتهای پا محاذی همدیگر بوده باشد یعنی بیشتر و بعضی بیشتر نباشد مخفی نماند این مذکور شد آداب ظاهره

مصلی بود در حال قیام اهم امور در این مقام اینست که ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خلوت کیست و
در مقابل که ایستاده است و بچه قصد ایستاده است مقصود از ایتان بنماز امتثال و اطاعت امر خلاق
انسان و زمین عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند که خلقا غافل از او نیست و عالم است بهمه حرکات
و محیط است بهمه لحظات عینیه و قلبیه خطورات قلبیه هر ذی نفس قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین وما
تخفی الصدور و قال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدوركم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما
فی الارض والله علی کل شیء قدیر معنی ظاهر این شریفه اینست بگو بان اشخاص هرگاه مخفی دارید آنچه در دلهای
شما است اظهار نمائید یا اظهار نمائید و بروز دهید فرقی در علم الهی در این دو صورت نیست چنانچه
در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است
خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها و هر چه در زمین است و در جای دیگر در قرآن فرموده یعلم ما یلج فی الارض
وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و در احادیث وارد است اعبد الله
کانک تراه وان لم تکن تراه فهو یراک و مستدعی عظمت معبود میباید بود عظمت و جلالت معبود
بمرتبه ایست که سلاطین و در این باعظمت و اقتدار ادنی بنده از بندگان خداوند عالم میباشند اعظم
سلاطین زمان باشوکت و اقتدار تمام در جنب شوکت خلاق جهان پستتر از ذره از ذرات عالم
مردیست که روزی از روزها نمرود ملاعظه اموال و عسکر و اقتدار خود را نمود با اسباب مهلکه غفلت
مغرور گشت از لسان زشت بیان او این کلام جاری گردید این رب ابراهیم یحیی و یمیت یعنی کیست خدا
و پروردگار ابراهیم که باید بحرب من این کلام کفر انجام بسمع شریف حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام رسید
موجب تالم قلب او گردید بی اختیار گفت اللهم تعلم ما قال هذا الکلب سلط علیه من اضعف البق یعنی
ای پروردگار عالم میدانی آنچه کلامی از این سگ صادر شد مسلط کن و بمحاربه او فرست ضعیف ترین
پشه از پشه های عالم را حضرت جبرئیل امین با مر رب العالمین ضعیف ترین پشه را بمحاربه آن شقی بیاقت
فرستاد آن پشه بیک طرف از صورت نحس او نشست او را مانعت نمود بعلاوه آن داخل دماغ
او شد بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را بغرا استخوان سر او رسانید بهمان حالت باقی بود آن پشه
مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعلاوه آن بجهنم واصل شد آنکس که تمنای
این معنی مینمود که رب حضرت ابراهیم جل شانه بمحاربه او آماده باشد از عهده مقاومت و محاربه ضعیف
ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقات جناب باری عز شانه میباشد نتوانست برآمد در آن حال اغاثه قدرت
انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسئلت نمودی که اضعف بق را مسلط

کنیم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط مینمودیم باد جبروت را که مرتبه
نیست از عظمت و قدرت معبودی که در مقام بندگی او ایستاده تامل کن و سعی نما که قیام و رکوع
و خلوت چنین معبود را بر جهتی که عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی زانیکه ایستاده باشی در
مقام بندگی و طلب از معبود عظیم حقیقی جل شانه غافل بوده باشی و حذر کن از اینکه ایاک نعبد که مشعل
بر صرف عبادت از لسان تو جاری شود مطلقا التفات بجامع عظیم متعال و منتقم کبیر ذوالجلال عز شانه نمائی
چه این عبادت و بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انسان
موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور عظمت و دستور است سبحان الله اینست حال ما ها در صلوة
که اشرف و اکمل و افضل طاعات بدنیه است من یکون محاسنه مساویه فکیف لا یکون مساویه مساویه
چه از خالق ارض و سما آنست که بتفضل و رحمت مقربین درگاه احدیت توفیق خاص عطا فرموده ما ها
بمقتضای شناعت اعمال ما و ظلمة نفوس ما بدین سیئه اعمال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که ملک
بان داخل در نماز میشود و تنقیح مطلب محتاج است بمقدمه و چند بحث مقدمه بدانکه کلمه لفظ واحد
مشترک بوده باشد مابین واجب و مستحب باین معنی که هست آن لفظ واجب میشود و گاهست مستحب
میگوئیم این باختلاف اطلاقات مثل تکبیر در اول نماز و تکبیر الرکوع مثلا باختلاف الحالی نیست مثل تکبیرات
انتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت بتعیین نیست همان امتیاز
در محل معین اوست اگر چه اصل تکبیر مشترک مابین تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و سجود و قنوت لکن علی تکبیرة
الاحرام چون که اول صلوة است باین معنی که دخول در نماز بان متحقق میشود و تکبیره رکوع در حین ادراک رکوع
است بنابراین در حین تلفظ بهر یک که بوده باشد تا بیان بجهة امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر در صلوة تعیین
در آن شود در جهة استدلال باز متوجه باشد هیچ قدر که مذکور شد کفایت میکند در امتیاز اگر چه فرض شود
قراءة مابین انها متحقق شود مثل ما موم مسبوق که در اثنا امام نماید در رکوع در این صورت اگر چه دو تکبیر
متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بر اینکه این دو مختلف الحال میباشد
پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهة امتیاز از تکبیره رکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک مابین
انها باین در لفظ هست در حالی هم بوده باشد مثل تکبیرات ست افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد ذکر میشود مکلف
مخیر است در اینکه هر یک را بخواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد و مابین یکی از تکبیرات ست باز چنانچه در لفظ
هست در عمل نیز هست بالاختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهة استدلال
امر متوجه بان هست استیاز از مندوب نیز هست اگر چه التفات بصورت غایة ضروری نبوده باشد و نیز

وجوب کفایت میکند در امتثال و امتیاز هر دو پس اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر بدانیم در اجزاء و واجب و مستحب
لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود و لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تمییز مابین نیت وجوب و ندب
اینکه تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربة مطلقه در همه نماید تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت
اینکه این تکبیر تکبیر است که بان دخول در نماز محقق میشود کفایت میکند در امتثال و امتیاز محض نماندن اینچه مذکور
شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اگر معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام پس در
اینصورت تکبیر نسبت باو متعین است اشتراک الاضافه باو ثابت نیست تا احتیاج بتمییز بوده باشد **بحث اول**
در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانهاست بدانکه بعد از فراغ از اقامه استحباب هفت تکبیر راجح است یکی
از انها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان ندب و رجحان باین نحو که اول اتیان بتکبیر
مینماید بعد از ان اینده عاء اعنی اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی
ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان دو تکبیر بگوید و اینده عا میخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک
والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت
سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر بگوید و اینده عا میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله
رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین در حال اشتغال از تکبیرات مذکوره رفع یدین باید
کشید و ضم اصابع حتی الابهامین مستحب است ادعیه ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحی است که ثقة
الاسلام در کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلافی دارد با انچه مذکور شد دعاء
اول اینچنین ذکر فرموده است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوءا
و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دعای ثانی را چنین ذکر فرموده لبیک و سعدیک
والخیر یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک ذلیل بین یدیک انا
بک و لک و الیک لا ملجا و لا منجا منک الا الیک تبارکت و تعالیت سبحانک و حنانیک سبحانک
رب البیت الحرام و دعای ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی
ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی الی اخره و در جمع شیخ طوسی در
مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحوی مذکور در فقیه بود شیخنا ثانیا حاله بر نحو دیگر
بلی در اخر احتجاج در ضمن جواب اینکه کدام امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت صاحب الزمان صلوات الله
علیه بعمل الله تعالی بر خصوص دعای توجه را چنین ذکر فرموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض

حنیفا

حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم و دین محمد و هدی علی امیر المؤمنین و ما انا من المشرکین تا اخر دعا و اینکه فرموده اند
بعد از و انا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر اینست عمل بهر دو انها جایز است لکن اقتصار بنحوی مذکور
در کافی نظر بصحت مستند اسلم است و مذکور شد که یکی از اتیان بتکبیرات سبع واجب و شش مستحب است و مکلف
مخیر است در هر طرف را که خواهد نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود و تعیین این بچند وجه میشود
اول انکه قصد وجوب در ان نماید دوم انکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است سیم انکه این تکبیر علت کردن
داخل در نماز میشود تعیین ان بهر یک از سه وجه که بوده باشد خوب است محض نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت
وجهی الذی فطر السموات الی اخره بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است خواه از تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هر گاه
قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز اینده عا را بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی اینست که تکبیرات مستحبه را
مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در اینصورت دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است
بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود و اما انچه مستفاد میشود از کلام شیخنی سعید بن شهید بن
در الحدیث شرح ان از اینکه لازم است اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع شود
پس هر گاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در انوقت نماید پس ان خلاف
مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحابست محض نماند که ادعیه ثلثه مذکوره چنین نیست که شرط استحباب
تکبیرات مذکوره باشد بلکه باعلم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی
بگوید بلکه اقتصار بپنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه
اتیان بتکبیراتست با ادعیه مذکوره بنحوی مذکور پست مرتبه اتیان بهشت تکبیر است و کلاه با عدم دعا بعد از
این اقتصار بپنج تکبیرات که از جمله انها تکبیرة الاحرام بوده باشد با بعد از ان اقتصار بسه تکبیرات دو مستحب است
واجب کاهست اقتصار بهمان تکبیرة الاحرام میشود بترک شش تکبیر مستحب و اما کیفیت اتیان بتکبیرات
از حیثیت جهر و اخفات پس اگر مامور بوده باشد اولی در حق او اخفات که اخفات در همه انها ظاهر نموده باشد
خصوصا در صورتیکه صوت او را بشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است
و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این ان بوده باشد که جهر تنبیه
شود در حق ماموم که امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس در نیت که مخیر بوده باشد میان جهر
و اخفات اگرچه ممکن است تفرقه شود در نماز جهری و اخفات پس حکم باستحباب اجهار بتکبیرات شود
در نماز جهری و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرات الاحرام اینده عا
یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا المسیء فتجاوز عن

محمد و اله محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کمتر زیاده کرده است بعد از تعلم منی باز اجمالا دیگر
بدانکه مقتضای حدیثی که مستند این دعا است اینست که اینده عا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود یا تکبیر
ست بوده باشد یا نه در تقدیر اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیر اخیره نماید یا در اول یا در غیر انها بنا بر این
پس انچه در جمع شهید در ذکر فرموده که مورد اینده عا بعد از تکبیر ساده است محل مؤاخذه است **مبحث دوم** در بیان
اینکه این تکبیرات اختصاص دارد بنوع خاص یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها در اینکه اقامه واجبه
در نماز بشرط قول اول انست که تکبیرات مذکوره مختص است بنوع خاص بدلیل اینکه قول را ابن ادریس در سرائر نسبت
داده است بعض فقها بنا بر این قول اتیان باین تکبیرات در غیر نوع خاص جایز نخواهد بود اگرچه در صلوات مفروضه
بوده باشد دوم اختصاص انکاست بمطلق فرایض پس اتیان بانها در مطلق فرایض مستحب است اگرچه غیر از یومیه بوده
باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده باشد و اینقول حکایت شده از جمع سید مرتضی و در
بعضی از عبارات ایشان سیم اختصاص انهاست بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولین
از نافله زوال و اول رکعت از رکعتین اولین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولین از نماز شب و مفروضه
وتر و اول رکعت از نماز احرام و اینقول حکایت شده از شیخ بزرگوار علی بن بابویه و الد صدوق و نور الله تعالی
ضریحهما چهارم استحباب انهاست در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز وتیره و اینقول در جمع
شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و در جمع علامه است در جلد از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است لکن در
استحباب تکبیرات در نماز احرام یا نماز شفع و اذکر کرده و اینقول سلار بن عبد العزیز است در سرائر
ششم قول باستحباب انهاست در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و اینقول مختار شیخ مفید و محقق و علامه
در مختلف و در جمع شیخ شهید در ذکر و در دروس و بیان و جماعت از محققین متاخرین علما اینقول بصحت است
مبحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال
بان موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا اتفاق در این باب نمیباشد مابین انکه اخلال بنفس ان
بوده باشد یا بجزء ان یا بامر معتبر در ان و اخلال بجزء و اخلال بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض
اجزاء هر یک از جزئین خواه تبدیل بوده باشد یا باسقاط بنا بر این هر کلماتیان بلفظ جلاله نماید بدون ضم
یا بعکس ان اگرچه در هر دو صورت محذوف منوی او بوده باشد یا نماز باطل خواهد بود و هم چنین در صورت تبدیل
خواه تبدیل بلا زیاده باسم دیگر از اسماء الهی جل شانه مثل اینکه گوید الرحمن اکبر او الملک اکبر او هلکوا با تبدیل
اسم تفضیل نماید بمشابه ان مثل اینکه گوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم یا تبدیل اجزاء
هر یک از جزئین که بوده باشد یا نماید از این قبیل است ادا حروف را از غیر مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادا هزه از مخرج

عین

عین یا ادا حا از مخرج حاء هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و هم چنین است حال در صورت زیادت خواه زیادت
کلمه بوده باشد مثل طاء در تعظیم الهی جل شانه مثل اینکه گوید الله اکبر او الله الا فضل الله اکبر او انت
بوصف او الله اکبر که لا حق با وجود دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادت حرف پس میگوییم ان
زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر ان مثل اینکه بعد از تکبیر جلاله هزه مثلا زیاده کند مثل اینکه
گوید الله اکبر و نحوه در اینصورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هر کلامی زیادت حرف بسبب اشباع
حرکت بوده باشد پس این محل خلاف مابین فقهاست تنقیح مقام مقتضی اینست که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل
ما نحن فیه و غیره شود پس میگوییم حرفی که اشباع حرکت لو میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام
مقام اول در حکم اشباع ضمیر غایب است میگوییم ان بهر دو صورت میشود نظر اینکه ماقبل ان ضمیر غایب یا ساکن
است یا متحرک و در صورت حرکت ان یا فتحه است یا کسره و در صورتیکه ماقبل ان ضمیر ساکن بوده
باشد یا اشباع حرکت ان ضمیر بنحوی که مولد حرف بوده باشد یا جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قول اقم فکذبوه فعقروها
بر خلاف انکه ماقبل ان ضمیر غایب مکسور بوده باشد یا در اینصورت اشباع حرکت ان ضمیر بحدیکه مولد حرف بوده
باشد لازم است مثل الحمد لله و قوله سبحان ربی العظیم و بحمده و سبحان ربی الاعلی و بحمده و تقبل شفاعته فی امته
و امثال اینها در اینصورت اگر وقف نماید شخص حاجت باشباع حرکت نیست و اما غیر حالت وقف اشباع
لازم است و اما هر کلام ماقبل ان ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل صلاة اشرف الاشهاد محمد و عبده و رسوله
و قوله تعالی لیکفروا بما اتیناهم در اینصورت مختص است در حال وقف باز اشباع نمیباشد و اما در غیر
حالت وقف ظاهر اینست حرمت و مقتضا در مثل این مقام اشباع ضمیر است بحدیکه مولد واو شود بنا بر این
اجتزاء بکمتر از ان محل اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب است و این بر چند قسم منقسم میشود
بجهت انکه اگر اشباع حرکت از میشود بحدیکه حرف هر سه یا حرف است مقدم بر حرف مد که عبارت
از الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور یا مقدم بر حرف مد نیست بعبارة اخری
از حرفی که غیر اشباع حرکت ان باشد بعد از ان یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از ان حرف حرف مد باشد مالی
از ان نیست ان حرف مد یا مکتوب است یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسم میشود اول انست که بعد از ان
حرف حرف مد میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در اینصورت اشباع حرکت اخری که مقدم
بر حرف مد ملفوظ است بعیب است اگرچه اشباع حرکت از حرف مولد حرف بوده باشد یا خود مولد او بوده باشد
مثل یا مولد الف بوده باشد مثل ص و ق یا مولد یا بوده باشد مثل م و الم و نحوها مخفی نماند کلام در اشباع بحدیکه
اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه از ان مقال است قسم دوم انست که بعد از ان حرف که اشباع

حرکت آن منظور است یکی از حروف مد هست و آن حرف مد مکتوب و در خط میباشد در این صورت سبب مد
یا موجود است یا نه و در صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتیکه همزه بوده باشد یا
با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه بیان آنکه حرف مد را حرف کلمه اول است و سبب مد را در کلمه ثانیه و صورتیکه
که سبب مد سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم شود اول آنست که سبب مد
همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر اینست که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف
مد لازم بوده باشد اعم از آنکه مولد حرف بوده باشد دوم مثل اینست لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد
در این صورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت از بحث ذکر مشکلات لکن شبهه در جواز این نیست بغیر از قسم اول
بلکه متصل میدانند و از قسم ثانی بلکه منفصل چنانچه تفصیل اینها در مبحث قراءة مذکور خواهد شد انشاء الله قسم
قسم ثالث آنست که سبب مد سکون لازم بوده باشد مثل دابه و الضالین در این صورت ظاهر اینست
اشباع حرکت الف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد و غیر از این بدی سکون لازم مد نمیدانند قسم چهارم آنست
که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در این صورت نیز اشباع حرکت آن حرف بحیثیکه مولد حرف بوده باشد بی اشکال
جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و نستعین و نحو اینها قسم پنجم آنست که حرف مد منفک از سبب
مد بوده باشد باین معنی که همزه و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد یا باین معنی که همزه
و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل امن و اذن و ایانا یا متقدم نبوده باشد
مثل جن و نفر و شود و غیر حالت وقف در جمیع این صور اگرچه اظهار باشباع حرکت از حرف اول از حروف
مدات مطلقه هم نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بحیثیکه ضعف آن را معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد
علاجیاره مشکل است بلکه ممکن نیست بنابراین هرگاه کسی اشباع در ضمناء غفور رحیم نماید بحیثیکه آن را تبدیل شود بلکه حکم بفساد
دور دارد حکم بعدم جواز آن ممکن و هم چنین در کسره هاء رحیم نموده در غیر حالت وقف و هم چنین در امثال آن مثل الف
الف مفاظ جلالت در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی و نحو اینها قسم ششم اشباع حرکت است در غیر
اقسام مذکوره و این منقسم میشود بر پنج قسم اول آنست اشباع حرکت نماید بحیثیکه مولد حرف بوده باشد و الحرف در مثل
این مقام موضوع باشد بجهت معنی و آن معنی مقصود قاری نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق
در آیه کریمه بسم الله الرحمن الرحیم خلق و اینکه الف حاصل شود معلوم است ان الف در این موضع موضوع است
از برای علامت تثنیه و این معنی را مقصود قاری نباید تشکیکی در عدم جواز و بطلان عمل در این صورت نیست و دویم
مثل آنست مذکور قصد اظهار اگر زیادتی مقتضی این بوده یعنی قراءة نمود باشباع فتحه قاف در آیه شریفه بحیثیت مذکور
لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است نمود یا آنکه قصد عدم نمود این قسم محل خلاف مابین فقهاست از جماعتی از فقها ظاهر

میشود

که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قراءة بوده باشد یا اذکار واجب یا اذکار
مستحبه و اما اگر غیر از اینها بوده باشد مثل آنکه در اشباع نماز تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکت آن بحیثیکه مولد حرف بوده باشد
اشکالی در این هست ظاهر اینست که اگر متعمد چنین نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر ساهیا بوده باشد خوف
نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگرچه موجب سجده سهو شود بدانکه بعد از آنکه این مباحث منقح شد
عود میکنیم بچیزی که کلام ما در آن بود پس میگوئیم تکبیرة الاحرام هرگاه مأتی شیخ در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید الله
اکبر مثل الله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و ظاهر اینست که عمل خلاف نیز
نبوده باشد و اما هرگاه این معنی منوی نبوده باشد پس این عمل خلاف است ظاهر از رجوع محقق در رجوع علامه رفع الله تعالی
قدرهما اینست که موجب بطلان نشود و اگرچه در آن اقوال ثابته باشد لکن ظاهر اینست که موجب بطلان نماز شود
استیناف آن لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد در این صورت ظاهر اینست هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز
صحیح بوده باشد و این خلاف نماز با آنچه بعد مذکور خواهد شد انشاء الله نخواهد کرد تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است
نظر باینکه آنچه در اول صادر شده تکبیرة الاحرام نبوده است پس تکرار بی نخواهد بود و در صورت عدم حیثیتکه مؤثر خوف
کرد از قصد تکبیرة الاحرام متعمدا گفت پس چنین قولی با چنین قصد منهی عنه نبود و منع مقتضی فساد است پس استیناف
نماز لازم است و در صورت سهو حیثیتکه نیست پس اگر اتیان باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این تفریع بنا
بر حرمت نیت ظاهر است و اما بنا بر تحقیق که نیت عمل خارج از عبادت و موقوف علیه صحت است و الکفایه در
نیت بعصیان داعی بر اتیان بعمل شرعی چنانچه در هر دو حالت اگر اتیان بتکبیرة الاحرام میشود بلی شرط
هست باعتبار دائم و عدم آنست که در صورت تعمد اثر است بخلاف صورت سهو و اما هرگاه امتداد در الف جلالت
یعنی الف متخلل بلام و هاء جلالت را زیاد نماید بضعف اگر بنا بر امتثال حاصل میشود در این صورت ظاهر اینست که
حکم بفساد و لزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد و اما هرگاه قصد
هاء جلالت را اشباع نماید بحیثیتیکه واصل شود پس این عمل اشکالست نظر باینکه ظهور جواز مثل مد الف جلالت
نیست و در عدم جواز مثل اشباع هر دو جلالت بحیثیتیکه مثل الله خبر ما یشرکون نیست لکن چونکه اضعاف الطاقات
تکبیر با امثال این ظاهر نیست و میتوان ادعا قطع نمود بر اینکه عالم با فعل خبر کلیات و نواب عظام از در است
پس تاءله اشتغال مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است بعلاوه مقتضای قول صلی الله علیه و آله
صلوا کما رأیتموه یصلی و اما اشباع فتحه یاء اگر بحیثیتیکه مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن اظهر است اگر
چه نادر نبوده باشد اعم از امثال این هیئت موضوع بازاء او بوده باشد چنانچه تبیین شد و هم چنین است حال
در اشباع فتحه همزه اگر بحیثیتیکه مذکور شد و الحمد لله الودود و الشکور مخفی نماند اگرچه مضمون کلام در اینمقام خارج

از حد

از اعتدال شد و لکن چونکه مرباعث مذکوره اعتنائی بود و در کلمات اصحاب نوراللهم اقدامهم منقح نبود بعاونت تائید
الهی جلد شد چنین ختم نمود **مبحث چهارم** در بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است مکلف
در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هرگاه در صورت تمکن از قیام اتیان
بآن نماید قاعدا یا در حالت اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قیاما انگاه استاده باشد اگر چه انتهای تکبیر در حال
ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطلست و هم چنین است هرگاه انتهای نماید بتکبیر در حال انحناء بجهت رکوع
اگر چه در حد ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست که کامل تکبیر را در غیر حالت
قیام بعمل آورد خواه حال جلوس بوده باشد یا حال اراده قیام در اثنای آن دویم آنست که شروع نمود بتکبیر در غیر حالت
قیام لکن ختم نمود در حال قیام نمود سیم آنست که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم آن نمود در حال انحناء بجهت رکوع
لکن در حد غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائت یا تسبیح بعد قرائت شروع نمود بانحناء جهت رکوع چهارم مثل
سیم است لکن در حد ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو گفته باشد یا همان بقصد تکبیرة
الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطلست خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر اینست
در جمیع این صور مذکوره خلاف نبوده باشد مگر در ماموم اگر چه شیخ در ایجاز میگوید که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد
تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بآن نموده باشد در حال انحناء صحیح خواهد بود اگر چه انتهای تکبیر در حال انحناء بجهت
رکوع بوده باشد اما قول ضعیف است مخفی نماند ضمنا آنچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است در باقی
جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از نجاست و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس
هرگاه مأتی بعد از آن نماز اگر چه در جزئی از اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود **مبحث پنجم** در بیان
بطلان نماز است بسبب زیادت تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادت آن خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنابراین هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام
نماید نماز باطل میشود و هرگاه مثلا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال در هر جزء از اجزاء نماز
صحیح میشود و در جزئی باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بآن فرموده لکن در اینمقام این کلام اجمالی
هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود که تکبیر گفتن بقصد دخول
در نماز دخول در صلوة در حق او متحقق میشود در این صورت تکبیر دیگر بقصد دخول در نماز میگوید یا فعل
منافی است از آن جمله قطع نماز است بنابر آنکه نیت قطع را مبطل این صلوة بدانصورت تقیید بعدم نسیان بیان شد
تکبیر خانه دخول در نماز محقق میشود پس این صورت از عمل لام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی
تشکیکی در این نیست که تکبیر ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و خواه عالم بوده

باشد بلکه با اهل بنا بر این تکبیره ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر با یکه نماز اول با طل شد بسبب اتیان بتکبیره
ثانیه پس که را که داخل در نماز شده بوده است بنا بر این تکبیره ثالثه بقصد مذکوره دخول در نماز متحقق میشود و از اینجا
منکر میشود حکم تکبیره را بعد فاسد و همکذا مشخص شد و از اینجا مذکور شد ظاهر میشود که حاجت نیست با یکه بکوییم چون که
تکبیره الاحرام میباید بقصد باشد پس حکم با یکه با تکبیره ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتیکه
کرباشد بوده شبا وجه عدم حاجت است چونکه مزبور است که هر تکبیره بجهة دخول در نماز است پس اشکال آن
از نیت حالت لکن لا بد که در این مقام هست اینست کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز تکبیره دیگر بجهة قصد
بی معنی است مگر در صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی یاد حالت ذهول از اول یاد در صورتیکه معتقد این
بوده شبا که بسبب تکبیره ثلاثه دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلث علت ناقصه بوده شبا بجهة دخول
در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق نشود اول و دانسته شد که از عمل کلام شارع است بجهة آنکه
بعد از ما در این از تکبیره اول و فعل منافی نیست دخول در صلوة بتکبیره دوم خواهد بود و ثالثه اشکال است بجهة آنکه
ممکن است کسی بکوید تکبیر گفتن بقصد اینکه با این تکبیره دخول در نماز متحقق نمیشود منعی نخواهد بود پس کلام باطل
خواهد بود بنا بر این بهیچیک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز متحقق
نخواهد شد نظر با یکه کل شرایط خواهند بود در این معنی که مذکور شد جواب از این است که میگوییم که همان زمن ثانی
که تکبیره ثانی بقصد دخول در نماز در صورت ذهول از اول کفایت میکند در تصحیح آنچه زمن بوده اند که در زمن ثانی
باطل و صورت صحیح خواهد بود **بحث ششم** سابق بیان شد که لازم است در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه
بنماید تعیین تکبیره الاحرام نماید مذکور شد تعیین آن بیکی از سه طریق میشود اول آنست که قصد نماید که این
تکبیره واجب است دوم آنست که قصد نماید که این تکبیره الاحرام یا تکبیره افتتاح در نماز است سیم آنست که قصد نماید
که این تکبیره است که با آن دخول در نماز متحقق میشود بهر یک از اینها که خواهی که بوده باشد کفایت مینماید در صورتیکه
مکلف نادانی این بوده شبا که اتیان نماید مگر تکبیره الاحرام را بعین قصد کفایت مینماید در اینجا از پس حاجت بمیزی
نخواهد بود بنا بر این وصف تکبیر بعین اوراث پس فی الحقیقه بالمال نادانی است این تکبیره الاحرام است مثلا
پس نیت تکبیره الاحرام بودن یا تکبیره واجب بودن مثلا لازم است کلامیکه در این مقام هست اینست که یا در نیت
انتقال نیز لازم است بنا بر این هر گاه قصد شرایط نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیره تکبیره الاحرام است
تکبیره رکوع نیز بوده شبا لکن در حق مأموم مسبوق مثل اینکه در رکعت امام نمود در رکوع اتیان بتکبیره واصل نمود
بقصد تکبیره الاحرام و تکبیره الرکوع صحیح نخواهد بود یا نیت مثل این شرایط مضر نخواهد بود و تنقیح مقام مقتضی
اینست که گفته شود در اینجا دو مقام است اول آنست که نیت شرایط نماید باین نحو که این تکبیره چنانچه مصداق

تکبیره

تکبیره الاحرام است مصداق تکبیره الرکوع نیز بوده باشد و این بعلاوه و شکیک در ملاحظه مستلزم اینست که شیء واحد
شخصی بعنوان شخصی که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است امتثال
حیثیت با وحدت نحو وجود متمیز شرعی خواهد بود مقام ثانی آنست که نیت نماید که این تکبیره تکبیره الاحرام بوده شبا
لکن بمعنی از تکبیره الرکوع مثل داخل افعال مستحب و غسل واجب باین معنی که غسل واجب بجزئی از افعال مستحب
بوده شبا که فی الحقیقه ماجور و مثاب از هر دو باشد در اینمقام این مطلب را صاحب ریاض نظر بعموم اجماع و در روایت
در روایت معویة بن شریح و فتوای جماعت عامه اصحاب **بحث هفتم** در بیان رجحان رفع یدین است در حال تکبیره
الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بلکه مستحب است چنانچه سابق اشاره بآن شد که در وسط رامه حال نعم جمیع
انکشتان حق در انکشت بزرگ در حال تکبیر بلند نموده نشیکی در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین
و در تحدید است اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در این فقط بسه قول مشهور و مختار آنست که ابتدا
در رفع یدین در حال ابتدا تکبیره بوده شبا و انتهای آن در رفع انتهای اتیان تکبیره پس شروع بپایین آوردن دستها
بعد از اتمام تکبیره خواهد بود قول دوم آنست که اتیان تکبیرات بعد از رفع یدین نماید باین نحو اول دستها بلند
مینماید اتیان تکبیره نماید در حال بلند داشتن دستها بعد از رفع از تکبیره دستها را پایین می آورد قول سیم آنست که اول دستها
بلند میکند و اتیان تکبیره مینماید در حال پایین آوردن دستها مختار ما این اقوال قول اول است ظاهر اینست تعارض
در این کیفیت ما بین تکبیره الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع آنها خواه تکبیرات افتتاحیه بوده شبا
یا تکبیره رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین چنانچه مذکور شد مستحب است ظاهر اینست تا بیه سنت میشود رفع یدین
در حال تکبیره چنانچه مذکور شد لکن کیفیت مذکوره افضل از اینها میباشد اما تحدید رفع یدین که چه مقدار باید رفع
نماید پس بعد از این بیان خواهد شد **بحث هشتم** در بیان اهم امور است در این مقام امر بر دو نیز بلکه اهم امور
در اهتمام دانسته شد حق تکبیر و شکر شدن بادانست در حال تکبیره و حمل بمقتضای آن نمودن است پس در اینحال
میگوییم معلوم است که لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه و نحو نظر
شد بیکی من کل شیء ای انه اکبر من کل شیء خداوند عالم در حال اطلاق اکبر است از هر چیزی و دوم من آن موصوف
یعنی الله اکبر و اجلی من آن موصوف خداوند عالم و شاید اجل از آنست که وصف و اصفی تواند احاطه بصفات
جلال و عظمت آن نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از مفضل تا طیب اخبار جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بعد از آنکه اختصار و تفسیر اول مزبور مختار تفسیر اول است
و تفسیر اول مناسب نیست اگر چه اوفق بوضع لغوی است بعبیان عدم مناسبت آن اینست که اسماء حق جل جلاله
هر چه هست کلمات خداوند عالم و اضعف عبیدان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر

من کل شیء بوده باشد مناسب نیست زیرا که از خلقت اشیاء و زمین اما قبل از خلقت اشیاء پس در این وقت چیزی نبوده
که در آن گفته که اکبر چه خلاق عالم جل جلاله است بانکه است و اما بعد از خلقت پس مشخص است که قابلیت مخلوقات
که بعضی التفات حضرت جهان آفرین مخلوق شده اول بسبب خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی بر وقت
بعلو و کمال خالق بقدر و قدر و هر سانید و عالم بدانو و قصور مخلوق که دیدند و دانست که اصل وجود و قابلیت
کمالات انوار شمه از رشحات فیض آن میان مطلق است و اینکه هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقیت
کرشتهای مرتبه کمال و غایة مرتبه جلالت و مخلوقیت که غایة مرتبه ذلت و منتهای مرتبه دنائت و پستی
با خالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین خالق جلیل که دید خداوند عالم بزرگ از هر مخلوقیت
خواست بسیار بسیار کلام بجهات بلکه دیگر و واجب است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی علو و تبیین و منتها
در مقام تعظیم و تجلیل است بعد از اینکه معنی کلام را فهمید مناسب اینست که در این وقت متذکر این معنی که غایة عظمت
محبوب است شده بمقتضای آن معروف خضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته آثار عبادت و بندگی از ظاهر
گردد مظاهر اینست که حکمت در اختیار این لفظ کریم در این مقام عظیم بجهة تنبیه و تذکر بر آن مطلب قویم بوده باشد
هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت و النهج القویم بحق الحمد خلیقته
و آله الطاهرین اکرمین **چهارم از واجبات نماز قراءت** و میان چند بحث است **اول** بدانکه وجوب قراءة در نماز
بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر
و عصر و عشای سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در هر رکعت
از اولین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین است قراءت حمد در آنها بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس
در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر با یکه مکلف مخیر است در اینجا ما بین قراءة
حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان شد محقق نماند که چنانچه متعین است قراءة فاتحة الکتاب در نماز هر واجب همچنین
متعین است در صلوات مندوبه پس هیئت نماز مطلقا اگر چه نافله بوده شبا در حال عمد منعقد نمیشود مگر بقراءة فاتحة
الکتاب و اما نماز میت که خالی از صلاة است پس آن حقیقة نماز نیست و اطلاق نماز بر این مجاز است و در حرم علامه
مخالفت نموده در نماز سنتی و قائل شده بعدم اعتبار سوره حمد در آن پس بنا بر فرموده ایشان امتثال
از نماز سنتی حاصل میشود بچهار صورت اول با قراءة حمد و سوره دوم با اخلال بحمد و سیم با قراءة حمد و
اخلال بسوره چهارم قطع است و اول اکمل اقسام است چنانچه ثانی اخص از آنهاست و ثالث اردو است نسبت
باول و اکملات نسبت به باقی چنانچه رابع اخص است نسبت بثانی و اردو است نسبت بباقی و اما بنا
بر مختار امتثال ممکن نیست مگر بدو صورت اتیان نماز با قراءة حمد و سوره یا اقتصار بحمد فقط **بحث دوم** در بیان

بطلان

بطلان نماز است باخلال بقراءة سوره حمد بدانکه هر گاه کسی اخلال کند بقراءة سوره حمد عامد و نماز از او باطل
که مذکور شد نماز او باطل است قطعا و هر چه نیست هر گاه اخلال بایه یا بجمله از آن نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین
حال اگر چه اخلال بحرفی از حروف آن نماید و از این قبیل است هر گاه مبدل بحرفی از حروف آن نماید بحرفی دیگر
مثل تبدیل حا بها و طا بتا و عین بهمزه یا الف و غین بقاف و ضاد بظاء و همکذا و نماز خالی از اشخاص باطل میشود باین
که تبدیل حرفی نماید بحرفی دیگر باعث این نیست مگر مساهل و مسامحه در امور دین که اکتفا میشود در امور نماز بآنچه
در حال طفولیت از زنان یا از ملا مکتبی اخذ نموده پس اهم امور در حق آباء و نسبت باولاد اینست که در اوایل
تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را نزد کسی قرار دهند که رعایت این امور نماید که در بدایت امر اطفال بنوع
صحیح و مستحکم شود همینکه دریابد امر اطفال معتاد بفساد شد نه صعوبت دارد عدول از آنها از عادت بآن
جاری شده و مناسب در این مقام آنست که بیان تمایز حروف شود تا اطلاع بآن موجب حذر از مفاسد
تبدیل حرف بحرفی دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب اینست که تنبیه شود بر اقسام نقلان انسان بدانکه
نقلان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا و این چهار دندان پیش است دوم رفوق و دو در رفت دو در
رباعیات است بفتح راء و تخفیف الیاء المثناة التحتانیه و این نیز چهار دندان است دو در رفوق و دو در رفت
در جانب یمین و یسار ثنایا سیم انیابت و این نیز چهار است در جانب یمین و یسار رباعیات دو در رفوق
و دو در رفت و این دوازده دندان است که بدیه هر یک در شریعت مطهره بجهة مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی
هجده نخود باشد پس دیه هر یک از این دندانها پنجاه اشرفی باجا قلو است که مجموع ششصد دینار اشرفی باجا قلو
لو است چهارم اضراس است و این شانزده دندان است هشت در رفوق چهار در جانب یمین و یسار و چهار
در جانب یسار و هشت در رفت کذلک و دیه هر یک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال
شرعی از طلا است که بیست و پنج اشرفی باجا قلو بوده شبا که مجموع چهار صد دینار اشرفی باجا قلو میشود که
مجموع دیه دندانها یکهزار اشرفی باجا قلو است و این اضراس را قسمت نموده اند بضواحک و طواحن
ضواحک چهار دندان است دو در رفوق و دو در رفت در جانب یمین و یسار و انیاب بقیه را طواحن
گویند بنا بر آنچه مذکور شد دیه دندانها بیست و هشت است و کاهست از زمان بلوغ تا بسن سی سال چهار
دندان دیگر در هر ایام متصل بطواحن دو در رفوق و دو در رفت در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است این
مسمی است بنواجذ و این را از اقسام اضراس شمرده اند بنا بر این اضراس سه قسم خواهد بود ضواحک و طواحن
و نواجذ و لکن در بعضی اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعدد اضراس چهار دیه بیست و هشت میشود
عدد دندانها بسی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده بر بیست و هشت بخوبیکه مذکور شد بعد از آنکه

این مطلب مخصوص شد بیکی از حروف منقسم شده به فم حلق و فی و مفتوحی اما حلق پس شش حرف است همزه و ها و عین
و حاء و غین و خا اما حروف حلقی گویند باعتبار آنکه مخرج آنها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنا
بر آنکه اعتبار اولیت از جانب سینه شود و آخر حلق است بنا بر آنکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و
مخرج عین و حاء وسط حلق است و مخرج غین و خاء یا منقطه آخر حلق است بنا بر اعتبار اولیت
از سینه و اول حلق است بنا بر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فی پس هجده حرف است اول قاف است
و مخرج آن آخر زبان است با آنچه محاذی آنست از بالا دوم کاف است مخرج آن بعد از قاف و از مخرج قاف است
قریب بآن از جانب سر زبان سیم و چهارم جیم و شین و یاء دو نقطه دو نقطه است مخرج این سه حرف وسط
لسان است ششم ضاد نقطه دار است مخرج آن طرف لسان است که متصل شود بعض از منواحک فوقانی یا بعضی
از ضواحک فوقانی خواه از جانب بیمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن در جانب یسار لسان زیادت هفتم لام است
مخرج آن طرف زبان است که نزدیک بسر زبان بوده باشد یا آنچه محاذی آنست بالثه رباعیات و انیاب سر جانب فوق
از جانب چپ هشتم نون است مخرج آن سر زبان است بالثه ثنایات در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش بالا نهم راء نقطه
است مخرج آن بعد از قاف و از مخرج نون است از جانب پایین زبان بجلا مخرج و طرف زبان است که کرده شود بر بیخ
بعض از ضواحک در جانب یازدهم و دوازدهم طا و دال بی نقطه و ثاء دو نقطه دو نقطه است مخرج آن جماعتی تصریح
بران نموده اند آنست که مخرج این سه حرف سر زبان است با بیخ ثنایا فوقانی لکن ثنایا بمیل زیاده بر وقت راء و لام
بسوی جنک اعلی و در وقت طا و تا بسوی لب پایین نزدیک وقت راء و دال مابین این دو قدری لکن ظاهر اینست که نزدیکتر
مابین طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتیکه طا جزء کلمه باشد مثل اطلاق الذین بآن آنکه مخرج طا پایین تر از سر زبان
بوده باشد قریب بمخرج شین با آنچه محاذی اوست از جنک بالا سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ظاء با نقطه و ذال با نقطه
و ثاء مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثنایا فوقانی ثا تر و هم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه
هجدهم زاء نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبانست با طرف ثنایا
فوقانی و مذکور در جلد از رسایل مولانا صدر علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبانست با نزدیک ثنایای تحتانی و ابن
حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبانست با خود ثنایا ظاهر اینست که آنچه مستفاد از ظاهر ابن اقوال ثابت شود
هیچیک صحیح نبوده باشد بلکه حق اینست که مخرج صاد پایین تر از سر زبانست با سنها الیه لثه ثنایای تحتانی و ابن
بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا در نیست که اشتباه شده باشد بلفظ
بنفس این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این توهم است بجهة آنکه صاد مرکب از سه حرف ص و د و هر یک
از اینها مخرجی دارد بلکه مراد در این مقام تعیین مخرج آنچه مصدر بآن سه حرفست و مخرج آن طرف زبان و نفس

ثنایا نیست بلکه مخرج آنها چیزیست که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب بنحوی که راجع شود بآنچه
ذکر شد بآن نحو که مراد از طرف پایین زبان سر زبان بوده باشد بلوم اراد از ثنایا لثه بنان بوده باشد یا آنکه مخرج ثنایا در حرف کرده شد
و پوست بوده باشد بنا بر این مراد در قول اول اسفلست پس هر دو راجع میشود بآنچه گفته شد و اما مخرج سین و زاء
پس آن بالاتر از مخرج صاد است یعنی از جهت سر زبان پایین دندانهای پیش و بعضی از اولین از اهل سر قند قائل
مخرج این سه حرف اینرا و دیگری بوده باین نحو که مخرج ص و س و زا یکی سر زبانست با میان دندانهای پیشین و این
نیز مثل سابق است و اما حروف مخصوص پس عدد آن چهار است اول ذا مخرج آن وسط لسانست با طرف
ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم با موحده است مخرج این سه حرف میان دو لبست میم از خارج و با از داخل
و واو از میان داخل و خارج بلا تکلف و بر تقدیر اینست که تنبیه شود بر طریق استعلام خارج حرف میگوئیم تا حال
بحثی که در آن تعیین مخارج حروف شده باشد بر نفرموده ایم بلکه مظنون اینست که چنین حدیثی نبوده باشد بلکه در این
تشخیص تتبع و تصفح عبارات و استعمال انتهای از اهل لسانست نظر باینکه قرآن مجید بلغت عرب منزل شده
مشخص شده در آن تغییر و تبدیل در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف بآن نحو بوده که بود خلافی
عالم جلال الدین فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و فرموده انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر اینست وجه
اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباط است هر کس بنحوی که تامل در استنباط او نموده است
نموده ثبت نموده بنا بر این ظاهر اینست که عنایت این دو قانون که مذکور شد صورت قرائت نبوده بلکه لازم
همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز مابین حروف متحقق شود علاوه بر آن از محسنات قراءت است قدری
که معتبر و مهمه علامت همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحوی که حروف ممتاز شود از همدیگر و النقیر کما هی
موقوفست با ما حروف مخرجی که مذکور شد و کاهت چنین نیست جمله معتبر در تلفظ حروف آنست که در حین
تلفظ هر کدام اهل لسان مطلع شوند که این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد حکم بطلان
خواهد بود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب اینست که اخلال بحرف از حروف ناقص تلاوت همچنین
کلام کار واجب در نماز مثل تکبیرة الاحرام و رکن رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یک که بشود
عدم وجب بطلان نماز است خواه در این حرف بوده باشد یا بتبدیل حرف بحرف دیگر بعنی باشد که چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بحرف در آنچه مذکور شد هم چنین باطل میشود بسبب اخلال باشد نظر باینکه اخلال بشود بسبب
اخلال بحرفست و اما اخلال بدون میگوئیم مدیا متصل است یا منفصل یا غیر هما توضیح مطلب منتهی اینست که گفته
شود مد در لغت بمعنی کشیدنست و این مد یا ذاتی حرف است یا عارضی است کلام در اول نیست نظر باینکه آن
لازم تلفظ بطبیعت حرفست بلکه کلام در مد در لغت است که نسبت با مر خارج عارض کلمه میشود و آن امر خارج یا حکم

یا سکون آنکه همزه سبب میشود آنرا مد متصل و منفصل میگویند و سببیت سکون در غیر مد متصل و منفصل است
مثل آمنوا و مد سکون لازم مدغم و غیر هما و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل اینجهت است
در اول همزه است از مخرج خود چنانچه وجه آن بعد از تامل در لفظ بار لنک و ما انا ظاهر میشود مد متصل
آنست که حرف مد و سبب همزه در آن کلمه جمع شوند در حرف مد سه است الف ماقبل مفتوح و واو ساکن
ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور پس هر کدام حرف مد که عبارت از یکی از این سه حرف بوده باشد با سبب مد که
همزه بوده باشد در آن کلمه جمع شوند آن مد مد متصل خواهد بود نظر باینکه الف حرف مد و سبب آنکه همزه بوده باشد
جاء و ارایتک و جیء و سوء و مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه ثانیه مثل الا تزاع
و الا و قد امنکم و فی انفسهم مضره و قال لکم بعد از حرف مد همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد یا امنتم که
مد در آن حالت مد متصل یا منفصل میباشد و اگر حرف ساکن باشد آن نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون
یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و آن در جائیست که سبب مد
سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود ادغام شده باشد و مثل و ما من دابة و الضالین دوم مد سکون در اوایل
سوره است مثل الم و حیص و ص و ن و الم و المص و کهیعص و حم عسق در بعضی یک مد است و در بعضی دو مد و در
بعضی سه مد تفصیل آن اینست در حم و حیص و ص و ن یک مد است در میم حم و سین حیص و صاد ص و نون ن لکن
یا و سکان ماقبل مکسور یا مفتوح غیر حرف مد است و سکون در میم ملفوظ بسبب مد حرف مد و سبب مد هر دو
ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در حیص که یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظ حرف مد است و سکون نون ملفوظ
سبب مد و در ص الف ملفوظ حرف مد است و سکون دال ملفوظ سبب مد و در ن واو ساکن ماقبل مضموم
ملفوظ حرف مد و سکون نون ملفوظ سبب مد مدغم الم و مد است در اول حرف مد الف ملفوظ است و سبب مد
سکون میم ملفوظ و در ذات حرف مد یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظ است و سبب مد سکون میم ملفوظ است و
در المص سه مد است در اول حرف مد الف ملفوظ است که ظاهر میشود بسبب تلفظ لام و سبب مد سکون میم ملفوظ
است و در ثانی حرف مد یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ است و در کهیعص دو مد است حرف مد
مد الف ماقبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد در ثانی سکون ذاء ملفوظ است و حرف مد در ثالث الف
ماقبل مفتوح ملفوظ است بتوسط تلفظ یاء ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ است که بتوسط آن
نون ملفوظ است پس در هجا و یاء و عین مد بحرف اول بود نظر باینکه سبب مد در هجا و یاء و انتهاء حرف مد در عین
و در حم عسق سه مد است یک در میم و در سین و در قاف و عین مد عینیه باشد نظر باینکه سبب مد در اول

حرف مد در ثانی و این قسم ثانی از مد را بعینی مد را در اول سوره مذکوره را مد توابع سوره و مد حروف هجا و مد سکون
لازم مظهر مینامند قسم سیم از اقسام مد که در مد بدل و مد قلب گویند و این در جائی است که حرف مد
منفک از همزه بوده باشد خواه سبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر آن مثل آمن که در اصل آمنان بود همزه بود
اول همزه استفهام است و همزه ثانی جزء کلمه است نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد
در اینجا الف ماقبل مفتوح منقلب از همزه است و سبب مد سکون لازم این قسم از مد در قرآن در شش موضع واقع
شده در سوره سوره انعام اول قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین
اصل الذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگرچه نظر بطریقه معهوده در همزه ال
خلافست لکن در اینمقام خصوصیتی که مانع از آنست بیان این مطلب آنست که همزه ال حذف شود باید قراءة
شود قل الذکرین با همزه استفهام این موهم اینست که همزه که میباید ساقط شود ثابت شده بلا بدلیت که قلب
بالف نشود تا مشخص شود که همزه موجود از اداة استفهام است یعنی ظاهر این شریف آنست که خلق فرموده است
خداوند عالم جلال هشت زوج را منزه بر چند معنی اللائی میشود یکی آنست که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود
چیز دیگر از جنس او هر یک را بملاحظه دیگری زوج اللائی گفته در اینجا ظاهر همین معنی مراد است با اختلاف در
ذکوریت و انوثیت بعد از آن بیان هشت زوج را نموده من الضان اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و دیگری ماده
و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل الذکرین حرم ام الانثیین این رد بر کفار است یعنی بگو ای
رسول امین نرانی و صنف را حرام نموده است خداوند عالم جلال را یا ماده این در اول استفهام در اینمقام استفهام
انکاری است حاصل معنی آنکه هیچیک را حرام نفرموده کسیکه مدعی حرمت است کاذب خواهد بود و از اینجا ظاهر
معنی آیه دیگر ظاهر میشود و در موضع دیگر در سوره یونس فرموده آلان و قد کنتم به تستعجلون آلان و قد عصیت
قبل هذا آلله حصلان مصدر بهمزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس نه مطلق آلان
و آلان غیر مصدر بهمزه استفهام مکرر است قوله آلان جئت بالحق و قوله تعالی آلان باشروهن و قوله تعالی
آلان خفف الله عنکم و قوله آلان صحصحص الحق و غیر ذلک موضع پنجم در سوره یونس قال الله تعالی
آلله اذن لکم در سوره نمل فرموده آلله خیر ام ما یشرکون آنچه مذکور شد در اقسام مد بود که سبب مد لازم
حرف بود و اما سبب مد که سکون عارض بوده باشد یا حرکت که اصل آن حرف متحرک بوده باشد لکن ساکن
عارض شود بجهت وقف بر آن مثل وقف بر آخر کلمه که ماقبل آن حرف از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم
الدین و نحو اینها و کاهست چنین نیست که سکون لازم کلمه بوده باشد و مد که سبب آن سکون
عارض کلمه بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل و لا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض

هر دو جمع شد در بدل الف ما حرف مدات و سکون لام مدغم بسبب مد و در ثانی حرف مد با ساکن ما قبل
مکسور است و سبب مد سکون عارض نون بعد از توضیح این مراتب میگوییم مدعی اینست که ایا رعایت این اسباب
مد با سرهای لازم است یا نه پس میگوییم اما مد منفصل ظاهر اینست که حکم بعدم لزوم رعایت آن در نماز و غیر آن
اشکالی نداشته باشد نظر باینکه اقتضاء مقتضی لزوم و اتصال متصل پس جماعت از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند
بلزوم رعایت آن و بطلان نماز بسبب اخلال بان مثل شیخین سعیدین شهید اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات
خود بر شرایع دعوی نفی خلاف بران نموده بنابراین حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل
لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر باینکه اخلال بان موجب اخلال
بتشدید است و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بان و اما مد غیر لازم سوره ظاهر اینست که رعایت آن لازم نبوده باشد
و هم چنین است مد بدل نظر باینکه اخلال بان موجب اخلال بحرف است لکن قدر لازم همان قدر است که الف منقلب
از همزه تلفظ شود علاوه بر این ظاهر اینست که لازم نبوده باشد اما مد عارض پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه
ظاهر اینست که لازم نبوده باشد اما آنچه مذکور شد در بیان اخلال بحرف و مد بود و اما اخلال باعراب و حرکات
پس میگوییم این بچند قسم متصور میشود اول آنست که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی صورت نباشد مثل الفتح بضم تا
تشکیکی در بطلان نماز در این صورت نیست دوم آنست که مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل
الحمد لله بکسر دال الحمد و ضم هاء لله در این صورت نیز حکم ببطلان بی اشکال است سیم آنست که موافق قواعد
عربیه است لکن مخالف قراءة مشهوره مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال
نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل احتیاط است **بحث بیستم** بدانکه سابق اشاره شد باینکه قراءة فاتحة الکتاب در نماز
کاهشت واجب عینی است و کاهشت واجب تخییری پس میگوییم واجب تخییری در یک رکعت از ثلاثه نماز مغرب و دو
رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و عشا است نظر باینکه مکلف در اینها مخیر است مابین قراءة سوره حمد و تسبیحات
اربع اشکالی بلکه خلافی در این مقدار نیست که ایا این تخییر در چه کسی است که ایا این تخییر در چه کسی است که ایا این تخییر
فاتحة الکتاب در رکعتین اولین نموده باشد و اما هر کاه قرائت حمد را فراموش کرده باشد در دو رکعت اولین
در این صورت تخییر در چه نیست بلکه معین است قراءة حمد چنانچه جمعی شیخ طوسی در کتاب خلاف ابن حمزه الفتیا
فرموده و نقل شده از شیخ مفید باینکه تخییر ثابت است اگرچه قراءة حمد را فراموش کرده باشد مشهور مابین فقها
و مختار در رساله ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بحمد نموده باشد در هر دو رکعت از رکعتین اولین بعلاوه
مکلف در یک رکعت ثالثه نماز مغرب و دو رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است مابین قراءة حمد و تسبیحات اربع
هر چه که آخر اختیار نماید استدلال حاصل است بعد از بیان مطلب مناسب است که تنبیه شود بر چند امر اول

در هر دو نماز رکعتین اولین

آنست که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل میشود بهر یک از این اول باتیان قراءة سوره
مبارکه حمد در هر دو رکعت از رکعتین اخیرتین دوم باتیان تسبیحات کذلک سیم اتیان بقراءة حمد در یک رکعت و
بتسبیحات در یک رکعت و اجرا چهارم عکس این ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود بهر یک از این صور اربع که مذکور شد
دوم آنست که ایا تخییر در این مقام تخییر مابین متساوین است یا تخییر مابین راجح و مرجوح است بدانکه اختلاف است
مابین فقها بهشت قول اول آنست که تسبیح افضلیت مطلق دوم افضلیت قراءة حمد است کذلک سیم
افضلیت قراءة حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قراءة حمد است در حق امام و تسبیحات است
در حق ماموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قراءة حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحات است
در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم
یا منفرد هفتم افضلیت قراءة است در حق امام و مساوات است در حق ماموم و منفرد مختار قول اول است
پس تسبیحات افضلیت در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقها در این
ادراهم بحسب ظاهر در این مختلف است و حاصل اختلاف راجع می شود بشش قول اول آنست که عدد تسبیحات
دوازده است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر مرتبه اتیان باین اذکار مبنی است بقول
ظاهر مشهور از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ فقیه دوم آنست که عدد تسبیحات ده است باین نحو که
همین اذکار را سه مرتبه میخواند لکن تکبیر را در دو مرتبه اول اسقاط مینماید این قول مختار شیخ صدوق است در هدایه
و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است در رساله و سید بن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس
در سرائر سیم آنست که عدد تسبیحات نه است باسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر نسخ فقیه
و حکایت کرده اند اینقول را از زید بن عبد الله السجستانی چهارم آنست که عدد تسبیحات سه است سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و اینقول را رجحان ابی الصلاح است در کافی و اما نسبت قول بتسع را بابی الصلاح چنانچه
صاحب مدارک از جمع علامه در مختلف شاید ماخوذ از عبارت کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر است اگرچه
الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر آنها بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب زاید بر آنست و این مشهور مابین
اصحاب و مختار مابین اقوال است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همین قدر واجب است بلی
افضل و مستحب آنست که اتیان باین سه مرتبه نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از آن یک مرتبه
یا سه مرتبه مستحب است استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی
ذنوبی بلکه ممکن است که بگوییم اللهم اغفر لی اولی و اولی است چنانچه وجه آن در مطالب الانوار مبین است چهارم
اختلاف کرده اند فقها در تعیین اقل اقسام در تسبیحات بدل حمد و جواز جهر در آن باین ادلیه در کتاب سرائر تصریح

فرموده بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و در جمع علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار اینقول فرموده و هم چنین شیخ
ابو العباس در تحریر و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار جماعت علما و مذکور در کتب
مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و این ظاهر میشود از جمع علامه در کتاب تحریر با حوط
بلا خلاف در مسئله تعیین اخفات و عدم جواز جهر است و اینقول محقق ثانی از فقها است و شهید ثانی در شرح الالفیه
و شرح الفیه اینقول را نسبت بمشهور داده است و هم چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر
اینست که تخییر مابین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی از این دو است و اما هر کاه شروع بیکی
از این دو نمود ظاهر اینست البته اگر شروع نموده در حق او متعین است عدول از آن بدیگری در این صورت جایز
نخواهد بود چنانچه در جمع شیخ شهید تصریح باین فرموده در کتاب ذکری نظر باینکه هر کاه عدول نماید از حمد یکی
شروع کرده در آن بتسبیحات در این وقت لازم می آید که زاید نمود تسبیحات در واجبات نماز عدلا باعلم دلیلی که دلالت
نماید بجواز آن پس میگوییم این زیاده است در واجبات نماز عدلا پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیحه که روایت
شده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة و ادله دال
بر تخییر جامع الادلة و تالی معارض باین نیست چنانچه در وجه آن بر متامل ظاهر است بلی هر کاه مقصود مکلف
قبل از شروع نماز این بود که تسبیحات اربع خوانده باشد سوره مبارکه حمد را و این قصد شروع در نماز نمود
لکن در محل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد بحقیقت حال در اینوقت ظاهر اینست که اجتزاء
باین حمد که شروع نموده مغفلة نموده نظر باینکه امتثال باقی بفرع متعلق نیست است باین مفروض اینست نیت
این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحوی که اگر کسی از او استفسار مینمود میگفت اتیان بقراءة حمد نخواهم نمود
بنابراین پس اجتزاء بآنچه شروع نموده نمیتواند نمود پس لازم است عدول از آن نماید از این قبیل است در باب
عادت بعنوان استرسال بقرائت تسبیحات نظر باینکه امر اعادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است
حال اگر چه متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از حمد و اما اینکه داخل در رکوع شرعی نبوده باشد و هم چنین است
حال اگر مقصود اولین بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلة شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن
متذکر شد بحقیقت حال در این صورت نیز ظاهر اینست که اجتزاء بآنچه شروع در آن نموده نتواند نمود بلکه لازم است
عدول از آن کلام میکه در این مقام هست اینست که ایا بعد از عدول عود نماید بحمد یا نه مسئله مشکل است بلکه جایز است بعد از
عدول از آنچه شروع نموده بود همان را نیت نموده اتیان باین نماید ظاهر اینست که چنین بوده باشد نظر باطلاق ادله
تخییر و تنقیح مقام و مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بچند قسم میشود اول آنست که مکلف در حین نیت
نماز باین بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت شروع در نماز نمود

و بعد از تمام رکعتین اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم از اشکال است دوم آنست که
مکلف در حین نیت مطلقا متعرض تعیین چهار یک از اینها نیست بلکه باید متعین بوده باشد و لا از این فرض آنست که معنی متعین نبوده باشد
نظر باینکه تعیین عملی و اجزاء مختلفه بتعیین اجزاء ادا میشود و مفروض در این قسم آنست که تعیین این جزو نشده است
لکن جواب از این آنست که کلام در تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشا است و این متفق است و اما تعیین احد جزئین
که بلحاظ شرع دلالت کرده بر اینکه هر دو است و اگر خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه
تعیین آن در حین اتیان نه باین میشود نظیر اینست کلام در تعیین قصر یا اتمام در اماکن ارجه مشترکه چنانچه تحقیق آن در مباحث
نیت مذکور شد بلکه امر در این اشکال است نسبت بحمل کلام قسم سیم آنست که در حین نیت تعیین نموده احد امرین را که این
تخییر ثابت بوده مثلا اینکه در حین نیت نماز فضل اولین بوده که در رکعت ثالثه مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از ادای
مقرر شد مطلقا مثلا بلوغ رکعت ثالثه بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات بخواهد سوره مبارکه حمد را تلاوت
نماید پس میگوییم مبنای مسئله و چیزی است اول آنست که نیت متعلقه باحد امور تخییریه لازم نمیشود اگرچه قبل از
شروع بآن بوده باشد اینکه ظاهر اینست که موجب تعیین نشود نظر باطلاق دلیل تخییر دوم آنست که عدول از اجزاء متعدده
هر کاه در حین شروع بآن بعضی از اجزاء آن معین نشود و لکن در حین بلوغ بمحل آن جزو آن جزو معین شود بعد از
آن شروع بآن نماید باین قدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت میکند چنانچه مرحوم ثانی اشاره بآن شده بنا
بر این پس این قسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از آن اینست کسی را که تخییر میخواست در آن مابین
قصر و اتمام در حین نیت هر کاه عازم این شد که قصر و اتمام نماید و باین نیت شروع بنماز نموده ظاهر اینست که عدول
از قصر بتمام و از اتمام بقصر و ثانی جایز بوده باشد قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی القصر یلغی علی التخییر
علی الاستحباب و هم چنین نظیر اینست از راهی مسافر که قصد اتمام نموده نیت اتمام شروع در نماز ظهر مثلا
نموده بنیت اتمام در رکعت اول یا رکعت ثانیه زاید را و معرض شد از اتمام در این صورت عدول از اتمام بقصر در حق
او متعین است و هم چنین هر کاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در رکعت اول یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه
ده روز فصاعدا در آنجا خواهد ماند در این صورت لازم است که عدول از قصر باتمام نماید نماز را و در هر دو صورت
صحیح است بلکه در اول منوی او نماز تمام بوده نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بوده نه تمام نیت اتمام در اثنای نماز نموده
بعد از آن اتمام عشر ایام در اثنای نماز **سی و چهارم** در بیان جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه خلاف
مابین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه از آیات است و خلاف
مابین علمای عامه است اگرچه اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای شیعه در این باب لکن کلماتی که از آنجناب

از فقها و ضعیف که قایل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره از سوره انبیه نیست مگر سوره نمل فی قول تعالی انه
من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم و از اینجا بعضی از ایشان سوره حمد را بخلاف بسم الله در اوایل سور که جزء هیچ سوره
نباشد و این طایفه اختلاف کرده اند بعضی میگویند آیات از قرآن نازل شده بجهت فصل مابین السور لکن جزء
هیچ سوره نیست و بعضی تصریف کرده اند که نازل نشده است مگر جزء سوره نمل در مواضع دیگر کاتب و تالی
اتیان نموده بجهت تیمن و تبرک لشکیکی در بطلان این اقوال نیست و اخبار حتی از طرق عامه مستفیض است بر اینکه
فاتحة الکتاب هفت آیات اول از هفت آیه بسم الله الرحمن الرحیم است و کل حتم بر این هفت که فاتحة الکتاب
هفت آیات است کسانی که بسم الله الرحمن الرحیم را آیه میدانند بقیه سوره را انا اعطیناک میدانند و کسانی که منکر این
میباشند میگویند آیه ششم صراط الذین انعمت علیهم میباشد و هفتم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین است بجهت تشابه
نیست که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرآنیه میباشد مگر سوره براءه و خلاف
در میان علمای شیعه نیست مگر آنکه نقل از ابن الجنید شده که ایشان اگرچه قایل شده اند بجزئیت فاتحة الکتاب لکن
منکر این شده نسبت بسایر سور قرآنیه و این نیز قطعی الدلالت بلی کلامیکه در این مقام هست اینست که چه از سوره
والضحی و الم نشرح یک سوره است و هم چنین سوره فیل و لایلاف یا بسم الله الرحمن الرحیم دو سوره هست یک آیه
یا متعدد یکی در اول و دیگری در وسط مثل سوره انزلنا ظاهر اول است و اعاده بسمله در اول الم نشرح یا انکه جزء
سوره والضحی است و هم چنین اعاده آن در لایلاف یا انکه جزء سوره فیل است ظاهر اینست که وجه آن این
بوده باشد چونکه الم نشرح را متصل کرده اند در والضحی و مثل سایر سوره که در نماز آن و هم چنین رسم عدد آیات
از اینجهة بجهة متابعت علما و هر دو را سوره مستقل میدانند باین سبب اعاده بسمله نموده اند و عادت در مصاحف
باین نحو مطرد شده پس اعتماد باین اعاده بسمله در این دو مقام پس مثل رسم اسم الم نشرح و عدد آیات آن و هم چنین رسم
اسم قریش در لایلاف و عدد آیات آن توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود ما که ملاحظه سور قرآنیه میکنیم در مصاحف
مثل تناوقف در سوره و سوره بعد از آن نیست مابین الم نشرح و لایلاف از حیثیت ثبت اسم این دو سوره و ثبت عدد
آیات آنها و مابین سایر سور قرآنیه در این باب اصلا و این مقتضی اینست که باید هر آیات از این دو سوره مستقل بوده باشند
مثل سایر سور قرآنیه چنانچه مذهب عامه بر اینست و لهذا بسمله را در جمیع سور سوا براءه ثبت نموده اند با انکه جزء
سوره نمیدانند و لهذا ایرا از جملات جهر سوره محسوب نداشته اند و باین کیفیت مصاحف نزد علما و شیعه
نیز متداول شده و لکن چونکه اجماعات مستفیضه در کلمات علما یافت شده که والضحی و الم نشرح سوره واحده است
و هم چنین قریش و لایلاف نیز مفهوم این اثبات در مصاحف بطریق عامه است پس اتفاق و اجماع بر این اثبات ثبت
پس فی الحقیقه سوره والضحی عبارت از اینست بسم الله الرحمن الرحیم والضحی و اللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی

والآخرة خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا فهدی و وجدک
عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة ربک فحدث فترضی الم نشرح لک صدرک و وضعنا
عنک وزرک الذی انقض ظهرک و هکذا الی فی الفیل و لایلاف بنابراین بسمله آخر این دو سوره است همان بسمله متعلق
بوالضحی و الم نشرح یک فعل ثابت باصحاب الفیل است بنابراین هرگاه کسی در نماز در جهر قراءة این دو سوره نماید اعاده
بسمله را شامل نمیشود بلکه شکلات

مبحث پنجم در وجوب تعلم فاتحة الکتاب است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند
فاتحة الکتاب را یا خوب نداند بلا اشکال واجب بر او تعلم آن با تمکن و این تعلم گاهست واجب عینی فوری است
بتاخیر آن اثم خواهد بود و این در صورتیست که در این وقت ممکن از تعلم هست و تا جزء عالم است بعدم تمکن از آن
بلکه عالم بتمکن از آن نیست و گاهست واجب تخییری است مثل کسیکه متمکن است از اتیان نماز بجماعت
در وقت معین چنانچه ممکن است از تعلم در این حالت ممکن است بگوییم که تعلم فاتحة الکتاب در این وقت در حق
این شخص فوری مطلوب نبوده باشد لکن در صورتیکه تالی بوده باشد با تمکن از آن فیما بعد بجای اشکالیکه در این فیما میتوان
نمود اینست که علم بتمکن از اتیان نماز در جماعت بسیار مشکلات نظر بتمام احتمالات متکثره از جهل احتمال دارد
اینکه حصول نماز بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث بشود مثل طرو حدث در اثنای نماز یا انکه امام شروع
بنماز نماید با اعتقاد طهارت در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود یا امام ظاهر شود یا موقوف در حق او انتفا افتد
یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از این امور که مبطل نماز است در حق خود یا مامور طاری شود
در اثناء نماز بجملاتیکه تکلیف بنماز در حق او ثابت است علم بتمکن از درک نماز در جماعت با این احتمالات متکثره
مشکل است بنابراین پس مؤدی از مطلوبیت تعلم فوری افراد بود لکن ممکن است که گفته شود که گاهست در صورت
اختیار بسیار از جهلا علم عادی حاصل میشود باتفاق امور مذکوره بنابراین تخییر خواهد بود در این حین میان
تعلم فاتحة و اتیان نماز در جماعت و مناسب در اینمقام تنبیه شود بر چند امر اول آنست که اگر ایراد نمیشد
از حفظ بوده باشد یا نه بلکه مجرد است مابین قراءة از حفظ و قرائت از روی مکتوب تشکیکی در جواز قرائت از
مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ نمیباشد مثل نسیان وقت و امام در صورت تمکن از حفظ اما میتواند
ترک آن نموده قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف مابین فقها است مختار جواز است اگر چه احتیاط اجتناب از آن است
اگر هرگاه نسیان بوده باشد بنحو هرگاه متوغل بتعلم شود و تمکن از درک نماز در وقت آخر خواهد شد ظاهر اینست که
اشتغال بتعلم در این وقت در حق او جایز نبوده باشد با لکن است اتیان نماز نماید بهر نحو که مقدور او بوده باشد لکن در
اینمقام تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسب بیان آن اینست که اگر هرگاه اجتماع شرایط تکلیف در سه وقت
یا تمکن از تعلم بوده و مع ذلک اخلال بآن نموده تا نسیان وقت یا تمکن نبوده در صورت حصول تمکن است که گفته شود

نماز مطلوب در این وقت در حق چنین شخص نماز با فاتحة الکتاب با اخلال بآن است و اتیان نماز با عدم فاتحة امتثالی
در حق او نیست و علم تمکن از تعلم باین باشد تکلیف باتیان نماز با قراءة در وقت منافی در حق چنین شخص نیست
نظر باینکه امتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار و در اختیار ثابت ظاهر از این نیست این شخص با بعضی از فاتحة معلوم است
یا نه در صورت اخیره یا عالم باعدم آن هاست یا نه در مسئله منقسم بچند قسم میشود اول آنست که بعضی از فاتحة
معلوم هست و هم چنین بعضی از قرآن غیر از فاتحة نیز معلوم او هست در این صورت ظاهر اینست که اکتفا بر همان
مقدار معلوم از فاتحة میتوان نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحة بمقدار معلوم از فاتحة بجهة که معادل فاتحة شود ظاهر اینست
که اکتفا بر همان مقدار لازم نبوده باشد و هم چنین تکرار مقدار معلوم از فاتحة بمقدار فاتحة از آن نیز لازم نیست و قوی آنست که هیچ
چیز از فاتحة معلوم او نیست لکن مقدار معینی از قرآن غیر فاتحة معلوم هست خواه مقدار بعینه معلوم معادل فاتحة باشد
یا نه در این صورت ظاهر اینست که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه لازم است تلاوت قدر معینی از قرآن نماید و احتیاط
مقتضی اینست که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و اتقی آنست که با امکان عدد حروف و آیات
رعایت نماید اگر چه آیات مختلف بوده باشد یا آیات فاتحة در حروف چه تحصیل نمودن شش آیه در قرآن که معادل با کلمات
و حروف شش آیه فاتحة بوده باشد بسیار مشکلات و تعلم فاتحة چندین مقابل اسهل از آنست سیم آنست که عالم بقرآن
مطلق نبوده باشد لکن عالم بدکر بوده باشد در این صورت اگر چه اجزاء بمطلق ذکر جایز است و جایز مقدار فاتحة واجب است
لکن احتیاط در اتیان تکبیره و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحة چهارم آنست که عالم بذکر مطلق نبوده باشد با آنکه آیات
این فرض نظر بهای بعد که وارد میشود محتاج تکلم نیست چه مکلف عالم باصول دین و ارکان و اجزاء نماز نبوده باشد
و عالم بذکر نبوده باشد بخواست اقلا عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم اذکار نماز هست

مبحث ششم در بیان
کیفیت قراءة آخر یعنی کسانیست بدانکه جمیع اجزاء قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قراءة و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم در حق کسیکه متمکن از قراءة اینها نبوده باشد ظاهر است و اما در حق کسیکه متمکن نیست مثل اخرس پس
واجب در حق او اینست که زبان را حرکت داده باشد و چونکه حرکت لسان بجهة اخراس بسیار میشود لا محاله
مخصوص در این مقام دو امر است که معین این بوده باشد یا آن حرکت زبان بجهة تکبیرة الاحرام است یا بجهة تمام است
و این مخصوص در این مقام اینست که در حین حرکت لسان اعتقاد نمایند بقلب خود که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام
یا بجهة قراءة یا بجهة غیر اینها است و اما اشاره با انگشت که منصوص در حدیث است اشاره است بمطلب
که عقد قلب بوده باشد با اینکه اخیر حرکت زبان بجهة قراءة است مثلا یا بحول بظاهر است باین معنی که اخرس اشاره
با انگشت نماید و چونکه اشاره از عاقل مستدعی وجود مشار الیه است ممکن است مشار الیه در اینمقام این بوده باشد
یعنی چیزیکه صحیح اللسان در این وقت تلاوت مینماید یعنی اخرس در حین قراءة قدر زبان خود را حرکت میدهد و اشاره با انگشت

مینماید کیفیت حرکت زبان قایم مقام چیزیست که صحیح اللسان در این وقت تلاوت مینماید ظاهر اینست که همان عقد قلب
کفایت نکند حاجت باشاره با انگشت نبوده باشد

مبحث هفتم در بیان لزوم قراءة سوره حمد است باجماع بدانکه معتبر
در صلوات مندوبه همان قراءة حمد است و انضمام سوره باحمد لازم نیست اگر چه در حال اختیار باشد مگر بعضی
صلوات مؤظفه که بکیفیت مخصوصه موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و نماز جناب سیدة النساء صلوات الله و سلامه علیها و امثال اینها مشخص است امثال بعبارات موظفه
موقوفست باتیان آنها بر نحو مؤظف و باعدم آن امثال اوامر متوجه بآنها حاصل نمیشود کلام فی نفسه است
که صلوات مندوبه بر این حیثیت که صلوات مندوبه است قراءة سوره در آنها معتبر نیست بلی معتبر در کمال آنها است
در صحت بخلاف صلوات مؤظفه که بنا بر مشهور در حال اختیار و سوء چنانچه لازم است قراءة فاتحة
الکتاب در آن واجبست قراءة سوره بعد از آن پس میگوییم لازم است در هر یک رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز
صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و هم چنین در هر یک رکعت از رکعتین اولین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
بعد از فراغ از قراءة سوره مبارکه حدیث سوره از سور قرآنیه از قرآن که مذکور شد تلاوت نماید و اخلال باین
جایز نیست مگر در چند صورت اول مریض که قراءة سوره در حق او واجب نیست پس جایز است در حق
مریض در صلوات مندوبه اقتصار بقراءة حمد تنها نماید اگر چه مشقتی که نماید در شرط تکلیف است در قراءة
سوره در حق او متحقق نبوده باشد در مستحبی و این بر دو قسم است اول آنست که وصف استعجال بعد از دخول
در نماز عارض شد مثل اینکه ایستاده بنماز بعد از دخول در صلوة متذکر شد که با مؤمنی وعده کرده بود تا که بجهة
انجام مهمی منتظر نشده باشد فقط در همان وقت شروع در نماز نموده میداند شخص موعود است منتظر است با آنکه
شروع در نماز نموده شخص عزیزی حاضر شد مطلب مهمی او را در کمال استعجال و لخوانیدن او در چنین صورت
ترک قراءة سوره و اقتصار بحمد تنها در حق او جایز است دوم آنست که وصف استعجال قبل از شروع در نماز
حاصل بوده باشد و این بر دو قسم میشود اول آنست که هرگاه ترک نماز در این وقت نماید بجهة اشتغال باجماع
آن جایز است تسویف فوات صلوات در وقت دارد دوم آنست که چنین نبوده باشد با ظاهر اینست حکم عبارت
از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در هر دو صورت ثابت بوده باشد خصوصا در صورت اول و ظاهر اینست
این حکم من باب الرخصت است باین معنی که ترک قراءة سوره در حق مریض و در صورت استعجال بحدیکه متذکر
شد جایز نبوده باشد با اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد بلکه قراءة سوره نیز جایز خواهد بود بلکه در نیت نسبت
بعضی عبارات اصحاب کسی ادعا نماید که قراءة سوره اقرب باحتیاط بوده باشد که در صورت تعسر که مناط در صورت
تکلیف است هم در نیست و قرائت باین معنی که وقت وسعت قراءة حمد و سوره هر دو را دارد در این صورت اقتصار

بحمد فقط و ترک سوره جایز است اینقدر که اگر چه فی الجمله مسلمات لکن اجمالی دارد مطلب بخوبی که باید مشخص نیست تنقیح
حالا مقتضی اینست که گفته شود این مطلب یا در حق کسی است که مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت مستجمع
شرایط تکلیف شده در ان صورت نبود از اخر وقت مقدار یکه کفایت قراءة حمد و سوره هر دو نمیکند در اینصورت
اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است یا نه است از استجماع شرایط تکلیف و غیره پس در اینجا چند
احتمال است اول آنکه مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت بعد از استجماع شرایط تکلیف از
وقت درک نمود مگر مقدار یکه کفایت یکرکعت با فاتحه بدون سوره نماید بلا میکه در این صورت هست اینست که
اما این مقدار کفایت میکند در حکم بثبوت تکلیف بنماز در حق چنین شخصی یا نه ظاهر اینست کفایت نکند پس لازم آید
اتیان بیکرکعت نماید با اقتصار در آن و ترک سوره جایز بلکه متعین است دوم مثل اول است مگر اینکه وقت
باقی وسعت بقدر چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره دارد یا در چنین صورت جایز است اقتصار
بحمد نماید اکتفا بنماز اتیان در وقت مزبوره یا خیر بلکه لازم است اتیان بسوره نماید نظر بعموم من ادرک
رکعة فی الوقت فقد ادرک الصلوة چه مفروض اینست این شخص متمکن از درک یکرکعت با حمد و سوره هست پس
لازم است اتیان بان نماید علاوه مقتضی عموم المشابهة لکن ممکن است گفته شود نظر بعموم و اطلاقات اجماعات
منقوله که در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد مجوز بوده
باشد سیم آنست که در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باهمال امر سر وقت تاخیر نمود یا غفلة تا شخص
اتفاق افتاد وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قراءة حمد و سوره هر دو را ندارد در این است که
حکم در این قسم مثل دو قسم مذکوره بوده باشد یا اگر باقی از وقت کفایت یکرکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار
بحمد جایز بلکه متعین لکن در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قراءة سوره بعد از
حمد لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینوقت ظاهر اینست اقتصار بحمد
و ترک سوره در هر دو رکعت جایز نبوده باشد چهارم آنست که متعمدا تاخیر نماز نموده تا بحمد مذکوره در اینصورت
ظاهر اینست که در این تاخیر اثم و اقتصار بحمد تنها و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد و اما در هیچیک از رکعتین
بلکه نماز او در چنین صورت قضاست و تدارک آن با حمد و سوره در یکرکعت زیاده و قوه لازم است چهارم
ظاهر است و اندراج این تحت مستجمع ظاهر است و حکم آن مفصلا بیان شد پس حاجت بیان دیگر نیست
بعد از فرض سوره مذکوره تلاوة سوره بعد از فراغ از قراءة تامه لازم است در هر رکعت از صلوات ثنائیه
و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و این قول مشهور جایز فقهاست و بعضی از قدما و
فقهاء جماعتی از متاخرین قائل شده اند باستحباب آن و این قول اضعف است **بحث هشتم** در بیان عدم جواز

قراءة

قراءت بعض سوره تر از آن است در نماز بلکه جایز نیست قراءة نمودن سوره دیگر وقت بسبب قراءة آن فوت شود و این
مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و ضیق آن کاهست جایز است قراءة سوره
دیگر شروع در نماز نموده باشد اول وقت و قراءة آن جایز نیست در صورتیکه شروع در نماز نموده باشد اخر وقت بحال
جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قراءة آن فوت شود و هم چنین جایز نیست قراءة سوره عزایم یعنی
سوره هائیکه مشتمل بر آیت که بجهة تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و این چهار سوره است اول الم تنزیل السجده
جماعتی از قدماء مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس بسبب ملحق شمارند از آیات تسبیح شش یا هفت بوده باشد
دوم سوره فصلت سیم سوره والنجم چهارم سوره علق است بلکه هم در اینمقام تمیز بر چند است اول آنست که از قرآن
سوره عزایم مخصوص بعزایمیات خواه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع در صورت
مذکوره ثابت نیست و اینقول یعنی عدم جواز قراءة سوره عزایم در نماز نهایی واجبی مشهور و معروف مابین فقهاست
و دعوی اجماع بر این مستفیض است و مخالف در مسئله از قدماء اصحاب ابن جنید است و شیخ در نهایت اینقول
نیست اگر چه جماعتی از متاخرین میل بقول نموده اند دوم اینست که چنانچه حرام است قراءة این سوره در صلوات
مفروضه موجب بطلان نماز نیز میشود فرقی در این باب مابین جاهل و عالم نباشد در صورت قراءة و اثم و نماز
باطلست مگر در مقام تقیه که در این وقت قراءة این سوره جایز و نماز صحیح است سیم آنست که چنانچه قراءة کل سوره
عزیمه در نماز جایز نیست هم چنین است قراءة بعض این سوره که خود او سجده بوده باشد پس قراءة بعض این موجب بطلان
نماز است و اما قراءة بعضی از این سوره که خود او سجده بوده باشد پس این متصور بچند صورت میشود اول آنست که منوی
مکث قراءة کل سوره سجده باشد نام شد عدول بسوره دیگر نمود دوم مثل اول است مگر در قصد سوره واجب
در نماز یعنی بنیت قراءة کل سوره شروع در قراءت سوره نمود لکن نه بقصد قراءة سوره واجب در نماز ظاهر اینست
که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت اولی علاوه حرمت موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم
بطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام سیم آنست که مقرر در بعض سور عزایم سجده بوده باشد
چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد بقصد قراءت و نماز ظاهر اینست که هر چه در این قسم نموده باشد باطل و هر منوی
از اول نماز که بوده باشد اگر چه در محل قراءت سوره باشد چهارم آنست که قراءت بعضی از سوره سجده
غیر آیه سجده بقصد قراءة در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قرآن مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی مخفی نماند اگر مذکور شود در صورتی بوده که قراءة سوره عزیمه کل او بعضا مادر اجاهل بوده باشد اما
هرگاه مسهو بوده باشد این مقسم پنجم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است یا قبل از
دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است یا قبل از فراغ از آن و در صورتیکه قبل از فراغ از سوره

خلاصه

باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است یا در اثنای سجده یا قبل از شروع بآیه سجده و در صورتیکه قبل از شروع بآیه سجده
بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس مسئله منقسم میشود بین اقسام مذکوره اول آنست که
متذکر بقراءة سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع است تشکیکی در صحت نماز در اینصورت نیست کلا میکه در اینمقام هست
اینست که سجده بر این شخص واجب یا نه بیان شد انشاء الله تعالی و در این است که متذکر بحقیقت حال شده بعد از فراغ
از سوره لکن قبل از دخول رکوع کلا میکه در اینمقام هست این است که آیا اجتزاء بآن سوره مقرره در حق این شخص
جایز هست یا نه بلکه لازم است قراءة سوره دیگر نماید ظاهر اینست که اکتفا بسوره مقرره نیز نتواند نمود بلکه لازم است
عود نموده قراءة سوره دیگر نماید نماز او در اینصورت صحیح خواهد بود حکم سجده مذکور خواهد شد سیم آنست که متذکر
بحقیقت حال شده بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و این در صورتی میشود که سوره مقرره الم تنزیل یا حم
فصلت بوده باشد حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مسلم حکم بعدم جواز اجتزاء در این قسم است بطریق اولی
پس لازم است عدول از آن سوره نموده قراءة سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید کلا میکه در این مقام هست حکم سجده آیه
در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوییم ناسی در این مقام یا ناسی حکم است یعنی میدانست که این چهار سوره مشتمل بر آیات
که موجب سجده است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد بنظر اینکه ناسی متعمد حکم بعدم
و نماز او باطلست یا اینکه او را از این است که نظر بزوال هو لا شروع نمود بقراءة این سوره خواه ناسی حکم یعنی که مذکور
بوده باشد یا ظاهر اینست که در هر یک از اقسام ثلثه مذکوره باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از شروع از نماز و اما
هرگاه ناسی حکم بیان معنی بوده باشد یعنی میدانست که قراءة سوره عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش نموده قراءة
نموده بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول
در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگر چه اثم در حق او نباشد و اما هرگاه قبل از
اتیان بسجده متذکر شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول
از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید و در جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام
چهارم آنست که متذکر بحقیقت حال در اثناء قراءة سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از ربع
در اینصورت بی اشکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز نیست پنجم آنست که متذکر
بحقیقت حال بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده ششم آنست که متذکر شود در اثناء قرائت آیه سجده
لکن قبل از فراغ از آیه در اینصورت نیز ظاهر اینست که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح
و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگر چه بعد از فراغ از نماز باشد هفتم چهارم از امور مذکوره آنست که چنانچه قراءة
آیه سجده در نماز واجب جایز نیست هم چنین استماع یعنی گوش دادن آیه سجده نیز در نماز واجب جایز نیست بلکه موجب

بطلان

بطلان نماز است لکن مصرح بر مدرکات جماعتی از فقها لزوم آیا است بجهة سجود در اثنای نماز و لزوم سجود است بعد از
فراغ از نماز بنابر این احتیاط مقتضی اینست که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از نماز بیاید بسجود نماز را اعاده نماید و اما
سماع آیه سجده یعنی شنیدن بی اختیار در این باب که در آن نیست بهمین است که عدم جواز قراءة سوره سجده یا آیه سجده
چنانچه اشاره شد مختص بصلوات مفروضه است پس قراءة کل سوره سجده یا نفس آیه سجده در صلوات
مندوبه جایز است و لکن تاخیر سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان
بسجود نماید مثل سایر نماز بعد از اتیان بسجده اتمام نماز نافله نماید بلی هرگاه آیه سجده در اواسط سوره باشد مثل
الم تنزیل و حم فصلت بعد از قیام از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه سجده در آخر سوره بوده
باشد مثل والنجم و العلق در اینصورت مستفاد اینست که بعد از قیام اعاده قرائت حمد نموده بعد از فراغ از آن
داخل در رکوع شود و معلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتیست که تلاوة آیه سجده نماید و اما هرگاه
کل سوره را تلاوة نماید سجده را در اینوقت مطلقا هر چه بر او نیست اگر چه در حین شروع عازم تلاوة
کل سوره بوده باشد مخفی نماند چنانچه واجب است سجده در حق قاری آیه سجده در نماز فرض چنین واجب است سجود
در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما نسبت بسامع اگر چه واجب نیست لکن رعایت نموده امتثال یا احتیاط لازم

بحث نهم در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ امین است در احوال نماز بدانکه مشهور و معروف مابین علماء
شیعه حرمت گفتن امین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت آن شاذ و ضعیف
پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که حرمت آن
اختصاص ندارد ببعد از فراغ از سوره حمد بلکه در عین آن ثابت است در جمیع احوال نماز کلا میکه در اینمقام هست
اینست که آیا این حکم مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات مندوبه نیز ثابت است ظاهر اینست بجهة اطلاق
این لفظ در مطلق نمازها جایز نیست خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال
قنوت خواه قنوت در نماز واجبی بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر اینست در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد
و جواز قنوت مرویه از ائمه طاهرین علیهم السلام مشتهر است بر آن چنانچه مفصلا در مطالب الادوار مبین است پس
منع از قنوت این لفظ در حال قنوت ثابت نیست لکن نظر بتصریح جماعت از علما بحرمت حتی در حال قنوت
احتیاط اجتناب است **بحث دهم** در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجب بدانکه قران در اینجا
عبارت است از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد
اینکه از قراءة مطلوبه در نماز است خلافست مابین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر اینست جایز نبوده
باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود بنابر این هرگاه کسی شروع بسوره نموده بعد از حمد مشخص شد در اثنای قرائت

یک از آن سوره فراموش شده در آن صورت هرگاه در اثناء نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوة نماید لازم
عدول بسوره دیگر یا باین قرآن منهی عنه نخواهد بود و هم چنین شروع بسوره نمود غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن
سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از کل سوره متذکر شد بحقیقت حال در این صورت ظاهر اینست که اجتزاء باین
سوره نمیتواند نمود چنانچه در میان خواهد شد بلکه لازم است عود نموده قراءة سوره دیگر نماید بعد از تعیین
یا همان سوره مقروه را تعیین نموده قراءة نماید یا سوره دیگر و قرآن در اینمقام نخواهد بود و اگرچه بعد از
نیت قراءة سوره دیگر نماید و هم چنین است حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تمام و از نصف
عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله قرآن منهی عنه نیست و اینچه
از اینها خواهد علم صدق قرآن قراءة آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست تحقیق آنکه عدم
جواز قرآن غیر نمازهای واجبی است و اما صلوات مندوبه پس جواز قرآن در آن محل تامل نیست لکن کلام در
رجحان و مرجوحیت است ظاهر تقسیمات مابین نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد جامع مابین
دو سوره یا سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است بخلاف نوافل نهاریه پس جمع در آنها اگرچه جایز است
لکن رجحانی ندارد **بحث یازدهم** در بیان رعایت جهر و اخفات است بدانکه اقوال ثابت در صلوات یومیه از حیثیت
جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لزوم اخفات پس آن در قراءة
حمد و سوره است در رکعتین از نماز ظهر و رکعتین اولیین از نماز مغرب و رکعتین اولیین از نماز عشا
و اما لزوم اخفات پس آن در قراءة حمد و سوره است در ظهر و عصر سفری و رکعتین اولیین از ظهر و عصر حضری
و هم چنین در قراءة حمد باید از تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهر و عشا و رکعت ثالثه مغرب و اما
جواز امرین پس در ما عدای اینها است و این قسم ثالث منقسم میشود بر سه قسم راجح الجهر و راجح الاخفات و
متساوی الامرین اما رجحان جهر در مثل قنوت پس جهر در آن راجح است خواه در نماز جهری بوده باشد یا در نماز
اخفاتی خواه در رجحان امام بوده باشد یا مأموم رجحان منفرد بلی در رجحان مأموم در صورتیکه اسماع امام متحقق نشود اشکال
در آن راجح است بلکه ممکن است قول برجحان اخفات در رجحان مأموم مطلقا اگرچه سماع بالنسبة بامام متحقق
نشود و هم چنین جهر راجح است در سمعلا یعنی در سمع الله لمن حمده و در بسمله در نمازهای اخفاتی در رجحان امام
و منفرد و هم چنین باز جهر راجح است در قراءة حمد و سوره در نماز جمعه در حضور در سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن در جمیع نمازها
اگرچه اخفاتی بوده باشد در رجحان امام و منفرد و هم چنین است حال در جمیع از کلمات و اذکار و ادعیه در جمیع صلوات لکن در رجحان
امام مگر تکبیرات است اختیار اخفات در آن راجح است در رجحان او چنانچه در بیان بیان شد و هم چنین است

رجحان جهر در رجحان منفرد در جمیع اذکار و ادعیه در نماز جهری مگر تکبیر جمیع نماز مغرب و عشا بوده باشد اگرچه در رکعت
ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد یا مأموم رجحان اخفات پس در استحباب است در رجحان جمیع امام بوده
باشد یا مأموم یکی قراءة در رجحان او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است حال در رجحان منفرد در نمازهای
اخفاتی در جمیع اذکار و ادعیه مگر در قنوت که مذکور شد پس راجح در رجحان منفرد اینست که جهر نماید در نماز جهری
در تکبیرة الاحرام و دعای توجه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و تکبیرات سجود و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها
و اخفات نماید در نماز اخفاتی در جهر اینها چنانچه از راجح در رجحان امام اینست که جهر نماید در جهر اینها خواه نماز جهری
بوده باشد یا اخفاتی و اما متساوی الامرین پس مگر آنست که گفته شود مگر مثل تکبیرات است اختیار جهر در رجحان منفرد
مطلقا اگرچه نماز جهری بوده باشد یا بدانکه مهم در این مقام اینست که تنبیه بر چند امر شود اول آنست که جهر افراد متعدده
در ضمن او مندرج است بغالب آنها امتثال حاصل میشود اظهر تبادر این است که فرض شود قراءة بجزئی بوده باشد
که اگر شخصی با اعتدال قوه سامعه در جنب او بوده باشد جاهر صوت او را در هر حروف بشنود و اخفات نیز
در ضمن از افراد متعدده متحقق میشود اما در مرتبه آن است که قراءة بنحوی بوده باشد که اسماع نسبت بجزو تارک و در صورت
اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر و در مرتبه فوق آن اینست که اسماع چنانچه نسبت بجزو متحقق میشود نسبت
بغیر نیز متحقق شود لکن جهر جهر صوت و این دو مراتب مختلفه هست که اسماع نسبت بیک نفر متحقق
میشود و گاه هست نسبت بدو نفر و همچنین تا در مشترک مابین هر امتحان که جهر صوت در هیچیک از اینها
مسموع نشود بخلاف جهر که معتبر در جمیع افراد آن است که جهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس
نسبت مابین مفهومین تباین کلی خواهد بود دوم آنست که اعتبار جهر در بعض صلوات و اخفات در بعض
دیگر از امور یکه مذکور شد مشهور و معروف مابین قدما و متاخرین از فقها است و خلاف در مسئله حکایت
شده از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند رعایت جهر و اخفات بنحو یکه مذکور شد از باب
ندب و رجحانست نه حتم و الزام بنابراین هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بعکس نماز او صحیح است لکن تارک
استحباب خواهد بود و اینقول ضعیف است اگرچه جماعتی از متاخرین مثل صاحب مدارک و غیره
موافقت ایشان نموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در آنچه مذکور شد من باب الحتم و الالزام است **سیم**
در بیان اختصاص حکم است بر حال بدانکه آنچه مذکور شد که واجب جهر در صلوات مذکوره منحصر است بر حال
در رجحان نشأ ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زن که جهر نماید در قراءة در نماز صبح و غیره بلکه مخیر است مابین
جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد اجنبی صوت او را و اینصورت اخفات در حق او
متعین است ظاهر اینست در علم لزوم جهر در صلوات جهریه فرقی نباشد مابین آنکه امام بوده باشد یا غیر

امام پس در صورتیکه هرگاه در اثنای زنان نماید لازم نیست جهر در قراءة بنحوی که سماع در رجحان مأموم متحقق شود
آنچه مذکور شد در عدم لزوم جهر بر زنان در صلوات جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه
در عموم آنچه که مذکور شد که اخفات در آنها لازم است پس ظاهر اینست که لازم بوده باشد باینطریق فرقی هست
مابین مرد و زن در خصوص جهر است که مرد لازم است رعایت آن نماید در قراءة در صلوات مذکوره و بر زن
لازم نیست و اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت و بدل او در عموم آنچه که مذکور شد فرقی مابین رجال و نساء
نباشد بنابراین هرگاه زن جهر در قراءة نماید در نماز ظهر و عصر نماز او باطل خواهد بود اگرچه در بعضی کلمات بوده
باشد مخفی نماند که آنچه مذکور شد در جهر لازم بود و اما جهر مستحب بتفصیلی که مذکور شد راجح در بسمله و ادعیه و
اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد یعنی مختص برجال بوده باشد پس در حق نساء
اینها استحباب ثابت نیست بلکه اتفاقی جهر در اینجا بدعت اولی خواهد بود چهارم در بیان اختلاف فقهاست در جهر
بسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعیکه اخفات در قراءة در آن موضع متعین بوده باشد بدانکه مخفی نماند چنانچه
مذکور شد استحباب جهر است در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه یعنی که مذکور شد و این اما اقوال
در مسئله و مشهور و مابین فقهاست قول ثانی استحباب جهر است در رکعتین اولیین و هم مرسل است
در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است قول سیم استحباب جهر است بسمله در حق امام و علم استحباب
است در حق غیر امام و این قول را سید مرتضی و ابن ادریس حکایت فرموده اند از بعض اصحاب و در حق علامه
فرموده اند مظنون اینست از بعض اصحاب ابن جنید بوده باشد مخفی نماند که بعدم استحباب در حق غیر امام اگر
چه مستلزم عدم جواز نیست لکن دلیلی که در حق علامه بر اینقول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق
منفرد و مأموم و وجوب جهر است در جمیع صلوات و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ صدوق در اول امر خصال و در حق
ابن بابویه در مهذب بنهج مثل اجماع است لکن در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفات
در رکعتین اخیرتین ظهر و مثل رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه مغرب اینقول در حق ابن بابویه است
در کتاب کافی و مختار و حق در مسئله قول اول است پس مستحب است جهر بسمله در غیر نماز صبح و رکعتین اولیین
عشائین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین آن مثل رکعتین اخیرتین عشا و رکعت
ثالثه مغرب هرگاه قراءة حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد و اما در حق مأموم ظاهر اینست
که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفات است بسمله در صورتیکه امام جهر نماید **بحث پنجم** در بیان معنی
جاهلات در دین ستام بدانکه هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید باینمعنی که جهر نماید در محل اخفات یا اخفات
نماید در محل جهر یا مأموم خواهد بود یا جاهلانه یا ناسیانه اگر جاهلانه بوده باشد یا از باب خواهد بود قطعا اگرچه اخلال باین

مرکب بوده باشد اگر اخلال جاهلانه بوده باشد باین معنی که نمیدانست که رعایت جهر در قراءة نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات
در نماز ظهر لازم بوده اخفات در اول و جهر در ثانی نموده باشد اگر مأمور بوده لکن ساهیا و غفلة چنین نموده نماز صحیح است خواه
جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ از قراءة یا در اثنای قراءة هم صحیح است
ساهی خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد از فراغ از قرائت یا قبل از آن بعد از صحیح
احوال نماز صحیح و بیعیب است و ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای اتیان بقراءة
نموده حکم بصحت است اگر اتفاقا بشمار نیاید اعاده ملحوظ نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد
و در صورتیکه بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید و اما هرگاه علم بحقیقت حال
یا تذکر در اثنای کلمه واحده بوده باشد ظاهر اینست اعاده آن بعض کلمه قراءة نموده با کیفیت معتبره در آن لازم
باشد و هم چنین است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای جمله واحده بوده باشد مثل اینکه مابین جار و مجرور
یا مابین مضاف و مضاف الیه در اینصورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید بلکه
مناسب در اینمقام بیان دو مطلب است اول آنست هرگاه اخلال بجهر یا اخفات نمود ساهیا اما بجهة سهو
بوده لازم است بجهة این سهو در این مسئله محل خلاف است لکن ظاهر اینست که واجب نبوده باشد اینطریق است هرگاه
کسی عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن ظاهر اینست که واجب نبوده باشد در آنست که هرگاه کسی عالم بوجوب
جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباه در عمل آن نموده باشد مثل اینکه جهر نموده در نماز اخفاتی و اخفات نموده در نماز
جهری ظاهر اینست حکم آن شخص حکم جاهل نبوده باشد پس هرگاه عالم شود بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ از نماز
بوده باشد اعاده لازم است بلکه در نیت که چنین بوده باشد یا اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در
رکوع بوده باشد اشکالی نیست مذکور شد لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولیین نماز مغرب و
عشا ظاهر اینست که این حکم مختص بغیر مأموم مسبوق باشد مثل اینکه ملحق شد بامام در رکعت ثالثه امام
که ثانیه مأموم بوده باشد قرائت بر مأموم لازم است لکن ظاهر اینست که جهر در قراءة در اینصورت بر او
واجب نبوده باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد بلکه این در صورتیست که باقی بر وصف ایتمام بوده
باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از تسلیم امام بوده باشد یا عدول از ایتمام بانفراد نموده
باشد معلوم است که در اینحالت رعایت جهر لازم است **بحث ششم** در بیان موالات است بدانکه واجب است
رعایت موالات در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره و هم چنین میان این دو سوره و معنی موالات
در اینمقام اینست که آیات و امتوالی یکدیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قراءت آیات هر یک از فاتحه و سوره
احداث چیزیکه مانع صدق قراءة حمد یا قراءة سوره باشد نماید و هم چنین مابین حمد و سوره خواه

سهو متخلل از آن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین چیزی نماید اگر عمداً بوده باشد باطل و موجب
بطلان قراءت است مگر مثل سکوت که بجهت سهو بوده باشد بمثل اینکه در اثنای قراءت سوره ایه یا اکثر آن سوره از
خاطر او محو شده تامل نماید شاید متذکر آن معنی شود اتفاق افتاد طولی در این نماز سکوت هر سه دیگر اگر حاجی
صلوة قراءة اگر برید در اینصورت اگرچه حکم تکلیفی که مستلزم ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم
وضعی که عبارت از بطلان قراءة بوده باشد ثابت است چنانچه هرگاه امتیان بهریک از آن و دعا و ذکر سهواً بوده باشد
ثابت است چنانچه هرگاه امتیان بهریک از آن و دعا و ذکر سهواً بوده باشد اگر اینکه در این مقام هست اینست که هرگاه
هریک از امور مذکوره مکروه باشد باختلال شود بجهت که موجب اخلال بهوالات بعضی که مذکور شده اگر اتیان قراءة منوط
نمود نظر باختلال در شرط آن که عبارت از موالات بوده باشد اگر اینکه در این مقام هست اینست که آیا این موجب بطلان
نماز میشود یا نه بلکه همان موجب بطلان قراءة است محل خلاف است اختلاف کرده اند در این بین قول مختار
در مسئله است که این فعل خارج از حقیقت نماز که در اثنای قراءة متخلل شده یا ماحی صورت صلوة هست یا نه
اگر اول است موجب بطلان نماز است مطلقاً خواه عمداً بوده باشد یا سهواً قلیل بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو
و اگر ثانی است یعنی ماحی صورت قراءت هست اگر عمداً بوده باشد ظاهر اینست که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر
سهواً بوده باشد و رعایت آن نماز صحیح بوده باشد آیا اکتفا بهمان قراءة نماید بوجه مذکور یا استیناف قراءة نماید بوجه مذکور در بیان عدول
از سوره بسوره دیگر است بدانکه سوره که شروع نموده در نماز فریضه یا سوره جحد و توحید است یعنی سوره قل
یا ایها الکافرون و قل هو الله احد یا غیر این دو سوره باشد در صورتیکه آن یکی از این دو سوره باشد در شب
جمعه است یا در روز جمعه یا در غیر آن و در جمیع تقادیر یا قبل از تجاوز از نصف سوره است یا بعد از آن
در جمیع تقادیر سوره که شروع نموده قبل از شروع آن سوره یا منوی او بوده باید پس مسئله منقسم میشود
باقسام مذکوره مقدم میدانیم بیان حکم اقسام را در صورتیکه سوره منوی مطلق بوده باشد یا حین شروع در آن
بعد از این بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتیکه سوره منوی بوده باشد انشاء الله پس میگوئیم در اینصورت مسئله
متصور بچند صورت میشود اول بیان حکم عدول است از سوره منوی بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن
در غیر روز جمعه در این صورت بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه سوره غیر جحد و توحید بوده باشد و صورتیکه
عدول نماید سوره موظفه در آن نماز بوده باشد یا در علم جواز عدول در آن فرض مذکور در جمیع احتمالات مذکوره
تاملی نیست پس لازم است نماز را بهمان سوره که شروع نموده اتمام نماید چنانچه عدول بسوره دیگر جایز نیست هم
چنین عدول از فرض بنفل جایز نیست دوم مثل این است لکن در روز جمعه علم جواز عدول در این صورت نیز
محل تامل نیست کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا جایز است در این وقت عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله

واتمام

و اتمام نماز نماید بنیت نماز نافله بعد از آن اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جحد و منافقین یا خیر این عمل مثل آن
مابین فقها است ظاهر اینست که این عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره
جحد و منافقین لکن در صورت نسیان باین معنی شروع نموده در این نماز بسوره قل هو الله احد یا غفلت
و ذهول از اینکه این روز روز جمعه است یا از استحباب دو سوره در ظهر روز جمعه مثلاً بنابر این هرگاه
تذکر بر اینکه روز جمعه است و سوره جحد و منافقین در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله احد
در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف زیاده از سوره بسوره دیگر نه عدول از فرض بنفل بوده باشد چه جایز نیست تخطی
نماید حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل بوده باشد بمختص بنماز روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت نیست
و همچنین در نماز صبح نیز ثابت نیست کلامیکه هست اینست که آیا مختص است بظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز جمعه
و عصر روز جمعه نیز تعمیم ظاهر میشود از حکم علامه در تذکره لکن ظاهر اینست که در نماز عصر ثابت نبوده باشد
بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود بلی چیزیکه هست ابن ادریس
که آیا حکم مزبور مختص است بر رکعت اول از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگرچه ثبوت
در رکعتین اقرب بصواب است صورت ثالثه در حکم عدول است از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز از نصف میگوئیم
این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اول است بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جحد
و منافقین بوده باشد یا و قول بجواز عدول باکراهت چنانچه جمعی قائل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانی است یعنی
در روز جمعه شروع نمود بقراءت سوره توحید یا جحد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره میخواهد عدول نماید بسوره دیگر یا غیر جحد و منافقین است یا خود جحد و منافقین بوده باشد یا غیر جحد و منافقین پس تشکیکی
در علم جواز عدول بآن نیست و اما اگر سوره جحد و منافقین بوده باشد پس عدول جایز است لکن خلافست
مابین فقها که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد یکی از دو سوره مخصوص است
بصورت نسیان باین معنی که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلت
از استحباب قراءة سوره جحد مثلاً در این نماز یا علم است شامل صورت نسیان و صورت تعمد و تذکر هر دو
میباشد مختار مابین قولین قول ثانی است پس اگرچه باید گرفت اینکه در روز جمعه است و قراءة سوره جحد و
این روز جمعه است شروع نمود بقراءة سوره توحید ملاحظه میتواند رجوع نمود بسوره جحد مادامیکه از نصف
تجاوز نکرده باشد مناسب در این مقام تنبیه بر چند امر است اول است که این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره
جحد یا توحید بوده باشد بسوره جحد یا منافقین یا مختص بنماز جمعه و ظهر روز جمعه است یا ثابت است در نماز عصر
روز جمعه یا از کلمات فقها در این مختلف است لکن مختار در مسئله ثبوت حکم است بعنوان اطلاق خواه در نماز

جمعه بوده باشد یا ظهر روز جمعه یا عصر آن بلکه حجت ثبوت است در نماز صبح و روز جمعه باز پس در هریک از صلوات مذکوره
که بوده باشد ظاهر اینست عدول از هریک از سوره جحد و توحید در صورت علم بتجاوز از نصف بسوره جمعه
یا منافقین میتواند نمود دوم است که آیا این در صلوات مذکوره عدول جایز است از سوره جحد و توحید بسوره
جمعه مثلاً هم چنین عدول جایز است از غیر سوره جحد و توحید در صورت علم بتجاوز از نصف در صلوات مذکوره
بسوره جمعه یا منافقین بلکه حکم در اینمقام ثابت است بطریقه اولی بمثل احتمالات در این مقام چهار است اول عدول
از سوره جحد و توحید بسوره جحد و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دوم عدول از غیر سوره جحد و توحید
بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد و توحید چهارم عدول از سوره جمعه و منافقین
بسوره غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگرچه ثابت است لکن در دو قسم آخر ثابت نیست بلکه قطعی است اشکال
سیم عدولیکه از جحد و توحید ثابت است بسوره جمعه و منافقین در صلوات مذکوره یا عدول از هریک
از سوره تین است بهریک از سوره تین یا از بعضی است بعضی قوی مقام مقتضی اینست که گفته شود احتمالات
در این مقام چهار بلکه پنج است اول عدول از هریک از سوره تین است بهریک از سوره تین مثل عدول از توحید
بسوره جمعه دوم چنین عدول از توحید بسوره جحد و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس آن چهارم
عدول از توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره بهم عکس آن لکن اینها مختص ترک
احتمالات در مسئله است مختار قسم اول است پس هرگاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد جایز است عدول
نماید در این بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین و هم چنین هرگاه شروع نمود بسوره قل
یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن بر وجه
الاولی بلکه این نحو عدول نماید در رکعت اول از توحید یا جحد بسوره جمعه در رکعت ثانیه از هریک از سوره تین بوده
باشد عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هریک از سوره تین که بوده باشد یا عدول نماید بسوره منافقین
عدول از هریک از سوره تین که بوده باشد یا بسوره منافقین در رکعت اول جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول
از هریک از سوره تین که بوده باشد بسوره جمعه جایز نیست صورت رابعه در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید
از سایر سوره قرآنیه قبل از تجاوز از نصف میگوئیم این نیز در غیر روز جمعه است یا غیر روز جمعه اشکالی در جواز
عدول در هر دو حال نیست خصوصاً در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین بی کلامیکه در اینمقام هست اینست
که گفته شود عدول از سوره بسوره دیگر که جایز هست آیا در صورتیست که عدول از غیر موظف بموظف بوده
باشد یا ثابت است مطلقاً اگرچه از موظف بغیر موظف بوده باشد یا تنقیح در این مقام مقتضی اینست که گفته شود در این
چهار احتمال است اول عدول از موظف بموظف دوم عدول است از غیر موظف بغیر موظف سیم عدول است

از غیر

از غیر موظف بموظف چهارم عکس آنست تحقیق مقام مقتضی ظاهر است در هریک از این اقسام پس میگوئیم اما
عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض میکنیم دو سوره در رکعتی از رکعات موظف بوده باشد مثل سوره
توحید و سوره جمعه در رکعت اولی از نماز صبح و روز جمعه نظر باینکه مستحب است قراءة هریک از سوره تین که بوده
باشد در آن پس هرگاه مکلف شروع نمود بسوره توحید و عدول نمود از آن بسوره جمعه یا شروع نمود بسوره
جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید پس در هریک از شقین که بوده باشد عدول است از موظف بموظف
اما عدول از غیر موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره کوثر و میخواهد عدول نماید
بسوره تکاثر و اما عکس اینکه عبارت از عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد پس معلوم است بعد از آنکه این
مذکور شده میگوئیم ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیحه حلبی که فرموده من
افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا باس لکن ظاهر اینست در صورتیکه عدول از غیر موظف بموظف
بوده باشد بعلاوه جواز عدول در این مقام مستحب بوده باشد چنانچه این شخص در این مقام مثاب و ماجور میشود
بجهت قراءة سوره موظفه هم چنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهت نفس عدول در چنین صورت بخلاف آنکه
هرگاه عدول از موظف بغیر موظف بوده باشد و اما در این صورت عدول بعض جایز و رخصت خواهد بود استحباب
و فضیلتی نخواهد داشت بلکه در حد اباحه مرجح است بلی شاید باسباب خارجه راجح شود لکن کلام فی نفسه است
و اما هرگاه عدول از موظف بموظف بوده باشد پس در اینمقام حکم بر همان بعنوان اطلاق ممکن نیست کاهست موظفین
متساوی در فضیلت و کاهست مختلفند و در صورت اختلاف کاهست معدول الیه اجل است از معدول
منه و کاهست بعکس این است مخفی نماند آنچه مذکور شد اول تا در اینمقام در صورت بود که سوره معدول الیها
منوی مکلف بوده در وقت شروع در قرائت آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلف
نبود بلکه غفلة و ذهولاً شروع نموده ظاهر اینست که در این قسمان سوره از عمل طاری خارج بوده باشد بلکه عدول
از آن سوره کالعدم است باین معنی که اجتزاء بقرائت چنین سوره نمیتواند نمود اگرچه متذکر شود بعد از فراغ
از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مکلف قبل از شروع در سوره یا
سوره معینه منوی او بوده باشد در صورت اول سوره که شروع نموده یا عین همان سوره منوی است یا غیر
است قسم اول همان بود که مذکور شد مفصلاً باین نحو که بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره
دیگر مطلقاً جایز نیست و اگر قبل از آن باشد کاهست عدول جایز نیست و در صورت جواز
کاهست راجح است و کاهست راجح نیست و اما هرگاه ظن یعنی سوره مراد و معاد را سوره منوی او بوده
در این قسم اگر متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح لکن بجهت اعتماد بآن سوره متروکه

بوده باشد بلکه بجهت انکه عمل خلافی امنوره منقضی شده مثل کسیکه اخلال بسوره نموده سهواً و متذکر بان شد بعد از فراغ
در رکوع و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال شد قبل از دخول در رکوع خواهد بعد از فراغ از قراءة سوره بوده باشد
یا در اثنای ان ظاهر اینست که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس لازم است که عود نموده قراءة همان سوره مقرره
نماید بعد از قصد ان یا قراءة همان سوره منویه سابقه نموده یا سوره مغایر باشد و سوره مجزی در اینصورت
این شخص مخیر خواهد بود میان سه چیز اول انست که عود نموده قراءة همان سوره مقرره نماید بعد از قصد ان
دویم انست که قراءة همان سوره منویه نماید ثالث انست که قصد سوره نماید که مغایر باشد و سوره باشد لکن
کاهست قرائت همان سوره منویه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد کلامیکه در این مقام هست اینست
در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول از سوره بسوره دیگر
بوده باشد پس اعاده بسم الله در چنین اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما
در این مسئله یعنی در صورتیکه سوره مقرره مغایر باسوره منویه بوده باشد پس کاهست اعاده ان لازم است
و کاهست لازم نیست قدر جامع حال متقضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد این شخص لکنفا بان سوره مقرره
نمیتواند نمود پس لا محاله اخلالی و تداخل ان لازم است و مذکور شد که امتثال در حق این شخص بیکی از سوره دیگر
ممکن است و تفصیل ان مذکور شد پس هرگاه عود نموده خواهد قراءة همان سوره مقرره نماید پس بسمله اعاده بسم الله
لازم است و هم چنین هرگاه خواهد قراءة سوره نماید که مغایر باسوره مقرره و سوره منویه هر دو بوده باشد
و اما هرگاه خواهد که قراءة همان سوره که منوی او بوده نموده باشد در اینصورت ممکن است تفصیل اراده شود ما بین
طول سوره مقرره و ما بین قصر ان پس اگر سوره مقرره از قصار سور بوده باشد مثل سوره کوثر و نصر و نحو
اینها ظاهر اینست که اعاده بسمله لازم نبوده باشد بقصد جزئیت سوره بلکه مفروض اینست که منوی او ان
سوره بوده و هم چنین فرض اینست عدول از ان نیت نموده بوده باشد پس فی الحقیقه بسمله که گفته است بقصد همان
سوره بوده باشد و غفلة بعد از بسمله سوره دیگر را قرائت نموده است پس داعی بر بسمله گفتن در ان وقت همان نیت
سابق بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیت موجب زیادت در اجزاء قرائت خواهد بود و این جایز نیست بلکه
موجب بطلان نماز میشود و اما هرگاه سوره از سور طوال باشد در اینصورت اگر چه امر بسمله باز بهمان
نحو است که مذکور شد لکن نظر بلزوم رعایة موالات ما بین ایات سوره و تخلل چنین سوره موجب اخلال ایات است
پس لا محاله اعاده بسم الله لازم خواهد بود و اما هرگاه سوره مقرره بعنوان بوده باشد که تخلل ان موجب شک
باختلال موالات بوده باشد در نیت حکم در این صورت حکم عدم اختلال بموالات بوده باشد پس اعاده بسمله لازم
نخواهد بود مجملا یا تخلل سوره مقرره یا مستحب است اختلال بموالات یا مستحب است عدم ان یا مستحب

الکلمات

الکلمات در صورت اول اعاده بسم الله لازم است و در دو صورت اخر لازم نیست و اما هرگاه سوره معینه منوی
مکلف نبوده در این صورت یا در حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بوده یا از قسم ثانی بسیار مستبعد است بلکه
ممکن نیست نظر اینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصود او اتیان نماز بوده باشد نیت نماز در این
صورت منفک نمیشود از قصد سوره هرگاه معین بوده باشد با ان سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلقه بوده باشد
بعنوان اطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر اینکه بخصوصها واجب در نماز است نیست نماز در حق عالم بحقیقت ممکن
الانفکاک از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا در اینجا نشود مگر بجهت فاتحة الکتاب و اما سوره واجبه بعد از
فاتحة الکتاب نظر اینکه سوره معینه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یکسوره لا علی التعیین لهذا
قصد ان در حین شروع در نماز بدو طریق میشود یکی انست که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره قدر
در رکعت اول و سوره توحید در رکعت ثانیه این قسم حکم ان مفصلا بیان شد قسم دیگر انست که منوی او
سوره مطلقه است نظر باینکه واجب در حق او نیست مگر یک سوره غیر معینه تشکیکی در صحت نیت در هر دو
قسم نیست کلامیکه در این مقام هست اینست که اما جایز در قسم اول که رسید بمحل قرائت سوره لازم بود داخل ملفقه
این شود که بسم الله میگوییم بجهة ان سوره منویه بعد از ان شروع در بسمله نماید یا در قسم ثانی نیز چنین است
پس بهمان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از ان هر سوره که خواهد شروع نماید پس بعد از بسمله تعیین
سوره واجب نخواهد بود بلکه نخواهد بود بان نحو اول تعیین نماید که من قراءة سوره قدر مثلا مینمایم بعد از ان بسم الله میگوید
بهمان قصد پس بسم الله بجهة سوره معینه واجب نخواهد بود بعبارة اخری بدل از بسمله پس تعیین سوره قبل از
بسمله واجب نخواهد بود یا اینچنین نیست بلکه لازم است قبل از بسمله تعیین سوره نماید بعد از تعیین
شروع در بسمله نماید مختار نزد حقیر ثانی است پس تعیین سوره قبل از بسمله لازم است اگر چه اشکال در ان
میتوان نمود لکن در اینکه تعیین سوره قبل از بسمله اولی و اقرب بسبیل نجات محل تشکیک نیست
بلی کاهست عادة مکلف مطلق شده است بقراءة سوره معینه در نماز در چنین صورت همان عادت معین
ان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست مگر در صورتیکه خواهد بخلاف معتاد معمول داشته باشد در این
صورت البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین شروع در سوره دیگر نماید این هاست که در قسم اول مذکور شد
یعنی در صورتیکه قبل از شروع در سوره منوی مکلف سوره معینه بود غفلة شروع در سوره دیگر نمود ممکن
مفصلا بیان شد **تنبیه چهارم** در بیان امور مستحبات بدانکه مستحب در این مقام چند چیز است اول استعاذه
یعنی مستحب است در رکعت اول از هر نمازی خواه واجب بوده باشد یا مستحب بعد از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه
یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه

چنانچه در هم شیخ شهید در کرک و در سرائر ابی علی بمحل شیخنا الطوسی حکایة زموده ضعیف و شاذ است و در
نیت مراد از وجوب مبالغه در استحباب بوده باشد و میدان اینست که والد بزرگوار از عدم در خلاف دعوی اجماع بر استحباب
زموده تا ان بسیار بعید است که والد ثانی اجماع بر استحباب نماید و والد ثانی بر وجوب شود بلکه انصاف اینست
دعوی اجماع محقق بر عدم وجوب ممکن است و مستحب غایة انصاف است در استعاذه اگر چه در نماز جهری بوده باشد
حتی در حق امام چنانچه سابق بر این اشاره بان شد و در از مستحبات مذکوره بسم الله الرحمن الرحیم است در
صلوات اخفاتیه یعنی در صلوات اخفات قراءت در انها معین است اگر چه در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین
اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر اینست این در حق امام و منفرد باشد پس در حق ماموم ثابت نیست چنانچه
سابق اشاره شد مخفی نماند که اصحاب جهر در بسمله ثابت است اگر چه در صلوات مندوبه نهاریه بوده باشد
سیم انضمام قرائت سوره است بقرائت فاتحة الکتاب در صلوات مندوبه بدانکه نمازهای مستحبه بعضی نفل
است بکیفیت مخصوصه معتبر در ان از کیفیت مخصوصه است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس این
قسم از نافله اصل کلام در انها نخواهد بود بلکه محل کلام در این نوافل راتب یعنی نوافل یومیه و نوافل است که مقدر معتبر
در انها همان زیاده فاتحة الکتاب در هر رکعتی و قراءة سوره در هر رکعت اگر چه لازم نیست لکن مستحب است بلکه
مستحب در هر رکعت از ان قراءة زیاده از سوره واحده است لکن در نوافل لیلیه نهاریه مستحب قراءة سور
قصار است در نافله نهاریه و نافله مغرب و قراءة سور طوال است در نافله لیلیه و کیفیت ترتیب در رکعتین
اولین از نماز شب و نماز وتیره در صباح اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت اخفات در نوافل
نهاریه مگر در بسمله و رعایت جهر در نوافل لیلیه چنانچه بیان شد چهارم در بیان استحباب قراءة بعضی سور قرآنیه
در بعضی از صلوات یومیه و بعضی دیگر در بعضی دیگر میگوییم در سابق بیان شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه
که بوده باشد بعد از قراءة فاتحة الکتاب جزو است مگر انچه در سابق استثنا شد کلام در اینمقام در بیان استحباب
و در همان قراءة بعض سوره است در بعضی از صلوات بدانکه در حدیث مروی در اواخر اصول کافی تقسیم سور قرآنیه
شده است بچهار قسم اول سور طوال بطاء مکسوره که قصار جمع طویله ثانی سور مئین بهمزه مکسوره که
جمع مائه مثل سنین جمع سنه و سوره مثانی و سوره مفصل جماعت از علماء در تفصیل این اقسام چنین
فرموده اند که سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره یونس بنابر اینکه سوره انفال و توبه را
یک سوره حساب نموده اند و سور مئین نیز هفت سوره است اول سوره بنی اسرائیل است و اخر سوره
مؤمنین و فرموده اند این سور را صیدا یا است یا زیاده از هفتاد کلمه از صد ایات است بقلیل یا کثیر بسبب
تسمیه بمئین قال شیخنا الطبرسی و هی کل سورة یکون اولها مائة ایة او قریبا من ذلک او دونه و فرموده اند

سور مثانی از سوره یونس است تا سوره بنی اسرائیل و از سوره زخرف است تا سوره مجادله و مراد از سور مفصل
از سوره محمد است تا اخر قرآن و صاحب قاموس ده قول در تفسیر مفصل ذکر فرموده اول از سوره قتال است
تا اخر قرآن و مراد از سوره قتال سوره محمد است دویم از سوره حجرات است تا اخر قرآن و خود این خود اختصاص فرموده
سیم از سوره جاثیه است تا اخر چهارم از سوره صافات است تا اخر پنجم از سوره صف است تا اخر ششم از سوره
تبارک است تا اخر هفتم از سوره قاف است تا اخر هشتم از سوره انا فتحنا است تا اخر نهم از سوره حجرات
تا اخر دهم از سوره والضحی است تا اخر ظاهر اینست این اختلاف و اقوال میان علمای عامه بوده باشد الی حال
مخفی نماند که اقوال اول است بعد از انکه این مطلب مخفی شد میگوییم جماعتی از متاخرین علمای ما سور مفصله را
تقسیم نموده اند بسه قسم مطولات زموده اند این سوره محمد است تا سوره عم و متوسطات و این از سوره
عم است تا سوره والضحی و قصار و این از سوره والضحی است تا اخر و این تقسیم اگر چه محل مناقشه است بجهة
انکه از جمله سور طوال بنا بر این سوره جمعه و سوره قیامه خواهد بود و این دو سوره اگر متعارف سور عم نباشند
الحال نخواهد بود بلکه اقصر بمراتب از ان و هم چنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از سور متوسطه
خواهند بود و اینها اقصر از سور بینات است از جمله قصار است لکن نمازها در امثال این امور محل است بعمل اورده اند
مستحب است قراءة سوره طول در نماز صبح و قراءة سوره متوسطه در نماز عشا و قراءة سور قصار
در نماز ظهر و عصر و مغرب و تا حال حدیثی که مشعر بر این ترتیب باشد بنظر ما نیامده بلکه انچه مدلول علیه بحدیث
صحیح مروی در تهذیب است خلاف انست و ان حدیث است که محمد بن مسلم اخبار نموده که انحضرت کاشف
اسرار بوده قایم جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که در نماز قراءة موظفی هست در جواب فرمودند
نه مگر نماز جمعه که در ان قرائت باید بشود بسوره جمعه و منافقین بعد از ان محمد بن مسلم میگوید عرض کردم که امام
یک از سوره باید قرائت شود در نمازها در جواب فرمود نعم اما نماز ظهر و نماز عشا پس قرائت باید
بشود در انها بسوره سبح اسم ربک الاعلی و سوره والشمس و نحو اینها و اما نماز عصر و مغرب پس قراءة
باید بشود در انها بسوره اذا جاء نصر الله و الحمد الکافرون و نحو اینها و اما نماز صبح پس باید قراءة بشود در ان
بسوره عم و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم بیوم القیمة و هل اتی علی الانسان از این ظاهر میشود امتیاز
ما بین نماز ظهر و عشا و از این راهست که مرحوم شیخ شهید قدس سره فرموده اند که کتب جمعه
باشتراک ما بین نماز ظهر و نماز عشا و باشتراک ما بین نماز مغرب و نماز عصر و هم چنین مقتضای انچه فرموده
اند جماعتی از متاخرین علما انست که سوره عم از وظایف نماز صبح است و هم چنین مقتضای فرموده ایشان
انست که سوره بینه از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته شود مقتضای حدیث

صحیح است که این سوره شریفه از وظایف نماز ظهر و عشا بوده باشد مشخص است علی بقیة الی حدیث صحیح اول آن
بلکه از الفاظ مذکوره ظاهر شده و قول در مسئله اول از بوکه مطولات مفصل از وظایف نماز صبح است و متوسطات
از وظایف نماز عشا و قصار از وظایف نماز ظهرین و مغرب و ثانی مثل اینست مگر اینکه نماز ظهر و مثل نماز
ظهر و مثل نماز عشا است در اینکه وظیفه هر دو از متوسطات مفصلات است چنانچه قصار مفصل از وظیفه نماز
عصر و مغرب است قائلین بقول اول مفترق بلده فرقه اند فرقه تقسیم سور مفصل نموده اند بسه قسم با تحدید
اقسام چنانچه مذکور شد و فرقه دیگر اگر چه باقسام ثلثه تقسیم کرده اند ولکن تحدید اقسام ننموده اند و اینطور که گویا
اقسام ثلثه ذکر کرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشا و ظهر دو دانسته اند و قصار را وظیفه نماز عصر و مغرب
مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را از وظیفه نماز عشا فقط دانسته اند و قصار را از وظیفه ظهرین و مغرب
مثل علامه در نزد ذکر و منتهی و تحریر و قواعد و کلام شیخ شهید ثانی و فقه است بلکه مشهور چنانچه دانسته شد قول
ثالث در مسئله آنست که افضل در جمیع فرایض در رکعت اولی قراءة حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت
ثانیه قراءة حمد و سوره ملک توحید است مگر در نماز عشای شب جمعه و نماز روز جمعه و نماز صبح پنجشنبه
که وظیفه اینها مذکور خواهد شد و اینقول مرحوم شیخ صدوق و قاضی است بلکه مناسب در اینمقام تنبیه بر چند
مطلب است اول آنست که میگوئیم مقتضای آنچه مذکور شد از حدیث صحیح و حکایت جماعت از کلمات اصحاب آنست
در نماز صبح هر روز و عید از روزهای هفته که بوده باشد هرگاه کسی بعد از سوره مبارکه حمد قرائت هر سوره
از مطولات مفصل نماید اتیان بموظف کرده خواهد بود مگر سوره والضحی که مستثنی است و این چنین است
که مذکور شد لکن نزد بعضی بجهة بعضی از این سورها نسبت بنماز صبح بعضی ایام هست مثل سوره هل اتی است
بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از این راهست اعلام متعرض این شده اند تا اینکه هرگاه کسی در این دو
روز قرائت سوره دیگر از این سور نماید اتیان بموظف نخواهد بود بلکه داعی بر تفسیر بلکه هر آن نیست
بیان آن اینست که شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از صفوان الاول و الاول و از جناب حضرت امام محمد باقر
روایت نموده که آنحضرت فرموده اند هر کسی که بخواند در هر صبح روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان را و هما
علی الاطلاق چنانچه تزویج او خواهد بود او را هشتصد حور بکره و چهار هزار حور ثیب و مشهور خواهد
فرمود او را در جنت با فرح کامیابیات صلوات الله و سلامه علیه اگر چه تصریح بر این حدیث نیست بر اینکه
قراءة باید در نماز صبح بوده باشد بلکه این نزد قطعی الاراده است بعلاوه فهم اصحاب خصوصا بعد از ملاحظه
بعضی اخبار دیگر و اما روز دوشنبه پس راوی روایت نموده از جناب حضرت امام علی نقی صلوات الله
سلام علیه که من در روز سه شنبه خدمت آن بزرگوار مشرف شدم فرمودند دیروز تو را ندیدم عرض کردم

چونکه

چونکه روز دوشنبه بود خوش نداشتم که بیرون آمده باشم حضرت فرمودند کسیکه خواهد از الفاظ عالم جلل شانه
او را محافظت نماید باید از شب روز دوشنبه پس بخواند در رکعت اول از نماز صبح هل اتی علی الانسان را
و روایت ابی الضحاک که در خدمت با سعادت رجع قائله اهل تقوی و هدی جناب حضرت امام رضا
علیه السلام شرفت بود در طریق خراسان روایت نمود که آن سرور که امام در رکعت اولی از نماز صبح چنان بود که
تلاوة میفرمودند حمد و سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت ثانیه تلاوة میفرمودند حمد و سوره هل
اتیک حدیث الغاشیه را از این راهست که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما مع باب استحباب قراءة
این دو سوره مبارکه فرموده اند نماز صبح این دو روز دوم در بیان اختلاف فقها است در وظیفه نمازهای
شب و روز جمعه بلکه اختلاف کرده اند فقها در سوره موظفه در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بر چهار
قول اول قول باستحباب قراءة سوره جمعه است در رکعت اولی از هر دو نماز و قراءة سوره اعلی
در هر رکعت در هر دو نماز این قول مرحوم سید مرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط و
نهایه و ابن ادریس است در سرائر و محقق و علامه است رفع الله قدرهم بلکه مرحوم سید مرتضی در این دعوی
اجماع امامیه نموده است دوم قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و این مخالفت با قول اول
در نماز عشا و هم چنین در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مخالف است با او در رکعت ثانیه که فرموده مستحب است
در آن قرائت توحید سیم قول باستحباب اتیان است در رکعت اولی نماز مغرب و توحید است در رکعت
ثانیه و نماز عشا مثل او و قولست پس قول سیم مخالفت با قولین در نماز عشا لکن مخالفت با هر دو در نماز
مغرب چنانچه ظاهر میشود بلا اظهر سر قول چهارم قولیست حکایت شده از ابن ابی عقیل که مستحب است
قراءة سوره جمعه و المنافقین در عتمه شب جمعه غالب در اخبار لفظ عتمه استعمال شده است در نماز
عشا اگر چه کلام ابن ابی عقیل مراد همین معنی است پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد نشده و اگر مراد
او از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضای این حکم استحباب سوره جمعه و منافقین است در هر دو نماز
علی بهذا این اقوال غریبست مگر قراءة منافقین در نماز مغرب که مستند بی بهجة اوند بدیهی اگر چه مذکور شد
در توظیف در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بود و اما نماز صبح روز جمعه پس ظاهر آنکه فقها آن
که مستحب میدانند در رکعت اولی سوره جمعه است و در رکعت ثانیه سوره توحید و ظاهر از شیخ صدوق
در فقیه و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت
ثانیه بلکه مرحوم سید بر این دعوی اجماع امامیه فرموده است متحقق است کلام در استحباب جمعه در رکعت اول
نیست بلکه محل کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه نخستا ثبوت استحباب نظر بادله

چه از نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب سوره توحید است در آن پس بنا بر این حکم
در رکعت ثانیه نماز صبح تخییر خواهد بود یعنی مکلف مخیر است مابین قراءة هر یک از سورتین که بوده باشد
باتیان هر یک آن موظف خواهد بود چنانچه این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب قواعد بنا بر این عدول
از جمله توحید در رکعت ثانیه نماز صبح بسوره منافقین بی اشکال خواهد بود چنانچه در صحیحه عدول مذکور شده
و اما قائلین به وظیفه عصر و مغرب و جمعه در رکعت اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه در هر یک
از صلوتین پس بی اشکال است و هم چنین نماز جمعه بلکه ظاهر از مرحوم شیخ صدوق در فقیه وجوب قراءة سوره
است در نماز ظهر روز جمعه بلکه ظاهر اینست که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابی الصلاح نیز بالتبع
موافقت فرموده در وجوب قراءة سورتین در ظهر روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارت آنمرحوم در وجوب سورتین
در نماز جمعه ظاهر است از کلام مرحوم شیخ صدوق و اینقول اگر چه لین و ضعیف قائل این شده اند لکن بسیار ضعیف
و سست از آن مؤلف است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است مطلب سیم در بیان اینکه قراءة انا انزلناه تمام
مقام هر یک از سور موظفه میشود در هر نماز هایکه در آن اخبار احتجاج روایت نموده اند تفسیر جلیل القدر حبر کرام
علی بن ابراهیم نوشت بنوبت امام زمان جناب حضرت صاحب الامر علیه السلام باین مضمون روایت کرده شده است که حضرت
عالم فرموده عجب است چگونه قبول شود نمازی که قراءة نموده باشد در آن نماز بسوره انا انزلناه و روایت
کرده شده است که نمی از برای نمازی نیست که در آن قرائت نشود بسوره مبارکه توحید و روایت شده است هر که سوره
حمد را تلاوة کند در نماز هایی و اجری خود و ثواب داده خواهد شد بقدر دنیا آباد است کسی قراءة سوره
حمد را کند و ترک کند سایر سور را که ذکر شد بلا اگر روایت شده که نماز مقبول نیست و نماز از برای نماز نیست
مگر بآن سوره و زمان لازم الاذعان حتی الامتثال از آن جناب صادر شده ثواب در قراءة فلان سوره نخواهد شد
و هر گاه کسی ترک کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوة نماید سوره قل هو الله احد و سوره انا
انزلناه را نماز خواهد شد بثواب این دو سوره که قرائت نموده بعلاوه ثواب این سوره را که ترک نموده بجهة
فضیلتی که از برای این دو سوره مبارکه هست این حدیث نظر بعلو سند و صحت آن چنانچه در جلد ثالث
مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ایم و ظهور دلالت آن و صدور آن از امام زمان عجل الله فرجه و السلام علیه
بآن بعید است و مؤید این معنی است احادیث متعدده از جمله آنها حدیثی است که ثقة الاسلام در کافی و شیخ
الطایفه در تهذیب روایت نموده اند از ابی علی بن راشد که او گفت من عرض کردم خدمت جناب موسی بن جعفر
علیهما السلام خداوند عالم جل شانه را فدای تو گردانند شما نوشته اید بمحمد بن فرج در مقام تعلیم او بهترین سوره در قرآن
سوره انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینه من تنگ شده است بسبب قراءة این دو سوره در نماز صبح

کجا

در بیان اینکه سوره توحید تمام مقام است در نماز صبح

کجا طالب باید بود که در نماز صبح سوره مطوله تلاوة نموده باشد جناب حضرت در جواب فرمودند البته تنگ دشود سینه
تو بسبب قراءة این دو سوره بجهة آنکه قسم بذات اقدس خداوند عالم جل شانه حقیقت در قراءة این دو سوره است
و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از ابی الحسن الصالح که او از عم خود روایت
نموده که او گفت در خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام مشرف بودم در سفر خراسان و جناب حضرت عادت
این بود در رکعت اولی از فرایض تلاوة میفرمودند سوره مبارکه حمد و انا انزلناه را و در رکعت ثانیه تلاوت
میفرمودند سوره مبارکه حمد و قل هو الله احد را که چنانچه روایت رجا بن ابی الضحاک که در همان سفر حضرت
آن بزرگوار مشرف بوده ظاهر میشود که این در غیر روز جمعه و صبح و روز پنجشنبه و روز دوشنبه بوده مطلب چهارم
در بیان کیفیت قراءة سوره موظفه است در نماز هایی که سابق مذکور شد که مستحب است قراءة مطوله
در نماز صبح و قرائت متوسطات در نماز عشا یا ظهر و عشا و قراءة قصار در باقی مقصود در اینمقام اینست که
آیا افضل این است سوره که قراءة میشود در رکعت ثانیه مغایر باشد با سوره که در رکعت اولی تلاوة نموده
یا خیر چنین نیست ظاهر اولیت لکن در صورتیکه متمکن از قراءة سورتین در رکعتین بوده باشد و اینصورت هر گاه
سوره واحده در هر رکعت تلاوة نماید مرجح است هر سوره که بوده باشد که توحید که آن مستقل است
بملاحظه قراءة سوره واحده در رکعتین از فرایض یومیه در صورت مفروضه مرجح است خواه از سوره موظفه
در آن نماز بوده باشد یا از غیر آن مگر قراءة سوره توحید که چنین نیست بنا بر این هر گاه کسی سوره قل اعوذ برب
الفلق را در رکعتی تلاوة نماید و قل اعوذ برب الناس را در رکعتی دیگر آن بر مرجح نخواهد بود بلا اینکه
هر کدام سوره واحده یک از رکعتین تلاوة نماید و جمیع مطلب مقتضی اینست که گفته شود احتمالات در اینمقام
متعدد است یکی آنست سوره مطوله که در غیر صبح موظف است هر گاه تلاوة یک سوره از آن در رکعتی نماید
و سوره دیگر در رکعت دیگر مطلقا متفق در آن نخواهد بود و اما اگر قراءة سوره واحده در هر یک از رکعتین
از آن نماز نماید بکرده خواهد بود خواه این سوره واحده از سوره مطوله بوده باشد یا از غیر و اما هر گاه اتیان
بدو سوره نماید هر سوره در رکعتی آن بکرده نخواهد بود اگر چه هر دو سوره از سوره مطوله بوده باشد یا از غیر سوره مطوله بوده باشد
عقل طالب است احتمال در نماز صبح از هیئت قراءة سوره بچند طریق میشود اول آنست که تلاوت
یک سوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوة سوره دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است
قطع نظر از حکایت تبدیل بسوره قدر دوم آنست که قراءة سوره از سور مطوله نماید در رکعتی و تلاوة سوره
غیر از سور مطوله نماید در رکعت دیگر این اگر چه اولی و از قسم اولست لکن اکمل از بقیه اقسام است بر آنست
که تلاوة دو سوره از سور غیر مطوله نماید در همین نماز صبح در هر رکعتی سوره چهارم آنست تلاوة سوره واحده

از سور مطوله نماید در هر یک از رکعتین مقصود این است این مرجوح شرایط از صحت اقتسام مذکوره اگر چه قسم سوم
بوده باشد یعنی آنست که قراءة سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز مختص است که اینا روی
از هیئت اقسام است که مذکور شد ظاهر اینست این در غیر سوره مبارکه حمد است پس هر گاه قائم صلوة را اتیان
نماید بسوره توحید در جمیع رکعات ای بکر وه تجزی اهل بود اگر چه ای بر جوع بالاضافه بعض سور در بعض
صلوات بوده باشد چنانچه تفصیل آن از سابق معلوم میشود معنی نماند این اقسام بخوبی که در نماز جمع مذکور شد نسبت
بسور مطوله بعینها متحقق است در نماز عشا نسبت بسور متوسطه و در نماز جمعه و ظاهر نسبت بسور قصار
استخراج آن بر تامل ظاهر است **تنبیه** از جمله امور مستحبه ترتیل در قراءة است و مراد از ترتیل در قرآن کلام
مذکور میشود از جمله اخبار و از ارائه اطهار علیهم السلام آنست که اقتصاد در قراءة نماید باین معنی اجتناب
نماید از سرعت مفرط و بطی مفرط یعنی بسیار سریع نماید و هم چنین بسیار بطی نماید بلکه اقتراب مابین کلمات
حاصل شود مستحب است مراد در صورتیست که سرعت بحدی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا حرف شود و هم چنین بطی
بر تبه نبوده باشد که تقطیع مابین حروف یا کلمات حاصل شود و الا قرائت باین نحو موجب بطلان نماز اهل بود و از
مرحوم محقق در کتاب معتبر و علامه و غیر هما ظاهر میشود تفسیر ترتیل بواجب و مستحب اما ترتیل واجب
پس رابع و شود بالجمله مذکور شد و اما ترتیل واجب پس اظهر مرویست از مخارج و حروف از مخارج و حفظ اوقات
وقوف مابین آنکه وقف بحرکت و وصل بسکون نماید تحقیق حال در این مقام مقتضی آنست که گفته شود اما
وقف بحرکت پس آن مهجور است نزد قائلین اهل لسان پس اجتناب از آن لازم و باعدم اجتناب نماز مختل
خواهد بود و اما وصل بسکون ظاهر اینست بعنوان اطلاق اجتناب از آن لازم نبوده باشد بلکه در آن تفصیل است
توضیح حال در بیان مراد مستدعی اینست که گفته شود در این مقام چهار احتمالست وقف بسکون و وقف
بحرکت و هم چنین وصل بسکون و وصل بحرکت اما اقسام اول پس آن اما حسن اقسام است و علی تقدیر نیست
دوم حکم آن مذکور شد و قسم رابع نیز محل تامل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول الیها مفتوح بهمزه وصل بوده باشد
و استعمال آن همزه نماید مثل بسم الله الرحمن الرحیم با اظهار فتحه همزه و اثبات همزه الرحمن الرحیم
در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سوم که عبارت از وصل بسکون
بوده باشد پس این مقسم بچهار قسم میشود اول آنست که فصل متخلل نشود مابین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه
لاحقه و لکن قطع نفس نماید این صورت ظاهر اینست که صحیح و بسیب بوده باشد بلکه ممکن است که بگوییم این
وقف بسکون بوده باز وصل بسکون نظر بعدم اعتبار قطع نفس در حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق
در صورت قطع نفس بعد از فراغ از کلمه و قبل از شروع بکلمه دیگر اگر چه فصل بین متخلل مابین نشود همچنین

در سرعت مفرط در قرائت بنا بر این ممکن است تحقق ترتیل با قرائت فاتحة الکتاب بنفس واحد که مظهر عایت
وقف در سر رجا نماید و از این راهست که مرحوم محقق در شرایع و غیره بعدم حکم باستحباب ترتیل حکم نموده
باستحباب مراعات وقوف بجملات منافات وصل بسکون با مرعیت ترتیل نیز مستدلست بدلیل و مدلول
علیه بکلام اصحاب از علما نیست چنانچه ظاهر شد **تنبیه** از جمله امور مستحبه مراعات وقوف بذکر آن در
تقسیم نموده مانده بچهار قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح وقف تام وقف بر کلمه ایست که ارتباطی و تعلقی بما بعد
خود نداشته باشد نه ارتباطی بلفظ و ارتباط در معنی مثل وقف بر یوم الدین و نستعین و وقف کافی در صورتیکه
که متعلق بما بعد خود بوده باز از حیثیت معنی فقط و ارتباط لفظ علاقه باشد مثل وقف بالغیب فی قوله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة و وقف بر ینفقون فی قوله تعالی و مما رزقناهم ینفقون و الذین یؤمنون
بما انزل الیک و وقف بر من قبلک فی قوله تعالی و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون کسی نگوید
و یقیمون الصلوة در اول عطف است بر یؤمنون و هم چنین و الذین یؤمنون عطف است بقوله تعالی و الذین
یؤمنون بالغیب پس هیئت از آنها چنانچه ارتباط لفظی ندارد بجهت آنکه مراد از آن مذکور شد وقف کافی
وقف بر کلمه ایست که ارتباط معنوی با بعد داشته باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی آن کلمه موقوف
علیها ارتباط لفظی نداشته باشد و در اینجا از هر دو است آنکه کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط دارد
با قبل کلمه موقوف علیها و این معنی نیست و از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر شد
چنانچه هر یک از اینها در پس لیات متحقق میشود ممکن است در وسط آیات نیز متحقق شود مخفی نماند
از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود که وقف بر جمله در سوره توحید وقف تام
بوده باشد و وقف بر تبه آیات وقف کافی بوده باشد و وقف حسن بنا بر آنچه قراءة ذکر کرده مانده وقف بر کلمه ایست
که ارتباط لفظی با بعد داشته باشد لکن ارتباط معنوی نداشته باشد عکس وقف کافی و بنا بر مقتضای قول
در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار وقف تام مثل وقف بر جمله رب العالمین و
الدین و نستعین و الضالین و ده موضع وقف حسن و آن در جمله الرحمن و الحمد لله رب العالمین و الرحمن
الرحیم و یعبد و المستقیم و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف کافی بنا بر این در فاتحة الکتاب
نخواهد بود و وقف قبیح که مانده مابین این سه قسم در لزوم اعاده کلمه موقوف علیها و عدم لزوم کلمه موقوف علیها
در وقف تام و وقف کافی اعاده آن لازم نیست پس ابتداء بکلمه بعد از آن جایز خواهد بود بخلاف وقف حسن
که بنا بر آنچه از قراءة اعاده کلمه موقوف علیها لازم پس ابتداء با بعد از آن جایز نخواهد بود عدم لزوم اعاده
در اولین اگر چه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی مسلم نیست لکن ظاهر اینست مراد قراءة از لزوم و عدم

معنوی یا ارتباط

صادق است در صورت تخلل فصل اگر چه قطع نفس نشده باشد دوم آنست که فصل متخلل نشود مابین کلمه
سابقه و شروع بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اظهر
حرکت یوم الرحیم نماید و شروع نماید باید بعد با علم قطع نفس و علم تخلل فصل در این صورت در نظر حقیر حکم بلا
قرائت نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد مثل ایوم مگر اینکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه در نسبت کما مال بوده باشد پس در سه صورت قراءة حکم به بطلان میشود
اول در صورت وقف بحرکت دوم در صورت وصل بحرکت لکن در موضعیکه کلمه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
و اثبات آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون در صورت علم تخلل فصل عرفا بعد از ضم آن کلمه سابقه
و قبل از شروع بکلمه لاحقه در جائیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و هم چنین در سه صورت قراءة محکوم
بصحت است اول در صورت وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
یا نبوده باشد دوم در صورت وصل بحرکت لکن بشرط آنکه هر گاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد استعمال
آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون یعنی با علم قطع نفس بشرط آنکه هر گاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه
وصل بوده باشد فصل عرفا متخلل صادق نباشد مابین ضم از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و اما هر گاه کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد قرائت صحیح است اگر چه با علم تخلل فصل بوده باشد لکن احتیاط در دین مقتضی
اجتناب از مثل آنست بعد از آنکه این مطلب بتفصیل ملاحظه و دانسته شد میگوییم پس وصل بسکون بعنوان
اطلاق منافی با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا نمیدهد احدی از علما
اجتناب از آن را معتبر در تحقق ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهر از کلمات علما خلاف آنست پس مناسب اینست
که جمله از عبارات جماعتی از اعاظم علما ذکر کنیم تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوییم قال شیخ الطایفه فی التبیان
ینبغی لمن یرتل قراءته و یتتبع الحروف مواضعها هر گاه این کلام که عبارت از وضع الحروف مواضعها
بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت از اخراج حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین نبوده باشد
تفسیر ترتیل از کلام نهایه ظاهر نمیشود و محقق در معتبر فرموده منهی بالترتیل فی القراءة تبیینها من غیر
مبالغة و به قال الشیخ پس بنا بر این ترتیل در قرائت عبارت از ظاهر کردانیدن قراءة است و بعین همین تفسیر
فرموده علامه در منتهی که یا مراد از غیر مبالغة اجتناب از جلوه مفرط بوده باشد یا علامه در نهایة الاحکام
فرموده بعد از حکم باستحباب ترتیل در قرائت و فحص به بیان الحروف و اظهارها و لا یدخل بحیث یشبه الفنا
و لو اراد ترتیل و اتی بالحروف بکمالها همزه ملفوظه و این ادبی در سایر فرموده ینبغی لمن یرتل قراءته
و یتنبه و لا یعجل فیها بجمله استفاده از کلمات مذکوره و غیر اینها است که ترتیل عبارت از اجتناب

لزوم و جمعان و علم و جماعت یعنی اعاده کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی و جمعان ندارد و در وقف
حسن راجح است بنا بر این مضایقه از این معنی نداریم لکن در قراءة فاتحة الکتاب در نماز نظر باینکه امتثال
بقراءة اول حاصل شد اعاده آن بقصد لزوم بلکه بقصد وجهان مشکل است قسم چهارم از اقسام وقف وقف
قبیح است و آن وقف بر کلمه ایست که متعلق بوده باشد با بعد خود لفظا و معنی بجمله کلام که ملاحظه میکنیم بلا منافی
ما بعد خود یا متعلق با و هست لفظا و معنا یا متعلق با و نیست کذلک یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی
یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ وقف در قسم اول قبیح پس جایز نخواهد بود و در سه قسم دیگر خالی
خواهد بود قسم دوم مسلم است بوقف تام نظر بتمامیت آن در جمله و وقف بودن از و قسم دیگر قسم سیم است
بوقف حسن و قسم چهارم بوقف کافی کلام میکند در این مقام هست اینست قسم سیم که متعلق با بعد خود باشد
بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر بحسب است نظر باینکه تعلق لفظی مستلزم تعلق معنوی است مثل
بسم الله تعلق لفظی آن با بعد آنست که موصوف است و ما بعد آن صفت است پس لا محاله تعلق معنوی
متحقق خواهد بود و همچنین در الرحیم نسبت بالرحمن و نحو آنها مگر آنکه مراد آنها از ارتباط و تعلق معنوی
و لفظی معنی دیگر باشد بعد از آنکه مطلب منقح شد خود میگوییم با صل مطلب پس میگوییم جماعتی از فقها فرموده اند
بعد از حکم باستحباب ترتیل مستحب است حفظ وقوف و مراد این نیست که حفظ هر وقف مستحب بوده
باشد چنانچه خود هم آن هست لفظ الوقوف در کلمات ایشان نظر باینکه جمع محلی بالالف است بلکه مراد
اینست هر گاه خواهد وقف نماید اختیار وقف در مثل یکی از این مواضع اولی خواهد بود نسبت
بموضع دیگر و اینکه مراد این بوده باشد که مستحب است در چهارده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف نماید
قطعا چنین نیست بعلاوه آنکه ممکن است گفته شود آنچه مذکور شد در تقسیم وقف باقسام مذکوره بنا
بر اصطلاح قراء بوده ممکن است در این مقام این مراد نبوده باشد بلکه مراد وقف بر آیات بوده باشد یعنی مستحب است در
قرائت فاتحة الکتاب مثلا در نماز رعایت وقف نماید در رأس آیات لکن انصاف اینست حکم باستحباب این
بعنوان اطلاق مشکلست نظر باینکه لازم این آنست که هر گاه کسی بعد از بسم الله یعنی از الحمد لله تا مالک
یوم الدین وقف نماید تارک مستحب بوده باشد و این مشکلست و ممکن است مراد از وقوف در کلمات
ایشان و وقوف تام بوده باشد بنا بر این حکم باستحباب اشکال نخواهد داشت جمله از اراد حفظ وقوف
در این عبارات یا مراد استحباب رعایت وقف است در هر یک یا مراد استحباب رعایت وقوف تامات یا مراد
معنی است که در اول مذکور شد حاصل آن اینست در صورت حاجت بوقف اجتناب نماید از وقف قبیح
پس اختیار نماید یا وقف حسن را یا وقف کافی را یا وقف تام بنا بر این مراد از حفظ وقوف حفظ

اعلم وقف بر احد بود لکن حمل عبارات را بر این معنی بسیار بعید است پس اولی اینست که حمل شود بر احد معنیین
که اول مذکور شد یعنی نباید که وقف بر کلمه متعلق بما بعد او بوده باشد اما معنی اگر چه کلمات قرآن محکم بعلم خداوند
لکن ظاهر اینست که مراد بر حرف بوده باشد پس وقف جایز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است از وقف بر مضاف
نظر بشدت تعلق او بمضاف الیه حتی گویا کلمه واحده بوده باشد بنا بر این اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف
در رب العالمین هم چنین در غیر المغضوب علیهم و غیر اینها بجلاء بلد قراء و ائمه و علما اجتناب نمودند نعم ان
پس عمل بمقتضای قرار داد قراء راجح است در لازم سکر اگر چه اسباب بر این تنبیه بر این شده اما رعایت آنچه در تنوین و نون
ساکنه بالاضافه انفصال اینها بر هیئت از حرف هجا که نموده اند سبب آن نیز من باب اهم و الا از اینست بلکه از جمله
قراءت ثابت بلکه حکم بجهان رعایت آن بعنوان اطلاق بمقتضای انصاف مشکل و قریب بیان مراد مقتضی اینست
که گفته شود تنوین و نون ساکنه با ملاحظه حرفی از حرف هجا که بعد از هر یک از اینها گذاشته شده باقیست نموده اند
بجهار قسم اول ادغام دوم اظهار سیم قلب چهارم اخفا مقصود از این بیان که گفت تلفظ بتنوین و نون ساکنه
بلا ملاحظه حرف هجا بعد از اینها واقع میشود پس میگوئیم قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی ادخال
و در اصطلاح بنا بر آنچه در شرح تسهیل و تصحیح تصریح بر آن شده عبارتست از رفع انشا و وضع آن بلا و حرف
در یکدیگر بدانکه شش حرف از حروف هجا بنا بر قرار داد قراء است که هر گاه هر یک از این شش حرف واقع
شود بعد از حرف منون یا بعد از نون ساکنه باید این تنوین یا آن نون ساکنه را ادغام نمود در هر یک از این
شش حرف که بوده باشد و این شش حرف عبارت از ی ن م و ل ر و در اینها ادغام را متفقیم بدو قسم کرده اند یکی قسم لغنه
مع الغنه و این منسوب بچهار حرف اولست تنوین یا نون ساکنه بسیار مثل وجوه یومئذ ناضره و وجوه یومئذ باسره
و نون ساکنه منسوب بآن مثل سیدرکم بخشی و تنوین منسوب بنون مثل عاملة ناصبة نوشد ناعمة و نون ساکنه
منسوب بآن مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین منسوب بمیم مثل فهما سرمدا فوحه و اکواب موضوعة و نون ساکنه
منسوب بآن مثل خلق من ماء دافق و تنوین منسوب بواو مثل فالمن قوة و لا نامر و نون ساکنه منسوب بآن مثل و اقه
من در انهم محیط و این قسم را ادغام مع الغنه میگویند و غنه منسوب است که از قبیل دماغ خارج میشود و مقصود قراء
از اینکه این قسم را ادغام مع الغنه میگویند آنست که میباید حین قراءة حرف منون را با تنوین ظاهر یکرد بلکه میباید
از تنوین را ادغام کرد در یکی از این حروف اربعه حتی کانه آن حرف مشدد بوده و تلفظ بنون نکند و گویا صوت میل
بدماغ کند و اما در مثل تنوین یا نون ساکنه را میم اگر چه ظاهر است مثل خیر من الف شهر و مثلهم و همچنین یا نون
و لکن با واو و یا غیر ظاهر است بجهت این مطلب که عبارت از ادغام تنوین یا نون ساکنه بوده باشد یکی از جهات
مذکوره اگر چه با اضافه میم و نون ظاهر و بی عیب و مسلم است و لکن با اضافه واو و یا ظاهر و مسلم نیست

خصوصا

خصوصا با اضافه بیا باین هرگاه در مثل من قوة و لا نامر تنوین تا را هیچ ظاهر نکند بلکه تنوین را ادغام در واو
نماید بنحویکه واو مشدد ادا شود حکم بجواز آن مشکل از سابق است شاید از این راه بوده که شارح مفصل اینرا
تفسیر کرده است در جمیع حروف اربعه بآن نحو که باید بنوعی تلفظ شود که از میان نون باقی ماند و بعضی از علما
حرف تفسیر کرده اند مابین نون ساکنه و تنوین و حکم نموده بوجوب ادغام در اول و بجواز آن در ثانی و قسم دوم
ادغام بلا غنه است و این در صورتیست که هر یک از حرف منون و نون ساکنه متصل بالا بیا باشد غفور رحیم
و من رب انهم علی و لم یکن له و اما ادغام بجهت آنکه تنوین یا نون ساکنه ادغام میشود در هر یک از لام و را
و اما بلا غنه بجهت آنکه در مقابل مع الغنه و شارح تسهیل جواز غنه را در این قسم نیز از سیبویه نقل نموده و هم
چنین از عاصم و ابن عامر که در تیسیر از رؤسا و قراء اند و قسم دوم اظهار است و این در صورتی است که تنوین
یا نون ساکنه متصل شود بهر یک از حروف حلقیه که بوده باشد و آن چنانچه سابق بیان شد شش حرف است
همزه و هاء و عین و حاء مهملتین و غین و خاء معجمتین وجه تسمیه اینها باظهار بجهت آنست که باید حین قراءة
حرف منون تنوین را اظهار نمود و هم چنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم و من یقول ربنا آتنا فی الدنیا
اولم ینهک عن العالمین اذ هی ام ربی لا یات بغیر حق اسوی و الانعام و هو کل علی مولاه من حماه و عزیز حکیم
و علیم غفور و من غل و جلم خبیر و من خلق الشرات و لا امن و اظهار هر یک از تنوین و نون ساکنه در حال
اتصال هر یک از حروف سته حلقیه مذکوره مشهور مابین قراء و ائمه مرتبه است لکن زمخشری حکایت
نموده است از جماعتی که مخالفت کرده اند در هر یک و حاء مهملتین حکم این دو حرف را مثل قاف دانسته اند در
اخفا نمودن تنوین و نون ساکنه در حال اتصال بهر یک از اینها اگر بوده باشد نظر بقرب مخرج این دو حرف
بمخرج قاف قسم سیم قلب است و این در صورتیست که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بباء موحده
اتصال نون ساکنه بباء خواه در کلمه واحده بوده باشد یا در کلامین باین نحو که تنوین یا نون ساکنه در آخر کلمه اولی بوده
باشد و باء در اول کلمه ثانیه مثل جبر بعباده و من بعده معلوم است اتصال تنوین بباء ممکن نیست مگر در دو کلمه
لکن اتصال نون ساکنه بباء چنانچه در دو کلمه ممکن است در کلمه واحده نیز ممکن است خواه فعل بوده باشد مثل
انبعث یا اسم مثل عنبر و منبر و این قسم را قلب نامیده اند بجهت آنکه بنا بر اعتقاد قراء و ائمه حرف میباید
نون ساکنه یا تنوین را قلب بمیم نمود و وجه هر یک بجهت قلب نون بمیم ذکر کرده اند آنست چونکه نون ساکنه
ادا میشود در حال میل بخیشوم و باء حروف شفویست ادا میشود از میان دو لب پس تلفظ بنون اولا
بعد از آن تلفظ بباء تصور دارد پس نون قلب کرده میشود بمیم مثل باء است در شفویت بودن و همچنین
حال در تنوین نظر بعدم انفکاک از نون در حین تلفظ قسم چهارم اخفا است و این در صورتیست که هر یک

از تنوین و نون ساکنه متصل شود بغیر از پانزده حرف مذکور یعنی متصل شود بسایر حروف باقی که عبارت از ت
ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و ذلک مثل ان تبدیهم ام لهم الجنة نعوهم من ثواب لنا و لجانة نجی المؤمنین
و کلا جعلنا من دون عدل و ذلک عن ذکر ربهم کل نفس ذائقة الموت از لناه و من کل زوجین یتسلون
و لما سجاه فلا تظلم نفس شیئا ان من شیء و انصرنا الکافرین من ضر ینفقون ینظرون ینفعکم کلا فی ظلل
من قبل شیئا قلیلا ان کل نفس شیئا کثیرا و هشیا این قسم با خفا در مقابل اظهار است یعنی چنانچه تنوین و نون
ساکنه باید اظهار شود در حین اتصال بحروف حلقیه باید اخفا شود و هر یک از این دو که بوده باشد در حال اتصال
بهر یک از پانزده حرف که بوده باشد یعنی اظهار نماید و در شرح مفصل چنین معنی نموده اخفا آنست که نون ساکنه
گذارده شود بحال خود باین معنی که ادغام نمیشود باین حروف چنانچه در حروف یرملون ادغام میشد نظر باینکه
مخرج نون ساکنه نزدیک بمخارج این حروف نیست بنزدیکی تام چنانکه در حروف یرملون بود و هم چنین اظهار
نمیشود چنانچه در حروف حلقیه یعنی در حال اتصال باین حروف اظهار میشد نظر باینکه مخرج نون ساکنه
نسبت بمخارج این حروف حلقیه نزدیک نیست بنزدیکی تام بعید هم نیست که بعد تام مثل حروف حلقیه نزدیک
از ابو عثمان مازنی حکایت کرده که او حکم کرده بلخفیه اظهار نون ساکنه یا غیر حروف حلقیه انصاف اینست کلمات
انهار لیتفهام و افی باین مراتب نیست بنا بر این حکم بلخفیه قراءة در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال آن
بیکی از پانزده حرف مذکوره نمیشود بلکه حکم بترجمان قراءت بمقتضای آنچه مذکور شده در اقسام اربعه بعنوان
اطلاق مشکلات چه جای اینکه حکم بلزوم شود خصوصا در صورتیکه تبدیل حرف بحرف دیگر شود مثل تبدیل
نون بمیم در قلب نظر باینکه امتثال بحسب ظاهر در صورتی متحقق است که اتیان بکلمات نماید بحروف و ظاهر مکرر
که دلیلی که توان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل بعضی حروف دیگر و آنچه در ایتفهام از کلمات قراء و غیرهم
در این باب بنظر رسیده وافی بمراد نمیتواند شد چنانچه بر تنبیه بر این مطلب شد در ادغام مع الغنه هفتم از جمله امور
در حق قاری خواه در حالت صلوة بوده باشد یا نه آنست که بعد از فراغ از قراءة آیه مشتمل بر عطا یا و نعم الهیه تامل نموده
با خضوع سؤال آن نعمت را از خلاق عالم جل شانه نماید چنانچه بعد از فراغ از آیه مشتمل بر عذاب استعاذه از آن
نماید و هم چنین است هر گاه قراءة نماید آیه مشتمل بر امر بتلفظ کلامیکه دال بر تمجید الجل شانه بوده باشد
تلفظ بآن کلام نماید یا مشتمل بوده باشد بآیه تزیین بالعرش شانه از نقایص یا اتصاف باریء شانه بصفت کمالات و اعتقاد
و اعتراف بآن نماید و هم چنین هر گاه مشتمل بوده باشد بر استعاذه بآن خداوند عالم از مضار استعاذه نماید
بخداوند عالم جل شانه از شر آن و هم چنین هر گاه مشتمل باشد بر خطاب باری تعالی جل شانه بعبارت بالحال تضرع
تلفظ باین نماید مثلا اینکه بعد از فراغ از قراءة و ابراهیم با صبر و اجنبنی و مرا بگوید اللهم ارزقنی منها و بعد از

فراغ

فراغ از آیه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی منهم و بعد از قراءة انا اعتدنا للکافرین
سلاسلا و اغلالا و سعیرا بگوید اللهم لا تجعلنی من اهل السلاسل و الاغلال و السعیر و بعد از قراءة انا اکرمناهم
و نابوها عبوسا قمطریرا بگوید اللهم اجعلنی من الناظرین منک و من کالمنین من شدائد ذلک الیوم
و بعد از قراءة قل هو الله احد بگوید اللهم اجعلنی من اهل معارفت و توفیق جناب امام رضا ع و الثنا
ماثور است که میزبود عند الله احد و این اوفق بظاهر الفاظ است و بعد از فراغ از قرائت و جعله بگوید لک الله
و بی سوره باشد و سوره و اوسط مرتبه استحباب اجتزاء بسبع مرتبه است ظاهر اینست فرق در این باب بیش باین
اینکه سوره را تلاوة نماید در رکعت اولی از فرایض باشد و رکعت ثانیه و بعد از قراءة قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ
برب الفلق چنانچه بعد از قراءة قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و بعد از قراءة یا ایها الناس
اعبدوا ربکم و یا ایها الذین آمنوا بگوید لبیک ربنا و لبیک اللهم لبیک مجملا مستفاد از اخبار وارده از
ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار آنست که مناسب است در حق قاری که بعد از قراءة آیه تلفظ
نماید باینکه مناسب آنست خواه از قبیل آنچه مذکور شده بوده باشد یا غیر آن مثل اینکه بعد از قراءة لیلة القدر خیر
من الف شهر بگوید اللهم وفقنی لیلة القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر و بعد از قراءة سبح اسم ربک الاعلی
بگوید سبحان ربی الاعلی و سبحان ربی الاعلی و مثل آن از الفاظ دیگر و اما آنکه مناسب این مقام است که تعیین شود بر وجه
مطلب اولی آنست که آنچه مذکور شد اداب صلوة است یعنی آن امور مستحبه غایت است یا از آداب قراءة است
در حق قاری مستحب است که چنین نماید خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز ثمره در نیت ظاهر میشود
بنا بر اول نیت میتواند نمود که این از امور موظفه در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر اینست که ادا باید قراءة
موظفه قاری است خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم باینکه از امور موظفه در نماز است ممکن
نیست اگر چه بسیاری بعض خصوصیت معتبره موهم توظیف است و هم آنست که آیا این استحباب در حق قاری
یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است یا بعد از فراغ از قلاوت قرآن در حق مأموم هم جاری است یا نه
ممکن است تفصیل داده شود مابین المقامین که مشتمل بر سؤال و خطاب با خلاق عالم جل شانه بوده باشد یا مشتمل
استغفار و ذکر بوده باشد یا آنکه مشتمل بر سؤال و خطاب بوده باشد اللهم اجعلنی و اللهم ارزقنی اولا
فتعلق و لا تعذبنی و نحو اینها جواز اتیان اینها در حق مأموم مشکل نبوده باشد و هم چنین است استغفار مثل
اینکه امام تلاوة کرده و استغفر الله کان توابا مأموم بگوید استغفر الله و یا آنکه مشتمل بر تعظیم و ثنای
الجل جل شانه بوده باشد یا آن نیز محل اشکال نیست بنا بر این و در نیت بعد از فراغ امام از سوره حمد جایز بوده باشد
در حق مأموم که بگوید کذلک الله و نیت نظر باینکه این اشاره است بآنچه مذکور شد است بتمام سوره پس مذکور

اینست مذکوره و یا آنچه در قلاوت مذکور شد از آیه در حق امام تلاوة نموده باشد

ان ثناء و تعظیم بارب تعالی شانه است و جواز مثل این در جمیع احوال الصلوة در حق قالبه مصلی ثابت و مسلم است

مبحث پانزدهم در بیان معنی حمد است بدانکه مناسب در این مقام اینست که بیان شود تفسیر سوره مبارکه حمد و توحید بنحو مختصر و کلمه ناس باعاذ الله الموفق المجید از آن منتفع شوند پس میگوئیم بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله آیات مبارکه این سوره و سایر سور است متعلق حرف جر در آن محذوفست تقدیر متعلق بالمقام یعنی کما این بسمله قبل از آن مذکور میشود مثل اکل در حین اراده اکل و اشرب در حین اراده شرب و البس در حین اراده لبس و اکتب حین اراده کتابت و اقوم حین اراده قیام و اقرأ حین اراده قرائت و هکذا ممکن است تقدیر ابتداء در جمیع اینها بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوئیم قراءة هر کلمه متعلق بچیزی بوده باشد که بسمله جزء او نبوده باشد مثل سوره براءة و والضحی و غیر اینها در اینصورت توصل بسمله در قراءة آن چیز ظاهر است و اما هرگاه مقصود قرائت چیزی بوده باشد که بسمله جزء او بوده باشد مثل سوره حمد و غیر آن از سور قرآنیه سوای براءة در اینصورت توصل بسمله از بابت توصل بجزء چیز است بالاضافه بکلان و بعبارة اخری توصل بجزء سوره است در قراءة ما عدا این جزء از بقیه اجزاء آن سوره و بعد از بیان این مطلب میگوئیم اگر مراد از الله در بسمله لفظ جلالست پس اضافه اسم بآن اضافه بیانی خواهد بود حاصل معنی در اینوقت این خواهد بود که استعانت میجویم در این قرائت بنامی که آن لفظ جلالست و ممکن است مراد از اسم هنا اخوذ و ثبات بلکه مراد مسمی بوده باشد در این وقت اضافه لامی خواهد بود و ثانی از جهت بحسب لفظ الرحمن الرحیم بنابر ثانی صفت خواهد بود نسبت بمسمی و هم چنین بنابر اول باعتبار دلالت لفظ بر مسمی و اما بنابر اصطلاح اینکه اسم عبارت از ذات ملحوظ الصفة است پس امر ظاهر است و اما اتصال لفظ اسم او در خالی اسم مابین جار و مجرور یعنی لفظ جار و اعلم حاجت برا پس مناسب در کلام بیکه در آن نهایت بلاغت و فصاحت رعایت شده نیست و ممکن است در این عالم اخمال دیگر هم بیان آن اینست که گفته شود مراد از الله در این مقام ذات اقدس جل جلاله بوده ثابت ظاهرا بنیکه استعمال لفظ بچند نحو میشود اول اینست که ذکر شود و اراده شود از آن مسمی نظر باینکه اسم علامة مسمی است پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار اینست که علامت مسمی است دوم آنست که مقصود نفس لفظ است اول مثل اینکه میگوئیم الله خالق السموات والارضین و ثانی مثل اینکه گفته میشود الله علم للذات الاقدس الحایز لجمیع المحاسن والمنزه عن جمیع النقایص در هر دو مقام لفظ مذکور است و معنی مفهوم لکن مقصود بالذات در اول مسمی است و ذکر اسم بجهة توصل بآنست و در ثانی بعکس اینست یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است و انتقال بمسمی بجهة بودن لفظ است علامة نظر باینکه انتقال بعلامت مستلزم انتقال بذی العلامة است در حق عالم بحقیقت حال پس باین ضم باز توصل و استعانت

باسم

باسم متحقق خواهد بود بنابراین معنی الرحمن الرحیم صفت الله خواهد بود و ممکن است که تقدیر کلام این نموده باشد ابتداء فی القراءة مثلا متبرکا باسم الله الرحمن الرحیم او مستعینا به و در این وقت ظرف متعلق بتبرکا یا مستعینا خواهد بود یعنی ابتدا میکنم در قراءة حمد را بچیزی از این سوره مبارکه را در حالتیکه تبرک جوینده ام باسم خداوند عالم که موجود و هنده کلمه مخلوقین است در دار دنیا و بخشنده است در دار آخرت بشرط ایمان و در معنی اخبار تفرقه شده است مابین این دو لفظ حاصل آن اینست که رحمن عام است باعتبار معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و عام است باعتبار لفظ و در اول از عموم باعتبار معنی است که نعمت رزق در دنیا در حق مومن و کافر هر دو ثابت است و از خصوص باعتبار لفظ آنست که لفظ رحمن اطلاق نمیشود مگر در حق ذات اقدس جل شانه و در اول از عموم و خصوص در ثانی اینست که لفظ رحیم جایز اطلاق میشود در حق باری تعالی شانه اطلاق میشود در حق غیر او از مخلوقین و لکن مغفرت و امرزش مختص بمومنین است در حق کفار ثابت نیست و ممکن است در این مقام تقدیر بنحو دیگر کرده شود و اشمل از همه است و آن اینست که گفته شود مراد این معنی است استعین او ابتدا فی کلامی بسم الله الرحمن الرحیم چنان نحو تقدیر کرده شود در جمیع موارد و افعال مخصوصه در موارد مخصوصه چیزی از جزئیات این عموم خواهد بود بنابراین حاجت بر بعضی تکلفات سابقه نخواهد بود و الحمد لله یعنی فرع کامل ثنا یا جنس ثنا یا هر فرد از افراد ثنا مختص ذات بالک خداوند عالم است که جامع جمیع صفات کمال و معری از جمیع نقایص است رب العالمین و این صفت دارد که مالک و خالق جمیع عالمیانست الرحمن الرحیم و نزیه دهنده قالبه ذی حیوة است در دنیا و امر زنده قالب اهل ایمانست در عقبی و اعاده کرده این دو صفت بالذکر در ضمن بسمله مذکور شد شاید وجه آن این بوده باشد که اول مذکور بود در ضمن استعانت و ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین یعنی مالک کل امور و صاحب اختیار کل در روز جزا بوده باشد یا مالک خود روز جزا است مخفی نماند که خلاق عالم جل شانه اگرچه مالک جمیع امور است در جمیع اوقات لکن اضافه بروز جزا باعتبار اینست که در این وقت بر هر ذی حیوت ظاهر میشود حقیقة حال بلکه مراد استدلال است که در این مواقع میشود محاسبه عباد و جزاء و عتاب بلا اختلاف کرده اند قراء در اینمقام از جماعتی مثل عاصم و کسائی و یعقوب و خلف نقل شده قرائت بنحو مذکور و جماعتی قرائت نموده اند و ملک بکسر لام و بهر طریق از این دو نحو قراءة شود خوبست و علی التقدیرین جایز است قراءة برفع کاف و نصب آن لکن قراءة مشهور بقرائت و این ایاک نعبد یعنی ای پروردگار عالم فقط ترا عبادت میکنم و بسبب آن لک نستعین و از تو استعانت میجویم در توفیق عبادت و غیر آن اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت و مستقیم ما را براه راست که موصل بنجات است نقل کرده اند بعد از آنکه روح مقدس جناب رسالت مآب میل باعلی درجات جنان نمود

در هم شرح نوشت و فرستاد نزد صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنچه مضمون آن سوره حمد قرآن الکتاب از جانب شما بما رسیده و تا آخر معنی آن نمودیم شبهه بجهة ما پیدا شد در معنی اهدنا الصراط المستقیم بیان آن اینست که اگر شما قائل هستید در حقیقت دین شما پس شما را نموده اند طریق حق را پس طلب کردن آن تحصیل حاصل خواهد بود و اگر قائل هستید پس ایمانی در حق شما ثابت نیست پس اگر دفع شبهه ما را کرده بدانید ما مذهب اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از آنکه مکتوب قیصر بحمار رسید و مطلع بر مضمون آن شوند عاجز شدند از جواب آن مطلب را بعرض سید و صاحب امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند آنجناب فرمودند در مقام جواب از این شبهه چیزی کرد حاصل آنانیست معنی آیه شریفه آنست ثابت دار ما را بر راه راست در دنیا و بنما ما را راه بهشت در قیامت و باز نقل شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده بود کدام سوره است از سور قرآنیکه نیست در آن هفت حرف ما در انجیل دیده ایم کسیکه چنین سوره از سور قرآنیه را بخواند بهشت بر او واجب میشود جناب حضرت امیر المؤمنین در جواب این فرمود بدانید سوره سوره فاتحة الکتاب هفت حرفی که در آن نیست تا آخر و خاور از مجوسین و مشرکین و ظاهرا است نقل شده بعد از آنکه این جواب بقیصر رسید رسید منکشف شد برای حقیقت امر اسلام و اعتقاد بر آن نموده لکن اظهار اسلام خود نمود و قوم خود و اسرای مسلمانان که نزد او بودند رخصت نمود سر تا قدم بمدینه طیبه الذین انعمت علیهم یعنی راه کسانیکه انعام فرموده بر اینها و مقربین و شهدا و صالحین و سایر مؤمنین غیر المغضوب علیهم مغضوب بیهود چنانچه تفسیر شده و لا الضالین نصاری و ممکن است اعم بوده باشد چنانچه مؤید عموم است مقابل آن با نعمت علیهم **بیان افعال واجبه نماز رکوع** و در این چند موضع است **اول** در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حق نماز عبارت از انحنا است بعد از قراءة یا بدل آن و اعتقاد اینکه حکم آن ممکن شود بسبب او از رسانیدن دست بدیدن زانو و فاقد الیدین او قاطع الیدین یا طویل الیدین منحنی میشود بقدر مستوی المنطقة بدانکه رکوع واجبست در هر رکعت یکمرتبه و ظاهر آیات کرمه رکعت از آن مشتمل بر رکوع و این رکوع چنانچه واجبست در صلوات مفروضه رکن نیز هست که اخلال و ترک آن موجب بطلان نماز است علاوه باشد یا سهوا در رکعتین اولین بوده باشد یا اخیرتین پس اگر سهوا مابین فقط و احد اقوال در مسئله است قول ثانی تفرقه است مابین رکعتین اخیرتین و غیر هما در حق ناسی که مرحوم شیخ حکم نموده اند هرگاه اخلال بر رکوع کند سهوا در رکعتین اخیرتین و متذکر شود بآن بعد از سجود اسقاط سجده نموده خود مینماید بر رکوع بعد از آن اتیان بسجود مینماید و اینقول ضعیف است اگرچه این حرف با الزم موافقت فرموده حاصل اینقول تفرقه است مابین صلوة ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه در ثلاثیه و رباعیه اخلال بر رکوع مبطل است عامدا بوده باشد یا ساهیا و هم چنین است در رباعیه در رکعتین اولین و اما در رکعتین

اخیرتین

اخیرتین پس هرگاه اخلال بر رکوع سهوا بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه خود بر رکوع مترتب است بعد از اتیان بآن بر نماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم قول ثمان است با تتمه هم در جمیع صلوات حاصل این قول تفرقه است مابین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال بر رکوع نماید نماز باطل خواهد بود و اما هرگاه سهوا اخلال بآن نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در رکعتین اولین بوده باشد یا غیر و این قول را مرحوم شیخ در کتاب مبسوط از بعض اصحاب نقل فرموده اند قول چهارم تفصیل است مابین تذکر یا اخلال رکوع در حال سجود و تذکر آن بعد از رفع رکعت دیگر در اول نماز یا طول و در ثانی اسقاط میکند آن رکعتی را که اخلال بر رکوع آن شده و بنا میگذارد بر رکعت بعد از آن و اینقول شیخ است در نهایه خاص است قول تفرقه است مابین سهو در رکوع در رکعت اول و سهو در رکوع در غیر آن در اول نماز حکم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهو در رکوع نمود در رکعت ثانیه مثلا در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شود آن رکعت را و اسقاط میکند بنا میگذارد در رکعت اولی اتمام نماز نماید و هم چنین هرگاه اخلال بر رکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شود در حالت سجود یا بعد از آن اسقاط آن رکعت نماید و بنا میگذارد در ثانیه نماز را اتمام میکند و اینقول ممکن است از والد بزرگوار شیخ صدوق مختار مابین اقوال اول است پس با اخلال بر رکوع نماز باطل میشود استیناف نماز لازم است خواه عمدا بوده باشد آن اخلال نیست یا سهوا در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعتین اخیرتین بوده باشد یا غیر آن متذکر شود بآن در حال سجود یا بعد از آن ظاهر اینست که مسئله محل تامل بوده باشد اما میگوئیم در اینمقام هست اینست که آیا متذکر آن بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم بطلان نماز یا نماز ظاهر اولیست اگر چند ذکر قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد یا اما هرگاه متذکر آن شد قبل از دخول در سجود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه بعد از وضع بدن بر زمین بجهة سجود و انحناء بجهة آن بوده باشد و ما میگوئیم بحمل سجود در سجده باشد تا ملی در این باب نباید نمود و بلا اشکال که در اینمقام هست اینست که آیا لازم است قیام یعنی واجبست بعد از تذکر بحقیقت حال یا بایستد اولا بعد از آن منحنی شود بجهة رکوع یا نه بلکه میتواند بر چیزی تا بحد رکوع رسد اکتفا باینقدر نماید ظاهر اولیست و این در صورتیکه انحناء در اول بجهة سجود بوده باشد یا محل تامل است و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحناء بجهة رکوع بود لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد و نشست بجهة سجود بعد از آن متذکر شد در اینصورت نیز باعتقاد حقیر لازم است بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع نظر باینکه قیام متصل برکوع قیامی است که از او منتقل میشود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قراءة و مؤید این است در اینمقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود

پس قیام متصل برکوع بعلاوه نامده خواهد بود پس لازم است قیام تا آنکه قیام متصل برکوع بعلاوه باشد و توضیح مطلب
را از رکوع در کلام علما قیام متصل برکوع رکوع شرعی است و رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحنائی است که ممکن بود
باشد از بلوغ بیدین برکبتین و اتصال قیام باین ممکن نیست پس مراد قیامی است که منفصل شود از آن برکوع شرعی
و مفروض عالم تحقق آنست پس لازم است قیام بجهة تحصیل آن فرقی در این باب مابین معه صورت مذکوره نیست
بحث دویم در تحقق انحنائیست که بآن رکوع شرعی متحقق میشود و قیمه تفرقه رکوع رجال و نساء و پس میگوئیم
بدانکه مذکور شد که رکوع شرعی در حق قائم مختار عبارت از انحنائیست که ممکن بود تا بآن مکلف بسبب آن از سایرین
بدین برکبتین مقصود در این مقام دو چیز است اول آنست که تغییر شود بر اینکه وصول رؤس اصابع بکفایه نمیکند
در تحقق رکوع شرعی بلکه لابد است از انحنائیکه ممکن بود تا از سایرین کفین برکبتین و این بلد نمو میشود
یکی آنست که منحنی شود بحدیکه سینه دست که بتعبیر از آن بر امتداد میشود و برسد بزانوها ثانی آنست که منحنی شود
بحدیکه بلمس انگشتان بزانو برسد ثالث اینست هر دو و کفایه میکند در اینجا مامور بآنکه چه اول الاحتمالات دوم
آنست که تنبیه شود بر اینکه آنچه مذکور شد در حق رجالست پس در حق نساء چنین نیست بلکه انحنائیکه واجب در حق
زنان کمتر از این قدر است که مذکور شد بلکه هرگاه زن منحنی شود بحدیکه رؤس اصابع بزانوها برسد این قدر کفایه
مینماید در تحقق رکوع واجب در حق زن بلکه در نیست آنکه گفته شود بکفایت اقل از این بقلیلی بحلاه مقصود این
نیست انحنائیکه بحصول امتثال در حق مرد هست آن محصل در حق زن نشود بلکه مقصود تنبیه بر آنست که زن
آنکه میتواند نمود باطل از آن مقدار پس هر انحنائیکه کفایت میکند در حق رجال کفایه میکند در حق نساء و اما
عکس نیست یعنی بعضی از انحنائی که زن آنکه میتواند نمود بخلاف مرد بلکه راجح در حق زن آنست که انحنا
او در رکوع اقل از انحنائی مرد بوده باشد اگرچه مثل انحنائی مرد نیز کفایه مینماید در حصول امتثال و تقیید بقاعد
بسبب آنست که در حق قاعد چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد در مبحث قیام مفصلا مذکور شد و تقیید بمختار
بجهة آنست که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر ممکن از انحنائی مطلق نبود باید آنکه مینماید بایماء برأس و اگر
ممکن از ایماء برأس نبوده باشد آنکه مینماید بایماء بعین و اگر ممکن بود تا بآن انحنائی لکن بقدر مذکور ممکن نبوده
باشد لازم است منحنی شود بقدر مقدور بحلاه رکوع در حق قائم مختار عبارت از انحنائی بحد مذکور در حق
قاعد مختار نیز بجز ذیست که مذکور شد در مبحث قیام و در حق غیر مختار یا انحنائیست لکن نه بحد مذکور یا ایماء
برأس است یا ایماء بعین بتفصیلی که مذکور شد ممکن است کسی بگوید که رکوع در شریعت عبارت از انحنائی
بحد مذکور و اگر در حق غیر مختار مذکور شد علی ایماء و بعین مثلا این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است لا یکی
در اینجا هست این است یا ایماء بعین یا ایماء برأس مثلا مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی

تکلیف

تکلیف اولیاء برأس بوده باشد مثلا در مقام رکوع اطلال بلین که مناسب بعد از دخول در سجود یا بعد از زوال از سجود
متذکر شد خواهد سجود اختیار بوده باشد یا قائم مقام آن مثل ایماء برأس در صورت عدم تمکن از سجود نماز تمکن
بفسد است اعاده آن لازم است یا نیز چنین نیست محل اشکال است نظر باینکه ایماء در اینجا بدل رکوع آیا
ثابت است در حق بدل ایز ثابت بوده در حد بدل نیز پس لازم است استیناف نماز ظاهر اینست که حکم ببطلان
نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم نخواهد بود و نظر باینکه بدلیت ایماء برأس مثل لانت
برکوع منصوص نیست که باین فرموده باشد هذا بدل منه و غیر ثابت تا آنکه بعدم بدلیت یا بعدم منزله
استدلال نمایند خود بشارکت در جمیع احکام بلکه موجود در منصوص ایماء دلالت در صورت عدم تمکن از
رکوع اینقدر کفایه نمیکند در حکم بشارکت در جمیع احکام و ادله مقتضیه ضمانه که مشتمل بر لفظ رکوع
منصرف بما نحن فیه نمیشود پس صحت ثابت حکمی بعید است و بر فرض آن مستحق نیست بعلاوه تمکن است
استدلال کرده شود در اثبات صحت بعموم صحیحه زرارة الصلاة لا تعاد الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة
والرکوع والسجود بنابر آنکه مقتضی اعاده نماز بسبب اخلال افعال و سهو انظاهر است مذکور منحصرست در اخلال
بیکی از امور خمسه مذکوره و علم اندراج محل کلام در غیر رکوع ظاهر است و هم چنین در رکوع نظر باینکه مذکور
شد پس ما نحن فیه مندرج در تحت عموم مستثنی نیست بلکه مندرج است در تحت عموم مستثنی منه پس
اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال بآن ساهیا لکن احتیاطا اعاده نماز است بعد از اتمام بلی حق کدام غیر
هست اینست که ایا عود بجهة تدارک معنی لازم است یا نیز ظاهر تقضیه است در اینمقام مابین آنکه سجود آنشخص
بطریق معهود بوده یا بطریق ایماء و در اول حکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز آن بی اشکال نظر باینکه
و بعدم لزوم عود بمعنی در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول در سجود بخلاف در ثانی پس در هم بعدم جواز
عود بمعنی در این صورت اشکال میتوان نمود مگر آنکه بگوئیم عود بجهة تدارک بمعنی مستلزم زیادت در نماز نیست
یا اخلال بایماء سجودی عامدا هر ایز موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه عود نمود بجهة تدارک نقص
یعنی ایماء بجهة رکوع یا اعاده مینماید ایماء و بجهة سجود در ایماء اگر اعاده نمود لازم می آید زیادت در اجزاء نماز و لا
لازم می آید اخلال بسجود یا اخلال بنایب مناب او بعد از رکوع یا قائم مقام آن و علی التقدیرین نماز باطل است
اما بنابر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم تقدم رکوع بر سجود و اما بنابر اول نظر بحدیث صحیح رفیع در کافی
از جناب فخر الاولین و الاخرین امام محمد باقر که فرمود ما نوزا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد
بها و استقبل صلوته استقبالا اذا کان قد استیقن یقینا **بحث سیم** در بیان رکوع منحنی است بلکه هرگاه
منحنی بوده باشد خواهد در اصل خلقت چنین بوده یا باعتبار عارضه مثل مرض یا بجهة پیری در اینصورت اگر

انحنا او کمتر از حد رکوع شرعی بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هرگاه انحنا بحد
رکوع شرعی بوده باشد در اینصورت اگر ممکن بوده باشد از تقلیل انحنا باین معنی متذکر هست از کم کردن انحنا
بحدیکه از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر اینست این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع
و اگر ممکن نباشد از این لکن ممکن از انحنا زیاد تر بوده باشد لازم است آن انحنا زیادت را بحلاه در بقصد رکوع
تحصیلا للامتثال و اما هرگاه منحنی بوده باشد تقلیل انحنا در حق او ممکن نبوده باشد هم چنین نمایدت در اینصورت
ظاهر اینست ایماء بجهة رکوع در حق او متعین بوده باشد اجتزاء بهمان انحنا بجهة رکوع نمیتواند نمود **مبحث چهارم**
در بیان امور متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجب است یا مستحب است یا مکروه پس در اینجا
چند مقام است **مقام اول** در امور متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع چند امر است اول باقی بودن
در حالت رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع
شرعی و شروع برفع رأس نماید قبل از ارتفاع از آن پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی یا رفع رأس نمود قبل از ارتفاع از آن عامدا یا ناسیا باطل خواهد بود دوم طمانینه بقدر ذکر واجب در حال اتیان
بآن و مراد از طمانینه در اینمقام سکون بدن مصلی است استقرار است پس حرکت بعض اصابع بلکه حرکت دست مضر
و منافی با طمانینه بمعنی متذکر نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلا یا بعضا در حال عدم استقرار بدن
نماز باطل خواهد بود و معنی نماند طمانینه بقدر ذکر واجب واجب است اگرچه فرض شود عالم بذکر نبوده باشد سوم ذکر
بذکر ذکر واجب در رکوع در حالت اختیار تسبیحه واحده کبری است یا سه تسبیح صغری و مراد بتسبیحه کبری
در این مقام سبحان ربی العظیم و بحمده است و مراد بتسبیح صغری سبحان الله است پس مکلف مخیر است مابین
آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده لکن تسبیحه کبری افضل از سه صغری است و در حال
ضرورت اکتفا بیک مرتبه سبحان الله میتوان نمود و قول بجواز اکتفا در حال اختیار بطلق ذکر اگرچه کبری بوده باشد
یا تهلیل ضعیف است بحسب الادله در اینمقام آنست که گفته شود اختلاف کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا
بطلق ذکر میتوان نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است جماعتی از فقها اختیار فرموده اند اول را لکن مختار قول
ثانیست پس اکتفا بطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعین تسبیح اختلاف نموده اند
در بیش قول اول قول بتعین سه تسبیحه کبری است و این قول است که مرحوم علامه در تذکره نقل فرموده از بعضی علما
و ممکن است حمل شود بر اینقول کلام شیخ در مقنعه و دوم قول بوجوب سه تسبیحه است لکن مخیر است مابین سه صغری
و سه کبری و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و هدایه و مقنع و ابی الصلاح در کافی سیم قول بتعین
تسبیحه واحده کبری و سه تسبیح صغری است و اینقول مختار محققین از فقها است چهارم قول بتعین واحده

کبری است

کبری است و این ظاهر میشود از صاحب مراسم و مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان بتخییر
مابین تسبیحه واحده کبری و تسبیح واحده صغری و این ظاهر میشود از صاحب غنیه و صاحب اشاره و قول ششم
قول بجواز اجتزاء بمطلق تسبیح است مثل سبحان الله و اینقول را نسبت داده اند بسید مرتضی در کتاب انتصار لکن
دلالت عبارت این کتاب بر این مطلب نیست مختار مابین اقوال اول قول سیم است پس مکلف مخیر است مابین تسبیحه
کبری و سه صغری لکن با افضلیت کبری و علامه که در اینمقام هست اینست یا لفظ و بحمده جزء تسبیحه کبری هست یا نه
از مطلب حمل خلاف مابین فقها است مختار در نزد حقیر جزئیت است پس مخیر است مابین اینکه سه مرتبه بگوید
سبحان الله و یا یک مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن اظهر افضل بحمد و اینجهت بدانکه مناسب اینست که ذکر
بحث شود بیان معنی از ذکر پس میگوئیم تفسیر این بهفت وجه شده است هیجدهم وجه و در مطالع الانوار بیان
نموده علم احسن وجوه آنست که بگوئیم واو در بحمده عاطفه است و مجرور متعلق است بفعل محذوف و مصدر در بحمده
مضاف بفاعلست و مفعول صریح میان تسبیح و تحمید است کافی قول تک سبحان الله و الحمد لله حاصل معنی آنکه
چون که تسبیح و حمد یکه این بجلال احدیت هست تسبیح و حمد الهی است جل شانه بخلاف تسبیح و حمد یکه بغیر معنی
چنین خواهد بود که من معتقدم بانیکه خداوند الرجل شانه منزه است از جمیع نقایص و قصور و عیوب است
از جمیع معایب و دور و حمد او میانم بعموم توسل بحمد باری تعالی شانه خود را بر این چنین خواهد بود و تسبیح جناب
ربی العظیم و احمده بحمده چهارم رفع رأس از رکوع است بخوبی که راست باید کشید لکن لازم است که رفع رأس
بعد از ارتفاع از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار بوده باشد
پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد رکوع و استقرار یا شروع نمود برفع رأس از رکوع قبل از ارتفاع
از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمدا بوده باشد تا تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود ذکر که قبل از بلوغ
بحد رکوع در آن شروع نموده یا قصد استحباب در آن نموده یا قصد واجب باز قصد استحباب در آن
نموده و قصد واجب و بر هر تقدیر یا سهوا چنین نموده یا عمدا پس مسئله متصور بدوازده صورت
میشود در شش صورت سهوا و در شش صورت عمدا و اما در صحت نماز نیست لکن مشروط بر آنکه در صورت اجتزاء بمطلق ذکر
متذکر شده باشد بحقیقت حال مگر بعد از رفع رأس از رکوع که اگرچه قبل از انتصاب بوده باشد و اما هرگاه متذکر
شد بحقیقت حال در رکوع و اجتزاء بمطلق ذکر نمود مشهور بر بطلان نماز نیست نظر باخلال بذکر واجب
علاوه بجهة آنکه ذکر مانی بر بخش مذکور مامور به نبود پس مانی بر غیر مامور به و مامور به غیر مانی بر خواهد بود
پس خارج از عهده تکلیف نخواهد بود و اما شش صورت تعدد پس تشکیک در بطلان نماز در سه صورت
از نیست و این در صورتیست که اجتزاء بمطلق ذکر نموده باشد یعنی ذکر که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده

عالما خواه عالم بوده باشد یا جاهل چنانچه در حق دبیر از عوام بیکاعت قاد نموده اند اتیان باین ذکر میباید
بعد از منحنی شدن نمود خواه بعد رکوع شرعی برسیده باشد یا نه خواه قصد وجوب در آن ذکر نموده باشد یا استحباب
یا نه قصد وجوب نموده باشد و نه قصد استحباب و اشکالی کراهت در صورت باقیست یعنی در صورت
علم اجتزاء باین ذکر است باتیان ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد یا بعد رکوع شرعی یا جاهل و بعد حکم
بصحت است که ذکر موهن نیست که ذکر تام را اتیان نموده باشد در حد رکوع شرعی این کفایت میکند در حکم بصحت
نموده قبل از آن در ذکر علم و لغو خواهد بود و وجه حکم ببطلان آنست که اتیان بذکر بقصد ذکر رکوع قبل از
بلوغ رکوع عمدا بدعت خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان ذکر
میشود نه اصل نماز نظر باینکه منهی عنه نیست که اتیان بذکر رکوع در حال شرعی آن نموده است مگر در صورت
این شخص در حین اخذ بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد در این وقت ممکن است که گفته
که زیاده جزء اصل نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از زیاده
در بعضی صور مسئله از راه دیگر توضیح آن اینست هر یک از سه صورت مفروضه متصور میشود پس صور
اقسام متصور در این سه صورت نه قسم میشود حاصل میشود از ضرب سه در سه اول آنست که قصد وجوب
نمود در آن ذکر که در آن شروع نموده قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکر یکه اتیان مینماید باین در حد رکوع یا قصد
وجوب مینماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب در صورت اول لازم می آید قصد
وجوب دو چیز که شاید نماز و حال آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم می آید قصد استحباب در واجب نظر باینکه
آنچه را قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده بنیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس واجب آن ذکر نیست
که اتیان باین مینماید در حد رکوع شرعی مفروض اینست که قصد استحباب در آن نموده است و قسم ثالث که چه سالم
از زیاده نیست لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه در آن حالت مطلوب نبوده است
و از آنچه مذکور شد تصویر شش قسم باقی و حال آنها مشخص میشود ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم صحت
استدلال نمود باینکه اتیان کرده است در عبادت مطلوبی را بقصد مطلوبیت بنا بر این ممکن است تفصیل داده
شود مابین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و مابعد یا بقصد مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند ذکر
در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوبیت پس اتیان بذکر مینماید بقصد مطلوبیت در اول حکم
شود بفساد نماز بخلاف ثانی مجملا ظاهر اینست در جمیع صور عدم مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط
مقتضی اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ
بحد رکوع و اما حالت رفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این چند لازم اشکالی ندارد نظر باینکه

این

این ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهوا اینعمل واقع شده یا عمدا در صورت سهو نماز بحکم
بصحت است و در صورت عمد ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه
تجویز کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود پنجم از امور واجبه متعلقه بر رکوع طمأنینه
بعد از رفع راس است مراد از طمأنینه در اینمقام اینست بعد از اتمام رفع راس از رکوع نمود نحوی باشد که صادق
باشد در اینکه بدن این شخص ساکن و مستقر است همین قدر مسمی کفایت میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت
بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت یک عضو نیست مبحث پنجم در بیان اینست که ایا امور مذکوره که عبارت
از انحناء بقدر مذکور و ذکر و بقاء در حد رکوع بمقدار ذکر واجب و طمأنینه بمقدار آن و رفع راس از رکوع
و طمأنینه بعد از آن آیا مختص است بصلوات مفروضه یا بلکه ثابت است در صلوات مندوبه باز تفتیش در این
محتاج بتفصیلات بیان آن اینست سابق بیان شد که جایز است اتیان بنوافل راکبا و ماشیا در حال اختیار
و اضطرار در سفر و حضر و در صورتیکه اتیان بنوافل نماید سواره و پیاده تشکیکی نیست بهیچ از امور مذکوره
لازم نیست مگر در کل پس غیر ذکر از امور دیگر در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع و سجود اقتصار
مینماید بایماء پس آنچه بعد رکوع لازم نیست و نه غیر آن از امور یکه مترتب بر آن نموده باشد و اما هرگاه اتیان
بنوافل شود ایستاده در اینصورت ظاهر اینست که لازم باشد رعایت کلا امور مذکوره یعنی اطلاق بهیچ
جایز نبوده بلکه تفاوتیکه هست مابین فرایض و نوافل اینست که رعایت امور مذکوره واجبست در نوافل بودن
شرط نه شرعی بخلاف آن در فرایض ظاهر اینست که واجب بوجوب شرعی بوده باتمام اثاف در بیان امور
متعلقه بر رکوع است بلکه مستحب در اینمقام چند چیز است اول تکبیر بهر در رکوع است و مراد تکبیر
در اینمقام تکبیر است که بعد از فراغ از قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ از تسبیحات بلند و آواز گفته
میشود و این تکبیر از مستحبات و آداب رکوع است و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از صاحب
مراسم و حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است و ظاهر اینست که استحباب این تکبیر در حال قیام
و انتصاب است پس اتیان باین در حال هوی برکوع شرعیت آن ظاهر نیست و شهید ثانی رحمه الله در
شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب فرموده اگرچه جماعتی از فقها حکم باستحباب اینمقام نموده
اگرچه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد ولکن تام نیست بلکه بعد از فراغ از تکبیر مخیر میشود بقصد رکوع
و مستقیم است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحویکه در مباحث تکبیرة الاحرام بیان شد دوم وضع یدین است
بر رکبتین بلکه گذاشتن دست بر زانو در حال رکوع واجب نیست پس تراخی آن موجب بطلان نماز نمیشود
ولکن مستحب مؤکد است اخلال بآن با امکان مناسب نیست و ظاهر اینست وضع کفین بر رکبتین بهر نحو

که بوده باشد یا نه بدست میشود لکن افضل اینست که در رکوع در گذارد نه دست بر زانو چنانچه امر عایت بشود
اول آنست که سینه دست را که تعبیر از آن براحت مینمایند بر عین رکبه که عبارت از مجاوره و اتصال مابین استخوان
ران و استخوان ساق است بگذارد و انگشتان دستها را از هم جدا نموده محیط سازد بر اطراف زانو دوم
آنست که اول دست راست را بر زانوی راست بگذارد بعد از آن دست چپ را بر زانوی چپ بگذارد و سیم
آنست که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحویکه زانوها را در نماید بجانب خلف پس اینها مستحبات
میباشند در مستحب پنجم از جمله مستحبات آنست که در حال رکوع احداب ظهر را بحاذی و مساوی همدیگر قرار
دهد یعنی بعضی رفع و بعضی اخفض نباشد پس مساوی نگذارد بدیکه اگر قطره آبی بر پشت واقع شود میل
بهیچ سمت نماید چهارم آنست که گردن خود را در حال رکوع بکشد بحاذات ظهر یکه دارد جسم تصفیه مابین قدمین
است یعنی غایت صف مابین قدمین نماید یعنی ابعد مابین عقبین یعنی دو پاشنه را و اشد ابعد مابین آنها مابین
یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج مابین آنها مابین زانو را زیاده از انفراج مابین عقبین و کمتر
از آن قرار دهد و هم چنین عقبین را بحاذی همدیگر قرار دهد بعبارة اخری انگشتان هر قدمی بحاذی
انگشتان قدم دیگر قرار دهد بحاذات آنها مابین باهم مستلزم بحاذات سایر انگشتان هر یک با قرینه خود
خواهد بود هرگاه مستوی الخلقه بوده باشد و بعبارة دیگر بعد مابین هر انگشت احد قدمین را از قبیله
مساوی قرار دهد با بعد از قرینه آن انگشت از قدم دیگر از قبیل ششم آنست که انفراج مابین قدمین در حال
رکوع بقدر یکوجب بوده باشد اگرچه در حال قیام نبوده باشد هفتم آنست که نظر او در حال رکوع به میان دو قدم
او بوده باشد هشتم تجنیح عضدین است یعنی دو بازو را بدن و اضلاع پهلو نچسباند بلکه باز نماید مثل
جناح مرغ در حال پریدن و این مستلزم اینست که عضد از زیر بغل دور شود و زیر آنها از بحاذات جنبین
بیرون و دور و این مدخلیت تام دارد در تسویه ظهر مطلوب نهم اینست که پیش از شروع بذکر رکوع اینها بگوید
اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری
و مخی و عظمی و عصبی و ما اقلته قدماء غیر مستنکف و لا مستکبر بلکه مستعظم تقصیر
ظاهر اینست پرورد گارا از برای تو رکوع میکنم و بتو اسلام آورده ام و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام
و تو پروردگار منی خشوع و ذلت میکند برای تو قلب و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت
من و خون من و مغز استخوان من و پیهای بدن من و استخوانهای من و هم چنین خشوع میکند از برای تو هر چه
در قدم من حامل او هست استکبار از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه تعبد و مشقت و رنج
خود را در این نیم بلکه لذت و راحت خود را در عبادت تو و خشوع تو میدانم دهم آنست که ذکر رکوع را سه مرتبه

یا بیشتر

یا بیشتر تا هفت مرتبه بگوید مراد از سه مرتبه فصاعدا سه مرتبه گفتن تسبیحه کبری است و این ظاهر است در برابر
اینست یکمرتبه این ذکر و اجبست کفایت میکند در حصول امتثال لکن مستحب اینست که سه مرتبه اتیان نماید
یعنی انمام و تسبیح را یکی واجب مستحب است تا هفتم بسه مرتبه شود و هم چنین انمام چهار واجب انمام
شش مرتبه یکمرتبه واجب بمجملا مراد این است در ذکر رکوع ختم بسه مرتبه یا هفت مرتبه افضلیت مشخص
بالمشارکت این سه قائلند و اصل افضلیت متفاوت خواهند بود در مراتب و کمال پس ختم بهفت مرتبه
افضل از همه است بعد از آن ختم بپنج بعد از آن ختم بسه و این اذن و تحدید موقت مناسب اینست که
تنبیه شود در اینمقام بدو مطلب اول آنست که بیان شود که ختم ذکر رکوع را بهفت مرتبه یا این منتهای مرتبه
فضیلت است که زیاده بر این فضیلت ندارد بلکه همان نیز ندارد یا چنین نیست بلکه فضیلت دارد اگرچه زیاده
میشود از بسیار از کلمات فقها قدس الله تعالی احتمال اول لکن ظاهر اینست که چنین نیست بلکه علاوه بر هفت
جایز بلکه راجح و افضلست و مستند این مطلب ضروری و ادله برهان نظر بل در رکوع و سجود بقدر استطاعت
بعلاوه حدیث موثق حاکی فعل جناب کاشف الاسرار و الدقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آنجناب و نماز
جماعت اتیان بذکر رکوع فرمودند سه مرتبه پس سه مرتبه بعلاوه حدیث معتبر ابان بن تغلب که فرمودند
داخل شدم بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت مشغول نماز بود پس شمردم ذکر رکوع و سجود
آنحضرت شصت مرتبه فرمودند کلمات کثیره از فقها محمول بر غالب است نظر باینکه غالب نظر بمشاغل ناس تعدی
از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه اقتصار بهفت در بعض اخبار همین باشد یعنی کثرت مشاغل و تزاحم
دواعی مانع از اقتصار باین عدد شده است مطلب ثانی آنست که ختم بعدد و مرتبه این مطلب تا حد هفت
مسلم و ظاهر میشود از بسیاری از فقها و اما ما فوق هفت محل کلام است مقتضای کلمات اصحاب
در این مطلب مختلف است از جمله شیخ شهید قدس سره تعم روض التعبید ظاهر میشود در کتاب ذکر
و در درس و طعه استحباب ختم بوتر مطلقا اگرچه بعد از تجاوز از هفت بوده باشد و موافقت فرموده اند با ایشان
شهید ثانی و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرایر و کلام محقق در شرایع خلاف آنست قال فی
السرائر ثم یقول سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلثا و ان شئت خمسا و ان شئت سبعا و الزاید
افضل نظر باینکه کلام ایشان و الزاید افضل دلالت میکند بر اینکه زیاده بر هفت مرتبه افضل از هفت
و ما دون آنست خواه ختم بشفع شود یا بوتر و هم چنین کلام محقق در شرایع فرموده ثم در ختام بیان امور مستحبه
در رکوع و آن تسبیح ثلثا او خمسا او سبعا فاز اد و مقتضای کلام ایشان فاز اد هماست که مذکور شد در
کلام ابن ادریس و مثل آن و عبارات بعض عبارات دیگر در نیست اختیار قول بافضلیت ختم

بر وطه اگرچه ختم بتشهد در صافوق سبع جایز و مشروع بوده باشد بالاسکه در این مقام صحت ایست که ایا ماوردن
سبع مثل ایست یعنی ختم بر تر افضل و ختم بتشهد نیز مشروع است بلکه بالاضافه بما ورد افضل است اگر
چه نسبت بما فوق مرجوح بوده باشد یا چنین نیست ظاهر اولست اگرچه توهم از بسیاری از اصحاب
ثانیست نظر بانکه تصریح فرموده اند بیکرتبه و سه مرتبه و پنجمرتبه و هفت مرتبه ایراد نمودیم بجواز ختم
بتشهد نموده باشد نه این در احتمال جواز ختم است در ذکر رکوع و سجود بدو ذکر بچهار ذکر و بتشهد
ذکر علم انست پس بنابر مختار هرگاه اقتصار بدو ذکر نماید جایز بلکه افضل خواهد بود و نسبت بختم بیکرتبه
اگرچه مرجوح است بلاضافه بختم سه ذکر و هم چنین ختم بچهار نسبت بختم سه ذکر و بپنج ذکر و ختم بتشهد
ذکر نسبت بختم بپنج ذکر و ختم بهفت پس هر ایت از اینها راجح است نسبت بما تحت و مرجوح است نسبت
بما فوق و دلیل این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی است که قائلین اصحاب تلقی بقبول فرموده اند و آن حدیث در کتاب
کافی ابی بکر کفته بر حضرت کریم خدمت جناب حضرت ابی جعفر علیه السلام ای شیء حد الرکوع والسجود قال تقول سبحان
ربی العظیم وبحمده ثلثا فی الرکوع وسبحان ربی الاعلی وبحمده ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته ومن نقص
اثنتین نقص ثلثی صلوته ومن لم یسبح فلا صلوة له استخراج است که حدیث محمول است بر حد اقل نسبت بنقص
واحده و اثنتین و این ظاهر است وجه استفاده مدعی از این حدیث آنست که این حدیث صریح است که ختم
بدو افضل از ختم بواحده است اگرچه مرجوح است نسبت بختم سه مرتبه و این عین مدعی است و الله خیر الله
تعالی صاحب الوسیلة اخبر بحسن تعبیره و اصابته بمانه هنا علة قال والمندوب ضربان فعل وکیفیة الفعل
اربعة وثلثون الاقبال علی الصلوة الی ان قال وقول ما زاد علی تسبیحة واحدة فی الرکوع من التسبیح الی اخره
ما ذکره لظهور شمول قول ما زاد علی تسبیحة مطلق ما زاد ولو دفعة واحدة و مثل فی حسن التعبیر صاحب
المجامع جزاهما الله تعالی خیر جزاء المحسنین **یازدهم** از امور مستحبه خواندن سمع الله لمن حمده است و هم
چنین دعای بعد از آن بعد از رفع راس از رکوع تحقیق این مطلب محتاج است بنقل کلام و چند امر اول آنست
که اصل سمع الله لمن حمده و دعاء بعد از آن ایا بعد از آنست که منتصب شد یا خیر بلکه سمع الله در حالت رفع
راس است و دعا بعد از رفع راس ظاهر از ابی الصلاح و صاحب غنیه ثانی است و مشهور اولست و این
مختار است پس مستحب قول سمع الله لمن حمده و دعا است بعد از رفع راس و انتصاب و در حالت رفع
راس مشروعیت از معلوم نیست دوم دعائیست که بعد از سمع الله لمن حمده است بدانکه کلام علما در این
مختلف است مذکور در کتاب غنیه و مقنعه و غیرهما چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة
والجود والجبروت ولکن مختار در بیان این نوع است که صحیحه زراره مرویه در کافی مشتمل بر آنست و آن چنین است

که بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و در ترکیب
این چند وجه محتملست اول آنست که واو والکبریاء عاطفه بوده باشد یا مدخول ان معطوف باشد بالجبروت والعظمة
مرفوع بوده باشد یا بتبدائیه و خبر تبدا لله رب العالمین بوده باشد یا دوم آنست که والعظمة نیز معطوف بوده باشد بالکبریاء
و لله رب العالمین خبر مبتدا محذوف بوده باشد یا والتقدیر هذه رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
لله رب العالمین ثالث آنست که واو والکبریاء واو استیناف بوده باشد و مدخول ان مرفوع بوده باشد بابتدائیه والعظمة
معطوف بوده باشد بان خبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد یا اصح وجه ثلث وجه اولست و جمله اولویت ظاهر میشود
تا مل و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ لله را ذکر نفرموده اند و دعا را چنین ذکر فرموده اند الحمد
لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة رب العالمین بنابراین اهل الجبروت مبتدا خواهد
بود و الکبریاء والعظمة معطوف بر جبروت و رب العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور در شرح
موجود کافی نیست که ذکر نموده ایم و بعضی نحو ذکر شده در کافی شرح تهذیب مرحوم شیخ بهائی فرموده
اند بعضی نحو مذکور است در شرح تهذیب که لفظ رحم والد ایشان بوده که استماع نموده بودند اسنه
فتحه اصل تهذیب بلکه شهید ثانی نوشته اند تم و روح السعید فرموده اند بانچه نحو دیده اند در شرح
اصل تهذیب که لفظ مرحوم شیخ نموده و مرحوم شیخ حسن قدس سره در غنیه نحو دیگر ذکر فرموده اند بانچه نحو سمع الله
لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت والکبریاء والعظمة والبقاء و دیگر نیز نقل کرده اند
چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن از همه نحوی است که مشتمل است بر آن صحیحه زراره چنانچه مذکور شد
اگرچه جمله بهم بعید است بلکه اقتصار بالحمد لله رب العالمین نیز چنین است باین معنی بعد از آنکه سمع الله
لمن حمده گفت بگوید الحمد لله رب العالمین سه لعنت که استحباب سمع الله لمن حمده و دعا و بعد از آن ثابت
است در حق امام و ماموم و منفرد بنابر مشهور بنابر بیان اصحاب و مختار ما بین اقوال و ظاهر از مرحوم
محقق در کتاب معتبر و علامه در کتاب منتهی و محقق ثانی در جامع المقاصد عزوی الجماع علمای شیعه
در این عموم و در کتاب خلاف و غنیه صریحا دعوی اجماع است بر این جمله اختلاف در موطن بعد از رفع
راس از رکوع راجع می شود بجهار قول اول آنست که استحباب سمع الله لمن حمده در این مقام ثابت است
خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد و این مشهور بین فقها است و ظاهر از جماعتی از اعاظم علما دعوی
اجماع است در این مطلب قول ثانی مقابل آنست یعنی استحباب مطلقا ثابت نیست نه خواه در حق امام بوده
باشد یا ماموم یا منفرد بلکه مستحب در اینمقام در حق جمیع و بنابر آن محمولست و این قول ممکن است از این
آیه قرآن سیم مثل اولست و در حق امام و منفرد و مثل ثانی است در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد

سمع الله لمن حمده است و در حق ماموم ربنا لک الحمد و این قول را مرحوم شیخ شهید از صاحب ناصریه
نموده و در کتاب دروس میل باختیار این قول فرموده است قول چهارم مثل قول اولست مگر در حق ماموم
پس مستحب در حق امام و منفرد سمع الله است بخلاف ماموم پس ثابت در حق او نخواهد است یعنی قول الحمد لله
رب العالمین و این قول از صاحب مدارک اختیار نموده است مختار قول اولست و آخر از ثلث باشد ضعیف است خصوصا
قول ثانی بعد از ثالث و قول رابع اگرچه مدلول علیه بظاهر حدیث صحیح است لکن جواب از آن مفصلا مذکور
در مطالع الانوار است ملخص کلام اینست که استحباب سمع الله و دعا بعد از آن ثابت است در حق مصلی اگرچه
ماموم و منفرد بوده باشد یا پس هرگاه جمع نماید ما بین سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء
والعظمة لله رب العالمین این اختلافها است و اما اقتصار بتحمید تنها بعنوان اطلاق ثابت نیست بلکه
نسبت بخصوص ماموم بالقصد مشروعیت خالی از اشکال نیست نظر باخبار از اصحاب از مضمون مستدل آن
چهارم ظاهر اینست که استحباب سمع الله لمن حمده مختص بصلوات یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه
ثابت است لکن در صلوات آیات ثابت است بعد از رفع راس از رکوع خاص که بعد از آن بسجود میرود و پس
بعد از رفع راس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست بمجرد استحباب سمع مختص بصلوات یومیه
نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه بلکه اختصاص بصلوات مفروضه ندارد پس ثابت است در
صلوات مندوبه باز ظاهر اینست این مطلب محل اشکال و تامل بوده باشد بلی لاشک در این مقام هست ایت
که ایا استحباب سمع مختص است بصورتیکه ایتان نماز شود قائما یا نه بلکه ثابت است خواه نماز قائما بوده باشد
یا جالسا واجب بوده باشد یا مستحب چنین که موهم اختصاص اینست بصلوات قائم صحیحه زراره است که فرموده
ثم قل سمع الله لمن حمده و انت منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این اینست نظر باینکه صدر
حدیث مفروض است در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلتفت و قولت بالاخرب پس تقیید
و انت منتصب قائم و مانند آن این است نه بجهة اختصاص حکم بصلوة قائم پس ظاهر ثبوت استحباب است اگر
چه نماز جالسا بوده باشد یا نظر باینکه صلوة جالسا همان صلوة بطریق قیام است ماهیت صلوة در هر دو یکی است
و تفاوتی نیست مگر تحقق قیام و عدم آن پس مدلول صلوة جالسا نیست مگر اینکه ایتان قیام ایتان سجود
و همان بعینه جلوس ایتان کند پس اجزاء واجبه و مستحبه همه بر حال خود باقی خواهد بود مگر اجزاء که دلیل
شرع دلالت کند بر عدم آن ملخص مقال آنکه نماز نافله جالسا همان نماز نافله است قائما چنانچه نماز مفروضه جالسا
همان نماز مفروضه است قائما مفروض اینست در هر یک از نماز نافله و نماز مفروضه در صورت قیام سمع ثابت است

پس در هر یک از اینها جالسا نیز چنین خواهد بود بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مدعی بعموم
حدیث مفضل بن عمر در اصول کافی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی
احمد الله فانه لا یبقی حمد علی الارحالت بقولک سمع الله لمن حمده و جاست که کلام ظاهر است نظر باینکه حاصل
معنی کلام اینست هرگاه کسی حمد خداوند عالم را بجا آورد نماز کننده در عالم نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او
باین نحو میگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت فرماید جناب ارحم الراحمین دعاء هر کس را که حمد او نموده
پس مقتضای کلام ثبوت سمع است در حق قائم و مصلی خواه نشسته بوده باشد یا ایستاده و مدعی حکم باستحباب
سمع در حق مصلی جالسا خواه نافله بوده باشد یا فرض محل تامل نیست بلی اشکالیکه است در حق مصلی است که رکوع
او بایما بوده باشد خواه ایماء برأس باشد یا بعین خواه نماز مضطجعا بوده باشد یا مستلقیا اما اشکال نماز نافله مقتضا
عموم حدیث مذکور ثبوت سمع است در حق چنین مصلی ان چنانچه نوشته اند ظاهر است از معنی حدیث که مذکور شد لکن
ظاهر از کلمات اصحاب خلاف آنست نظر باینکه مورد استحباب این وظیفه را بعد از رفع راس از رکوع یا بعد از
انتصاب و نحو اینها و معلوم است مصداق این غیر حالت ایما است لکن ممکن است که گفته شود کلام
اصحاب محمولست بر نماز بطریق معتاد نه اینکه مقصود نفی ما عدا بوده باشد پس مقتضای عموم حدیث مذکور
سالم از معارض است شاید همین قدر نظر بعموم و اطلاق سنن کفایت کند در حکم باستحباب بجهة در بیان
معنی سمع الله لمن حمده است بدانکه سمع اگرچه متعدی است کافی قوله تعالی یسمعون الصیحة و قولک سمعت
کلام فلان و نحو آنها لکن در این مقام این معنی مراد نیست بلکه در این مقام از باب تضمین است تضمین عبارتست
از اینکه اعتبار شود در لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله میشود با لفظ اول معامله لفظ ثانی لهذا در اینمقام
میگوئیم تضمین شده است سمع معنی قبل الاستحباب و هر یک از قبول و استحباب استعمال میشود بلام
و لهذا گفته شده سمع الله لمن حمده قبل و زاید خداوند طاعت حامدین را یا اجابت فرماید خداوند عالم
جل شانه دعاء حمد کننده کلام را ظاهر اینست این محمول بر دعا است یعنی هر دو کار را اجابت کن دعای حامدین را
چنانچه مناسب در این مقام همین است و احتمال مدح و ثنای حامدین اگرچه قوی است یعنی خداوند عالم ایتان
میفرماید دعاء حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد یا من باب المدح لکن اراده این معنی بعد از رفع راس از رکوع مناسب
نیست چنانچه وجه ان ظاهر است بعلاوه حدیث مذکور ظاهر الدلالت است بر اینکه این دعا است بجهة مطالب
حامدین از جمله خود مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع و بر حمد لقوله بحمده مشعر در بیان رعایت جهر و اخفات
است در موطن در رکوع و بعد از رفع راس از ان پس میگوئیم مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد پس اگر
امام بوده باشد مستحب در حق او اینست رعایت جهر نماید در اجهر در رکوع و نیز اذکار و دعا قبل از ذکر و رفتن ذکر

و در آنچه بعد از رفع رأس مجزا نماز از سهو و تحمید بعد از آن پس جهر در حق امام در جمیع انواع راجح است چنانچه اخفات
در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بوده اجهار
در حق او راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر اینست که باز جهر راجح باشد در خصوص سبع الله لمن
حمده و دعاء بعد از آن و اما در ذکر رکوع و دعاء قبل از آن ظاهر اینست که اخفات راجح باشد **دوازدهم** از جمله
امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار آن سرور است و همچنین
در حال سجود بلکه شبهه در جواز صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال نماز نیست خواه باشد
سبب بوده باشد امثال اینکه اسم شریف ایشان از آن شخص جاری شد یا استماع اسم شریف ایشان نموده بلکه
دور نیست در حالت سماع نیز چنین بوده باشد و همچنین است هرگاه عطسه نموده یا عطسه از عاطس شنیده باشد
سبب نبوده باشد بجهت صلوات بر آنجناب در جمیع احوال صلوة جایز است فرق در این باب در اشاره نماز
یا در جایع نماز نیست پس همان ذات بر حال خود باقی است اشتغال بصلوة موجب رفع آن نمیشود و این
محل کلام در این مقام نیست بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی از آداب رکوع و مستحبات آن اینست که در
رکوع صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان فرستاده شود و کیفیت آن بدو طریق مأثور است اللهم صل
علی محمد و آل محمد دوم صلی الله علی محمد و آل محمد هر دو خوبست لکن در حدیث تصریح نمیباشد که جایز است بعد از
فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه منصوص مدح صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود
مقتضای اطلاق تادیه سنت است خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر اینکه گفته شود لشاره
است بعهود و معهود در این زمان بعد بوده باشد و علی الحال حالی بعد از فراغ از ذکر قطعی الدلاله است
اگرچه در وجه خصوصیت معلوم نبوده باشد یا بجهت جزء در آن قصد ایشان در رکوع و سجود است در جهان بعد از ذکر
بلکه مستند چنانچه مشتمل بر صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود و مشتمل بر صلوات در حال قیام هم هست
پس حکم باستحباب صلوات در حال قیام نیز بیجا نیست بلکه اشهر و باین اصحاب اینست که از برای رفع رأس
از رکوع تکبیر ثابت نیست و هم چنین رفع یدین در این وقت راجح نیست بلکه عدم ثبوت تکبیر ظاهر اینست که
محل اتفاق بوده باشد اما رفع یدین در این حالت پس عدم جهان آن مشهور جایز نقل است و دعوی شهرت
در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است لکن چنین نیست
بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است برفع یدین در این وقت و شیخ شهید موافقت با ایشان نموده
در حال ارکب خود مثل ذکری و بیان و در دروس و نفلی از موده اند لیقول از شیخ نیز که و الله اصلوة قبل
ناظر لکن مختار عدم جهان است مستند آن محمول بر تقیه است و جهت از اعضا مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم

مقام ثالث

مقام ثالث در بیان امور مکروهه است در حال رکوع و این چند چیز است اول داخل کردن دستها است
در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماند در این کلام اجمالی هست تفصیل آن مذکور است در مبحث لباس هر که
خواهد رجوع بآن مقام نماید دوم از مکروهات تطبیق است راه از تطبیق گذاردن احد کفین است بر رکبت
دیگری و داخل کردن هر دو است در میان دو زانو در حال رکوع بعضی از رؤسای عامه قائل بوجوب آن شده اند
و در حق شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ شهید در لمعه قائل بحرمت شده و در کتاب
ذکری و بیان و در دروس قائل بکراهت شده حق در مسئله تفصیل است باین نحو که اگر این کیفیت را بجهل بوده
بقصد مشروعیت عمل نماید حرام و الا مکروه خواهد بود سیم تبازیست بازاء و خاء معجمتین مراد باین تصریح فلان
یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا جهت او شبیه بزنی باسب شود مراد اینست رکوع باین نحو
مکروه هست چهارم تدبیح است بدال و حاء مهملتین و این مقابل تسریح است در تسریح سر و گردن را بلند
میکرد تدبیح آنست که سر و گردن را بزیر می اندازد بنحو تدبیح است بخاء معجمه و این شل تدبیح است بحاء مهمله
فرق دیگر هست در مهمله پشت مساوی است سر و گردن را پایین می اندازد و در معجمه سر و گردن را پایین
نکرده بلکه پشت را بلند میکند ششم التفات است باین نحو و خاء معجمه و التفات بدو قسم میشود
یک قسم شبهه در عدم جواز آن نیست و موجب بطلان میشود و آن اینست که عقب پا را از زمین بلند میکند
و سینه پا را بزمین میگذارد و زانو را پایین می آورد و استخوان ران و استخوان ساق شبیه بقوس میشود
و در این قسم نظر باجلال یا اخفاء واجب غایة الامر باطل میشود و این محل کلام در این مقام نیست قسم ثانی آنست
که زانو را پایین می آورد لکن نه باین نحو بلکه اخفاء واجب را بجای آورد و در این قسم محل کلام و حکم بکراهت است
هفتم قراءة قرآنست یعنی مکروه هست قراءة قرآن در رکوع نظر بورود نهی از قراءة در آن در حال اختیار
از جمله حدیثی است مروی در معانی الاخبار باین مضمون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
نهی کرده ام از قراءة قرآن در رکوع و سجود و اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمائید در آن یکی و اما در آن باشد
موظف در رکوع کلامی است که والد بزرگوار علیه الرحمة فرموده اند و اما سجود پس بسیار دعا کنید در آن
نظر باینکه سزاوار آن است که دعا در سجود مستحب شود بدانکه مناسب در اینمقام ختم بحث است بذکر دو مطلب
اول آنست که ذکر واجب در رکوع و سجود معین است در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است
توضیح مطلب اینست که سابق بیان شد که مقدار واجب از ذکر یک تسبیحات سه تسبیح یا تسبیح آن مستحب است
کلام اینکه در این مقام هست اینست که آیا ذکر واجب همان دفعه اول است خواه قصد وجوب در آن کند یا نه

یا خیر چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است پس هرگاه قصد وجوب در سیم نمود در آن صورت واجب
مستمر است و همان سیم خواهد بود و هکذا پس اگر قصد وجوب در چهارم نمود در آن صورت واجب
خواهد بود بلکه مستحب متساوی باختلاف بنا بر این مکلف که واجب اول بوده باشد یا اخیر یا متوسط الحال
او باختلاف ظاهر کلام شیخ شهید در کتاب دروس و ذکری مثال است پس تعیین وجوب موکول باختیار
مکلف است هر یک را که تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال فی الدروس لا یوصف الطائفة الزائدة فیه
او فی الاشفاع بالوجوب الا فی صورة تقدیم الذکر المستحب علی الاخیر بانتهی ظاهر اینست مراد از مرجع از این
عبارت این بوده باشد طائفه در رکوع واجبست بقدر ذکر واجب علاوه بر آن قدر واجب نیست مگر در صورت
که ذکری را که در اول اتیان میکند نوبت نماید که آن ذکر مستحب بوده باشد در این صورت اگرچه طائفه در رکوع
مهمل مانده است لکن چون ذکر واجب را تاخیر انداخته است و مختص است طائفه در ذکر واجب واجبست
پس طائفه علاوه بر اینکه عمل آورده است واجب خواهد بود بخلاف آنکه هرگاه آن ذکر را واجب قرار داده بود
طائفه ذکر واجب نبود پس این کلام مقتضی اینست که اتصاف احد ذکر ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب
باختیار موکول بتعیین مکلف بوده باشد یا کسی را در سد که بگوید بعد از تسلیم ما ذکر حصر ممنوع است نظر
باینکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر واجب تامل کند بالکل اتیان بدعای مقام بر ذکر
نموده باشد و حال عبارت را بر اجمعی صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر تطبیقا اینکه متعارف از ذکر در رکوع
و سجود دعای معهود نیست و در کلام خود در دروس شاهد بر این مطلب است و قال فی الذکری الاقرب ان
الواجب هی الاولی لانه غالب بذلک حال الرکوع و لا یفتقر الی قصد ذلک انتهی لو نوی وجوب غیرها فانا
الاقرب الجواز لعدم تعیین التضیق و الطائفة المستحبة لا ریب فی استحبابها لان جواز ترکها یمنع
وجوبها الا از اعدم المستحب فان الظاهر وجوب الطائفة بتخییر الاولیات بالواجب بعده و کذا الکلام
فی طائفة السجود انتهی کلامه رفع مقام اتصاف اینست بنحوی که در عنوان تعریف شد کلام این بزرگوار
در ذکری و البرهان نیست بلکه صریح در خلاف آنست نظر بآنچه تصریح فرموده که واجب همانست که
در اول گفته میشود اگرچه قصد وجوب در آن نموده باشد و کلام در دروس اگر چه احتمال دارد الا اگر در عنوان
مذکور شود لکن دور نیست که مقصود همانست که در ذکری فرموده اند محصل آن فرموده ایشان آنست که
واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس اتیان در مرتبه اولی امتثال از امر واجب حاصل میشود
اگرچه قصد وجوب در آن نموده باشد یا هرگاه قصد وجوب نیز از اول نماید این نحو قبل از شروع بذکر قصد آن
نماید این ذکر که در دفعه اولی اتیان مینماید ذکر مستحبی بوده باشد و ذکر واجب آن ذکر باشد که در مرتبه سیم اتیان مینماید

در این صورت

در این صورت واجب همان میشود و قصد وجوب در آن نموده است پس ذکر مستحب مقدم میشود و ذکر واجب
مؤخر اشکال در این ظاهر است بیان آن اینست که شارع واجب ساخته است ذکر در رکوع و سجود را اولی
مرتبه اتیان نماید و مع ذلک تاخیر آن منافی با ایجاب شارع است پس باید جایز نباشد پس فرض وجوب مرتبه
اولی با تجویز تاخیر غیر معقول است بلی هرگاه قائل بوجوب مرتبه اولی نشویم یعنی بگوئیم که بر ما واجبست که ایجاد
در مرتبه اولی اتیان نمائیم بلکه چنین گوئیم که بر ما واجبست ذکر رکوع را که مرتبه اتیان نمائیم و علاوه بر واجب در مرتبه
اتیان از مستحبی است در این صورت معقول است که کسی بگوید مخیر ما بین تقدیم واجب و تاخیر و توسیط
آن و اما اعتراض بر اینکه واجب مرتبه اولی است پس آن غیر معقول است نظر بآنچه بیان شد معنی آنکه واجب
مرتبه اولی است اینست که بر مکلف واجبست اتیان بواجب در مرتبه اولی نموده باشد پس تاخیر جایز نخواهد بود
پس عمده در اینمقام اینست که بیان این مطلب شده باشد که آیا مکلف مخیر است در صورت تعدد ذکر هر یک را
که خواهد واجب قرار دهد و بعبارة اخری غیر است ما بین تقدیم مستحب و تاخیر واجب و عکس آن
یا اینکه چنین نیست بلکه واجبست که اول اتیان بواجب نموده باشد بعد از آن اگر خواهد اتیان بمستحبی نماید و اگر
خواهد ترک نماید و غایة الامر ممکنست که استدلال کرده شود بآن در اثبات اول حدیث معتبر هشام بن سالم
است قال سألت ابا عبد الله عن التسبیح فی الرکوع و السجود فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم
و فی السجود سبحان ربی الاعلی المرضیة من ذلک تسبیحة و السنة ثلاث و الفضل فی سبع و صحیح علی
بن یقطین عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سألته عن الرکوع و السجود کم یجزی فیهما من التسبیح فقال ثلثة
و یجزیک واحدة اذا اسکنت جبهتک من الارض لکن انصاف اینست دلالت این دو حدیث بر این مطلب
تمام نیست لما ثانی پس ظاهر است نظر باینکه ظاهر اینست که ظاهر اینست که در اول فرموده اند تسبیح صغری
که عبارت از سبحان الله سبحان الله سبحان الله بوده باشد دلیل بر این کلام و اوست که سؤال از اجزی مجزی است
از تسبیح نموده باشد پس مراد از جواب اینست اقل تسبیح که مجزی در رکوع و سجود هست سه تسبیح صغری است
و مراد از واحده که بعد از موده اند مجزیت تسبیح واحده کبری است چه اگر مراد واحده صغری بود سنت
نبود اول جواب فرموده باشد و بعد بفرمایند یکی از آن سه چنانچه وجه آن ظاهر است بعلاوه صحیح زراره
شاهد است قوی بر این مطلب و آن صحیح اینست که زراره اخبار نمود که من عرض کردم خدمت سید الاول
و الآخر حضرت امام محمد باقر ع که چند مرتبه ذکر مجزیست در رکوع و سجود حضرت فرمودند تسبیح و تسبیح و تسبیح
واحده مجزیست پس قید بتامه قرینه است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر تامه است و هم چنین قرینه است
بر اینکه مراد از واحده در صحیح علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث منافی شده از برای افاده این مطلب

که کلمه مخیر است در اینکه رکوع و سجود مابین سه تسبیح صغری و تسبیح واحده کبری هر یک را که اتیان نماید استقلال
حاصل است پس حدیث را در این مقام طریقی نیست که در صورتیکه اختیار تسبیح کبری نمود این شخص مخیر است مابین
اینکه تقدیم مستحب را واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب را و این مطلب ظاهر است و از اینرو ذکر نمود در اینجا
چون از اسناد بحدیث اول این ظاهر میشود بنظر اینکه حدیث مشتمل شده در مقام تنبیه بر اینکه تکبیر واجب است و
ترتیب سنت است و فضیلت در هفت مرتبه است و اما اینکه مکلف مخیر است در تقدیم و تاخیر و توسط واجب
مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه متیقن از این حدیث آنست اینکه اگر اول ذکر بکند آن واجب میشود و بعلاوه
اگر چنین قائل بر مستلزم بدهیم که بگوید مکلف مخیر است در این باب هر یک را که قصد وجوب مینماید آن متعین
میشود بوصف وجوب و اینرا مرحوم شیخ شهید قائل شده مشخص شده که دخل باین معنی ندارد و بعلاوه اینکه
با آنچه مقتضای فرموده امیان آنست که قصد وجوب شود در اول و اما مؤید این آنست که هرگاه مکلف بقصد اتیان
سه ذکر شروع بذکر نمود یکی بر این قصد اتیان نمود لکن قصد وجوب و استحباب چیدن نمود ظاهر است
اکتفا بهمین دفعه میتواند نمود در اینجا نیست اتیان بدو دفعه دیگر نماید و اگر واجب عین نمیبود اکتفا نمیشد
نمود مثل اینکه کسی منظور بود که تکبیرات افتتاحیه نماید بهمین قصد اتیان بیک تکبیر نمود لکن قصد
اتیان بیک تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیرة الاحرام است نمود بعد از او معرفت شد از اتیان بیک تکبیر
افتتاحیه مشخص است که اکتفا بآن تکبیر که گفته است نمیتواند نمود و مکان تکبیرة الاحرام نظر اینکه تعیین
او بنیت مکلف بود اگر آنچه فرض چنین نبود میبایست مثل این بوده باشد و حال آنکه چنین نیست پس از هر آنچه
مذکور شده مشخص شد که واجب در رکوع و سجود همان ذکر اولست خواه قصد وجوب در آن کند و باز مطلب
ثانی که اهم جمیع مطالب و مادیت در اینمقام آنست که در رکوع و سجود که عبارت از اول حالات مکلف
در نماز ملتفت این شود که این ذلت از برای کیست و چیست و در زیت که حکمت در وضع تکبیر در حین اراده
رکوع و سجود این بوده باشد که موجب تذکر عظمت حضرت معبود و عظیم متعال گردد در قلب بواسطه نظر باینچه در
سابق بیان شد که معنی تکبیر آنست که عظمت ذات اقدس و جلالت و معبود مطلق مقدس ازل این است
که وصف و اصوف احاطه بساحت قدس آن نتواند نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی
شود و آن ذات ظاهر که اگر انحناء اعضا و جوارح است موجب استیلاء خوف و رعب الهی جلت عظمته
بر قلب خود کرده اند خشوع قلب را بتذکر عظمت معبود کریم نعت قلب خاضعین و راحت نفس جبین و لذت
مذاق مشتاقین است سرمایه افتخار خود کرده اند متذکر این شود که حکمت در این انحناء اظهار مذلت عبد
خسیس دون است در خدمت مولای جلیل که از خشیت او انبیای مرسلین و اولیای کاملین و ملائکه

مقربین

مقربین در ارتعاش بوده اند و اوست عالم بجمیع خطورات قلبیه هر ذی حیوة هو الذی یعلم ضمیر الشاهد
در قاطبه موجودات هر چیز قابل هر یک علیه خواهد بود بجمیع بوده شده با یا با ظاهر حسن بوده شده با تابع از امور متعاقبه
بدنیا بوده شده با با اخرت مکشوف معبود جلیل است که مخفی شده بجهة اظهار تذلل و خضوع و خشوع
در خدمت او و اعتراف از اینکه داخل در رکوع یا سجود شوی بجهة اظهار مذلت و خشوع در خدمت
معبودی که غایب نمیشود از ساحت علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و حال آنکه قلب تو ملتفت وجود التفات
بمعبود جلیل متعال نداشته باشد چنین خصلتی نبود بالله نعوذ منه موجب طرد از ساحت حضور مقدس
و بعد از کبریای جمال اقدس است و اغفلتاه و واحسرتاه عبادتی که اساس قرب و سعادت
و اعظم وسایل وصل و کرامت است موجب طرد از درگاه و اجب کریم غفار گردد ای برادر عزیز من
تذکر احوال مجیبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق را مدخلیت تامه است در تاثیر قلوب ما غافلان
و مسئول باین اجابت غفلت و عصیان در اضداد ما نیز است صنفی از اصناف ملائکه مقربین مخلوق
و ساکنند در اشاهنتم از وقتیکه خلق شده اند در سجود میباشند از خوف و خشیت الهی در سجود
خواهند بود تا روز قیامت اعضا و جوارح انها پیوسته از دهشت و عظمت الجل شانه در اضطراب
و ارتعاش است از هر قطره از اشکهائیکه از خوف و خشیت خلاق عالم عز شانه از انها منفصل میشود
بتقدیر جناب قادر مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین مقربین باین
حالت سعادت قرین میباشند تا روز قیامت در اوقات پر وحشت کسی را نیاد و طاعت از سجود
کراشرف الخاء عباد دست بر میدارند و در مقام اظهار تقصیر و اعتذار بالشاندامت و انکسار
بعرض عرض ساحت عظمت ذو الجلال جلت قدرته میرسانند با یکلام حقیقت انتظام کما عبدناک
حق عبادتک و از جناب سعادت مآب مخزون موجودات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه و علی آله
الاف التحیة و الصلوات حدیثی رسیده که حاصل مضمون آن اینست هر بنده در اول اشتغال بنماز هرگاه
قلب او التفات بغیر معبود متعال نماید خطابی از جانب سعادت مآب خداوند متعال باو میرسد
کرای بنده من بجانب که ملتفت شده و کدام طالب میکنی یا پروردگار غیر مرا اراده نموده و محافظت کننده
سوای مرا طلب مینمائی و جود کننده و بخشنده غیر مرا میخواهی هر اکرم الاکرمین و اجود الاجودین
و افضل المعطین اگر جزای عمل مخزونی جزائی بتو خواهم داد که احدی قدر مقدار او را نتواند احصا نمود
اقبال بسوی من کن و قلب خود را متوجه بجانب من ساز من اقبال بجانب تو کرده ام و ملائکه من همه
بجانب تو متوجه شده اند پس هر گاه این بنده ذلیل متلبس و نادم از عمل قبیح خود شده و قلب خود را از ما عطا

خداوند عالم جل شانه مرتب نمود و متوجه و اقبال بعظمت حضرت ذو الجلال نموده و طلب علی الاطلاق عفو مینماید
از تقصیر بدی سلاف و وبای عنان سلبان او پس هر گاه ثانیا باز قلب او التفات بغیر نمود باز همین مقالات
اقران از جانب حضرت ذو الجلال بجانب او القا میشود و هم چنین تا سه مرتبه چهارم اگر قلب او ملتفت غیر
خداوند عالم شد از وقت حق جل و علا اعراض مینماید از آن بنده و قاطبه ملائکه مقربین از او اعراض مینمایند
و خطابی میرسد از جانب خلاق عالم عظیم شانه باین مضمون که ما و اکنار دیم تو را با آنچه که قلب خود را متوجه او
نموده نعوذ بالله تعالی من مذلة الطرد عن ساحة حضوره بجلال تعظیم مستحق تعظیم بالفاء مختلف میشود
تعظیم باشد مثلا اگر اظهار ثنا و مدح و ذکر کمال و صفات را مینمایند چنانچه کاهست بحرکت دست قصد
تعظیم میشود و کاهست بحرکت سر و گردن میشود و کاهست بخمیدن میشود و آن نیز مختلف میشود
باختلاف افراد اضاء هر چه اضافه زیاد تر است تعظیم بر آن بیشتر است و این اول و اجمال سابق است
و کاهست بحالت مذلت افتادن و مذلت در این از همه زیادتر است لهذا مناسب در این وضع
معبود است با کمال صفات قرار شده در ذکر سبحان ربی الاعلی و بحمده و در رکوع چون تعظیم و ذلت
باین حد نیست ذکر شده در آن بعد اعلی العظیم فرموده بگویند سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر این است حکمت
در اعتبار العظیم در رکوع و الاعلی در سجود بجهة اختلاف این مرتبه است سجود که اول حالات مناسب
در آن اخذ اعلی و اول بر تعظیم است و رکوع نظر باینکه ذلت در آن نسبت بسجود کمتر است حاجت در آن
بمثل آن مبالغه نیست مناسب بنده مطیع اینست که با این دقایق برخورد و متامل در این مراتب نموده آنچه مذکور
شد فتح بابی است در جهان ارباب ذکا و بصیرت تا تامل در آن بنظر تامل و عبرت موجب فتح ابوابی است در جوار
مراتب سعادت و در این اختلاف مذلت لکن اول احوال که حالت بخاک افتادن است خصوصا با لیدین
اشرف اعضای انسان که جبهه نموده شده با خاک در خدمت رب الارباب همین سرمایه افتخار و سعادت
و تاج سر اعتبار و راحت و الذاذ جمیع ملاذ و کرامت ملایم این مقام نظمی بخاطر رسید مناسب دانست
که ایراد نماید ذلت اگر بایدت طاعت معبود کن عزت اگر بایدت ذلت معبود کن اگر تو طالب یکی
عزت هر دو سرا ورد سجود کار را ذلت معبود کن اعاننا الله بفضله للوصول الیه و اعاذنا بکرمه
عن الحرمان عنه بحق محمد و آله الطاهرین علیه و علیهم الاف التحیة من رب العالمین انه ارحم الراحمین بعباده
الطائعین شبهه انما الواجب بنا سجود است بدانکه سجود در لغت استعمال شده در معانی متعدده و ذکر
انها در این مقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالت اختیار با وضع
چیزیست که قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتیکه ممکن از وضع جبهه نبوده باشد با زمین یا چیزیکه قائم مقام زمین

بوده باشد بدانکه سجودات متداوله مابین فقها چهار قسم است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو و
سجود در نماز تحقیق هر یک از این اقسام باعانة الله الملک العلام بیان خواهد شد اول از خوض
در بیان اقسام میکوئیم اگر چه ظاهر از آنچه مذکور در کتب فقهیه است حصر اقسام سجودات در اقسام
مذکوره لکن مکی است که گفته شود بعدم صحت حصر نظر باینکه سجود من حیث از سجود مطلوب و محبوبیت
مناسب اینست که اول اشاره شود بجمله از اخبار وارده در جهان سجود بجز آنها ملائکه اگر چه خارج از اقسام
مذکوره بوده باشد بلعلاز آن شروع شود بمقصود پس میکوئیم از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین نقل
شده مضمون آن اینست شخصی عرض کرد بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای گرامی عظیم فرما
علیک محبوب خداوند عالم شوم و بسبب ایشان بآن عمل و محشور گردانند ما را با شما در جلب فرمودند
هر گاه مخزون الهی که محشور کند تو را خداوند عالم با من پس طول بده سجود را بجهة خلاق عالم جل شانه
و از جمله حدیثی است در کتاب علل و روایت حاصل مضمون آن اینست که جناب کاشف الاسرار و الزمان
جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند باب بصیر بر تو باد تطویل در سجود بدرستیکه تطویل در سجود
از عادت اولیاء است و از جمله حدیثی است باز در روایت در کتاب علل حاصل مضمون آن اینست راوی
عرض کرد بخدمت جناب امام جعفر صادق ع وجه تسمیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بخلیل چیست
حضرت در جواب فرمودند و چنان کثرت سجود آن حضرت بود بر زمین و این سبب مسمی شد بخلیل
و از جمله حدیثی است که در کتاب مجالس صدوق ماثور است بحصل مضمون آن اینست کسی خدمت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد کناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است
حضرت در جواب فرمودند بسیار سجود بکن که گفت سجود میریزد کناهان را چنانچه باد میریزد برگ
درختان را و از جمله حدیثی است مروی در کافی از سرور اتقیا جناب حضرت امام رضا علیه الاف
التحیة و الثنا که فرموده اقرب احوال بنده بدرگاه جناب احدیت حالتی است که بنده در سجده باشد
و اظهر از این احادیث در اراده ملم حدیث معتبر کالصحیح است مروی در ثواب الاعمال از جناب کاشف
الاسرار و الدقایق امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود علیهم السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که
فرموده من سجد سجدة خط عنه بها خطیئة و رفع بها درجة یعنی کسیکه سجده از او صادر شود از او خطیئه
حط خطایا و رفع درجات او میشود میکوئیم مستفاد از این اخبار و غیرها آنست که سجده من حیث انه
سجود مطلوب و مستحسن است اگر چه مندرج در تحت چهار قسم از اقسام مذکوره نباشد مثل اینکه سجده میکند
بجهة محض خضوع در گاه احدیت یا آنکه حاجتی دارد سجده میبرد تا در سجود مسئلت آن حاجت نماید

که دین اجابت شرعی شود بجلا شرعیت سجده اگرچه در ضمن نماز نبوده باشد بلکه از انسا مهلکه باقیه نبوده باشد
در نظر جمعی بجلا تکلیف نیست اگرچه مرحوم شهید در کتاب بیان تامل در آن فرموده اند کلام یکه هست در رکوع آیا
ایا شرعیت رکوع در غیر حالت نماز ثابت هست یا نه مرحوم علامه در نهایة الاحکام حکم بشرعیت آن فرموده با اشکال
قال ویجوز التقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب رکعا بالرکوع علی الاشکال وحکم فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان
بعدم شرعیت آن قال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته وهم چنین صاحب کشف الالتباس قال اما الرکوع المجرد فلم
یرد الشرع به فلو نذر السجود المجرد او نذر الرکوع المجرد لم یلزم لکن المروی فی روضة الکافی عن حفص بن غیاث
قال رایت ابا عبد الله ع یتخلل اسطوانتین الکوفة فانتهی الی فخلة فتوضاء عندها ثم رکع وسجد فاحصیت فی رکوعه
خمسمائة تسبیحة ثم اتیت الی الفخلة فاذا بها دعوات ثم قال یا حفص انها والله الفخلة التی رایتم علیها ام موسی ع
بجمیع الفخل فاسقط علیک رطبا جنیا بنابراین میگوئیم اگر مراد در مرحوم شهید این است که رکوع مجرد از نماز دلیل شرعیت
آن نداریم حدیث مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد اینست رکوع مجرد اگرچه مجرد بوده باشد اما چنان است که نرسیده اند
بعد از انکه این مطالب منقح شد میگوئیم تنقیح مرام مقتضی ایراد کلماتی است در چهار مقام **مقام اول** در تحقیق وجوب
کردن نماز است تحقیق حال در این مطلب محتاج است باید اول کلام در چند مقدمه **مقدمه اول** در وجوب سجده
در نماز بدانکه واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب شرعی اگرچه شرطیت آن ثابت است
در جمیع صلوات مندوبه باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بودن مختص بصلوات مفروضه است بلکه
بعلاوه وجوب دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه از اجزای رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب
بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد هم چنین زیادت هر دو فرقی در این باب نیست مابین انکه نماز دو رکعتی
بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی مابین انکه در رکعتین اولین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور مابین
اصحاب و مختار مابین اقوال است قول ثانی تفصیل است مابین دنیان سجدتین در رکعتین اخیرتین از صلوات رباعیه
و غیر چهار اول موجب بطلان نماز نمیشود بخلاف ثانی حاصل این قول راجع باینست که دنیان سجدتین در صلوات
ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولین از نماز چهار رکعتی چنین نیست بلکه هرگاه در رکعت ثالثه از نماز
چهار رکعتی و سجده را فراموش کرده متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکعت رابعه و اسقاط رکوع میتاید
مرد و بسجود اتیان بدو سجده مینماید این رکعت ثالث قرار میدهد بعد از آن اتیان بر رکعت رابعه مینماید
نماز صحیح است با اعاده نیت این قول را مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم ابن حمزه بالوشاء
در این قول موافقت فرموده قول سیم مثل قول ثانی است بدون تفصیل بین صلوات یعنی دنیان سجدتین موجب
بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه رکعتین اولین از چهار رکعتی

بوده

بوده باشد یا اخیرتین مرحوم شیخ طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از بعض اصحاب مختار ما بین اقوال
مذکوره قول اول است قول ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث که قطعی البطلان است پس هنگامیکه سجده
در رکعت واحده در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع
رکعت دیگر و این علی اشکال نیست و اما دنیان سجده واحده بدون ذکر سجده واحده را فراموش نموده و متذکر
نشده مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر این در این نیز اختلاف کرده اند بچهار قول اول آنست که این موجب
بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولین بوده باشد یا غیر هر دو مع مقابل اینست یعنی موجب بطلان نماز است
مطلقا در نماز در رکعتین بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در رکعتین اولین بوده باشد یا اخیرتین فرقی مابین
سجده واحده و سجدتین نمیباشد و اینقول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نیز تفصیلات مابین
اخلال بان در رکعتین اولین و غیر در اول حکم ببطلانست و دون ثانی و اینقول را مرحوم شیخ طوسی رحمه الله تعالی
و در کتاب خلاف نسبت داده بعض اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب رابع اقوال اینست
که مرحوم علامه در مختلف حکایة فرموده از شیخ نیز که از علی بن بابویه حاصل آن اینست که سجده را در رکعت اول
فراموش کرده و متذکر بان نشد مگر بعد از دخول در رکعت ثانیه پس قضا میکند سجده منسیه را در رکعت ثالثه و هرگاه
سجده را در رکعت ثانیه فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه قضا میکند آنرا
در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرده و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکوع رکعت
رابعه قضا میکند آنرا بعد از تسلیم مختار مابین اقوال مذکوره قول اول است و این قول مشهور مابین فقهاست
و در کتاب غنیه و دکری و معروف اجماع بر آن شده پس نماز صحیح است لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است
و اشکالیکه در اینمقام هست اینست دو سجده در هر رکعت باهم رکن است و رکن نماز آنست که اخلال بان موجب
بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال بجزء موجب اخلال بکل است پس اخلال بسجده واحده موجب
اخلال بکل است پس میباید حکم شود ببطلان نماز ممکن است جواب از این اشکال باین نحو که مفروض معتبره دال
بر صحت نماز موجود اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال بر رکن که موجب بطلان نماز است
در سجده آنست که اخلال بان در ضمن هر دو سجده شده باشد توضیح مطلب متحقق اینست که گفته شود اخلال
بکل بدو طریق متصور میشود یکقسم اخلال است در ضمن اخلال بجزء متحقق میشود قسم دیگر اخلال است در ضمن
اخلال بکل متحقق شود جمع مابین کلمات فقها که رکن آنست که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه
سهوا بوده باشد با حکم مشهور بر هر دو بانیکه دنیان سجده واحده موجب بطلان نمیشود قرینه است بر تقیید
این حکم در آنجائی غیر باخلالیکه در ضمن اخلال بکل باشد پس اشکال مندفع است **بحث دوم** در بیان امور

واجب در حال سجود است و آن شش چیز است اول گذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو
عبارتست از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ
و دو پا بدانکه مناسب در اینمقام اینست که نقل کلام شود در دو مطلب اول در بیان اعضای سجود مذکوره است
پس میگوئیم اما جبهه پس عبارت از مقداریست که احاطه کرده آنرا از فوق و رستنگاه موی سر و از دو طرف یمین
و یسار و جبین و از تحت امتداد از حاجبین و موضع خالی از مو بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارتست
از این مقدار که بحد و داست بعد و دارید مذکوره و اما کف دست پس متبادر و معروف کف دست عبارت از
منتهای الیه انگشتانست تا قریب بزند و این معنی در این مقام ظاهر میشود از بسیاری از فقها مثل مرحوم علامه
و شیخ شهید ثانی و فهد و محقق ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع الانوار بیان شده و این معنی راجح میشود
کلام جماعتی که تفسیر راحت را بکف نموده اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس و این حکایت از نبوات
و ساعی نیز شده است نظر باینکه راحت عبارت از تحت اصابع است تا قریب بزند بجلا متبادر از کف دست
همین معنی است که مذکور شد اگرچه کلمات فقها در مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف دست عبارت از
زندانست تا سر انگشتان و اما کوع پس عبارت است از عمل اجتماع و اما در استخوان زان و استخوان ساق پا و اما
ابهامان پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب ثانی بدانکه بعد از اطباق فقهای شیعه قدس الله
تعالی ارواحهم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و تطابق کلمات امامیه در اول یعنی جبهه و دو کف و دو رکبتین
یعنی دو کفین کلمات ایشان مختلف میباشد در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع امامیه ثانی و ثالث پس
عبارات اصحاب در اینجا بسیار مختلف شده بسیاری از فقها تعبیر فرموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و در جمله از
عبارات تعبیر شده بیدین و سید رضی و ابن ادریس تعبیر فرموده اند بمفصل کفین نزد زندین و فرق میان
ظواهر کلمات مذکوره ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کفین آنست که امتثال حاصل نشود مگر بوضع
راحت کف بر زمین در حال سجود و مقتضای اکتفاء وضع بدایم از اینست نظر باینکه بوضع اصابع بدین صادق است
وضع بدین بخلاف وضع کفین بجمله ظاهر وضع کفین صادق است بر آن وضع بدین بخلاف وضع بدین و اما
نسبت مابین وضع کفین و مفصلین عند الزندین باحتمالی تباین خواهد بود باحتمال دیگر عموم و خصوص پس
اگر مراد نفس مفصل بوده باشد تباین خواهد بود و اگر مراد بر اندک که در امر رکبت بوده باشد یعنی منتهی الیه کف
زند پس عموم و خصوص مطلق خواهد بود و مراد مرزند بعمل اجتماع استقرار زانو و استخوان کف است بسیار
بعید است مراد آن و دیگر که از نفس مفصل بوده باشد و در نیست که مراد امر رکبت که قریب بزند بوده باشد و اطلاق
مفصل بر آن مجاز بوده باشد بعد از انکه مقتضای عبارات مختلف شده میگوئیم ضمنا در مسئله لزوم رعایت صدق

کف است

کف است و اما آنچه از بعض مشاهیر فقها در این مقام که مراد از کف در اینمقام شامل اصابع نیز هست کلامیست غریب
از برهان بلکه از جمله از عبارات ظاهر میشود خلاف آن چنانچه ظاهر میشود از مطالع الانوار اما مسامرسی اصابع
پس اختلاف کلمات فقها در این بچهار نوع است بسیاری از فقها تعبیر فرموده اند بابهامی الرجلین
یعنی دو انگشت بزرگ دو پا و در کتاب مبسوط و غنیه و اشاره و لیک موضع دیگر از موضع تنقیح تعبیر شده است
باطراف اصابع الرجلین و در کتاب وسیله و موضع دیگر از موضع تعبیر شده است باصابع الرجلین و در کتاب
خلاف تعبیر فرموده اند بقدمین و اختلاف عبارات مستلزم اختلاف مقتضیات انها است و مقتضای
اکتفاء بوضع قدمین آنست که مهر نخود صادق باشد که قدمین را بر زمین گذارده کنایه نماید اگرچه جبهه یا
از ابهامین نیز بر زمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین آنست که لازم بوده باشد وضع
جمیع اصابع پس هرگاه اخلال ببعض از انها بشود باید آنکه نتوان نمود و مقتضای اعتبار اطراف
اصابع آنست که معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع اصابع بحد طول که باشد ظاهر اینست که این اختلاف
مساعد در تعبیر بوده باشد از ارهبات چیزی بوده باشد علی اتفاق حال لازم وضع ابهامین است یعنی وضع دو انگشت
بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر است که اکتفا کردن این دو انگشت امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت
بوده باشد یا ظاهر آن یا باطن آن بدیهی است از سیاق که بوده باشد اجتزاء میتوان نمود همانطور که مذکور شد
موجز که مذکور فرموده است بتعیین ظاهر ابهامین و وضع و راس ابهامین و بطن انها را تجویز نکرده اند و این بعض
است بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم باحوطیت وضع راس ابهامین است مخفی نماند از انچه مذکور شد
ظاهر شد اینکه استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد بلکه استیعاب ممکن نیست مگر اینکه مراد استیعاب
ظاهر ابهامین یا باطن انها بوده باشد بلکه ظاهر اینست که افضلیت استیعاب در وضع در این مقام از غیر استیعاب
ثابت نیست بلکه ظاهر از صحیحه حماد افضلیت غیر استیعاب است نظر باینکه مصرح بر آن است که جناب حضرت
امام جعفر صادق ع در مقام تعلیم انامل ابهامین را گذارده بودند بزمین در حال سجود انامل را جمع انامل است
سر انگشت است و کلام حماد در اتیان بصیغه جمع مساعد است بجمله مصرح بر در کلمات اصحاب کفایت مستلزم
در اینمقام بلکه ظاهر از جماعت فقها در اینمقام دعوی اتفاق است در این باب حصول کلام در اینمقام آنست
که ابهامین در اینمقام متعین است اجتزاء بوضع راس ابهامین و بطن آن و ظاهر آن همه میتوان نمود و علاوه
از ابهامین با تنگ موضع غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده باشد جایز نیست کلامیکه هست در صورت
تعذر وضع ابهامین است کلامها یا احدهما یا وضع سایر انگشتان از هاء پا لازم است یا نه مصرح به
در کلمات جماعتی از اصحاب و جهت و این خالی از قوت نیست بجمله اجزا را کفایت بسمی ابهامین عمل را تامل

نیست ظاهر اینست که چنین بوده باشد حال رکعتین پس جواز اکتفاء بسعی در رکعتین نیز محل تامل است صحیحه زراره
که فرموده و ابسطهما علی الارض بسطا محمول بر استحباب است و هم چنین است حال در کفایه سعی در رکعتین
اگرچه این مطلب در رکعتین چندان ثمری ندارد و نظر باینکه فرض سعی و غیره در این خالی از تکلف نیست مجملا
اکتفاء بستی بر اعضای سته مذکوره محل تامل نیست بلکه از جمله از عبارات ظاهر میشود استثناء خلاف در مسئله
بل ملا میکه هست در جبهه است نظر باینکه اصطلاح کرده اند فقهاء در این بچند قول اول مثل اعضای سته
مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز بسعی و اینقول مشهور ما بین اصحابست دوم علم جواز
اجتزاء است بکمتر از درهم یعنی لازم است بقدر درهم از جبهه را مضاعفا بگذارد و مجمل سجده اجتزاء باقل
از این مقدار جایز نیست و اینقول مختار شیخ صدوق است در فقیه و شیخ شهید است در کتاب ذکری
و در درس سیم مثل ثانی است لکن در صورت عذر مثل اینکه علتی در جبهه او هست در اینصورت هرگاه بقدر
درهم از جبهه را بگذارد نیز می کفایه میکند پس در صورت انتفاء عذر اجتزاء باین نمیتواند نمود و اینقول
ابن ادریس است در کتاب سرائر چهارم قیراط ما بین مقدار درهم در اینمسئله یعنی سه انگشت و اینظاهر شد
از شیخ شهید بیان و شاید اینقول ظاهر شود از درهم ثقة الاسلام در کافی و نظر باینکه ذکر نفرموده اند از اعضای
مسئله مکرهین را که مشتمل است بر تفسیر ما بین قدر درهم در این اخبار مختار در مسئله قول اول است و سایر
اقوال ضعیف است مستند انها محمول بر فضیلت است بدانکه واجب است وضع اعضای سبعه مذکوره بنحوی بوده
باشد که اعتماد کلی بر همان بوده باشد و بعبارة اخری واجب است در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بر
مساجد چنانچه مقتضای طبیعت اینست چیزی ثقیلی که واقع شود بر محل حامل ثقل ان جمیع اجزاء ان محل شود
پس هرگاه بسبب معاونه نفس ثقل را بیک طرف بیندازد بجزئی نخواهد بود لکن تسویه ما بین مساجد
لازم نیست پس هرگاه اعتماد نسبت ببعض اعضا زیاد تر شود نسبت بدیگری باکی نیست بلکه نسبت بمجمل
جبهه را جهات چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی دوم از شش چیزی که واجبست در حال سجود
نماز مراعات ان شود انست که وضع جبهه نماید بچیزی که سجده بر ان صحیح بوده باشد و تحقیق ما یصح السجود علیه
بتفصیل تمام در فصل ششم از خصوصیکه در بیان مقدمات نماز بود مذکور شد کسی که خواهد مطلع بتحقیقات حال
شود باید رجوع نماید باین بحث مراد در این مقام انست که واجبست در حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزی که
سجده بر ان صحیح بوده باشد باحتی نماند از ایمر در سابق مذکور شد معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه
بنابر مختار و مشهور ما بین اقوال اخیر لازم هست وضع جزئی از اجزای پیشانی است بر این مجملا مشخص شد
چهار قول در مسئله قدر لازم نیز صاحب هر قول هاست که قائل بان شده مخفی نماند تخصیص وجوب پیشانی

بجهة انتفاء ادنت نسبت باعضای سته باقیه پس غایة ما یصح السجود علیه ملا کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم
نیست و این مخالف فتاوی است کلا میکه هست در استحباب ادنت نسبت بکفین اصحاب ما مسلمات در مستحب
اینست که وضع بدین نماید ما یصح علیه السجود و اما نسبت برکبتین و ابهامی الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ
در مبسوط و ابن ادریس در سرائر و شیخ شهید در درس استحباب ادنت حاصل کلام ابن ادریس ادنت بلکه
در مستور بودن اعضاء سجود غیر از جبهه و مسه قرح انها بر چیزیکه سجده بر ان جایز نبوده باشد اگرچه کشیده
بود و انها و وضع انها بر ما یصح السجود افضل است مختار خلاف انست پس مکشوف بودن رکبتین و وضع
انها بر ما یصح السجود علی الاحوط است و این ظاهر میشود از اکثر اصحاب بلکه کشف رکبتین بعلاوه علم ملایمت
محاسن را اراده مکن است که گفته شود منافی با اعتبار حالات نظر باختلاف فقهاء در تحدید عورت ابن ادریس قائل
شده بر اینکه عورت مرد که واجبست ستر ان در نماز عبارتست از ثلث تا زانو و نظر کرده اند از ابی الصلاح
که تحدید عورت فرموده اند از ثلث تا نصف ساق و کلام انمرحوم کافی اگرچه مطابق با این حکایت نیست
لکن کفایت مینماید در حکم بر همان ستر رکبتین و مرحوم حینئذ کشف ان قال فی الکافی عورة الرجل ستره الی رکبته و لا
یکن ستره ذلک فی الصلوة الا ساتر من السرة الی منتصف الساق انتهی ستر هائی حال از رکوع و این کلام صریح است
در اینکه تحدید عورت نزد این بزرگوار همان تحدید است که منسوب بابن ادریس است لکن حکم بلزوم ستر فرموده تا
نصف ساق من باب المقدمه و علی ای حال کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم بر جریان کشف رکبتین
مطلقا در خصوص حال سجود بلی حدیث ثقة الاسلام در کتاب دعائی اسود الکاهلی روایت فرموده حاصل مضمون ان
اینست هرگاه نماز شود باید شانه بر مرد باید برهنه نماید و نماز و دو زراع خود را بچسباند انها را زمین
و هم چنین سینه خود را بچسباند بزمین انوقت حاجت خود را از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید در حال
سجود و این حدیث اگرچه دلالت دارد بر همان کشف رکبتین در حال سجود لکن سیان ان در غیر سجود نماز است
و ان عمل اعلام در اینمقام نیست و اما انکشان پا اگرچه مقتضای کلام محقق در معتبر و علامه در نهایة الاحکام و منتهی
و تذکره و تحریر عدم کشف و وضع انها است بر ما یصح السجود علیه لکن حکم بر همان و در نیست بعموم
الدلیل فی قوله علیه السلام ضعوا الیدین حیث تضعون الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه و عموم فتوی بسط
و سرائر و درس بان معنی مکشوف نمودن انها مین را و وضع انها را بر زمین اولی بوده باشد از غیر انها بلکه منافی
در اینمقام بیان حال سجود بر محمول است پس میگوئیم محمول در صورتیکه ما یصح السجود علیه بوده باشد امکان محتاج بیان
نیست که سجده بر ان در حال اختیار جایز نیست کلا میکه هست در عمول ما یصح السجود علیه است میگوئیم این بدیهی
متصور میشود بلی قسم است که ان محمول منفصل و جدا است از جبهه بنحویکه در حال سجود جبهه را بر ان میگذارد

این قسم صحیح و بعید است و در نیست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه جماعتی از عبارت خلاف استفاده خلاف نموده اند
لکن چنین نیست چنانچه وجه را در مطالع الانوار بیان نموده ایم و قسم ثانی ان محمولیست که ملاصق بجبهه بوده یعنی
محمولیست که بجبهه چسبیده است مثل اینکه مهر را در اطمینان ما بین جبهه و کلاه بگذارد در حال قیام و غیره
ملاصق بوده باشد باز پیشانی بحال سجود از جهت وضع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده این قسم
ظاهر اینست که در حال اختیار جایز نبوده باشد سیم از امور سته واجب در سجود انست که مساوی بوده باشد
محل جبهه با محل وقوف یا بلند تر بوده باشد بقدر انیه و پس و این تحقق میشود بنحوی شدن مصلی با این حد پس انحناء
واجبست من باب المقدمه و مشهور در تعبیر این مقام بنحویست که حاصل ان اینست سیم از جمله واجبات سجود منحنی
شدن است از برای سجود تا اینکه مساوی شود موضع جبهه او با موقف او تحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود
انحناء جایز از رکوع متصور میشود بچند نحو اول انست که منحنی میشود بقصد سجود و پس دوم انست که منحنی میشود
از برای غیر سجود و کذلک مثل اینکه منحنی شد بقصد کشتن عقرب یا بجهة برداشتن چیزی از زمین سیم انست که منحنی
بقصد هر دو هم بقصد سجود و هم بقصد برداشتن چیزی چهارم انست که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد مثل اینکه
انحناء در بروی زمین تشبیکی در صحت قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس مقتضای کلام مرحوم محقق در شرایع و علامه
در نهایة الاحکام و تذکره و تحریر و کلام شیخ شهید در ذکری و درس و صاحب موجز و غیر ایشان عدم اجزاء است بلکه
مصرح بدم جمله از انها بطلان نماز است بسبب ان مختار در نزد حقیر خلاف انست تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
سابق بیان شد سجود عبارت از وضع جبهه است بر ارض و انحناء مطلوبست من باب المقدمه یعنی بجهة تحقق وضع
جبهه بر ارض پس هرگاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود و سجده را بعمل اورد در این وقت ان شخص بعمل
اورده است هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات را و اما هرگاه انشخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهة
اخذ چیزی از زمین در اینصورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل اورده است لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود
بر این شخص لازم نیست که بر خیزد ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه بعمل اورده است انکشت بقصد دیگر انحنائی
باقی نماند بر وصف مطلوبیت پس فرق ما بین مقامین انست در صورتیکه منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب
بالتبع و هم مطلوب بالذات هر دو را بعمل اورده است و اما هرگاه منحنی شد لکن بقصد سجود در اینصورت اگرچه مطلوب
بالتبع را بعمل نیاورده است لکن بعمل اورده است چیزی را که مسقط مطلوب بالتبع است بسبب لازم نیست بر خیزد
ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه انحناء مطلوب بود بجهة توصل بسجود نه بالذات پس هر قدر از انحناء که بعمل
اورده نه بقصد سجود همان قدر از وصف مطلوبیت در ان حال خارج شد پس خود بان بجهة تلافی لازم نیست و فی
نیست در این باب مابین انکه منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه انحناء در اینوقت نیز میگوئیم لازم نیست بایستد

بعد از ان منحنی شود بقصد سجود از ان راه که مذکور شد بلی هرگاه فرض کنیم انحناء بجهة اینکه جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا
قصد سجود نداشت در اینصورت بیان وضع جبهه بر ارض بنحو مسطور کفایت نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع سر از سجود
بعد از ان صادق باشد که وضع جبهه بجهة سجود نموده و فرق اینست نظر باینکه سجودی که مطلوب بالذات است
عبارتست از وضع جبهه بر ارض و اتفاق حاصل نمیشود از امر متوجه بسجود مگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد
سجود بخلاف انحناء نماز قیام که مطلوبیت بجهة موصل بسجود و این بخلاف رکوع است نظر باینکه در بیان سیاق شد
که رکوع در شریعت عبارتست از انحناء مخصوص پس هرگاه منحنی شد نه بقصد رکوع اجزاء بان نمیتواند نمود نظر
باینکه مطلوبیت ان ذاتست نه توصلی پس هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهة رکوع بلکه بجهة اخذ
چیزی از زمین در اینصورت اجزاء بان نمیتواند نمود بلکه لازم است راست شود بعد از ان بقصد رکوع
منحنی شود و توهم شود که این موجب زیادت رکن میشود پس مبطل نماز خواهد بود نظر باینکه انحنا در اول
بطلان وده بقصد رکوع شرعی نبوده زیادت انحناء مطلق موجب بطلان نمیشود منحنی نماند بنابر انچه در سجود
مذکور شد در صورتیکه انحناء بقصد سجود نبوده باشد بلکه بجهة سجود و نه بجهة غیر سجود و نه بجهة غیر سجود بوده
باشد مثل اینکه انحناء بوده باشد در هر دو صورت جایز است بشرط حالات که هست در فتاوی اتمام عمل نماید کلام که در این
مقام هست اینست که ایا جایز است بعد از ان بقصد سجود منحنی شود ظاهر اینست که جایز بوده باشد پس انتقال
در حق چنین شخصی بد و طریق ممکن خواهد بود و این ثمره خلاف در مسئله است که بنابر مختار اجزاء بهمان
حالت میتواند نمود و عود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف بنابر قول اول بلکه مصرح بعدم جمله از عبارات مثل مذکوره
و نهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام نماید اگرچه در نزد ایشان صورت اجتزاء بوده باشد
و مکان است که گفته شود بعدم جواز مطلقا و لو منحنی شده باشد بقصد سجود و نه بقصد سجود نه باعتبار مدخلیت انحناء در ماهیت
سجود بلکه باعتبار اضرار از سجود بطریق معارضه و ان سجودیست که بعد از قیام منحنی شده باشد بقصد ان
پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول امتثال بعد الدلیل که دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بر ارض کافی
باشد بحصول امتثال است ندارد بلکه اطلاقات و اطلاق منصرف میشود بسجود معهود و متعارف و ان سجودیست
که مذکور شد و این خیالیست متین و کلمات فقهاء قدس الله ارواحهم که واجبست منحنی شود بقصد سجود و در نیست
کلماتشان بوده باشد بهمین مطلب ظاهر اینست مراد مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام در حکم ببطلان باعتبار
لزوم تغییر در هیئت مطلوبه همین معنی بوده باشد قال فی التذکره لو انحنی لا بقصد السجود بل غیر السجود فلا یسقط
الا السجود و لا یضر و لا یقرب بطلان الصلوة لوجود المنافی لها و لا یوجب تغییر الهیئة الصلوة و فی نهایة
الاحکام لا یجزئ ان یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا له لم یجزئ و لا یؤثر بالبطلان لان تغییر الهیئة الصلوة

وانیقول قوت است لکن بطلان در صورت اجزاء بان و علم عود بقیام بجهت انضمام بجهت سجود است واما هرگاه عود
نماید بقیام و بعد از ان منحنی شود بجهت سجود نماز صحیح و بسیط است لکن این در صورتیست که منحنی بوده بقصد
سجود یا قصدی در انحناء نداشته باشد بقصد سجود و غیر سجود و در نیت که اجتزاء بان قرائت نمود بلکه عود بقیام
در این صورت مشکل است و احتیاط در اعاده بعد از اتمام بجهتا حالتست بعد از انکه این مطلب منقح شد میگوئیم
لازم است منحنی شود بقصد سجود بدی که عمل سجود او مساوی با عمل وقوف او بوده یا عمل سجود ارفع بوده یا
از عمل وقوف بقدر ابنه اما مساوات پس محل کلام نیست واما ارفعیت محل جبهه از موقف بمقدار ابنه پس این
مطلب محل بعد چیزیست یکی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه از موقف بمقدار ابنه باکثر دوم علم صحت
نماز است در صورت ارفعیت محل جبهه از عمل وقوف مصلی زیاده بر انچه قدر مطلب دوم عمل و خلاف مابین فقهاء
واما اول یعنی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه بمقدار ابنه پس این مشهور و معروف مابین فقهاء
بلکه خلافی در این ظاهر نیست مگر انچه ظاهر میشود از کلام حلی از این بجهت که اعتبار نموده مساوات را در حال
اختیار و تجویز فرموده ارتفاع بمقدار چهار انگشت مضرور را در حالت اضطرار اگر شهید در ضعف و نوشته
این نیست بعلاوه انکه قدیمه در حالت ضرورت بان مقدار بیعی است بجمله معتبر در صحت نماز در حالت اختیار
اینست که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده یا باکثر از مقدار ابنه و این محقق میشود در فرض چهار صورت اول
انست که ارفع بوده یا از محل قدم بمقدار ابنه دوم انست که ارفع باشد از ان باکثر از قدر ابنه سیم انست که محل جبهه با محل
قدم مساوی بوده یا چهارم انست که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر اینست که جواز در هر یک از
اقسام اربعه ثابت بلکه بی اشکالست کلام میکند در این مقام هست اینست که ایا در انحناء مثل مرد از ارتفاع
پس اخفضیت محل سجود از محل قدم جایز است بقدر ابنه و کمتر و نه زیاده تر یا خیر تحدیدی در انحناء نیست ظاهر
ثانی است اگر چه احتیاط در اولست خلاف اینکه مرحوم شیخ شهید تفرقه مابین ارتفاع و انحناء نکذاشته و منع
در اکثر از مقدار ابنه در هر دو مقام و جماعتی از اجله بعد از ان رجوع بایشان موافقت فرموده دانه انکه مناسب است
کتبیه شود در اینمقام بر اینکه چنانچه مساوات افضل از انحناء است افضل از انحناء نیز هست یا خیر بلکه
مساوات مساوی با انحناء است در فضیلت و کلام مسئله خلاف مابین فقهاست ظاهر اولست پس
مساوات افضلست علی اگر چه بالاضافه بانحناء بوده باشد لکن ظاهر اینست که انحناء از ارتفاع بوده
اگر چه مرجوح بوده باشد بالاضافه بمساوات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات ما هذا لفظه
ومسلوت مسبوق لو قعد او نقصه بالایزید عن لبنة انتهی وهو یحتمل مساوات الانحناء للمساوات و رجحه
عند لکن مع رجحان الارتفاع فتامل حتی یتضح لک الحال بدانکه مناسب اینست که در این مقام تنبیه شود

برچند

برچند مطلب اول انست که بیان شود مقدار ابنه که مناط در جواز است و جواز او عدم پس میگوئیم مذکور شد ارفعیت
محل جبهه از محل قدم بمقدار ابنه جایز است و علاوه بر این جایز نیست پس لا محاله میباید مقدار ابنه شیء
معینی بوده باشد تا ارتفاع از ان مقدار که تجاوز نمود حکم شود بعدم جواز و در صورت عدم تجاوز حکم شود بعدم
جواز و در صورت عدم تجاوز حکم شود بجواز چه اگر قدر معین در واقع نبوده باشد بلکه هر ابنه که بوده باشد مناط واقع
شد لازم می اید مقدار ارتفاع در سجودی نسبت بشخصی جایز بوده باشد و در سجود دیگر نسبت بشخص جایز
نبوده باشد هکذا و این بین البطلانست و حرج نیکه تحدیدی در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام ندیده ام
و ظاهر اینست که نبوده باشد پس میگوئیم مناط در این ابنه معهوده در زمان صدور اخبار خواهد بود اطلاق ابنه
در هر مصر بان بشود و این در کلام جماعتی از اعاظم تحدید شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مصور جایز خواهد
بود و اگر زیاده تر بوده باشد جایز نخواهد بود و از این واضحست که مرجع شهید ثانی در شرح لمعه و متوضح ذکر ابنه
نشده است بلکه مناط در جواز و عدم جواز را مقدار اربع اصابع مضمور قرار داده مطلب ثانی انست که
ایا حکم مذکور که عبارت از علم جواز ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار ابنه بوده باشد اختصاص است بمحل جبهه پس
ارفعیت مواضع اعضاء باقیه از موقف علاوه بر این مقدار جایز خواهد بود یا اختصاص بجبهه ثابت نیست
بلکه نسبت بسایر اعضا نیز چنین است در این خلافست بسبب ذیل اول بعدم اختصاص بجبهه است پس چنانچه این
حکم معتبر در محل جبهه است معتبر در محال سایر اعضا نیز هست پس محل کفین نیز تا جایز نیست ارفع از محل
وقوف باکثر از ابنه بوده باشد یا نیز قول اشیخ شهید در دروس اختیار فرموده و شهید ثانی در شرح الفیه
با ایشان موافقت فرموده و قول ثانی مثل اینست در عدم صدق انحناء اعلی و اینقول مرحوم علامه است در
نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی اینست که نکته عبارت انرجم شود بعد از ان توضیح ان تا مطلب مفهوم شود
پس میگوئیم قال فی نهایة الاحکام یجب تساوی الاعالی و الاسافل او انحناء الاعالی و ان عبارت این است
که اعضای سجده واجبست در حال سجود مکلف انها را بگذارد بر زمین مثل بعض از انها اعالی است مثل
جبهه و یدین و بعضی اسافل مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این عبارت اینست که مواضع اعضای اعالی
مساوی بوده باشد با مواضع اعضای اسافل یا انکه مواضع اعالی انخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف
در مواضع اعالی و اسافل در صورت انحناء اعالی ضرر نیست واما در حالت انحناء ضرر است پس معنی
مساوات حال همراست در حالت انحناء اعالی و علم اعتبار مساوات است در حالت انحناء و مراد
از مساوات چنانچه از کلام از مرحوم ظاهر میشود انحاست از مساوات و اختلاف بقدر ابنه پس مراد اینست جایز
نیست حال اعضای عالیه اگر چه حال کفین بوده باشد ارفع بوده باشد از محل قدمین باکثر از مقدار ابنه و همچنین محل رکبتین

ثالث از ان اعتبار این معنیست در محل جبهه نسبت بموقف و عدم اعتبار اینست در محال اعضای دیگر
و این ظاهری شود از اکثر فقها حتی ظاهر اینکه تصریح باعتبار این فرموده اند در جبهه نسبت بموقف و تعرض نشده
جبهه نشده اند دلیل بر عدم اعتبار انست بسایر اعضاء و لا میبایست تنبیه بر این فرموده باشند چنانچه تنبیه فرموده اند
در جبهه مختار قول ثالث است و لکن احتیاط در رعایت است مطلب ثالث در بیان اینست که از حکم مذکور که عبارت
از عدم جواز ارتفاع محل جبهه بوده باشد از موقف باکثر از مقدار ابنه اختصاص است بعلو قائم مثل بلندی که در دیوار یا
وضع خشب و نحو هما بوده باشد یا ثابت است در محل تنفره یا مثل اینکه در زمین پست و بلندی ایستد محل جبهه
پست است و جبهه در واقع میسازد در موضع مرتفع فی الواقع محل جبهه را رفع از محل وقوف میباشد باکثر
از مقدار ابنه مستفاد از کلمات بسیاری تعبیر است و این مصرح بر است در کلام ابن جنید و ذکری و موجز
و در جزء الجنان و مقاصد العلیه و مسالک و مدارک و این مختار است لکن این تفصیل اگر موضع قدم اخفض
بوده باشد از محل اربع ارفعیت محل سجود اگر از مقدار ابنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو قائم و اما
عکس این یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف لکن ظاهر اینست اخفضیت مسجد از موقف در ارض منحدره
نبوده باشد اگر چه علاوه از قدر ابنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در امور دین ظاهر است مطلب چهارم اینست هرگاه
جبهه واقع شد بر موضع مرتفعی که ارتفاع ان علاوه از قدر ابنه بوده باشد در اینصورت اگر ممکن از کشیدن جبهه
بموضع مساوات یا زیر تفعیکه بقدر ابنه فضا از او بوده باشد رفع جبهه متعین است واما هرگاه ممکن از کشیدن
جبهه بوده باشد یا محل جواز و علم جواز رفع انست و این قول شیخ طائفه است در استبصار و محقق در معتبر و صاحب
مدارکست در مدارک دوم تعیین رفع است و عدم جواز جر است و این قول مرحوم علامه است در ذکری و شیخ
شهید است در کتاب ذکری و بیان و در دروس تخییر میان جر و رفع است پس مکلف در این حالت مخیر است
مابین انکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بمحل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در منتهی
و نهایة الاحکام و تحریر و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان و مختار قول اول
لکن با اولویت جر از رفع بدانکه مناسب در این مقام اینست که بیان شود که ایا مساوات محل جبهه با موقف با ارتفاع
ان بمقدار ابنه در خلیه در تحقق مهیت سجده هست بنابر این هرگاه جبهه اگر در محل که ارتفاع ان علاوه بر قدر
ابنه بوده باشد سجده محقق نشود خواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه بوضع جبهه اگر چه بر تفعیکه ارتفاع او اکثر از قدر ابنه
بوده باشد سجده محقق خواهد بود لکن اجتزاء بان در نماز نمیتوان نمود کلمات فقها در این مسئله مختلف جمع از ذکره
و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد و در جزء الجنان اولست و صریح شیخ الطائفه در استبصار نافی است
و اینقول قوت است پس ظاهر اینست بوضع جبهه اگر چه بر تفعیکه ارتفاع او اکثر از قدر ابنه بوده باشد سجده

محقق

محقق هست و مساوات محل جبهه با موقف مثل این واجبی از واجبات سجود صلوة است و لهذا ظاهر اینست
در سجود شکر سجده تلاوت اجتزاء بان سجده میتوان نمود و شبهه زیادت سجده در نماز در صورت رفع راس نیست
باید نماز باطل باشد مدفوع است باینکه زیادت سجده ایکه موجب بطلان نماز میشود ان سجده ایست که مستجمع
شرایط صحت بوده باشد یا نیست و سجده که مستجمع شرایط صحت هست انست که محل جبهه مساوی با موقف
بوده باشد یا ارفع از ان بوده باشد بمقدار ابنه اشکالیکه در این مقام هست اینست هرگاه مساوات محل جبهه با ارفعیت
ان بمقدار ابنه داخل در مهیت سجده نباشد و مهیت سجده با ارتفاع اکثر از ان قدر متحقق شود و زیادت
سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه مساوی با موقف باشد یا ارفع از ان بمقدار ابنه پس
میبایست حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط انکه محل جبهه ارفع بوده باشد از موقف باکثر از مقدار ابنه و حال
انکه اصلی از علی انکه بایشکلم نموده بلکه حکم بعنوان اطلاق فرموده اند بعدم جواز سجده تلاوت در اثناء نماز
و هم چنین حکم بطلان نماز بان سجده پس از اینجا ظاهر میشود که مساوات محل جبهه با ارتفاع بمقدار مذکور را
مدخلیتی در تحقق مهیت سجده هست بر فرض عدم تسلیم این قول باینکه مهیت سجده متحقق میشود اگر چه
ارتفاع محل جبهه علاوه از مقدار ابنه بوده باشد باید بگوئیم تخلل سجده در اثناء نماز موجب بطلان نماز
میشود مطلقا ممکن است که جواب گفته شود و از این اشکال بان سجده که موجب بطلان نماز هست اینست که
محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از ان بوده باشد بمقدار ابنه و سجود دیگر چنین نیست موجب بطلان نیست
مگر در صورتیکه دلیل قائم باشد بر بطلان و در سجود تلاوت چنین است نظر باجماع و تظافر نصوص بر اینکه
سجده تلاوت موجب بطلان نماز هست هم و در غیر ان دلیلی بر بطلان علی وجه الاطلاق معلوم نیست فتامل
مطلب پنجم انست که بیان شد هرگاه جبهه واقع شود بمحلیکه ارتفاع ان از موقف علاوه از مقدار ابنه بوده باشد
لازم است رفع جبهه یا کشیدن ان بمحلی که معتدل بوده باشد و اما هرگاه واقع شود بر تفعیکه ارتفاع ان بقدر ابنه
بلکه بوده باشد یا نیست که اجتزاء بان میتوان نمود چنانچه دانسته شد رفع راس در این صورت بقصد وضع جبهه بر موضع
مساوی با موقف جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود لکن مسلم اینست که جبهه را بکشاند تا برسد بحلی
با موقف بوده باشد بنابر این حکم مقطوع به در کلمات بسیاری از اصحاب منصوص است در اخبار ائمه اطهار رحمهم الله مخفی نماند
جبهه بجهت تحصیل مساوات منصور میشود بعد طریق اول انست که هر چه جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض
نشود بلکه جبهه بهیئت ماس با ارض هستا متحقق شود بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد یا در صورتیکه جبهه
واقع شده باشد در مرتفع در اراضی منحدره دوم انست که هر چه جبهه بجهت تحصیل مساوات مستلزم انفصال جبهه است
از زمین مثل اینکه جبهه واقع شود بر سنگ یا خشتی که بلند بوده باشد از مقدار ابنه فاذن بوده باشد در اینصورت جر جبهه

مستلزم این هست که جبهه منفصل از ارض شود تا ملی در جهان جرم قسم اول نیست کلا میگوید هست در قسم ثانی
نظر باستلزام جرم در انفصال جبهه از ارض بیان سبب موهم تعدد سجود است نظر باینکه در بیان بیان شد
که سجده عبارت از وضع جبهه است بر ارض لکن ظاهر اینست که حکم کرامات از استحباب جریان شد در هر دو فرض
باشد بنابر این انفصال کلی در است انفصالیست که در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد نه انفصالیست
که در ضمن خفض بوده باشد بجهت تحصیل مساوات و لفظ مرکز چه ظهوری دارد در قسم اول لکن فرض وضع
جبهه بر چیزی نمود دلیل اراده تعمیم است کلا یخفی علی المتامل مطلب ششم در بیان اینست هرگاه جبهه واقع شود
بر مکانیکه مساوی یا موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد یا بقدر لبنه فادون لکن در هر دو حالت جبهه واقع
شده باشد بر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد و عالم بحقیقت حال نباشد قبل از فراغ از ذکر واجب بدانکه
در اینصورت علم اجزاء بعضا حالت محل تشکیک نیست کلا میگوید هست اینست یا لازم است بر آن شخص در آن
حالت جبهه را بکشاند تا رساند به رابع المسجود علیه یا آنکه مجزی است مابین هر دو از این دو امر که مذکور شد این محل
خلاف مابین فقهاست بسر قول ثالث ظاهر میشود از مرحوم علامه در منهاج الاحکام چنانچه ثانی نیز ظاهر از آن
مرحوم است در تذکره و اول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و در موجز و ذکری و محقق ثانی و شهید
ثانی است در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب مدارک در معارک و این مختار است لکن بیان
نحو مجزی است مابین جریان جبهه تا رساند بمابع المسجود علیه یا رسانیدن مابع المسجود علیه بر ابی جبهه بلکه تعبیر
که رسانیدن مابع علیه المسجود بجبهه بجهت بعض جهات اعتباری اولی و احسن بوده باشد از بعض منافات وارد
مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتیکه بود که عالم شده بود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هرگاه
عالم شود بآن بعد از اتیان بذکر واجب خواه قبل از رفع راس از سجود بوده باشد یا بعد از آن در هر دو صورت
سجود صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه علم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده باشد یا رفع هرگاه عالم شود بآن
در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب مستحب رفعا و اینست که جبهه را بکشاند تا برساند
بمابع المسجود علیه یا مابع المسجود علیه را برساند بجبهه تحقیقا این مباحث در بحث مابع المسجود علیه شد
از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از
آن در اینصورت ظاهر اینست آنچه ذکر از اتیان نمود محکوم بصحت است لازم است اتیان آن نماید بعد از
رسانیدن مابع علیه السجود را بجبهه یا بعکس لکن این در صورتیست که طولی نداشته باشد رسانیدن مابع
السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود و اما هرگاه طولی داشته باشد که موجب اختلال
بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از ایصال مابع المسجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه را بآن لازم است و این در صورتیست

که ممکن

که ممکن از اعادهٔ آن مزبور بر نبوده باشد اما هرگاه ممکن از جبهه یک نبوده باشد بلکه بارتکاب فعل منافی در این صورت
اگر در سجود وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل مابع المسجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در غیر
وقت بوده باشد باین نحو که قطع نماز و تحصیل مابع المسجود علیه موجب انقضاء وقت نماز نشود در اینصورت
ظاهر اینست که اعتبار مابع المسجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در مباحث مابع المسجود علیه بیان
شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن باعتقاد آنکه محل مابع المسجود
علیه است وضع جبهه بر آن نموده بعبارة اخری عالم بحکم بود لکن جاهل بموضع در اینحال فساد اعتقاد او
منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضع بود لکن جاهل بحکم چنین میدانست آن چیز فرش است مثلا لکن نمیدانست
که سجده بر فرش جایز نیست و در اثنای سجده عالم شد بحکم بسر اگر این سجده اولی بوده باشد نماز باطل است
آن لازم است و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد باین هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که
باز نماز باطل باشد در نیت که چنین بوده باشد اگرچه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه در سجده اولی نبوده
باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب در آن وقت عالم بحکم شد در اینصورت هرگاه ایصال مابع السجود علیه
نموده بجبهه یا ایصال جبهه نموده بآن بعد از آن اتیان بذکر نموده در اینصورت در نیت که کم شود بصحت نماز
خصوصا در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد این شخص تقصیر مرتکب نشده باشد والله العالم بیان احکام
مطلب هفتم در ذکر عذر از انحناء و بدانکه هرگاه کسی ممکن از انحناء نبوده باشد یا بود لکن محل جبهه مساوی یا موقف
یا ارفع از آن بوده باشد یا بقدر لبنه یا ممکن از انحناء است فی الجمله یا ممکن از آن نیست مطلقا و در صورت ممکن
از انحناء یا ممکن هست از وضع جبهه بمابع المسجود علیه یا نه در صورتیکه ممکن از انحناء نیست مطلقا یا ممکن
هست از ایماء بسر یا نه در صورت علم ممکن از ایماء بسر یا ممکن هست از ایماء بچشم یا نه پس در اینمقام چند
احتمالست اول آنست که مکلف ممکن از انحناء بقدر معهود نیست لکن ممکن از انحناء فی الجمله هست دوم
چنین ممکن از وضع جبهه هست بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است بعد از انحناء مقدور یا بکشاندن جبهه را بر
موضع بلندی که سجده بر آن صحیح بود و یا شد یا بعونت بلند کردن مابع المسجود علیه را تا بآن حد که بعد از
انحناء مقدور وضع جبهه نماید بلند در اینصورت انحناء بقدر مقدور لازم و هم چنین وضع جبهه بعد از
انحناء مقدور در اینصورت عدول از انحناء مقدور یا ایماء بسر یا چشم نیست قسم ثانی مثل اولست لکن
ممکن از وضع جبهه بر مابع المسجود علیه نیست در موضع جبهه بر موضع مرتفع و نه بر نمودن مابع المسجود
ظاهر اینست در اینصورت مخفی شدن بقدر مقدور لازم نباشد بلکه جایز است که اجزاء نماید یا ایماء بر آن
مخفی نماند در قسم اول که ممکن از وضع جبهه هست بر مابع المسجود علیه بطریقیکه مذکور شد ظاهر اینست

کلا آن بوده باشد یا وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا بر ارض اشکالیکه در این مقام هست اینست که هرگاه مابع
جبهه یا مابع علیه السجود موقوف باشد بر اینکه خود این شخص جبا یا دانا نماید تا جبهه را بر آن بگذارد و آیا
مستلزم این هست که وضع بدن بر ارض نتواند نمود در اینصورت ترجیح بالکلام است رفع یدین یا نماید تا رفع
جبهه یا مابع علیه السجود میسر شود یا رفع یدین از وضع جبهه نماید تا وضع یدین متحقق شود ظاهر اولست و اما قسم
ثانی که ممکن نیست از وضع جبهه بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد آیا لازم است وضع اعضای باقیه بر ارض و نیست
که باز واجب بوده باشد پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس
ایماء بر راس نماید بجای سجود و در حال ایماء وضع یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آنست که ممکن
از انحناء مطلقا نیست لکن ممکن از ایماء بر راس هست چهارم مثل سیم است مگر اینکه ممکن از ایماء بر راس نیست بلکه
ممکن از ایماء بعین هست حکم در این دو قسم آنست که در اول ایماء بر راس بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی
ایماء بعین لازم است و حکایت وضع اعضای باقیه بخود است که مذکور شد لکن ممکن است اشکالی در حکم بوجوب
آن شود بیان آن اینست در هیچیک از نصوص مشتمل بر ایماء ذکری بلکه ایماء بوضع اعضای باقیه نشده است
حتی اخباریکه مشتمل بر ایماء در صلوة ایستاده است مثل صلوة عراة از طرق اطیبه نصوص از این مطلب و هم چنین
خلو کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم از آن ظاهر میشود علم اعتبار آن در این اقسام مذکوره در متن
این اقسام که سجود در آن بعنوان ایماء است بسر یا چشم و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیست که
مؤسس این حکم مخالف اصل نزاع شد بلکه انتقال فرض بایماء بر راس یا بعین بدل سجود در صورت علم ممکن
از آن در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و تحقیق حال در ایماء بدل هر دو در مباحث قیام مفصلا
مذکور شد مقام دوم از امور سته مذکوره طهارت است در سجود بمقدار ذکر واجب مقطع کلام در اینمقام نظر کلام است
در چند مبحث اول در تفسیر طهارت بدانکه کلام در تفسیر طهارت اگرچه در مباحث رکوع مذکور شد لکن مناسب
در این مقام عود بآن در اینست بجهت تنبیه بعض فواید پس میگوییم ساحتمال در تفسیر طهارت قائل است اول
آنست که تعبیر طهارت در حق از اهل الصلوة مثل سجود و عبارت است از وقوف و کون آنها در سجود بجای که
هر عضو از اعضای او مستقر و ساکن شود و اینظاهر میشود از بسیاری از اعاظم فقها قال فی المعتبر
معنی الطهارة السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و آن قائل بس معنی وجوب طهارت در سجود بمقدار
ذکر واجب آنست که جمیع اعضاء مکلف در آن اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد هم چنین
حال در طهارت در تکبیرة الاحرام و قراءة و رکوع و غیر اینها دوم آنست که در آن طهارت در سجود بمقدار ذکر
واجب آنست که مکلف باقی باشد بحالت سجود از وقتیکه مشغول بذکر شده است تا فراغ از ذکر که جمیع اعضا

وجمیع

وجمیع مستقر و ساکن بوده باشد این معنی ظاهر میشود از جمله عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام حیث قال
یجب الطمانینة بقدر الذکر فی کل واحدة منهما و اینقیاس با ذکر مطلقا ذکر شرع فیه قبل وصول الجبهة الارض او وضع
قبل انحنائه بلا سجود و مثل عبارت فی التذکره در بعض اخبره عند علمائنا اجمع سیم آنست که در آن طهارت در سجود
بقدر ذکر واجب آنست که مکلف حین اخذ و شروع بذکر واجب تا فراغ از آن مستقر و ساکن باشد بنحوی که
بگویند که این شخص در این مدت ساکن و مستقر است مشخص است صدق این معنی موقوف بسکون اعضا مثل
اصابع یدین بلکه کل یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین منافی با تحقق طمانینه بآن معنی نیست اول از
تفاسیر مذکوره اخص مثلثات چنانچه ثانی اعم از جهت است نظر باینکه با اضطراب بدن مکلف باسره اینمعنی صادق
کالاعتبار و تفسیر ثالث اعم از اولست و اخص از ثانی ظاهر اینست در آن طهارت واجب در احوال الصلوة خواه حالت
تکبیرة الاحرام باشد یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس
از سجود همین معنی است یعنی تفسیر ثالث پس استقرار و سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینة
و واجب نیز واجد بوده همین قدر کفایت است که مکلف ساکن است فرضا در آن حالت کفایت میکند ظاهر
اینست مراد فقها الله تعالی تحقیق مقام از طهارت در احوال الصلوة همین معنی است و مساعد در تعبیر واقع شده است
تحقیق حال در اینمقام مسطور در مطالع الانوار است جهت ثانی در بیان اینکه وجوب طمانینه بعنوان که مذکور شد محل
تامل نیست از همین شرع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل وفاق است کلا میگوید در اینمقام هست اینست که آیا
طمانینه از واجبات رکنیه است در اینمقام و هم چنین در مباحث رکوع یا از واجبات غیر رکنیه است اینمعنی اختلاف
مابین فقهاست شرح خلاف ظاهر است نظر باینکه هرگاه از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگرچه سهوا
بوده باشد موجب بطلان نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه بوده باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست
مشهور مابین فقها ثانی است شیخ طوسی قدس الله نفسه در کتاب خلاف تصریح فرموده که رکنیه است
بلکه بر آن دعوی اجماع فرموده و اینقول ظاهر میشود از کلام میگوید مرحوم شیخ از رکن در اینمقام رکن بمعنی مشهور
نبوده باشد و این است که در جهان کتاب الخلاف رکن فرموده بر سلوات بر تشهد و مع ذلک تصریح فرموده
باینکه اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست قال فی الخلاف الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله رکن
فی التشهد و رکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله
ناسیا قضی ذلک بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة و لنا اجماع الفرقة
ظاهر اینست اطلاق رکن اکبر طمانینه نموده آن نیز از این قبیل بوده باشد و مؤید این مطلب چند چیز است اول ادعاء اجماع
در مسئله فرموده باینکه اینقول شاذ و ضعیف است دوم آنست در مقابل اینقول ابی حنیفه را ذکر فرموده که حکم

در اینجا مراد علما است
ارتکاب سجود

کرده است بعدم وجوب آن و عبارت از جزم است الطمانینة فی الرکوع رکن من ارکان الصلوة و قال الشافعی
و قال ابو حنیفة انها غیر واجبة و لا یجب عنده الا تحنی بمقدار ما یضع یدیه علی رکبتیه و لنا اجماع الفرقة لم یثبت
از جزم در همان کتاب اطلاق رکن فرموده و در صلوة در تشهدین و در رفع راس از سجود و هم چنین در رفع راس
از رکوع و طمانینه در آن قال الطمانینة فی السجود رکن و رفع الراس من السجود رکن و قال الشافعی انه رفع الراس من الرکوع
و الطمانینة فیه واجب و رکنی معلوم است اراده معنی و معرف از رکن در جمیع اینها بسیار بعید است و در فرض
تسلیم اینکه اراده معنی معروف بوده باشد کبری صحیح نیست دلیل بر این مطلب صحیحه زراره است که فرموده لا تعاد
الصلوة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود و نظر اینکه مراد از حدیث حصر و مقتضی اعاده
بسبب اخلال عمد و سهو در امور خمسه مذکوره پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود در ثالث مستثنی منه
از جمله کلام است پس در اول حدیث اینست که طمانینه از جمله چیزی نیست که اخلال بآن اگر چه سهوا بوده باشد
موجب اعاده شود و هو المطلوب بحث هم آنست که سابق بیان شد که طمانینه که واجبست طمانینه بمقدار ذکر واجب است
یعنی در حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این ملازمه نیست کلام میکند در اینمقام هست اینست که
آیا طمانینه بمقدار ذکر مستحب هم لازم است یا نیز حکم واجب است و وجوب شرعی که فرموده بود کلام در وجوب شرطی
یعنی باعدم طمانینه بمقدار ذکر مستحب هم لازم است یا نه معلوم است وجوب شرعی که فرموده بود کلام در وجوب
شرطی است یعنی باعدم طمانینه صحیح نیست و این دو احتمال دارد اول آنست طمانینه در فرض ذکر مستحب شرط
صحت نماز است پس هر گاه اخلال بطمانینه در ذکر مستحب شود لازم و باید نماز معکوم بطلان شود نظر باینکه
شرط صحت و این احتمال صحیح نیست نظر بانتفاء دلیل بر شرطیت بعلاوه کلمات اصحاب ناطق بر فساد این احتمال
نظر باینکه تقیید فرموده اند وجوب طمانینه را بمقدار ذکر واجب پس هر گاه شرط صحت نماز طمانینه در ذکر
مستحب در سجود و رکوع ثابت میبود مناسبت تنبیه بر این نفرمایند مثل سایر شروطی که موقوف علیه
صحت است از قبیل طهارت و ستر عورت و غیر اینها ظاهر اینست که این عمل تامل نبوده باشد بالاطلاق میگوید هست اینست
که طمانینه در ذکر مستحب در رکوع و سجود یا شرط صحت خود ذکر مستحب هست یا نیز مجملا در این است که در این طمانینه
در اول اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگر چه مضر بصحت صلوة نیست لکن کلام در اینست آیا مضر بصحت
آن ذکر هست پس گویا این محض تامل ذکر مستحب در آن بوده و یا مضر بصحت ذکر مستحب نیست مقتضای اطلاقات
امر بذکر ثابت و این مقتضی کلمات اصحاب نظر باینکه فرموده اند در هر یک از رکوع و سجود طمانینه که واجب است
بمقدار ذکر واجب و ظاهر اینکلام اینست که هر گاه اخلال بطمانینه بشود در ذکر مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب
نشود بعلاوه در بعضی از عبارات تصریح شده باستحباب طمانینه در ذکر مستحب بعلاوه تصریح بوجوب آن در ذکر واجب

تال

تال فی السرائر و الطمانینة واجبة فی القیام و کذلک فی الرکوع بقدر ما یتلو بالذکر المراد واجب و ما زاد علی ذلک فمستحب یلی
غایتها غیر مکن است که مستند شود در این مقام حدیثی است که نسبة الاسلام در کتاب کافی روایت فرموده از سلیمان
بن صالح از کاشف اسرار و در آن جناب امام جعفر صادق ع قال لا یتم صلوة الصلوة و هو ماش و لا راکب و لا مضطجع الا
ان یکون مریضا و لیتمکن فی الطمانینة کما یتمکن فی الصلوة اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة و لو کان فی اجزائها
المستحبة کالا لحق و ذکر الماشی و الراکب فی صلوة و ان کان یوجب الوهن و اراده النافی هو التمکن لا احتمال
ان یکون المراد من ظاهر المشی و الرکوب لکنه لیس علی جهة وجوب حمل اللفظ علی ظاهره ممکنست جواب از این
استدلال باین که غایة الامر از این حدیث ظاهر میشود تشخیص موضوع است یعنی تمکن در حال اقامه میباید و مثل
تمکن در حال صلوة بوده باشد و اما حکم آن که بعنوان وجوب یا استحباب پس مطلقا استفاده نیست بعلاوه و اما حکم
تمکن در اجزاء الصلوة مختلف است در افعال و اقوال واجب بطریق وجوب شرعی است و این معنی در اقامه تمکن
الاراده نیست بعلاوه اگر شخصی شد تمکن در اقامه متصف بوجوب شرعی نیتواند شد مرة دوم مابین آنکه
متصف بوجوب شرطی بوده باشد یا استحباب اثر بدیت بحقیقت چنانچه مرجع جمله اولست اکثر یا استعمال
مرجع جمله ثانی است و بر فرض اراده اول مثمر ثمر محل کلام نیست نظر باینکه شرطیت تمکن در حال اقامه
مستلزم شرطیت در جمیع احوال الصلوة حتی در اجزاء مستحبه نیست قدر متیقن در مالکن فیه و اما الرجحان
تکرارست در آن و این مسلمست و از رجحان تمکن لازم نمیاید شرطیت آن لعدم استلزام العام الخاص لا لیتم
الاستدلال لاستیناف مقابلة الاولی المطلقة المثبتة للذکر فی احوال الرکوع و السجود لوضوح ان مقتضاها
تاتی الامتثال بالاتیان بالذکر علی ای نحو کان و لو مع عدم التمکن و الاطمینان پس حکم بشرطیت طمانینه در احوال
اذکار مستحبه از این راه که مذکور شد ممکن نیست بلی قدر متیقن آنست که با طمانینه بوده باشد و لکن این با وجود اطلاق
موجب حکم بتعین نمیتواند شد بنابراین هر گاه بعد از اتیان بذکر واجب در حالت اطمینان و سکون بدن شروع
نمود بذکر مستحب با عدم سکون بدن صحیح خواهد بود یعنی امتثال امر متوجه بذکر مستحب کرده خواهد بود خواه
در حالت اتیان نماید و شروع بذکر مستحب نماید در حالت سکون در اخلال از ید رکوع و خارج شود از آن قید از
قبیل از ادای مراتب آن در هر دو صورت با اتیان بذکر مستحب کرده خواهد بود با اخلال بطمانینه مستحب لکن
مشخص است اینمعنی که شد نظر بتحقیق مسلمست بلا اضافه بدلیل آن که فرموده است در روایت در مورد
مقتضی عدم اخلال بطمانینه است خواه در تسبیح مستحب بوده باشد یا در صلوات بلکه در دعا علیکه قبل از شروع بذکر
ماثورات در آنها اخلال نماید لکن اینها هم در صورتیست که آیات بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال رکوع
و اما هر گاه شروع بدعا نماید قبل از بلوغ بحد رکوع یا فارغ از ذکر مستحب شود بعد از آنها و نماز بعد رکوع و شرعی

از اهل کلام خارج خواهد بود بلکه با تعدد و شعور آنم خواهد بود چنانچه در مبحث رکوع بیان شد **بحث سیم** از امور واجبه در سجود
ذکر است بلکه ظاهر میشود از جماعتی از اصحاب که حکم ذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است از حیثیت خلاف مابین
فقها کما و کیفا ظاهر اینست که چنین نیست نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها ظاهر میشود قول بتعین تسبیحه
کبری یعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده در اینمقام و حال آنکه در رکوع قائل شده اند بتخییر مابین تسبیح کبری و سه تسبیح
صغری و لا اله الا الله مثل در حم تحقیق در کتاب شرایع در مبحث رکوع حکم فرموده اند بتعین تسبیح و قول بجواز
اجتزاء بذکر مطلق ذکر و قول بتعین تسبیح را نسبت بقیل اراده و در سجود عکس فرموده بان معنی اولا حکم فرموده بوجوب ذکر که مستلزم
الکفایت بمطلق ذکر و قول بتعین تسبیح را نسبت بقیل اراده قال فی الشرایع فی مباحث الرکوع فی مقام بیان
الامور الواجبة فیه ما هذا لفظه الخامسة التسبیح فیه و قیل یکفی الذکر و لو کان تکبیرا و تهلیلا و فیه تردد و قال
فی مباحث السجود بعد الحکم بان واجبات السجود ستة ما هذا لفظه الرابع الذکر فیه و قیل یجزی التسبیح کما قلناه
فی الرکوع و الفرق بین التعبیرین کاختلاف مقتضاها ظاهر الشارح پس حکما اینکه اختلاف حکم در اینمقام
مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما و کیفا باین معنی که هر کس قائل بتعین تسبیح در آنجا و در اینجا
نیز قائل شده و هر کس که قائل بتعین تسبیح است در آنجا و در اینجا نیز هست هم چنین در کیفیت تسبیح و ذکر صحیح
نخواهد بود مجملا اختلاف در اینمقام مثل مبحث رکوع است که آیا تسبیح در رکوع متعین است یا نه جمعی
از اعاظم اصحاب قائل شده اند بتعین تسبیح چنانچه جماعتی قائل شده اند بعدم تعین آن و منکر تعین تسبیح مقترن
شده اند بدلیل و قول طایفه قائل شده اند بجواز اکتفاء بذکر که بوده باشد و این قول اکثر از متاخرین اصحابست و
بعضی اگر چه قائل شده اند بعدم تعین تسبیح لکن اکتفاء بمطلق ذکر نفرموده اند بلکه حکم فرموده اند بتسبیح و نیز فرموده
هر گاه تهلیل بگوید یا تکبیر بگوید یا صلوات بفرستد بعد و تسبیح کفایت میکند و این قول ظاهر میشود از شیخ
صدوق در کتاب مجالس بلکه این از کر فرموده در فرض امور یکه حکم فرموده بثبوت امامه در این امامیه و همچنین
قائلین بتعین تسبیح مفتری شده اند بعضی قول چنانچه در مباحث رکوع مفصلا بیان شده مختار در نزد حقیر در هر دو
مقام تعین تسبیح است و مطلب مغایرت مابین تسبیحه کبری یعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده و تسبیحه صغری اعنی
سبحان الله با افضلیت واحد کبری از سه صغری چنانچه در رکوع بیان شده **ششم** از امور واجبه متعلقه
بسجود رفع راس از آنست یعنی سر برداشتن از سجده است خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرقی هست بجواز
رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس با طمانینه اگر چه قلیل بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که بجواز رفع راس از آن
جلوس لازم نیست چنانچه بیان خواهد شد چه نکته ظاهر اینست که تاثیر سجده رفع راس از آنست خواه سجده اولی
بوده باشد یا سجده ثانیه لهذا رفع راس را از جمله امور واجبه در سجود گفتن بیعیب است **بحث دهم** در آداب سجود

و مستحبات

و مستحبات آنست و این چند چیز است **اول** تکبیر گفتن است در حال اراده سجود بلکه در هر سجده از سجودات
صلوة در تکبیر مستحب است اول در حال اراده سجود و دوم بعد از رفع راس از آن پس در هر دو سجده چهار تکبیر
مستحب است مستحب تکبیر اول آنست بعد از آنکه اراده سجود کرد در حال قیام اتیان بآن نماید بعد از فراغ از
تکبیر مخفی شود از برای سجود و مستحب در تکبیر ثانی آنست که اتیان بآن نماید بعد از آنکه رفع راس از سجود اول نموده
و تمکن بر جلوس شد و اما تکبیر ثالث پس مستحب اینست اتیان بآن نماید در حال جلوس بعد از اراده سجود ثانی
بعد از فراغ از تکبیر مخفی شود بجهة سجود و مستحب در تکبیر رابع آنست که اتیان نماید مثل تکبیر ثانی یعنی بعد از
تمکن از جلوس بعد از رفع راس از سجود ثانی و قول باستحباب تکبیرات مذکوره مشهور مابین فقها است و ظاهر
از جمع سید مرتضی و صاحب مراسم وجوبست و این قول ممکن است از ابن ابی عقیل و ضعف آن ظاهر است
و ظاهر اینست هر گاه شروع بتکبیر در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال انتهای بسجده خواهد بود
لکن بوصف مرجحیت نسبت بفراغ در حال قیام و اما حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است یعنی
که هر گاه شروع بتکبیر نمود در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شد در حال انتهاء او بجلوس مرتبه ثانی و رابع
و سجود در تکبیر ثالث آن بسنت خواهد بود لکن با وصف مرجحیت بلا اضافه باتیان آنها در حال جلوس
با حیثیت چنین نیست بلکه موظف اتیان باین دو تکبیر است بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و متمکن از جلوس شد
تعمیم مرتبه ظریف شخص نیست قدر متیقن اتیان باین دو تکبیر است بعد از تمکن از سجود فی صحیحه حماد المتقدمة
رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا اقام کبر و نظیر آن اگر چه مذکور است در این صحیحه در تکبیر اول اگر اتیان
بآن فرموده در حال قیام لکن چون در آن معارض موجود است که دلالت میکند بر شرعیت باتیان بآن در حال هوی
بسجود لهذا مذکور در صحیحه حماد محمول است بر جهان و لکن در تکبیر ثانی معارض در ظاهر نیست تنقیح مقام مقتضی اینست
که گفته شود کلمات فقها در اراده رام در این مسئله مختلف است حاصل اختلاف راجع میشود بسه قول اول تعین
اتیان باین دو تکبیر است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان باین کاست قول از آن
و این ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق و قد رفعه قال فی الفقیه ثم ارفع راسک من السجود و اقبض الیک بدنک
قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر الثانی قال ثم ارفع راسک من السجدة الثانیة و تمکن من
الارض و ارفع یدیک و کبر ثم قال الشارح قوله اقبض الیک بدنک قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود
و دست خود را بسوی خود بکش بعد از آنکه دست خستی از وقت و دست را بلند کن بتکبیر و اما فرموده است
که در حین رفع راس از سجود دست را بلند مکن اول و ستمار بسوی خود بکش بعد از تمکن از جلوس از وقت دست
بلند کن و تکبیر بگو مدلول این کلام الاخر تعین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و منع از اتیان

بانهاست قبل از آن و این مطلب یعنی تعیین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع بعد از تمکن از جلوس ظاهر میشود از کلام ابی
الصلاح قال فی الکافی از فرغ من تسبیح السجدة جلس مطمئنا علی الیسری مبسوطا علی فخذه الیسری ثم کبر وغیره
بعد التکبیر جاز کناه و یسجد ثانیه کالاولی فاذا رفع راسه منها جلس مطمئنا ثم کبر ثم نهض وهم چنین این مطلب
ظاهر میشود از این براج در مهذب لکن در تکبیر ثانی قال فیقول سبحان ربی الاعلی وبحمده مرة واحدة او ثلثا
وما زاد علی ذلک کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا وقال الله اکبر کفتیم در تکبیر ثانی ظاهر
باینکه کلام ابن زهره در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر در حال رفع راس است قال ثم یکبر للسجدة الثانیة ویرفع یدیه
جمیعا ویسجد ویفعل فی سجوده کما فعل فی السجدة الاولی ویرفع راسه بالتکبیر ویجلس کما جلس اولا فاذا استقر
کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة وقول ثانی در مقابل اینست یعنی اتیان باین مبنا بدو در حال رفع راس از سجود و این
ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه و این ادریس در موضعی از سرایر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود
ویرفع یدیه بالتکبیر مع رفع راسه وفی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود ویرفع یدیه بالتکبیر مع رفع راسه
وفی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر مع رفع راسه قولیم که استحباب افضلیت
اتیان باین دو تکبیر است در حال تمکن از جلوس و این مظهر اینست در غیر این حالت مرجع بوده باشد تا نمنع عبارتی
ظاهر میشود از تلکره فقها قدس الله تعالی ارواحهم قال فی السرائر ویستحب ان یکبر الرافع راسه من السجود بعد التمکن
من الجلوس وفی المعتبر یستحب التکبیر لرفع السر وجالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة تا علام و مسجود ثم
یکبر بعد جلوسه و مثله عبر فی المنتهی والتذکرة ونهایة الاحکام والقواعد والذکری والبیان والدروس و غیرها
اگرچه مکرر است این کلمات رابع شوند بقول اول باین ظهر اینست در غیر این حالت مرجع بوده باشد تا نمنع عبارتی
در جلوس بوده باشد پس مقتضای این مدلول انتفاء استحباب در غیر این حالت است پس مشروع نخواهد بود زیرا که
مراد این بوده باشد که اصل تکبیر راجع بوده باشد در این مقام و استیفای در این حالت افضل بوده باشد اراده این معنی که مستلزم
رجوع عبارات مذکوره است بقول اول اگرچه دور نیست لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه هست که اراده معنی
ثانی است قال فی الدروس وسنة التکبیر لرفع راسه قائما رافعا یدیه الی الاذن قال والتکبیر للرفع من الاولی مستلقیا ثم
الهوی الی الثانیة ثم الرفع منها مستلقیا او لو فعل فی الهوی والرفع منها کان اولی فضلا انتهی لا در رفع قیام
و نظر باینکه عبارات فوق نیز دلالت بر دو اتیان باین دو تکبیر است در حال جلوس و استقرار و نظر باینکه در این
حالت مرجح النفع و مامون الضرر است و اما در غیر این حالت امن از ضرر مشخص نیست بلکه چنین است حال
در تکبیر ثالث یعنی تکبیر بعد خول در سجده ثانیه که قدر یک اشکال در آن جلوس و اطمینان است باین فرق که بعد از فراغ
از آن میل بسجود نماید و در تکبیر اول اگر حدیث حاکی فعل جناب علی بن الحسین علیه السلام نمیبود مکان بر کراهت اتیان

بان

بان تکبیر نزد در حال هوی و میل بسجود میزدودند مرا چنانچه باشکال بود در هر حال بجز از آن در غیر حالت قیام و اطمینان
بعد از ایزد مذکور شد مشخص شد که آداب و مستحبات هر سجده از سجودات نماز دو تکبیر است اول در حال اراده
سجود خواه تا باشد یا در حال میل بسجود لکن اول افضل است دوم بعد از رفع راس از سجود و مکان استقرار
بر جلوس پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین مستحب است
اولی در رفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام و غیرها مذکور شد و در حدیث شیخ صدوق فرموده
در تکبیر ثانی و رابع اول دستها را بسوی خود بکشد بعد از تمکن از جلوس در حال تکبیر گفتن رفع یدین
بتکبیر نماید ظاهر این اینست که دو دست را در حال رفع راس از سجده بسوی خود بکشد پس از آنها بگذارد
بعد از آن رفع نماید بتکبیر و اما تحدید رفع یدین و مقدار آن ظاهر اینست که بر همین قدر که بوده باشد مامور بسنت بوده باشد
لکن اولی اینست رعایت محاذات نرمه گوش نماید دوم از جلسات و مستحبات در این مقام اینست که در حین که
سجود میرود اول دو دست را بر زمین بگذارد بعد از آن هر دو را مثل هیئت خوابیدن شتر و مستحب اینست دو دست
با هم بگذارد و بر زمین اندهما مقدم در وضع و دیگر مؤخر نباشد و هم اینست دو کف را محاذی منکبین بگذارد
متصل بگوش و صورت بگذارد کلا انگشتان دست را با هم بچسباند و کفها را بسط نموده بر موضع بگذارد و هما
دوش چهارم اینست ذراع را بر زمین نچسباند بلکه از زمین بلند نموده و مرفقین را از جنبین دور نماید هم اینست
در حال سجود طرف دعای ابهالک یا غیاث الاغیاث از چیزهائیکه سجود در آن صحیح است بگذارد و این محل وفاق است
مابین فقها خلافیکه هست در تعیین موضع انف است مرجع سید مرتضی و ابن ادریس فرموده اند مستحب
وضع طرف اعلای انف است یعنی جبل بینی که متصل بحاجبین است شیخ شهید و غیره حکایت نموده اند از بابا بن بابویه
که ایشان فرموده اند مراد از وضع طرف اسفل انف است و ظاهر از اکثر فقها اینست که سنت مؤدی میشود بوضع
انف یعنی بعضی از انف که صادق باشد بر آن که انف را بر ارض گذارد و خواه طرف اعلا بوده باشد یا طرف اسفل یا آنها
و احتمال تساوی طرفین اسفل قائم است پس این متیقن اراده است نهم از مستحبات جواز ذکر دعای ماثور است
قبل از شروع بذکر و دعا اینست اللهم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت ربی
سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن شروع
بذکر نماید سبحان ربی الاعلی وبحمده یکمرتبه یا سه مرتبه سبحان الله واجبت چنانچه سابق بیان شد اتیان بسه مرتبه
تسبیح کبری یا بیشتر یا هفت مرتبه افضل است و معلوم است سه مرتبه و ما فوق آن بالاشتراک در فضیلت متفاوت
میباشند در فضیلت در جهان و حکم ختم بعدد و تر با شفع و علاوه بر هفت نمودیست که مذکور شد در رکوع
بلکه مناسب در این مقام ذکر تر جهد معنی دعاء مذکور است پس میگوییم اللهم لک سجدت یعنی بر کراهت سجود را

بجهت امتثال امر تو یا بجهت رضای تو سجده میکنم و بک امنت یعنی تصدیق وجود تو باتصاف تو بجمیع صفات کمال و تنزیه
از جمیع نقایص میکنم و بک اسلمت و مطیع و منقاد قیام اراده انقیاد در این مقام مناسب است نظر بسبوقیت
بایمان چنانچه در دعاء رکوع اراده اسلام مناسبت نظر بسابقیت او بایمان و علیک توکلت بر تو کل
و اعتماد من دانست و بتو توقف بر درگاه من سجود و خضوع میکند وجه من از برای کسیکه ایجاد کرده است او را
و بر و ناو و ره او شکافته است گوش و چشم او را نسبت داده گوش و چشم را بر وجه بجهت آنست که آنها
در آنها ظاهر شده است و مراد از شکافتن بصر شکافتن محل بصر است و مراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ
بجهت گوش بعد از آن که ذکر وضع گوش و بصر در وجه شد بنده باید متذکر چنین معنی شود که واهب تعالی عزت
عظمته چنین صنعتی در آن بکار برده مگر تا طبیب عقلا از درک آن عاجز و حیران چه جای آنکه آنها ضد آن کسی قرار نمود
و وضع قرار چشم در وجه که متصل است از برای آنست که مشاهده جمیع اعضاء و جوارح بدن را توانند نمود چه اگر
در اسفل میبود اعضای فوق مرئی نمیشد و هم چنین تا بقدریکه تمامت اعضای مساعات نماید مطلع بر منافع
و مضار در خارج توانند شد تا بمقتضای آن معمول دارند و اگر در پشت میبود چنین نمیشد بعد از آنکه بنده زلیل
متذکر این نعمت عظمی و عطیه کبری شد مناسب و شایسته او اینست اظهار حمد چنین منعم متعال نموده بسبب
لهذا مقدم نموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد و ثنا بی حد و نهایت مختص ذات پاک خداوند است که
مستجمع جمیع محاسن و محامد و معرب از جمیع نقایص و معایب است و مفیض وجود و کمال و تربیت کننده
تا طبیعت موجودات هر فرد از افراد از ابجد مرتبه او تبارک الله زاد الله خیره و برکته چه بسیار زیاد
و وافر است عطا و برکت خداوند عالم جل شانه تا طبیعت موجودات یا مراد چه بسیار جلیل است عظمت الجلال
احسن الخالقین بهترین خلقت کنندگان است از اینجا ظاهر میشود که اطلاق خالق بغیر ذات اقدس جناب احدیت
جلت عظمته جایز بوده باشد لکن بطریق مجاز خواهد بود نظر باینکه مراد از خلق نسبت بخلاق عالم جل شانه اخراج از عدم
بساحت وجود است و این از غیر جناب احدیت محال است و متبادر از خالق همین معنی است و مراد از اشیاء
بغیر معنی صنعت است مثل بنا و نجار و نحو اینها مخفی نماند دعاء مستحب در سجود مختص نیست در اینجا بلکه
بلکه مستحب است و عادت جمیع سجودات بجهت جلب منافع اخرویه و دنیویه و دفع مفاسد آنها و اخبار در غیب
و عادت سجود مستفیض است خواه در سجده اخیره بوده باشد یا در غیر آن و از جناب حضرت امام جعفر صادق و امام
موسی بن جعفر علیهما السلام ماثور است که آن دو بزرگوار در سجود میخواندند اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت
والعفو عند الحساب و در حدیث وارد است که جناب حضرت امام موسی علیه السلام فرموده یزید شمام بن ایوب طلب رزق
در نماز نمیدهد در حالت سجود بنده دعا را یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک الواسع

فانک

فانک در الفضل العظیم بدانکه عیال بعین مکسوره است قال فی القاموس عیال الکتاب من یتکفلهم مخفی نماند از
حدیث ظاهر نمیشود که اینده ماوهم چنین دعا سابق باید در سجده اخیره بعد از رفع از ذکر خوانده شود بلکه
مقتضای اطلاق حدیث در دعاء اخیر اینست که در هر یک از سجدات که بخواند خوب است و دعای اول حکایة فعل
ائمه است مستحب نیست که کدام یک از سجود بوده بعد از رفع از ذکر بوده یا بقبل پس احتیاط در این مقتضی اینست
که هر کدام خوانده شود در سجده اخیره بعد از رفع از ذکر قصد خصوصیت در آن محل نماید بلکه بقصد اتیان دعا در سجود
راجح است اتیان نماید هفتم از مستحبات صلوات فرستادن بر فرستادن بر انبیاء و سلام و آل اطهار است و مراد خواه بلفظ
اللهم صل علی محمد وآل محمد بوده باشد یا بلفظ وصلی الله علی محمد وآل محمد باین و در طریق ماثور است حکایة صلوات
در سجود مثل صلوات در رکوع است باین معنی که قدر ثابت و مخصوص صلوات در سجود است اما بود نمان بعد از
فراغ از ذکر مخصوص نیست مگر دعاء معهود بوده باشد و در زمان نزول اخبار که بعد از فراغ از ذکر بوده هذا
حمل شود بر اجزء در دو بن مقتضی اینست که اتیان شود باین بعد از ذکر بقصد رجحان اتیان باین در سجود نه بقصد
رجحان اتیان باین بعد از فراغ از ذکر هشتم از جمله مستحبات اینست که جلوس فیما بین السجدتین بطریق تورک بوده باشد
و کیفیت این است که بنشیند بر ورک چپ و پا را از جانب راست بیرون بیاورد و ظاهر قدم چپ را بگذارد
بر زمین و ظاهر قدم راست را بگذارد بر بطن قدم چپ مستفاد از صحیحه حماد اینست جلوس تورک بعد از آن
که اتیان بتکبیر مستحب نماید در حالت جلوس استوائی یعنی بعد از رفع راس از سجده اولی بنشیند بطریق
ظهر قدمین موضوع بر ارض باشد بعد از آن اتیان بتکبیر نماید بعد از آن بنشیند بطریق تورک یعنی کیفیتی
که مذکور شد نهم از جمله مستحبات فیما بین سجدتین در حال تورک استغفار است باین نحو استغفر الله ربی
واتوب الیه در کافی لفظ جلاله مذکور نیست باین نحو است استغفر ربی واتوب الیه لکن در فقیه و تهذیب
مذکور است اولا ذکر لفظ جلاله هم چنین مستحب است باین دعا باین نحو اللهم اغفرلی وارحمنی وارفعنی
عنی ارفع لی الدرجات الی من خیر فقیر فوا علیم اجرب ممکن است مراد مصنف بوده باشد چنانچه مذکور در کافی
صحیح از امام باقر یعنی پناه بده مرا و متوسل بتو شده ام پناه دهم را از عذاب آخرت یا از معصیت کردن
در دنیا یا از فقر و ذل و اراده هر اقسام جمال و اهالت و احتمال دارد بنا بر آنکه بنا بوده باشد بر آن چیزی یعنی بر چیزی
خیر یا عطا از جهت حاصل معنی آنکه نظر از اعمال ناقصه و اغنی بلکه بفضل و کرم خود جزاء خیر یا عطا مرا مذکور نمود
بآنکه نظر از اعمال شده است و اجبرنی از جبر بهمه جبر بمعنی درست کردن شکسته شده است حاصل معنی آنکه قصور
و نقایص و معایب مرا باصلاح بیار و جبر خود است و اگر جمع مابین همه نمایند این معنی صادر از معصوم علیه السلام
خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل بر استغفار نهاست چنانچه در حدیث صحیح جلوس مشتمل بر عدد نهاست

پس جمع مابین هر دو بقصد توظیف مشکلست واما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة بی عیب است فرضیه مراد
مقتضی اینست که گفته شود تا حال بحدیثی که مشتمل بود بتثنا امر بدعا مابین سجدتین بعنوان اطلاق ندیدم اما آنکه
صورت جمع مابین هر دو بر استدبا و توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایة فعل جناب کاشف الاسرار
والدنایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است جماعا اخبار نموده بیان نحو ظل استوی جالسا قال الله اکبر و قعد
علی فخذه الایسر وقد وضع ظاهر قدمه الایمن علی باطن قدمه الایسر وقال استغفر الله ربی واتوب الیه ثم کبر وهو جالس
وسجد وسجد السجدة الثانیة وحدیث مشتمل بر دعا مذکور حدیث قولیست حضرت فرمود ما از رفعت راسک فقل
بین السجدتین اللهم اغفر لی تا آخر دعا مذکور پس این حدیث نظیر اشتمال بامر بخواندن اینده عا مابین سجدتین دلالت
میکند بر توظیف اینده عا فقط چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیفیت استغفار فقط پس جمع مابین هر دو
بقصد توظیف مقتضی ان ظاهر نیست بعلاوه در صورت جمع اگر تقدیم استغفار نماید بر دعا ظاهر حدیث
مذکور منافی اینست نه باعتبار آنکه حرف فا نکه دلالت اظاهر بر تعقیب الاماده تعقیب بلا مهلت میکند پس تخلل
استغفار منافی با اینست نظر باینکه این فاء فاء جزائیه است و فائیکه مفید تعقیب بلا مهلت است فاء عاطفه است
بلکه باعتبار آنکه از اداء کلام معصوم اذا فرعت اذا تعقیبیست حاصل معنی کلام چنین است میگوید ثانیه دعا
در وقت رفع کردن سر از سجود پس با گفتن استغفار قبل از آن چنین نخواهد بود و اگر ایشان باستغفار را
متاخر از دعا نماید دلیلیکه دلالت کند بر توظیف باین نحو در نظر نیست پس جزم در دین ترک جمع مابین هر دو است
مگر در صورت قصد دعا در توظیف در این صورت اگر چه بعید است لکن اقتصار باحدهما با قصد توظیف
اولی خواهد بود بلی غایة چیزیکه در این مقام میتوان گفت آنست کلام اصحاب در حکم باستحباب دعا بین السجدتین
مطلق است و از جمله عبارات ظاهر میشود دعوی اجماع بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعاء
بین السجدتین وهو متون اصحابنا وقال العلامة فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین عند علمائنا اجمع پس صورت
جمع مستند باین اطلاقات میتوان نمود لکن اشکالیکه در این بحث است آنکه اطلاقات موهوم است در این مقام
نظر باینکه ظاهر اینست که این کلمات اشاره بروایت باشد یا مأخوذ پس اطمینانی در اینها نخواهد بود دهم از جمله مستحبات
جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات
رباعیه واما جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوات خواه در رکعتی بوده باشد یا رکعتین
یا چهار رکعتی پس وجوب این حکم اشکال نیست مثل وجوب جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه
در نماز مغرب نظر بلزوم اتیان بتشهد در حال جلوس پس جلوسی که محل کلام است جلوس بعد از رفع راس از سجده
ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت سیم در نماز چهار

رکعتی

رکعتی مشهور بین فقها استحباب است و تعبیر میکنند از آن بجلوس استراحت و رجم سید مرتضی رضی الله عنه قائل
شده بوجوب آن و کلام او را در جمله در کتاب انتصار اگر چه دلالت بر وجوب آن بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت
اولی لکن کلام ایشان در نهایت شامل رکعت ثالثه نیز هست مختار استحباب است و قول بوجوب ضعیف است
ظاهر اینست که استحباب متروی میشود بجلوس بعد از رکوع بوده باشد لکن اولی اینست مثل جلوس مابین سجدتین بوده باشد
بنحویکه مذکور شد که تعبیر از آن بجلوس متروک میشود پس این کیفیت مستحب خواهد بود یازدهم نظر کردن است
حالت سجود بجانب طرف دماغ و در حالت سجود بلزوم خود چنانچه در سابق بیان شد دوازدهم وضع علاوه
از تمام رسیدن است در اعضای سبعه در حال سجود اگر چه استیعاب در هر عضو نیست سیزدهم اعتماد نمودن است
در وقت قیام بدو کف دست یعنی در وقت قیام دو کف دست را بر زمین بگذارد اول دو زانو را از زمین بردارد
و بعد از آن دستها را چهاردهم از جمله مستحبات در این مقام دعا و اذکار نماز است در وقت شروع بایستادن و
ایستادن بجهت رکعت ثانیه بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رکعت رابعه و اینده عا بدو طریق ماثور است اول بحول الله
وقوته اقوم واقعد وهم الله ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد بهر دو از دو طریق که بوده باشد نوبت بدانکه
مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بر چند امر اول آنست که استحباب اینده عا در حال برخاستن ثابتست خواه
نماز یومیه بوده باشد یا غیر یومیه خواه نماز واجبی بوده باشد یا سنتی پس استحباب دعا در مذکور ثابتست در حال رفع
بایستادن بجهت رکعت ثانیه در جمیع موارد دوم آنست که استحباب دعا در مذکور ثابتست در صورتیکه نماز
ایشان شود بطریق معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده باشد پس هرگاه چنین نباشد استحباب آن ثابت
نیست مثل اینکه ایشان نماز ایستاده میخوانند یا ایماء میکنند بجهت رکوع و سجود و هم چنین است هرگاه نماز
در حال جلوس بوده باشد یا بحال نظر باینکه دعا مذکور ثابتست در حالتیکه منتقل شود در اثنای صلوة بعد از سجدتین
از جلوس بقیام پس هرگاه نماز از طریق قیام بوده باشد و پس یا بطریق جلوس بوده باشد یا بطریق اضطجاع
یا مستلقی بوده باشد استحباب دعا مذکور ثابت نیست نظر باینکه انتقال از حال جلوس بقیام بعد از سجدتین
آنست بعض امامیه صحیح میشمرند بر دعا بطریق ثانی ذیل آن اما دعا چنین است و آن شش خلت
وارکع واسجد این دو احتمال دارد اول آنست که تبدیل نماید اقوم واقعد را بارکع واسجد پس میگوید اللهم
رب بحولک وقوتک ارکع واسجد یعنی بخواست باین آنکه بگوید اللهم رب بحولک وقوتک اقوم واقعد
یا بگوید اللهم رب بحولک وقوتک ارکع واسجد دوم آنست که ارکع واسجد را علاوه نماید بر آن پس چنین بگوید
اللهم رب بحولک وقوتک اقوم واقعد وارکع واسجد مؤید ثانی است لیکن حدیث معروف مذکور است در هر
سه روایت شش خلت در آن مذکور نیست پس در این خواهد بود اقتصار نماید باین اللهم رب بحولک وقوتک اقوم

واقعد باعلاوه نماید بر آن وارکع واسجد را و علی ای حال استحباب این زیادت که عبارت از وارکع واسجد بوده باشد
ثابت نیست در صورتیکه بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد بلکه در صورتی ثابت است که بگوید اللهم رب بحولک
وقوتک اقوم واقعد چهارم آنست که لفظ تعالی در حدیثی که مشتمل بر دعاء بطریق اول است مذکور نیست پس اتیان
باین لفظ بقصد توظیف جایز نیست که باین نحو بگوید بحول الله تعالی واما هرگاه اتیان باین نماید بقصد تعظیم نه
بقصد توظیف پس ظاهر اینست که عیبی نداشته باشد نظر باینکه در این وقت مندرج در ثنا و ذکر خواهد بود
و اتیان بذکر در جمیع احوال نماز جایز است بدانکه سنن اولی در این مقام ختم مجلس است بلکه چند مطلب مطلب اول
در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام متعارفه در جلوس هفت است اول جلوس است بر صورت ایستادن نحویکه
سابق بیان شد باین نحو که دو قدم را در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بزمین بگذارد و پشت قدم
راست را بر بطن قدم چپ بگذارد دوم جلوس بر صورت ایمن است بعکس آنچه اول مذکور شد پس دو قدم را
بر جانب چپ قرار میدهد و پشت پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن قدم راست
میگذارد سیم آنست که دو طرف نشین موضوع بوده باشد بر روی زمین مابین دو قدم چهارم آنست که پشت
پاها را نوش نماید بر زمین و نشین را واقع سازد بر پاشنه پا پنجم آنست که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد
و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد یا بعکس و بنشیند بر پاشنه پا ششم آنست که انگشتان پا را
بر روی زمین بگذارد و دو قدم را منصب نماید و نشین را بر پاشنه پا قرار دهد خواه رکبتین را بر زمین بگذارد
یا نه هفتم آنست که نشین را بر زمین قرار دهد و هم چنین دو قدم را بر زمین بگذارد و ساق و ران و پا را منصب نماید
و این دو قسم اخیر را اقعا میتوان نامید ظاهر اینست جلوس واجب مابین سجدتین و جلوس مستحب بعد از
سجده ثانیه بر صورت از اقسام سبعه مذکوره اتیان شود امتثال حاصل شود لکن این اقسام متفاوت المراتب است
قسم اول اکمل اقسام و افضل انها است و قسم سادس و سابع اخس و ارذل انها است قسمه اقسام ثانی
و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط مابین ایشانند در فضیلت مثل اولست و نه در خست مثل
سادس و سابع بعبارة اخری مکلف مخیر است در وقت اتیان بجلوس واجب مابین سجدتین بهر نحو که خواهد
باشد از اقسام سبعه لکن اتیان کرده خلیه واجب را بضمن قسم اول افضل است و در ضمن قسم سادس و سابع
مکروه است و در ضمن بقیه اقسام اگر چه در حد نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع
لکن رجحانیت بحدی نیست که موجب حکم بکراهت شود چنانچه رجحان بالاتر از قسم سادس و سابع بحدیست
که حکم باستحباب شود دهم چنین است حال در اتیان بجلوس مستحب یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت
اولی و رکعت ثانیه یعنی مکلف مخیر است در اتیان باین امر مستحب را در ضمن هر یک از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد

لکن

لکن اتیان بجلوس مستحب در این مقام را در ضمن قسم اول مستحب است پس رعایت آن کیفیت را در این جلوس مستحب
مستحب در مستحب خواهد بود چنانچه اتیان کردن آن جلوس مستحب را در قسم سادس و سابع مکروه خواهد
بود و لکن اتیان از در ضمن بقیه اقسام اگر چه مرجح خواهد بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم
سادس و سابع اما رجحانیت در این اقسام بحدی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه رجحان نیز بحدی
نیست که کفایت کند در حکم باستحباب مخفی نماند که دو قسم اخیر که در هر دو مقام حکم بکراهت انها شده تفاوتی در مشی
انها هست باین نحو که در جلوست در قسم سابع لکن است از جهت در قسم سادس اگر چه هر دو قسم از اقسام جلوس
اقعا می باشد لکن قسم سابع مثل اقعاء کلب است و قسم سادس قسم اقعاء مستحب نزد علما است یعنی جلوس به اعزاز
رفع راس از سجدتین باین نحو مستحب میباشد بلکه اقسام اقعاء متعدد است اول اقعاء کلب است این بنحویست
حیوان دارد آنست که مذکور شد یعنی نشین را واقع میسازد بر زمین بانصب ساق و ران و پا و دوم مثل اینست
با وضع یدین بر زمین سیم مثل اینست مگر اینکه نشین را مرفوع از ارض نگذارد و این سه قسم از اقعاء کلب
میباشند لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم دیگر چنانچه بر متامل در جلوس کلب ظاهر است ظاهر
اینست که اقعاء باین نحو یعنی بطریق سیم در سایر دو سجده جایز نبوده باشد و هم چنین این نحو بعد از رفع راس
از سجدتین مؤید سنت نبوده باشد و قسم ثانی بلکه قسم چهارم از جلوس اقعاء اقعاء اخ کلبست و کیفیت
آن چنین است که مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین بگذارد و دو قدم را منصب نماید و نشین را بر عقب و پا
واقع سازد مطلب ثانی در بیان سجود و رکوع است بدانکه اجزاء در سابق بیان شد که واجبست وضع جبهه
آن در صورتیست که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگر چه وضع بعض اجزاء جبهه بوده باشد پس هرگاه مانعی
در جبهه بوده باشد مکلف مخیر است بوضع هر جزئی از اجزاء جبهه که بوده باشد تا امتثال بان حاصل شود اگر
چه استیعاب مهالک افضل است و هرگاه در بعضی از اجزاء جبهه مانعی بوده باشد جزء دیگر متعین است
بهر نحو که بوده باشد اگر چه بحد کوالی بوده باشد مثل اینکه در وسط جبهه دمل یا جراحتی بوده باشد یا بحدی که وضع جبهه ممکن
نبوده باشد مگر بهر نحو که والی باوضع جبهه بر چیز مختلف السطح بتقریب و قریب در اینصورت سجده بر جبهه
متعین است باین نحو که جبهه را میگذارد بنحویکه موضع دمل یا جراحت واقع شود بر آن نحو که دمل و اطراف دمل
مثلا واقع شود بر اطراف مگر دمل بحدیکه جزء سالم از جبهه واقع شود بر مایصح السجود علیه در اینصورت باین
متعین است و با عدم امکان باین مثل اینکه مذهب هستی جمیع اجزاء جبهه بوده باشد یا ممکن از وضع بنحو سلوک
بوده باشد باین صورت کلام است که سجده بر جبین باید و با عدم امکان این سجده بر ذقن و این احتمال در مسئله
بلکه مشهور بین اصحاب است و قول ثانی قولیست که نقل نموده اند از ابن جنید حاصل آن لزوم تقدیم سجود بر جبین

برضع خیره و بعد از علم تمکن از سجود و سجده نماید بر قن قول ایم تخییر مابین صفر خیره است مثلا در سجود بر جبین
و با علم سجود بر جبین تخییر است مابین صفر سجود بر قن و اینقول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط
و نهایه جمع اقوال ثلثه مذکوره مشترک میباشد در علم جواز سجود بر قن با تمکن سجود از جبین رابع اقوال التخییر مابین
سجود بر جبین و سجود بر قن است در صورت علم بتمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب
خلاف مختار باین اقوال قول اولست و ممکن است ارجاع غیر مختار بمختار بنابراین مسئله اعلی خلاف اقوال احد
تحقیق این مطلب ظاهر میشود از مطالب آتیه مناسب در این مقام انست که تنبیه شود بر دو مسئله
مسئله اول انست که اگر نماز در صورت سجود بر جبین تقدیم جانب ایمن بر ایسر یا امکان پس انتقال بجانب جبین
ایسر یا علم تمکن از جانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه انست در صورت سجود بر قن اگر قن مستور بوده باشد
بغیر شرحبه ظاهر اینست که کشف آن لازم نیست لکن اگر شرحبه یعنی موی پیش ظاهر اینست که لازم
نبوده باشد بمعنی نماز اگر مذکور شد تا این مقام در تحقیق سجود بود که در ضمن نماز و از اجزای او بود مقام ثانی
در سجده تلاوت تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج بنقل کلمات در ضمن چند فصل فصل اول در بیان
سجده تلاوت است که واجب بوده باشد یا هم چنین سجودات مستحبه بلکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه
سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول در سوره اقرا باسم دوم در سوره والنجم سیم در سوره
حم فصلت چهارم در سوره الم تنزیل و تعبیر جماعتی از اکابر فقها بسجده اعزم مثل شیخ صدوق در فقیه و سید
مرتضی در انتصار و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس در سرائر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید
در بیان و شیخ ابی العباس در موجز شاید از بابت تسمیه شیء بوده باشد باسم جا و در مجلا تشکیکی در وجوب سجده
در سوره رابع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این منعقد است و اخبار از ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین بر این مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده بیان معنی که شافعی
منکر وجوب در رابع سجودات قرآن و قائل باستحباب آن شده حق در سوره رابع مذکوره تشکیکی در صحت نیست
بلا شبهه در وجوب سجود در سوره رابع و در حصر سجود واجب در این چهار موضع نیست و اما سجودات مستحبه
پس معروف مابین اصحاب در یازده موضع است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل
چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج هفتم باز در سوره حج هشتم در سوره فرقان
نهم در سوره نمل دهم در سوره ص یازدهم در سوره انشاء انشقت تشکیکی در مراتب مرقوم نیست لکن
مناسب در اینجا تنبیه بر چند مطلب است اول در بیان سبب سجده و علامت در سجودات واجبه پس میگوئیم
موجب سجده در سوره اقرا باسم زیت و سوره والنجم قراءة یا استماع است در هر دو سوره مثلا در سوره

الانشقاق قراءة این آیات است انا یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون و محل
سجده بعد از فراغ از قراءة آیات است در هر یک از سه سوره مذکوره و اشکالی در این نیست کلا میگوئیم در حقیقت
سجده است در حق تنزیل و هم چنین در حق آن در این مقام و خلافست بلی خلاف مابین علمای شیعه و جماعتی
از علمای عامه است که ایا موجب سجده قراءة یک آیه است یا دو آیه نقل کرده اند از شافعی و مزنی و احمد که
و غیر هم که سبب سجده قراءة دو آیات و حکم کرده اند محل سجده بعد از فراغ از آیه فان استکبروا فالذین
عند ربک یسبحون له باللیل و النهار و هم لا یسئمون است و ظاهر میشود از علمای شیعه اطباق انها
بر خلاف آن و اینکه موجب سجده قراءة آیه مقدم بر این آیات است و خلاف ثانی مابین علمای شیعه است که
آیا محل سجده بعد از فراغ از قراءة آیه مقدم بر آیه مذکوره است که عبارتست از این آیه شریفه و من آیاته اللیل و
النهار و الشمس و القمر لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون یا خیر بلکه
محل سجده بعد از قراءة اسجدوا لله است مرحوم محقق در معتبر قائل این شده که محل سجده بعد از فراغ از قراءة
اسجدوا لله است و اینقول مختار صاحب وحید صاحب کشف اللثام است و هم چنین قول از مرحوم
محقق در معتبر نسبت داده بر مرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست بلکه کلام آن بزرگوار
صریح در خلاف آنست بلی اول عبارت ایشان اگر چه موهم این هست لکن ذیل صریح بر خلاف آنست
بلی اول عبارت ایشان اگر چه موهم این هست لکن ذیل صریح بر خلاف آنست چنانکه مبین شده در
مطالب کلمات پس بنابر فرموده مرحوم محقق مثلا موجب سجده یا نفس قراءة اسجدوا لله است یا
قراءة اول آیات تا فراغ از قراءة این کلمه بنابر فرموده دیگران قراءة کل آیه است یعنی محل سجده بعد از
فراغ از آیه تعبد و نخواهد بود و این مناسب و مشهور مابین اصحاب است بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب
ذکری دعوی اجماع بر این فرموده **مطلب ثانی** در بیان سبب سجودات در سجودات مستحبه در موارد مذکوره
پس میگوئیم سبب سجده در سوره اعراف قراءة آخر این سوره یا استماع آنست و آن آیه این است ان الذین
عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون و در سوره رعد آیه شریفه ولله یسجد من
فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو و الآصال و در سوره نحل اگر چه در کتب فقهیه
تعیین اسباب سجدات مستحبه در نظر نیست که فرموده باشند لکن بنا بر آنچه علامه مجلسی از علم الاسلام
نقل فرموده آیه شریفه یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون علت عبارت منقول در بحار است و فی
الخلاف یفعلون ما یؤمرون اگر مراد همین آیات که مذکور شد در اینجا سبب ظاهر و از برای سجود استفاده
میشود مجملا در این سوره مبارکه دو آیه مذکور است که مناسب با مدعا است آیه اولی آیه ربها الی ما شاء الله

یعنی تنزیل کلام الرحمن و الشمائل جعلا لله و هم اذن و ما آیه ثانیه و لله یسجد ما فی السموات و الارض من دابة و الملائکة
و هم لا یستکبرون بنابراین مناسب لیس بود که حکم شود باستحباب سجود در و موضع از این سوره مثل سوره حج لکن
شاید وجه در عدم اتصال این بوده باشد یا یعنی سبب سجده قراءة هر دو آیه یا استماع آن بوده باشد و علی ایت الشاید
و جعل کلام و عالم بحسب بوده باشد یا یعنی چرا که یخافون ربهم الی آخره متصل باین دو آیه است که مذکور شد و در سرائر است
بانها اجب یعنی لهذا جعل سجود در آنها قرار داده و در سوره بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا
و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا
یتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا و در سوره حج الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض
و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب و من یهن الله فما له
من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و در همین سوره باز آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا
ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد لما
تامرنا و زادهم نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون
و ما تعلنون و در بحار نقل فرموده از دعائم که عمل سجده رب العرش العظیم است و اینقدر آیات تمام آیه الله
لا اله الا هو رب العرش العظیم و آن آیه متصلات باید مذکوره مشخص نیست که در اصحاب دعائم نیست که این
و آیه سبب سجده است یا آیه اخیره و در سوره ص فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب و در سوره اذا السماء
انشقت و اذا قرء علیهم القرآن لا یسجدون **مطلب ثالث** در بیان صحت حصر سجودات مستحبه است در موارد مذکوره
و عدم صحت آن تا کلمات آکثر اصحاب حصر است و مستفاد از کلام بزرگوار شیخ صدوق عدم حصر است قال
فی الفقیه یستحب ان یسجد الانسان فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع مشخص است چنانچه
عبارت شامل موارد مذکوره هست شامل موارد آتیه نیز هست بلکه شمول این عبارت نسبت ببعض موارد آتیه
اظهر است از بعض موارد سابقه مثل اینکه در سوره آل عمران است لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون
آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون و بسیار سوره مذکوره یا مریم اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی و در سوره زمر
امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و در سوره مبارکه فتح است تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در سوره مبارکه دهر است و من اللیل فاسجد له و سبحه
لیلا طویلا و در حدیث صحیح مروی در اواخر سرائر از محمد بن مسلم که گفته من سؤال کردم کریا استوا جبا هنت
امام محمد باقر ع بود فرمود بلی که جناب علی بن الحسین علیهما السلام خوش داشت اینکه سجده کند در هر سوره که
مشتمل بر سجده بوده باشد و عبارت کاشانی در صافی روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرء ابن آدم السجدة فسجد

اعتزل الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة و امرت بالسجود فعصیت فلی النار حاصل
مضمون آن اینست و قتیکه ابن آدم تلاوت کند آیه سجده را و سجده کند دور شیطان از او دور میشود باگریه پس
میگوید وای وای این شخص مامور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب این شد که بهشت رفته باشد و من مامور
شدم بسجده پس مخالفت کردم خود را مستوجب جهنم کردم بنابراین بعد از فراغ از آیات مذکوره که سجده
باشد سجده نماید بسبب خواهد بود لکن نظر باینکه امر در مدت مابین استحباب و مرجحات بنابراین شاید
احتیاط در ترک بوده باشد نظر باعتقاد اجمالی بعدم وجوب سیما بعد از دعوی اجماع در صدر پاره موضع
از مرحوم شهید در کتاب ذکری مخفی نماند اینجا مذکور شد در اطراف ترک در صورت سجود بقصد خصوصیت
سجده تلاوت بوده باشد یا اگر ترک نظر بخصوصیت کرده شود ترک تشکیکی در جائز نیست بلکه از اعلم لا عاد است
فصل دوم در بیان اگر سجده تلاوت چنانچه واجبست در حق قاری واجبست در حق مستمع یعنی کسیکه اصغاء
گوش داده و شنیده اما در حق سامع پس در خلاف مابین فقها است مرحوم ابن ادریس قائل شده بوجوب آن
و محقق ثانی و هم چنین شهید ثانی در مسالک و مباحث قراءة در موضع موافقت با ایشان فرموده اند و اکثر
فقها قائل بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده اند و اینقول مختار در کتاب خلاف و مبسوط و جماع و شرایع
و منتهی و تحریر و قواعد و تذکره و بیان و موجز و مهذب البارع و وسائل و لوامع و ذخیره و کفایه و کشف
اللثام و کشف اللثام و روضة المتقین اینقول را نسبت بمشهور داده اند بنابراین اختلاف در مسئله
میان علمای امامیه قدس الله تعالی ارواحهم بدو قولست وجوب و استحباب لکن خلاف مابین علمای عامه بسه قول است
قول بوجوب و اینقول را نسبت داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب و اینقول منسوب بشافعی است و قول
بعدم وجوب و عدم استحباب و اینقول را نسبت داده اند بمالک و جماعتی از ایشان و خلاف در مسئله قول باستحباب
اگر چه احتیاط در عدم اخلال باشد در صورتیکه سامع مشغول نماز نبوده باشد الا اینکه در اینمقام هست اینست که
در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قراءة کل آیات است بنابراین تلاوت بعض آیه اگر چه لفظ سجده یا
امر بسجده بود بتنهائی موجب سجده نیست ظاهر اینست در حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض آیه موجب سجده
نشود اگر چه استماع آیه سجود بوده باشد بلکه حکم سجودات مستحبه در اینجا مذکور شد حکم سجودات واجبه است یعنی چنانچه
مستحبست ایشان را بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه استحباب در حق سامع نیز ثابت است بنا
بر اینکه اگر کسی گوش داده و شنید قراءة آیات سجودات مندوبه را مستحب است در حق او ایشان بسجده نماید و هم
چنین است حال در حق سامع **فصل سیم** در بیان امور متعلقه بسجودات خفیه و اطناب این چند چیز است اول
تکبیرات بلکه ظاهر میشود از تتبع در کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم اطباق علمای شیعه است بر استحباب

تکبیر قبل از سجود و اخبار از ائمه طاهرین علیهم السلام بر این مطلب مستفیض است بل از علماء عامه قائل باستحباب تکبیر
شده اند بلکه منقول از شافعی اینست که قائل شده بوجوب تکبیر اول تکبیر افتتاح و تکبیر بهنگام خروج در سجود و این
بدعتست و باطل است و لکن استحباب تکبیر بعد از رفع راس از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر کلام مرحوم
شیخ شهید وجوب است قال فی الذکری و لا یجب تباعد کوع لا تکبیر الا فی الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت است که تکبیر
معطوفست بذکر یجب تقدیر کلام اینست لا یجب فی هذا السجود مکرر حالت رفع و راس در اینصورت تکبیر واجبست لکن
کلام مرحوم در دروس صریحست در استحباب بنابراین نظر باینکه تصنیف در دروس متاخر از تصنیف ذکری است
پس کلام در دروس یا دلیلست از عدول از فتوی که مرحوم فرموده یا دلیلست بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باین نحو
که حمل و لا تکبیر بطن بوده بتاء لا یجب مراد این بوده بتاء لا تکبیر مستحبست و این سجود نیست مکرر حالت رفع راس از آن
بنابراین مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در این حالت و این مسلم است نه وجوب آن و هم استحبابست یعنی ایا
لازم هست که مکلف در حالی که اتیان باین سجده مینماید متوجه قبله باشد یا نه ظاهر اینست اشکالی نبوده بتاء و عدم
وجوب استقبال نه وجوب شرط و نه وجوب شرط بلکه ظاهر اینست که عمل خلاف نبوده بتاء اگر چه از جمله عبارات مرحوم
خلاف میشود و مثل عبارت محقق در شرایع و شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه تصریح بتحقق خلاف شده
در اینکلام خلاف ایا نه مرحوم مغفور مولینا ملا محمد التقی المجلسی در شرح فقیه و عبارت از مرحوم اینست اینا
شرطست که رو بقبله بوده بتاء و سجده بر چیزی کند که سجده بر آن صحیح باشد بر آن و هفت موضع بزمین رسد و بوی
گفته شود در هر خلاف و اظهر عدم اشتراط و وجوب است و احوط آنست که رعایت کند هر چه را که مرحوم مینماید
در سجده نماز ایا کلام از مرحوم است ظاهر اینست مخالف در مسئله از علماء شیعه نبوده بتاء و نیست کلمات اعاظم
مذکوره که دال بر تحقق خلاف است بلی مذهب علم بوده بتاء نظر باینکه قول باشتراط استقبال در این سجود صحیحا
از علامه شده در مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره ذکر استدلال از قبل الخاص نموده باین نحو که لان سجده نماز است پس
شرطست در آن آنچه شرطست در نماز و ظاهر فساد این استدلال مغنی از سوی اثبات طهارت است بلکه
و غیبت است اما طهارت از خبث پس این عمل خلاف است و مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در کتاب مقنعه
فرموده ما لا یعلم جواز اتیان باین سجود با نجاست ثوب یا بدن و مشهور ما بین اصحاب خلاف آنست پس اتیان
باین سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست هر دو و یمکن از ادله اتیان باین سجود میتوان
نمود و این قوی متانت و مستند این بعلاوه اصل و عدم ظهور دلیلیکه عرض از حکم اصل بوده بتاء اخبار معتبره ایست
که دلالت میکند بر اینکه جایز است در حق حایض اتیان باین سجود نموده بتاء از جمله اینها حدیث صحیحیست
که در وی در کتاب کافی است عن ابی عبیدة الحذاء قال سالت ابا جعفر ع عن الطامث تسبح النوم قال ان کانت

من الحرام

من الدم الذی فلتسبح اذا اسمعتها و وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه غالب اینست که حایض منفک از نجاست نیست
و اما طهارت از حدث پس این نیز عمل خلاف است خواه حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر از رحم سید
جلیل بوده تعمیم در کتاب انتصار اشتراط است فرموده مما انفرد به الامامیه حکم باینکه جایز است قراءة جمیع سور قرآن در حق
جنب مگر سور عزایم در مقام تقیه و وجه عدم جواز قرائت سور عزایم کلام اینکه حاصل مضمون آن اینست نظر باینکه
سور عزایم مشتمل بر سجود واجبست و سجده جایز نیست مگر در صورتیکه مکلف با طهارت بوده بتاء بنابراین
هرگاه حدث بحدث اکبر بوده بتاء لازم جنابت بوده باشد یا حایض باشد پس اتیان باین سجده در حق آن جایز نخواهد
بود و مقتضای این کلام عدم جواز است اگر چه حدث بحدث اصغر بوده بتاء و اینقول را محقق ثانی در جامع المقاصد
نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دال بر اینه مطلب نیست غایة الامر
مدلول علیه بان کلام هست عدم جواز سجود است در حق حایض و معلوم است این مسئله این نیست که باین سجده
مشروط بمطلق طهارت بوده بتاء بعلاوه ملاک اشتراط عدول فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار در حکم مرخص
باستحباب سجده در حق حایض و نفساء در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراط است پس جایز است سجده با آنچه
ثوب و بدن در حق حدث اصغر و اکبر بلکه واجبست یعنی اخلال بان در حق جنب و غیره و بسبب نجاست
بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقهاست و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سه قول در حق حایض
عدم جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید مرتضی است در انتصار و مدلول علیه بکلام شیخ است در نهایه
و استحباب سجود و این مدلول علیه کلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام او است در مبسوط و قول
ثالث وجوب سجود است خواه در حال استراحت بوده بتاء یا قراءة آیه سجده اگر چه قرائت بر او حرام باشد لکن هرگاه
این خطاب را بعد از او در سجده مکرر نبرد واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر اینست که مشهور ما بین فقها
بوده بتاء چهار سترهست بلکه از ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره آنست که قائل بوجوب سه عورت
در این سجود میان علماء امامیه نیست و نسبت خلاف داده بها جماعتی از علما لکن ظاهر میشود از عبارت بحار
وجود مخالف میان علماء شیعه ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بر فرض تسلیم ضعیف است چنین وضع جبهه
است بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده بتاء اگر چه ظاهر میشود از جماعتی از اعاظم فقها عدم اعتبار این لکن
ظاهر لزوم آنست و فرق از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضای سبعه
باقیست بعلاوه وضع جبهه مصرح بر در تحریر و بیان و کنز الفرقان و وجوب آنست و حکم بوجوب در مثل
این جایز بسیار بعید است نظر باینکه با وضع جبهه و وضع بدن در کیفیت و ظاهر قدر متیقن که تحقق سجود
نیست و الغرض امر در اینجا بر این ظاهر نیست هفتم در بیان ذکر در این سجود است کلام در این مقام از دو راه است

اول در بیان اذکار وارده در این سجود است بلکه ذکر مرحوم اعتبار بنحو وارد شده است اول آنچه روایت که حدیث
صحیح مشتمل بر آنست که ابو عبیده از کاشف اسرار روایت قایم جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در آن
فرموده که هرگاه حکی نمود اندازه سجده از عزایم را باید بگوید در سجود و سجدت لک تعبدا و رقا لا مستنکفا عن عبادتک
و لا مستکبرا لا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر دوم روایت فرموده در فقیه حاصل آن اینست که گفته شود
در سجود عزایم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب
تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آنست که ذکر فرموده در فقیه کسیکه بخواند آیه
عزیمه را باید سجده کند و باید بگوید در سجود الهی لنا با کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبنا لک الی ما دعوتنا الهی
نا لعفوک العفو ثم رفع راسه چهارم دعائیست که شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان آورده فرموده است
روایتیکه رسیده است که گفته شود در سجود عزایم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله
عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا سجدت لک فرموده در آخر سیر از جناب حضرت امام جعفر صادق ع
پنجم گفته فرموده تکبیر در سجود عزایم نیست و لکن در سجود میگوید الله اکبر که میگوید در سجود صلوة دوم در بیان
وجوب و استحباب اینست که گذشت بلکه اکثر از تتبع کتب اصحاب ظاهر میشود آنست که احدی از علماء شیعه قایل
بوجوب ذکر در این سجود نشده نظر باینکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوت شده اند بسیار در مقام بیان ملاک
حکم فرموده حاکی بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند از اصحاب مثل مقنعه و نهایه و تهذیب و استبصار و غنیه
و زهره و معتبر و شرایع و قواعد و غیر اینها فرمه ثانیه اگر چه متعرض ذکر شده اند لکن تصریح بوجوب ذکر نفرموده اند
یا تصریح باستحباب آن مثل تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و در دروس و ذکری و بیان و موجز و کشف الالتباس
و کنز العرفان و حبل المتین و لوامع و روضة المتقین و کفایه و ذخیره و قسم ثالث تعبیر بامر فرموده در اینجا
بلکه مثل شیخ صدوق در فقیه و مجالس قال فی الفقیه من قرأ شیئا من العزائم الاربع فلیسجد و لیقل الهی امنا
بک کفر بالامر و فی المجالس و اذا سجدت فی العزائم فبین فیها لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله
عن معتبر الراوی انه قال ان قرأ فی نافلة اذا سجد و قال الهی امنا بک کفر بالامر میگوید امر اگر چه ظاهر
در وجوبست لکن حمل بر وجوب شیئی در این مقام ممکن نیست قطعا پس باید حمل شود بر استحباب یا بر وجوب
تخییری لکن حمل باستحباب اولی است نظر باینکه قدر متیقن استعمال پس نسبت وجوب بعید انکار بظاهر امر
ممکن نیست بجهت ظنون نیست که قائل بوجوب ذکر در این سجود در میان علمای شیعه نبوده بتاء بلی قول بوجوب از بعض
علماء عامه نقل شده و این ضعیف است هشتم در بیان حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود میگوییم اما
تکبیر پس سابق بیان شد که قبل از دخول در سجود یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علماء شیعه و اخبار

معتبره

معتبره بر نفی آن مستفیض است بلکه قول بثبوت تکبیر در این مقام منقول از جماعه عامه است و این بدعت است
و اعجب از این آنست که بعضی از اعاظم قائل بدو تکبیر شده اند یکی بجهت افتتاح در سجود و ثانی بجهت دخول در آن
تکبیر در ضعف آن نیست بلکه بدعت در بدعت نظر باینکه مقتضای قول بتکبیره افتتاح آنست که بسبب آن
تکبیر هیئت صورت عارض مرسد و این تکبیر ثانی در آن هیئت صورت واقع میشود پس تکبیر ثانی بدعت در بدعت
خواهد بود و اما بعد از رفع راس از آن پس شبهه در رجحان آن نیست کلامیکه هست در وجوب یا استحباب
آنست ظاهر ثانیست لکن مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوبست مثل عبارت شیخ صدوق
در مجالس و فقیه و عبارت شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و ظاهر از این کلام شیخ شهید است در ذکری
پس رعایت آن احوط است اگر چه عبارت ممکن است و اما تشهد و تسلیم پس احدی از علمای شیعه
قائل بثبوت آن نشده است لکن مرحوم شیخ در کتاب خلاف نقل خلاف از بعض اهل خلاف نموده که قائل
بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده شده و شبهه در ضعف این نیست **فصل ثانی** در بیان امور
مهمه متعلقه باین سجده است و این چند مطلب است اول در بیان سبب این سجده است بدانکه در سابق
بیان شد که سبب وجوب این بنابر مختار دو چیز است اول تلاوت آیه از آیات سابقه است دوم استماع
آن معتبر در هر یک از آن دو صدق و روایت از کسی که مستجمع شرایط تکلیف بوده بتاء و فرق در مکلف در این
مقام و مکلف در صلوة ظاهر است نظر باینکه صلوة موقوف و مشروط بشرایط وجوبیه بوده و اما غیر موقوف
و مشروط بشرایط وجوبیه بوده و این سجده نیز مشروط بشرایط وجوبیه و وجودیه هر دو هست لکن نسبت
شرایط وجوبیه در صلوة و شرایط وجوبیه در اینمقام عموم و خصوص من وجه است بعض شرایط وجوبیه در صلوة
مثل از بلوغ و عقل و صحت و صفا و زوال نسبت بظهرین و غروب نسبت بعشائین و فجر نسبت بصلوة
صبح و خطوط حیض و نفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعض شرایط وجوبیه در این مقام مثل طهارت
او نسبت بصلوات مطلقات نیست مثل اینکه از جمله شرایط وجوبیه در این مقام تلاوت آیه سجده یا استماع آن است
و بعض شرایط وجوبیه در صلوة شرایط وجوبیست در این مقام نیز مثل بلوغ و عقل و اما شرایط وجوبیه
پس نسبت ما بین آنها عموم و خصوص مطلق است باین معنی که هر شرایط وجوبیه در این مقام شرایط وجوبیه
در صلوة است و لکن عکس نیست نظر باینکه بسیار از شرایط وجوبیه در صلوة مثل طهارت نسبت باو در اینمقام
نمیباشد چنانچه در سابق بیان شد مثل استقبال و طهارت و ثوب از نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد
مثل جنابت یا اصغر و هم چنین ستر عورت و اما شرط وجودی در این مقام که شرطیت آن در صلوة مسلم است
مثل وضع جبهه علی ما یصح علیه السجود که این موقوف علیه است در هر دو مقام بعد از انکه این مطلب مشخص شد

بیتوبم ثمره این چند جزئیست از آن است که ممکن است کسیکه مکلف بصلوة نبوده باشد بانتفاء شرط وجود این
مکلف باین سجده بود مثلا حایض و ذات نفاس که مکلف بصلوة نمیباشند لکن هرگاه استماع ایه سجده نمود
بر تشکیک سجود از آنها مطلوبست پس لازم است در همان حالت ایشان بسجده نمایند و تاخیر در حق آنها جایز
نیست مثل دیگر آن ثانی است چونکه مذکور شد که بسیاری از شرایط وجوبیه صلوة شرطیتی نسبت باو در
سالفین فیه ثابت نیست بنابراین هرگاه کسی بانتفای آن امور ایشان بسجود نماید محصل امتثال آنها خواهد بود
پس هرگاه کسی تلاوة ایه سجود یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد ایشان بسجده در همان
حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازالهٔ آن کاهت جایز نیست بلکه غالب چنین است و هم چنین هرگاه استماع ایه سجده
نمود در حالت جنابت یا در حالتی که محدث بحدث اصغر بوده باشد یا متکشف العورة بوده باشد ایشان بسجود در
جمیع احوال کافی است و وجه آن اینست که مذکور شد یعنی چونکه طهارت از حدث و خبث از شرایط وجوبیه سجود
نیباشد لهذا تحقق سجود قبل از وقت بعدم وجود اینها نداریم پس با وجود اینها مطلوبیت سجده تلاوة و تکلیف بآن
ثابت است **مطلب ثانی** در بیان آنکه معتبر در سببیت استماع تحقق آنست خواه قارئ مستمع شرایط تکلیف بوده
باشد یا نه مذکور بوده باشد یا اناث ظاهر اینست خلافی در این باب در میان علماء شیعه نبوده باشد بنابراین هرگاه
استماع ایه سجده متحقق شود در حق مکلف لازم است ایشان بسجده نماید اگرچه تلاوة ایه از غیر مکلف بوده باشد
مثل صبی یا مجنون اشکالی در این نیست بلی علماء عامه در این خلاف کرده اند نظر باینکه جماعتی از رؤسای
ایشان مثل مالک و شافعی و غیرهما معتبر دانسته اند در استماع که میباید قارئ کسی بوده باشد که امامت مستمع
را نموده بنابراین هرگاه قارئ زن بوده باشد یا مجنون و نحو آنها سجود بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیک در مطلب
این نیست بلکه تشکیک در این مقام هست اینست که هرگاه کسی استماع ایه سجده از آنها یا از بعض ظهور نمود مثل طلوع ایا
این استماع نیز موجب سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست ممکن است گفته شود مقتضای عموم در حدیث
صحیح علی بن یقطین سجدوا کما سجدوا هم بود است و هم چنین است حال در حدیث از اسمعت ایة السجدة فاسجد لکن
اضاف الیه انصرف و امثال این عموم در مثل مفروض بسیار مشکل است چه خروج از متفاهم اصل بعض
اشکال این عموم ممکن نیست اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال است مخفی نماند معتبر در تحقق این سبب بعض
استماع است خواه قارئ معروف مستمع بوده باشد یا نه مرئی او بوده باشد یا نه قریب بوده باشد یا بعید بنابراین هرگاه
مستمع در خانه بوده باشد و قارئ در خانه دیگر ایشان بسجده بر مستمع لازم است مخفی نماند از جمله طالبیکه مذکور شد
این بود که هرگاه مرئی استماع ایه سجده از زن نمود باید ایشان بسجده نماید اشکالی در این نیست در صورتیکه زن
از محارم بوده باشد یا آنکه ما صدق ایه شریفه و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا جایز باشد اما هرگاه

چنین نبوده باشد آیا باید باشیم باینکه صوت زن عورت است چنانچه تصریح فرموده اند بر این مرحوم علامه در تذکره
و منتهی و نهایة الاحکام بلکه فاضل معتبر معروف بفاضل هندی طاب ثراه اینقول را نسبت باکثر داده و در
شرح قواعد در بحث جهر و اخفات یا آنکه استماع صوت نمود در حالت رسول الله از ظاهر اینست در این
نیز سجده واجب بوده باشد یا خلاف است آن ایاب است که استماع بر آن حکم بوده باشد یا نه این باعث این نمیشود که آنحضرت
متوجه بر استماع متوجه نشود نظر بعدم استحالهٔ حرمت سبب و وجوب مسبب چنانچه در حق قارئ حسن
که قراءة سوره عزیمه بر این حرام است لکن هرگاه این حرام بر ارتکب شد میگوئیم سجده بر او واجب است و ما
نحن فیه نیز از این باب است و مناط در وجوب عموم مستدلست و این ثابت است اگر چه استماع حرام بوده باشد
مثل غالب مباحث کتابات در مباحث صوم و حج و غیرهما **مطلب سیم** در بیان آنکه مرئی سببیت بتکرر
سبب بدانکه سبب متکرر یا قرائت ایه سجده است یا استماع آن و علی التقدیرین یا با فاصله سجده است یا بدون
آن در صورت اخیره یا فصل بعضی بوده باشد یا متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر
حاصل بالولاء یا بغیر صورت مغایرت متحقق بالولاء در نوع مثل اینکه اول قراءة ایه اقرا بوده و ثانی
قراءة ایه والنجم مثلا یا مختلف است مثل اینکه اول استماع ایه سجده بوده و ثانی تلاوة ایه سجده خواهد بود مقدم
بعاعینها اولی بوده باشد یا نه و بعبارة اخری ایه مقروء بعاعین ایه مستمع بوده باشد یا غیر آن و این احتمالات در صورت
تخلل فصل نیز جاریست پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست که سجده متخلل شده باشد مابین سببین
در این صورت من غیر اشکال ایشان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب ثانی حاصل بالاول بوده مثل اینکه
اول قراءة ایه سجده نمود و ایشان بسجده نمود و ثانی باز همان ایه را قراءة نمود یا غیر آن را بالاول استماع ایه سجده
نمود و ثانیا استماع همان ایه نمود و بعد از آن ایشان بسجده نمود چنانچه در مقام تعلیم غالبا اتفاق می افتد یا استماع
غیر آن نمود یا مغایر بوده باشد مثل اینکه اول استماع ایه سجده نمود و بعد از آن قراءة آن نمود و بعد از آن ایشان بسجود
خواه ایه مقروء بعاعین ایه مستمع بوده باشد در جمیع صورت مذکوره اصوب ثانی باز ایشان بسجده ثانیا
لازم است اجتزاء بسجده اولی نمیتواند نمود و ظاهر در آنست که سجده متخلل نشده باشد و لکن فصلیکه مثل
فوریت بوده باشد یا آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق قراءة در ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق
استماع در ثانی عین متعلق استماع در اول بوده باشد یا در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام
و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است و لکن حکم بآن و تکرر
سجود در انمقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه در نیست که اجتزاء بسجده واحده توانند نمود نه باعتبار
تداخل فیما بین سجدتین بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر تعدد سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتیکه

در بدو امر نظر اولین بود که در دفعه متصل بآن قراءة یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بر فرض تسلیم ظاهر
اینست که اجتزاء بسجده واحده از راه تداخل آن نموده سیم مثل ثانی است لکن با فصل فصلیکه منافی با فوریت نبوده باشد
یعنی قراءة ایه سجده نمود و ایشان بسجده نمود بجهة عایقی یا عذر فصلیکه مخل با فوریت است متخلل شد بعد از آن
قراءة همان ایه را نموده و هم چنین است حال در استماع ایه سجده حکم بتحقق تعدد سبب در این مقام با اشکال
و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب لکن احتمالات در مقام اراده امتثال متعدد است اول آنست که ایشان
بسجده بجهة سبب ثانی نماید یعنی حین شروع بر خواندن در سجده نیت نماید که این سجده بجهة قراءة ثانیه است یا
استماع ثانی است و سجده بجهة قراءة اولی یا استماع اول و بعد از آن بعد از رد دوم عکس اینست یعنی سجده اولی را
نیت نماید بجهة قراءة اولی یا استماع اول و سجده ثانیه را بجهة قراءة ثانیه یا استماع ثانی سیم عکس آنست که قصد
تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهة هر دو بوده باشد و صاحب اول آنست چونکه مطلوبیت فوریت
در این سجده ثابت است مفروض اینست اخلال بفوریت نسبت باول متحقق شد بخلاف ثانی پس لازم است ایشان
بنحوی نماید اتیان بواجب فوری نموده باشد و ایشان بسجده بجهة قراءت اول مثلا مستلزم اخلال بفوریت سجده
بجهة قراءة ثانیه است پس جایز نخواهد بود و وجه ثانی آنست که فوریت سبب تاخیر در سجده با وجود تحقق
اخلال بواجب فوری نموده لکن چنین نیست که فوریت بعد از آن منتفی شود یعنی تاخیر باعلم عذر جایز بوده باشد خصوصا
در صورتیکه تاخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان نبوده باشد پس عدم جواز تاخیر بر حال خود باقی و بر قول احد
بود پس جایز فوریت در هر دو مطلوبست تعلق سبب اول مرجح اتیان بسبب اول خواهد بود و وجه در تالث
جمع مابین حقین و ترجیح از احد محذور نیست و این مختارات نظر بجواز تداخل در امثال مقامات چنانچه
در جلد رابع مطالع الانوار تحقیق از نموده اما بی اشکالیکه در این مقام متوجه است آنست که اخلال بفوریت سجود
در اول موجب اینست که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و مفروض در ثانی اینست که ادا است
نظر بعدم اخلال بفوریت پس قصد تداخل موجب اتصاف شیء واحد است بوصف قضا و ادا و اینست مستلزم
اجتماع ضدین خواهد بود لکن جواب از این آنست که این اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجده
ثانی صاحب در بیان ثانی قضا بوده باشد و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و در فرض
تسلیم لزوم محذور در صورتیست که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم نیست بلکه در ما نحن فیه ایشان
بیک سجده می نماید قصد این مینماید که این جزئی از هر دو بوده باشد و قدر لازم در این صورت آنست که شیء واحد
جزئی و مسقط تکلیف از ادا و قضا بوده باشد متصف بوصفین ضدین نظیر تداخل افعال است در صورتیکه
واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد و خواه امتثال هر دو بیک فعل بوده باشد ایشان بیک فعل مینماید بقصد

اینکه نفی و عجز از هر دو بوده باشد بمعنا آنست که متعلق قراءة در ثانی مغایر بوده باشد یا متعلق قراءة در اول
و هم چنین متعلق استماع خواه فصلی متخلل شده باشد مابین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در این قسم نیز تشکیک
در تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل بوده باشد یا قائلین بتکرر سجود در آن
قائلند بتکرر آن در این اقسام بلکه بطریق اولی لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرر در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرر است
در سابق بطریق اولی که حکم بتکرر در این قسم مستلزم حکم بتکرر در سابق نیست چنانچه حکم بعدم در سابق مستلزم
حکم بعدم در این مقام نیست نظر بتفرق ظاهر و بین المتباین پس میگوئیم تعدد سبب در این قسم محل تامل است تعدد
سبب مقتضی تعدد مسببست لکن استدلال در این مقام بخوبیت که در سابق مفصلا بیان شد حاجت باعاده
آن نیست بلی در نکته اینست چونکه بعضی از صور مفروضه در این قسم آنست که فصلی مابین سببین متخلل نشده
باشد پس ممکن است با اتیان بتعدد سجده تحقق شود که اخلال بفوریت نسبت بهیچیک متحقق نشود و چونکه
مفروض در این مقام اینست مقروء در ثانی مغایر با مقروء در اولست بنابراین اشکال در عدم تعدد سبب
در این مقام بی وجه است اگرچه فصلی متخلل نشده باشد بخلاف در سابق نظر باینکه مفروض در آنجا این بود
که مقروء ثانی عین مقروء در اول بوده باشد اشکال در تعدد سبب در صورت عدم تخلل فصل ایجاب
خصوصا در صورتیکه مقصود قارئ در بدو امر این بود که بدون فراغ از قراءة ایه سجده بلا فصل بار دیگر
قرائت نماید همان را و ایشان بسجده بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه در سابق اشاره بآن شد پس ظاهر آنست که
ایشان بدو سبب نماید سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در نوع مثل اینکه اول استماع ایه سجده نمود و بعد از
آن تلاوة ایه سجده نمود یا عکس آن خواه مقروء بعاعین مستمع بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز با فصل
بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل حکم این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر
اینست تداخل در هر این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعض از صور مفروضه اولی از آن بوده باشد و در هر آن
از سابق ظاهر میشود و الله الحمد **مطلب چهارم** در بیان اینست که کفایت میکند در ایشان بسجده بقاء وجه
بر حالت سجود توضیح مطلب مستدعی اینست که گفته شود هرگاه کسی بر سجود بوده باشد در بین سجود ایه سجده را
کسی تلاوة نمود و این شخص شنید یا استماع نمود یا تلاوة ایه سجده نمود در اثنای سجده تشکیک در مطلوبیت
سجده در حق او نیست و چه بسا در حالت قراءة و استماع در صورتیکه مقروء از سور عزایم اربع بوده باشد و استماع
در صورت سماع یکی از این آیات و قراءة و استماع و سماع غیر این آیات اما آیات سجدات مندوبه
بوده باشد لا اشکال در این مقام هست اینست که آیا بعد از استماع ایه سجده مثلا میتواند قصد این نماید که اکتفا مینمایم در
خاطر استماع سجده مطلوبه با بقای خود را بهمان حالت یا بوجه بوضع دیگر خصوصا در صورتیکه موضع دیگر

اخفض از موضع اولی بوده باشد خواه منفصل شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول بعضی از علماء عامه است
که تجویز نموده در سجده ثانیه صلوة بتقدیر کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا خیر این قدر کفایت نمیکند
بلکه لابد است از رفع جبهه از ارض و سجود بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع باینست که رفع متعین است و اکتفا
بابقای جبهه بلکه تجویز آن اگرچه بموضع اخفض بوده باشد یا نمیتوان نمود و اشکالی در آن نیست کلامیکه در آن مناقشه
هست اینست که ایجاد رفع جبهه از ارض کفایت میکند اگرچه بمقدار قلیلی بوده باشد یا لابد است از انتصاب بلکه
اینست در آن بلکه معتبر رفع راس است قدر متعارف اگرچه بحد انتصاب نرسد و جبهه اجتزاء بمطلق رفع آن از
کسوه عبارت از وضع جبهه است بارض و افضاء مطلوبیت بالاصالة ندارد بلکه مطلوبیت آن بجهة توسل بوضع
جبهه است پس مطلوبیت آن در صورت حاجت باشد و در صورتیکه جبهه را قابلی از ارض مرتفع نمود و افضاء
مقصود متحقق از آن نیست نامستقیم شود بجهة تحصیل آن پس اجتزاء بمطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه
رعایت انتصاب اینست که اوامر متوجه بسجود منصرف میشود بحالت معهوده در غالب اوقات و حالت انتصاب
پس در صورت عدم حصول انتصاب انتصاب لازم خواهد بود لکن دعوی غلبه در این باب ممنوع است بلکه حالت
غالب نسبت بقراءة اگر خلاف انتصاب نبوده باشد ادعای غلبه انتصاب نمیتوان نمود فظ یا بنکه معتاد در حالت قراءة
انحناء و انحراف هست بهر نحو که بعض از اراضی غلبه دعوی غلبه انتصاب نمیتوان نمود بنابر این مختار احتمال ثالث
خواهد بود مترتب بر این میشود که هرگاه در حالت قرائت بطریق معهود متعین باشد و در آن حالت قراءة از سجده
نمود لازم نیست در حق او که منتصب شود بعد از آن بسجود برود بلکه بهمان حالت که هست میتواند بسجود رفته تحصیل
استقلال نماید چنانچه هرگاه قراءة در حال سجود اتفاق افتد اگر اکتفا برفع راس فی الجمله میتوانند نمود اگرچه جزم در
این رعایت انتصابت در جمیع احوال والی الله الکریم المتعال **مطلب پنجم** در بیان حکم این سجده آن در صورت
اخلال بآن در اول وقت امکان میگوئیم مناسب در این مقام نقل کلام آنست در وجوب سجده آن در بیان فوریت
این سجده است بدانکه مستفاد از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله اینست که این سجده مطلوبیت فوریه یعنی
لازم است بر مکلف که بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان بسجده نماید و تاخیر در حق او جایز نیست در سجودات
واجبه و ظاهر اینست این مطلب محل خلاف مابین علمای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم نبوده باشد و عموما اجماع از
معتدبین علماء در این باب مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی باعدم عذر تاخیر مبادرت
در اتیان بسجود نماید آثم خواهد بود و مستفاد از جماعت از اجله فقهاء آنست که در سجودات مستحبه نیز
چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوریت لکن تصویر این مطلب در واجب ظاهر است فظ یا بنکه در تاخیر آن معصیت
و همچنین در مستحب در صورتیکه هرگاه اخلال بفوریت شود استحباب بعد ثابت نبوده باشد اما هرگاه استحباب در جمیع

احوال

احوال ثابت بوده باشد تصویر فوریت در آن خالی از اشکال نیست مگر اینکه گفته شود در صورتیکه اخلال بمبادرت نمود
بعد قضا خواهد بود چنانچه از ظاهری شود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط و خلاف و هم چنین شیخ شهید و غیرهما
محصل کلام اینست که اگر اتیان شد بنحوی که صادق باشد اخلال بفوریت نشده است اداء خواهد بود و الا قضا
خواهد بود و این فوت خواهد بود لکن ادائیه و قضائیت ممنوع است چنانچه بیان خواهد شد اولی اینست که چنین گفته
شود مقتضای فوریت در واجبات در تاخیر است و در مستحب در جهت تاخیر پس هرگاه مستحب چنین بوده باشد
مبادرت در آن راجح بوده باشد و تاخیر آن مرجوح بوده باشد اگر چه استحباب با تاخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب مستحب
فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقها مذکر الله تعالی ارواحهم این مطلب که عبارت از رجحان تاخیر
و مرجوحیت تاخیر با بقای استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمه است نزد ایشان لکن باید تقیید در رجحان
بامر جهت قائل شد بمقدار معین و آن منتفی میشود بسیاری از مستحبات که مسامحه در اتیان بآنها
راجح است و تاخیر مرجوح و مع ذلک الحال فوریت در آنها ظاهر نیست **مبحث دوم** در بیان اینست که
هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب نمود فوراً تدارک ثابت است بعنوان واجب در واجب
و بطریق ندب در مستحب و اینقدر در کلمات اصحاب محل تامل نیست کلامیکه هست در اینست که این تدارک
بنیت قضا است یا اداء یا نه قضا است و نه اداء خلاف کرده اند در این فقها بسه قول اول آنست که این تدارک
بنیت قضا است و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم شیخ شهید
در کتاب ذکری و بیان و در دروس دوم آنست که بنیت اداء است و این ظاهر میشود از مرحوم محقق در کتاب
معتبر و مرحوم علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان مختار قول ثالث است و این
مختار محقق ثانی است نظر باینکه هر یک از اداء و قضاء اصطلاحی در عبادات موقته است یعنی هرگاه
عبادت موقت شد یعنی وقتی در شریعت بجهة او مقرر شد که آن وقت محدود باشد بدایت و نهایت
مثل اینکه ظهرین مثلا اگر وقت آن محدود است از زوال تا غروب و هم چنین عشائین و صلوة صبح و هرگاه
اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا است و هرگاه اتیان شد بعد از انقضای وقت گفته میشود
که قضا است اما وضع اصطلاح عبارت از مثل اینست که مذکور شد و چنین چیزی در محل کلام مطلقا ثابت نیست
مجملا فوقیت مابین مضیق موقت و فوریت نسبت میان آنها عموم و خصوص مطلق است هر مضیق
موقت مستلزم فوریت هست اما هر فوریت مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین و نحو
اینها و هر فوریت مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی عدم جواز تاخیر نه بمعنی ماساوی وقت ایاه
محصل کلام آنست که مضیق الحال میشود بدو معنی خاص و عام اول همین است بدیکه مذکور شد

وما صاحب بدایه هم

اینرا مضیق موقت مینامند و مضیق مطلق اعم از اینست قدر مشترک هر دو عدم جواز تاخیر است
اگر موقت بوده باشد تعبیر از آن بمضیق موقت مینمایند و الا مضیق مطلق هر فوریت مستلزم مضیقیت
باین معنی هست لکن مستلزم موقتیت نیست مجملا ظاهر اینست که مراد قائلین باداء همین معنی بوده باشد
نه اینکه اداء این بوده باشد که اگر در وقت خود اتیان شده باشد مثل واجب موسع و الا لازم می آید که قائل بعدم
ترتب اثم بر تاخیر بوده باشد و این خلاف اجماع است **مطلب ششم** در استدلال در اثبات فوریت این سجده آن
بعنوان تفصیل یعنی اتمام دلیل بر اینکه سجده تلاوة از واجبات فوریه است یعنی واجبست بعد از تحقق سبب سجده مبادرت
کردن در اتیان بآن و تاخیر و ترک مبادرت در اتیان بآن در صورت استناد عذر جایز نیست پس میگوئیم مستند فوریت
در اتیام چند چیز است اول اجماعات منقوله در مسئله است بلکه ممکنست دعوی اجماع محقق در این مطلب و حدیث
معتبر مرتبه دیگر کافی از زراره عن احدهما علیهما السلام قال لا یقرأ فی المکتوبة شیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة
دلالت این حدیث بر دو چیز اینست که حضرت منع فرموده اند از قراءة سوره عزائم در صلوات مفروضه و این منع راست نمود و
بلاشک حاصل آن اینست که قراءة سوره عزیمه در صلوات مفروضه مستلزم زیادت سجده است در عرف و مراد این
استدلال صریح در فوریت سجده است چه اگر سجود فوراً مطلوب نبود ممکن بود سوره عزیمه در صلوات واجبه تلاوة
کرده شود و اتیان سجده را بعد از فراغ از نماز نموده باشد و این ظاهر است سیم احادیث مشتمله بر امر بسجود وقت
قرائت آیه سجده یا استماع آنست مثل حدیث موثق از قرائت السجدة فاسجد و موثق دیگر من قرأ آیة باسم ربک فاذا
ختمها فلیسجد و حدیث صحیح زراره و حدیث فلتسهل از اسعتها و صراحت دلالت آن امر بسجده فرموده اند بعد از
قراءة بکلمه فاء که مدلول آن لزوم اتیان بدو فوری است بدون تامل و این معنی فوریت است و مناقشه در آن میتوان
نمود که فاء در این مقام فاء جزائیه است و فاء که مقتضی تعقیب است من غیر مهلة فاء عاطفه است مثل جاءنی
زید فعمرو یعنی جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح باین مطلب نموده پس اولی در استدلال تمسک بنظر و حرکت
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اند اذا قرأت السجدة فاسجد و جوب اتیان
بسجده است زمان تحقق قراءة آیه سجده و این مستلزم فوریت است و هکذا قوله علیه السلام فلتسجد اذا استعطفوه
چهارم حدیث صحیح محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یقرأ السجدة فینساها حتی یرکع و یسجد
قال یسجد اذا ذکر و صراحت دلالت اینست که ظاهر جواب سؤال سائل باطلاق قدر ادراک حقیقت این بوده که وقت
سجده بعد از فراغ از قراءة آیه سجده بوده و لهذا اطلاق نسیان نموده و مقصود از سؤال اینست نظر باینکه لازم
کتابت سجده فرموده باشد و فراموش نمود یا بعد از ادراک بجهة سجده منسیه میباشد یا نه و مقصود تقریر مسائل
فرموده بدون اعتقاد و این دلیل بر حقیقت آن اعتقاد است بعلاوه جوابی که فرموده اند سجده اذا ذکر دلالت

میکند

میکند بر لزوم تدارک آن فوراً پس مقتضای حدیث چنانچه فوریت اصل سجودات لازم مبادرت در تدارک آن
نیز هست تتمیم بلاشک معین در استفهام در روایت شده از جناب قربانیات صلوات الله علیه را اگر فرموده نص
اختصار السجدة ظاهر اینست که بطریق عامه بوده باشد اما اختصار سجده را بدو نحو تفسیر کرده اند اول آنست که قراءة
همه سوره سجده را نماید که بر آیه سجده دال است نماید که سجده نماید دوم آنست که اقتصار نماید بقراءة
آیه سجده از برای آنکه سجده نماید و وجه کراهت در ثانی ظاهر نیست و در نیست که باین سبب بوده باشد اگر مرحوم علامه
در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار نموده **مقام ثالث** در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبارتست
از سجده کردن بنیه ذلیل جلال در مقام اظهار امتنان و ایراد شکر منعم متعال و امتثال بعظم عطایای حضرت کریم
ذوالجلال عظمت آلاء و از اسرار بجزء و انکسار و مذلت خود و قبل از شروع در مطلوب میگوئیم میباید دانست که مهم
اول از انواع اربعه سجود که اشاره باین باشد بمضمون واجب خواه وجوب شرعی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه
یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه متصف میشود بوجوب
در صورت قرائت آیات سجده در سوره از اربع معهوده است یا استماع آنها هم چنین متصف میشود باستحباب مثلا
در حق سامع مطلق بنابر تمنا و در حق تالی و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم از سجود که عبارت
از سجده شکر بوده باشد پس متصف نمیشود بالاصالة بوصف استحباب بلکه از مستحبات مؤکده است و لهذا
در بعضی از اخبار صحیحه حکم بوجوب آن شده و بعضی از موارد و آداب استحباب مؤکد است تنقیح مطلب بمباحث
بلیغ کلام در چند مبحث **مبحث اول** در بیان اسباب این سجودات بدانکه اسباب این سجود بسیار است اول
توجه حق است از نعمتهای جلیله عظیمه بنده چون هرگاه منعم حقیقی از نعم الهی عظم آلاء متوجه شد بنده ذلیل متمایل
در طریقه بندگی و مواقف اتباع حق دلهی و ملایم با اظهار شرعی که آنست آخر در اجلال مذلت لذا اظهار امتنان
و مذلت کسر بایه افتخار و سعادت نموده باشد و در تذکر لغت است یعنی بنده ذلیل خواهد در حال سرور رضا
یا در حالت ضیق و هناء هرگاه متذکر این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جانب منعم متعال باو رسیده مستحب
در حق او اینست در همان حین که متذکر چنین نعمتی شد خود را بحال مذلت لذا اظهار شکر و بندگی نماید مسم
رفع بلیه است یعنی بنده هرگاه مبتلی ببلیه شد بعون و مساعدت توفیق الهی و شامل آن بلیه ارادو رفع شد متمنا
اینست بجهة اداء شکر نعمت آن بلیه خود را بحال مذلت لذا آنحضرت سجده شکر بعمل آورد چنانچه متذکر شدن بدفع
بلیه است یعنی هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از اوقات مبتلی بچنان بلیه بوده خداوند عالم اجل شد
از فضل و کرم او آن بلیه را از من دفع نموده مناسب اینست در این تذکر بشکر این نعمت خود را بحال مذلت لذا اظهار
سجده شکر بعمل آورد **تتمه** وصول امریت که موجب سرور عبد شود مثل اینکه مؤمن بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار

شده بود یا بتبلی مبتلی شده بود خبر باین شخص رسید که آن شخص مومن از دست ظالمی بسختی مبتلا شده یا از آن
بلیه نجات یافت یا آنکه مسافری عزیز داشت بسفر شدید الخطری رفته مثل سفر مکه معظمه در این اعصار خطر دارد
از او خبر رسانند یا آنکه طالبی بود که حق جل شانه باو فرزند ذکوری عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانند یا آنکه
طالبی بود که حق جل شانه باو فرزند ذکوری عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانند یا آنکه خبر رسید شخص از
دشمنان شریعت مطهره بلعنت الهی جل شانه واصل گردید یا ببلیه شدیده مبتلی شده و هکذا بعلاوه امری که موجب مسرت
او شود مطلع بان شود در همین اطلاع مستحب است بشکر از این مسرت خود ایفاء مذکوره ساخته سجده شکر بعمل
آورد و شاید باشد بعد از فراغ از اداء نماز است فرض بود شاید باز اند خصوص در اخبار موجب مستحب در حق بنده است که
بعد از فراغ از آن سجده شکر بعمل آورد و مخفی نماند ادخال اسباب مذکوره را باسر هاهنا تا بی در اول مذکور شد لکن
است نظر باینکه فی الحقیقه هر یک از اینها نعمتی است از نعماء الهی جل شانه لکن باختلاف حیثیات مختلف و
متعدد است و لهذا از باب استقصا اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب است **مبحث دوم** در بیان نصوص که دلالت
میکند بر همان و فضیلت این سجده نظر باینکه اطلاع بر آن موجب رغبت مؤمنات در عمل باطل بان
بعمل آورد موجب اطلاع بر مستند بکر همان سجده است در مورد مذکوره بلکه احادیث در این باب بسیار است
و لکن در این مقام اقتصار میکنیم بذکر چند حدیث اول حدیث صحیحی است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده
از عبد الرحمن بن الحجاج هکذا کسی سجده شکر بعمل آورد در مقابل نعمتی که ظاهر جل شانه باو عطا نموده و در مقابل
امتیان باین سجده باو منوط بوده ثبات بار خلاف عالم جل شانه زیاد علاوه ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه با
نماز و عمر میشود از نامه معاصی او ده معصیت از معاصی عظیمه محقق نابود و باین ده رحمت و ده منازل بجهت
که حدیث مشتمل بر لفظ صلوات است لکن مؤید معنی اول حدیث صحیحی است که باز شیخ صدوق روایت فرموده
در خصال باعال از زید از آن سرور علیه السلام که فرموده ایما مؤمن سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله بها عشر
حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فی الجنان دوم حدیثی است که حکایت شده از معاویة بن عمار
در کتاب جعفریات الدرجات بسند صحیح از معاویة بن وهب که گفت من در خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق
در مدینه مشرفه بودم در وقتیکه حضرت بر چارپا سوار بودند و من رفتم بسوی بازار یا نزدیک بازار پس
بودم حضرت پیاده شدند و بسجده رفتند و سجده را طول دادند و من منتظر ایستادن بودم بعد از آن سر از
سجده برداشتند عرض کردم خداوند عالم را فدای تو گردانم چه اینقدر سجده بود فرمودند متذکر نعمتی از نعماء الهی
جل شانه بر خود شدم یعنی سجده را بجهة تذکر این نعمت کردم سیم حدیثی است که ثقة الاسلام در اصول کافی در باب شکر
بسند موثق از عثمان بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر

صادق

صادق که فرموده هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم باو عطا فرموده باید در حق خود انجام
بگذارد و اگر این امر قدرت نداشته باشد پس روی خود را بر گرد زمین بعد از آن حمد کند خداوند
عالم جل شانه را بر این نعمت چهارم باز حدیث موثق است که ثقة الاسلام بهمان باب روایت فرموده از عبد الله
بن مسکان از جناب حضرت امام جعفر صادق که فرموده جناب رسالت کنایات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
بر شتری از خود سوار بودند و قتی پیاده شدند پس سجده کردند بعد از آن سوار شدند عرض کردند یا رسول الله
علی از شما صادر شد قبل از این ندیده بودیم چنین علی از شما صادر شود فرمودند بلی جبرئیل علیه السلام بر من نازل
شد چند بشارت بمن داد از جانب خداوند جلیل باز اداء هر بشارت سجده کردم پنجم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب
علل الشرایع روایت نموده از صفوان جمال از ابی الولید از جناب حضرت امام محمد باقر که حضرت فرمود که والد بزرگوار
من جناب علی بن الحسین علیهما السلام نشنید نعمتی از نعماء الهی را مگر اینکه سجده مینمود و هم چنین نشنید
که تلاوت آیه از آیات قرآن شریف نماید که مشتمل بر سجده بود مگر اینکه سجده مینمود و هم چنین نشنید که دفع فرماید از او
عالم عزت شانه بدی را که خائف از آن بود مگر اینکه سجده مینمود و هم چنین نشنید که از ایشان دفع فرماید مکاره را مگر اینکه سجده مینمود و هم چنین
و هم چنین نشنید که از او نماز فریضه فارغ شود مگر اینکه سجده مینمود و هم چنین نشنید که اصلاح میان دو نفر
فرماید مگر اینکه سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آن حضرت ظاهر بود باین جهت مسمی بسجاد
ششم حدیث صحیحی است که شیخین جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند از زرارة بن اعین از جناب
حضرت امام جعفر صادق که فرموده سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی از جمله شرایط آن اینست که اعضای سجده
کامله نماز میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار توجه عظیمه از توجه راضی شود و ملائکه از تو خوشنود
میشوند و هر بنده که نماز کند و بعد از فراغ از نماز از اینجا سجده شکر نماید خداوند عالم جل شانه رفع حجاب مابین
آن بنده و ملائکه میفرماید که برو و واجب کردم بر تو بعد از این سجده شکر بعمل آورد تا شکر تو خدا کرده باشد ملائکه
من چه چیز از جانب من بجهة تو مقرر شود ملائکه عرض میکنند ای پروردگار ما رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر
چه چیز عرض میکنند بهشت تو خطاب ثالث میرسد دیگر چه عرض میکنند کفایه امور دنیا و آخرت او خطاب رابع میرسد
دیگر چه باقی نماند هیچ چیز از خیرات مگر آنکه ملائکه عرض مینمایند بعد از آن خطاب دیگر میرسد چه چیز باقی
بجهة آن بنده ملائکه عرض مینمایند ای پروردگار ما دیگر عالم نیستیم از قوت خداوند عالم میفرماید من شکر آن
بنده میکنم چنانچه او شکر من کرد و اقبال میکنم بجانب او بفضل و کرم خود و از جمله احادیث در این باب حدیث
که هم شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام جعفر صادق که آنحضرت فرموده از هرگاه بنده
برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار خود و بخواند چهار رکعت نماز بعمل آورد بجهة رضای الهی

جل جلاله در آن وقت شب تا بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود بسجود بقصد سجده شکر و در سجده شکر بگوید یک
صد مرتبه ماشاء الله ندای من برسد از جانب خداوند عالم که شاء بان بنده که ای بنده من تا کی میگوئی ماشاء الله
من پروردگار تو تمشیت امور باین است بتحقیق خواستم که اجابت حاجت تو را هر طلب کرده باشی سؤال کن این
حدیث شریف است که هرگاه کسی بعبادتی بود ثبات بعد از نصف شب برخیزد و اتیان بچهار رکعت نماز نماید و بعد از
آن برود بسجده بقصد سجده شکر در آن سجده یکصد مرتبه بگوید ماشاء الله بعد از آن استدعا و حاجت خود نماید
خداوند عالم الحاح حاجت او خواهد فرمود مخفی نماند که ظاهر حدیث اینست که این مژده عظیمه مترتب میشود بسجده
شکر نحوی مذکور بعد از اتیان بچهار رکعت خواه آن چهار رکعت از نماز شب بوده ثبات یا غیر آن بلکه احادیث در فضیلت
سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام بلکه عمده نصوص وارده در این باب است **مبحث سیم**
در بیان کیفیت این عبادت بدانکه اخبار وارده در این باب مختلف است حاصل اختلافات راجع است بسه نحو
اول آنست که امتثال حاصل میشود بسجده در آن ظاهر میشود از اکثر نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح
عبد الرحمن بن الحجاج و حدیث صحیح زرارة و حدیث صحیح معویة بن وهب و حدیث موثق عبد الله بن مسکان که مذکور
شد و غیر اینها از اخبار یکه مذکور نشد باید تامل در وجه ظهور آن خبار عدیده تا ظاهر میشود دوم آنست که امتثال حاصل
میشود بوضع خد بر ارض یعنی بگذاردن رو بر زمین اعم از اینکه بگذارند رو بر زمین را و چه ثبات یا هر دو و در این باب نیز روایت
که ظاهر در اول بوده ثبات حدیث معتبر بودن بن عمار که مذکور شد و مثل اینست حدیثی که در تهذیب روایت شده
از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه متذکر نعمتی از نعماء الهی جل شانه شوی
و بوده باشی در جائیکه هیچکس در آن جا نباشد پس بچسبان روی خود را بر زمین و هرگاه بوده باشی در میان ناس
پس بگذار دست خود را بر پائین شکم و کمی پشت خود را و بدان بجهة تعمق خضوع و تواضع و شکر خداوند
عالم بوده باشد و این امر محبوب تر است از اینکه روی خود را در چنین صورت بر زمین بگذارد و محقق اند این
بابجهة تعبیرات که چنین تعبیر فرموده اند یا بجهة ذل از ریا و تحقق خلوص است ظاهر اولست و لفظ ناس
در حدیث مؤید اینست سیم مثل ثانی است لکن با اعتبار ضمیمه یعنی هر دو وضع در این مدلول علیه است چهارم
که مروی در فقیه است از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق که فرموده عادت حضرت موسی
عمران بهمین نحو مستقر شده بود هر وقت از نماز فارغ میشدند رو بر زمین میچسبانید و همچنین
روی چپ را اخبار باین مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید مسند متصل شده بجناب حضرت امام محمد باقر
و ظاهر از روایت اثر طاهر علم السلام این مطلب را ثبوت و همان است در این شریعت نیز و فرق مابین وجوه
ثلثه اینست که مقتضای اول اعتبار وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنا بر آن حاجت بوضع جبهه نیست بلکه

امتثال حاصل است بوضع احد خدین و فرق میان ثانی و ثالث اینست که معتبر بنا بر ثالث وضع هر دو خد بر زمین
بخلاف ثانی و چهارم اینست که معتبر وضع جبهه است با وضع خدین و این مدلول علیه است بحدیثی که مروی بدکانی
از محمد بن سلیمان از پدر بزرگوار که او گفت در خدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودم در خدمت بود تا ایشان
بیرون رفتیم بسوی بعضی خرابه یا باغات آن حضرت پس حضرت ایستادند نماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند
از نماز رفتند بسجده تا آنکه حکایت نمود که آنحضرت جانب راست صورت خود را چسبانیدند بزمین بعد از آن
جانب چپ را بزمین چسبانیدند بعد از آن چهارم مثل چهارم راست بعد از آن عود بسجده در اخر یعنی اول بسجده برود
بعد از آن جانب راست صورت خود را میچسبانید بزمین بعد از آن جانب چپ را بعد از آن عود مینمایند بسجود
تا اهل اینست که تا دو سنت میشود با دو چهارم و پنجم لکن رابع افضل از راست و خامس افضل از دو و اما
ثانی و ثالث پس اگر چه ظاهر این کلمات اصحاب از اینها نهایت ظاهر اینست و جهت این بوده ثبات که سجده تا ظاهر
در وضع جبهه و این در این دو قسم محقق نیست و این مطلب اگر چه حق است لکن ظاهر اینست که سنت چنانچه
مؤدی میشود بوضع جبهه مؤدی میشود بوضع خدین ایضا مجملا وضع خدین در این مقام مطلوبست خواه
منفک بوده ثبات از وضع جبهه یا منضم باشد با او و چنانچه وضع جبهه نیز مطلوبست خواه منفک از وضع
خدین بوده ثبات یا منضم با او باشد بنا بر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از دیگری امتثال حاصل شود و شخص
که مرتکب اجماع اهل خلاف شده بود و اگر اهل عمود سجده است بعد از وضع خدین چنانچه بیان شد محقق نماند
اینقدر که شد بیان کیفیت وضع جبهه و خدین بود و اما در اعین و صدر و شکم پس مستحب اینست که زیر
بزمین بچسباند و هم چنین سینه و شکم را بزمین بچسباند خلاف آنچه که در سجده نماز مطلوب چسباندن است که در آنجا
مستحب اینست که زیر اعین مرتفع از زمین بوده ثبات و هم چنین سینه و شکم **مبحث چهارم** در بیان ادعیه ماثوره
این سجده است بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در اینجا تمام اقتصار مینمائیم بذکر چند از آنها بلکه
عمده آنها پس میگوئیم دعا در این سجده بچند طریق وارد است **اول** دعائیست مذکور در حدیث صحیح مروی
در کافی و فقیه است از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال و هکذا روایت نموده از زرارة
بن اعین از جناب امام موسی کاظم که فرموده بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک
و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن
الحسن بن علی ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرا اللهم انی اشهدک و م المظلوم سه مرتبه ظاهر اینست که مراد این
باشد سه مرتبه اول و دعا که عبارت از اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک تا م المظلوم بسه مرتبه بخواند

حین را

اللهم انی اسئلک بایائک علی نفسک لا عذابک لتهلکهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی اسئلک بایائک
علی نفسک لا بایائک لتظفرنی بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم انی
اسئلک الیسر بعد العسر ایسر سه مرتبه بگوید مکن است مراد گفتن اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه
بوده باشد چنانچه مکن است مراد سه مرتبه ان تصلی علی الی آخره بوده باشد یعنی هر سه مرتبه بگوید لکن ظاهر
اول است خصوصا بعد از ملاحظه بعضی که لفظ ثانیا و اسئلک الیسر بعد العسر نیز
ذکر نموده ثم ضع خدک الایمن علی الارض وقل یا کافی حین تعییی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت
ویا بارئ خلق جدید وکنت من خلقی غیاثا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم ضع خدک الایسر علی
الارض وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد بلغ مجهودی وعزتک بلغ مجهودی ایسر سه مرتبه میگوئی ثم تقول
یا حفاظ یا منان یا کاشف الکرب العظام ایسر این سه مرتبه میگوئی ثم تعود للسجود وتقول ما اشرح شکرا
شکرا ثم تسأل حاجات انشاء الله معنی ظاهر این دعاء شریف اینست که خداوندا من گواه میگیرم تو را و
جمیع ملائکه و پیغمبران و جمیع مخلوقین تو را بر اینکه تو پروردگار منی و بر اینکه اسلام دین منست و جناب
محمد نبی انبیا پیغمبر و نبی من است و جناب امیر المؤمنین و یازده فرزند از اولاد ایشان امامان و پیشوایان
خود میدانم ایشان را دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خداوندا من قسم میدهم تو را بحق خود
بظلم واقع شده جناب حضرت امام حسین و هم چنین قسم میدهم تو را بحق و عده که فرموده که بدوستان و
مؤمنین و دشمنان خود را هلاک نمائی و هم چنین قسم میدهم تو را بحق و عده که فرموده بدوستان خود که جناب
رسول خدا و یازده امام بوده باشد که انها را حضرت دهی و غالب گردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان
که صلوات و رحمت بر تو باد ای پیغمبر جناب محمد مصطفی و بر کسانیکه انها را حافظ اسرار و سنت و کتاب
و احکام شرعیه فرموده که عبارت از ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند بنابراین المستحفظین اسم مفعول انها
بود بفتح فا و التشدید ان تصل علی محمد وعلی الذین استحفظتهم الدین ای طلبت منهم حفظ الدین بنابراین
من المحمدیان مستحفظین خواهد بود خداوندا از تو سؤال میکنم ایسر و آسانی را بعد از هر عسر و صعوبت
که بهمه من عارض میشود بعد از آن جانب راست و دور از بر زمین بگذارد و بگوید ای پناه من در وقتیکه در
عاجز کننده مذاهب و در نیست که مراد از مذاهب مواقف در روز قیامت بوده باشد بنابراین که در روز قیامت
در اغلب که در روز قیامت بجاه موقف میباشد و در امتداد و توقف در هر موقفی یکهزار سال است
که امتداد در بجاه موقف بجاه هزار سال میشود بنابراین خواهد بود ای خلق کننده من از ترک
برهن و حال آنکه هیچ حاجت خالی کرده من نداشتی یعنی ظن نکردی در بهمه حاجت بمن که از من جلب نفع

نموده

نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهة وصول منافع بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانی که حافظ
اسرار دین و حافظ کتاب و سنت میباشند که عبارت از آل و عترت آنحضرت است بعد از آن رو بسمت
بر زمین بگذارد و بگوید ای ذلیل کننده هر جبار و ظالمی و ای عزت دهنده هر ذلیلی در این دنیا که مستحق عزت
بوده باشد قسم بعزت تو بحقیقی که طاقت من باخر رسیده در تحمل مشقت که دیگر طاقت تحمل آنرا ندارم بخفی نماند
که باید تحمل نمود باشد که مطالب واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل اینکه قصد نماید که طاقت من در وقت فشار حدمت
جناب حجة الله الرحمن جناب صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه باخر رسیده تعجیل در اظهار آن زیرا طاقت
در تحمل الزام در مصیبت جناب سید الشهداء باخر رسیده که دیگر طاقت تحمل آنرا ندارم تعجیل در انتقام از قاتلین
آنحضرت و یا مشقت دیگر که در آن وقت عارض شده باشد و یا این نمودن بوده باشد تا قصد آن نماید بعد از آن سکوت
ای بغایت مهربان و مرحم کننده و ای بغایت بخشنده و ای رفع کننده هموم و غموم خطر بعد از آن خود
بسجود میگیری و میگوئی یکصد مرتبه شکرا شکرا بدانکه لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد این است در
کافی ندارد ولکن در فقیه در اینجا این لفظ ثلث مذکور است و در فقیه لفظ ثانیا در دعاء اول در موضع
مذکور است و در کافی در دو موضع بجهة مذکور شده و ضع سه در فقیه مذکور است بعد از وضع خد المستحفظین
من آل محمد است و در فقیه در دعاء اخر یا منان تا آخر مذکور نیست چنانچه در کافی فرموده اللهم انی اسئلک
بایائک علی نفسک لا عذابک لتهلکهم بایدینا وایدی المؤمنین مذکور نیست **دعای چهارم** از ادعیه
وارده در این سجده دعائیست که ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمان که او از پدر خود روایت نموده
گفت بیرون رفتم در خدمت بوده جناب امام علیه السلام جناب موسی بن جعفر علیهما السلام بسوی بعض مزارع یا
باغات آنحضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز فرمودند بسجده پس شنیدم بصوت حزین
ایشان عبارت میخواندند در حالتی که اشک از دیده های مبارک آنحضرت جاری بود رب عصیتک باسناف
ولو شئت وعزتک لاخرستنی عصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لکهتنی وعصیتک بسمعی
ولو شئت وعزتک لجمدتنی وعصیتک بنظری ولو شئت وعزتک لعقتنی وعصیتک بجمیع جوارحی
التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی ظاهر معنی این فقرات حقیقت این صادر از مجرم اسرار
رب العالمین اینست ای پروردگار من معصیت و گرده ام بزبان خود قسم بعزت تو اگر مجلس کنم میگردید
و ای پروردگار من معصیت و گرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر مجلس کور میکردید و ای پروردگار من
معصیت و گرده ام بگوش خود قسم بعزت تو اگر مجلس کر میکردید و ای پروردگار من معصیت و گرده ام بدست خود
قسم بعزت تو اگر مجلس دستها را بسل میکردید و ای پروردگار من معصیت و گرده ام بپای خود قسم بعزت

اصحتنی رعصیتک بدنی
ولو شئت وعزتک لکنتنی
وعصیتک بعقلی ولیس
هذا جزاؤک منی

تو اگر مجلس پاها را قطع میکردی و ای پروردگار من معصیت و گرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر مجلس مرا
عقیم و بی اولاد مینمودی و معصیت و گرده ام بهمه جوارح من انچنان جوارحی که بمن انعام و احسان نمودی ای
پروردگار من جزاء احسان تو این نبود که این نموده باشم راوی میگوید امر و اخبار بعد از آن شروع فرمودند
بالعفو که ای شرم عار مرا بر عیب بگذار العفو العفو بدانکه جایز است برفع العفو چنانچه جایز است بنصب آن بنا
بر رفع تقدیر چنین خواهد بود العفو العفو من صفاتک ای العفو جانی منک و بنا بر نصب تقدیر چنین میشود
ارجو منک العفو بعد از آن صورت راست مبارک خود را بچسبانید بر زمین و بصورت حزین سه مرتبه
اینعبارت بخواندند بعزت الیک بذنبی علمت سوءة وظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک
یا مولای یعنی بازگشت کردم از معاصی خود و پناه آوردم بسوی عفو و بدکردم و ظلم بر نفس خود کردم پس بیامرز
از برای من گناهان را بدرستیکه نیست کسیکه بیامرزد گناهان مرا غیر تو ای مولا و آقای من بعد از آن
جانب چپ از صورت مبارک خود را بر زمین چسبانیدند و اینعبارت سه مرتبه خواندند ارحم من اساء و استرحم
و استکان و اعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسی را که بدکرده و اکتساب گناه کرده ملت و اظهار
ذلت و اعتراف ببدی خود کرده باشد **دعای پنجم** دعائیست که شیخ سعید شیخ مفید قدس الله روحه
الشهید در مقنعه ذکر نموده است که بعد از در حال سجود اللهم انی الیک توجهت وبک اعتصمت وعلیک
توکلت اللهم انت ثقتی ورجائی فاکفنی ما اهمنی وما لا یهمنی وما انت اعلم به منی عز جارک وجل ثناؤک
ولا اله غیرک صل علی محمد وآل محمد و بخوان هر چه بعد از آن بشمار و از سجده برداری و بگذاری جانب راست صورت
خود را بر موضع سجود خود و بگوید ارحم ضرعی وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم یا کریم یا کریم
بعد از آن جانب چپ را بجای آن بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا
اللهم ان علی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا کریم یا کریم بعد از آن صورت خود را بردارد و هر دو کف را بسجده
بگوید در سجده صد مرتبه شکرا شکرا و اگر سه مرتبه بگوید کافی است لکن اکثر افضل است و بگوید صد مرتبه افضل است
هست و این سنت قرار گرفته است چهارم نیز نیست که ثقة الاسلام باز در کافی ذکر نموده روایت نموده
از سلیمان بن جعفر که او گفت من عریضه نوشتم خدمت جناب امام موسی کاظم و در آنجا استدعا نموده بودم که اگر تعلیم
نموده باشند چیزی را که در سجده خوانده باشند جناب حضرت در جواب او قلم زده که بگو صد مرتبه شکرا شکرا
و اگر خواهی بجای شکرا شکرا بگو عفوا عفوا بدانکه ظاهر اینست که سنت مؤدی میشود بسجده واحده اگر چه
سنت از ذکر بوده باشد بالکن با ذکر اکمل و افضل خواهد بود پس ذکر و دعاء مستحب در مستحب خواهد بود
و اقل ذکر وارده در این سجده سه مرتبه شکرا الله است باین نحو در سجده بگوید شکرا الله شکرا الله شکرا الله

بجملا

بجملا مستحب شد از آنچه در سابق بیان شد که میتوان اقتصار کرد بسجده واحده چنانچه میتوان اکتفا نمود بوضع خد
واحد لکن افضل از هر آنست که اول ایشان بسجده نموده بعد از آن صورت بین و با موضع سجود بگذارد بعد از آن جانب
چپ را بعد از آن خود بسجده نموده یا اعداد ذکر مذکوره یا با عدد آن لکن مداومت در دعاء ثانی که مصدر است بان
رب عصیتک الی آخره بسیار مناسب است و اگر خواهد اکتفا بچهار شکرا الله نماید یکی در سجده اولی و ثانی
در حال وضع خد یمین و ثالث در حال وضع خد یسار و رابع در سجده اخیره بسبب خواهد بود بلکه دانسته شد
که ترک ذکر بالمره نیز نمیتوان نمود پس در این صورت حق بمستحق است و تارک مستحب دیگر بالکل از کاسه اسرار
و دقایق جناب امام جعفر صادق مأمور است هرگاه بنده بسجود برود و در آن سجده یارب یارب تعدد بگوید
تا نفس او قطع شود خطاب رافت قرین از جانب کریم جهان آفرین میرسد که ای بنده من هر حاجت که داری
بخواه که بسعادت شرافت اجابت مشرف خواهد شد **مبحث پنجم** در بیان بعض آداب بعد از این سجود است بدانکه
شیخ صدوق و شیخ طوسی نوشته اند تعبیر و تهذیب روایت نموده اند حدیثی که حاصل مضمون آن
اینست که هرگاه بعضی عارض شود بعد از رفع رأس از سجود دست را بموضع سجود بالا برد بعد از آن دست را بالا
از جانب چپ و بر پیشانی بعد از آن بالا برد بصورت راست بعد از آن سه مرتبه بگوید علا الجبار الهم الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن یعنی ازل موجب رفع هم و غم را و میشود
و مقتضای حدیث مذکور اینست که این وظیفه در حال اصابت هم و غم بوده باشد و اینکه سجده دیگر شود و قراءة دعا مذکوره
سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور مقنعه و کلام ابن بزرگ اول و هم چنین مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است
یعنی این وظیفه است بعد از رفع رأس از این سجده خواه هم و غمی بوده باشد یا نه و هم چنین هرگاه علتی در موضع از
مواضع بدن او بوده باشد بشارت بران موضع بالا برد موجب رفع آن علت میشود و مصرح به در کلام مقنعه محمد
است که این وظیفه دست راست است چنانچه تصریح به در کلام مصباح است که دست مالیدن بر موضع سجود
صورت چپ و راست سه مرتبه است در هر مرتبه باید دعا را بخواند لکن دعای مذکور در این دو کتاب فی الجمله
مغایرت با دعای مذکور در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب قال فی المقنعه ثم یرفع راسه الی من سجدة
الشکر فیجلس مطمئنا علی الارض ویضع باطن کفه الایمن علی موضع سجوده ثم یرفعها فیضع باطن جبهته من قصاص
شعر راسه الی صدغیه ثم یمرها علی فاق وجهه ویمرها علی صدغه فان ذلک سنة وفیه شفاء انشاء الله تعالی ثم
وقد روی عن الصادقین علیهم السلام انهما قالا ان العبد اذا سجد اسند من اعضائه الشاهد من نور الله الی موضع
سجوده فاذا رفع احدکم راسه من السجود فلیضع بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه وصدره فانها لا ترفع
الا مغفرة وتالق موضع من المصباح ثم ادیرت علی موضع سجودک واسع بها جهتک من الجانب الایمن ثم

علی حیثیت الی الجهة الاخری ثلث مرات تقول فی کل واحدة اللهم لک الحمد لا الهٔ الا انت عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الهم والحزن والغم ما ظهر منها وما بطن وان کانت بلت علة تامسح موضع سجودک واسمح علی العلة
وتقول سبع مرات بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بالله وسئلهاء بالشهداء باختار لنفسک احسن الاشیاء علی محمد وآله وافعل
بی کذا وکذا وارزقنی عافیة من کذا وکذا اسمعنی عنی تاملد کیفیت مسح چنانچه مستفاد از عبارت مقنعه است مخالفت
باکیفیت مستفاده از حدیث فقیه وتهذیب وعبارت مصباح چه مستفاد از عبارة مقنعه آنست که در مالیدن
دست ابتدا نماید از رستنگاه موی سر و بالا تا روی صدغ و صدغ موضع است مابین چشم و گوش تعبیر بکیفیت مذکوره
شاید چنان باشد که اول از رستنگاه احد طرفین گرفته تا بصدغ انطرف بمالد بعد از آن از رستنگاه طرف دیگر
تا بصدغ طرف دیگر بعد از آن دست را بقیه وجه بمالد و اگر این نحو نیسود مناسب این بود که فرموده شد با فصح بها
وجه من قصاص شعر الا اخر الرجه کالا یعنی عنی تاملد که تقتضای عبارت مصباح واسمح علی العلة وتقول سبع مرات
الی آخر اینست که دست مالیدن موضع سجود بترتیب است وخواندن دعا هفت مرتبه این مقتضای عبارتیست که تعقیب
نماز صبح ذکر فرموده اند ولکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر اینست قال ان کانت بلت علة تامسح
موضع سجودک سبعا واسمح علی العلة وتقول بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بالماء الی آخر الدعاء بدانکه رحیم مجلسی حکایة نموده
از سید رحیم که حاصل مضمون آن اینست وقتی که رسد بتوهمی پس بمالد دست خود را بموضع سجود خود و بمالد آن
دست را بر صورت چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه و هر مرتبه اینرا بخواند بسم الله الذی لا الهٔ
الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعمی والصغار و
الفواحش ما ظهر منها وما بطن بدانکه فرق میان هم و حزن بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بر یک وهمی است که
واقع نشده باشد و حزن بر یک وهمیست که واقع شده باشد مثل اینکه طفل کسی را خبر رسانند که مالت بمرد و پیش
موت او قبل از وقوع موت او آن تالم را هم میگویند و بعد از وقوع آن را حزن مینامند و بعضی نحو تفرق سئله مثلا
هم و غم را هم بر غیر واقع است و غم بر واقع باهم چیزیست که از آن مقدور انسان بوده باشد کالفقر و غم چیزیست که
از آن مقدور انسان نبوده باشد یا هم چیزیست که سببش معلوم نباشد و غم چیزیست که سببش معلوم است
سقم یعنی مرض قال فی الصحاح السقام المرض وکذلک السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن وحزن و علم
یعنی فقر است والصغار بفتح الصاد کما فی الصحاح الذل بدانکه اذعیه وارده در این سجده بسیار است
آنچه مذکور شد در اینمقام کفایت مینماید **بحث ششم** در ترتیب بر علم اعتبار اکثر امور یکی عبارت انها در صلوة لازم
بوده و در این سجده و اعتبار بعضی از آنها در اینمقام بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده طهارت
از حدث و خبث بنابر این هرگاه محدث باشد بی اشکالیست باین سجده در حق او جایز خواهد بود اگرچه محدث

بود اگر بوده باشد پس جنب و حایض اتیان باین سجده میتوانند نمود و هم چنین شرط نیست در این سجده ستر عورت
و استقبال پس با کشف عورت و خلاف جهت قبله اتیان باین میتوان نمود و هم چنین است حال در طهارت پس رعایت آن
در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط و اعتبار این امور است در این سجده و لا شبهه در همان رعایت
اینها نیز در این مقام نیست بلکه از جمله وضوئات مستحبه وضو بجهة اتیان باین سجده است بلی لازم میکرد اینمقام
در وجه چیزیست اول آنست که آیا اعضای سجود در این سجده لابد مناسبت مثل سجده نماز یا خیر بلکه قدر لازم همان
وضع جبهه است وضع شش عضو دیگر لازم نیست عمده چیزی که در اینمقام تمسک بآن میتوان نمود در حکم بلزوم
وضع اعضای سجود آنست که سجده باین نحو معهود شده پس مخصوص و امر بر همان منصوص باین نحو میشود و پس
رعایت آن لازم خواهد بود لکن متوجه میشود در این مقام نظری آنچه سجده تلاوة مذکور شد و حاصل آن اینست که
تشکیک نیست در تحقق سجود با وضع جبهه و وضع رکبتین و کفین و وضع ظهر قدم میکا چه وضع ابهامین
متحقق نشده باشد لکن چون که وضع ابهامین بر زمین که در بوده شد کفایت میکند اگرچه ظهور این بوده شد باین تحقق
در صورت تحقق ظهر قدمین بر زمین مگر در صورتیکه متعمد ابهامین را از زمین بلند نماید و این معهود نیست
پس معهود وضع ابهامین نیز خواهد بود بلی مرد در حالی ظاهر میشود که ظهر احد قدمین را بر بطن دیگری
گذارده باشد بنا بر این اگرچه احد ابهامین موضوع بر زمین هست لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگری است
بنابر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود پس کیفیت مذکوره جایز نبوده باشد
لکن حکم باعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور که با کیفیت مذکوره امتثال حاصل نشود دشوار مشکلات نظر
بالاطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة الشکر وهو متوضئ کتب الله له بها عشر حسنات بجهة صدق سجده در صورت
مذکوره و انتفای مقید در خصوص محل کلام بنابر ملاحظه اخبار مشتمل بر وضع شقه قوله علیه السلام اذا ذکر
احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله و دم آنست که وضع جبهه بر چیزیکه سجده بر آن
صحیح بوده باشد لازم است در این سجده یا زمین و در عبارت ذکر و جامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر
میشود از جمع دیگر از فقها لکن ظاهر و نظر حقیر لزوم رعایت آنست پس وضع جبهه بر ما صح السجود علیه در این
سجده نیز لازم است و اما ذکر وجه در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر اینست که از وجوه نداشته باشد یعنی
تاریست وقوف بر آن نداشته باشد بلکه سنت مؤدی میشود با صل سجود و لکن با ذکر دعا انکار خواهد بود
و هم چنین چسبانیدن قدمین بر زمین که از جمله آداب این سجده است زیرا که اصل امتثال متوقف بر آن نباشد
باشد و هم چنین است حال در چسبانیدن سینه و شکم بر زمین و هم چنین قعود سجده و قعود یعنی که از ذوات صورت
راست را اول بر زمین و بعد از آن گذاردن جانب چپ را بر آن در میان دو سجده پس اکتفا بسجده واحده

میتوان نمود لکن تغیر بعد از سجده و عود بسجده بعد از تغیر افضل و اکثر احد بود و افضل از هر اتیان بذکر و
دعا است در هر یک از احوال اربع مذکوره بدانکه مطلبی که در این مقام مناسب است که تنبیه بر آن شود اینست
که کیفیت مذکوره که عبارت از سجده و تغیر بدو نحو یعنی که مذکور شد ثابت است در هر سجده شکری یا متعلق
ببعض موارد جمله از احادیث وارده در این مقام اگر موهم انتفاء عموم است کموثقه عمر بن علی عن زید بن ذرب عن
ابی عبد الله علیه السلام اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله و صحیحه علی بن عطیه عن
هشام بن عمر قال کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض اطراف المدینة اذ مر برجل عن دابته فخر ساجدا فاطال ثم
رفع راسه و رکب دابته فلحقت بعد ذلک قد اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تعم بها علی
ناصیبت ان اشکر ربی والصحیح المروی عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال کان موسی بن عمران اذا
صلی لم یر فقال حتی یلصق خده الایمن بالارض وخده الایسر بالارض لکن ظاهر اینست که کیفیت مذکوره در
هر سجده شکری نیست خواه بعد از نماز بوده باشد یا غیر آن قال فی الشرایع سجدة الشکر مستحبة عند تجدد
النعم ودفع النقم وعقیب الصلوات ویستحب فیهما التغفیر وفی نظایر الاحکام وهی مستحبة عقیب الفرایض وعند
تجدد النعم ودفع النقم وعقیب الصلوة ویعفر بینهما والمستند فی التعمیم عموم المستند فوق الصحیح المروی
فی الکافی عن عبد الله بن جندب قال سالت ابا الحسن الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد اختلف اصحابنا
فیه فقال قل وانت ساجد اللهم انی اشهدک واشهد ملئکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک
انک انت الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وفلانا وفلانا الی آخرهم ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرا اللهم
ان اشهدک دم المظلوم ثلثا اللهم ان اشهدک بانک علی نفسک لاولیائک انظرهم بعد توبتک وعدوهم
ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد اللهم ان اسئلک الیسر بعد العسر بثلث مع خلک الایمن علی الارض
وتقول یا اکهن حین تعیی المذاهب وتضیق علی الارض بارحبت ویا مارق خلقی وحبیبه ورقه کان عن خلقی فیا اهل
علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثم ضع خدک الایسر وتقول یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد دعوتک
ای محمد دعوتین ثلثا ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام ثلثا ثم تقول السجود فتقول ما من شکر شکرا
ثم قال حاجتک وصلات این بر حدیث از این راه است و راوی سوال نموده از کرده و عامه سجده شکر جناب
حضرت رسالت استفسار و تقریر فرموده جواب فرموده بکیفیت مذکوره و این دلیل بر ثبوت این کیفیت
در جمیع افراد سجده شکر هو المطلوب و حدیث بنحویکه مذکور شد در کافی است و در فقیه این نحو است روی عبد الله
بن جندب عن موسی بن جعفر علیهما السلام انه قال تقول فی سجدة الشکر اللهم انی اشهدک الی آخره پس و قالت حدیث بنا
بر فقیه بر اثبات مدعی جمعی از اطلاق خواهد بود اگرچه در نسبت مذکور در فقیه نظر باین بوده باشد بدانکه اینحدیث اگرچه در سایر

مذکور شد لکن در این مقام اعاده شد بجهة اعاده بر بعض مطالب بعضی از آن از آنچه مذکور شد ظاهر شد و دیگر اینکه لفظ
ثلثا چنانچه در چهار موضع مذکور است در دو موضع اخیر استشهادی بر تعلق آن نیست کلامیکه هست در دو موضع
اولست اما در موضع ثانی پس سه احتمال قائم است اول از آن احتمالات ثلثه آنست که مراد این بوده باشد که
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ثلث مرات بر ترتیب بگوید دوم آنست از آن نظیر علی محمد و آل محمد آخر بر ترتیب
سیم آنست از اللهم انی اشهدک بانک علی نفسک تا آخر بر ترتیب بگوید ظاهر از این احتمالات ثلثه احتمال اول است
اما در موضع اول پس در آن دو احتمال قائم است اول آنست که متعلق ثلثا خصوص اللهم انی اشهدک دم
المظلوم بوده باشد دوم آنست که متعلق آن اللهم انی اشهدک بوده باشد تا دم المظلوم و ظاهر در این مقام نیز احتمال
اولست و در هر چه شیخ بطائی در مصباح الظلام در هر دو موضع حمل بر این نموده بلکه احتمال دیگر زاده بدانکه بنا بر آنچه
مذکور شد در کافی لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن هست مذکور نیست پس مقصود خواندن آن دعا
یکمرتبه و لکن در فقیه مذکور است و در هم شیخ شهید قدس الله تعه در در کرد همین حدیث را ذکر نموده
بنحویکه زمرا موافقت با کافی دارد و زمرا موافقت با فقیه باین معنی که لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر است مطلقا
مذکور نیست و در موضع ثانی لفظ ثلث را تعلق بر اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر فرموده و همچنین
لفظ اشهدک را تعلق بر اسئلک فرموده مانند باین نحو اللهم انی اسئلک بانک انت الله تعه لک الملک
باید بنا دیدی المؤمنین اللهم انی اشهدک بانک انت علی نفسک لاولیائک انظرهم علی عدوک وعدوهم
اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی المستحفظین من آل محمد ثلثا اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
پس اختلاف مابین مذکور در دو ذکر و مذکور در کافی و فقیه در سه چیز است اول آنست که لفظ ثلث در کافی
و فقیه در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن است مذکور است و در ذکر دوم مذکور نیست دوم آنست که لفظ ثلث در کافی
بعد از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر مذکور است و در ذکر قبل از آن و در فقیه اشتراک بانک علی نفسک
مذکور است و در ذکر اسئلک بدانکه از آنچه مذکور شد در اینمقام و در سابق ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یک از
کافی و فقیه مذکور است در چهار موضع در کافی در پنج موضع در فقیه در دو موضع در دو جا در سجده اول در کافی
و سه موضع در آن دعا و در فقیه در دو موضع در دعائیکه بعد از وضع خد ایسر است بنا بر کافی و دیگر وضع بعد از وضع خد
ایمن و ثلث موضع بعد از وضع خد ایسر بنا بر فقیه پس در کافی لفظ ثلث در چهار موضع مذکور است و در فقیه
در پنج موضع و در تهذیب و ذکر فرموده بنحویکه مطابق با کافی است نظر باینکه حدیث را نقل فرموده از کافی فرموده اند
بنا بر این اخبار در سیاق ذکر فرموده اند که این لفظ را هفت مرتبه ذکر فرموده اند ما خرج موضع اگرچه مطلق است که جمع
مابین کافی و فقیه بلکه فقیه است و ما خذ موضع سادس کافی است نظر باینکه در سابق بیان شد که در دعاء اخیر یعنی

و مامور جاهل بامر پروردگار باشد در تقیه یا جنان یا مانند تا آخر بذکر نیست بلکه مذکور نیست و کافی است لکن ماخذ
موضع سابع مستحب نیست و آن اینست که در صلیه فرموده در سر الیکه جبهه موضوع بر ارض بوده باشد از دعای
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر تقول اللهم ان انشدک بایادیک علی نفسک لا عدائک لقد کنتم
و لقد رتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین ان تصلی علی محمد و علی المستخفظین من آل محمد ثلثا **بحث هفتم**
امور متعلقه باین مقام است و این چند چیز است اول آنست که تعفیر مستحب در این مقام یعنی مابین دو سجده
شکر عبارت از وضع خدین است بر محل سجود چنانچه نسابی بیان شد و اخبار مشتمل بر لفظ خد بسیار است و در صدوق
مشهور که تعلیم علامات مؤمن در آن شده چنین مذکور است هکذا تعفیر الجبین هذا ما اسب اینست که جمع
مابین وضع جبهتین و خدین نماید اگرچه ممکن است که جبهتین حمل شود بر خد و این اولی از عکس است نظر
بکثرت اخبار مشتمل بر لفظ خد و حمل اصحاب بظاهر آن دوم آنست که تکبیری در این سجده یعنی قبل از دخول در آن
ثابت نیست مثل سجده تلاوت و اما بعد از رفع رأس پس ظاهر از کلمات اصحاب آنست چنین است لکن مرحوم شیخ
در بسوط و علامه مرحوم الله در نهایة الاحکام حکم بثبوت آن فرموده اند اجتناب از آن بسلامت است سیم از جمله
امور متعلقه باین مقام اینست که اتیان نماید بسجده شکر که عقیب صلوات مزبوره هست بعد از فراغ از تعقیب
یعنی این سجده را از تعقیب فراموش بدهد یعنی اول اتیان بتعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب اتیان باین سجده
نماید چهارم اختلاف کرده اند که آیا راجح اینست اتیان بسجده شکر که بعد از نماز مغرب هست و بعد از اتیان
بنافله شود یا قبل از آن جماعتی از اعاظم فقها قائل شده اند بر اول و بعضی قائل بتخییر شده اند یعنی اولویتی بهر دو قبل
و بعد نمیباشد مختار در نظر حقیر اولویت اتیان بسجده است قبل از نافله پس بتقدیم و توسط و تاخیر اگر چه تاخیر
سنت میشود لکن اولی تقدیم است بلکه بعد از فراغ از نافله اتیان بسجده دیگر مستحب است بجهت شکر توفیق
اتیان بنافله بنابراین در صورت تاخیر صدقه اطلاق میتوان نمود یعنی هرگاه تاخیر سجده نماید تا بعد از فراغ از نافله
بعد از فراغ اتیان بسجده نماید و نیت نماید که این سجده بجهت شکر توفیق در اتیان بفریضه و نافله در وقت باشد صدقه
و ماجور خواهد بود و خواهد بود انشاء الله تعالی چهارم آنست که از جمله موارد یکی سجده شکر آن مستحب است
سوری که مطلع شود بر امری که موجب مسرت است در آن وقت مستحب است که سجده شکر نماید چنانچه در سابق
بیان شد مثل اینکه مطلع شود جماعتی که معاند شریعت فخر کائنات بود و ظلم مثل طایفه صوفیه خذلهم الله تعالی و وفق
عباده عن شرهم منهمک شده یا اهانتی بر رئیس این طایفه چنانچه مضطر هم رسیده هکذا ایجاب اطلاع شود بر
امری از امور یکه موجب مسرت او شود مستحب است در این وقت سجده شکر بعمل آورد و مباشد چنانچه وارد شده
که حاضر فخر انبیا و سید رسل الله بود که هرگاه خبری با ایشان میرسید که موجب مسرت بود اتیان بسجده شکر میفرمودند

در روایت

در روایت شده در قیصر که رئیس نجس ابی جهل لعین را در نزد جناب فخر عالم صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه شکر
نمودند و انزع ایمان قسم اگرچه ممکن است در وقت اخبار او را بموت مذکور شد که استحباب باین سجده بر شما و بر من
تجدد نمیکند لکن نظر بآنکه اخبار قبل تجدد نمیشود اما نظر فیه هذا از عنوان دیگر که موجب سرعت انتقال بموجب سجده
شود اینست و هر چند مستحب است این سجده در قیصر کسی را دید که مبتلی بلیه شده است مثل مرض کوفت
و نابینائی و غیر این یا آنکه کسی را دید که مشغول معصیت میباشد و لکن اولی صورت اول آنست که اتیان بسجده
نماید که آن شخص مبتلی بلیه بر آن نشود بجهت خوف نابینائی آن شخص چنانچه در صورت ثانیه اولی اینست که اتیان بسجده نماید
بجهت آنکه شخص فاسق مطلع نشود بجهت اجتناب نمودن از ارتکاب معصیت بلکه سر رفع از ارتکاب بعد از رجوع
مذکور شد که اولی سجده در حین صلوة بود یا بعد از سجده تلاوة سیم سجده شکر چهارم سجده سهو است و تحقیق آن
انشاء الله تعالی بعد از این خواهد شد **هفتم از افعال نماز تشهد است** تنقیح مقام در بیان مراد متاخر است
باید اول کلام در حیثیت سجده **مبحث اول** در عدد تشهد واجب است در هر نماز و در رکعتی یکمرتبه خواه نماز جمع بوده باشد
یا نماز سه و یا نماز چهار یا نماز ایات و عیدین و واجب است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از
رفع رأس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا و دوم بعد از رفع رأس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه
در نماز سه رکعتی و در رکعت اخیره از نماز چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن در جلوس شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در
حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگر چه رفع رأس از سجود نیست لکن قائم مقام آن هست بنابراین
اینست که گفته شود بعد از رفع رأس از سجده ثانیه یا بعد از قائم مقام آن مثل ایماء برأس یا بعین در حالت اطمینان
در جلوس یا قائم مقام آن تعیم در نماز نافله ثابت است اگر چه در حالت اختیار بوده باشد بنابر اتیان نماز
نافله در حال مشی در حالت اختیار یا ایماء بجهت رکوع و سجود بحال تشهد ثابت است در صلوات مزبوره بعد از آن
رکعت ثانیه نمازهای دو رکعتی و بعد از رکعت ثالثه در نماز مغرب و بعد از رکعت ثانیه در نمازهای چهار
رکعتی و اما در صلوات مندوبه پس ثابت است بعد از هر رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل نافله یومیه
و بعد از رکعت ثانیه در ابعد و مثل صلوة اعرابی **مبحث دوم** در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب آنست پس
در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد است پس میگوئیم تشهد عبارت از شهادتین و صلوات
است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت بر رسالت در تشهد ثانی و اول خلافی
و کلامی هست در تشهد اولی است معروف مابین اصحاب آنست که چنانچه شهادتین معتبر در تشهد ثانی هست
معتبر است در تشهد اول اخلا و نقل شده در این مقام از صاحب غنیه که آن مرحوم مخالفت نموده در تشهد اول
و قائل شده بجواز اجتزاء بشهادت بر وحدانیت فقط در این و اینقول ضعیف است بلکه قطعی البطلان است

بر اعتبار شهادتین در تشهد بر محل اشکال نیست مقام ثانی در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین عبارت است و
حاصل اختلاف راجع می شود بشش قول اول آنست که قدر واجب از شهادتین عبارت است از اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این مختار مرحوم محقق است در نافع و شیخ شهید است در دروس
و لمعه و شیخ نجیب الدین عباس است در دروس جزو شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح الفیه قول ثانی آنست که قدر
واجب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است علاوه بر این مستحب است و این مختار مرحوم محقق
است در شرایع و مرحوم علامه است در تحریر سیم قول بتخییر است مابین سه چیز اول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله دویم مثل این با اسقاط واو عاطفه در شهادت بر رسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد
اشهد ان محمدا رسول الله سیم باز مثل اول است مگر آنکه شهادت در آن اسقاط میشود پس میگوید اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و این مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام و تذکره چهارم تخییر است مابین
چیزی چیز بخود مذکور شد و دیگر اینکه اضافه رسول الله است بضمیر راجع بجلاله اول و اشهد ان محمدا رسول الله و قدم اشهد
ان محمدا رسول الله ثالث و ان محمدا رسوله و این مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت آن مرحوم اگرچه صریح در
لکن ظاهر اینست که مراد همین معنی باشد که مذکور شد خامس اقوال تخییر است مابین آنچه مذکور شد در قول اول و قول
ثانی پس تخییر است مابین آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا آنکه بگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله این مختار شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقق ثانی است در جعفریه
قول سادس و مشهور قول است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است و من چیزی که عزیت در تشهد
اینست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله حاصل اینقول آنست که در شهادتین
بر توحید مثل قول ثانی است و در شهادت بر رسالت مثل قول اول است علاوه صلوات بر نبی و آل او و مزبور بعد از
ذکر اسم شریف ایشان و مختار مابین اقوال مذکوره قول اول است پس اول چیزی که معتبر در تشهد نماز هست اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است مقام ثالث در بیان اعتبار صلوات است در
تشهد بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام بچهار قول اول اعتبار صلوات است بر سر انبیا و سید رسل
و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی و این مشهور و معروف مابین علماء شیعه است و اما علم
علماء شیعه در این دعوی اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه در کتاب مبسوط و خلاف
و فاضل ابن البراج در شرح جمل سید و ابن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ
شهید در ذکری و محقق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی عدم وجوب صلوات
در تشهد هم و اینظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد و قل بسم الله و الحمد لله

و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا
و نذیرا بین یدی الساعة ثم صل الرکعتین الاخریین و اقرأ فی کل رکعة منهما الحمد و حدها و ان شئت سبحت
فقلت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ثلاث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة و قلت بسم الله و
بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم و لم یذکر الصلوة علی النبی و آله اصلا و عبارة مرحوم در فقیه مثل
اینست پس مقتضای کلام آن مرحوم در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات در تشهد اصلا بلکه کلام آن مرحوم مرحوم عدم
وجوب و استحباب نظر باینکه بسیار مذکور فرموده قطع بانتفای وجوب آن حاصل است بلکه از امور مستحبه ذکر
و مع ذلک الثقات بصلوات نموده اند و این بسیار بسیار غریب است قول ثالث قولی است که مرحوم شیخ شهید در ذکری
نقل نموده اند از والد مرحوم صدوق مقتضای آن عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول و اعتبار آنست در تشهد
ثانی رابع اقوال اعتبار صلوات است در احد تشهدین و عدم اعتبار آنست در تشهد دیگر و این نقل شده است
از ابن الجنید و تشکیکی در صحت این قول ثالث نیست مقام رابع در کیفیت صلوات واجبه در تشهدین آنست
نیز محل خلاف است ظاهر از کلمات اصحاب اینست معین است بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد و مروی شده باین لفظ
اللهم صل علی محمد و آل محمد و آن معتبر نمیتوان نمود بلکه عدول از اظهار باضمار جایز نمیباشد و با آنکه اضمار اغلب
بقواعد نحو است پس اللهم صل علی محمد و آله جایز نمیباشد و اما آنچه از کلام شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف
آنست نظر باینکه در تشهد نماز و الا چنین ذکر فرموده اند اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة صلی الله علیه و آله الطاهرین و سلم اتجاه القبلة الی ان قال ذکره و در تشهد رکعت ثانیه نماز
ظهر اشاره فرموده اند که تشهد مذکور آنچه اند و در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا در رکعت ثالثه مغرب
و تشهد نماز صبح چنین ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفرقه مابین مقامین بسیار بعید است
باین معنی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد متعین بوده باشد اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین و جایز نبوده باشد
اللهم صل علی محمد و آل محمد هم چنین مستبعد است که بتشهد در رکعت ثانیه اجتزاء نتوان نمود در مقام تشهد در
رکعت رابعه مثلا اگرچه استبعاد در این مقام مثل استبعاد در اول نیست پس مقصود جواز اجتزاء خواهد بود
در هر یک از دو مقام بروایات از دو صیغه که بوده باشد یا در حرم شیخ طوسی در مصباح بعکس این معول داشته در تشهد
نماز و آل اللهم صل علی محمد و آل محمد ذکر فرموده و تشهد اول در نماز ظهر را حوالت نموده و در تشهد ثانی نماز
ظهر صلی الله علیه و آله ذکر فرموده بسیار مستبعد است که منظور نظر آن مرحوم تعیین این در تشهد ثانی بوده باشد
باین معنی اللهم صل علی محمد و آل محمد و در این مقام تجویز نمیتوان نمود باینکه منصوص در هر دو مقام باین کیفیت است

وهر چند عکس حال استعادتین بر حکم تجویز اجزاء بدریات از کیفیت بر دو شبها اقرب بحکم متعین است و ایضا
ظاهر میشود از رجم علامه در تذکره که اظهر اینست که اراد بسم از اینست قال بعد الحکم بوجوب اللهم صل
علی محمد و آل محمد و لو قال صلی الله علی محمد و آله و قال صلی الله علی رسوله و آله لا اجزاء و مقتضاء این
عبارت اینست که در مقام صلوات در تشهد هر گاه اتیان بدریات از مجاز لفظ نماید جایز است اول اللهم صل علی
محمد و آل محمد دوم صلی الله علی محمد و آله سوم صلی الله علیه و آله چهارم صلی الله علی رسوله و آله پنجم هر گاه بگوید اللهم
صل علی محمد و آل محمد و نظر نموده ایشان این نیز بسیب باید بود و شبها بنا بر این بمقتضای کلام از رجم در کتاب تذکره و قواعد
جواز اجتزاء بیکی از نه لفظ است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم اللهم صل علی محمد و آله پس اقوال در این مقام
چهار است اول آنست که معین است اللهم صل علی محمد و آل محمد این مختار اکثر فقها است و شیخ شهید در کتاب بیان
این قول را نسبت بشهرت داده و مختار از رجم در رجم و بیان و در دروس و لمعه همین قولست دوم تعیین قولست لکن
بعلاوه تجویز اله را بضمیر بیان نحو اللهم صل علی محمد و آله و این مختار رجم علامه است در قواعد و تذکره سیم تخییر
ما بین اللهم صل علی محمد و آل محمد و ما بین صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و این ظاهر میشود از رجم شیخ مفید
و صاحب مراسم ظاهر اینست اجزاء از مصباح رجم شیخ کفایت شد راجع باین میشود چهارم جواز اجتزاء است بیکی
از چهار صیغه که مذکور شد بلکه بر پنج صیغه و هر اوسع الاقوال اضیقها و این ظاهر میشود از رجم علامه
در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال اول قول است بدلیل مناسب در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است اول آنست که
تنبیه شود که وجوب صلوات بر نبی کاینات و آل اطهار او در تشهد چنانچه ثابت در حق امت ایشان ثابت
بود در حق خود امام در و کیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از رجم علامه و غیره الا ظاهر
اینست که صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در حق امتشان بوده پس صلوات صادره از
ایشان بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده روی فی التذکرة عن کعب بن عجره انه قال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله یقول فی صلوته اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید کما هو الدلیل
علیه المروی فی باب العلة التی من اجلها صارت الصلوة رکعتین و اربع سجدات عن العلل لا زهکذا قال ارفع
راسک ثبتک الله و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من
فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک
حمید مجید اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته فنعلم ایس بنا این فرق در لفظ صلوات بینا اند در بین
سایر بکلمین نباشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب مزار از امام کافی ظاهر اینست قال علیه السلام شد
اوحی الله الیه ان محمدا صل علی نفسک و علی اهل بیتک فقال صلی الله علی و علی اهل بیتی و مثل آن در روایت در باب

علل الوضوء و الاذان و الصلوة از کتاب علل الشرایع پس این روایت شده و کیفیت صلوات آنحضرت بنا بنا
در مقام تشهد بدو طریق است اول مثل سایر بکلمین اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم مغایر اینست پس صلوات
ایشان چنین بود و صلی الله علی و علی اهل بیتی مطلب دوم در بیان مراد از البکه صلوات فرستاده میشود بر ایشان
بعد از صلوات بر نبی کاینات در مقام تشهد یا غیر تشهد پس میگوئیم اینقدر مع نموده است بر آن رجم علامه
در کتاب تذکره آنست که اراد از آل در مقام تشهد جناب سید الوصیا و سیده نساء با یازده فرزند از فرزندان
امنه نیز که این که بطهارت عصمت متصف بوده اند میباشد و ظاهر از کلام مرحوم شیخ طوسی رفع الله درجته در
کتاب مبسوط اینست که این مطلب اجماعی علماء شیعه است قال ان آل النبی صلی الله علیه و آله عند جمیع اهل البیت
و خاصة الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و قال فی کنز العرفان الذین یجب
الصلوات علیهم فی الصلوة و یستحب فی غیرها هم الائمة المعصومون الاثنا عشر الاصحاب علی انهم هم الاولاد لان
الامر بذلک مشعر بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستحق به الا المعصومون و اما نا له علیه السلام فندخل فیهم
لانها بضعة منه صلی الله علیه و آله بنا بر این پس مراد از آل در این مقام و اندر آن دوازده امام و سیده نساء صلوات
و سلام علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار حدیث مرفوعا کالصحیح روایت نموده پس
بیان معنی آل و اهل بیت و عترت حاصل مضمون آن حدیث اینست که مراد از آل النبی در بیان جناب است و مراد
از اهل بیت نبی ائمه معصومین علیهم السلام میباشند و مراد از عترت بنی اصحاب عبا است که عبارت از جناب امیر
المؤمنین و سیده نساء و حسنین علیهم السلام میباشند و مقتضای حدیث مذکور اگر چه این معنی است که مذکور شد
لکن این تفسیر میباید از بابت اعتراف در لفظ بر و شبها جلا ظاهر اینست که مراد از آل در مقام صلوات همان
معنی است که در اول مذکور شد مطلب سیم در بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و آل اطهار او باعث خلقت
سموات و ارضین است در جمیع اوقات و اینکه این رجحان بحدی ندب در جهاد است نه بعنوان حتم و الزام
اگر چه بجواز ترک اسم شریف ایشان بوده شبها اما از اینکه در حق ذاکر بوده شبها با استمع پس در این مطلب دو مقام است
اول در بیان رجحان صلوات بر آنجناب در جمیع احوال بدلا کلا و در این مطلب مستفیض و بسیار است و ما
اقتصار مینمائیم در این مقام بذکر چند حدیث اول صحیح است که ثقة الاسلام فرزند الله مقام مرتضی روایت نموده
در کتاب دعا از موسی کاظم از کاشف اسرار و مظهر جناب امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر کس صلوات بر من نفرستد خداوند هاله جلال و ملکه بر او
صلوات نفرستد و هر کس خواهد که صلوات بفرستد و هر کس خواهد بسیار صلوات بفرستد حدیث دوم
حدیثی است باز ثقة الاسلام و روایت نموده از امام زین العابدین جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده که هر گاه

ذکر شود جناب پیغمبر خدا تعالی الله علیه و آله پس بسیار صلوات بر ایشان بفرستید بدرستیکه آنکه هر کس یک مرتبه
صلوات بر آنجناب بفرستد خداوند عالم ده مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف از ملائکه این حدیث
چند احتمال دارد اول آنست که خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه صلوات
از جانب خلائق عالم جل شانه میباشد و هزار صف از ملائکه علیهم صلوات الهی خواهد بود دوم آنست که کلمه فی بمعنی
مع بوده شبها پس در اینصورت مظهر هزار مرتبه صلوات غیر از صفوف ملائکه خواهد بود بعد از آنکه هزار صف ملائکه
مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند مقام ثانی اینست که رجحان صلوات بر آن
مفروغ جرات و شیخ عبارت صلوات الله و سلامه علیه و آله من باب المندوب و الاستحباب نه رجحان و الزام اگر چه در حین
ذکر اسم شریف آن جناب بوده شبها و این مشهور و معروف ما بین فقهاست بلکه اکثر علما و امامیه ادعاء اجماع بر این
مطلب نموده اند مثل ابو سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه رحمه الله شیخ طوسی در کتاب خلاف
و ابن ادریس رحمه الله در کتاب سرائر و شیخ مفید رحمه الله در کتاب مقنعه و غیر ایشان و در کتاب منتهی و تذکره و غنیه و غیره از علما شیعه ظاهر
بوده است از مرحوم فاضل مقداد و ایشان در کنز العرفان قائل شده اند بوجوب صلوات هر وقت که اسم شریف ایشان
مذکور شود و جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت نموده اند در این مطلب مثل مرحوم صاحب معالم و شیخ
بهائی و مرحوم جنت مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول را صاحب کنز العرفان ذکر کرده که بعضی حکایت
نموده است از شیخ صدوق و جماعتی نسبت بالکه مناقشات با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد که ظاهر
میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر اینکه ذکر نموده است در فقیه حدیثی را که مشتمل است بر امر بصلوات در وقت
اسم شریف آن جناب مذکور شود و این بالتمام از قول لغتی ذکر نموده اگر من ذکر میکنم در این کتاب که مفتی بر من بوده
باشد مقتضی اینست که مفتون این حدیث مفتی باشد بالکه انصاف اینست محض همین قدر نسبت قول بوجوب بات
بزرگوار بسیار مشکل است خصوصا کلام ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره مقتضی عدم قول بوجوب
صلوات در تشهد را بالکه اسم شریف آنجناب مذکور است قائل بقول مذکور و میان علما شیعه ظاهر نبوده تا زمان
صاحب کنز العرفان و اینقدر از مرحوم ذکر نموده از بعضی از اینقول را حکایت نموده است از آن بابویه بر صحت این نسبت
معلوم است و بنا حکایت آن بلکه ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره آنست که
قائل باینقول منحصر است در علما و جمعی قول بیان علما و امامیه نبوده است نظر باینکه ادعاء اجماع نموده اند
بر عدم وجوب صلوات بر آن جناب در خارج نماز و بعد از ادعاء اجماع متوجه این اراده و دفع آن شده الزام حاصل این اراده
اینست که شما ادعاء اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب در خارج نماز واجب نیست و حالانکه حرمی قائل شده است بلکه صلوات
در غیر میکنید واجب است و علما و قائل شده است بوجوب آن هر وقت اسم شریف آنجناب مذکور شود پس دعوی اجماع

صحیح نخواهد حاصل جواب اینکه فرموده اند اینست قول ابن ادریس و نفی نسبوت باجماع است پس اعتنائی بمخالفت ابن ادریس
نیست مضمون است که ظاهر اینکلام از آن دو بزرگوار اینست که ایشان معتقد این میباشند که چنین قولی در میان
علما شیعه نمیباشد بعلاوه اینکه تنبیه میکنم که حاکی بنقول از آن بابویه معلوم نیست پس اعتماد و وثوق باین نسبت
نیست بمجاز قول بوجوب ضعیف است پس مختار استحباب مطلق در این مقام اینست صلوات بر آنجناب
در حال تشهد نماز واجبست خواه تشهد اول بوده شبها یا ثانی در غیر این حالت مستحب است خواه بعد از ذکر آنجناب
بوده شبها یا نه خواه در حق ذاکر بوده شبها استمع یا سامع لکن دور نیست که از این نکته اختیار اطلاق در حق ذاکر اینست که
بان نماید و هم چنین در حق مستمع و سامع و این احتیاط در حق سامع و مستمع اقوی است نسبت بذاکر و جهت
از تنبیه اخبار وارده در این مقام ظاهر میشود مخفی نماند استحباب صلوات در حق مستمع و سامع ثابت است
اگر چه در اثنای نماز بوده شبها بلکه استحباب استیذان در حق مصلی نیز ثابت است باین معنی که استحباب صلوات ثابت است
اگر چه در حالت نماز بوده شبها استماع و سماع ذکر آنجناب هیچیک نشده باشد مبحث سیم در بیان امور مستحبه در
در تشهد است و این بر دو قسم است استحباب قولی و استحباب فعلی پس در اینجا دو مقام است اول در بیان
مستحبات قولی و این قبل از تشهد واجبست و بعد از آن اما اول یعنی مستحبات قولی که قبل از تشهد واجب باشد
شده است پس بر سه قسم است اقسم و اوسط و اطول اگر چه تفاوت ما بین ثانی و ثالث قابل است اول اقتصار بحمد
باین نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط اینست
و بالله و الحمد لله و غیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله الملک الحق المبین و الحول بسم الله و بالله و لا اله الا الله و لا شیء
احسن کلها لله و اما اینرا مرحوم ابن المتاخر قبل از تشهد اول ذکر نموده باین نحو بسم الله و بالله و الحمد لله و لا شیء
احسن کلها لله ما طاب و ما زکی و نمی و خلص لله و ما خبث و ظهر لغیر الله ما بال ما فنان بحسن مخفی چیزی نشده
مخفی نماند ظاهر اینست هر ایراد اضافه ملک را که ذکر نموده میتوان اختیار نمود در تشهد اول و تشهد ثانی در نماز در کیفیت
مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشاء سری و اخرا بنا لکن اسلم اینست در نماز که بدان در تشهد هست مثل ظهر و مغرب
اولی را در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در ثانی یا هر دو تشهد را بعد از ثانی اتیان نماید پس اجتناب ضرورت
از اول در تشهد ثانی اولی و بعد از سلام است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر یک از دو تشهد در نماز
که در آن دو تشهد است قریب بسلام بوده شبها اگر چه جواز اجتزاء بشهادتین تنها بنحوی که در سابق بیان شد در حق
از دو تشهد که بوده شبها تشکیک نیست لکن در صورت عدم اجتزاء بآن و اراده اتیان بر طبق غایة مرغوبه
بمقتضای اخبار مذکوره شبها از بابت بسلامت بوده شبها تعیین در اول بقبل از تشهد و ثانی بعد از تشهد ثانی و در آن
و جهل است و جهت بر تنبیه ظاهر میشود و اما مستحبات قولی که بعد از شهادتین مأثور است پس بعضی از آن مختصر است

بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی تر ظیف ان ثابت نیست و بعضی مختص است بتشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظف است
و بعضی مشترکین التشهدین اما اول پس ان دعاء و تقبل شفاعته و ارفع درجته است که موظف است در تشهد
اول و تر ظیف ان در تشهد ثانی ثابت نیست و هم چنین موظف است در تشهد نماز یکه نوشته باشد ان مگر تشهد واحد
مثل تشهد نماز صبح و عشا و ظهر و سفر بجهة ان تر ظیف ان در تشهد ثانی ثابت نیست بدانکه این دعا بجز مذکور وارد
شده است در حدیث معتبر فی غایة الاعتبار از عین ظاهر و در قانون جناب امام جعفر صادق ع که فرموده المتشهد
فی الرکعتین الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد
و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته و در حدیث موثق ابی بصیر فی امته راعلاه فرموده هکذا و تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته ثم تقول بسم الله ثم تحمد الله مرتین او ثلثا بانبرین دعا یکه بعد از شهادتین است که مختص بتشهد اول
چنین خواهد بود و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و الحمد لله رب العالمین و در تر بیاسر تر بیاد عا یکه بعد از
شهادتین مختص بتشهد ثانی است قیاس است چنانچه در حدیث موثق ماثور است عبارت همین حدیث موثق
که مقتضی اختصار دعا و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا ثم تقول ثم اذا جلست فی آخر ما تجلس بسم الله
و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطاهرات
الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکا و طهر و خلص و صفی
لله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی
الساعة اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد و سلم علی محمد و علی آل محمد و ترحم علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اغفر
لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم صل علی
محمد و آل محمد و امنا علی بالجنة و اعاذنا من النار اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و ادخل
و خلیق مؤمنا و لا تزد الظالمین الا تبارا ثم تقول السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی

انبیاء الله و رسله السلام علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقربین السلام علی محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده
و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم تسلم و اما مستحب قول که بعد از شهادتین است و مشترک ما بین
هر دو تشهد است چنانچه از احادیث شریفه نیز معلوم شد و ان ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد
انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول میباشد که در هر دو تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتین و قبل از صلوات
مخفی نماند که شهادتین در این حدیث الی نعم الرسول مذکور بدون ذکر شده و یکبار قبل از تحیات و مرتبه ثانیه بعد از آن
و مرحوم شیخ مفید و ابو الصلاح و سلار ابن عبد العزیز و ابن ادریس شهادتین را قبل از تحیات استقلالا نموده و ابتدا
تحیات نموده اند و اکثر اند ذکر شهادتین بعد از تحیات فرموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی و محقق
و علامه مثل حدیث شهادتین را قبل از تحیات و بعد از تحیات ذکر فرموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی
و محقق و علامه مثل حدیث شهادتین را قبل از تحیات فرموده اند و هر دو خوب است لکن رعایت ظاهر نص اولیست سیما
در این مقام اینست که ترجمه این تشهد که در این حدیث شریف مذکور است بیان شود پس میگوییم که مناسب اینست
که باء در بسم الله بمعنی مصاحبت بود چنانچه باء در بالله بمعنی استعانت بود و چنانچه در جمیع جا بمعنی چنین میشود که
ابتدا میکنم بمصاحبت اسم خداوند عالم شان و قاهر شان که مختص ذات متعال جناب احدیت است و بهترین
اسماء او عظیم اثر است اسماء او در اسم خداوند عالم است شهادت میدهم بر اینکه مستحق عبادت نیست
مگر ذات مقدس باری عز شانه که جامع جمیع محاسن و کمالات است و حال آنکه یگانه است یکتا و بی تعدد
اصلا در این نیست و شریک در ذات و صفات بجهة او متصور نیست و شهادت میدهم بر اینکه جناب محمد
انبیا محمد مصطفی بنده و فرستاده اوست فرستاده است او را بسوی کافر ناس از برای اینکه بشارت
دهنده طیعان را بثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش روی قیامت یعنی
شریعت مطهره او بجناب متصل است بقیامت و این معنی کنایات باینکه ایشان خاتم الانبیا میباشند که
بعد از ایشان پیغمبر نخواهد بود و شهادت میدهم بر اینکه آن خالق من خوب بر دو کار بود و جناب محمد مصطفی
خوب پیغمبر است خداوند اثر خود را و اثر خود را شامل حال آن دو بر آل اطهار ایشان که شفاعت ایشان را در حق
ما خواهد فرمود درجات ایشان را رفیع و عالی گردان بعد از آن دو مرتبه باسم رب میگوید و الحمد لله رب
العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کبریاست که جامع جمیع محاسن کمالات است این ترجمه کلماتیست که در تشهد
اول ذکر فرموده اند و اول تشهد ثانی الی قول محمد و التحیات چونکه همان بود که در تشهد اول ذکر شده
بنابراین حاجت ترجمه دیگر نیست پس مرجع میگردد ترجمه باقی التحیات لله این چند کلمات است که تفسیر کرده شد
اول تفسیر است که در حدیث معتبر وارد شده حاصل آن اینست که سلطنت و پادشاهی و عظمت مختص ذات

احقیت است و هم تحیت یعنی ما یحیی به حاصل آن اینست هر چیزی که محاذی شده بان تعظیم کرده میشود
یعنی مقام ثنا و تعظیم که نمایند مختص ذات احدیت است یعنی سزاوار اینست که نسبت بخلق عالم حمل
نمایند و بغیر خدا و بغیر مسلم مثل و ولیست لکن از جانب خداوند عالم نسبت بمخلوقین یعنی تحیت و ثنا که مخلوقات
تحیتی است از جانب خداوند عالم بنده که اسم سعادت و رئیس قاهر که اراده است لکن نظر باین معنی مناسب
اینست که لام بمعنی من بود چنانچه مؤید این معنی آنست که بعد مذکور است یعنی و الصلوات الطاهرات نظر
باینکه در نهایت که راه این بود چنانچه رحمتهای کامل و از طیب و طاهر کل مخصوص خداوند عالم است که از جانب
ان جهان از برای ناصه میشود و بجهاد طوعیت قرین یعنی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس بود و علیها
حمل کرده اند بر سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنابراین اینست که کلمات و تذلل و عبادت مختص ذات احدیت
و در نهایت کمال از زاکیات رحمتهایست که تدریج تزاید میشود بنابر آنکه زکی از نمو و تنمیه باشد یعنی رحمتهای
که انانا در نمو و تزاید است چنین چیزی از جانب خداوند عالم است و طیب و ممکن است که مراد بغادیات
رحمتهای بود که بنا بر آن میشود در غدو یعنی از صبح تا زوال و مراد از رائحات رحمتهایست که انانا در میشود در روح
یعنی از زوال تا غروب و مراد از سابغات رحمتهای کامل است و ممکن است که مراد از ناعمات نعمتهای بتمدد
تا نه بود چنانچه در جمع الفضاء میگوید تا اینجا بود آنکه شیخ الطائفه در کتاب مصباح متهجد در رکعت ثانیه را
چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و تشهد در رکعت
رابعه چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الغادیات الناعمات لله ما طاب و طهر
و زکی و خلص و صفا خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها
و ان الله یبعث من فی القبور و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان ما علی الرسول الا
البلاغ المبین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما فضلنا
صلیت و بارکت و رحمت و ترحمت و تحننت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی جمیع انبیاء الله و ملائکته و رسله السلام علی ائمة الهادین المهدیین
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم یسلم مخفی نماند ذکر کرده دعاء و تقبل شفاعته را در تشهد اول و عدم ذکر

ان در تشهد ثانی مظهر اختصاص تر ظیف است در اول و عدم ثبوت آنست در ثانی و اینظاهر میشود از اکثر
اصحاب مثل الفاضل ابن البراج فی المهذب بعد الامر بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه و یجعل نظره الی حجره و یتشهد
و یقول بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع
درجته ثم یسلم ان کانت الصلوة ثنائیة و ان کانت ثلاثیة او رباعیة ثم یسلم و ینهض بتکبیر بالنیة لله بحول الله و قوته
اقوم و اقعد الی ان قال فاذا صلی ذلک جلس للتشهد الاخیر و قال بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات
الغادیات الناعمات لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و صفی و ما خبث فلغیر الله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
الی ان قال السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و ذکر و تقبل شفاعته فی الاول دون الثانی مع
ذکر کثیر مما فی الاول فی الثانی دلیل علی اعتقاد عدم ثبوته منه و قال فی البیان یستحب فی التشهد الاول
بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله حق و ذکر و فی التشهد الثانی
الی نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات
الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و ما خلص و صفی فلله ثم یکرر التشهد الی الساعة و اشهد ان الساعة
آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد و من الرسالة التوکلیة لبعض الافاضل
من جبل عامل و یستحب التوسل الی ان یقول قبل بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله و بجود عبده
و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و بعد
الصلوة علی النبی و الرد تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم یقول الحمد لله رب العالمین مرة و الحمد
ثلثا و یقول فی التشهد الاخیر اذا بلغ و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطاهرات الطیبات
الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و خلص و صفی فلله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد الی آخر ما ذکره

جملاً بر که عبارات و تنبیهی است پس حکم بتوظیف دعا و ذکر در این صنایع بمقتضی است مقتضی دعا و مذکور مختص بتشهد
اول است یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و علم ظهور کنایت میکند در علم امکان حکم بتوظیف مطلق و طلب
در این مقام اینست که از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار و از کلمات علماء اخیار بدیع
چیزی که تران بان اعتبار نموده در حکم بتوظیف دعا و مذکور در تشهد ثانی بلی ملاحظه کرده رحم شیخ در نهایه ظاهر است
در این باب که چنین زموده فیستحب ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی
وجمیع الصلوات لم یکن به باس غیر انه یستحب ان یقول فی التشهد الاخیر بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها
لله الی آخره اذکر و لکن باین کلام بان تعبیر اعتبار عنوان نموده در حکم بتوظیف خصوصا و مقابل حدیث مذکور در باب
اجتناب از انست در تشهد ثانی متضمن است که کلام من حیث التوظیف است بنا بر این اتیان بان قصد بلکه
بقصد عمل تشکیک نیست لکن بنا بر این حال تشهد و غیره مساوی خواهد بود در این باب مقام ثانی
در مستحب فعلی و اینمقام است بلکه الفاظ مذکور شد از اول بحث تا اینجا هم در واجبات قولیه تشهد و مستحبات
قولیه کلام در این مقام در واجب فعلی و مستحبات فعلیه است پس میگوئیم اما واجب فعلی امر جلوس است
بقول تشهد واجب بدانکه اقسام جلوس متعارف در مباحث سجود بتفصیل بیان شد ظاهر اینست که تشکیک نموده
باشد در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس اول جلوس بر روی ایسر یعنی که در بیان بیان شد این
کیفیت که تلمیه را در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن
قدم چپ بگذارد دوم جلوس راست بر روی ایمن بعکس این یعنی و قدم را در جانب چپ قرار دهد و پشت قدم راست
راست را بر زمین بگذارد و پشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد سیم آنست که پشت هر دو قدم را بر زمین
بگذارد و فصلی مابین قدمین قرار دهد و نشیمن را بر زمین بگذارد در مابین دو قدم چهارم مثل سیم است لکن
فصلی مابین دو قدم قرار نهد پنجم مثل قسم سیم بلکه نشیمن را قرار دهد بر پاشنه پا بخیال آنکه پشت پای چپ را بر زمین
بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد ششم عکس این حالت است پشت
پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن پای راست میگذارد و نشیمن را بر پاشنه پا میگذارد
ظاهر اینست که حصول امتثال در هر یک از اقسام سته مذکوره که بوده باشد بتشکیک نبوده بلکه در زیست
که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده باشد و این است که نشیمن و بطن قدمین را بر زمین بگذارد و دو ساق و
دو ران را از زمین بلند نماید ظاهر اینست هر گاه تشهد در هر یک از اقسام جلوس مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل

شود

شود اگر چه قسم اول اکمل اقسام است لکن در حق رجال چنانچه در قسم اخر اکمل اقسام است در حق نساء بلا اشکال
هست در جلوس اقعا نیست و این بنوعی که از اخبار وارده در این مقام ظاهر می شود اینست که اصابع قدمین
بر زمین بگذارد و پاشنه پاها را از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پاها بگذارد
و این حال خالی است ظاهر از رحم صدوق در فقیه و رحم شیخ در نهایه جواز است و لکن قائل شده اند
بجواز لکن با کراهت و قائلین بکراهت مفترق شده اند در حکم که فرموده اند که کراهت مطلق یعنی کراهت
شدیده و جماعتی حکم کرده اند ببطلان کراهت حکم بحرمت اگر چه مشکل است لکن احتیاط شدید در اجتناب است
و اما استحباب فعلی پس اول آنها آنست که اختیار نماید در حال تشهد قسم اول از جلوس را که تعبیر از آن بجلوس
بعنوان قرائت مینمایند مذکور شد این در حق رجالست نزد حق عنوان دوم و وضع یدین است بر ران خود
حال تشهد بیان آنکه دست راست را بر ران راست بگذارد قریب بسر زانو و دست چپ را بر ران چپ بگذارد
هم چنین در حالتیکه مضمومه الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان دو دست را با هم بچسباند حتی دو انگشت بزرگ را
بچسباند با انگشتی که در جنب او است میم آنست نظر او در حال تشهد بدان خود از مثل کسیکه اظهار عظمت
حیا نماید در حضور مولی در حال تکلم با مولی خود هشتم از افعال واجبه نماز قیام است تحقیق حال در بیان
مراد در این مقام محتاج است باید راه کلام در چند مبحث مبحث اول در بیان اختلاف فقهاست در اشتراط
بدانکه بدانکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب قیام مختار محققین از فقهاست مثل سید
جلیل الله رسید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ طوسی در اقتصاد و ابن حمزه در وسیله و ابی الصلاح در
کافی و سلار بن عبد العزیز دیلمی و سید بن زهره در غنیه و یحیی بن سعید در جامع و رحم محقق در
شرایع و نافع و معتبر و رحم علامه در منتهی و تبصره و فخر المحققین در ایضاح و رحم شیخ شهید در ذکری و دروس
و موجز و حاشیه و رحم ابی العباس احمد بن فهد در مهذب و موجز و محرر و رحم شیخ مقداد در کشف الالتباس
و شیخ میثاق در مصباح المتهجد و اشاعه و ابن قولویه مختار و محدث ثانی از مشایخ عظام است قدس الله تعالی ارواحهم که
بشرافت سعادت خلعت ایشان مشرف شده اند قول ثانی استحباب قیام است و اینقول مختار ابن برادج
است در شرح جمل و مهذب لکن بعبارت کلام ایشان در شرح جمل و رحم علامه است در تذکره و نهایه
الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد و ارشاد و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است
در شرح ارشاد و شرح لمعه و محقق اردبیلی است در مجمع الفائده و صاحب ذخیره و صاحب بحار است در ذخیره
و کفایه و بحار قول ثالث در مسئله قول بوجوب جلوس السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و استحباب
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اینقول ظاهر می شود از رحم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس در سرایر

مبحث دوم در بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و دیگری السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اینقول ظاهر نموده رحم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس
و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر چه جماعتی قائل بوجوب شده اند مثل صاحب ذخیره و
شهید در کتاب بیان حکایت نموده و صاحب کنز العرفان بعد از آنکه قول بوجوب را حکایت نموده از بعضی مشایخ
معاصرین خود لکن شهید در ضعف اینقول نیست مثل قول راوندی که قائل شده باینکه هر کسی که بدید السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله در اینصورت این تسلیم با آنکه مستحب است قائم مقام السلام علیکم و رحمة الله و برکاته میشود و در اینکه
خروج از صلوة میشود بلا هر دو قول ضعیف است پس صلاة کسیکه خروج از نماز هست بیکی از دو صیغه مذکوره است لهذا
اجماع فقها منعقد است بر اینکه هر دو مدخلیت در خروج از نماز ندارند باین معنی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان بهر دو صیغه
نموده باشد خیر نیست بلکه یکی از آن دو صیغه میتوان نمود لکن خلاف در اینست که السلام علیکم متعین است در این باب
پس در اتیان و اختیار السلام علینا جایز نیست یا السلام علینا متعین است پس عدول از این جایز نیست اول ظاهر می شود
از رحم سید مرتضی در مصباح و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الکلام نمد ذکر التشهد و التسلیم ما هذا
لفظ السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علی محمد و آل محمد الطیبین
ثم قال التسلیم الواجب و قال فیما قبل فی مقام بیان الامور الواجبة فی الصلوة و الفرض الحادی عشر السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و اینقول ظاهر میشود از ابن زهره و غنیه و رحم ظاهر میشود از یحیی بن سعید در جامع و جمعی
کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن ادریس در سرایر ظاهر اینست که همین است که از قولین
صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه که بوده باشد پس هر گاه اختیار نمود صیغه السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین را باین اتیان کرده خواهد بود بتسلیمیکه معتبر است در خروج از نماز چنانچه هر گاه
اختیار نماید صیغه السلام علیکم را چنین خواهد بود و اینقول ظاهر میشود از رحم شیخ مفید در مقنعه و صاحب
مراسم و محقق و غیرهم لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج از نماز محقق میشود و بی اشکال صیغه السلام
علیکم بعد از آن مستحب است و اما هر گاه اختیار نماید السلام علیکم را در حکم با استحباب اتیان بصیغه السلام علینا
بعد از آن اشکالست نظر بعدم مطلوبیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بان از اعیان اصحاب حکم باستحباب
و در زیست مبحث سیم در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره است پس میگوئیم اما صیغه اول ظاهر
اینست که واجب بوده باشد اتیان بجمع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس هر گاه اخلال کند ببعضی از کلمات
بکسر بعضی هر دو از آن منافی با حصول امتثال است و هم چنین است حال هر گاه تبدیل نماید بعضی از کلمات را
اگر چه بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل اینکه تبدیل لفظ جلاله نماید بضمیر راجع بان مثل اما آنکه

عبد

تبدیل نماید صالحین را بمتقین بان السلام علینا و علی عباد الله المتقین و هم چنین است هر گاه تبدیل نماید بکلمه مع
الغیر اینطور و مثل اینکه بگوید السلام علی و علی عباد الله الصالحین اگر چه مصلی نموده بوده باشد بجمله ظاهر این
این صیغه خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره میباشد و اما صیغه السلام علیکم پس مستفاد از کلمات
فقها آنست که اختلاف کرده اند در این قسم قول اول جواز است بلفظ السلام علیکم اینقول اختیار
و منتهی و ذکری و محرر است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقها داده قول ثانی آنست که
لازم است السلام علیکم و رحمة الله اینقول را جماعتی از فقها نسبت داده اند باب الصلاح لکن کلام از رحم
در کتاب کافی و فیه کنز و هقیر هست مطابق با این نیست بلکه مطابق با ثالث است سیم بالاخره و برکاته است
پس واجب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است اینقول ظاهر میشود از رحم محقق در شرایع و نافع و رحم شیخ
شهید در کتاب بیان لیز اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط رعایت ثالث است بجمله ظاهر این
که اکتفا بصیغه السلام علیکم از آن نموده و اتمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما در تعیین
هیئت مذکوره ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هر گاه علیکم را مقدم دارد یا استعمال الف و لام نماید و بگوید
سلام علیکم صحیح خواهد بود و خلافی در این ظاهر نیست مگر در صورت استعمال الف و لام که رحم محقق
علامه قائل بجواز آن شده اند مبحث چهارم در بیان اینکه آیا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام
نیت آن نماید بعد از آن شروع بآن نماید یا مخیر نیست میگوئیم این مسئله مبتنی بر این است که آیا صیغه تسلیم جزء
نماز است یا خارج از آن اگر اول است حاجت بنیت جدید نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزاء نماز
هست پس محتاج بنیت جدید بر آن خواهد بود و در مقام تسلیم مثل سایر اجزاء نماز اگر جزء نماز نبوده باشد باید
اول نیت آن نماید بعد از آن شروع بآن نماید لکن مختار اینست که تسلیم جزء نماز است پس حاجت بنیت جدید
ندارد بلکه بنا بر کلمات قائلین بجزء بودن اقتدار بنیت مذکور اگر چه قائل بجزء بودن بعدم جزئیت نظر باینکه در حین اخذ
بنماز تسلیم و رحم صلوة منوی و ملحوظ هست اگر چه فرض کنیم جزء صلوة نبوده باشد مگر در صورتیکه فرض شود که جاهل
بوده باشد بوجوب تسلیم و آن از عمل کلام خارج است بطلان و اگر مکلف است که گفته شود در فعل از افعال بعد
نیت مکلف نیست مگر در صورتیکه فرض شود که غافل بوده باشد و اینصورت بنا بر جزئیت همان نیت اول کفایت
میکند در حکم بصحت نظر باینکه مقرر در صحت صلوة همانا نسبت داده حکم است و غفلت بالمره در بعض اجزاء صلوة
منافی با قصد آن نیست و اما بنا بر خروج تسلیم پس در اکتفا بهمین نیت اول محل اشکالست چنانچه وجه آن بتامل
ظاهر میشود و لکن چون احتمال خروج بسیار ضعیف است پس اعتنا بآن نیست بلی اگر بنا بر خروج بنا بر قول باستحباب
تسلیم مناسب است بیان فرض باینکه بنا بر قول باستحباب تسلیم اعم از آن و اخلال بآن جایز است پس در حین

نیت مکلف است سنوی مکلف نماز بود بوده باشد بمقتضی جملات پس در این صورت در حین شروع نماز تسلیم سنوی مکلف نبود
بعد از اتیان بجملات اگر خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید تقریر مسئله بان نحو شود بنا بر قول استحباب تسلیم اگر
سنوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة باتسلیم بوده باشد پس در حین تسلیم حاجت بنیت دیگر ندارد خواهد بود و اگر
باعدم تسلیم بوده بعد از فراغ از جملات رایحه موقوف شده و خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت تسلیم نموده اتیان
بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج بان نیست بلی بنا بر نظر این کلام جاری است
در تسلیم ثانی نظر باینکه یکی از دو صیغه واجبست و دیگری مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که
اقتصار بتسلیم واجب نموده باشد بعد از اتیان بان رای او قرار گرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده باشد در این صورت
محتاج است که اول نیت آن نماید بعد از این اتیان بان نماید اما ممکن است که گفته شود اگر چه چنین است که مذکور شد
لکن تعلق اراده در اتیان مستحب در این صورت عین نیت است پس انفکاک این دو از نیت نیست تا کسی محتاج
باشد باینکه در این صورت نیت باید بکند یا نه **بحث پنجم** در بیان اینست که در مقام خروج از نماز یا تعیین مخرج
ضرور هست یا نه توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود بنا بر مختار که قول بوجوب تسلیم و دخول آن در نماز بوده باشد
خروج از نماز متحقق نمیشود مگر باتیان بتسلیم نه تنها که در این نیست کلام اینکه در این مقام هست اینست که تحقق
خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر اینست که مکلف تعیین نماید که باین صیغه خارج از نماز خواهد شد و خواه
در صیغه السلام علینا این قصد را نماید یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد را در اول اتیان بان نموده
نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا و السلام علیکم هر دو نمود باین ترتیب که اول اتیان بالسلام
علینا نمود و ثانی بالسلام علیکم خروج از نماز بالسلام علینا در صورت تحقق میشود که قصد خروج باین نماید پس
در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نمود خروج بالسلام علینا متحقق نمیشود بلکه بالسلام علیکم
متحقق میشود و هم چنین است حال در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام علینا
بجملاتیکه ذکر شد متحقق خروج از نماز موقوف است بقصد خروج و تعیین مخرج و تاخیر چنین نیست بلکه مخرج
از نماز آنست که شرع ناطق باینست که این مخرج است محتاج بتعیین از مکلف نیست مختار در نظر ما امر است
پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بود بنا بها همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت
اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر چه تعیین نماید که
آن مخرج باشد و هم چنین صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که اول اتیان باین
نموده اگر چه قصد نماید که آن مخرج است بجملاتیکه تعیین نموده فانیکه این صیغه مخرج است کلام نیست و لیکن مشهور
مابین فقها است بلکه قائل بلزوم آن ظاهر نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع در باب اگر چه موهم لزوم آن

هست لکن بعد از ملاحظه سایر آن ظاهر میشود که مقصود از حرم استحباب است نه وجوب و وجه آنکه عبارت از حرم
بخوبی که مرحوم شهید در ذکری ذکر فرموده موهم لزوم است مناسب اینست که تنبیه شود بر حقیقت حال در این مطلب
پس میگوییم قال فی الجامع باب کیفیت الصلوة المفروضة تقسم الی الفعل و الترک و الکیفیة و الکمیة فالفعل منها
ضربان واجب و ندب الی ان قال و الکیفیة المواجبة ان ینوی فیکبر للاحرام و الکیفیات المندوبة رفع الیدین
الی الثحقین او رفع کل تکبیرة الی ان قال و الاتیان بالتسلیم قبالة القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الایمن
للموم و الی الیسار ان کان علی یساره احد او حایط و ینوی الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقام اینکلام صریح است
در اینکه مراد از حرم اینست که نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه واجب و اینکلام نظیر کلام رحمه ابن حمزه است
در وسیله حیث قال فی مقام تعداد الامور المستحبة و الاتیان بالتسلیم قبالة القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی
یده الخروج من الصلوة و هم چنین نظیر کلام رحمه شیخ است در مبسوط که فرموده است و من قال اصحابنا ان فرض
فتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة و ینبغی ان ینوی بذلک الخروج من الصلوة و هم چنین نظیر کلام رحمه شیخ است در مبسوط که فرموده است و من قال اصحابنا ان فرض
استحباب آن را مضایقه نداریم و آنچه مذکور شد در تعیین مخرج بود و اما لزوم نیت خروج مطلق باین معنی که قصد نماید
نماید که من از نماز خارج میشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس لیتهم ثابت نیست مثل اینکه خارج بجملات
یا بتقصیر قصد تحلیل الشیاء محرمه در حال احرام چنانچه تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود نظر باینکه امور
چندیکه محض دخول در نماز حرام میشود و بر مکلف ارتکاب این امور مثل اکل و شرب و تکلم و استدبار و غیر
آنها مقصود در این مقام اینست که لازم نیست بر مکلف که در حین تسلیم نیت این نماید که اشیاء محرمه بر من حلال میشود
بسبب تسلیم چنانچه نسبت بخارج این مطلب مسلمات و هم چنین ظاهر اینست که لازم نیست که در حال تسلیم
نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم اگر چه علی باینکه تسلیم اخر نماز است مستلزم این مطلب هست لکن ظاهر
در ثبوت تکلیف است در آن وقت که اگر نه بود تکلیف نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم فرقست مابین
آنکه چیزی لازم فعل بوده باشد یا مقصود نفی آن است **بحث ششم** در بیان اینکه در مقام تسلیم اتیان بیکی از دو صیغه
میتوان نمود که بهر یک از آنها امتثال حاصل است اول آنست که جمع نماید مابین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام
علینا بر السلام علیکم دوم عکس اینست پس السلام علیکم را مقدم میدارد بر السلام علینا ظاهر اینست که هر دو قسم مجزی
بوده باشد و امتثال بهشا صیغه اول حاصل میشود و اتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود لکن تقدیم السلام علینا
و تاخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه بیان شد پس آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین چهارم آنست که اقتصار نماید بصیغه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته هر یک از دو صورت اخیره
که بوده باشد جایز و بی عیب است لکن کلام در اولویت احد هما است بر دیگری و حکم این حال از اشکال نیست نظر بعبارت

مقتضی احتیاط در این مقام توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگر چه مقتضای کلام سید در جمل و ناصریات
و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن زهره در غنیه حکم بوجوب عینی بودن السلام علیکم است بنا بر این احتیاط مقتضی
و علیه این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و یحیی بن سعید
در جامع عکس اینست یعنی صیغه السلام علیکم واجب عینی بوده باشد پس مقتضای این قول اینست که اخلال بالسلام
علینا جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در اختیار احد امر بخروج از خلاف متحقق شود و در دیگری چنین نبوده
باشد بلکه اختیار هر یک که بوده باشد یا چنانچه بطائفه از مورد جماعت از اجله اصحاب هست مخالف با فرموده جماعت دیگر است
لکن در نیت حکم شود باولویت اقتصار بالسلام علیکم از اقتصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام سید در ناصریات
و دو شریک از مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و ندب صیغه دیگر بعنوان اطلاق است از حکم بوجوب
السلام علینا و استحباب السلام علیکم که مدلول علیه کلام رحمه شیخ مفید و غیره هست توضیح مرام مقتضی اینست
که گفته شود در نیت مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده مانند انصراف از نماز بصیغه السلام علینا متحقق میشود
و صیغه السلام علیکم مستحب است در صورت اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد با تقدیم بر السلام علیکم یا نه
هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نماید خروج از نماز بان خواهد شد و از واجب خواهد بود پس اخلال بواجب نموده
خواهد بود بخلاف کلام سید مرتضی و غیره که کلام ایشان در تعیین صیغه السلام علیکم و عدم جواز عدول
از آن اگر چه در صورت اتیان بصیغه السلام علینا بوده باشد ظاهر است لکن انصاف اینست این مطلب بالاضافه
بکلام مقنعه و مبسوط و خلاف خوب است اما نسبت بکلام جامع چنین نیست و عبارة از جمله این مقام اینست
والتسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جه دلالت این کلام
بر حصر واجب و مخرج در این صیغه بحد تامل نیست مگر اینکه گفته شود این مطلب در عبارت جامع اگر چه مسلم است
لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلم نیست بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه بجملاتیکه اماطه
مذکوره کالصریح است در اینکه مخرج از نماز و واجب منحصر است در صیغه السلام علیکم خواه در صورت
اتمام بالسلام علینا بوده باشد یا صورت امتنکاف از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف در حکم
باستحباب السلام علیکم ممکن است که گفته شود مراد صورت اتمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت
اقتصار بالسلام علینا مخالفت نسبت بهر عبارات ظاهر است بخلاف صورت اقتصار بالسلام علیکم
که مخالفت در این صورت بخصوص کلام جامع ظاهر است نه غیره پس اقتصار بالسلام علیکم از جهت اولویت از
اقتصار بالسلام علینا بجملاتی بر جواز اقتصار بر هر یک از دو صیغه که بوده باشد کلامیکه هست در میان جهان
و مرجحیت است و این نحو نیست که مذکور شد **بحث هفتم** در بیان جهان و علت بعض اموالست در حین صلوة

حالت تسلیم پس میگوییم مصلی یا منفرد است یا امام است یا ماموم لهذا در اینجا سه مقام است مقام اول در وظیفه
منفرد است در حال تسلیم این مورد ظاهر است مابین فقها بچهار قول اول آنست که منفرد اتیان بصیغه سلام
مینماید در حالت استقبال قبله یا ایما و مایف بجانب یمین خود اینقول شیخ صدوق است در فقیه و دوم مثل
اول است لکن با انحراف قلیل بوجه بجانب یمین اینقول سید مرتضی است در جمل و انتصار و ابن ادریس
در سرائر بلکه رحمه سید در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع نموده مخفی نماند که ممکن است ارجاع قول اول
بثانی نظر باینکه میل یمینی بجانب است ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق
صلی باب اینست و ان صلیت و حلت تلک السلام علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة و تمیل بالتفات
الی یمینک و قولهم آنست که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم راست اشاره میکند
بجانب راست خود مرابع اقوال انتفاء ایما است مطلقا که مطلوب علیت است قبالت و این قول ظاهر میشود از عبارت
شیخ در مبسوط و جمل مختار مابین اقوال مذکوره ثالث اقوال است پس مستحب در حق منفرد اینست که در حال
تسلیم بگوشه چشم راست اشاره نماید بجانب راست مقام دوم در وظیفه امام است در حالت تسلیم و این نیز
محل خلاف است بچند قول اول قول شیخ صدوق است که فرموده است وظیفه امام آنست که در حال تسلیم اشاره
بچشم نماید بجانب راست خود دوم آنست که ایمای در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب اتیان بتسلیم
بازغایت استقبال قبله مابین منفرد و امام در این باب نیست و این ظاهر میشود از حرم شیخ در جمل
و مبسوط ثالث قول آنست که امام بصفحه رخسار خود اشاره مینماید بجانب یمین خود و این قول سید مرتضی است
در جمل العلم و انتصار و قول ابن ادریس است در سرائر چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و اینقول
سید مرتضی اصح مختار محقق و علامه و غیر ایشان است رابع قول آنست که امام و منفرد اشاره مینماید بدان
آنست بجانب یمین و این مختار شیخ طوسی است در اقتصاد و راجع باینقول بقول ثالث ممکن است چنانچه در مقام
اول مذکور شد قول خامس در این مقام آنست که امام مثل منفرد بگوشه چشم راست اشاره مینماید بجانب یمین
و اینقول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج است در مهذب و این مطلب اگر چه در حق منفرد مسلم است
لکن در حق امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث است یعنی سنت در حق امام آنست که
بصفحه رو راست اشاره نماید بجانب یمین خود و در نیت حکمت در این امر بوده باشد چنانکه فرمود امام صادق
علیکم تعالی میگوید با مومنین و این سلام بر ایشان است چنانچه مستفاد از بعض مضمون حدیث است پس
مناسب اینست سلام منوی بوده باشد که مخصوص بامومین میشود که امام قصد خطاب بوده باشد پس مناسب اینست که اشاره بصفحه
رو نماید و ترجیح بین وجه باشد خواهد بود و اما منفرد پس نظر باینکه منفرد او ملائکه است چنانچه بیان خواهد شد

بنابراین حاجت باین وجه نیست همان ایماء بکوشه چشم کفایت میکند در این مقام مقام بسیار دیدن و خلیفه مأموم
در مقام تسلیم بدانکه مشهور میان فقها آنست که مأموم در صورتیکه جانب یسار او کسی نبود بنیت اکتفا نماید
بتسلیم واحده در حالت توجه بقبله و بصفحه صورت خود اشاره مینماید بجانب یمین و اما هرگاه در جانب یسار
او کسی بود بنیت اینصورت اثنتان بسلام ثانیا مینماید و بصفحه صورت اشاره مینماید در سلام ثانی بجانب
یسار پس وظیفه مأموم اثنتان بتسلیم واحده است در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبود بنیت تسلیم
چنانچه مذکور شد و در صورتیکه در جانب یسار او کسی بود بنیت وفا الف در اینمقام مرحوم شیخ صدوق است از وی
یکی آنکه قائل شده است بصحت سلام در حق مأموم یکی بجهت رد سلام امام و ثانی بجهت جانب یمین و ثالث
بجانب یسار ثانی آنکه حکم نمود مأمور بثبوت تسلیم بجانب یسار اگر چه جانب بنیت بنیت بنیت لکن بشرط وجود دیگری
در جانب از پس بنابر فرموده ایشان کفایت میکند در حکم بشرعیت تسلیم بجانب یسار فتوی احدا مرتبه از امامیه
و حایط در این جانب موافقت فرموده از ایشان در طلب ثانی صاحب جامع و مستند در سلام امام
اگر چه روایت مرویه است در عمل لکن مستند کفایت حایط در جانب یسار در حکم بشرعیت تسلیم اخری
معلوم نیست پس حکم بشرعیت آن مشکلست بسیار بعد از آنکه بمقتضای مفهوم در جلد از نصوص معتبره و تصحیح در کلمات
اصحاب جماعتی از اصحاب تسلیم بجانب یمین ثابت گردید و جانب یمین جانب بنیت بنیت بنیت طلب دیگر ایا
در حکم بشرعیت تسلیم ثانیه بجانب یسار کفایت میکند وجود انسان اگر چه جماعت از جلد مأمومین بنیت بنیت بنیت ایا مختص
است کذلک شخص از جلد مأمومین بنیت بنیت بنیت کذلک بمقتضای حدیث صحیح فان لم یکن علی شمالک
احد یسلم واحدة الروایت لکن ظاهر اینست که حکم مختص بامام بود بنیت بنیت بنیت بنظر بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح
گذشته و لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه امر بتسلیم بجانب یسار معلل است بصدور سلام
از کسی که در جانب یسار او بود بنیت بنیت بنیت و معلوم است که این مختص بمأموم است لکن اشکال اینکه در اینمقام میتوان گفت
که روایت میگوئیم بنابر آنکه مذکور شد وجود مأموم مظهر کفایت نمیکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار
بلکه علت شرعیت صدور سلام است از آنکه بنابر آنکه هرگاه فرض شود در جانب یسار این مختص مأموم
باشد لکن سلام از او بجانب یمین صادر نشود بسبب حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در حین صورت ممکن
نخواهد بود جواب از این میتوان گفت که وجود یکنفر از مأمومین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین

تسلیم

فوق کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگر چه شخص متصل این شخص ترک سلام بجانب یمین نماید بلی
اشکال متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب یسار یکنفر بنیت بنیت بنیت باران ترک سلام نماید بنابر فرض
شود که شخص باشد که اصلا از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین نماید پس باید حکم بشرعیت
سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود تحقیق در جواب از این اشکال اینست که ایراد در صورت فرض
است که حمل شود کلام معصوم علیه السلام عن مبارک بر اخبار و این صحیح نیست نظر بلزوم کذب
بعلاوه لازم می آید که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار توقف داشته باشد بعلم بصدور سلام از کسیکه
در جانب یسار بود بنیت بنیت بنیت در صورت علم علم لازم می آید حکم بشرعیت آن نتوانیم نمود اگر چه عالم بعدم نشود
باشد پس شرعیت سلام بجانب یسار مفرض خواهد بود در صورت علم بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار
بود بنیت بنیت بنیت الملاقات مفروض وارده در مسئله فقط و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله ایراد انیست
بر حدیث محمول بر آنست بنابراین معنی حدیث چنین خواهد بود که تو باید اتیان بسلام ثانی بجانب
یسار نظر باینکه در جانب یسار بنابراین مطلوبیت سلام است از کسیکه در جانب یسار بود بنیت بنیت بنیت خواه اتیان
بسلام نماید یا نه بنابراین علم اشکالی وارد نیست و اگر این جواب مندفع میشود اشکالی دیگر تقریر
اشکال اینست هرگاه سلام بر جانب یسار بجهت رد سلام کسی بود بنیت بنیت بنیت که در جانب یسار میباشد لازم
باید که این شخص که در جانب یمین هست اتیان بسلام بر جانب یسار نتواند نمود مگر بعد از صدور سلام
از کسیکه در جانب یسار هست پس لازم خواهد بود که این شخص تاملی نماید تا سلام از هر کس که در جانب یسار
صادر شود بعد از آن اتیان بسلام بجانب یسار نماید بنابراین هرگاه زمن شود عدم اتیان صریح میباشد و عدم
بنیت بنیت بنیت اینشخص که در اول وصف ایستاده تامل نماید در سلام بجانب یسار تا سلام از مؤمن دیگر صادر
شود لازم وقت اتیان بسلام بجانب یسار نماید و هم چنین است شخص ثانی باید تامل نماید تا سلام از مؤمن دیگر
صادر شود و لازم وقت اتیان و هکذا تا آخر این قطعی الفساد است و هم چنین هرگاه فرض کنیم جانب یسار مأموم
مسبوق بنیت بنیت بنیت امام که فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق سه رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس باید
بگوئیم آن شخص که در جانب یمین این مأموم مسبوق هست در این وقت که از نماز فارغ شد اتیان بسلام بجانب
یسار در حق او مشروع نباشد مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پس لازم است در اتیان بسلام تامل
نماید تا آن شخص از نماز فارغ شود و این مدفوع است بنصوص وارده در مسئله و کلمات قاطبه اصحاب
قدس الله تعالی ارواحهم اینها هر دو صورت بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود و اما هرگاه حمل بر انشاء شود
یعنی که مذکور شود مطلقا اشکالی نیست چنانچه بنیت بنیت بنیت حمل بر انشاء متعین است و اشکالات مذکوره مطلقا

و اما نیت **مطلب سیم** در بیان اینست که این ایماء مذکوره خواهد بود بنیت بنیت بنیت یا مأمور در کدام یک از
صیغه سلام است بدانکه کلمات فقها در این باب مختلف است مستفاد از کلام صاحب جامع اینست که این
ایماء در صیغه السلام علینا است نظر باینکه امر جهم در سه موضع از کتاب مذکور کلامی که فرموده اند
جمع مابین کلمات از جهم در سه موضع اینست که مذکور شد مناسب اینست کلام از جهم در مواضع مذکوره
ذکر شود تا حقیقت حال مشخص شود اگر چه خالی از وضع و سامت پس میگوئیم قال فی موضع من الجامع الصلوة
یجزی علی الفعل و الترک و الکیفیة و الکل منها ضربان واجب و مندوب فالواجب ضربان رکن و غیر رکن
الی آنکه قال و غیر الرکن قراءة الحمد و سورة معها فی الرکعتین الممکنتین المختار و تسبیح الرکوع و السجود و رفع
الرأس منهما و قراءة الحمد او التسبیح فی الثالث و الرابع و جلسة الفصل و الجلوس و التشهد
و المشهدان و الصلوة علی النبی و الصلوة علی آله و التسلیم و یتخلل منها التشهد و قال فیما بعد ذلک
فی بیان الکیفیات المندوبة رفع الیدین الی محاذی اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم فیما
القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین للماموم و الی الیسار ان کان علی یساره احد او خالیا
و یندب الخروج من الصلوة و فیما بعد ذلک التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین و المستفاد من الکلام الاول ان التسلیم الافعال الواجبة الغیر الرکنیة
للصلوة و انه مما یتحقق به الخروج من الصلوة و من الکلام الثانی ان التسلیم الذی فرض به جهاة
القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد هو الذی ینوی به الخروج من الصلوة و من الکلام الثالث
ان التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فالاولان
من الجمع ان السلام الذی یوقف الی الجانب الایمن هو السلام علینا الخ و هذا ظاهر من موضع
من المقنعة و المراسم قال فی المقنعة فی بیان التسلیم فی صلوة الظهر و العصر و المغرب و العشاء و
صلوة الغداة السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و یومی بوجهه الی القبلة و یقول السلام علی
الائمة الراشدین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و یخرج بعد ذلک عن فاذا فعل ذلک فقد فرغ من صلوته
و خرج منها هذا التسلیم و ما فعله تلیذه الجلیل فی المراسم فقال فی مقام بیان التسلیم فی الصلوة المذکورة السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و یومی بوجهه الی القبلة السلام علی الائمة الراشدین السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و یخرج بعد ذلک عن الصلوة و هذا الکلام من شیخنا المفید و تلیذه المسترشد یدل علی ان
الایماء المذکور فی التسلیم علینا لا یخرج منه ما ذکر فی مقام بیان التسلیم ناظر الی الاول ما هو صریح فی
انه فی التسلیم علیکم قال فی المقنعة و یسلم جهاة القبلة تسلیمة واحدة یقول السلام علیکم و رحمة الله و یمیل

مع التسلیم بعینه الی یمینه فاذا سلم فقد فرغ من الرکعتین دخل الکلام و فی المراسم یسلم جهاة القبلة تسلیمة
واحدة یقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یحرف بوجهه یمینا و یتم ثانی رکعات کل رکعتین بتسلیمة علی کیفیة
مارسم و الجمع بین کلامیهما بعد امکان دعوی القطع بعدم اختلاف احدی الصیغتین کالناظر الاخری بالنزهة
یستدعی ان یقال ان مراد هما ان الایماء المذکور انما هو فی التسلیم الخروج من الصلوة فان جعلنا السلام علینا
فهو ذینه و ان جعلنا السلام علیکم فهو فیما اذا لم یذکر شیء ظاهر شد و قول در مسئله اول الکلام الایماء در صیغه
السلام علینا است نظر باینکه تسلیم واجب مخرج از نماز مختص است در آن و این قول صاحب جامع است عدم
انست که مخرج از نماز در دست مابین دو صیغه مذکوره هر یک و اگر اختیار نماید همان مخرج خواهد بود
چنانچه هرگاه السلام علینا را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود هر یک و اگر اختیار نمود ایماء بجانب یمین
در آن بعد خواهد بود و این مستفاد میشود از کلام شیخ مفید و تلیذ جلیل جهم چنانچه اشاره بآن شد
مابه الاشتراک مابین قولین آنست که ایماء بجانب یمین مثلا در نماز مخرج از نماز است و مابه الامتیاز بینهما آنست
که مخرج بنابر قول صاحب جامع السلام علینا است و بنابر قول شیخ مفید و غیره مخرج مردد مابین دو
دو صیغه است هر یک و اگر اختیار نمود ایماء در آن ثابت است ثالث اقوال اینست که این ایماء مصرح است
که در السلام علیکم بود بنیت بنیت بنیت خواه مسبوق بنیت بنیت بنیت بصیغه السلام علینا باشد و خواه مسبوق
مابین فقها است قال فی المقنع بعد ان اورد التشهد المشتمل علی السلام علینا و فرغ ما هذا لفظه فاذا کنت اماما
فسلم و قل السلام علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة و تمیل بعینک الی یمینک و ان لم تکن اماما فقل
السلام علیکم و تمیل بالتفات الی یمینک و بمثل ما اورده فی الفقیه و هو الظاهر منه فیما ذکره فی اواخر الجلد الرابع
جلد الامور التی ذکر انها ثابتة فی دین الامامیة و قال شیخ الطایفة فی المصباح ثم یسلم جهاة القبلة مرة
بوجهه الی یمینه فیقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قال فی النهایة عند ذکر التشهد الاخیر فی مقام
التسلیم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی جمیع انبیاء الله و ملائکته و رسله السلام علی الائمة
الهادین المهدیین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم یسلم حسب ما قدمناه و بیان اشاره فرموده اند
اینست فاذا فرغت من صلوتک سلمت فان کنت وحدک سلمت مرة واحدة جهاة القبلة و اشرت بوجهک یمینک
الی یمینک و ان کنت اماما فقلت ایضا مثل ذلک الا انک تومی ایماء بوجهک الی یمینک و ان کنت
ماموما سلمت عن یمینک مرة و عن یسارک اخری بسرجع مابین دو کلام از جهم در این کتاب مقتضی این است
که اشاره بکوشه چشم در حق منفرد و بصفحه وجه در حق امام در السلام علیکم است نه السلام علینا و لعمری
چنانچه تصریح بیان فرموده اند در مصباح بجملات ظاهر از آنکه فقها اتفاق کرده اینست که ایماء و خواه بکوشه چشم بوده باشد یا

یا بصیغه وجه مر السلام علیک است زیرا السلام علینا را این مستفاد است از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله و فتاوا
و در این مقام این قولست مستدل آن در مطالع الانوار مذکور است بنا بر این کاهست این وظیفه منتفی است و کاهست
مستحب است در واجب و کاهست مستحب است در مستحب بیان این اجمال اینست هرگاه مصلی اقتصار نمود
بالسلام علینا و اتیان بالسلام علیکم نمود مطلقا در این صورت ایمان فواهد بود و هرگاه اقتصار بالسلام
علیکم نمود مابین در صیغه تقدیم السلام علینا در اینصورت اباء مستحب بر مستحب خواهد بود ملا حظه
در بیان اینکه مصلی اراده مینماید از صیغه السلام علیکم کیم شخص است که این لفظ شامل جمیع خطابات است پس محتاج
تعیین مخاطب و اراده انست کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده و من قال انه
فرض فبتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة و ینبغی ان ینوی بها ذلک و الثانیة ینوی بالسلام علی الملک او علی
من بیاده مرجع ضمیر فی قوله انه تسلیم است ظاهر اینست که مراد از این تسلیم السلام علیکم بوده باشد یعنی حاصل مراد
از این کلام اینست کسیکه حکم کرده بوجوب التسلیم علیکم بگفتن السلام علیکم یکمرتبه از نماز بیرون میرود و در مرتبه ثانیه قصد
مینماید بان سلام بر ملک را یا قصد میکند بان سلام بر کسانی که در جانب یسار او هستند و مقتضای این کلام اینست
که اتیان بالسلام علیکم دو مرتبه نماید بدفعه اولی از نماز خارج میشود و در مرتبه ثانیه قصد ملک میکند یا قصد مینماید
کسانیرا که در جانب یسار او هستند و مقتضای این کلام اینست این قصد در سلام اول نیست بلکه در سلام ثانیست
و این شخص در سلام ثانی مخیر است مابین اینکه قصد ملائکه نماید یا قصد نماند کسانی را که در جانب یسار او
هستند مخفی نماند که این مطلب از چند وجه محل تامل است اول آنست که مقتضای این کلام اینست که این قصد
در السلام علیکم که در مرتبه اول میکرد نیست ظاهر اینست که چنین نبوده باشد چنانچه مقتضای کلام ازهر در مصباح و
نهایه است و قریب آنست که مقتضای کلام مذکور آنست که مطلوب در حق هر کس آنست که در مرتبه اتیان نماید بالسلام
علیکم یکمرتبه بطریق وجوب مرتبه ثانیه بطریق استحباب و این مطلب اگر چه مسلم است در حق ماموم لکن در حق
امام و منفرد مسلم نیست چنانچه کلام ازهر در جدا از کتب خود صریح است در این بلکه کلام ازهر در مبسوط بعد
از آن بر خلاف آنست بلکه در کتاب خلاف بر خلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام و منفرد تعدد
تسلیم نیست سیم آنست که کلام مسطور مقتضی اینست که این شخص مخیر است در اینکه قصد نماید ملک را یا کسانیرا
که در جانب یسار او هستند و این تخییر و تخصیص هیچیک صحیح نیست و اگر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم
اگر چه ایراد ثانی مندفع میشود لکن ایراد اول و ثالث بر قرار است و اگر کلام او حمل شود یعنی اراده مطلق تخصیص
بسیار باقی است بجمله عبارة مذکوره محل مناقشه است اگر چه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر
موافقت با ایشان فرموده قال و ینبغی ان ینوی بها المخرج من الصلوة و بالثانیة السلام علی الملک او علی

من

من فی یساره ملخص کلام در این مقام اینست که کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف
رابع بچهار قولست اول قولیست که ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل آن اینست
که در تسلیم ثانیه قصد مینماید ملک یکسان را که در جانب یسار او هستند قول ثانی ظاهر می شود از کلام
مرحوم ابی الصلاح در کافی فرموده است و الفرض الحادی عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی
تمام و الاولی الحفظ ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان
اماما فواحدة تجاه القبلة عن الیمین و ان کان ماموما فواحدة ذات الیمین و اخری ذات الشمال و مقتضا
این کلام اینست که منوی مکلف از ضمیر مخاطب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و الائمة الاطهار است و حفظ از
ملک است و اینرا قصد مینماید در همان تسلیم واجب و ظاهر کلام اینست فرقی در این باب مابین منفرد و امام
و ماموم نیست یعنی منوی در هر سه حالت مضمر است مدلول آنچه مذکور شده ضابطه از اصل مطلب ندارم چنانچه در آن
اشاره خواهد شد لکن تشکیک مدلول فصل مقصود در حق امام و ماموم است و آنچه مذکور شد چنانچه در بیان
خواهد شد هر دو مقصود بودن حفظ در این مقام ظاهر است نظر باینکه اما و ماموم مقصود بودن فی کلیات
و الاظهار الفناب در ضمن صیغه تسلیم شاید و همان امثال صلوات ثابته در تشهد بر جناب آل ایشان
بوده باشد چنانچه مذکور کنایه میکند در قصد نمودن ایشان در این مقام در ضمن صیغه السلام علیکم قول ایم ظاهر میشود
از مرحوم علامه در منتهی حاصل آن اینست که منفرد قصد مینماید ملکین را و امام بعلاوه ملکین قصد مینماید ماموم را
و ماموم بعلاوه ملکین قصد مینماید هر کس را که با او هست اینست کلام ازهر در کتاب مذکوره و نیست که در
از هر کس که با ماموم هست امام و کل ماموم نبوده باشد خواه با او در یک صف بوده باشند یا غیر قول چهارم
قولیست که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد حاصل آن بعد از غض عین از مسامحه در این شیوه اینست
که امام و منفرد قصد میکند حاضرین از ملک و مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم لکن در یکی از
دو صیغه اتیان مینماید و در صیغه دیگر قصد مینماید امام را چونکه مقتضای فرموده ایشان اینست که هرگاه
ماموم در جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست اتیان
مینماید بصیغه سلام ثانیا عبارت ازهر اینست فیسلم المنفرد الی الشمال مرة و تلقاء وجهه مرة عینه الی عینه و
الامام بصفحة وجهه و کذا الماموم و لو کان علی یساره احد سلم ثانیة و یری بصفحة وجهه عن یساره و یری بالسلام
علی من علی ذلک الجانب من الملک و مسلمی الانس و الجن و الماموم ینوی باحدهما الامام مقتضای الاول ینوی
باحدهما الامام ثبوت تخییر است در اینکه هر یک را که خواهد قصد و امام نماید این خالی از تشکیک نیست نظر
باحتمال غیریت در مورد و چونکه تعدد صیغه در حق ماموم در صورتیست که در جانب یسار او کسی باشد پس در صورتیکه

در جانب یسار او کسی نبوده باشد اکتفا بیک سلام مینماید در اینصورت باید مراد از مرحوم این باشد که رضا بکلام قصد
امام و غیر امام خواهد نمود چه اگر قصد مخصوص امام بوده باشد بر این قصد بکردن منوی شاید اولی اینست که گوییم
مراد از مرحوم اینست که ماموم اتیان بیک سلام مینماید با اشاره بصفحه وجه بجانب یمین در صورتیکه در جانب یسار کسی
بوده باشد یا سلام اول مقصود کسانی است که در جانب یمین بوده باشد و در سلام ثانی کسانیست که در جانب یسار بوده باشند
و اما امام پس ماموم مخیر است در اینکه در سلام اول قصد نماید او را یا قصد در اینصورت در سلام اول امام
و حضار در جانب یمین خواهند بود باید سلام ثانی پس قصد در سلام اول مختص در غیر امام خواهد بود و حمل
عبارت بر این معنی اولی است وجه اولویت ظاهری شود بعد از تامل خاص اقوال ظاهر میشود از حرف شیخ شهید
در دروس حاصل آن اینست که مصلی خواه امام بوده باشد یا ماموم قصد میکند انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه اطهار
علیهم السلام را و ماموم قصد میکند در سلام اول دو نفر امام را و در سلام ثانی قصد میکند ماموم را مقتضای
این کلام اینست که ماموم مقصود امام بوده باشد یا نه بر این پس قصد دو از ماموم در سلام اول بجا خواهد بود و اینجا
منوی امام قصد انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه علیهم السلام میکند و ماموم این قصد را نمیتواند نمود بلکه قصد او در
امامت در اول و خصوص ماموم است در ثانی و چنانچه معلوم نیست پس کلام ازهر در بیان اولی از دو مسلک
قال فی البیان ثم الامام یقصد التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و الماموم و کذا المنفرد الا فی قصد الماموم
و المنفرد یقصد باحدهما الامام و بالاخری مقصود الامام و چنانچه از مذکور شد ظاهر میشود سایر
اقوال ظاهر میشود از کلام ازهر در جامع حاصل آن اینست مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملائکه
و ائمه را و هم چنین مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم بعلاوه قصد امام هم میکند و مقتضای این
کلام اینست منفرد قصد میکند آنچه را که مذکور شد خواه کسی در اطراف او باشد یا نباشد و صیغه خطاب محتاج بوجود
مخاطب است و اینجا قصد مسلمین از جن در صورتی مناسب است که آن شخص عالم باشد بحضور آنها و این ثابت
قال فی الذکری و یحتمل ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و الماموم الذکر اولئک و حضور
هؤلاء و الصیغة صیغة خطاب و الماموم یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام الی ان قال و یقصد الماموم
بالثانیة الانبیاء و الائمة و الحفظة و الماموم و اما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک و لو اضاف الجمیع
الی ذلک قصد الملک الجهتین و من علی الجانبین من مسلمی الجن و الانس کان حسنا انتهی کلامه و اراده بکلام ازهر
الذکر اولئک و حضور هؤلاء اشاره بصیغه مطلبی است که مذکور شد توضیح مراد مقتضی اینست که گفته شود چونکه
فرموده اند مستحب در حق امام اینست که قصد نماید انبیا و ائمه الی آخره مقصود از این کلام تنبیه بر حرمت از فصلات بعض
الفقاء صیغه خطاب بلفظ السلام علیکم بجهت اینست که انبیا و ائمه ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد

طویلکه

طویلکه موقعه ابی بصیر مشتمل بر اینست مشتمل است بر انبیا و ائمه پس این قدر کفایة میکند در حکم بجهت القاء
صیغه خطاب بجانب ایشان و مشار الیه در کلام ازهر که فرموده هؤلاء حفظه و ماموین است اما حضور
ظاهر است و اما حفظه پس مدلول علیه است باید شرینه از علیکم کما قال تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون لکن
اشکال اینست این در صورتی مثمر میشود که هرگاه اتیان شود بتشهد که مشتمل بر انبیا و ائمه علیهم السلام
بوده باشد و اما هرگاه اتیان نشود پس باید قصد نتوان نمود کلام مرحوم شهید ثانی در این باب از این جهت اوجب
بدلالت که فرموده بعد از حکم باینکه مصلی قصد مینماید انبیا و ملائکه و ائمه علیهم السلام و هم چنین مسلمین از
انس و جن را این نحو اظهار اطمینان میسازد در قلب خود و از وقت القاء صیغه خطاب بجانب ایشان مینماید کلام
ازهر چنین بود هرگاه مستند در این میداشتیم یعنی دلیلی بود که دلالت میکرد بر اینکه باید مصلی قصد نماید
انبیا و ائمه و ملائکه و مسلمین از انس و جن را بجهت مذکور تصحیح آن میشود لکن باید دلیل حاصل نمود ابرجی در اینجا
اینست که بگوییم اما در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنین قصد نماید از عباد الله الصالحین خاطبه
انبیا و از ظاهر نبود ملائکه و قاطبه صلحا از انس و جن را خواه مصلی منفرد باشد یا امام باشد یا ماموم و اما اراده
از صیغه متکلم مع الغیر در علینا پس مناسب اینست که امام اراده نماید خود و ماموم را و اما هر یک از ماموم
پس مناسب اینست که اراده نماید خود و امام و سایر ماموم را و اما منفرد پس اگر دیگری موجود باشد در اینجا
که مشغول نماز باشد مناسب اینست که اراده نماید خود و هر کس که در آنجا باشد و اگر هیچکس در آنجا نباشد
نباشد میتواند همان قصد خود بانفراده نماید و میتواند هر کس را با خود ضم نموده اراده نماید و اما در صیغه
السلام علیکم پس مناسب اینست که عمل شود در آن بمقتضای حدیثی که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع
ایراد فرموده باحادیث صحیحه اشاره بان خواهد شد محصل آن اینست که منفرد در صیغه السلام علیکم قصد
مینماید دو ملکی را که مستحفظ است بر او و امام نیز همین قصد مینماید بعلاوه اراده مینماید قاطبه ماموین
که با او متکلم مانده و اما ماموین پس هر یک از آنها بصیغه مذکوره قصد در سلام مینمایند چنانچه از نیت
بسلام مینماید امام قصد در سلام پس نسبت با امام نظر باینکه مذکور شد امام در صیغه مذکوره نیت سلام
بر قاطبه ماموین مینماید پس در سلام نسبت بقاطبه آنها مطلوبست و این مطلب بعلاوه استفاده از حدیث
مذکور استفاده میشود از حدیث صحیح که فرموده ما ذکرت فی صف مسلم تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک
لان عن یسارک من یسلم علیک فظاهر اینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم مدخلیت در مطلوبیت در سلام
نظر بلکه علت مطلوبیت در مصدر سلام است و این در ما نحن فیه یعنی از امام نسبت بقاطبه ماموین متحقق
پس از هر یک از ماموین مطلوب خواهد بود و هو المطلوب و اما نیت اقتداء و بسلام بلا اضافه بلکیف

که مستحفظ هر یک از ماموم نیست و هم چنین بلا اضافه بدو ملکی که مستحفظ امام است بجملاتها یک از ماموم نیست
رد سلام نسبت با مام مینماید چنانچه قصد ابتدای سلام مینماید نسبت بدو ملک که مستحفظ امام است و هم چنین
هر ماموم که مکلف در اول صف میباشد نیت ابتدا سلام مینماید نسبت بانکس که در جانب یمین او ایستاده
از ماموم چنانچه مستفاد میشود این مطلب از تحلیل مذکور در حدیث صحیح و هم چنین قصد سلام بمینماید نسبت
بدو ملکی که مستحفظ انکس هست که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه مستفاد میشود از حدیث علی بن فضال و اما
قصد رد سلام است نسبت بامام و قصد امتثال در سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک
مستحفظ امام این نسبت با موسی است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد و اما هر گاه در اول صف
نباشد و در این صورت علاوه مینماید قصد ابتدای سلام را نسبت بانکس که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه
همین قصد را مینماید نسبت بدو ملک او پس مسلم علیه در حق ماموم رد او ابتدا عزا ماموم که منفرد ایستاده باشد
یا در اول صف ایستاده باشد پنج خواهد بود اول امام لکن رد او دوم ملکین امام سیم ملکین خود انشخص چهارم ماموم
دیگر که در جانب یمین او ایستاده است پنجم دو ملک که مستحفظ من و الیمین است من و الیمین اگر بانک نفر نیز
باشد قصد سلام مختص با و خواهد بود و دو ملک او و اما هر گاه دو یا سه یا چهار فضا عابر بوده باشد این قصد را
نسبت بهمه مینماید و اما هر گاه ماموم منفرد ایستاده یا در اول صف ایستاده باشد مسلم علیه در این دو صورت
سه خواهد بود یکی رد او و اما آنچه مذکور شد در سلام اول ماموم بود بدانکه کاهست در حق ماموم
مطلوب سلام ثانی هم هست و این در صورتیست که در جانب یسار او کسی از ماموم نبوده باشد و این صورت مستحب
اینست که اتیان بسلام ثانی مینماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در این مقام اینست که در این سلام ثانی قصد
مینماید آن ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او خواه متعدد بوده باشد من و الیسار یا نه اما قصد من و
الیسار پس مستفاد میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه همین قصد و قصد ملکین او مستفاد میشود از حدیث علی
بدانکه جمیع آنچه که مذکور شد از قصد نفر در تسلیم سلام بر ملکین و هم چنین قصد امام ملکین و ماموم این و قصد
ماموم بتفصیلیکه مذکور شد کل انها محمول است بر استحبابات قصد و بر امام ظاهر اینست مسئله اول اشکال بلکه محل
خلاف نبوده باشد و قول بوجوبیکه شهید ثانی فرموده و در شرح ارشاد و حکایت نموده ظاهر اینست که ماخذ
کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید در کتب بوده باشد ظاهر اینست که آن محمول بر ظاهر نباشد چنانچه
در طالب الانوار مبین شده و بدانکه ماخذ کلام شهید کلام شیخ صدوق باشد در تعبیر نظر باحتمال آن بلفظ امر
زهره موافقت خلف امام تام رضی قاه القبلة واحدة رد اعلی الامام و تسلم علی یمنک واحدة و علی یسارک واحدة
لکن نسبت وجوب بجهة اشکال باشد این الفاظ در کلمات قدما استحبابیست و در مثل این مسئله که اطلاق تصریح بوجوب نشده

بسیار

بسیار مشکلاست و علی ای حال حکم باستحباب در این مقام محل تامل نیست لکن اشکالیکه در این مقام هست اینست که حکم
باستحباب آنچه مذکور شد بنابر قول باستحباب تسلیم محل اشکال نیست و اما بنابر قول بوجوب تسلیم محل مواخذه است
بیان آن اینست که حکم باستحباب قصد مذکور موجب اجتماع ضدین است توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود بنا
بر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب خواهد بود بنابر اینکه میگوئیم مستحب است در حق ماموم در تسلیم اول قصد
رد امام نماید پس لازم می آید این صیغه سلام متصف هم متصف بوصف وجوب بوده باشد و هم متصف بوصف
استحباب از این حیثیت که جزء نماز و مخرج از آنست واجب و از این حیثیت که باین قصد رد سلام امام نموده مستحب
و هم چنین است حال در حق امام نظر باینکه نیت سلام بر ماموم باین صیغه مستحب است و حال آنکه اصل تسلیم را
بوجه از این جهت که از جهت سلام است بر ماموم مستحب مثل ابتداء بسلام در مقام نماز و حال آنکه جزء واجب
نماز است و هم چنین است حال در حق منفرد و غیره نسبت بملکین و اجتماع ضدین محال مستلزم محال است
پس باید قصد مذکور بنابر قول بوجوب تسلیم جایز نباشد چه جائیکه حکم باستحباب شود جواب از این اشکال
بوجوه تسلیم بوجه است بنابر قول بوجوب تسلیم و تعین السلام علیکم و اما بر قول بوجوب تسلیم و شرط تخییر
بین صیغه مذکوره و صیغه السلام علینا اشکال وارد نیست در صورت اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان
بالسلام علینا بنابر اینکه در این صورت واجب السلام علینا خواهد بود و السلام علیکم در این صورت مستحب است
محذوری در این وقت نیست بلی اشکال در صورتیکه تضاد بالسلام علیکم است یا در صورت تقدیم آن بر التسلیم
علینا جواب از اشکال چنین میگوئیم صیغه السلام علیکم در شریعت مطهره در مقام تسلیم وارد شده است و آن
مشتمل است بر صیغه خطابست مشتمل است صیغه خطاب محتاج بمخاطب است پس فی الواقع مخاطب باید باید
معین بوده باشد خواه مصلی عالم بان بوده باشد یا نه و در صورت علم اراده نماید معین المتلفظ بان یا غیر متعین است
علم اراده مخاطب بوجه بیان نشود که صیغه خطاب از خطاب نمودن خارج شود تا آنکه صیغه فی الواقع شامل
مخاطب نشود بیان معنی اشمول صیغه خطاب موقوف باشد بر اراده کردن قاری این مخاطب را لفظا چنین
نیست مثلا آیات حمد و سوره و سایر اذکار و ادعیه موظفه در نماز هر آیات و ادعیه در اول معین میباشد و دلالت آن
الفاظ بر مدلول ثابت است خواه کسی اراده بکند آن مدلول را از آن الفاظ یا نه بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم
شارع السلام علیکم را در اثنای نماز قرار فرموده مشخص است منظور نظر شارع چنین بوده که صیغه خطاب در آن
استعمال شود و واجب همان لفظ است که در این معنی مستعمل شده است امتثال حاصل میشود بتلاوت کردن
آن لفظ خواه کسی عارف بمدلول آن لفظ باشد یا نه و در صورت معرفت مدلول اراده نماید آن مدلول را یا نه مثل
سایر الفاظ ثابته در نماز پس میگوئیم مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین او است و در حق امام ملکین

مع ماموم و هکذا خواه این شخص عالم باین بوده باشد یا نه بهمان تلاوت لفظ امتثال حاصل میشود لکن مستبعد است که
این معنی را اراده نماید بجملاتها و واجب لفظ السلام علیکم است که در معنی مذکور مستعمل شده باشد لکن اراده شخصی
و معرفت آن مستبعد است پس نیست در این مقام مگر معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ در این مقام پس جمیع
باین مستحب و واجب نیست اصلا بلکه محل استحباب معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ خالی خواهد بود و اصلا
و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که آنچه مذکور در جملات عبارات است که ماموم قصد رد بر امام مینماید در صیغه اولی
محل مناقشه است بلکه جمیع نیست اگر چه ماهم در سابق بصیغه نحو تعبیر نمودیم ظاهر اینست که در قصد و تصحیح
در قصد ابتدا در سلام بملکین بلکه اراده امام با اراده ملکین مینماید بدانکه نظر باینکه مذکور شد اگر چه اشکال مذکور
وارد نیست لکن حکم باینکه مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین او است و در حق امام نیز ملکین او نیست با ماموم
یعنی باین نحو شارع قرار داده و هکذا مخاطب در حق ماموم نیز چنین است که بیان شد مفصلا محتاج است بدلیل
اعتبار باین قرار نموده فرقست ما بین اینها و مقام امور مستحبه که مساهله در آن میتوان نمود این مقام مقام بیان
معنی است که شارع لفظ را تعیین نموده که مکلف استعمال در این نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بامام کذا و
نسبت بماموم کذا با اختلاف شدید که از فقها در بیان آن معنی چنانچه در سابق ظاهر شد و پس هم در بیان مقام
بیان مستند این مطلب است مستند اقوال مذکوره ظاهر نیست مگر معنی که اختیار شد بنابر آنچه که مذکور شد که
مستند آن حدیثی است مروی در علل مناسب ذکر این حدیث است و نقل کلام در سنن پس میگوئیم روی
شیخنا الصدوق فقال حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی
قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی بن عباس قال حدثنا القسم بن الربیع الصحاف عن محمد بن سنان عن
المفضل بن عمر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العلة التی من اجلها وجب التسلیم فی الصلوة قال لان
تحلیل الصلوة قلت فلان علة تسلیم علی الیمین و لا یسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل بکتب الحسنات علی الیمین
و الذی یکتب السیئات علی الیسار و الصلوة حسنات لیس فیها سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار
قلت فلم لا یقال السلام علیک و الملک علی الیمین واحد و لکن یقال السلام علیکم قال لیکون قد سلم علیه و علی
من علی الیسار و فضل صاحب الیمین علیه بالابتداء الیه قلت فلم لا یکون الابتداء بالتسلیم بالوجه کله و لکن کان کالمنافی
لمن یصلی وحده و بالعین لمن یصلی بقوم قال لان مقعد الملکین من ابن ادم الشدقین فصاحب الیمین علی الشدق
الایمن و یسلم المصلی علیه لیثبت الصلوة فی صحیفته قلت فلم یسلم الماموم ثلثا قال یکون واحدة رد علی
الامام و یکون علیه و علی الملک و یکون الثانیة علی یمینه و الملکین الموکلین به و یکون الثالثة علی یساره الا ان
یکون بینه و الی الحائط و یساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره قلت فتسلیم الامام علی من یقع

قال

قال علی الملک و علی الماموم یقول الملک اکتبها سلامة صلوتک لما یفسدها و یقول لمن خلفه سلمتم و امنتم
من عذاب الله عز و جل قلت فلم صار تحلیل الصلوة التسلیم قال لان تحریمها التکبیر و فی اقامة الصلوة بحدودها
و رکوعها و سجودها و تسلیمها سلامة للعبد من النار و فی قبول صلوة العبد فی القیامة قبول سایر اعماله
فاذا سلمت الصلوة سلمت له جمیع اعماله و ان لم تسلم الصلوة و ردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة فنقول
اما علی بن احمد بن محمد فالظاهر انه محمد کما فی نسخة العلل التی عندی اشتباه و الظاهر علی بن احمد بن موسی
کما یظهر من مشیخة الفقیه فی طریقه الی حدیث سلیمان بن داود قال و ما کان فیه من حدیث سلیمان بن داود
یلهم فی معنی قول الله عز و جل فطفق مسحا بالسوق و الاعناق فقد رویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن
عبد الله الکوفی و ذکر الفاضل الاسترابادی فی رجاله علی بن احمد بن موسی و یقال الدقاق و روی محمد بن علی بن
بابویه عن محمد بن ابی عبد الله و غیره من مشایخه فقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن
علی بابویه فی فی الفعال فالظاهر انه تصحیف فالظاهر انه علی بن احمد بن موسی و ذکر شیخنا الصدوق انه ترضیا
علی بالاستیما بعد ما وثقت من النقد انه من مشایخه و اما احمد بن ابی عبد الله فالظاهر انه محمد بن جعفر بن
محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی و ذکر النجاشی ذکر الرقی یقال له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة صحیح
الحدیث الا انه روی عن الضعفاء و کان یقول بالجبر و التشبیه و فی رجال الشیخ انه روی عن ابراهیم و اما محمد
بن اسمعیل البرمکی فقد وثقه النجاشی و قال العلامة بعد ان حکی عن ابن الغضائری تضعیفه قول النجاشی عندی
ارجح و اما علی بن عباس فهو یحتمل الجرمی و اما القاسم بن الربیع الصحاف فعن ابن الغضائری انه ضعیف
فی حدیثه غالی فی هذا مذهبه لا الثقات الیه فی حدیث ضعیف است نظر باشتمال سند آن بر دو نفر که مذکور
شد بعلاوه اشتمال سند بر محمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن امر در این دو نفر سهل است نسبت بآن دو نفر
که مذکور شد پس اعتماد باین حدیث که مراد از مخاطب بصیغه خطاب مدلول علیه است ممکن نیست اما اراده
هر مصلی خواه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم و دو ملکی که مستحفظ او است پس اشکالی در این نیست نظر
بلیکه همین حدیث و در این مطلب است و قدر مشترک مابین جمیع اقوال سابقه است پس حدیث نسبت
باین مطلب معجز بعلاوه اصحاب است لکن منفرد اقتصار مینماید بهمین قدر نظر باینکه در علاوه در است مستند
ظاهر نیست و اما امام پس بعلاوه ملکین خود قصد مینماید تا آنچه ماموم و القاء و صیغه خطابیه خطابیه
باشان مستند این نسبت باو و ملک مذکور شد و اما نسبت با موسی پس فرض حیرت است
اول حدیث صحیح حکی نماز فجر کانت در وقت مواجع در آخر این حدیث مذکور است الملک فاذا بصعود
من الملک و الرسل و النبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مرثیه فرض من

یعقوب قال قلت لابی الحسن ع صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت ونسیت ان اسلم علیهم فقالوا
ما سلمت علینا فقال لا باس علیک ولو ذکرت حین قالوا ذلک لاستقبلتهم برجلک فقلت
السلام علیکم وانا مقیم فی صیغه خطاب در سلام اول قصد میکند بعلاوه در ملک خود امام را هرگاه
در جانب یمین او کسی نبوده باشد و هرگاه در جانب یسار او بوده باشد او را اعلام مینماید در قصد در ملک
و امام در سلام ثانی قصد میکند کسی را که در جانب یسار او بوده باشد و هرگاه در جانب یسار او کسی نبوده باشد
اقتصار مینماید بر تسلیم اول و مستحب این از سیاق ظاهر میشود و در سیاق باشد که شیخ صلوة تا گفتن از نبوده اند
در حکم بشریت سلام ثانی در حق مأموم در جانب یسار بوده و بدیهی در آن جانب اگر چه مأموم نبوده باشد اگر موافقت
این نیز گوید زیرا که در این مطلب صاحب جامع و شیخ شهید در دروس و بیان و صاحب موجز و مجمع و مسالک و شارح
شد باینکه مطلع بر سنت این مطلب نشده ام و اما اخبار حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد و ذکر دلالت و ان لیست
وان لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی الحائط و یساره الی المصلی و مع خلف الامام
فیسلم علی یساره پس مقتضای این اعتبار حایط است در جانب یمین بعلاوه در ممالک با فرض نظر باینکه
مفروض در اول و من لم یکن علی یساره احد و مع ذلک بعد از ذکر شد و یساره الی المصلی و مع خلف الامام
و انتفی شود مگر که در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی با مفروض است و این موکد هم امکان اعتبار باین
حدیث است **منهج معم** در بیان افعال مستحبه متعلقه بنماز است و این منقسم میشود بر سه قسم مقدم بر نماز
و مؤخر از آن و در اثنای نماز پس در این مقام سه فصل است **فصل اول** در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه
قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از آن و آن چند چیز است اول مهیا شدن است قبل از دخول وقت نماز
بتحصیل امری که موقوف علیه نماز است بجهة آنکه نماز را در اول وقت اتیان نماید و فی الذکر یجب ما وقت
الصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها استفاد از این حدیث آنست که اتیان بطهارت بجهة صلوة
قبل از دخول وقت راجح است اگر چه مقصود اتیان بصلوة در اول وقت نبوده باشد دوم دفن پیاده است
بمسجد بجهة اتیان نماز در آن نماز کاشف اسرار و قاتل جناب امام جعفر صادق ع مرویست حدیث که حاصل
مضمون آنست که هر کس پیاده بمسجد برود نگذارد قدم خود را بر تر و خشکی یعنی بر هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح
خداوند عالم جل شانه میکند از جانب او تا هفت طبقه زمین و آداب دخول در مسجد و خروج از آن در محل
خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی سوم اذان و اقامه است تحقیق آن بر وجه کمال در ضمن مقدمات نماز بیان شد
چهارم مستحب است در وقتیکه ایستاده باشد نماز گزارنده را که در حدیث صحیح وارد شده است اللهم انت اقدم
الیک محمد ابن یدی حاجتی وانت وجه بالیک فاجعلنی وجیها عندک فی الدنیا والاخرة ومن المقربین

واجعل

واجعل صلوتی به مقبولة ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم ظاهر اینست که قبل از شروع
در آن یا فراغ از آن و اقامه باید آنرا خواند و احتمال آن نیز هست که بعد از آن مرویست خواهد بود چنانچه
در مبحث قیام اشاره باین مطلب شد پنجم تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بآنها است این در مبحث تکبیرة
الاحرام بسط تمام مذکور شد مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیرة
تکبیرة الاحرام قرار دهد و اما هرگاه تکبیرة اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنابر این تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام
و ادعیه معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیرة در سلی بتکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم
اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی **فصل دوم** در بیان امور مستحبه است که در اثنای نماز میباشد و این بسیار
است اگر از آنها بیان شد در ضمن نیت و قیام و تکبیرة الاحرام و قراءة و رکوع و سجود و تشهد و قیام بنا
بعد از ملاحظه مباحث مذکوره شخص مشهود مقصود در اینمقام بیان بعضی از این امور است که بیان نشده
پس میگوییم از جمله آنها قنوت است تحقیق حال در بیان این مرام مقتضی ایراد کلام است در چند مبحث **مبحث اول** در بیان
معنی قنوت بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل و منه قوله تعالی
القانتین والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام اینست که قنوت حقیقة است در طاعت
فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ قنوت پنج معنی ذکر نموده اول طاعت دوم سکوت سیم دعا چهارم قیام
در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب قاموس اقتصار کرده بر سه معنی از این معانی خمسه که عبارت است از
طاعت و عاء و قیام در صلوة و حکم کرده بر اینکه اشهر این معانی دعا است و صاحب نهایه یعنی ابن اثیر و
صاحب غریبین که احمد بن محمد بن ایوب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت شمرده و ذکر نموده بنابر این
ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة ما طال قنوته حمل شود بیکی از سه معنی اول دعا یعنی بهترین
نمازها نمازیست که طول در دعاء آن بیشتر بوده باشد دوم قیام یعنی بهترین نمازها نمازیست که قیام در آن
بیشتر بوده باشد و بطریق قیام خواهد در ضمن قراءة بوده باشد یا در ضمن دعاء یا در ضمن هر دو سیم خشوع
یعنی بهترین نمازها نمازیست که خشوع در آن بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اقوی است
چنانچه از اول و ثانی بحسب لفظ اقرب است از معنی مذکور و معنی لفظ قنوت بود در لغت و اما در شرح چه در کلام
در تفسیر آن مختلف است صاحب مدارک چنین تفسیر نموده اند ان ذکر خصوصیت است در موضع معین
از نماز و شیخ بهائی تبدیل فرموده ذکر را بدعا چنین فرموده اند عبادتیست در اثنای نماز در محل معین خواه
با رفع یدین بوده باشد یا نه شفیع مقام در این مختار مقتضی اینست که تنبیه شود بر فرق میان ذکر و دعا تا سخن
شود فرق ما بین تفسیرین پس میگوییم آنچه ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقها آنست که ذکر

کلامیست که دلالت کند بر مدح و ثناء جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول
خاص است و آن کلامیست که مشتمل باشد بر طلب از آن ذات بعالی مثل قولنا اغفر لنا و لابائنا و امهاتنا
و اخواننا و اولادنا و اقاربنا و اخواننا و ثانی اعم از اینست از این قبیل است کلام بسیار از فقها که فرموده اند
مستحب است دعا قبل از ذکر رکوع و سجود اول اشاره است باین اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک
آمنت الی اخره دوم اشاره است باین اللهم لک سجدت و بک آمنت الی اخره و هم چنین فرموده اند
دعا بعد از رفع قیام از سجود و این اشاره است باین بحول الله و قوته اقوم و اقعد بخوبی بجملاتیکه
میشود آنست که میان دعا و ذکر عموم و خصوص من وجه است از آن دعا از ذکر مثل اغفر لنا و لابائنا
و امهاتنا و اهل دیننا جمیعا و از آن ذکر از دعا مثل الله اکبر و لا اله الا الله و مادة اجتماع بسیار است مثل
کلمات فی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی اخره بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوییم مقتضای
تعریف اول جواز اعتبار است در قنوت بمثل الله اکبر و من ثانی مگر اینکه گفته شود مراد از مخصوص غیر اینست
و مقتضای تعریف ثانی جواز اعتبار است بمثل اغفر لنا و لابائنا و امهاتنا و اهل دیننا تا قشر در هر یک از
تعریفین وارد است مختار بعد از این ظاهر خواهد شد **مبحث دوم** در محل قنوت است بدانکه مشهور میان
فقها آنست که محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه صلوة جمعه بعد از رفع از هر سوره و قبل از رکوع است خواه
در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه مثل قاطبه صلوات و در جمع محقق و صدوق و قائل شده تخییر
ما بین اتیان بقنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع با افضلیت تقدیم و شیخ شهید ثانی اختیار این قول نموده
مختار قول اولست پس تاخیر از رکوع جایز نیست مگر در صورت قضا چنانچه مفصلا بیان خواهد شد
در رکعت ثانیه نماز جمعه قنوت در آنجا بعد از رفع رأس از رکوع است و قنوت در نماز لیل یکی دعا بعد از رفع
رأس از رکوع در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده باین محقق در معتبر و علامه در تذکره و منتهی
تحریر و نهایة الاحکام و شهیدین و در دروس و شرح لمعه و محقق اردبیلی غیر این قائل نشده اند و فرموده اند
قنوت بودن آنرا ثابت نشده است **مبحث سیم** در حکم قنوت بدانکه اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت در
فرایض و سنن پس قول اول قول بوجوب قنوت خواه در صلوات جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول شیخ صدوق
است و در جمع شیخ بهائی این قول را اختیار فرموده است قول ثانی قول باستحباب قنوت مطلقا و این مشهور
ما بین فقها است سیم تفصیل است ما بین صلوات جهریه پس قنوت واجبست در آن و صلوات اخفاتیه
پس مستحب است و این قول را نسبت داده اند بابن ابی عقیل و اختیار استحباب قنوت در جمیع صلوات مفروضه
بوده باشد یا نه و در ابن ابی جنید بوده باشد یا نه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة

عید

عید بنا بر اینست که قنوت در یکمین از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه در مبحث صلوة عیدین بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی یعنی شرطی نسبت بکل مستلزم انتفای است نسبت بهر جزئی از اجزاء آن مجملا قنوت در جمیع
صلوات مگر عیدین مندوبست لکن در فرایض اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه بنا صلوة غداة و مغرب
سابقه و اهتمام در محافظت آن بیشتر است **مبحث چهارم** در بیان قرائت بدانکه مستفاد از اخبار
و کلام اخیار است که هر دعائیکه خواهد میتواند اکتفا نمود خواه الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سالت
ابا عبد الله ع عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا موقتا یعنی سؤال
کردم از کاشف اسرار و قاتلین جناب حضرت امام جعفر صادق ع از قنوت و آنچه گفته میشود در حالت
قنوت حضرت در جواب فرمودند قنوت هر دعائیست که جاری شود بقدرت خداوند علم بر زبان تو و بدانکه
دعائی را که در آن معین باشد یعنی دعائی در آن معین نیست که جایز از آن نتوان نمود پس هر دعائیکه بوده
باشد اکتفا میتوان نمود بجمله مجملا معتبر در قنوت اصل دعا یعنی اعم است هر چه مصداق دعا باشد
بوده باشد اکتفا باین میتوان نمود تقدیمی در آن علاوه بر آنچه مذکور شد نیست و هم چنین تقدیمی در آن
در جانب کثرت نیست بسند صحیح وارد است افضل الصلوة ما طال قنوته یعنی بهترین نمازها نمازیست که
قنوت در آن طول داده شده باشد و اما در جانب قلت پس استفاده از اخبار بچند نوع شده اول مداول علیه اخبار
صحیحه است که فرموده بجز میگرداند در قنوت اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لاعمامنا و لاعمامنا و لاعمامنا و لاعمامنا
انک علی کل شیء قدیر دوم مداول علیه است بحدیثی که حاکی فعل هادی راه دین هدی جناب حضرت امام
رضا علیه السلام التحیة والثناء است که عادت آنجناب بوده که قنوت ایشان در جمیع صلوات این بوده است
اغفر لنا و لوالدینا و لجمیع المؤمنین انک انت الاعز الاکرم سیم مداول علیه بحدیث مرویست در کافی و تهذیب
در مقام جواب سؤال از اقل قنوت فرموده منتهی تسبیح یعنی اقل قنوت اینست که تسبیح بگوید سبحان الله چهار مرتبه
مداول علیه است بحدیثی که مرویست در تهذیب است که فرموده مجزی است در قنوت سه مرتبه تسبیح یعنی سه مرتبه
بگوید سبحان الله و چهارم که تسبیح اقل از آن است که روایت شده است در اینمقام بلفظ هذا مرحوم محقق در شرایع
و علامه در تذکره حکم فرموده اند که اقل قنوت سه تسبیح است مستند آن ذکر شد و مرحوم شیخ سعید در کتاب
بیان و در دروس و مرحوم شیخ مفلح در کشف اللبس فرموده اند اقل قنوت سه تسبیح است با سه جمله
مستند سه تسبیح معلوم شد اما مستند سه جمله پس استفاده چه از این همان حدیث که مشتمل بر سه تسبیح است مگر آنکه
بجزئی خطا باشد و بسم الله الرحمن الرحیم از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده

از محمد بن علی بن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه ع اسأله عن القنوت فکتب اذا کانت ضرورة
شدیدة فلا ترفع الیدین وقل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحیم میگویم اگرچه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن
ظاهر اینست که تقیه مابین حالت تقیه و غیرها در این باب نبوده شاید از لحاظ امر بترک رفع یدین فرموده باشد
بگفتن بسم الله مرتبه پس مقتضای این مذکور شدن اینست که این قرائی که بان قنوت متحقق میشود قول بسم الله است
سه مرتبه باقول سبحان الله است سه مرتبه قال فی الصحاح والدعاء یقنع ان یکون فی القنوت علی الحمد لله
والثناء علیه والصلوة علی نبیه والتعلیم السلام و نیست مراد از مرجع این بودن شاید بلکه بهر یک از حمد الله تعم و صلوات
اکتفا میتوان نمود مگر اینکه مقصود قنوت کامل بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ان ما یجزی عن القنوت اذا لم
منها ان یقول ربنا اغفر لنا وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم و منها ان یقول اسئلک من رحمتک التی وسعت کل شیء
والارض بالعبودیة و منها ان یسبح ثلث تسبیحات مختلفة از اینها بر مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تحمید و تمجید
بهر یک از کردن عاطف نیست بلکه میباید جمع نمود مابین هر دو باین نحو که قنوت ذکر مخصوص بدعا مخصوص است
در اثنای نماز نظر بعدم صدق و عاطف بسم الله الرحمن الرحیم و سبحان الله بحلاف ذکر و عدم صدق ذکر بر اغفر لنا
و لابائنا بحلاف و مما یحلا الیه مذکور شد تحمید و قنوت بود در جواب قلت و اما در جانب کثرت پس در سابق اشاره
شد که صدق ندارد در کتاب بالمسلم فی کافیات صلوات الله و سلامه علیه را و در باب الاعمال ماثورات که فرموده
الوکم فی دار الدنیا الوکم و احدیه القنوت قنوت ماثوره از ائمه طاهرین بسیار است مقام کنایش هر یک
ندارد لکن مصرح بر در کلام شیخ الطائفه در مبسوط و مصباح و جمع از اعاظم فقرا اینست که افضل ادعیه در مقام
قنوت کلمات فرجست و این افضلیت راجع بر تعیین و این ادعیه نسبت بروایت داده اند قال السید فی الجمال
ما روی فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم الی اخره و فی التهذیب روایة افضل ذلک کلمات الفرج پس مناسب در این
مقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال روایت میگویم کلمات علما در بیان اختلاف است قال شیخ الطائفه فی المصباح
افضل ما یقنت به کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و کلام
از هم در مقام تردید بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوتی نیست مگر مورد و چیزی اول بنقشا یعنی در مقام
لفظ و ما فیهن نیست دوم بزیادت بیانا لهو و هو رب العرش قال شیخنا المفید فی المقنعة نماز افرج عن نماز الهرب
بعد الحمد مع یدین با التکبیر ثم قلبها مجعلا بالمنهما الی السماء ظاهرها الی الارض و قنت فقال لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما
بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مذکور در مراسم و مهذب و کتاب

مشتبه

مشتبه الحال مثل مقنعه است و تفاوت مابین مقنعه و کتب مذکوره و بین مصباح باز بزیادت و نقصانات
اما زیادت پس بجهت اضافه لفظ و سلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح مذکور نیست
و اما نقصان بجهت آنکه و ما فیهن در مقنعه و غیره مذکور نیست و در مصباح مذکور است بجملة از تنقیح کلمات
ظاهر میشود اختلاف در کلمات فرج از چند راه اول بیان دو کلام شیخ است در دو کتاب مذکور و بیان تحریر
که لفظ و ما فیهن در نظام نیست و در مصباح هست جنانچه مذکور شد دوم آنست که کلمات فرج مشتمل است بر و سلام
علی المرسلین بعد از رب العرش العظیم و مشتمل بر و ما فیهن نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب و غیره
و مقتضای مصباح و نهایه عکس آنست یعنی کلمات فرج مشتمل است بر و ما فیهن و مشتمل بر و سلام علی المرسلین
نیست هم آنست که کلمات فرج مشتمل بر جمله هست بدین نحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم
و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و این مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب عمل است از فقیه
و مقتضای کلام سید مرتضی است در جمل و شیخ الطائفه است در جنایز مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام
و دیگر محقق ثانی است در جعفریه و کنتی است در جنة الواقیه و بلد الامین و شهید ثانی است در شرح لمعه
شیخ ارشاد چهار مثل سیاست با زیادتی و ما فوقهن قبل از و ما تحتهن و زیادتی هو قبل از رب العرش العظیم
این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه قال لفظ کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما فوقهن و هو رب
العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین بهم مثل سیاست باز لکن بازیادتی صلوات
در آخر و این مقتضای کلام کنتی است در جنة الواقیه قال مشیرا الی کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم
لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن
و ما تحتهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطیبین بدانکه اختلاف
کنتی در ذکر کلمات اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار ما بیان مقام اینست که گفته شود که کلمات فرج قدر
که مشتمل است بر آن صحیح رسیده در باب تلقین المیت اگر کافی و آن حدیث است که روایت کرده زراره از حضرت امام
امام محمد باقر ع که فرموده اذا ادرک الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم
والحمد لله رب العالمین این حدیث صحیح دلالت میکند بر اینکه کلمات فرج همین است مفروض اینست که مستحب
قراءة کلمات فرج در قنوت پس قدر مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و مستندی

و ما اخذ بجهت سایر اختلافات ظاهر نیست لکن قول سید ظاهر اینست که مستند آن چیزیست که مرحوم صدوق
در باب غسل است از فقیه روایت فرموده مرسلا قال الصادق ع جان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی رجل
من بنی هاشم و هو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین فقالها فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی انقذه من النار و هذه الکلمات
هی الکلمات الفرج مظنون اینست کلمات اعاظم مذکوره در قول سید ماخوذ از این روایت باشد لکن انصاف اینست که اعتماد
در این مطلب میتوان نمود اما الا پس بجهت آنکه و سلام علی المرسلین اگرچه مذکور است در دعاء مذکور لکن
اینقدر کفایت نمیکند در حکم باینکه و سلام علی المرسلین جزء کلمات فرج بوده باشد بلکه دلالت در صریح بر مسلمات
که هذه الکلمات هی کلمات الفرج از کلام معصوم باشد و این مسلم نیست بلکه از کلام رجل صلوة است و لیل بر این
مطلب اینست که حدیث مذکور بسند صحیح روایت نشده کافی و در اینجا ذیل مذکور نیست و روی فی الباب المذکور
ای فی باب تلقین المیت من الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله ع جان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی رجل من بنی
هاشم و هو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد
لله رب العالمین فقالها و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی استنقذه من النار انتهی
الحدیث و اگر ذیل مذکور در فقیه از تتمه حدیث مسعود ثقة الاسلام اعلی الرحمان میفرموده ندب علیه مذکور کافی
دلیل بر اینست که از کلام معصوم نیست بلکه از کلام صدوق است پس در کلام معصوم الحال کلمات فرج نشده است
بر هر یک مشتمل باشد بر و سلام علی المرسلین تا مقام حکم نمود بر اینکه و سلام علی المرسلین جزء کلمات فرج میباشد
غایة ما فی الباب اینست که مرحوم صدوق این الحاق را مرتبه استحباب است این بحدی نیست که توان اعتماد بآن نمود
در تعیین مسوغ شرعی بنا بر مقابل حدیث صحیح مذکور یعنی حدیث زراره مگر اینکه مرحوم چند چیز بوده
باشد اول مشارکت و مشابهت در اکثر الفاظ با کلمات فرج با این جهت الحاق این لفظ را فرموده بوده باشد این
دوم اشتباه شده باشد وجه اشتباه همین است که مذکور شد یعنی چون دیدند اکثر امور اینها مشارکت داشت
با کلمات فرج الحاق بر آن فرموده مسامحه و اشتباه در امثال این امور بسیار میشود و اما بی اشتباه کلمات
جنانچه بعد از تامل در آخر حدیث صحیح زراره مشتمل بر اینست و تامل در آخر حدیث مشتمل بر اینست ظاهر میشود
ثالث آنست چون که کلمات فرج کلماتیست که تلقین بر میت میشود در حال احتضار جنانچه مدلول علیه حدیث زراره
که مدلول مذکور شد و این حدیث مشتمل است بر اینکه فرج کلماتیست لیس عادة در حال احتضار تلقین بآن شخص میت فرموده

این

این باعث شد که مرحوم شیخ صدوق الحاق کلمات فرج بر آن فرموده اند با اشتراک در غالب الفاظ این جهت وجه است که اشتباه
اشتباه میشود لکن ایضا هم تمام نیست چه شود جنانچه مذکور شد کلمات فرج متقرب میشود بر اینها مانع مترتب شود بلکه
مغایر بوده باشد با کلمات فرج و اما ثانیا پس بجهت آنکه در اینجا هم وارد مرویه که کافیات بسند صحیح و صحیحات از
لفظین یعنی و ما تحتهن و سلام علی المرسلین در آن مذکور نیست و این موجب وهن میشود حضور صادر مقابل حدیث
صحیح و اما ثالثا پس بجهت آنکه مرویه در تقیید سلامت و مرویه در کافی صحیح باوده و اختلاف حکم پس
اعتماد بما فی الکافی است و احتمال تعدد واقعه بعیدست بلکه مرد از زهره هاشم و اینکه در حالت احتضار بوده کلام
حتی فائده اینجا بخوانند مرویه در تقیید کافی است چون که مشتمل بر تنقیح و ما فوقهن نیست ممکن است مستند شیخ رحمه الله
بوده باشد اسقاط این لفظ فتامل و سایر اختلافات دیگر و جان معلوم نیست مگر بعضی فقیه که مذکور است
در آن نسخه و ما فوقهن و هم چنین و ما تحتهن بجمله از جمیع آنچه مذکور شد ظاهر شد اینکه از کلام ابن زهره که مشتمل
نموده کلمات فرج است همان قدر است که صحیح مذکور در زراره مشتمل بر آنست و اینظاهر میشود از تتمه الاملا
و محقق در معتبر و علامه در منتهی و شیخ بهائی در منتهی الدرایه و صاحب جواهر پس و سلام علی المرسلین خارج
از کلمات فرجست و هم چنین است و ما تحتهن و ما فوقهن کلام میکند در این مقام هست اینست اگرچه الفاظ
مذکوره از اجزاء کلمات فرج نباشد لیاحکم میتوان نمود بجواز قرائت آنها در اثنای کلمات فرج در اثنای قنوت
صلوات مفروضه باشد میگویم اما و ما تحتهن و کذا و ما فوقهن نیلید تامل شود در جواز بیان باز هم در اثنای کلمات
فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در صحاح قنوت خصوصا مثل کلام کردالبرنا و علمنا الرجل شاء
میباشد پس مدیح خواهد بود لحت حدیث صحیح اثنی علی نبیک و صل علی نبیک و استغفر لذنبک الوارد فی
مقام الجواب عن القنوت فیه قول معلوم نقال لان علی نبیک الی آخره لکن در صورتیکه مقصود تاریخ همین بوده
باشد در جزئیت کلمات فرج و اما و سلام علی المرسلین پس حکم این اگرچه اخفی از و لفظ مذکور است لکن باز
نباید تامل در جواز شود نظر باینکه اینجا عنایت بجهت تعلیم رسلین یعنی طلب رسلین حاصلست از خلاف عالم درجه تعلیم
رسلین پس در صورت احتمال باین قصد نباید تامل شود در جواز بل نفس الکتب آن در خصوص قنوت صلوة
جعفر ابن سدیر عن ابی شیخ الطائفه فی المصباح عن سلیمان بن جعفر المروزی عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا
یجوز قال لا تقل فی صلوة الجمعة فی القنوت و سلام علی المرسلین لکن حکم بعدم جواز بعض استناد باین روایة
مشکلست نظر بعدم صلاحیت حدیث بجهت تخصیص عمومات متکثره بر زمن تسلیم انتقاص بموجب حدیث
لازم است تعدیه از آن بغیر قنوت صلوة جمعه ممکن نیست لکن حرم مجلسی در بحار شرح این لفظ را مظنا
احتیاط را اقتصر در کلمات قنوت اگر بر اولویت ترک بوده باشد بلکه نیست **بحث پنجم** در جواز قنوت بغیر لغت عرب

وهذه جوازات بلکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله اکثر فقها قایل شده اند بجواز مثل شیخ صدوق در فقیه
جواز حکایت از نقل له از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق در معتبر و علامه در منتهی ذکر کرده و نهایة
الاحکام و مختلف و شیخ شهید در بیان و در روض و فاضل مقداد در تنقیح و کنز العرفان و محقق اردبیلی در مجمع الفائده
و فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار و قول بعدم جواز را حکایت کرده اند از نقه جلیل القدر
سید بن عبد الله و از محقق ثانی در جامع المقاصد نظر کرده و قایل بمنع مفصله در از مرجع است تحقیق مقام متعین
اینست که گفته شود در این مبحث دو مقام است مقام اول آنست که مناجات و تکلم با خدا و ندعالم جل شانه در جمیع
احوال نماز خواه حالت قنوت باشد یا حالت سجود یا حالت تشهد یا حالت قیام بهر لسانی که بود و شاید اگرچه قدرت
بعربی داشته باشد که همان مطلب را تعبیر بعربی نماید این مطلب ظاهر اینست که جایز بوده و شاید اظهر بنحو مقرر وارد بود
و اثر این مطلب مقام دوم آنست که آیا جایز است در قنوت اجتزاء نماید بغیر لغت عرب و قصد ایشان بقنوت مرتفع
نماید بان لغت انصاف اینست حکم بجواز این مشکلات بلکه ظاهر اینست که حکم بجواز نتوان نمود نظر باینکه مستند
از نصوص معتبره وارده در مسئله علاوه از جواز در منع جمیع نیست و اما کلمات فقها پس نیز مختلف است از بعضی
علاوه از اثر در مقام اول معذور ذکر معلوم نیست و مجملا تکلم و مناجات با خدا در حالت جلسه و طلب حاجت و استدعا و طلب
بهر لسانی که بود در جمیع احوال نماز جایز است اگرچه حالت قنوت بوده و شاید اما اقتصار بر اینقدر و اجتزاء
بان از قنوت موظف در صلوة پس ثابت نیست بلکه ظاهر اینست مراعات عربیت در آن معتبر بوده و شاید **بحث ششم**
در بیان قنوت صلوة جمعه است بدانکه نزاعی نیست در آن در رکعت واحده است که صلوة عیدین که قنوت در آن
در هر دو رکعت است بلکه در هر یک از دو رکعت متعدد است ظاهر اینست خلافی در این نیست کلام ابن ادریس در
سرائر که فرموده عند ابن الصلوة لا یکون فیها الا قنوت واحد آیه صلوة کانت جمعة است بر مسامحه مراد غیر از
صلوة عید نیست و هم چنین صلوة جمعه لکن این محل خلاف است فقها مذهب اهل قهار و اهم اختلاف کرده اند
در قنوت نماز جمعه که واحد است یا متعدد جماعتی از اعاظم قائل شده اند که قنوت نماز جمعه یکی است و اکثر از
فقها قائل شده اند بتعدد قنوت در آن لکن هر یک از فریقین اختلاف کرده اند اما ما الذین بوحدت قنوت
پس اختلاف کرده اند در اینکه قنوت واحده در رکعت اولی است یا در رکعت ثانیه شیخ مفید و مرحوم علامه در مختلف
و صاحب مدارک قائل شده اند بر اینکه قنوت در نماز جمعه یکی در است و اینکه در رکعت اولی است و اینظاهر مشهور
از مرحوم ثقة الاسلام در کافی و مرحوم شیخ صدوق در فقیه اگر چه قایل بوحدت قنوت شده اند لکن حکم نموده اند
بر اینکه مثل سایر صلوات در رکعت ثانیه است بعد از رفع از قراءة و کلام ابن ادریس در سرائر اگرچه صریح در وحدت
قنوت است لکن محتملات که مراد اتیان بان قنوت واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانکه ممکن است مراد اتیان بان بوده

باشد

باشد در رکعت ثانیه و حکی است که او عاء ظهر شود در احتمال ثانی چه اگر مراد اتیان بقنوت واحد در رکعت اولی بوده
نظر بعدم اعتبار مناسب این بود که تنبیه بر آن نماید و اما قایل بتعدد قنوت پس ایشان اختلاف کرده اند حاصل
اختلاف در این مقام رابع میشود پس قول اول آنست که قنوت در رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت
ثانیه بعد از رفع راس از رکوع و این مختار شیخ طائفه است در نهایه و این براج است در مهذب و محقق
در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد و مختار شهید ثانی است در روض و بیان
و شرح ارشاد و شرح لمعه قول ثانی مثل قول اول است لکن در حق امام یعنی امام در صلوة جمعه در رکعت
اولی اتیان بقنوت مینماید قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ
طایفه است در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و محقق است در معتبر و علامه است
در تذکره قول سیم مثل دو قول مذکور است در تعدد قنوت لکن مخالف با آن است در اینکه هر دو قنوت قبل از
رکوع است خواه رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه این قول حکایت شده است از ابن ابی عقیل مقتضای حکایت
اعم است از اینکه امام بوده باشد یا ماموم و این ظاهر کلام ابی الصلاح است در کافی قال بقنوت فی الرکعة الاولی
والثانیة نظر باینکه معهود نزد علماء شیعه آنست که قنوت بعد از فراغ از قراءة و قبل از رکوع است اگر
مراد ابی الصلاح غیر آن بود که تنبیه بر آن نموده باشد مختار ما بین اقوال قول اول است پس
قنوت در صلوة جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است مرحوم شهید
ثانی در شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت داده اند محقق نماند آنچه مذکور شد
در خصوص صلوة جمعه بود یعنی در رکعت و اما هرگاه ظهر جمعه بوده باشد یا یعنی چهار رکعت خواه منفرد اتیان شود یا اتیان
در این صورت مثل سایر نمازهای چهار رکعتی است قنوت در آن واحد است در رکعت ثانیه قبل از رکوع خلافی در
مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در تهذیب مقتضای کلام آن بزرگوار در کتاب مذکور آنست که صلوة روز جمعه
مشتمل بر دو قنوت در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع در صورتیکه اتیان شود بجماعت
و اما هرگاه اتیان شود منفرد پس ثابت در آن یک قنوت در رکعت ثانیه قبل از رکوع مقتضای این کلام
قول بتعدد قنوت است در صورت اتیان نماز بجماعت اگرچه چهار رکعت اتیان نماید بلکه اگرچه نماز عصر بوده
باشد مؤید اراده ملاقات استثناء اند از این حکم لکن این قول ضعیف است پس تعدد قنوت در چهار
رکعت ثابت نیست اگرچه اتیان شود بجماعت **بحث هفتم** در حکم قنوت است در صورت اخلال بدانکه اخلال یعنوت
در محل خود یا عمدا یا سهوا و هرگاه اخلال بقنوت نمود عمدا در این صورت تدارک بهیچ نحو ثابت
نیست مطلقا خواه در اثناء نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از آن پس هرگاه کسی بهیچ وجه تدارک قنوت نمود عمدا

بعد از آن هم شد در اثناء صلوة یا بعد از فراغ از آن شرعیت تدارک قنوت در این صورت ثابت نیست بنابراین
هرگاه مأموم مسبوق ترک قنوت نمود بجهت لحوق با امام در رکعتی تدارک قنوت در این صورت بعد از رفع راس
ثابت نیست و اما هرگاه اخلال بقنوت نمود سهوا پس این متصور میشود بچند صورت اول آنست که متذکر شد
بان بعد از میل بجهت رکوع اگر قبل از بلوغ بحد رکوع شغل بوده در این صورت ظاهر اینست که جایز بوده باعود
تدارک قنوت معنی نماید بعد از آن برکوع و ورود در آنست که متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از
استکمال بذکر بوده باشد یا در اثناء ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در این صورت مستند در جواز اینست که بعد از رفع راس
از رکوع اتیان بقنوت نماید و این مشهور بین فقهاست بلکه جمله از عبارات اجلا اصحاب ظهر انتفاء
خلاف در مسئله است لکن ظاهر از اثر مرحوم علامه حکایت نموده از ابن ابی عقیل منع تدارک و تلافی است در مانحن
فیه این ضعیف است پس مختار استحباب تدارک است سیم آنست که متذکر شد بعد از رفع راس از رکوع و قبل از انحنا
بجهت سجود بوده باشد یا ظاهر اینست در هر حالت استحباب تدارک ثابت بوده باشد یا چهارم آنست که متذکر شد اخلال
بقنوت بعد از انحنا بجهت سجود و قبل از بلوغ بحد سجود پنجم آنست که متذکر شد بان بعد از وصول بحد سجود و یا
سجده ثانیه یا فیما بین سجدتین یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه در این
دو صورت اگرچه مقتضای کلمات فقها مختلف است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده لکن مختار
عدم ثبوت تدارک است ششم آنست که متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در قیام ثالث الی آخر الصلوة
یعنی عدم ثبوت تدارک در این صورت اظهر از سایر است مجملا در جمیع صور ثلث تدارک قنوت
معنی ندارد نماز ثابت نیست و اما در جمیع تدارک بعد از رفع نماز پس اگرچه مقتضای کلام مبسوط و
منتهی خلاف آنست لکن مختار ثبوت رجحان است و اینظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب پس بعد از فراغ
از نماز راجح در حق او اینست که تدارک قنوت معنی نموده باشد بهمان حالت جلوس پس عود بقیام بجهت تدارک
قیام معنی ندارد نیست بلکه رجحان عود ثابت نیست هفتم آنست که متذکر شد بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز
لکن قبل از انصراف و انتقال از مکان نماز هشتم مثل هفتم است مگر اینکه متذکر بحقیقت حال بعد از انتقال از مکان
نماز بوده خواه وقت نماز باقی بوده باشد یا نه ظاهر اینست رجحان تدارک قنوت معنی در این دو صورت نیز ثابت
بوده باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل بوده باشد بهمان حالت اتیان بقنوت مینماید و اگر مستقبل بوده باشد مستقبل
اینست و در قبله نموده بعد از آن اتیان بقنوت معنی نماید **بحث هشتم** در بیان امور مناسبه در این مقام است
در این مقام تنبیه بر چند مطلب مناسب است اول آنست که قنوت مفروض بعد از تدارک آن آیا متصف بوصف قضا
یا اداء میگردد ظاهر از کلمات بسیاری از فقها آنست که قضا است تحقیق مطلب متعین اینست که گفته شود یکم

از آن

از آن تمسکی در اثبات آن نیست چنانچه یکم نیز تمسکی در قضائیت آن نیست بقیه دیگر محل تامل است اما قسم اداء
پس آن قسم اول از اقسام مذکوره است و جمله با تدارک اتمامی ظاهر است و اما قضا پس آن متوقف است بر اتیان
با شده باشد بعد از انقضای وقت و هم چنین است قنوت که اتیان شده باشد با بقاء وقت بقدر یک رکعت یا در وقت
در قنوت نماز چهار رکعتی نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه است اشکال در آن چنانچه مذکور خواهد شد و اما
در سایر اقسام پس اگر بنظر آن نظر مرسل ادات بجهت آنکه قضا در اصطلاح اهل اصول و فقها عبارت ماتی بعد
بعد از انقضاء وقت است و اگر در این مقام متحقق است که اتیان بجزء صلوة شده در خارج در بعد از
خروج وقت فرضیع در اقتضی اینست که گفته شود تا بحال بحدیث بر آنچه در مقام که در آن بیان وقت اجزاء نماز شده باشد
بلکه ظاهر اینست که وقت اجزاء عبارت موقته همان وقت کلمات و لهذا هرگاه اتیان بصلوة شود در اول وقت
هر جزء از آن اتیان بوقت شده خواهد بود و هم چنین هرگاه اتیان شود در وسط وقت یا آخر وقت بعد از اجزاء
عبارت موقته تابع وقت نفس آن عبارت است پس اگر وقت نفس آن عبارت موسع بوده باشد وقت اجزاء آن
نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبارت مضیق بوده باشد وقت اجزاء آن نیز چنین خواهد بود بنابراین هرگاه
اخلال بقنوت در نماز ظهر شده باشد و متذکر شد آن بعد از فراغ از نماز ظهر پس اگر باتیان وقت ظهر بوده باشد قنوت
در وقت خود اتیان شده خواهد بود پس باید ادا بوده باشد یا هرگاه وقت ظهر جاری شده باشد مثل اینکه تا غروب شمس
باقی نمانده مگر مقدار ادای عصر در این وقت قنوت مذکور بعد از انقضای وقت خود خواهد بود پس قضا خواهد بود
و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال و از وقت ظهر آن نمانده مگر مقدار دو رکعت در این صورت مدرک است که بگوییم
قنوت مازید بقضا بوده باشد یا بگوییم قنوت در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قراءة بود بنابر مفروض وقت رکعتین
اولیین منقضی شده پس صلوة است قنوت مفروض بعد از انقضای وقت خود شده لکن نظر بعموم مدرک رکعة
فقد ادرک الوقت در صورت مفروض رکعتین اولیین در وقت خود خواهند بود و جزء تابع کلام است پس در این صورت
ادا خواهد بود و هم چنین است حال در قنوت عصر هرگاه متذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر در حالتیکه باقی نمانده باشد
از وقت مگر مقدار دو رکعت یا رکعتین پس قنوت مازید در جمیع صور ادا خواهد بود مگر قنوتیکه اتیان شده بعد از
انقضای وقت بعد از اطلاع و تامل در آنچه مذکور شد نباید تامل در این شود بنابراین مراد فقها نباید قضای یعنی
مفروض بوده باشد بلکه مراد اینست چونکه قنوت بعد از محل خود اتیان شده از این جهت تغیر از آن مقضا نموده اند اگرچه
در اکثر صور متصف بوصف ادا بوده باشد یا همچنین نماند آنچه مذکور شد که قنوت در غیر محل خود واقع شده است مطلب ثانی
است که حکم مذکور چنانچه ثابت است در صلوات مفروضه ثابت است در صلوات مندوبه بنابراین اعتقاد اگر در صلوات
مفروضه مذکور شد مطلب هم است که جهت راجح است در قنوت مطلقا خواه در نماز مفروض بوده باشد یا در نماز اختیاری لکن

در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس اخفات در ان راجح است اگرچه در نماز جهری بود بنا بر این در صورتیکه اجهر
سماع امام متحقق شود تامل در ان نیست و اما در صورتیکه بعید از امام بود بنا بر اینکه اجهار موجب اسماع امام نشود
محل تامل است لکن باز ظاهر اینست که جهر در حق او رجحان و اخفات راجح بود بنا بنا چنانچه در مجمع البیان شیخ
بلکه ضبط شاید جهر و اخفات در صلوات یومیه متعین است که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا
باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات اما
وجوب جهر پس در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولین و اما وجوب اخفات پس در قرائت باید از تسبیحات
اربع در رکعتین اخیرتین در نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب و اما همان اخفات پس در استعاذه است و اما
رجحان جهر پس در غیر الزبیان شد از اذکار و ادعیه ثابته در ان و در بسمله در رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه
مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس وجوب جهر در همان جهری نمیباشد بلکه لازم الاخفات این در مثل
قرائت در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولین و در قرائت و بدل ان در غیر رکعتین اولین است یا راجح الاخفات است
و این در غیر ایام مذکوره معلوم است اگر مذکور شد در صورتیست که ماموم باقی بر وصف ماموم میباشد بنا بنا اما اگر بانفراد
نبود بنا بنا منفرد خواهد بود یا امام حکم چه بیان خواهد آمد مذکور شد منفرد نماند حکم تکبیرات ست انتهاجه در حق امام مثل
استعاذه است که اخفات در ان راجح است و اما نماز صبح پس ان در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات منقسم
میشود بر سه قسم لان الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و لزوم اخفاف در ان نمیباشد اما لزوم جهر پس در قراءة
است و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت بامام و منفرد و هم چنین در تکبیرات ست انتهاجه لکن
در حق امام و اما رجحان جهر در غیر ایام مذکوره شد و اما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات این در
صورت است که ماموم بعید نبود بنا بنا از اسماع صوت امام نکند و اما هرگاه بعید باشد بحدیکه در اقوال
ثابته در ان نماند در حق او منقسم میشود بر راجح الجهر و راجح الاخفات اول در قراءة و ثانی در غیر ان از اذکار و
ادعیه ثابته در ان و لکن در همان جهر اگرچه در صورت مفروضه بنا بنا اشکالی هست و اما نماز ظهرین پس اینها
اقوال ثابته در ان منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر پس لزوم جهری در ان نمیباشد
لزوم اخفات در قرائت در رکعتین اولین و در قراءة و بدل ان در اخیرتین و در همان جهر در بسمله و قنوت و در دعا
بعد از رفع رأس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای بعد از ان که عبارت و بنا بنا از الحمد لله رب العالمین اهل
الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات پس در غیر اینهاست که مذکور شد و این مذکور شد
در حق منفرد است و اما در حق امام پس ان نیز چنین است یعنی اقوال ثابته در و نماز مذکور منقسم میشود بر سه قسم
لکن نه بنحو مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قراءة و بدل او و غیر از استعاذه و تکبیرات ست انتهاجه

راجح الاخفات در تکبیرات ست انتهاجه و استعاذه و اما لازم الاخفات پس فرقی بین امام و منفرد نمیباشد و اما
ماموم پس در همان جهری در حق او نمیباشد بلازم الاخفات یا راجح الاخفات لازم الاخفات در حق مسبوق
در رکعتین اولین یا در همه و در قراءة و بدل او در حق غیر مسبوق بر کعتین او در سه در یک رکعت و راجح الاخفات در
ما عدا ان مطلب هم در بیان قرائات ثلاثه قرآنیه در قنوت در نظر چه نیست و چه اشکال بنظر نمیرسد مذکور شد بهم
قرآن و این تشکیک نیز راه ندارد و بجهة انکه قرآن قراءة اکثر از سوره واحد است بعد از حمد بقصد قرائت
مطلوب در نماز و این در محل کلام ثابت نیست لکن کلام اینکه در این مقام هست اینست که اگرچه تشکیکی در جواز قراءة
آیات قرآنیه نیست در حال قنوت لکن کلام اینست که آیا اجتزاء بان قرائت مبتلی نمود در قنوت مطلوب در
نماز یا خیر ظاهر در اینمقام تفصیل است بیان ان اینست که اگر آیه مقروه از آیات مشتمل بر عز و انکسار و للعباد
از خلاق عالم الجلال خارج بوده شد بنا بنا مثل بنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین یا مشتمل
بر طلب مغفرت شد بنا بنا مثل بنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و امثال اینها ظاهر اینست
که جواز اجتزاء بان علی تشکیک نبوده شد بنا بنا چنین هرگاه مشتمل بر تمجید و تجلیل الرحمن نبوده شد بنا بنا مثل آیة
الکرسی و الحمد لله رب العالمین و رب العالمین اقتصار بهمین یا تراءة کل سوره یا بعض سوره و نحو اینها جایز
ظاهر اینست که تامل نباید نمود در جواز اجتزاء نظر بعموم حدیث صحیح اتی علی زیت و عموم ما جری لله علی السنة
و لا اعلم فیه شیئا موقتا و حدیث بسمله ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهد بر اینست مراد از طلب و اما مثل آیه
قم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من
یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی آخره یا مشتمل بر قصص بوده شد بنا بنا مثل اذ قال یوسف لابیه
یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا الی آخره و نحو اینها پس ظاهر اینست که اجتزاء بامثال آیات مذکوره میتوان
نمود در اینجا و نمیتوان ملحق کلام الله کرد در اینجا و مقام است اول جواز قراءة آیات قرآنیه در مقام قنوت
و ثانی جواز اجتزاء بانست از قنوت موظف اول ثابت است بعنوان الاطلاق ثانی در ان تفصیل است که مذکور
شد نظیر اینچه در علی بعض لغت عرب در مقام قنوت بیان شد بحث نهم در بیان استحباب رعایت اطمینان
است در مقام قنوت اول تکبیرات بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام رحمهم علامه در کتاب مختلف فرموده اند از علی بن بابویه که والد بزرگوار مرحوم شیخ صدوق بوده شد بنا بنا که از جهر قائل شده اند که تکبیر از برای قنوت
ثابت نیست و اینقول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم و مرحوم علامه
نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله تعالی روحهما که ان بزرگوار در کتاب فرموده از شیخ سعید شیخ مفید نور الله
تعالی روحه السعید که انرحم در اخر عمر رای شریف ایشان مستقر شده بود بر عدم تکبیر از برای قنوت و لکن مشهور

باین فقها و الله تعالی در اینجا است که تکبیر بجهة قنوت مستحب است و این قول بمختار است پس در وقت اراده
قنوت سنت است که اتیان بتکبیر نماید بارفع یدین و این تکبیر از باب قنوت و مستحبات است و در بیان بیان
که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه دو و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی بجهة رکوع و پنج بعد از نماز جهاد در رکعتی عدد
تکبیرات رکوع و سجود بیست است بنابراین عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز ظهر و عصر و عشا شصت است و عدد
تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب پانزده است و علاوه تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح و مغرب بیست و پنج است
بعلاوه انضمام بیست و پنج هشتصد عدد تکبیرات میرسد بهشتاد و پنج بعلاوه انضمام پنج تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر
بجهة قنوت عدد تکبیرات میرسد بنود و پنج جملا از جمله مستحبات قنوت اینست که در حین اراده قنوت تکبیر
بگوید بارفع یدین در صلوات یومیه ظاهر اینست که این استحباب در نوافل نیز ثابت بوده باشد هم چنین در نماز
کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز عیدین پس اگرچه تکبیر در ان
قبل از شروع در قنوت ثابت است لکن تکبیر بجهة قنوت بودن ثابت نیست و اما نماز جمعه پس ثبوت اصل تکبیر
قبل از قنوت معلوم است چه جایز است که بگوییم ان تکبیر بجهة قنوت باز خواهد در قنوت اول بوده باشد یا در قنوت
ثانی و دوم رفع یدین است در حال قنوت بدانکه رفع یدین از مدعی ظنی در مهیت قنوت نمیباشد بلکه قنوت
عبارت از اصل دعا یا ذکر باشد و در حال معین اگرچه رفع یدین با او نباشد پس رفع یدین مستحب
خواهد بود در حال قنوت بنابراین هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه در ان قنوت خود نیت غایة ما فی
الباب ترک رفع یدین نماید و این مستحبی است در حال قنوت چنانچه این حقیر در سفر مکه معظمه مکرر
اتفاق افتاد که اکثر اعرب بر سر حاج میریختند بجهة مطالبه نمود بدون اذیت در نماز جماعت در مقام قنوت
بجهة محافظت از شر ان اشرار اینعبارت را میخواندم اللهم احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا
و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا من شر الاشرار و المفسدین بحق محمد و اهل بیته الطاهرین و ترک رفع ید
مینمودم بجهة تقیه یعنی نماند که رفع ید مستحبی است در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع رأس در نماز وتر که
جمع کثیری از فقها حکم فرموده اند که در وتر و قنوت یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رفع رأس از رکوع
و رفع یدین در دعا نیکه بعد از رفع رأس است ثابت نیست و اما در قنوت صلوة عیدین پس ظاهر ایکه مشهور
است که رفع یدین در قنوت عیدین ثابت نباشد بنا بمقتضای فرموده اکثر فقها است که رفع یدین در حال
تکبیرات میکند بخلاف دعا و اینها بین التکبیرین لکن صاحب وسیله در مجمع شیخ شهید در کتاب ذکری حکم فرموده
باستحباب رفع یدین در حال قنوت در عیدین باز عمل باین بعید است پس در حکم باستحباب رفع یدین
در قنوت عیدین مضایقه ندارم بنابراین اگر در رفع یدین در حال تکبیرات در صلوة عیدین بنا بر قول بعدم ثبوت

رفع یدین در حال قنوت ظاهر است و اما هرگاه بنا بر قول باستحباب رفع یدین در حال قنوت عیدین پس امر
رفع یدین در تکبیرات اولی ظاهر است در رکعت اولی و ثانیه و اما در غیر تکبیر اولی پس تا در سنت بدو طریق ممکن است
اول انکه در وقت اراده قنوت رفع هست یا نیست اگر رفع هست یا نیست بعد از ان رفع نماید بجهة تکبیر دوم انست بهمین نظر
که حالت قنوت هست رفع یدین نموده اتیان بتکبیر نماید بعد از ان رفع یدین نماید بجهة قنوت نظیر این حالت تکبیر
رکوع است بعد از فراغ از قنوت در نماز یومیه مثلا پس ان نیز بهمین دو طریق ممکن است اول انست
که بعد از فراغ از قنوت در دست راستین او در بطریق متعارف بعد از ان رفع یدین در حال تکبیر بجهة رکوع
دوم انست که بعد از فراغ از قنوت بدون حالت رفع یدین نموده تکبیر بگوید مگر در صورتیکه بسیار
بلند نموده شد بحدیکه قریب بمنتهی الید رفع یدین در تکبیر ایشان حد بوده شد بنا بنا در این صورت اکتفا بهمان حالت
کفایت نمیکند در تاریخ سنت سیم از امور مذکوره بیان تعدد رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت ان
پس میگوییم ظاهر میشود اختلاف فقها در این مسئله بعد قول اول انست که رفع یدین نماید در حالت
بسط کفین تا بحدیکه یدین محاذی باصورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب زمین باشد و بطن بجانب سما
و این مشهور میان فقها است مرحوم شیخ شهید ثانی قوی انست باصحاب داده و در مثل اینست در کیفیت
و اقل از انست در تعدید یعنی بهمین نحو بلند نماید تا بحدیکه مقابل سینه مصلی شود اینقول مختار ابن
براج و ابن ادریس است انظر کفین را بسوی آسمان نگهدارد و بطن کفین را بسوی زمین و اما
مقدار رفع یدین پس مختصر نیست این قرائت که مرحوم محقق در معتبر نسبت بقیل داده رابع اقوال قول بجواز اربع
یعنی تا سه سنت میشود رفع یدین خواه ظهر کفین را بسوی آسمان نگهدارد یا بطن انرا با او لویه قرار داده
بطن کفین را بسوی آسمان اینقول را محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول
اولست لکن تعدید مذکور بعنوان ندب در جمیع حالات نه حتم و الزام پس تا سه سنت میشود بطلان رفع یدین لکن
اولی اینست که رفع نماید بحدیکه یدین مواجه روشود ظاهر اینست که اقتصار یدین احد هما بحدیکه ضرر نباشد پس سنت
مؤدی میشود خواه یدین را جمع بحیث متصل بهم نگهدارد یا منفصل و اولی اینست انگشتان دست را بهم بچسباند مگر
انگشت بزرگ را بمانند انکه وظیفه دست مصلی در حال نماز نسبت بضم اصابع و عدم ضم بر سه قسم است اول مستحب
ضم اصابع است کلا مگر انگشت بزرگ را لکن مختص بحال قنوت چنانچه مذکور شد دوم تفریج اصابع است
یعنی هر انگشتان از هم جدا نماید و این مستحب است در حالت رکوع سیم ضم کلا انگشتان حتی انگشت بزرگ را
و این راجح است در جمیع احوال الصلوة مگر در حالتیکه مذکور شد خواه قیام بوده شد یا جلوس یا سجود چهارم از امور
مذکوره انست که مرحوم علامه در کتاب منتهی در این مقام قول بعدم از فرموده اند و ان اینست که مستحب در حق مصلی

انست که بعد از فراغ از قنوت دستها را بصورت خود بمالد و اینقول را روز مروده که چنین چیزی ثابت نیست و رجم
شهید بیان قول از جعفر کرکی از قدماء علماء شیعه است نقل نموده بعد از مسح و سینه بالین فرمود که این تا ظاهر نموده
بعد از فراغ از قنوت مستحب است که دست را بصورت و ریش و سینه خود بمالد بعد از ذکر اینقول فرموده است
این قول بعضی از علماء عامه است و این عام شریعت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین
مضایقه از این معنی ندارد لکن در قنوت نوافل نه فرایض نظر بحدیث معتبر بل صحیح که در او امر اجتماع مروی است
از جناب حجة الله الرحمن امام الانس و الجان حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه حاصل آن اینست
که بعد از فراغ از قنوت مالیدن دست بر روی صورت فضیلت دارد در نوافل لیلیه و نهاریه و در فرایض چنین
عملی جایز نیست و این حدیث مختصر است بحدیثی که در باب تعقیب در فقیه مذکور است رسلا هکذا قال الرضی
علیه السلام اذا مسحت یدیک الی الله عز و جل الاستحیی الله ان تردهما صفرا حتی یجعلهما من فضله و رحمته ما یشاء
فانه ما اعلم که فلا یرد یدیه حتی یمسح بهما علی رأسه و وجهه قال و فی خبر آخر علی وجهه و صدره حاصل ظاهر
مفهوم این حدیث شریف آنست که نیست شیء بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر خداوند عالم جل شانه را
شرم می آید از آن دست را خالی برگرداند تا آنکه قرار میفرماید از فضل و رحمت خود در آن دست آنچه که اصلح داند
پس هرگاه یکی از شما هر دو دست خود را برگرداند تا آنکه آن دستها را بصورت و روی خود بمالد و در حدیث
دیگر چنین وارد شده باید دست خود را بر گرداند تا آنکه آن دست را بر صورت و سینه خود بمالد و فقیه الاسلام نوری
حدیث وارد روایت نموده در کتاب دعا از اصل کافی از کاشف اسرار مقامات جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار فاستحیی الله عز و جل ان یردهما صفرا حتی یجعل فیهما من فضل
رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و راسه صفر معنی خالی است بدانکه اجراء
صاحب ناموس ظاهر میشود از آنست که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جایز است و این حدیث در فصل
اول از باب عاشر مکارم الاخلاق نیز مذکور است منتهی است حدیث بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم
این احادیث اگرچه نسبت بفرایض مختص است بحدیث معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل مؤید است منتهی نماند آنچه
مذکور شد معنی ظاهر حدیث بود اگر مفهوم در این مقام اینست در این حالت که از اول حالات است مثل آنکه دست را
در مقام سؤال بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت در خدمت کبیر است و سعی نماید بمبادا سؤال بی جواب نماید
که مستوجب طرد از ساحت اجابت عظمت حضرت مسئول شود در مقام سؤال فزعی فاید که نعوذ بالله
تعو جناب مسئول بالا و مولی دارد عمل امر این از سائل را متذکر شدت احتیاج و افتقار خود شود و غایت
غنا و عظمت مسئول و معبود را در نظر آورد بمقتضای شدت حاجت خود و کمال غنا و عظمت مسئول سؤال

نماید

نماید در مقام برق در باب احتیاط در دعا از کاشف اسرار مروی از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث
مرویست که آنجناب از والد بزرگوار خود و او از پدر بزرگوار خود و آنجناب از جد بزرگوار خود و آنجناب از پدر بزرگوار خود
مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه روایت فرموده که جناب موسی بن عمران علیه السلام مرور کرده بمردی در حالتیکه آن مرد
دست خود را بلند نموده بود بجهات آسمان اظهار حاجت و مسئلت خود مینمود بدگاه عظمت اقتدار خالق جهان
جل شانه جناب حضرت موسی از مرد را بهمین حالت مشاهده فرموده تشریف بردند بحاجت حاجتی که منظور نظر شریف
ایشان بود تا هفت روز طول کشید پس از آن معاودت فرمودند در دیدند که بهمان حالت باقی است در
آن وقت رافت نبوت بر آن سرور عالمیان غالب شده روی تضرع و ابتهال بدگاه حضرت ذو الجلال نموده
بعرض عرض ساخت جبروت چنین رسانید که ای پروردگار این بنده ذلیل قراست دستهای خود را بجناب
رحمت تو بلند نموده است دعای حاجت خود مینماید از وقت سؤال تا حال هفت روز منقضی شده ابواب رحمت
اجابت را بجانب او مفتوح نفرموده در آن وقت وحی از جانب عالم بما فی الضمایر و الاسرار بجانب آن مستوجه
درگاه حضرت غفار رسید که ای موسی او دعای حق دیستقبل بلاده و ینقطع لسانه الا استحیت لحیتی یا ابن
من الذب الذی مرته به یعنی ای موسی اگر بخواند آنچه که بخواند تا آنکه دست تو را بیفتد و قطع شود زبان او اجابت
او را نخواهم نمود تا آنکه بخواند آنچه که بخواند آنچه که قرار داده ام نعوذ بالله تعالی من الخذلان و الحرمان
عن خزانة اجابة الرحمن دوم از جمله امور که در اثنای نماز مستحب است وظیفه مکلف است باعتبار چشم
در احوال صلوة بدانکه وظیفه مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت
در جمیع احوال قیام مگر حال قنوت که مستحب در این وقت آنست که نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت
در هر دو این بود شاید در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این شود که این موضعی است که اشرف اعلی
اعضاء خود را بحالت مذلت می اندازد بجهت رعایت غایت تعظیم معبود جلیل و اظهار منتهای رتبه ذلت
در خدمت رب کریم بمقتضای آن تنبیه معمول دارد در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکفین بجهت آنکه
متنبه شود که این دست بلند نموده و باز نموده که منتهای رتبه ذلت بجهت سؤال رحمت و حاجت است
از خلاق السماوات و زمین پس این ذلت خود را وسیله راه نجات و فوز بسعادات کرده اند و اما وظیفه مکلف
در حال رکوع آنست که نظر نماید بمیان دو قدم خود و در حال سجود وظیفه او آنست که نظر نماید بجانب
انف خود و در حالت جلوس خواه بجهت تشهد باشد یا بجهت تسلیم یا مابین سجدتین وظیفه آنست که نظر
نماید بدامن خود شاید حکمت نظر در هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر باین فرمناسب ارباب
حیا است در مقابل آنکس که غایت حیا از آن مطلوب و مستحسن است سیم از جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است

باعتبار یدین در احوال نماز بدانکه وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قیام آنست که دو دست را در حال قیام
بگذارد بدو ران خود مقابل و موازی باید جمیع انگشتها را بهم بچسباند چنانچه بیان شد غایت این وظیفه
در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قنوت آنست که دست را
بلند نماید مقابل و ذکر دارد تا فراغ از قنوت و وظیفه او در حال تکبیرات آنست که دو دست را بلند نماید بنحویکه دست
سابق مفصلا بیان شد و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع آنست که دست راست را مرفق جات الاصابع
بگذارد بر زانوی راست و هم چنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار یدین در حال
سجود آنست که دو دست را بگذارد بنحوی مقابل صورت بنحویکه انگشتان را مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال
سجود رفتن آنست که اول دو دست را بر زمین برساند بعد دو زانو را و در وقت ایستادن دو دست را
از زمین بردارد بعد از آنکه دو زانو را از زمین بردارد نشسته باشد یعنی اول دو زانو را از زمین جدا نماید بعد از
آن دو دست را از زمین جدا نماید و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال جلوس
مطلقا آنست که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک سر زانو چنانچه در مبحث تشهد مفصلا بیان شد

فصل سیم در بیان مستحبی است که بعد از فراغ از نماز است و آن تعقیب است تتبع مقام محتاج است بایراد
کلام در چند مطلب **اول** در بیان معنی تعقیب است پس میگوئیم صاحب مجمع کثرة التعقیب فی الصلوة
الجلوس بعد آن یقضیها الدعاء او مسئله مخفی نماند مقتضای این کلام اینست که کفایت میکند جلوس
بعد از صلوة بجهت دعا و صدق تعقیب اگرچه منفک از دعا باشد ظاهر اینست که چنین نبوده بلکه
و ایضا ذکر دعا مطلق از ذکر مسئله است نظر باعتبار دعا از مسئله و ذکر خاص بعد از عام نظر باعتنای بشان
خاص و اهتمام بآن اگرچه بایدست و اسع لکن مناسبه ذکر بعد از است نه با و شاید از این راه بوده باشد
که صاحب قاموس اقتصار کرده است بدعا حیث قال التعقیب الجلوس بعد الصلوة للدعاء و این
اگرچه سالم از تأمل است لکن مؤاخذات باول وارد میشود بر خود و که مقتضای کلام این دو فرایست
که معتبر بودن جلوس در ماهیت تعقیب بنا بر این هرگاه ما ایشان بدعا نماید بعد از نماز سجده باید تعقیب نبوده
باشد و هم چنین هرگاه ما ایشان بدعا نماید بعد از قنوت یا ما شیا و هم این فسود که ابرز انها ذکر کرده اند معنی
لغو است نه شرعی نظر باینکه ارا در صلوة در کلام انها معنی شرعی است نه لغوی و این محل شک نیست
و این مقتضی اینست که باید ارا در انها در این مقام ذکر مستعمل فیه لفظ بوده باشد نه شرعی معنی لغوی و جمله کلام
قدماء اصحاب مثل شیخ شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرایر و غیرهم اگرچه هم
اینست که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن کلمات این بزرگوار ایشان محمول است بر اقتضایت حق اینست که جلوس معتبر

در ماهیت

در ماهیت تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم بسجده رود و در آن مشغول بتلاوت قرآن شود یا بتعقیب فراغت
بود و هم چنین اتیان بدعا قائما یا ماشیا و از این راحت که محققین از متاخرین علماء از رحمه الله تعالی و رحمه هم مثل
شیخ شهید ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی در آیات احکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل
معتمد فاضل هندی و بعضی از این اعاظم تصریح فرموده اند بعدم اعتبار جلوس در مفهوم تعقیب و بعضی
تعریف فرموده اند آن را اشتغال عقیب الصلوة لدعاء او ذکر مسنون و از این است که قرآن نیز علاوه شود
بیان آنکه تعقیب عبارت است از مشغول شدن بعد از نماز بدعا و یا بذکر یا بقرآن یا بدو یا بهر سه **مطلب ثانی**
در ذکر جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت تعقیب تا اطلاع بر مضمون آن خواهد شد
رغبت مؤمنین میشود در مداومت بآن پس میگوئیم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی و تهذیب از کاشف
اسرار مروی از قائم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده هر کس اتیان بنماز مفروضه نماید و مشغول بتعقیب شود
تا نماز دیگر چنین شخص مهمان خداوند عالم است که خداوند عالم جل شانه اکرام مهمان خود خواهد فرمود و از جمله
آن اخبار حدیثی است مروی در تهذیب از صاحب المکارم و السرور المعلن جناب حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
که آنحضرت روایت فرموده اند از والد بزرگوار خود جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده که
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر مسلمانی که بنشیند در جائیکه نماز جمع را در آنجا اتیان نموده و مشغول
باشد بذکر خداوند عالم جل شانه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا را کرده باشد
و از جمله آن اخبار حدیثی است صحیح مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از والد بزرگوار خود
و آن بزرگوار از جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت فرموده که فرموده هر کس نماز کند پس بنشیند در جای
نماز خود تا آفتاب طلوع نماید آن حایل میشود بجهت او از آتش جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف
اسرار مروی از قائم جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی از مسافرت
در بلاد و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی در معیشت کافی از اخبار که فرموده تشبیه من مرد در تعقیب
صلوة مثل انفع است در طلب روزی از مسافرت در دریاها و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی از عبد الله بن
یعفور که گفت عرض کردم خدمت معصوم که آیا چنین است که هیچ چیز در طلب رزق انفع نیست از تعقیب بعد از
فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب فرمودند بلی چنین است و لکن انفع از آن چیزی نه شارب و گرفتن ناخن مرد
جمع اخبار در این باب بسیار است جمله از آن در مباحث آتیه مذکور خواهد شد **مطلب سیم** در بیان جمله مهمه
از تعقیبات ماثوره است میگوئیم در اینجا دو مقام است **مقام اول** در بیان تعقیبات مشترکه یعنی تعقیباتی
که ثابت است عقیب هر یک از صلوات مفروضه و این بسیار است **اول** از آن جمله تکبیرات بدانکه بعد از

رفع از صیغه سلام مستحب است که ایشان تکبیر نمایند سه مرتبه و مستحب است که در حالی تکبیر و استقرار البته نموده باشد
گوش و نیت شرعیت این تکبیرات رجال جلوس بوده چه شرعیت اینها در غیر این حالت مشخص نیست دهم از سجاده
بعد از رفع از نماز است که استقرار البته نماید بجوزی که بالای سر خود برساند در حدیث صحیح مروی در تقیید و
تهذیب مذکور است که جناب حضرت امام جعفر صادق ع بعد از رفع از نماز دو دست مبارک خود را بلند میفرمودند
تا بالای سر و روایت تایید سنت شود بطلق رفع یدین اگرچه منافات از ذکر وارد باشد لکن هرگاه در این حالت
ایشان بذکر نماید افضل خواهد بود اما این است این ذکر که از آثار فخر کاشانی ماثور است در این حالت تلاوت نماید

لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی
کل شیء قدیر سیم تسبیح سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام است تنقیح مقام مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب
اول در بیان فضیلت این تسبیح است بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از اهل
عصمت مروی در کافی از مفضل اول و اول از جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرموده عبادت کرده
نشده است خداوند عالم مثل ثنا بجمیع از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام و فرمود نه که اگر چیزی افضل
از این تسبیح میبود لمن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ارشاد میفرمودند فاطمه علیها السلام در حدیث دیگر از
جناب حضرت امام جعفر صادق ع ماثور است که فرموده تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام در هر روز و در عقب هر
نماز محبوب تر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز و در مطلب ثانی در بیان کیفیت این تسبیح است بدانکه
مشهور بین فقها در کیفیت این تسبیح آنست که اول ایشان تکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه
بگوید الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد از رفع
از هر مرتبه یا وقف نماید یا وصل حرکت باین نحو اراء مضموم اکبر را وصل نماید بلام جلاله اگر سین همزه جلاله استقطاع
خواهد شد در لفظ و هم چنین هاء مکسوره لفظ جلاله را در الحمد لله وصل نماید بلام ساکن الحمد و با استقطاع همزه
وصل معلوم است این در غیر مرتبه اول خواهد بود یا وصل بسکون نماید لکن با اظهار فصل بنا بین فراغ از مرتبه
و شروع مرتبه دیگر بملاحظه بعد از تکبیر و تحمید بشش نحو متصور است اول با عدم اظهار حرکت و تکبیر
و هم با عدم اظهار حرکت هاء لفظ جلاله در تحمید لکن با قطع نفس در حد خواه فاصله واقع سازد بعد از
فراغ از مرتبه قبل از شروع بمرتبه دیگر یا خیر دویم مثل اول است در عدم اظهار حرکت آخر حرف لکن قطع نفس نماید
اما با اظهار فصل بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر سیم آنست که حرکت آخر حرف را اظهار نماید لکن از هر دو
وصل بلام لفظ جلاله در تکبیر و لام در الحمد در تحمید چهارم مثل دوم است لکن با عدم تخلل فصل بینهم است که قطع نفس نماید
و هیچیک از اراء و هاء را وصل بلام نماید از این مذکور شد ظاهر میشود که هر یک از سه قسم اول که بوده شبا بیست است

اول در وقف بسکون مینامند و هم در وصل بسکون سیم در وصل بحرکت و اول از قسم آخر را بازد وصل بسکون مینامند
در وقف بحرکت سیم در وصل بحرکت ظاهر است که هیچ یک از سه قسم مذکور عمل اظهار حرکت حرف اخر است با قطع نفس هم مثل اینست با عدم
قطع نفس خواه فصل محقق شود یا نشود یا با اظهار حرکت حرف اخر است با عدم قطع نفس هرگاه در فراغ
که قطع نفس نماید با عدم اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه قسم اول که بوده شبا
استقلال حاصل است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر جزء پس تسلک بان در عدم جواز وصل بحرکت محل
کلام محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث مسموع در طریقه شیعه پس حدیث مذکور از طرق عامه خواهد بود لهذا اعتماد
بان در مخالفت مقتضای قواعد لغت و ادب نمیتوان نمود بر فرض غض عین از این جهت و در نیت که تکبیر این اشاره
باشد بتکبیرة الاحرام یا اهل تکبیرات ثابته در نماز چه لا شک بان در اینمقام محل اشکالست شاید از این راه بوده شبا
که مرحوم شیخ شهید قدس الله نفسه و روح السعید و غیره متمسک بان شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم فرموده اند
بر اینکه مستحب است ترک اعراب در اخر تکبیرة الاحرام بجهت این حدیث مشخص است استحباب مستلزم جهات
نه تقیید جهات ترک اعراب نسبت با ظهار اعرابیت قطع نظر از امور خارجه مسلم است لکن بنحوی که مذکور شد
نه مطلق نماند از مذکور شد در کیفیت تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها
مشهور بین فقها است و ظاهر میشود از شیخ صدوق و فقیه قدیم تسبیح بر تحمید و اینظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی
در کتاب امالی و اعتقادات و هدایه و مقنع و فقیه تقدیم تسبیح بر تحمید و اینظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی
در کتاب اقتصاد و هدایه شده است از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید بملاحظه اینقول اگرچه ظاهر میشود
از اینها عالم مذکوره بلکه شیخ صدوق در کتاب امالی این نحو را که فرموده در ضمن امور یکه ذکر فرموده است انها
مباحات است در بین امامیه لکن قول مذکور ضعیف است بمختار تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحوی که مذکور شد مخفی نماند
اینرا که مذکور شد و قول در مسئله ثالث اقوال قول مرحوم شیخ است در مبسوط و ان قول بر اولیت یعنی
استقلال حاصل میشود بتقدیم تسبیح بر تحمید و بالعکس مطلب سیم در بیان استحباب تهلیل و استغفار است
بعد از رفع از تسبیح بدانکه مستحب است بعد از رفع از تسبیح ایشان بتهلیل نماید شهادت الاسلام در کافی حدیث
روایت فرموده حاصل مفروغ از این است کسیکه ایشان نماید بتسبیح سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام بعد از ادای
فریضه بعد از رفع از تسبیح بگوید لا اله الا الله کذا هان او امر زیاده میشود و از کتاب و علم از اعتقاد ارباب
معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است حدیث که حاصل مضمون آن اینست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ملک بعضی از پادشاهان عجم بنزد پدر بزرگوار من فرستاده بودند حضرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله من گفتم

بجناب سیده نساء بر و بخدمت جناب رسول خدا استدعای آن کرد ایشان خادمی بشما داده باشند که متوجه خدمات
شما شود سیده نساء خدمت پدر بزرگوار مشرف شده استدعای مطلب نمودند آن حضرت اسرار بیاف و وسیله آن
مطیع و عاصی در جواب فرمودند اینها را بتو چیزی خواهم داد که بهتر باشد از برای تو از خادم و از دنیا و هر چه در دنیا
و آن اینست که بعد از رفع از نماز سی و چهار مرتبه تکبیر بگوئی و سی و سه مرتبه بگوئی الحمد لله و سی و سه مرتبه
بگوئی سبحان الله بعد از رفع از تسبیح بگوئی لا اله الا الله اینرا بهتر است از برای تو از خادم که خواهش نمودند
بهتر است از دنیا و از هر چه در دنیا است و اما استحباب استغفار پس مدلول علیه است بحدیث که ثبت الحق ثابت
در خواب لا اجاله که مذکور شده حاصل مضمون آن اینست هر کس ایشان بتسبیح سیده فاطمه علیها السلام نمود بعد از رفع از آن
استغفار نمود گناهان او امر زیاده میشود ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود بگفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه
اللهم اغفرلی بلکه تعبیر از این معنی اگرچه بلغت غیر عربیه بوده باشد ظاهر اینست که هر یک از تهلیل و استغفار مستحب علیحده
است پس جمع اکمل خواهد بود مطلب چهارم در بیان اینست که استحباب تسبیح سیده نساء علیها السلام ایا مختص است
بعد از صلوات مفروضه یا بلکه استحباب آن ثابت است بعد از رفع از نماز اعم از اینکه نماز واجبی بوده باشد یا مستحبی
بدانکه استحباب تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها عقیب صلوات مفروضه ثابت است اگرچه غیر از صلوات مفروضه
بوده شبا و اما استحباب آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگرچه کلام شیخ صدوق در اوامر مجالس هم اقتضا
است در غیر لکن ظاهر ثبوت استحباب آنست اگرچه عقیب نوافل بوده باشد و اینمعنی صریح در کلام شیخ مفید در
مقنعه و علم الهدی از مرحوم سلار بن عبد العزیز است و عبارت آنمرحوم در موضعی از مقنعه اینست و مستحب است تسبیح
لها السلام فی عقیب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله المعلوم است عموم کل صلوة
شامل نوافل نیز هست بعلاوه چه که اینکلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر فرمودند این قرینه است که قطعا
مراد از عموم مذکور نافله زوال هم هست بملاحظه دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت استحباب تسبیح مذکور عقیب هشت
رکعت نافله زوال نصوص و دلالت آن در عقیب مطلق نافله ثابت است و عبارت آنمرحوم در موضع دیگر از مقنعه
که بعد از آن موضع است که مذکور شد اطهر است در افاده اینمطلب فرموده و تسبیح الزهراء علیها السلام فی اعقاب الصلوات
المفروضات ستة مؤکدة و فی اعقاب النوافل مستحب و عبارت سلار اینست فرموده بعد از بیان تسبیح و یفعل
فی عقب کل فرض و نفل و این عموم مدلول علیه است بحدیث و علم که فرموده تکبیر الله بعد کل صلوة و اما التسبیح
فی اثبات التقیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تسبیح فاطمة فی کل
یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة فی غیر تام کما یظهر وجه التامل حاصل از این مذکور شد هم که ثبوت
استحباب این تسبیح است عقیب هر نمازی واجب بوده شبا یا است لکن تاکید در محافظت آن عقیب فرائض بیشتر است

بلکه مناسب در اینمقام علم تکبیرات ثلث مذکوره است یا حکم آن حکم تسبیح است پس استحباب آن ثابت نیست بعد از نوافل شبا
ثابت بعد از نوافل یا مختص بفرائض است شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله روحه المسعد ثانی بوده باشد
بانیکه تسبیح و غیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و اما من از تکبیرات فرموده اند یعنی هم در اینمقام
ذکر نموده اند بدانکه ذکر فرموده اند بعد از این دو مقدمه هر تعقیبات از اینجا ظاهر میشود که معتقد اختصاص
بوده اند جواز ایرا اینست که ذکر در غیر عدم ذکر نافله مظهر عدم اعتقاد شرعیت است عقیب نافله مشخص است عدم
اعتقاد شرعیت اعم از اعتقاد عدم شرعیت است نظر باینکه عدم اعتقاد شرعیت چنانچه با اعتقاد عدم شرعیت هست با اینکه
در شرعیت نیز هست قدر متیقن نافی است بنابراین نسبت خلاف بر مرحوم شیخ مفید نمیتوان داد مرحوم شیخ طوسی در
مقام ذکر نافله زوال امر فرموده اند باینکه ان تکبیر عقیب در کت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی امر فرموده اند
باینکه ان بعد از فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و هم چنین بعد از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم و از مرحوم شیخ
الطائفه در کتاب نهایه ظاهر میشود قول باستحباب تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و اینقول در نظر جدید بعید
نیست مطلب پنجم در بیان آنکه آیا مستحب است تسبیح سیده نساء علیها السلام بعد از رفع از صلوات مستحبی است
در وقت اراده نوافل چنانچه از مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب وسائل از اصول کافی حاصل مضمون
آن حدیث اینست و قتیکه اراده خواب کنی ایشان که تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام بخوان که اول سی و چهار
تکبیر میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله ظاهر اینست نادر سنت
میشود باینکه تسبیح در حال خواب خواه در حال جلوس باشد یا در حال اضطجاع یا استلقاء لکن در حدیث صحیح ظاهر
میشود که ایشان آن در حال خواب خواهید فرمود است از اینجا در حال جلوس و آن حدیث است مروی از کافی عالم
لها السلام و اما از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام حاصل مضمون آن اینست که هرگاه کسی بهشت را خواهد
باشد خود را در هد ظاهر اینست که در اینمورد بوده باشد که در راست خود بگذارد و بنابراین باید
بپهلوی راست بخوابد باید این دعا را بخواند بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک
و فوضت امری الیک و الجات ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک لا ملجاء ولا
منجا منک الیک امنت بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن ایشان بتسبیح
سیده نساء صلوات الله علیها نماید سیم از موارد یکه تسبیح جناب سیده نساء علیها السلام در آن وارد است
بجهت دفع غفلت گوش نظر بهدیه فی که از کتاب مشکوة الانوار روایت شده حاصل مضمون آن اینست شخصی عدت
کاشت الاطراد والد قانی جناب حضرت امام جعفر صادق ع مشرف شد بجهت شکایت دکر گوش او بود از ثمرات
نفیسه کلمات حقه آنمرحوم بود این مطلب را بعرض عرض آنمرحوم رسانید در جواب فرمودند کلامیکه حاصل

مقصود از این نیست چرا بعلیه این مرض خود را بتسبیح سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام نمیکنی و مرکز کرده کدام است تسبیح ان
معصومه مزبوره ندی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی و سی و سه مرتبه سبحان الله میگوئی و مراد
گفت اگر شخص اخبار نمود که در ان ایام زمانی که ان تسبیح را گفتم تعقیب کرده کردی خودم بودم زیرا میشد حال اگر در حدیث
بر اینکه مراد اتیان بتسبیح است عقیب صلوات اگرچه ممکن است لکن بعید است **مطلب ششم** در بیان امر دیگر که
ان مناسب است در مقام اتیان بتسبیح بدانکه این بتسبیح بدانکه این بر دو قسم است اول انست که مختص است بعد از ادای ثلث مذکوره
دوم مشترکست مابین جمیع اما اگر بگوئی مختص است بتسبیحی که بعد از نماز است پس بیان این نیست که بگوئیم اولی المیت که
رعایت شود در این جمیع ادب و شرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکر فرموده و در بیان ما یفعل بعد الصلوة
یفعل التعقیب و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین فرموده و در کل ما یفعل بعد الصلوة یفعل التعقیب بنا بر این اولی
اینست که در حالات اشتغال بتسبیح با طهارت بوده و اجتناب نماید از حدث و خبث و هم چنین در این حال رو بقبله باشد
و ترک تکلم و اکل و شرب بلکه ترک تالیه و تالیات نماز نماید و در حدیث صحیح و از ریاست مذمت تسبیح الزهرا علیها السلام
قبل از ان یفرغ من صلوة الفریضة غفلة فی شیء چنین عبارت از مرض و کرهایی نماز حالت حاصل از انست که
اتیان بتسبیح نماید قبل از انکه در یاد خود آورد که بر اندازه احتیاج مرتبه شهادت بر حالت بود از زیر دست میشود و کنا هان از عمل
اولی اینست که در حال اشتغال بتسبیح رعایت نماید هیچ امری که معتبر نیست لکن رعایت این طریق نوبه و رعایت
نوبه و الزام بنا بر این بر هر از انکه اتیان نماید موثر سنت خواهد بود لکن اتیان ان بر وجه کامل در وقت
بر رعایت امور مذکوره و اما اگر بگوئی مختص است بتسبیح در حین اراده خواب پس ظاهر انست که اتیان بتسبیح در حال خوابیدن
بر بهداری است اولی بوده باشد از جمیع احوال متصور و در نیت که در مدت زیر سر گذاردن کتاب بوده
باشد از خوابیدن بیهوشی است و هم چنین حکم باستحباب شرایط نماز در ان بنیتوان نمود پس حکم باستحباب
طهارت بجهة این تسبیح مخصوص نمود و هم چنین حکم بر حسن استقبال در ان مخصوص و ترک تکلم و غیر هما اما
اگر بگوئی مختص است بتسبیحی که بجهة دفع ثقل مرض گوش مالی است پس بیان ان اینست که از ظاهر اینست که از ادب سنت
میشود باتیان بتسبیح بجهة این غایت خواه قائما اتیان نماید یا جالسا در حال استقبال و طهارت بوده باشد یا بدون
خواه و حکم از انا اگر مشترک است مابین موارد مذکوره پس انست که اتیان بفصول تسبیح و انواع ان
متوالی بوده باشد یعنی فصل طویل مابین فصول و انواع ان متخلل نشود و در حدیث و از ریاست که چنانچه حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریف ایشان این بود که در حال تسبیح تسبیح را وصل میکردند و قطع نمیفرمودند ظاهر
اینست که مراد این بوده باشد که فصول و انواع ان متصل بهم اتیان میفرمودند بعلاوه متبادر از اخبار که سی و چهار مرتبه
تکبیر بگو و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله اینست که بطریق توالی بوده باشد اگر شخص عین از دعوی

متبادر فایده میگوئیم و در متیقن اینست و اطلاق در دست ندارد که قرینه استقلال را بر صورت علیه توالی بستن بیان کنیم
اگرچه در تسبیح در حال دفع بجهة دفع ثقل گوش بوده باشد **مطلب هفتم** در بیان اینکه امتثال حاصل میشود باتیان
تکبیر و تحمید و تسبیح بعدد یکه مذکور شد ضبط عدد و شمار ان بعد چیزی بوده باشد یا خواه به بند انگشتان بوده باشد
یا بسنگ ریزه یا بتسبیح یا بغیر انها بجمله مقصود اتیان بعدد مذکور است خواه ضبط عدد بتسبیح بوده باشد
یا بغیر تسبیح و در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق چنین روایت شده که در ایام
سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام ضبط عدد این تسبیح را میفرمودند بریسمان از پشم گره زده شده بود بعدد
تکبیرات و عادت انحضرت چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت فایز گردید از قسمت تربت مقدس
الجناب تسبیحی ساختند و بان ضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیگر این نیز در این باب تاسی بانحضرت نموده بودند
تا انکه جناب سید الشهدا را بدرجه عالیه شهادت فایز گردانیدند از وقت مردم عادت کردند از تربت مقدس شریف
جناب حمزه بمرتبت متعلقه بجناب حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه نظر باشرف و افضلیت ان
و در حدیث ماثور است تسبیحی که از تربت مقدس جناب سید الشهدا در دست کسی بوده باشد تسبیح نماید
اگرچه این شخص تسبیح نماید گویا مراد این بوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی یا عبادتی میشود که ان شخص
از جمله مسبحین محسوب شود اگرچه تسبیح نماید و در حدیث دیگر ماثور است کسی که بگوید تسبیحی را که از تربت
جناب سید الشهدا است بگوید باستغفار یا بغیر استغفار بار خلاف عالم جل شانه در نماید عمل او ثبت میشود
هفتم مرتبه **چهارم** از جمله تعقیبات ماثوره مهمه دعائی است که وارد شده در حدیث صحیحی که ثقة الاسلام
روایت نموده از کاشف علوم الاولی و الاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده امثال دعائیکه بر حسب جواز
فریضه اینست که بگوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک
اللهم انی اسئلک عافیتک فی امری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و الاخرة **پنجم** از جمله
تعقیبات مذکوره اینا الکرسی است چه در کتاب قرب الاسناد و بسند معتبر از حضرت امام صلوات الله و سلام
علیه و الرضا روایت که فرموده یا علی مداومت کن بخواندن ایة الکرسی در عقب نماز مفروضه بجهة انکه
حافظت نیکند بر ان مگر نبی یا صدیق یا شهید و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از مرد اعتبار جناب
امام رضا علیه السلام روایت نموده که انحضرت فرموده من قرا ایة الکرسی بعد کل صلوة فریضة فرموده
یعنی کسیکه تلاوت کند ایة الکرسی را بعد از هر نماز دفع ضرر هر صاحب سمی مثل مار و عقرب و لص از او میشود
و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت فرموده و در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب
دهم از مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده من قرا ایة الکرسی فی دبر

صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بدانکه در این مقام معرفت ایة الکرسی است نظر باینکه ایة الکرسی
وارد شده است در تعقیب نمازهای واجب یومیه و در غالب صلوات مندوبه بلکه بسیاری از موارد مخصوصه
پس مشخص است امتثال در این مواد موقوف بمعرفت ایة الکرسی است لهذا میگوئیم خلافی مابین علما در ایة الکرسی
من حیث البدلیة نیست باین معنی که کلا اتفاق نمودند بر اینکه اول ایة الکرسی منتهی است تا هم فیها خالدون پس
ایة الکرسی عبارت خواهد بود از ایة یا جهاد ایة الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی
السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یئوده حفظهما و هو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من
الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم الله ولی
الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون پس ایة الکرسی عبارت خواهد بود از مجموع ایات مذکوره یا عبارت است
تا و هو العلی العظیم این محل خلاف مابین علما است قول اول ظاهر میشود از جماعت اعاظم اصحاب منهم
شیخ الطائفه شیخ الطوسی قدس الله و روحه فی المصباح فی عمل یوم الجمعة عشر الی الیوم الرابع و العشرین منه ما
هذا لفظه و هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة تشکر الله علی ما منه علیه و تخصه به تقرا فی کل رکعة
رکعة ام الکتاب مرة و احدة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و عشر
مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز و جل مائة الف حجة و مائة الف عمرة و لم یسئل الله عز و جل حاجة
من حوائج الدنیا و الاخرة الا قضاها کائنة ما کانت انشاء الله عز و جل و هذه الصلوة و دعاها فی
یوم الغدیر بعینها و منهم السید الجلیل السید بن طاوس فان کان کلامه فی الاقبال مطابق للکلام المذکور
لشیخ الطایفه قال فصل فیما ذکره من عمل زائد فی هذا الیوم العظیم الشان و روینا ذلک عن جماعة من
الاعیان و الاخوان اصحابهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق علیه السلام انه قال من صلی فی هذا
الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة تشکر الله علی ما منه علیه و خصه به تقرا فی کل رکعة ام الکتاب
مرة و احدة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات ایة الکرسی الی هم فیها خالدون و عشر مرات انا انزلناه
فی لیلة القدر و عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال و هذه الصلوة بعینها و دعاها فی یوم الغدیر
و منهم العلامة اعلی الله مقامه عمل الکراهة فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد و صلوة الغدیر رکعتان
قبل الزوال بنصف ساعة تقرا فی کل رکعة منهما الحمد مرة و کلا من القدر و التوحید و ایة الکرسی الی هم فیها
خالدون عشر مرات و فی التذکرة یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم و هو الرابع و

العشرون من ذی الحجة تشکر الله رکعتین یقرا فی کل رکعة الحمد مرة و الاخلاص عشر مرات و القدر عشر مرات و ایة
الکرسی الی هم فیها خالدون و قال الشیخ و هذه الصلوة بعینها دعاها فی یوم الغدیر و هو یعطی ایة الکرسی
الی هم فیها خالدون و فی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و هو یوم الصدقة بالخاتم
قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرا فی کل رکعة الحمد مرة و کلا واحدة من الاخلاص و ایة الکرسی الی قوله
هم فیها خالدون و القدر عشر مرات قال الشیخ و هذه الصلوة بعینها دعاها فی یوم الغدیر و هو یعطی
ایة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون و منهم شیخنا الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة
یوم الغدیر ما هذا کلامه و صفة صلوة هاتین الرکعتین ان یقرا فی کل واحد منهما بعد الحمد التوحید و ایة
الکرسی الی خالدون و القدر عشر مرات تعدل عند الله مائة الف حجة و مائة الف عمرة و لم یسئل الله تعالی
حاجة من حوائج و امر الا قضاها لکائنة ما کانت ثم قال و صلوة یوم الصدقة بالخاتم و هو الرابع و العشرون
من ذی الحجة و هو کالغدیر کما ذکره و قد اورد بالبلد الامین صلوة یوم الغدیر بعینها و هو مرویة عن الصادق
علیه السلام قال من صلی رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة تشکر الله تعالی علی ما منه علیه و خصه به تقرا فی کل رکعة
الحمد مرة و کلا من التوحید و ایة الکرسی الایة و القدر عشر الی اخره و قرا الایتین الظاهرة بتقدیر الی اخر
الایتین و القرینة کلامه فی الجنة الواقیة مناسب بر این مقام اینست که تنبیه شود بر وجه دلالت عبارات مذکوره
بر انکه صاحب الاعتبار اعتقاد اینست که ایة الکرسی تا هم فیها خالدون است پس میگوئیم اما عبارت شیخ الطائفه
که فرموده و هذه الصلوة قد رویناها فی یوم الغدیر بعینها این اشاره است بکلامیکه در این کتاب بر بیان
صلوة غدیر ذکر فرموده اند و ان اینست اذا کان یوم الغدیر و حضرت عند امیر المؤمنین علیه السلام او فی مسجد الکوفة
او حیث کان من البلاد فاغتسل فی صدر النهار ما فاذا بقی الی الزوال نصف ساعة فصل رکعتین تقرا
فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة و قل هو الله احد عشر مرات و ایة الکرسی عشر مرات و اذا قلت انا انزلناه عشر مرات الی
اخر جوکه ایة الکرسی را بعد از نماز و نیت و حضور تفسیر فرموده اند تا هم فیها خالدون بعد از ان بعینها
همان نماز است که در روز عید غدیر ذکر فرموده اند بلکه مراد اینجا ایة الکرسی را بعد ذکر فرموده اند مشخص است
این عنوان در وقتی میشود که از هم معتقد این بوده باشد که ایة الکرسی تا هم فیها خالدون بوده باشد و هو الملقب
بلکه بمدلول است که گفته شود تفسیر مذکوره صلوة و نیت و حضور از خود انتزع بوده باشد یعنی مذکوره در
حدیث مطلق ایة الکرسی بوده باشد و این تفسیر نظر باعتقاد خود انتزع بوده باشد لکن این خالی از بعد نیست بنا بر انکه
تفسیر نمودن از معصوم بوده باشد اینجا ظاهر اینست و دلیل میشود بر اصل مدعی که ایة الکرسی تا مدلول مذکور میباشد
مطلقا و اما اینکه در این عمل مخصوص بر ایة الاخلاص در هر اوقات و دیگر چنین نیست بسیار بعید است بلکه صحیح نیست

وانا ايزد مذكور شد مخفى نشود كه مراد از هرم آية الكرسى در كتاب مبسوط در كتاب مذكور است قال
في المبسوط مشيرا الى يوم الغدير يستحب ان يصلي في ذلك اليوم اذا بقي الى الزوال النصف ساعة بعد ان يغتسل
ركعتين يقرأ في كل ركعة منهما الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات
الى اخر ما ذكره ومثل اينست عبارة ابن هرم در نهاية بس ايزد مصباح ذكر فرموده اند مبين مراد ايشان است ودر
دو كتاب بلكه در هر دو كه لفظ آية الكرسي در كتاب ايشان مذكور نميشود مگر آنكه قرينه بر خلاف بود شايد او حمل كرده
اند كه مراد ابن هرم از لفظ بعينها اصل آية الكرسي است نه آنكه تا حد كه ذكر فرموده اند مخالف خلاف ظاهر است بسيار
داعي بر آن كه ابن نيت بجملة ظاهر ابن ايزد ابن هرم در كتاب مصباح ذكر شده اينست كان يزيد كه مراد معتقد ابن
ميباشد كه مراد از آية الكرسي مطلق كه در نماز روز عيد غدير ذكر فرموده اند تا خالدون است وهم چنين در ساير
كتب وابن مطلب ظاهر اينست كه آية الكرسي در نزد ايشان عبارت از همين است كه مذكور شد چنانچه وجه آن نيز
تاملي ظاهر است ودر ذكر ايزد مذكور شد در كلام شيخ الطائفه در اثبات اين مطلب بعينه جاء وثيت در كلام سيد بن
طاوس واما در كلمات عبارت هر هم علامه در قواعد ابن مطلب كه آية الكرسي تا خالدون ميباشد در نزد ايزد هر هم ثابت
ابن نيت كه مستند نماز روز عيد غدير مشتمل بر تعلق آية الكرسي مطلق است وتفسير از هر يك منسوب اديان شرح مطلب است نميشود
مگر بجهة آنكه ابن مقصد معتقد است وابن ظاهر است فالمناسب في المقام ايراد المستند المذكور عن الاطلاع من اهله
ما لا مدخلية في الوصول الى العلم فنقول لروى شيخ الطائفة في التهذيب عن مولانا الصادق عليه السلام انه قال من صلى في
اول يوم الغدير ركعتين يغتسل عند زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة حيال الله عز وجل يقرأ
في كل ركعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي وعشر مرات انا انزلناه ولست عند الله
عز وجل مائة الف حسنة وما سال الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضيت له كانت ما كانت الحاجة
وان ثالث الركعتان والدعاء قضيتها بعد ذلك وابن حديث مستند كلام رحم علامه وغير علامات الملاء آية
الكرسي در مستند وتقييد از اين عبارت بجهة تنبيه اينست كه مراد از آن در ما خذ اينست وهو المراد از ايزد مذكور شد
در وجه وكلمات كلام رحم علامه در قواعد ظاهر ميشود حال در كلام رحم كنعمي وجنه الواقية وبلد الامين وغيره
بنابر اين حاجت به بيان ديگر نخواهد بود ومنهم شيخنا الشهيد قدس الله روحه السعيد في البيان قال الدعا
صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكلمات التوحيد وآية الكرسي والقدر عشرا
وشرطها مائة الف حسنة وعشرة ويعقبها بسال الله ان قال وسابعها صلوة يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة
ويتصدق على عشرة فقراء يصلي قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدير انتهى وجه كلمات اينكه ظاهر اينكه
مراد از هرم آية الكرسي تا هم فيها خالدون است كه آية الكرسي در نيست وچهار تفسير شده است كه مراد تا هم

فيها

فيها خالدون است چنانچه بيان شده وحمل الكرسي ابن را بان چنانچه فرموده بصفة صلوة يوم الغدير ومستند آن
كه صاحب كلام معتقد ابن بوده باشد كه آية الكرسي مطلق مراد انجا همين معنى بوده شايد اما اين مظهر اينست كه صاحب كلام
معتقد ابن بوده باشد كه آية الكرسي مطلق عبارت است تا مل مذكور نخواهد كلام رحم علامه در منتهى قريب بكلام
رحم شهيد است در بيان جمله ظاهر از كلام رحم شيخ شهيد در بيان است كه مذكور شد لكن ظاهر از كلام ابن
رحم در يك خلاف اينست قال ومن الصلوات المستحبة صلوة يوم الغدير وهي مشهورة بين الاصحاب
ثم ذكر الحديث المذكور ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة وفي اظهر الروايات
ورويت انه الخامس والعشرون منه الى قال وروي عن الصادق عليه السلام انه يصلي فيه ركعتين بصفة صلوة
يوم الغدير الى ان قال في آية الكرسي المقرون هم فيها خالدون الى اخر ما ذكره ومنهم المحقق الثاني قال في
الجعفرية ومنها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة وهي ركعتان يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكلما
من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشرا الى اخر ما ذكره وجه الدلالة يظهر مما
سلف ومنهم السيد السند السيد طاهر بن السيد رضي الدين الحسيني في شرحه على الجعفرية فانه في مقام
الشرح اورد العبارة المذكورة مع السكوت عن الدفع بالعلى وجه يظهر منه الاذعان بذلك مضافا الى انه
استدل لذلك بقول الرواية والدال بالرواية هو الحديث الذي اورده فيما سلف ومعلوم ان ذلك انما
يستقيم عند اعتقاد ان آية الكرسي المطلق يكون عبارة عن ذلك كما لا يخفى وجهه للتامل ومنهم شارح الارشاد
وكلامه في المقام اظهر مما ذكره ومنهم شيخنا البهائي قال في مفتاح الفلاح في تعقيب صلوة الصبح ثم اقرأ
فاتحة الكتاب وآية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم المولى المحقق الخراساني قال في ترجمة ما هذا لفظه
بعد از آن بخوان فاتحة الكتاب وآية الكرسي را الله لا اله الا هو الحي القيوم وذكر فرموده اند تا هم فيها خالدون
اكرچه ابن ذكر فرموده اند ترجمه كلام مفتاح الفلاح است لكن چون علم متوهم قدح در آن نشده لذا ابن مظهر
از آن بحقيقت است ومنهم المحدث الكاشاني قال في خلاصة الاذكار ويوم الغدير صلوة ركعتين قبل الزوال
بنصف ساعة يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي الى هم فيها خالدون عشر مرات
والقدر عشر مرات صادق انتهى ومن مروي عن الصادق عليه السلام وقد اورد في الرواية وانما اشتمل على آية الكرسي
وقال ايضا في الفصل الحادي عشر الموضوع لبيان آداب المساجد ما هذا لفظه لاستحفاظ المسلمين يتلى
خلف آية الكرسي الى هم فيها خالدون واذ جلد فقد ماتوا اصحاب كه در كلام ايشان ظهور بايمانى دارد كه آية الكرسي
تا موضع مذكور ميباشد ومنهم شيخنا الثقة الاقدم علي بن ابراهيم في تفسيره وهنا اورد كلامه التام للاطلاع على
حقيقة الحال قال واما آية الكرسي فانه حدثني ابي عن الحسين بن خالد انه قال ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله

الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب و
الشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم قال ما بين ايديهم ما مضى
الانبياء وما خلفهم وما خلفهم اي ما يكون بعد قوله الا بما شاء اي بما يوحي اليهم ولا يؤده حفظهما الا يثقله حفظ
ما في السموات والارض قوله لا اكراه في الدين الا يكره احد على دينه الا بعد ان يتبين له وتبين له الرشد من الغي
فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله وهم الذين غصبوا الائمة حقهم قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعني الآية
لا انفصام لها وصل لا انقطاع له والله ولي الذين آمنوا يعني امير المؤمنين والائمة عليهم السلام يخرجهم من
الظلمات الى النور والذين كفروا هم الظالمون الى محمد واوليائهم الظالمون وهم الذين اتبعوا من غصبهم حقهم
من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والحمد لله رب العالمين كذلك نزلت حدثني
ابي عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قوله وسع كرسيه السموات والارض انما
اوسع الكرسي من السموات والارض قال بل الكرسي وسع السموات والارض وكل شيء خلقه الله في الكرسي
انتهى وجه ظهوره فيما ذكر امران احدهما انه لو كان معتقد ابان اخر آية الكرسي هو العلي العظيم كان المناسب
ذكر الحديث المتعلق بالكرسي هنالك وعدم ذكره هنالك وذكره بعد الآيتين يرشد الى اعتقاده امتدادها
باسدادها كما لا يخفى والثاني قوله كذلك نزلت بناء على ان الظاهر انه اليس باشارة الى خصوص ما ذكره
في الآية من قوله والحمد لله رب العالمين لعدم الاقتران الا بادخال الكاف واللام في اسم الاشارة حتى يكون مناسبا
الى مجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه السلام الى اخره فتامل ومنهم المولى المحقق التقي المجلسي فرموده در كتاب
صوم لوامع در بيان نماز روز عيد غدير هر كه بخواند روزه وركعت نماز كند بانكه قبل از زوال بنيم ساعت غسل كند
هر ركعتى يكمرتبه حمد وده مرتبه قل هو الله احد وده مرتبه آية الكرسي تا هم فيها خالدون ومنهم صاحب الذخيرة
فرموده است در كتاب مفاتيح النجاة در بيان عمل روز بيست وچهارم سنت نماز كه در روز غدير كذشت
بجا آورد انتهى وجه كه مستند نماز روز بيست وچهارم مشتمل است بر آية الكرسي تا هم فيها خالدون چنانچه در بيان
شد ومستند نماز روز عيد غدير مشتمل است بر مطلق آية الكرسي پس حكم بر اينكه نماز روز بيست وچهارم نماز
روز غدير است در وقتى صحيح است كه آية الكرسي مستند باشد تا هم فيها خالدون ومنهم العلامة السيد المجلسي
قال في مرآت العقول ما هذا لفظه قوله والتي بعدها اي قراءتين بعدها وعدهما هو عدهما من آية الكرسي فالآن
آية الكرسي عليها على ارادة الجنس فيكون ثلاث آيات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه توضيح مراده
يستدعي الحديث الذي ذكر الكلام المذكور تفسير العقول رد في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبد
عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله

رب

رب العالمين وابين بعدها فانه قد تعالى وجه اورد الكلام في تفسير هذا الحديث والضمير في قوله فيكون
تلك آيات عائد الى آية الكرسي فدلالة على امتداد آية الكرسي عنده الى خالدون ما لا خفاء فيه وهم چنين در
زاد المعاد در بيان اعمال روز عيد غدير چنين فرموده است اما كيفيت نماز عيد غدير نماز مشهور شانست
كه از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اند كه در آن روز بنيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا
آورد در هر ركعت سوره حمد يكمرتبه وقل هو الله احد وانا انزلناه وآية الكرسي تا هم فيها خالدون هر يك
ده مرتبه بخواند پس بايستد نزد حضرت تعالى باصد هزار مرتبه صلى الله عليه وآله فانه انا نيكه اشخاص بذكر
كه كلمات صادر منها خالدون است كه آية الكرسي نزد ايشان تا هم فيها خالدون ميباشد از اعاظم علما واكابر فضلا
ميباشند شايد از آن راه بود كه شايد كه جنت مكان خلد ايشان رحم شيخ جعفر نجفي قدس الله تعالى روحه القدسي
كشف الغطا اين قول را اختيار فرموده قال في مقام بيان امور المكروهة حال التحلي ما هذا لفظه ومنها الكلام
على الخلاء ويستحب مستدكر السر وقراءة آية الكرسي الى خالدون تا اينقام بيان اشخاصي بود كه كلمات ايشان دال
بر آن بود كه آية الكرسي مستند است تا هم فيها خالدون واما اشخاصي كه كلمات ايشان دال بر اينست كه آية الكرسي
منتهى ميشود تا العلي العظيم پس ايشان نيز جماعي از علما ميباشند منهم شيخنا الشهيد الثاني قال في شرحه
على الارشاد والظاهر ان المراد بآية الكرسي هو الآية التي يذكر فيها الكرسي اولها الله لا اله الا هو الى العلي العظيم
ومنهم المولى المحقق الاردبيلي قال في مجمع الفائدة والظاهر ان آية الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم كما هو المقرر
عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب مجمع البحرين قال وآية الكرسي معروفة وهي الى قوله وهو العلي العظيم
ومنهم المولى الخليل القزويني قال في شرحه على الاصول ايت بسم آية الكرسي كه در سي وپنج آيت است الله لا اله
الا هو الحي القيوم الى ان قال وايزد مفظهما وهو العلي العظيم ودر چند موضع تصريح باين فرموده ومنهم
المولى الصالح المازندراني قال الظاهر ان آية الكرسي من قوله الله لا اله الا هو الى العلي العظيم ومنهم السيد اسمعيل
السبعي على مدالدين الحسيني الحسني قال في شرحه على صحيفة السجاد على مبناها الامن السلم والشاد والفقه
قال في اول التنبيهات التي اوردها في الطرف المذكور ما هذا لفظه آية الكرسي اولها الله لا اله الا هو
الحي القيوم الى قوله العلي العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا المتاخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه
ولا يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب غير ملايم لدعوى الاشتهار ثم اقول وافقه في هذا الدعوى
العلامة المجلسي قال في البحار والمشهور ان آية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض الاصحاب
انها الى خالدون وقد سمعت كلام في مرآت العقول ايضا وهذا القول هو الظاهر من اكثر المفسرين
من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الصادق عليه السلام

از قال من صلى في هذا اليوم اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا
لله على ما من به عليه وخصه به قرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات
اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف رواه ستينا
ابن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة حيث قال مشير الى اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة هذا
لفظه فصل فيما نذكره من عمل رجب في هذا اليوم العظيم الشان روينا ذلك عن جماعة من الاعيان كالاخوة
اعلام جدي ابي جعفر الطوسي فيما ذكره في المصباح الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف وجه الدلالة هو ان
الظاهر من هذا الكلام هو ان التقدير بالمذكور انما هو اية الكرسي لما في اخرها وانتهائها من الثناء اوضح
انه لو لم يكن الى خالدون من اخر الكرسي لم يكن المناسب ان يقول واية الكرسي الى هم فيها خالدون كما لا
يخفى على المتامل بل المناسب ان يقول واية الكرسي واية بعدها كما لا يخفى على المتامل بل المناسب ان
يقول واية الكرسي واية بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهمه شيخ الطائفة وسيدنا السيد بن طاوس
لما حكينا عنهما فيما سلف حيث انهما بعد ان اوردا الحديث في صلوة يوم الغدير مشتملا على لفظ اية الكرسي فقط ومعلوم
ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من قراءة اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون واز بيان اية الكرسي كما لا يخفى
على المتامل ومثلهما العلامة كما يظهر منه في القواعد والمتذكرة وغاية الامكان سيما الاول وشيخنا
الشهيد في البيان وشيخنا الكفعمي في الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحها
اللذان مر ذكرهما وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسي والمحدث القاسان فلاحظ ما حكيناه عنهم حتى تتضح
المقال وقد عرفت ان الحديث ظاهر في المعنى المذكور وهذا الظهور يفهم هؤلاء الفحول ومنها
ما رواه شيخنا المكفعمي في جنة الواقية والبلد الامين حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشدة
عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من قرأ اول البقرة الى المفلحون والحكم الواحد الاية واية الكرسي الى
خالدون وان ربكم الله في الاعراف الى المحسنين واول الصافات الا لازب وايه عشر الجن ولا الذي
في الرحمن الى تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحي في الجن الى قوله اسطاطا كفى كل شيطان مارد و
سلطان عات انتهى وجه الدلالة يظهر مما سلف ذكره منها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن خالد
عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء اخرها
وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين واية بعدها بناء على ان المرجع للضمير في اخرها اية الكرسي و
قوله واية بعدها حذف والتقدير وذكر اية بعدها كما صرح به في كلام العلامة السيد المجلسي والمرجع

للضمير

للضمير بعدها اية المذكورة والمعنى ان اية الكرسي هي الاية المذكورة والاتيان بعدها هو المناسب لسوق الكلام
واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين بقوله ان الرواية وردت بنصب اية بعد
ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرأ اية بعدها فقد تم الكلام عند قوله الحمد لله رب العالمين
واقرأ اية بعدها فهو خالف للظاهر اذ المفروض انه في مقام التحديد لاية الكرسي فقال هي هذه العظيم
فتقدير القراءة غير ملائم لسوق الكلام وقطعا فقل هذا الاحتمال غير مرضي لبعده الاستدلال كما لا يخفى على اولي التامل
والانصاف والحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلما لكن الفعل المقدر في
كلامه غير ملائم لسوق الكلام اصلا لا يوضح ان حاصل الكلام لا يكون هذا اخر اية الكرسي وهو العلي العظيم وقل
الحمد لله رب العالمين واقرأ اية بعدها فان تقدير القول في الاول انما يناسب اذا كان المراد هكذا اذا
علمت اخر اية الكرسي العلي العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين اخ لا وجه للامر بقراءة الاية بعد
اية الكرسي كما لا يخفى وان اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان المراد اخر اية الكرسي العلي العظيم لكن كلما
قرأت اية الكرسي في اي موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرأ اية بعدها اخ ينتفي الثمرة المترتبة
من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلي العظيم يستدعي الحكم بتالي الامتثال بالقراءة اليه كما ورد الامر
بقراءتها بخلاف على القول بامتدادها الى اخر ما خالدون وعلى التقدير المذكور بناء على المعنى المذكور
تنتفي الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذي فطنة وانما بقي الكلام في بعض التسمية وذلك ليس مما يعتنى به
كما لا يخفى فالتقدير المذكور في كلام السيد المسطور مخطوء من درجة القبول مخفوض فائده مقتضاه وهو اول
ليست كما الحمد لله رب العالمين نيز جزء اية الكرسي بوده باشد بنا شايد ماخذ كلام مولانا المتقي الملتقى الجلسي
ابن حديث بوده كه مذكور شد فرموده ما در شرح فقيه در مقام بحث تاركه بكلمه رب بيت الى لا واستثناء اية
الكرسي كلا ميكه اين عين اوست در اية الكرسي بخدي كه نازل شده در روايات اهل البيت عليهم السلام بعد از العظيم
والحمد لله رب العالمين هست و بعد از له ما في السموات و ما في الارض و از مرضيه است و ما بينهما و ما
تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذي الذي ذا الذي و اين روايت را على بن ابراهيم و كلينى
و شيخ طبرسي و سيد بن طاوس و غير ايشان ذكر كرده اند و مينا مند اين باية الكرسي الى انتهاء كلامه انتهى
در روضه كافي مذكور است و در حديث است از ابي على بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد بن محمد رب
سنان عن ابي هريرة الثقة و هو محمد بن عبيد الله و في نسخة عبد الله عن ابي الحسن عليه السلام له ما في السموات و ما
في الارض و ما بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذي الذي يشفع عنده الا
باذنه ثانى محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا

بما شاء و اخر جاء هو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين واية بعدها ناظر اية اخر است يكلمين
و اين اشاره باين و در حديث بوده كه جناب ما على بن ابراهيم بعد از ذكر الحمد لله رب العالمين مذكور و تفسير
اخر جم هست لكن نه باين لفظ كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم مذكور باشد بلا فاصله عن كلام على بن ابراهيم
در سابق مذكور شد ملاحظه كن تا حقيقت حال شخص شود و اما نسبت بشيخ طبرسي پس مذكور در تفسير مجمع
البيان و جوامع الجامع مطابق باين نيست بلكه در تفسير اية الكرسي اخر مذكور هست اينست و روي على بن ابراهيم
عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة و لا نوم
له ما في السموات و ما في الارض و ما بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي
يشفع عنده الا باذنه علمه و وجه بيان مجمع البيان در تفسير اية الكرسي مذكور نيست بلكه ذكر الحمد لله رب العالمين
بعد از عظيم مذكور نيست شايد در موضع ديگر مذكور شده باشد حقق نمايد اين معنى كه در جم جلسي ذكر فرموده و نسبت
بروايات ائمه عليهم السلام داده معنا نيست با معنى كه در جم سيد مذكور در شرح صحيفه ذكر فرموده چنانچه
و جه ان بعد از تامل ظاهر ميشود و منها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء في ادبار الصلوات من كتاب
الدعاء من الكافي عن بكر بن محمد عن من رواه عن ابي عبد الله ع قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة
مكتوبة حفظ في نفسه و داره و ماله و ولده و اجير نفسي و مالي و ولدي و اهلي و داري و كل ما هو في
بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و اجير نفسي و مالي و ولدي و اهلي
و داري و كل ما هو في بين رب العلق من شر ما خلق الى اخرها و رب الناس الى اخرها وجه الدلالة هو ظاهر
انه لو كان اية الكرسي عبارة الى العلي العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ اية الكرسي و عدم الاكتفاء
بذلك و الاتيان بقوله ع الى اخرها للتنبيه على استدعاء هذا ان الاية المذكورة فيكون منه الى
خالدون لا لانتفاء الواسطة و اما مستند قول ثاني يعني اية الكرسي تا و هو العلي العظيم است پس ان نيز
چند حديث است اول حديث است مروي در اواسط جزء ثامن شرح ابن مالك شيخ جليل القدر ابو طلحة
فرزند ارجمند سعد بن سعد شيخ الطائفة قال اخبرنا جماعة عن ابي المفضل حدثنا عبد الله بن ابي فيا
ابو محمد القرشي الشعراني املاء من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابراهيم بن عرعرة بن بكر قال حدثنا محمد بن
سعيب بن شابور القرشي قال حدثنا عثمان بن ابي العاتكة الهلالي عن ابيه على بن يزيد انه اخبره ان ابا
عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن عن حدث ابي امامة الباهلي انه سمع على بن ابي طالب ع يقول ما ارى
رجلا ادرك عقله الاسلام و ولد في الاسلام يبيت ليلة سوداء قلت و ما سوداء ها يا ابا امامة قال
جميعها من تقرأ هذه الاية الله لا اله الا هو الحي القيوم فقرأ الاية الى قوله و لا يؤده حفظهما و هو العلي العظيم

ثم قال فلو تعلمون ما هي اذا قال ما منها الا تركتها على حال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخبرني قال اعطيت
اية الكرسي من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبي كان قبلي قال على عليه السلام ما غبت ليلة قط حتى سمعتها من رسول الله
صلى الله عليه وآله حتى اقرأها قال لي ابا امامة اني اقرأها ثلث مرات في ثلث اماكن كل ليلة قلت و كيف
تصنع في قراءتك لها يا ابن عم محمد قال اقرأها قبل الركعتين بعد صلوة عشاء الاخرة فوالله ما تركتها منذ
سمعت هذا الخبر من نبيكم حتى اخبرتك بالحديث و دلالته على ان اية الكرسي الى العظيم و اتيانها بها الاخفاء
فيه حديث سيم حديث است كه ثقة الاسلام در رواية فرموده در باب فضل القرآن در كتاب فضل القرآن و شيخ
صدوق در مثالب الاعمال از عمرو بن جميع رفعه الى على بن الحسين عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من قرأ اربع ايات من اول البقرة و اية الكرسي و اتيان بعدها و ثلث ايات من اخرها لم ير في نفسه و ماله
شيئا يكرهه و لا يقربه الشيطان و لا ينسى القرآن وجه دلالت اين حديث بر مدعى اگرچه محل مناقشه است نظر
باينكه در اتيان بعد الاية اية الكرسي اكراه في الدين الى اخر بودن موقوف بر اينست كه ثابت بوده باشد كه مراد
از اية الكرسي تا هو العلي العظيم بوده باشد تا چه اكراه ثابت نبوده باشد بنا بر اين است كه مراد از اية الكرسي سايره بوده باشد
و مراد از و ايه بعد از اية الكرسي و ايه بعد از خالدون بوده باشد پس تمسك بحديث مذكور در اين مقام خالي از
مصادره نيست لكن اين حديث بعونت حديث ديگر كه شيخ طبرسي در مجمع البيان ذكر فرموده و اين بدعا خواهد
بود و ان حديث اينست كه فرموده و روي عن عبد الله بن مسعود قال من قرأ عشر ايات من سورة البقرة
في كل ليلة فبيت ليرد ذلك البيت شيطان حتى يصبح اربع ايات من اولها و اية الكرسي و اتيان بعدها
و خواتمها وجه دلالت اينست چونكه در اين حديث تصريح شده بايه پس بايد مراد از اية الكرسي همان
باشد كه بوده باشد تا مراد از و ايه بعد از ان لا اكراه بوده باشد تا خالدون و الا عدد ايات دو از ده ميشد
نه ده كما لا يخفى على المتامل از اينجه مذكور شد ظاهر ميشود كه تمسك بحديث ثاني در مقام استدلال اولى
خواهد بود نظر باخر اينست در دلالت لكن چون حديث اول اوثق است پس تمسك بان از اينجهت اولى است
حديث سيم حديث است كه صاحب كتاب طب الائمة عليهم السلام كه عبارت از حسين بن بسطام و برادر
او عبد الله بن بسطام بوده باشد چنانچه از مباشي ظاهر ميشود روايت نموده در ثلث اول از كتاب مذكور
از محمد بن كثير دمشقي از حسن بن على بن يقطين از مفضل اهل سعادت و هدى جناب حضرت امام رضا ع
كه فرمود هر آن اين عوذه هر روز يا ما هفت از هر چه و خوف و عوذه اينست بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله اعوذ بالله و لا تكلوني اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غيرتقي اعوذت بسبع الله و بصره
على اسماعكم و ابصاركم و بقوة الله على قوتكم لا سلطان لكم على فلان بن فلانة و لا على ذريته و لا على ماله

والعلی العلیة سرتبه بیشه وبتکم فیستر النبوة التی استودعها من سطوات الدهر اضرب جبرئیل من ایامکم وکاتبل
عنا ایضا ذکره ومحمد صلی الله علیه وآله واهل بیته لما مکم والله تعالی یطلع علیکم به خواله وما لم وذریته
واهل بیته منکم من الشاهدین ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انی لا ابلغ مجهودا انا تک ما لا
یبلغ مجهود نفسه فعلیک توکلت وانت نعم المولی ونعم النصیر هرسلت الله وذریتک یا فلان بما حرص
بر اولیائه صلی الله علی محمد واهل بیته وتکتب ایة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم ثم تکتب لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم ولا ملجاء من الله الا الیه حسبنا الله ونعم الوکیل وتسلم فی راس الشهادتین
للسلسلها تسلسلا والظاهر ان قوله وهو العلی العظیم تقدیر لایة الکرسی والمراد تکتب ایة الکرسی وهی
الی قوله وهو العلی العظیم فدلالته علی المراد فلا یکاد یختفی علی احد من اولی الاحلام مؤید است آنچه را
در همین کتاب بعد از آن بچند ورق ذکر شده در بیان عوذه ماخوذ ومسحور روایت نموده از احمد بن بدر
از اسحق صحاف از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که صحاف نقل نموده که آنحضرت فرمودند یا صحاف قلت لبیک
یابن رسول الله صلی الله علیه وآله قال انک ماخوذ عن اهلک قلت بلی یابن رسول الله منذ ثلثین سنة
قد عالجت بکل دواء فوالله ما نفعنی قال یا صحاف اولا اعلمک قلت یابن رسول الله والله ماخفی
علی انک لا شیء عندک فرمود ولکن استحییک قال وتعلمت وما صنعت الحیاء فی رجل مسحور ماخوذ اما
انی اردت ان اعلمک بذلک قل بسم الله الرحمن الرحیم ادرایت ایها المسحور عن فلان بن فلان بنت الله
الذی لا الیس اخرج منها ذرو ما ذرو الا الذی قال علیهم وما هم بضارین من احد الا باذن الله والذی الله الذی
لا الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ان الحکم الا لله رب السموات والارض وما بینهما ورب
المشارق الا هو ما فیه وجه تامل است که در امثال مقامات غالبا در اخبار استعاذه وتمسک بایة الکرسی
شده این مقتضی اینست که الکرسی اخر ایة الکرسی العلی العظیم خبر بود بعد از آن در روایت نیز مذکور شده باشد
یعنی اقتصار بالفاظ مذکوره مشعر بر آن خواهد بود که ایة الکرسی تا العلی العظیم است وهو المطلوب حدیث چهارم عوذه
است که شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده فی حدیث الخصال الذی سال عنها ابوذر رضی الله عنه
قال وقلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله وهو جالس فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال
قلت فایة ایة انزلها الله علیک اعظم قال ایة الکرسی وهی حدیث طویل راجع مناقب مکارم الاخلاق در آخر
کتاب مذکور روایت نموده وجه دلالت این حدیث آنکه ظاهر از سؤال سائل ایة ایة انزلها الله علیک

سؤال از ایة واحده است که اعظم بوده باشد ظاهر در مقام جواب این سؤال ایة الکرسی است که ایة الکرسی باشد
باشد چنانچه ظاهر لفظ مقتضی اینست واین مستلزم اینست که ایة الکرسی منتهی شود بقوله تعالی العلی العظیم نظر
بآنچه مذکور شد که تسمیه نیست که اول ایة الکرسی الله لا الا هو وقول باینکه لفظ جلالة الله قیوم الی آخر ایة است
وازآن ماخذه سنة تا عظم ایه دیگر است چنانچه رجم طرد لعن بمعنی حکایة فرموده ضعیف است حدیث پنجم
حدیث است مرویست در جلد ازکتب معتبره عامه پس در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول روایت نموده
از ابی هریره که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده ان لکل شیء سنامه وان سنام القرآن سورة البقرة
وفیها ایة سیدة ای القرآن وهی ایة الکرسی حدیث ششم باز حدیث است مرویست در کتاب مذکور وغیره از ابی بن
کعب از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده یا ابا المنذر اتدری ای ایة من کتاب الله معک اعظم قلت
الله لا الا هو الحی القیوم فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم ابا المنذر حدیث هفتم حدیث است مرویست
در کتاب مصابیح وتیسیر الوصول الی جامع الاصول وغیرهما عن ابی هریره قال وکلنی رسول الله صلی الله علیه وآله
بحفظ زکوة رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وآله
قال ابن مخلد وعلی عیال ولی حاجة شدیدة قلت فخلیت عنه فاصبحت فقال الی صلی الله علیه وآله یا ابا هریره ما
فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته وخلیت سبیله فقال اما انه
سیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وآله قال دعنی
فانی عیال وعلی عیال لا اعود فرحمته وخلیت سبیله فاصبحت فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ابا هریره
ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه
کذبک وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه
وآله وهذا آخر ثلث مرات انک تزعم لا تعود ثم تعود فقال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا
اویت الی فراشک فاقرأ ایة الکرسی الله لا الا هو الحی القیوم حتی تختم الایة فانک لن یزال علیک من الله
حافظ ولا یقربک شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله فلما اصبحت فقال لی رسول الله ما فعل اسیرک
البارحة فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها فقال اما انه صدقک وهو کذوب یعنی صدقک فی
ایة الکرسی وذکر خواص لکنه کذبک فی هذه العود وجه دلالة علی المدعی ظاهر لوضوح ان قوله حتی تختم الایة
یدل علی ان انتهاء ایة الکرسی آخر الایة وقوله وان لم یکن جهة لکن تصدیقه صلی الله علیه وآله یکفی فی ذلک
ممکنست جواب گفته شود از مستند ذکر در اثبات قول اول ذکر کردیم اما از حدیث که شیخ رحمه در مصباح ذکر
فرموده از پدر آن مقدوح است سند او دلالة اما بحسب سند نظر باینکه حدیث مرسلست سند آن معلوم نیست

همین قدر رحمه شیخ فرموده انه روی عن الصادق علیه السلام از راوی معلوم است ونیز واسطه مابین رحمه شیخ وراوی
پس اعتماد بان در بیات مراد شارح نمیتوان نمود خصوصا در صورتیکه مخالف ظاهر لفظ بوده باشد واما قصور
در دلالت پس بجهة آنکه ممکن است الی قوله رحمه فیها خالدون از کلام شیخ بوده باشد واین تفسیر موافق با اعتقاد از رحمه
بوده باشد یعنی چونکه اعتقاد از رحمه این بوده که ایة الکرسی متداولست الی خالدون لهذا ایة الکرسی در حدیث را تفسیر
فرموده اند بآنچه مذکور شد پس بر فرض تسلیم آنکه تفسیر مذکور از حدیث بوده باشد چنانچه این ظاهر است میگوئیم کلام محتاج
بحذف است چنانچه در سابق اشاره بان نمودیم واین محذوف چنانچه ممکن است همین بوده باشد پس تقدیر چنین خواهد
بود دو عشر آیات ایة الکرسی وهی الی قوله رحمه فیها خالدون ممکن است بنحو دیگر باین نحو دو عشر آیات ایة الکرسی وما
بعدها الی قوله رحمه فیها خالدون وبر تقدیر اول الکرسی دلالت بر مدعی ثابت است لکن بنا بر ثانی ثابت نیست بلکه
دلالت بر خلاف ثابت است فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال بنا بر این آنچه لازم از حدیث مذکور است اینست که
در نماز مزیت وجهام ذی الجمه موظف اینست که سایر داده مرتبه تلاوت نماید واین مستلزم این نیست که ایة
الکرسی مطلق در جائیکه وارد شده باشد حمل شود بر این معنی وهو ظاهر واز آنچه مذکور شد ظاهر میشود جواب
از حدیث که از حاشیه بلد الامین مذکور شد پس احتیاج باعاده کلام در آن نیست واما حدیث دوم که کاف
پس آن نیز مقدوح است بسند ودلالة اما قدح در سند پس بجهة آنکه حمزة بن عبید مذکور در کتب رجال
نیست وهم چنین راوی یعنی اسمعیل بن عباد نظر باینکه اسمعیل بن عباد مذکور در رجال نیست مگر کیف
وانا شیخ رحمه در رجال از اصحاب مولانا الرضا علیه السلام ذکر فرموده ودر صالح خبر راوی حدیث را
روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پس راوی مذکور در رجال نخواهد بود بر فرض
تسلیم اتحاد مذکور در رجال بمجهول الحالست واما قدح در دلالت پس بجهة آنکه لفظ ایة الکرسی مطلق
در حدیث مذکور نیست تا آنکه ضمیر آخر هاراجع شود بان پس میگوئیم چنانچه ممکنست ضمیر مذکور راجع بایة
الکرسی باشد ممکن است که راجع باشد باصل ایة نظر باختلاف مفسرین که الله لا الا هو العلی العظیم دو ایة است
ایة اول الله لا الا هو الحی القیوم ثانیه لا تاخذه سنة تا العلی العظیم است بنا بر این مقصود از حدیث
تنبیه بر فساد قول بتعدد است پس معنی آخر هاهو العلی العظیم آنچه که مصدر است بالله لا الا العلی
العظیم است بعلاوه ممکن است بگوئیم این حدیث مجمل است بلکه بعید است که باین نحو صادر از معصوم شده
باشد که اول فرموده باشند ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء واز آخر هاو هو العلی العظیم بلکه مناسب این
بود که اگر مراد تعدد ایة الکرسی یا ایة بود بنحو اول کلام مصدر شود باول ایة یابان نحو الله لا الا هو الحی القیوم
واز آخر هاو هو العلی العظیم بلکه مناسب بنا بر قول استدلال ایة الکرسی الی خالدون این بود که فرموده شد باول آخر هاخالدون

شیخ رحمه ایة الکرسی را
بعد الی خالدون

واین ظاهر است پس معلوم اعتماد باین حدیث در حکم باستدلال ایة الکرسی الی خالدون نمیتوان نمود چنانچه وجه این تامل
در آنچه مذکور شد ظاهر میشود واما جواب از حدیث آخر یعنی حدیث مرویه در عدد علی از یکانی پس میگوئیم لفظ
الی خالدون بجهة آنست که مذکور شد بلکه بجهة رفع توهم اکتفا بلفظ ایة الکرسی است باین نحو اجیر نفسی ومالی
وولدی واهلی ودابتی وکل ما هو منی بایة الکرسی یعنی اگر لفظ الی آخر هاذکر نبود توهم این میشد که مراد
این باشد که باین نحو تلاوة نماید پس فایده لفظ الی آخر هارفع توهم اراده معنی است واینکه مراد اینست که باین
نحو تلاوت نماید اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی ودابتی وکل ما هو منی بالله لا الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة
ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض الی آخر ایة بدون لفظ الی آخر هاچنانچه ممکن است ان بوده باشد که
مرویه است که الی مذکور شده ممکن است این بوده باشد که در این مقام مذکور شده اگر از خارج ظهور ثانی تکلیف ادعای
ظهور اول ممکن نیست اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال پس اعتماد باخبار مذکوره در حکم باستدلال ایة الکرسی
الی خالدون ممکن نیست بلی چیزیکه در این مقام هست کلمات مذکوره از اجله علمای مذکوره است پس میگوئیم
انصاف اینست که کلام شیخ الطائفه نور الله تعالی مرقده دال بر این هست که از رحمه معتقد این باشد که ایة
الکرسی مقید باشد تا خالدون چنانچه در مقام وجه استدلال بحدیث اول مذکور شد وهم چنین کلام سید ابن طاوس
واما دلالت کلمات باقی اصحاب بر این مطلب مستحکم نیست توضیح مرام مستدعی اینست که گفته شود کلام
رحمه علامه ومن تاخر عنه کل راجع باین است که مقصود فرموده خداوند که ایة الکرسی را در نماز روز عید فطر تلاوت
نماید تا هم فیها خالدون باآنکه حدیثی که مستند این صلوة هست مشتملست بر لفظ ایة الکرسی فقط پس این
تفسیر از اعاظم علمای مذکوره بجهة اینست که ایة الکرسی بنا باعتقاد ایشان متداولست تا خالدون انصاف اینست که
این وجه متین است لکن میگوئیم چنانچه ممکن است که این تفسیر باین جهت بوده باشد که مذکور شد ممکن است بجهة شهرت
اعتماد رحمه شیخ نموده باشند باین معنی نظر باینکه صلوة مذکوره از صلوات مندوبه است باطلاق علما ومساعد
امور مندوبه ثابتست وچونکه مدلول علیه کلام رحمه شیخ اینست که تلاوة ایة الکرسی در صلوة روز عید فطر مندوب باید
تا هم فیها خالدون باشد لهذا رحمه علامه وغیره حکم فرموده اند باین مطلب نظر بتسامح در امور مستحبه پس
تفسیر مذکور از علمای مذکوره شاید از این راه باشد که مذکور شد نه بجهة اعتقاد باستداد اصلا ایة الکرسی تا اهل
مذکور پس حکم باینکه اجله علمای مذکوره معتقدند مباشد ایة الکرسی متداولست تا خالدون ممکن نخواهد بود
مؤید این مطلب است کلام رحمه علامه در نهایة الاحکام ومذکره قال فی نوافل الاحکام یستحب ان یصلی یوم الجمعة
والعشرین من ذی الحجة وهو یوم الصدقة بالخام قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة
وکل واحدة من الاخلاص وایة الکرسی الی قوله رحمه فیها خالدون والقدر عشر مرات قال الشیخ وهذه الصلوة

بعینها روایتها فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر لا تخالدون لیس اگر ایشان مقصد انمطلب
میبود حاجت باین کلام نبود کما لا یخفی وقریب بکلام نهایات کلام آیتم در تذکره قال بعد ان حکی کلام الشیخ
وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله فیها خالدون در نهایة الاحکام دلالت کلام شیخ را بر انمطلب بخصوص صلوة
غدیر زیاده اند ودر تذکره مطلقا چنانچه ظاهر است هم چنانکه در سابق وضاح بیان شد پس تمسک بکلمات مذکوره
از جهت علامه وغیره در حکم بر انیکه آن بزرگواران معتقد این میباشند که آیة الکرسی متداست تا خالدون صحیح نخواهد
بود مؤید این مطلب است کلام مولانا التقی المجلسی با انکه بیان شد که تصریح فرموده اند در نماز روز عید غدیر بخوانند
سابق بیان شد تصریح فرموده اند در کتاب صلوة هنیه شرح در بحث تعقیب هر جا آیة الکرسی که میدهد ان العلی العظیم
است بلی کلام شارح جعفریه که تمسک شده در مقام استدلال در اثبات استحباب صلوة در روز عید غدیر بقول الرواة
ظاهر است در این معنی جمله کلمات علمای مذکوره که متعلق است بصلوة روز عید غدیر بخوانند که مذکور شد وانما
کلماتیکه متعلق بان نبود چنانچه کلام مرحوم شیخ بهائی وکلام ثانی محدث قاسانی پس مستند این در کلام بخصوص
حال در نظر نیست که ملاحظه شود که مثل مستند در زیست وچهارم ذی الحجه است یا اگر الحاق است حال آن چنانچه
که مذکور شد اگر چنین نیست بلکه آیة الکرسی هو مستند این دو مقام مطلق بوده است در این صورت کلام این دو مرحوم
دلالت دارد بر انیکه ایشان معتقد آیة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن در نظر نیست نظر بانیکه منکر خلاف در مسئله
نیست پس در دو نفر شریف مرحوم شیخ وغیره خواهد بود در اینقول صحیح نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود که مختار
در مسئله انست که آخر آیة الکرسی هو العلی العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول بانکه تا خالدون سند
ودلالت چنانچه مفصلا بیان شد ومستند بکه در اثبات قول ثانی ذکر کردیم اگر چه بحسب سند در این نیز ضعیف است
لکن بحسب دلالت اکثر انها تام است اگر چه در بعضی مناقشه توان نمود وضعف سند در این مقام مضر نیست
نظر بانیکه مدلول لفظ آیه مشخص است اضافه بکرسی بجهة اشتمال انست بلفظ کرسی مثل آیه ملک پس آیة الکرسی
عبارة خواهد بود از آیه معهوده که مشتمل بلفظ کرسی است اینقدر متیقن است خصوص مذکور وکلام آیه انمعنی
مؤید این مطلب است بعلاوه اعتضاد بشهرة حکیه در کلام علامه مجلسی وغیره بلی در حکم بانیکه مراد از آیة الکرسی علاوه
بر این مطلب محتاج هستیم بدلیل بکه چونکه خصوص سابقه قابل این نبود که قرائن اعتماد نمود در اثبات این مطلب چنانچه
مفصلا بیان شد لهذا اعراض از آن واختیار ثانی متعین خواهد بود بلی نماز رغیبت وچهارم ذی الحجه که سابق
بیان دلالت میکند بر انیکه تلاوة ثابت در این نماز تام است فیها خالدون است وحدیث مزبور در انعلم معتضد بعمل
اجل علما است لهذا عمل بمقتضای آن بر این نماز بعید نیست واگر در مقام دیگر نیز دلیلی ثابت شود که اعتماد بان
توان نمود این عمل بمقتضای آن بعید نیست بلکه متعین است کلام در صورت اطلاق آیة الکرسی است چنانچه غالب جنبه

در اوقات

در اوقات اجزاء ناوهر العلی العظیم میتوان نمود بلکه اتیان بعلاوه بقصد جزئیت مشکلات بلی بقصد تلاوت قرآن بجهت
قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الارشاد والظاهر ان المراد بآیة الکرسی آیة التی یذکر فیها الکرسی او فیها الله لا اله
الا هو الحی العلی العظیم ثم ذکر فی صلوة یوم المباهلة انه یقرأ الی الخالدون والا لا له فیه علی التعدی الی غیرها وان کان
فعلها جایزا وکلام این بزرگوار متین است والجزم بانچه فرموده وان کان فعلها جایزا اگر بقصد جزئیت بوده باشد
چنین نیست وقطع نظر از انکه چنین است که فرموده اند واما نماز روز عید غدیر مشخص شد که آیة الکرسی در این مطلق
است لکن نظر بانکه اعیان علما مثل شیخ الطائفه وسید بن طاوس ومرحوم علامه وشهید ومحقق ثانی وشیخ
کفعمی وغیره بزرگوار مجلسین وصاحب ذخیره وممدات قاسانی وغیره از شارح جعفریه قدس الله تعالی ارواحهم
کلا تصریح فرموده اند بر انیکه مراد از آیة الکرسی در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا عمل بان نمودن بعید نیست
اگر چه در سابق اشاره شد بانکه ممکن است مرحوم علامه ومن تابع عنه اعتماد بکلام شیخ در مصباح فرموده
باشند ومبنای فرموده شیخ اعتقاد انمرحوم بوده باشد با متداد آیة الکرسی تا خالدون بجهة قراءة آیة الکرسی تا خالدون
در این نماز نظر بتصریح اعاظم علماء مذکوره بعید بلکه مستحسن است والله تعالی العالم صحیح نماند از آنچه مذکور شد
مشخص میشود آیة الکرسی که در تعقیب صلوات وارد شده کفایت میکند در امثال وتاء در سنت قراءة
الله لا اله الا هو العلی العظیم لکن هر گاه منضم نماید بان دو آیه بعد را تا خالدون عینی ندارد بلکه احسن خواهد
بود چنانچه بعد بان ظاهر شد **ششم** از تعقیبات مهمه در تعقیب فرایض یومیه قراءة سوره مبارکه
توحید است ودوازده مرتبه وتلاوة دعای مأثور است بعد از فراغ از نماز قائم کار وان معرفت وتیقن جناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت کرده کسی که دوست دارد نیاید از آخرت خالص
پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص وپاک میشود از غش واحدی راضی از او طالب مظلمه نباشد
باید بخواند در تعقیب نماز هلی یومیه سوره مبارکه قل هو الله احد را دوازده مرتبه بعد از فارغ شدن
دو دست خود را بلند نموده اینده را بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر الطاهر
المبارک واسئلک باسمک العظیم وسلطانک القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد یا واهب العطایا یا
مطلق الاسارا یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعتق رقبتی من النار
وان تحیینی من الدنیا سعیدا وتدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی اول دعائی مستجابا وسطه فلاحا وآخره نجاحا
انک انت علام الغیوب بعد از آن جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کلامی فرموده اند که حاصل مضمون آن اینست
که این تعقیب را اختیار نموده ام از جهت اینکه جناب فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه وآله بر من تعلیم فرموده اند
وان جناب امر فرموده اند که تعلیم کنم از امام حسنین علیهما السلام یعنی نماند اگر چه حدیث مذکور در فقیه تعلیب فرموده

شده است بعنوان ارساله لکن مرحوم شیخ صدوق در معانی الاخبار همین حدیث را بروایت فرموده اند مسند ابو الحکم
مقتضای حدیث مذکور اعتماد وقراءة سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه لکن مقتضای حدیث مروی
در باب فضل القراءة وثواب الاعمال اجزاء اجتزاء بقراءة سوره مذکوره است اگر چه یکدفعه بوده باشد حاصل
مضمون آن حدیث انست که کاشف اسرار وقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده کسیکه ایمان بخداوند
عالم جل جلاله واعتقاد بروز قیامت دارد باید ترک نکند قراءة قل هو الله احد را در عقب فریضه پس
بدرستیکه کسی بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل جلاله رجوع میفرماید بجهة او فریضه را وضرر او را در
گناه او را وکناه والدین او را وکناه اولاد او را **هفتم** از جمله تعقیبات مذکوره در عنایت مروی در کافی وفقیه
وان دعا اینست اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی ودینی وکل ما هو منی بالله الاحد الصمد الذی لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واجیر نفسی ومالی وولدی واهلی ودینی وکل ما هو منی برب الفلق من
شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد واجیر نفسی
ومالی وولدی واهلی ودینی وکل ما هو منی برب الناس ملک الناس الهٰ الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس وفی الفقیه والکافی وبایة الکرسی الی آخرها
ظاهر اینست که مراد این باشد که چنین بگوید اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی ودینی وکل ما هو منی بالله
لا اله الا هو الحی القیوم الی آخر از کاشف اسرار وقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که این
کلمات را بخواند بعقب هر نماز فریضه باعث حفظ نفس ومال وولد او میشود **هشتم** از تعقیبات مذکوره
آنکه است که مشتمل است بر آن حدیث مرفوعه مروی در باب فضل القرآن از کافی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده چونکه آیات آیه مأمور شدند بر اینکه نازل شوند بر اهل زمین چسبیدند بعرش وعرض کردند ای
پروردگار ما را میفرستی بسوی اهل معاصی وخطایا پس وحی از جناب خداوند جلیل رسید بان آیات که
نازل شوید باهل زمین قسم بعزت وجلال خود هر کس از اهل حمد وشیعه ایشان شما را تلاوت کند در عقب
صلوات مفروضه ما نظر رحمت والتفات میکنیم بسوی او در هر روز بیست هفتاد مرتبه اجابت میکنیم از او
در هر نظری هفتاد حاجت را آیات مذکوره عبارتست از ام الکتاب وشهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم وآیة الملک که عبارت از قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند
که مراد از ام الکتاب بکسر است که فاتحة الکتاب بقرینه سیجیا لکن اطلاق ام بر آن نمودن خلاف ظاهر است وممکن است
که مراد از ام الکتاب در این مقام همه سوره مبارکه الم ذلک الکتاب باشد که عبارت از هو الذی انزل علیک الکتاب نهایت

وآیة الکرسی

محکمات

محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب
ظاهر اینست که مراد از ام الکتاب در این مقام همین معنی بوده باشد **نهم** از تعقیبات مذکوره تلاوة تسبیحات
اربع است بعد از هر فریضه پس مرتبه نظر بحدیث صحیح مروی در باب اعمال حاصل مضمون آن حدیث صحیح
است که روزی فرمایشات جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله خطاب فرمودند باصحابیکه بسعادت
خدمت ایشان مشرف بودند ایا چنین میدانید که هر گاه کلام الهی نزد شما هست هر را جمع بکنید بعضی از آنها
در وی بعض دیگر بگذارید چنین احتمال میدهید که اگر چنین نمائید با شما بر سد عرض کردند چنین نمیدانیم
فرمودند میخواهید دلالت کنم شما را بچیزی که بیخ او در زمین باشد وشاخ آن در آسمان عرض کردند بلی یا رسول الله
فرمودند بگوئید بعد از فراغ نماز فریضه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ثلثین مرة بدرستیکه هر
کسی چنین نماید محفوظ میماند از ضرر شدن تجارت بر وی یا از سوختن در آتش واز غرق شدن واز
افتادن در چاه ومحفوظ میماند از مردن بد واز هر بلیه که از آسمان نازل شود در آن روز واین کلمات با
قیات الصالحات خواهد بود بجهة تاویل مخفی نماند مقتضای حدیث مذکور استحباب تعقیب مذکور
در هر هر صلی خواه در حضر بوده یا در سفر لکن مبالغه در سفر در تعقیب صلوات مقصوره بقدر
بجهة تنبیه بان مبالغه در حدیث تعبیر از این بوجوب شده است وشیخ صدوق در کتاب مجالس حدیثی
روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که هر کس در هر عقیب هر نماز فریضه چهل مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر قبل از آنکه بگردد و پای خود را از جای خود بر گردد بر آن حالت
در حالت مشهد بعد از آن مطلبی که دارد مسئلت نماید از درگاه واهب العطایا بشرف اجابت مشرف خواهد
شد **دهم** دعائی است مروی در محاسن برقی در حدیث صحیح حاصل مضمون آن اینست کسی که بگوید بعد از
فراغ از نماز قبل از آنکه بگردد و زانوی خود را از آن حالت که بوده بر آن در حال تشهد اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له لها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ده مرتبه محو میفرماید خداوند عالم جل ثناؤه
چهل هزار هزار گناه را وبا بر خلاق عالم ده شاد در نامه عمل او ثبت می نمود هزار هزار حسنه ومیباشد
مثل کسیکه ختم نماید قرآن را دوازده مرتبه **یازدهم** دعائیست که مشتمل بود تکبیرات را بعد از نماز وطلب جنت
وحور العین تفضلا من الله سبحانه روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
با فاطمه زهرا سلام الله علیها در نظام خلایق را عطا نموده بهشت وحور عین بر هر کسیکه بندد که از نماز فارغ شد وگفت الهم
اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی الحور العین فتسجد جهنم میگوید ای پروردگار عالم بدرستیکه بنده

سؤال کرد که او را از کجا از من پس او را از کجا و بجست میگوید ای پروردگار من بنده تو سؤال کرد از تو
مرا پس او را سؤال کردان در من و جوابی میگوید ای پروردگار بنده تو ملا از تو خواست پس تزویج
کن ما را با او و اگر اول بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن این دعا بخوان افضل و ادخل و اجابت
خواهد بود **دوازدهم** توسل بدوازده امام علیهم السلام است ثقة الاسلام از جناب هادی طریق رشاد
و هدی بجناب حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرموده که بعد از آنکه فارغ شدی از نماز واجبی بگو
رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بعلی اماما و بالحسن والحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی الحجة
بن الحسن بن علی علیهم ائمة اللهم ولیک الحجة فاحفظ من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من
فوقه و عن تحته و امدد له فی عمره و اجعل القائم بامرک المنتصر لدینک و ارحم ما یلحقه و تقرب به عینه
فی نفسه و ذریته و اهله و ماله و فی شیعته و فی عدوه و ارحم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقر به عینه
به صدورنا و صدور رحم مؤمنین ظاهر است صغیر فی ارحم راجع باشد بعدوه
پس معنی ظاهر این چنین خواهد بود بما باعادی و دشمنان آنحضرت چنین را که خائف بودند از آن از
مسلط شدن آنحضرت بر آنها و کشته شدن آنها بسیف آنحضرت و معنی اره فیهم ما یحب بما بان
حضرت در دشمنان آنحضرت چنین را که آنحضرت دوست میداشت از نزلت و استیصال بالیمان آنها
بلکه این تعقیب ائمه الاسلام در کافی و شیخ صدوق در فقیه نوز الله و در هذا ذکر فرموده بعد از تذکر
اختلاف مذکور در کافی بجودیت که ذکر شد و در فقیه و محمد نبیا بعد از آن عان باسلام و قرآن ذکر فرموده
بلی فی رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکوره در کافی است اگر
چه وجهی بجهت ترتیب که مذکور شد فقیه است بتوان گفت و هر دو این بزرگواران این دعا را از محمد بن فضیل
که از اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است روایت نموده اند که او از حضرت
حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده و در جمع شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر نموده لکن ذیل آن مشتمل نیست
بر دعائیکه جهة جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان جل الله تعالی فرجه است مذکور در تهذیب
چنین است بگو در عقب هر نماز رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة
قبلة و بعلی ولیا و اماما و بالحسن و الحسین و الائمة صلوات الله علیهم ائمة اللهم انی رضیت بهم فارض
لهم انک علی کل شیء قدیر محقق نماند از اینکه این دعا مشتمل بر اعتراف بربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنی
عشر است مزاوار اینست که مداومت بآن شود خصوصا با دعای بجهة جناب صاحب کار علیه السلام

مشرف

فرجه نظر بکنی که قاری و شاغل و قلت همت بجهة اغلب ناس جمع مابین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد و لکن
مناسب اینست معها آنکه اخلال باین تعقیب نشود که لجهات و بنا و ادب در توسل بائمه طاهرین بجناب صاحب
الامر علیه السلام تعالی فرجه ظاهر میباشد بلکه بعضی از فقرات دعا که محتاج ببیان بود تفسیر شد قوله عینه
ممکن است از ثلاثی مزید باب افعال بوده باشد چنانچه ممکن است از ثلاثی مجرد بوده باشد بنا بر اول صیغه خطاب
بضم تاء خطاب رکسر تاء قاری خواهد بود و بنا بر ثانی بفتح تاء صیغه غایب خواهد بود و کسر قاف و فتح هر دو
جایز است بنا بر اول قریر از باب ضرب یضرب خواهد بود و بنا بر ثانی از باب علم خواهد بود معلی است
بنا بر اینکه ثلاثی مزید فیه بوده عینه منصوب و مفعول خواهد بود و بنا بر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود
و معنی بنا بر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بما بجناب صاحب الامر اقر اکه محبوب او است از نعمت و ظهر
بر قالب اهل ایمان فاسده و ایمان یا مقتول شدن آنها بضرب سیف قائم ایشان و روشن بگردان بآن
چشم ایشان را و بنا بر ثلاثی مجرد بنا بایشان چیزی را که چشم ایشان بآن روشن شود از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود که ثلاثی مجرد در اینمقام انسب است بلکه از جمله دعائیکه بعد از هر نماز رضیه وارد شده است
اینست لبسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان من مشارق الارض
و مغاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی و ولدی و اخوانی التحیة و السلام عدد خلق الله
و زنة عرش الله و ما احصاه کتابه و احاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم و ما عشت
من ایام حیوتی عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول اللهم اجعلنی من انصاره و انصار الذابین عنه و المسلمین لامره و نهیه فی ایامه و المستشهدین بین
یدیه اللهم فان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری
مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر و البادی اللهم ارنی
الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة و اکحل ناظری بنظرة منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه اللهم
اشدد ازره و قو ظهره و طول عمره و اعمر اللهم به بلادک و احی به عبادک فانک قلت
و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن
بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلواتک علیه و آله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و
یحق الله الحق بکلماته و یقطعه اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انه مرئی
بعیدا و نریه قریبا و صلی الله علی محمد و آله از کاشف حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هر کس این دعا را بعد از هر نماز رضیه بخواند بر قربت سعادت مآب جناب صاحب الامر علیه السلام

دعا و جناب صاحب الامر علیه السلام

مشرف خواهد شد در بیداری یا در خواب از اینکه این دعا مشتمل است بر بیان اقرار و تبلیغ سلام بآن ملاذ الخلق
انام و تجدید عهد و بیعت است بآن مقتدای اهل الاسلام و هم چنین مشتمل است بر استدعای مشرف شدن
بشرف سعادت خدمت امام زمان علیه و علی آبائه الاف التحیة و الاکرام و مداومت بآن بسیار بسیار
بموقع است اگر مواظبت هر نمازی نشود لااقل بعد از نماز صبح خوانده شود بجملاتها و هر وقت از اوقات که بوده
باشد خواندن این دعا خوب است اگرچه بعد از نماز ظهر صلوات بنویسد و بخواند **سیزدهم** از جمله تعقیبات مذکوره بعضی
کرده اند بر دشمنان و ظالمین ائمه امام علیهم السلام و تعیین و التسلیم ثقة الاسلام و شیخ الطائفه در کافی
و تهذیب روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق در عقب هر نماز دعا و در دعا و در نماز لعن میفرمود
فلان و فلان و فلان و معویه و فلان و فلان و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه و در حدیث وارد
شده است هفتاد مرتبه لعن بر بنی امیه بعد از فراغ از نماز بنابراین لعن چیزیکه بآن اتصال حاصل میشود اینست
که بگوید بعد از فراغ از هر نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن اکمل و اتم و افضل خواندن دعاء صنمی قریش
لحذا مناسب دانسته اند در اینمقام ذکر نماید تا شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام از فوائد عظیمه که مترتب
میشود بر خواندن آن محروم نشده باشند بلکه این دعا نیست جلیل و مرویست از ابن عباس مشهور که اسم
او عبد الله است رحمه علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده اند این از بابت غایت اعتماد و تعظیم و فرموده اند
کان عبد الله علیه السلام و تلیذه حالق الجلالة و الاخلاص امیر المؤمنین علیه السلام من الفتی و قد ذکر الکشی اما
یتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک و قد ذکرنا ما فی کتابنا الکبیر و احسنا عنها من الله عنه انتهی
عبارة الخلاصه بجمله روایت شده است از عبد الله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند
از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده اند که من بعد از آنکه خواهد بود
که در خدمت جناب رسول خدا که جنگ احد و حنین و بدر و حدیبیه بکنار انداخته باشد و دعا اینست
اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما و افکهما و ابنتیهما اللذین اخلا انعامک و عبدا
الاوثان و خالفا امرک و انکرا وحیک و عصیا رسولک و قلبا دینک و حرفا کتابک و عطلا
احکامک و ابطلا فرائضک و الحدا فی آیاتک و عادیا اولیائک و والیا اعدائک و اخذا عبادک
و اخذا بلادک اللهم العنهما و انصارهما فقد اخزیا بیت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه
و الحقا سماءه بارضه و عالیه بسافله و ظاهره بباطنه و استاصلا اهله و ابادا انصاره و قتلا الفتاء
و اخلیا منبره من وصیه و وارث علمه و جحدا اماما منزلا کابرتهما فعظم تنزیلهما و خلدهما فی سقر
و ما ادریک ما سقر لا تبقی و لا تذر اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه و حق اخفوه و عهد علموه و مؤمن

ارجوه

دعا صنمی قریش

صل علی محمد و آل محمد

ارجوه و منافق ولوه و ولی اتوه و طرید آوره و صاحب طرده و کافر نصره و امام قهره و مؤمن
غدره و اثر انکره و شر اضمره و دم اراقوه و خمر بذلوه و حکم قلبوه و کفر ابدعوه و کذب دلسوه
و ارث غصبوه و فیء اقتطعوه و سحت اکلوه و خمس استحلوه و باطل استسروه و جور بسطوه
و ظلم اشروه و عدلا خلفوه و عهدا نقضوه و حلالا حرموه و حرام حللوه و نفاق اسروه و غدر
اضمروه و بطن فتقوه و ضلع کسروه و سمک مزقوه و شمل بددوه و ذلیل اعزوه و عزیز اذلوه
و حق منعوه و امام خالفوه اللهم العنهما بکل آیة حرفوها و فریضة ترکوها و سنة غیروها و امکنة
عطلوها و ارحام قطعوها و سرها دات کتموها و وصیة ضیعوها و ایمان نکثوها و دعوی ابطلوها
و بیعة انکروها و حیلة احدثوها و ضیاء اوروها و عقبة انقضوها و باب درجوها و ارثا
لزموها اللهم العنهما فی مکنون السر و ظاهر العلانیة لعنا دائما ابدا سرمدا لا انقطاع لامده
و لا نفاد لعدده لعنا یفنیهما و لا یرحم اخرهم و لا اعوانهم و انصارهم و محبیهم و موالیهم
و المسلمین لهم و الناهضین باجنحتهم و المقتدین بکلامهم و المصدقین باحکامهم بعد از آن
چهار مرتبه بگو اللهم عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار فی النار من رب العالمین ای
پروردگار عزیز بسبب آن شناعت اعمال و شقاوت نفس پلید مرتبه سیم که جناب حضرت امیر المؤمنین
با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف از مؤمنه از آنست و لقد اثر علی الیوم بیستن فنفیت
ثمته قلت لا یغنین باین مرتبه لعن و طعن در حق ایشان فرموده نعوذ بالله من شقاوت
النفس و فساد العمل **چهاردهم** از جمله تعقیبات عقیب صلوات مفروضه زیارت فی کایات علیه و آله
افضل الصلوات میباشد مناسب اینست که ختم تعقیب باین نمائیم و کتاب قرب الاسناد زیارت
عقب صلوات مفروضه باین لفظ ذکر فرموده اند السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام
علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک
یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت
لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فزاک الله یا رسول الله افضل
ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک
حمید مجید بدانکه ادعیه وارده عقیب صلوات مفروضه مذکوره در کتب ادعیه اکثر از آنست که در این
مقام توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله اقتصار نمود باین مذکوره **مقام ثانی**
در ذکر تعقیباتی که مختص است بجهات از زمان نبویه و در بین چند مجمل است **مجمل اول** در بیان بعض

السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته

از ازکار و ادعیه ماثوره بعد از نماز صبح است در احادیث معتبره مرویه در کتاب دعای اصول کافی و غیره با شیخ
است که هرگاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب و نماز صبح بگوید سبحان الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم تنزه خواهد دید از زشتی و بدی که موجب کراهت او شود و ایضا در باب الدعاء در عقیب اول
از کتاب مذکور ماثور است که هرگاه کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از خلائق عالم اجل شانه
بخواهد برآورده میشود و کفایت میفرماید خداوند عالم اجل شانه امور مهمه او را بسم الله وصلی الله علی
محمد و آله محمد افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقاه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین حسبنا الله
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله وان کره الناس حسبی الرب من المربوبین
حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی منذ کنت حسبی الله
الذی لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم وایضا از دعایی که نقل شده که اول از کاشف الهم
و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده بهر طلب سعه در معیشت و ادای دین این
دعا را بعد از نماز صبح بخواند توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من البؤس والفقر ومن غلبة
الدین والسقم واسئلک ان تعینی علی اداء حقک الیک واداء حق الناس الی الناس ملاوت
نموده باید عا با توجه و حضور دل تاثیر تامی است در اجابت مطلب مذکور مناسب اینست که در وقت
خواندن دستها را بلند نماید و ایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب خصال از کاشف علم
الاولین والآخرین جناب حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که شخصی شرافت
سعادت خدمت جناب رسول خدا صلعم مشرف شد و عرض کرد که من بسی پیری رسیده ام و قوة من ضعیف
و کرشکسته و نمیتوانم اقدام نمود بانچه در سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم فرما
بمن دعائی که خداوند عالم اجل شانه را بسبب خواندن آن نفع بخشد جناب رسول خدا صلعم فرمودند بعد از آنکه
از نماز صبح فارغ شوی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
این باعث آن میشود که محفوظ باشی از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و پیری عرض کرد یا رسول الله این
از برای چه چیزی از برای حضرت من چه باشد فرمودند میگوئی در عقب هر نماز اللهم اهد من عندک
وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک و در کتاب مجالس فرزند ارجمند
شیخ سعد

سعادتمند رحمه شیخ طوسی قدس الله نفسه روحه مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که در میان
انبیا بعد از آنکه از نماز صبح فارغ می شدند ایشان را میخواندند با رفع صوت بنحوی که اصحاب آنرا میشنیدند
اللهم اصلح دینی الذی جعلته لی عصمة سر رتبه اللهم اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی
اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت فیها معادی سر رتبه اللهم انی اعوذ بک من کل امر
لما الغطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بدانکه این فقره از شکر است در مرتبه
حاصل معنی آن اینست صاحب شوکت و غنا را شوکت و غنا را بغنی و بی نیازی نمیکند و اندازه اصلاح نوعی ممکن
نیست کسی از تو مستغنی شود اگرچه سلطان جهان باشد در حدیث شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا
ذکر فرموده اللهم صل علی محمد وآل محمد واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط
مستقیم بعد از آن سر رتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله ولا نعبد
الا ایاه مخلصین له الدین کله ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا الاولین لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سبحان الله
کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله
الا الله کما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز
جلاله والحمد لله کما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز
جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر عدد کل آیة انعم بها علی وعلی اهل بیتی کان
او یکون الی یوم القیمة جوشن دیگر در بیان بعضی ادعیه و اذکار و قصه تعقیب بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده
یا سامع کل صوت یا جامع کل فوت یا بارئ النفوس بعد الموت یا باعث یا وارث یا سید السادة یا اله
الآلهة یا جبار الجبابرة یا مالک الدنیا والآخرة یا رب الارباب یا مالک الملوک یا ذا الملک یا ذا الملک
الشدید یا من لا یریده یا من یحصی عدد الانفاس ونقل الاقدام یا من اسر عنده علانیة یا من یعرف یا سید
اسئلک بحقک علی ضیرک من خلقک وبحقهم الذی اوجبت لهم علی نفسک ان تصلی علی محمد
واهل بیته وان تعرنی علی السامة بک الشعر تنی من النار وان تجیرنی لولیک وابن ولیک الداعی الیک
باذنک وامینک فی خلقک وعینک فی عبادک وحجتک علی خلقک علیه صلواتک وبرکاتک
وعلی اللهم ایده بنصرک وانصر عبدک وقواه بعونک وصرهم واجعلهم من اذرک سلطانا نصیرا
وجعل فرجه واسکنه منا عدائک واعداء رسولک یا ارحم الراحمین وجمع کفوی شیخ بهائی از جمله
تعقیبات مختصه بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده اللهم اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ

بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی
یا واسع المغفرة یا مفرج کل کربة یا مقیل العثرات یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها
یا ربا یا سیدا یا غایة رغبتاه اسئلک بک وبمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم
المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی علی محمد وآل محمد واسئلک ان لا تشوه خلقی بالنار وان
تفعل بی ما انت اهله بدانکه این دعا بیست جلیل القدر عظیم المنزلة مرویست در کتاب توحید صدوق از
مفخر انبیا و سید رسل و ملجأ اولیاء و هادی سبل صلوات الله علیه وآله که فرموده امین ملک جلیل
حضرت جبرئیل ایشان نازل شد در حالتیکه آثار سرور از ایشان ظاهر بود نازل شد بخدا و گفت السلام علیک
یا محمد صلی الله علیه وآله حضرت در مقام جواب فرموده وعلیک السلام یا جبرئیل پس عرض کرد خداوند عالم
جل جلاله هدیه برای تو فرستاده فرمودند کدام است آن هدیه حضرت جبرئیل عرض کرد آن هدیه کلماتیست که اگر
هاء عرش کسی برآن مطلع نیست بجهت اکرام و احترام شما خداوند جل شانه شما را بآن سرافراز فرموده فرمودند
کدام است این کلمات ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة
ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی
ومنتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا و مولانا و غایة رغبتنا
اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار جناب شیخ عصاة در مهمات صلاة حضرت علیه والد فرمودند چند وقت
ثواب خواندن این کلمات عرض کرد چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملائکه هفت آسمان و ملائکه هفت
طبقه زمین و خواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت نمیتوانند وصف نمود ثواب بگوید از را
پس هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجمیل وستر القبیح خداوند عالم اجل شانه عیوب او را ستر میفرماید و رحمت
میکند بر او در دنیا و آخرت و هرگاه بگوید یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر خلائق عالم اجل شانه بستاید
فرا خواهد فرمود او را در روز قیامت و معایب مخفیه و مستوره او را اظهار نخواهد نمود در روزیکه مقام
خلائق بر روز میکند و در وقتی که گفت یا عظیم العفو بر روح کار عالم عرش شانه گناهان او را می آمرزد اگرچه مثل
کف دریا بوده باشد و در وقتیکه گفت یا واسع المغفرة خداوند عالم تعالی شانه هفتاد رحمت از رحمهای رحمت
بر او باز خواهد فرمود بسبب رحمت حقه او پیوسته مستولی بر او خواهد بود تا از دنیا بیرون رود و در وقتی
که گفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم اجل شانه بقدرت کامله خود رحمت را بر او بسط خواهد فرمود
و در وقتیکه گفت یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی خلائق جهان از این عطا خواهد فرمود با و ثواب

مرحمت زده و ثواب هر صحبتی و ثواب هر بینی و ثواب هر کوری و ثواب هر مسکینی و ثواب هر فقیری و ثواب
هر حاضری تا روز قیامت و در وقتی که گفت یا کریم الصفح که ایشان خداوند عالم شانه منت بر او خواهد فرمود
مثل کرامات انبیا علیهم السلام و در وقتیکه گفت یا عظیم المن عطا خواهد فرمود خداوند عالم با و جمیع خواص اول
نسبت بخود و نسبت بقائله خلائق و هرگاه گفت یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم بار عطا خواهد
فرمود و ثواب بعدد هر کس که گریخت خداوند عالم از کرم بنا و هر وقتیکه گفت یا ربنا و یا سیدنا خداوند عالم
میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید که من امر نمودم گناهان او را و عطا کردم باو ثواب بعدد هر کس که خلق
کرده ام در بهشت و دوزخ و بعدد هر کس که خلق کرده ام در هفت آسمان و هفت طبقه زمین و عدد آنها
و ماه و ستارها و قطرهای باران و کوهها و سنگ ریزه و عدد ریگ و بقدر عرش و کرسی و در وقت که
گفت یا مولانا خداوند عالم اقتدا و امر از ایمان خواهد فرمود و هرگاه گفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم اجل شانه
عطا خواهد فرمود باو در روز قیامت مثل آنکه بقائله خلائق عطا میفرماید و بعد از آنکه گفت اسئلک یا الله
ان لا تشوه خلقی بالنار خلائق عالم تعالی شانه میفرماید بنده من از من استدعا کرده از آنچه جهنم
از او کراهت کرده ملائکه شاهد باشید که من او را و پدر و مادر او را و برادران و اولاد و عیال و همسایگان
او را از آتش جهنم در روز شفاعت هزار مرتبه از جمله اشخاصیکه مستوجب جهنم باشند باو دادم
بعد از آن جبرئیل عرض کرد حضرت رسول جلیل صلی الله علیه وآله و عرض کرد که این کلمات و دعا تعلیم فرما
بمؤمنین و متقین و منافقین تعلیم نمی باشد بدانکه خواننده این دعای جلیل القدر در هر وقت از اوقات که توجه
و اقبال باشد مناسبت خصوصا در وقت نماز شب و در حدیث مذکور ذکر کرده که از تعقیب نماز ظهر است
مذکور نیست لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیه و بلد الامین در مرحوم شیخ بهائی رحمه الله این دعا را از جمله تعقیبات
مختصه بنماز ظهر ذکر فرموده اللهم اجعل اول النهار صلاحا و اوسطه فلاحا و آخره نجاحا این قصد بعید است که چه مرحوم
شیخ طوسی قدس الله نفسه و رحمه این دعا را از جمله تعقیب در رکعت اخیر هشت رکعت نافله عصر ذکر
فرموده بدانکه اخبار این دعا بحیثیکه در حدیث مذکور مانوس است جنی است که اشاره بآن کریم باین نحو باید تلویح
و ایراد لیاء و غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار زیاده که در اول مذکور شد مذکور در این
حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی رحمه الله مذکور است هر کس زیاده نموده زیاده بر قول است جزاه الله
تعالی خیر جزاء المحسنین رحم جنین در فقرات قبل از آن مذکور شد باز اختلاف هست لکن مذکور در حدیث
کریا انسب بحال مرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی ذکر فرموده و این احسن انسب احب است بعد از آنکه نظم
کلام با نجا رسید مناسب دانست عنان قلم سر ترجمه ظاهر فقرات دعا بلوه و ارتحوتا الطلاع بر ترجمه آن

موجب زیادتی رغبت بندگان بر خواندن شود و پس میگوئیم معنی این اظهر الجمیل و ستر القبیح اینست اینکه عمل صالح
و جمیل را اظهار میفرماید و عمل قبیح را ستر میفرماید این چند احتمال دارد اول اینست که از کاشف اسرار و دانای
جناب امام جعفر صادق علیه السلام حاصل این است که هیچ مؤمن نیست مگر آنکه از ایام و سال و شب و روز
عرش موجود است بعد از آنکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع و سجود شد چنین علی ابن الاوسد عرش
ظاهر میشود قابلیه ملائکه مشاهده آنرا مینمایند پس ملائکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هر گاه بنده
مشغول معصیتی شود اگرچه این نیز از امثال او استفاده میشود لکن خلاق عالم طبع شان سر بوده قرار
میفرماید که حایل ملائکه میشود تا مطلع بر آن عمل معصیت نشوند یعنی دوام اینست که لغزیده باظهار جمیل
و عمل خوب چنانچه امر فرموده بستر قبیح یعنی کسیکه از شخصی اعمال حسنه مشاهده کرده مستحق مدایح
اینست از اظهار نماید بخلاف اینکه هر گاه عمل قبیحی از کسی بدید نهی فرموده از اظهار آن سیم اینست اعمال
حسنه که از عباد صادر میشود تاثیری در عالم آن میکند باعتبار آن قلوب دیگران مایل باو میشود و آن اعمال
حسنه موجب آن میشود که حب فاعل در قلوب عباد واقع میشود بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست پس حکم
بآنکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار اظهار آثار است بخلاف اعمال قبیحه چنین
نیست محتمل است معنی اول منافی با دو معنی دیگر نیست شاید وجه عدم تنبیه بر آن ظهور دو معنی بوده باشد
بخلاف معنی اول که از معانی توقیفیه است اطلاق باین ممکن نیست مگر باعلام حجج الهیه صلوات الله علیهم
لهذا تنبیه باین فرموده اند یا من لم یؤاخذ بالجریرة مراد از جریره در این مقام معصیت است یعنی ای آنکسیکه
مؤاخذه نمیکند بر معاصی ظاهر امراد اینست که تعجیل در عقوبت در دار دنیا نمیفرماید نظر باینکه دنیا دار عمل است
نه دار مکافات و جزا بنابراین منافات ندارد با عقوبت در دار آخرت و لم یهتک الستر ای آنکسیکه با علم
و اطلاع بر مساوی صادره هر نوع حیائی و قدرت بر انتقام و انتصار دارد در صدد افتضاح او بر نمیآید
برخ نموده نبرده و جمیلی که سازاوست یا عظیم العفو یا حسن التجاوز ای آنکسیکه عفو او بزرگست یعنی عفو
از معاصی عظیم میفرماید و ای آنکسیکه تجاوز از معاصی میفرماید بنحو حسن و بطریق مستحسن کاهست کسی که
از خطاء عبد خود لکن باذلت بسیار و تغییر و توبیخ بسیار یعنی مقصود اینست که شتمتن خلاق عالم جل شانه کاهست
و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة یعنی ای آنکسیکه وسعتی در مغفرت او هست که شامل هر وسیع
و شریف و معاصی کبیره و صغیره هر دست یا باسط الیدین بالرحمة ای کسیکه رحمت او بسط کرده است
هر چیز را یا صاحب کل نجوی در مصباح و جنة الواقیه و بلد الامین چنین مذکور است یا صاحب کل حاجة
و در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح الفلاح یا سامع کل نجوی و این انسب است یعنی آنکسیکه عالم

بهم

بهمه زمانها و متفهم کل شکوی ای کسیکه متفهم است شکایت یعنی شکایت از هر ظالمی و هر ظالم و جابری بتو است
یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود میکذرد از هر تقصیری یا عظیم المن ای آنکسیکه منت او بر کافه موجودات
عظیم و بزرگست یا بدء النعم قبل استحقاقها ای آنکسیکه ابتدا کننده است در نعمت بعالم قبل از آنکه
عمل از آنها صادر شود که سبب سوء این عمل استحقاق آن نعمت شود السئال ان لا تشوه خلقی بالنار یعنی سوال میکنم
از تو که سبب سوزانیدن با آتش جهنم را که بر المنظر نعمای مراد اینست که مرا معذب با آتش جهنم نفرمائی
مبحث سیم در بیان بنده از تعقیب مختص بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر هفتاد مرتبه
استغفار است احادیث در فضیلت این بسیار است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار
موجب این میشود که هفتاد گناه از او عفو میفرماید و در جامع الاخبار حدیثی مرویست حامل مضمون این است
که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه سالگناه او را بیامرزد
و شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع که فرموده که هر کس هفتاد مرتبه استغفار
کند بعد از نماز عصر غفار و تواب جل شانه هفتصد معصیت را از او عفو میفرماید بجمله اخبار در رجحان
این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است پس غفلت از این با کمال سهولت بسیار سست است و از کاشف
اسرار و دانای جناب امام جعفر صادق ع مرویست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس
بگوید بعد از نماز عصر در هر روز یکمرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال
والاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا
ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا مرحوم میفرماید خداوند عالم جل شانه و ملائکه را که مستحفظ او است
باینکه باو بدهند کنند نامه اعمال او که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر خواندن سوره مبارکه
انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد باقر ع روایت شده حدیثی که حاصل
معنی آن اینست که هر گاه کسی سوره انا انزلناه را بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند در روز عرض اعمال
عباد میشود این عمل او را بموقف عرض میرساند بنحوی که آنکسیکه اعمال کل خلایق بجهت او بوده و از جمله تعقیبات
بعد از نماز عصر حدیثی است که ابن طاوس از جناب کاشف طریق یقین جناب امیر المؤمنین ع نقل نموده
کان مقتدای اخیار بعد از نماز عصر اینها را میخواندند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله بالغدو و الآصال سبحان الله بالضحی و الابکار سبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون و له فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین سبحان ذی الملک و الملکوت سبحان ذی العزة

و الجبروت سبحان الحی الذی لا یموت سبحان القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحان العلی الاعلی سبحانه و تعالی
سبوح قدوس رب الملائکة و الروح اللهم انی اسئلک بعزتک و عزة امسی مستجیرا بعزتک و قدرتی
امسی مستجیرا بقدرتک و ذلی امسی مستجیرا بعزتک اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لی و ارحمنی انک
حمید مجید اللهم انت ربی فهدیت فلک الحمد و عظم حلمک فعفوت فلک الحمد و جهلت ربنا
اکرم الوجوه و جاهلت اعظم الجباه و هدیتنی افضل العطایا تطاع ربنا فتشکر و تعصی ربنا فتغفر و تغضب
المضطر و تکشف الضر و تنجی من الکرب و تغنی الفقیر و تشفی السقیم و لا یجازی الملائکة احد و انت
ارحم الراحمین مبحث چهارم در بیان بنده از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب بعضی از آن در ضمن تعقیبات نماز
جمیع مذکور شد ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع که هر کس بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ
شد سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره عطا کرده خواهد شد خیر
بسیار و ایضا روایت نموده است از آن معتمد اخیار که فرموده بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شدی پس
بال دست خود را بر پیشانی خود و بگو سه مرتبه بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الهم و الحزن و ایضا در حدیث معتبر روایت نموده که شخصی که غالب اوقات مبتلی بدنیا خود
چشم و این مطلب را بعرض جناب کاشف الاسرار و الدرایات حضرت امام جعفر صادق ع رسانید آنحضرت فرمودند
بخوان هر وقت قلیلی کنیم دعائی که نافع تر باشد در دنیا و آخرت و کفایت کند تو را در دنیا و خوش چشم عرض کرد چه چیز فرمودند
بگو در عقب نماز صبح و نماز مغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد علیک صل علی محمد و آل محمد و اجعل
النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی
و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی ایضا در مجالس فرزند جلیل شیخ طوسی بآن مذکور است اللهم انی
اسئلک بحق محمد و آل محمد علیک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و البصیرة
فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدا
ما ابقیتنی نظر باینکه سند این دعا هر دو و کتاب بسیار معتبر است ترک ملاوت بآن بسیار جنایت است
و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که فرموده هر کس بگوید
بعد از نماز صبح و مغرب قبل از تکلم با هل خود از حالت تشهد بگوید یا قبل از آنکه با احدی تکلم کند لا اله
الا الله و ملائکه یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علی محمد و فرشته قاضی
حوائج عباد جل شانه بگوید حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد از آن در دنیا و سی از آن در آخرت ثقة
الاسلام روایت نموده از جناب حضرت صادق علیه السلام که آنجناب از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت

فرموده

الدعاء عن حضرت امام جعفر صادق ع عن رسول الله ص که ای مرد اگر تو می‌ترسی من مشکلات میکنم بدرستیکه شما از الروحین که احاطه من
کرده است و هم چنین مشکلات میکنم از ظلم و جور سلطان که تعدی بمن کرده و میکند استدعا و التماس من اینست
که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که بسبب آن خلاص عالم رجل شانه و تعالی مرا از او فرماید و دفع شر و ظلم ظالم از من کند
پس حضرت فرمودند بعد از آنکه شب داخل شد و قلبی شب مستولی شد در آن وقت دو رکعت نماز کن در رکعت
اول سوره حمد که حمد و آیة الکرسی را بخوان و در رکعت ثانیه سوره حمد و آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن
المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی
یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم آیه الجزء بعد از سلام قرار بدار و سر بگذار و بگو اللهم
بحق هذا القرآن و بحق من ارسلته به و بحق کل مؤمن مدحته فیه و بحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک
پس ده مرتبه تکبیر یا الله بعد از آن ده مرتبه یا محمد ده مرتبه یا علی ده مرتبه یا فاطمه ده مرتبه یا حسن
ده مرتبه یا حسین ده مرتبه یا علی بن الحسین ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا جعفر بن محمد ده مرتبه
یا موسی بن جعفر ده مرتبه یا علی بن موسی ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا علی بن محمد ده مرتبه یا حسن
بن علی ده مرتبه یا حجة بن الحسن بعد از آن حاجت خود را بخواهی و توالی میگوید و ذکر اینعمل در انجام اگر
جد مقتضای مقام نبود نظر باینکه کلام در تعقیب نماز عشا است و اینجا از جمله تعقیب نیست لکن نظر باینکه کل
امت مرتب وارد شده آثار اجابت از کیفیت ترتیب و اقوال ثابته در آن ظاهر بود بجهت عایت اهل الاثار
حرایج از ایراد این ادعیه بصیغه مناسب اکتفا نموده و ذکر این عمل قرار شود و در ساعت
استجابت دعا واقع شود قرار اسباب اجابت خواهد شد و نظر قوی اینست بشرائط استجابت مشروط
هرگاه با خضوع و خشوع و توجه و اقبال واقع شود بلکه از خصائص اینست در چنین صورت قطع باجابت متشرک
نمود مگر در صورتی که حاجت چیزی بوده باشد که اصلاح عبد در اجابت آن نبوده باشد خدا الحمد علی الاثر فی
عباده **خاتمه کتاب** در بیان امور بیست که اختلاف در آنست ما بین رجال و نساء اخراجا مفعال بوده شد یا اقوال
متعلقه بنماز قول مقدم بر نماز بوده شد یا بعد از آن پس در اینجا چهار مقام است **مقام اول** در بیان افعال که
مختلف دارند در آن با مردان و آن چند چیز است **اول** آنکه مستحب در حق زن آنست که در حال قیام جمع میان
دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب در حق رجال آنفراج ما بین قدمین است تا یکشبر
که یکجب بوده شد **دوم** آنست که زن در حال قیام و دست خود را بدست خود بگذارد بر دامن بگذارد موجب بطلان نماز و اتم آنست که مرد که مستحب

در حق او آنست که دستها را بر ران بگذارد مقابل دو ران چنانچه در بحث قیام مذکور شد و مستحب در حق زن
آنست که دو دست را بر پستان بقوت بگذارد تا پستان بسینه چسبد بحیثی که وضع بدین بلند پستان بجهت
مشهود آید آنکه باطن کف راست را بر پستان راست بگذارد و باطن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد
و این قسم متعارف است **دوم** آنست که باطن کف دست راست را بر پستان چپ بگذارد و باطن دست چپ را
بر پستان راست بگذارد **سیم** وضع کف دست راست است بر پستان چپ با وضع بعضی از دراع دست چپ بر ران
و وضع کف دست چپ است بر پستان راست با وضع بعضی از ذراع دست راست بر ران و در نسبت آنچه
سنت مرویست از اقسام ثلثه که بوده شد باشد لکن در نسبت که متعارف قسم اول بوده شد باشد و قسم ثالث از ظاهر
نفرات سیم از جمله امور که ما را اختلاف میان مرد و زن هست اینست که در حال رکوع دستها بر زانو
نگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک بزانو بگذارد یعنی در انتهاء اختصار کشد بدین قدر که دست برسد
بر ران فوق زانو علامه بر ران مخفی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که دستها را بر عین زانو بگذارد
چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد **چهارم** آنست که زن در حال جلوس جلوس تربع نماید خواه جلوس
در حال تشهد بوده باشد یا ما بین دو سجده باشد و خواه در وطی فیسین را بر زمین قرار دهد و هم چنین و ظهر
و ساق و ران را از زمین بلند نماید و در ران را بر هم بچسباند این قسم جلوس را جلوس تربع مینامند اما مرد
که در سابق بیان شد جلوس را حق در حق رجال جلوس بعنوان تورک است و کیفیت آن در مباحث سجود
و تشهد مفصلا بیان شد **پنجم** آنست که زن در حالیکه از قیام بسجود میرود اول دو زانو را بر زمین رساند بعد از آن
دو دست را یعنی هر دو را بلند نماید بخلاف مرد که مستحب در حق او آنچنان است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد
هفتم آنست که زن در وقتی که بنجیزد دو دست را بجانب بین و یسار بر زمین بگذارد و اعتماد و تکیه بآن
نموده بر خیزد نه اینکه دستها را پیش رو یعنی خود را بر زمین بگذارد و عقب را در حالیکه مخفی است از زمین بلند
نماید مخفی نماند مطلوبیت جمیع امور سیم مذکوره در حق مناسب و بعنوان ندب و رجحان است یعنی مستحب است
که رعایت امور مذکوره نموده شد باشد چنین نیست که اخلال بآنها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده شد باشد بنابراین
هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل مرد بر ران بگذارد موجب بطلان نماز و اثم نخواهد

و هم چنین هرگاه پاها را از هم جدا و منفصل نماید و هم چنین هرگاه در حالت رکوع منحنی شود بقدر انحناء
مرد و دستها را بر ران بگذارد در حال رکوع یا اینکه در حال جلوس تربع نماید بلکه در حالت تشهد غیر مثل مرد نشیند
یا در حالیکه بسجود میرود اول دو دست را بر زمین رساند بعد دو زانو را یا اینکه در حال سجود تجافی بجا آورد یعنی
شکم و ران را از زمین بلند نماید یا اینکه در حالت قیام دستها را پیش رو بگذارد و اعتماد و انتها نماید بجا
اخلال بکلام مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از آداب و مستحبات نماز است غایة انها نقوت
بسیار موضع است **مقام ثانی** در بیان اختلاف میان مرد و زن است در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در
نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود دعائیکه مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد آن
دعا را خوانده باشد و میباید صیغه مذکر را بتبدیل بمؤنث نماید مثل اینکه در بحث قیام مذکور شد که مستحب است در
وقتیکه استاد بجهت نماز اینعبارت را بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا الی قوله ناجعلنی به وجیها فی الدنیا
و الاخرة زن هرگاه اینعبارت را بخواند در حین خواندن تبدیل نماید وجیها را بوجیهة و هم چنین دعای دوم
از دعای عیدالفطر در تکبیرات افتتاحیه که در بحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر باینکه علی مذکر مشتمل است بر لفظ
عبدک و این عبد باید بنابراین هرگاه زن اینعبارت را تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین بگوید یا امتک و لفظ
عبدک ذلیلا بین یدیک لکن این بنابر احتیاط است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده و اما بنابر آنچه نظر الاسلام
در کافی ذکر فرموده حاجت بتبدیل نیست و دعائیکه مذکور هر دو در کتاب جلیل در بحث تکبیرة الاحرام مذکور شد
و اما دعای ثالث که دعای توجه بوده شد پس نظر باشتمال او بلفظ و انا من المسلمین یا بتبدیل این بمسلمات نماید و هم
چنین و ما انا من المشرکین پس بگوید و ما انا من المشرکات و انا من المسلمات یا خیر ظاهر اینست در این
مقام و لزوم تبدیل ضرور نباشد نظر بقاعده تغلیب مرحوم شیخ شهید ثانی در کتاب تمهید القواعد
تصریح باین فرموده قال اذا صلت المرأة و اتت بدعاء الاستفتاح فهل تقول و ما انا من المشرکین و انا
انا من المسلمین او تاتی بجمع المؤنث احتمالان و الوجه جواز کل منهما و الاشکال فی دخولهن تبعا مع قصد
انتهی کلامه رفع مقام **مقام ثالث** در بیان تفرقه ما بین رجال و نساء در اقوال ثابته در اثنای نماز بدانکه اختلاف
در این باب میان مرد و زن در اقوال واجبه ثابته در اثنای نماز نیست و هم چنین در اکثر اقوال مستحبه لکن در بعض
اقوال مستحبه اختلاف هست مثل اینکه در دعائیکه قبل از شروع بذکر رکوع مستحب است از جمله غیر مستکبر و لا
مستکبر و لا مستحسر زن چنین بگوید غیر مستنکفة و لا مستکبرة و لا مستحسرة و هم چنین در دعای ما بین
سجدتین زن بگوید انی لما انزلت الی من خیر فقیر **مقام رابع** در بیان تفرقه ما بین رجال و نساء در امور
وارده در مقام تعقیب است بدانکه اشکالی نیست در اینکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب در حق

زنان نیز هست کلا بکرهست در خصوصیات ادعیه و الفاظ مثلا سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده
در عقب هر نماز اینعبارت اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین شبهه نیست در
رجحان خواندن دو فقره اولی خواه مرد باشد یا زن کلا بکرهست در فقره ثالثه است نظر باینکه طلب تزویج
حور العین مختص برجالست حور عین عبارت از زنان است که خداوند عالم جل شانه خلق فرموده بجهت مؤمنان
چنانچه زنان را مشتمل بر اینعبارت است ظاهر میشود فرموده بعد از آنکه بنده از نماز فارغ شد و اینعبارت را بخواند
حور عین بدرگاه کبریائی حضرت عزت جل شانه عرض میکنند ای پروردگار ما بنده تو خطبه کرده ما را از تو
پس ما را باو تزویج کن و در حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است ان المؤمن یتزوج
ثمان مائة عذراء و اربع الاف ثیب و زوجتین من الحور العین یعنی بامر خدای عالم جل شانه تزویج هر مؤمنی
میشود صد هزار هشتصد دختران باکره و چهار هزار زنان ثیب و دو زوجه از حور عین راوی بعد از آنکه حضرت
و احسنا از جناب امام جعفر صادق ع فرمایش شنید تعجب کرده عرض کرد که در عالم تعجب هشتصد دختر حضرت فرمودند بلی
هشتصد دختر هر وقت آن مؤمن بیش اظهار مرد میباید انها را باکره راوی میگوید عرض کردم که حور عین از جهت
چه خلق شده حضرت فرمودند از خلاق عالم در آن بهشت نمیرند و شفائی بدن انها مرتب است که دیده نمی‌شود
مغز استخوان انها در عقب هفتاد حجاب از طعام بهشت از آنچه مذکور شده مشخص شد که طلب کردن تزویج
حور العین بی موانعست پس زنان فقره جنی من النار اعتماد نماید بمن اندر هرگاه معنی دیگر قصد نماید مثل اینکه طلب نماید
باین کلام که خلاق عالم جل شانه حور عین را باو عطا فرماید که خدمت کار او باشد آن چیزیست دیگر لکن کلام در
استعمال این لفظ است در این معنی و اما اذکاریکه مشتمل بر صیغه مذکر بوده شد باشد پس ظاهر اینست که خواندن این
در حق زنان بعید باشد لکن با تبدیل صیغه مذکر بمؤنث مثل دعائیکه بعد از زیارت سر مبارک حضرت سید الشهداء
و این دعا مشتمل بر اینست ان تزوجنی من الدنیا اعتماد نه دخلنی الجنة سالما پس تبدیل نماید اما را با منه

الحمد لله و سلام بر انبیا و هکذا و هم چنین است حال در امثال این و الی ربه نبتهل الی الله
و صلی الله علی اهل البیت اجمعین و این عبد الخلیع مرتضی
الملیاوی فی یوم الاثنین و آله الطیبین الاکرمین و اصحابه
الطاهرین
و کتبها تلمیذ المستمل فی ۱۲۵۵

هذا شکیات وسهویات

بسم الله الرحمن الرحیم

المقصد در بیان احکام شک وسهو است ودر این دو مقام است **مقام اول** در احکام شک است بدانکه شک عبارت از تردد ذهن است میان دو احتمال متقابل بنحوی که چنان از این دو احتمال طرفین بر دیگری نبوده باشد پس هرگاه بعد از رجوع بوجدان احتمالین راجح بوده باشد یا بر طرف دیگر اما بعد از تامل در این طرف راجح ظن است وطرف مرجوح وهم مثلا بعد از آنکه مقدار زیادی از شب منقضی شد کسی بخواطر میرسد که بیند نصف شب منقضی شده است یا نه گاهست احتمال انقضای نصف شب نزد او فی حد ذاته است این قطع وهم کسی بدان در وقتی که قلیلی از شب منقضی شده باشد وگاهست انقضای نصف شب نزد او محتمل است لکن این احتمال بعد از رجوع بوجدان ضعیف است واحتمال راجح اینست که منقضی شده باشد این احتمال راجح را ظن وطرف مرجوح را وهم میگویند این در صورتیست که قدر متیقن از شب کذشته باشد وگاهست که تامل مینماید احتمال انقضای نصف شب وعدم آن نزد او متساوی است پس ذهن متردد میشود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در احکام شک است بدانکه ایراد کلام است در سه مبحث **مبحث اول** در حکم شک در شرط نماز است مثل شک در وضوء مثلا میگوییم این شک یا قبل از شروع در نماز است یا بعد از شروع در نماز است یا بعد از فراغ از نماز است اگر قبل از شروع در نماز است اتیان بمشکوک فیه نماید اتیان بنماز را عالم از جایز نیست واگر بعد از فراغ از نماز است مثل آنکه بعد از آنکه از نماز فارغ شد با فقد فصل یا با عدم فاصله شک میکند که قبل از شروع بنماز من اتیان بوضوء نمودم پس نماز صحیح خواهد بود یا نه پس نماز باطل خواهد بود وهم چنین است هرگاه شک در بعضی اجزاء وضوء یا در بعض شرایط آن بوده باشد پس در اینصورت اعتنای بشک نیست پس نماز صحیح خواهد بود بلکه این مطلب در جمیع عبادات مثل وضوء وغسل وتیمم وغیرها پس هرگاه بعد از فراغ از آن احتمال بوده باشد بان شک معنی نیست لکن نسبت بعلیکه این شک بعد از فراغ از آن حادث شده واما نسبت بما قبل که اتیان بمشکوک فیه نماید پس اتیان بشرط مشکوک فیه در این صورت لازم است واما هرگاه شک در اثنای نماز بوده باشد مثل آنکه بعد از اتیان بدو رکعت نماز ظهر شک میکند که من قبل از شروع بنماز اتیان بوضوء نمودم یا نه ظاهر اینست که قطع نماز لازم بلکه جایز نبوده باشد پس اتمام نماز مینماید احتیاطا مقتضی اعاده نماز است بعد از اتیان بطهارت

مبحث دوم شک در نفس صلوة است بان معنی شک دارد که نماز بعد از ورود آیا نماز واجب که در وقت نماز بوده باشد مثل اینکه قبل از غروب شک میکند که اتیان بنماز ظهر وعصر کرده آیا نماز در این صورت لازم است که اتیان بعد وقت نماز نموده باشد یا هم چنین هرگاه قطع دارد که نماز ظهر را بعمل آورده است لکن شک دارد که اتیان بنماز عصر نموده آیا نه در این صورت لازم است که اتیان بنماز عصر نموده باشد اما هرگاه عکس این فرض شود بان معنی که قاطع است که نماز عصر را اتیان نموده است لکن شک دارد که اتیان بنماز ظهر نموده است یا نه در این صورت بعد از اتیان بعصر وقت نماز نماید اما ظاهر بجهت شک در اتیان آن با بقاء وقت واما عصر بجهت لزوم تاخیر آن از ظهر یا جایز است اکتفاء بظهر یا اتیان بهیچیک لازم نیست اما عصر بجهت قطع باتیان آن واما ظهر بجهت اینکه ظاهر حال مسلمین عالم بوده باشد با بدون تاخیر عصر از ظهر است که مشغول نماز عصر نمیشود مگر بعد از براءة ذمه از صلوة ظهر ظاهر احتمال ثابت است اما اتیان بصلوة ظهر بجهت آنچه مذکور شد واما عدم لزوم اعاده صلوة عصر بجهت آنکه امتثال مقتضی اجزاء است وقدر مسلم است آنست که با علم بیقای تکلیف بظهر اشتغال بعصر جایز نیست واین در صورتی متحقق نیست لکن احتیاطا مقتضی اعاده صلوة عصر است بعد از اتیان بصلوة ظهر ومکث آنکه شد این فرض از محل کلام خارج است نظر باینکه ظاهر کلام آنست که مشغول بنماز عصر نشود مگر بعد از اعتقاد براءة ذمه از اتمام ظهر بنابراین بعد از التفات صدق بر نماز ظهر از این شخص مظنون میشود از عنوان شک خارج ومندرج تحت عنوان ظن میشود که بعد با عانت الهی حل شد بیان خواهد شد وآنچه مذکور شد در صورتی بود که شک بصدور صلوة با بقاء وقت صلوة بوده باشد واما هرگاه این شک بعد از انقضاء وخروج وقت نماز بوده باشد مثل اینکه در روز شک میکند که نماز مغرب را خوانده یا نه واما هرگاه در شب از او صادر شده باشد وهکذا ظاهر اینست که در اینمقام حکم بلزوم قضا ممکن نبوده باشد اگر چه اتیان بقضا بنحو بیست خصوص در حق کسیکه عادة قاضی بر اتیان نماز در وقت در حق او نبوده باشد **مبحث سیم** در حکم شک در اجزاء نماز است میگوییم این شک یا در عدد رکعات نماز است یا اجزاء پس در اینجا دو مقصد است **مقصد اول** در حکم شک در اجزاء آن است که غیر از عدد رکعات بوده باشد مثل شک در تکبیرة الاحرام یا قراءة حمد وسوره یا شک در اجزاء آنها یا شک در کلمات آیات وهکذا بدانکه شک در اجزاء مذکوره یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد از آن اگر قبل از دخول در فعل دیگر است که اتیان بمشکوک فیه نماید مثل شک در قراءة حمد قبل از دخول در سوره یا شک در سوره قبل از دخول در رکوع یا شک در ایاء حمد قبل از دخول در آیه دیگر وهم چنین شک در کلمه قبل از دخول در کلمه دیگر واگر بعد از دخول در فعل دیگر شده باشد اعتنائی بآن شک نیست یعنی بنا بر عدم در مشکوک فیه نماید بمقتضای آن عمل داشته نماز را باتمام رسانده پس هرگاه شک در تکبیرة الاحرام نموده بعد از دخول در قراءة

باشد در قراءة حمد نماید بعد از دخول در سوره باشد در سوره نماید بعد از دخول در رکوع اتفاق بان شک نیست بلکه چنین است حال هرگاه شک در ایاء آیات فاتحة الکتاب یا سوره نماید بعد از دخول در آیه بعد از آن بلکه در نیست حکم کلمه نیز چنین بوده باشد یعنی هرگاه شک در کلمه نماید بعد از دخول در کلمه دیگر یا نماز را بر تحقق مشکوک فیه میگذارد عود بجهة اتیان بمشکوک فیه لازم نیست اما حکم اجزاء مستحبی مثلا اجزاء واجبات میگوییم این منصور بر صورت میشود اول آنست که شک در جزء مستحبی نماید بعد از دخول در جزء دیگر از آن دوم آنست که شک در واجبی نماید بعد از دخول در مستحبی مثل شک در تکبیرة الاحرام نماید بعد از دخول در تسبیح یا بعد از فراغ از آن قبل از تسبیح یم عکس این است مثل اینکه شک در استعاذه نموده بعد از دخول در تسمیه یا بعد از فراغ از آن ظاهر اینست حکم در جمیع اینها همانست که مذکور شد پس اعتنائی در هیچیک از اقسام مذکوره نیست بلکه بنا بر عدم در مشکوک فیه میگذارد در جمیع اقسام مذکوره کلامیکه در این مقام هست اینست که چنانچه در خلل در جزء از اجزاء نماز یکه بعد از مشکوک فیه است مانع است از عود بجهة اتیان مشکوک فیه اما در خلل در مقدمات جزئی که بعد از مشکوک فیه است مثل دخول در جزء است پس هرگاه شک در رکوع نمود بعد از آنکه نشست بجهة سجود باشد در سجود نمود بعد از آنکه حرکت نمود بجهة ایستادن قبل از اینکه منتصب شود در قیام ظاهر اینست دخول در مقدمات مانع از عود نبوده باشد بنا بر این هرگاه میل نمود بجهة ایستادن ماد ایکه راست نایستاده است هرگاه شک نمود که سجده بعمل آورده است یا نه عود نماید وسجده مشکوک فیه را بعمل آورد وهنا فرقی صحیح دالبر این مطلب است بنا بر این هرگاه شک در تشهد نماید بعد از آنکه حرکت نمود جهة ایستادن ماد ایکه راست نایستاده میایستد وتشهد میخواند بعد از فراغ از تشهد اتمام نماز مینماید لکن ظاهر این بعد بیش که وارد شده است در رکوع خلاف اینست بنا بر این طریقه احتیاط مقتضی اینست که هرگاه شک در رکوع نماید بعد از میل بسجود وبعد از وصول بحد سجود در این صورت عود نموده نماز را اتمام نماید بعد از فراغ نماز را اعاده نماید فرقی نماند فرقی نیست در اینمقام مابین اینکه مشکوک فیه رکن از ارکان نماز بوده باشد یا نه پس هرگاه شک در رکوع نماید در حالتیکه ایستاده است لازم است رکوع نماید وگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد نماز را اتمام نموده اعاده ضرور نیست وهم چنین است حال در تکبیرة الاحرام وغیرها بلی فرقیکه هست مابین رکن وغیر رکن آنست که هرگاه اتیان بمشکوک فیه نموده در حالیکه لازم بود اتیان بآن نماید بعد متحقق شد که اتیان بآن نموده بوده باشد اما سابق پس اگر مشکوک فیه رکن بوده باشد نماز باطل است واستیناف آن لازم واگر رکن نبوده باشد نماز صحیح است زیادتی موجب بطلان نماز نمیشود جماعتی از علما تفصیل داده اند در رکوع بین آنکه بعد از رفع راس از رکوع شده که رکوع را بعمل آورده بوده باشد نماز باطل خواهد بود واگر اثنای رکوع متذکر شود رجعت نمایند

بسجود دیگر یعنی رفع راس نموده بسجود دیگر رود نماز در اینصورت صحیح خواهد بود واین قول ضعیف است بلکه نماز در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بفعل رکوع بعد از رفع راس از رکوع شود یا در اثنای رکوع در هر دو صورت زیادتی متحقق است بلکه زیادت دو رکن یکی قیام متصل برکوع ودیگر رکوع مشخص است که رفع راس از آن منافی در تحقق صورت رکوع نیست بلکه از اجزاء خارج پس بجز دخول در رکوع زیادتی رکنی در اینقیام نصور نداریم پس مقتضی بطلان باقی است با عدم معارض پس قول بمقتضای آن لازم است بدانکه فرقی در آنچه مذکور شد مابین نماز واجبی وسنتی نیست پس شک در اجزاء نماز نافلهم مثل شک در اجزاء نماز فریضه است با بقاء محل عود مینماید بخلاف اینکه هرگاه شک بعد از اتمام نماز عمل آورده باشد **مقصد دوم** در حکم شک در عدد رکعات نماز است بدانکه این شک یا در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح وظهرین وعشا در سفر وغیر نماز جمعه وآیات یا در نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب باعث بطلان نماز میشود پس استیناف آن لازم است اشکال در اینست کلامیکه در این مقام هست اینست که اما محتمل شک در عدد رکعات در آنچه مذکور شد موجب بطلان است پس استیناف نماز در این صورت لازم است اگر چه بعد از تروی وتامل احتمال طرفین نزد او مظنون شود یا نه چنین نیست بلکه هرگاه تروی نمود احتمال طرفین مظنون شد عمل بمقتضای مظنه جایز بلکه متعین است ظاهر از جمله نصوص معتبره اگر چه وهم او است باین معنی که محض شک مبطل نبوده باشد بلکن ظاهر تفصیل در مسئله باین معنی که اگر بعد از شک وقبل از تروی یعنی تفکر وتامل در قرائن در تفصیل اعتقاد بامر طرفین مباشر فعلی از آن واجب نشد نماز باطل است واستیناف آن لازم است خواه بعد از آن مظنه باحد طرفین هم رسد یا نه بلکه ظاهر بطلان است در اینصورت اگر چه بعد از آن قاطع شود بحقیقت حال واگر مباشر نشد وتامل نمود وبعد از تامل ظن او متعلق باحد طرفین شد ظاهر اینست نماز صحیح بوده باشد بمقتضای مظنه خود عمل نماید چنانچه هرگاه شک نموده وبعد از آن صادر نشد بعد از آن قاطع شبهه بقیت حال ظاهر اینست که صحت صلوة در این صورت عمل بشکوک بوده باشد بلی هرگاه تامل نمود وظن او متعلق باحد طرفین نشد در این صورت نماز او باطل واستیناف آن لازم است ومستند در تروی حدیث صحیحی است مروی در کافی از جناب امام موسی بن جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود بصفوان اگر ندانی چند رکعت نماز کرده ووهم تو متعلق نشود بچیزی پس اعاده نماز کن مراد از وهم مظنه است پس امر باعاده نماز در کلام آن بزرگوار متعلق است بشک در عدد رکعات نماز نه علم تعلق مظنه باحد طرفین پس هرگاه شک متعلق بعدد رکعات نماز شد لکن متحقق نیست که مظنه باحد طرفین تعلق خواهد گرفت یا نه پس قطع نماز واعاده آن ثابت نیست ومعلوم است این نمیشود مگر تامل نظر باستحکام اجماع ظن وشک منسوب بهمین واحد در آن واحد ودلالت میکند باز حدیث نبوی صلی الله

متحقق میشود در لیکن کلام کسانیکه زیاده ذکر کرده

علیه والحاصل حضرت ما نایبت هرگاه احدی از شما شک کند در نماز پس تامل نماید بانچه اقرب بصوابست بنا
عمل خود را بان بگذارد بنابراین هرگاه شک در عدد رکعات نماز کند اندک تامل نموده اگر ظن او متعلق
باحد طرفین شد نماز را قطع نموده استیناف آن نماید آنچه مذکور شد مصرف بود اگر شک در نماز دو رکعتی
یا سه رکعتی بوده باشد و اگر شک در نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر مرد در رکعت اول بوده باشد اگر ظن شک در نماز
دو رکعتیست که مذکور شد پس هرگاه بعد از تروی احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای آن مینماید و اگر ظن
شک باقی ماند نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر شک در غیر رکعت اولین است پس این منقسم میشود
باقسام متکثره در بسیاری از این اقسام نماز باطل چنانچه در جلد از آنها خلل جمیع است تفصیل مقام مقتضی
اینست که گفته شود شک در نماز چهار رکعتی بچند قسم میشود **اول** شک مابین یک و دو نمیدانم رکعتی در آن
مشغول است رکعت اولی است یا رکعت ثانیه خواه در حال قیام بوده باشد قبل از شروع بقرائت یا در اثناء قرائت
بوده باشد یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد
رکوع شود یا حالت رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده
ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن پس این ده قسم می شود در هر ده قسم نماز باطلست **دوم** شک است
مابین رکعت اول و رکعت ثالثه نمیدانم رکعتی که در آن مشغولست رکعت اولی است یا ثالثه در هر یک از
اقسام عشره که بوده باشد باز در جمیع احتمالات مذکوره نماز محکوم ببطلان است **سیم** شک است مابین یک
و چهار در هر یک از احوال عشره که بوده باشد **چهارم** شک است میان یک و دو و سه و چهار پس عدد اقسام
مذکوره میرسد بچهل نماز در جمیع انها باطل و استیناف آن لازم است در صورتیکه بعد از تروی احد احتمالین
مظنون نشود و یا تعلق مظنه باحد طرفین عمل بمقتضای مظنه لازم است چنانچه مذکور شد **پنجم** شک است
میان دو و سه در هر یک از احتمالات عشره که بوده باشد در حال قیام قبل از شروع بقراءة یا در اثناء قرائت
یا بعد از فراغ از قراءة قبل از هوی بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع شود
یا در حال رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجود اول یا بعد از رفع راس از آن یا در سجود ثانی یا بعد از
رفع راس از آن **ششم** شک است میان دو و چهار باز در احوال عشره مذکوره **هفتم** شک است میان
دو و سه و چهار در هر یک از اقسام عشره مسطوره که بوده باشد بار بیست و هفت قسم از این اقسام مذکوره
باز نماز باطلست و این اقسام با انضمام چهل قسم مذکوره میرسد عدد اقسام بشصت و هفت قسم نماز در جمیع
انها باطلست و در سه قسم اخیر از اقسام هفت اخیره یعنی شک میان دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار
در هر یک از اینها بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز صحیح در اول بنا بر سه میگذارد بعد از اتمام نماز اتیان

بیک رکعت

بیک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته مینماید اختیار بکدام اولست و در ثانی
بنا بر چهار میگذارد و بعد از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده مینماید و در ثالث نیز بنا بر چهار میگذارد
بعد از فراغ از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته مینماید و در رکعت نماز ایستاده
میگذارد و بدو رکعت نشسته پس عدد مذکوره تا حال بهفتاد و سه و سه صورت نماز صحیح و در شصت و هفت
صورت باطلست **هشتم** شک است میان سه و چهار در هر یک از احتمالات عشره مذکوره که بوده باشد باز صحیح
بنا بر چهار میگذارد و اتمام نماز مینماید بعد از سلام بیک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل می آورد
اختیار نماز نشسته در این مقام افضلست پس عدد اقسام مذکوره منتهی شد بهشتاد و سه صورت
انها نماز صحیحست و در شصت نماز باطلست **نهم** شک است میان دو و پنج در جمیع احتمالات عشره مذکوره نماز باطلست
بیان آنکه عدد اقسام بیست و یک میشود که عدد اقسام میرسد بنود **دهم** شک است میان سه و پنج
در شش قسم از اقسام مذکوره نماز باطلست مثل اینکه شک در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن
یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از آن و در چهار قسم از انها مذکوره
که بگوئیم نماز صحیح باشد و این در صورتیست که آن شک در حال قیام قبل از شروع در قرائت یا در اثناء قرائت
یا بعد از فراغ از قرائت لکن قبل از میل بجهة رکوع یا بعد از آن لکن قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صورت
قیام را منهدم ساخته مینشیند در اینوقت شک او ملغی میشود بدو و چهار بعد از اکمال سجدتین
حکم مشخص شد عدد اقسام بعد از انضمام باقی منتهی میشود بیکصد عدد هر هفده صورت نماز صحیح
و در تتمه عبارت از هشتاد و سه قسم بوده باشد نماز باطلست **یازدهم** شک میان چهار و پنج است
و این در پنج صورت از انظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس
از رکوع یا در سجده اولی باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد و در پنج صورت ظاهر
اینست که نماز صحیح بوده باشد اول آنست که این شک بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد یا در اینصورت بنا را
بر چهار میگذارد نماز اتمام نموده بعد از آن دو سجده سهو بجا می آورد دوم آنست که این شک در حال قیام
بوده باشد قبل از شروع در قرائت سیم آنست که این شک در اثناء قرائت بوده باشد چهارم آنست که شک مذکور
بعد از فراغ از قرائت بوده باشد قبل از هوی بجهة رکوع پنجم آنست که این شک بعد از هوی بجهة رکوع بوده
باشد لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در این صور خمس ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن بهمانا آنچه
که هست آن حالت را منهدم میسازد میشود شک راجع میشود بسه و چهار بنا را بر چهار میگذارد
اتمام نماز نموده بعد از تسلیم بیک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل می آورد مذکور شد دو رکعت

نشسته در اینمقام افضلست احتیاط اتیان بدو سجده سهو مینماید طریقه احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز
در هر یک از این اقسام خمسه مذکوره بعد از انضمام این اقسام با اقسام سابقه عدد مجموع میرسد بیکصد و ده قسم
بنا بر آنچه مذکور شد بر بیست و دو قسم نماز صحیح است و در هشتاد و هشت قسم نماز باطل خواهد بود بنا بر آنکه
مناسب اینست در اینمقام تنبیه شود بر وجه صحت در این اقسام خمسه مذکوره شک در چهار و پنج و هم چنین
در وجه بطلان در خمسه باقیه پس در این مقام دو مطلب است **مطلب اول** در بیان وجه صحت است در اقسام
مذکوره پس میگوئیم اما صحت بادو سجده سهو در صورتیکه این شک بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد بدلیل
علیها است باحادیث صحیحه چنانچه مذکور خواهد شد و اما صحت در اقسام باقیه پس میگوئیم چیزیکه در اینمقام
متحقق است که موهم حکم ببطلان است دو چیز است اول احتمال زیادت در نماز نظر باحتمال اینکه این رکعت
گاه هست رکعت پنجم بوده باشد پس در بعضی قیام فقط و در بعضی قیام با انضمام بعض قراءة و در بعضی با انضمام
کل قراءة و در بعضی بعلاوه اینها میل بجهة رکوع متحقق است و زیادت در نماز موجب بطلان نماز است دوم
احتمال نقصانست که در این اقسام قائم است نظر باینکه احتمال دارد که این رکعت رکعت چهارم بوده باشد
چونکه منهدم ساخته پس نقصان در اجزاء نماز بلکه در اعظم اجزاء از واقع شده مثل رکوع و سجود و غیر هما
جواب از این آنست که هیچیک از احتمالین مضر نیست یعنی صلاحیت این ندارد که موجب بطلان نماز شود اما
اول بجهة اینکه ما می بینیم قطع بمثل این زیادت در موضوعی متحقق هست دلیل شرع قائم شده بر صحت مثل
اینکه فرض میکنیم کسی ایستاده باعتقاد اینکه رکعت رکعت چهارم است قبل از قراءت یا در اثنای آن یا بعد از
فراغ از قراءة قبل از میل بجهة رکوع یا بعد از میل بجهة رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی عالم شد
بر اینکه رکعت رکعت پنجم است در اینصورت ما داییکه بحد رکوع شرعی نرسیده همان حالت را منهدم نموده
بلا تامل می نشیند اتیان بتشهد و تسلیم مینماید نماز صحیح خواهد بود پس میگوئیم هرگاه قطع بزیادت
اینها مضر بصحت نبوده باشد با نظر باینکه حال بر این هست با صحت با احتمال زیادت اینها بطریق اولی خواهد
بود بعبارة اخری هرگاه قطع بزیادت اینها موجب بطلان نبوده باشد عالم بطلان با احتمال زیادت بطریق
اولی خواهد بود و اما ثانی یعنی قیام احتمال نقصان در اینمقام موجب بطلان نمیتواند شد بجهة اینکه این
همین احتمال در موضوعی متحقق هست دلیل شرع ناطق بر صحت است باتلافی بدو رکعت نماز نشسته بعد از
تسلیم مثل اینکه در حال قیام مثلا شک میکند که این رکعت رکعت است یا چهار شارع حکم فرموده که این رکعت
رکعت چهارم قرار دهد و نماز اتمام نماید با انکه احتمال اینکه این رکعت رکعت سیم بوده قائم است چنانچه مفروض
است پس بنا بر این احتمال یک رکعت ناقص شده بلکه بنا بر این که این رکعت هرگاه رکعت سیم بوده باشد اخلال بر رکعت

چهارم

چهارم شده بلا مزاحم بلا شک آنچه در محل کلام متحقق است که در اینجا چنین نیست بلکه قیام رکعت رابعه مع کلام
مثلا در بعض صور متحقق شده چنانچه دانسته شد اگر چه بعد از انضمام فرق نخواهد داشت اگر کسی اعتراض نماید
بان فرق که غایة آنچه مشخص شد از آنچه مذکور شد اینست که در احتمال مذکور مقتضی بطلان نمیتواند شد سلمنا
ذلک لکن میگوئیم عدم قیام مقتضی بطلان کفایت نمیکند در حکم بصحت بلکه لابد است در حکم بصحت از وجود مقتضی
صحت جواب میگوئیم بعد از انکه در احتمال مذکوره مقتضی بطلان نتوانست شد مقتضی صحت استصحاب حجت است
که قبل از حدوث شان قطعی الثبوت بوده مقتضای استصحاب حکم ببقاء آن صحت است تا متحقق شود ناقض
نیست مگر آنچه مذکور شد از آنچه مبین شد مشخص شد که این قابل باقضیت نداریم پس لازم است که حکم بثبوت
آن شود بعلاوه استصحاب تمکن است که استدلال کرده شود بصحت در این مقام بجمله از احادیث معتبره
واردة در مباحث شک منها الصحیح المروی فی الکافی عن ابن ابی یعفور قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یکبر و رکعتین صلی اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یصلی رکعتین و اربع سجدات یقرا فیهما
بفاتحة الکتاب ثم یتشهد و یسلم و ان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة و ان کان صلی رکعتین کانت هاتان
تمام الاربع و منها الصحیح المروی فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ارتدت فنسیت صلیت
اربعا و لم یدر ما صلیت و هکذا الی شیء فتشهد و سلم ثم صل رکعتین و اربع سجدات تقرا فیهما بام القرآن
ثم تشهد و سلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانت هاتان تمام الاربع و ان کنت صلیت الاربع کانت
هاتان نافلة و منها غیر هما و دلالت آن است که مستفاد از این احادیث آنست که هرگاه مکلف در مقام
شک در عدد رکعات اتیان نماید معادل آنچه که احتمال دارد ناقص شده باشد این کفایت مینماید در حکم بصحت
نماز اگر چه بنفس الامر اتیان نموده باشد آنچه در اینوقت اتیان نموده قائم مقام او خواهد بود و اگر اتیان شده باشد
در واقع آنچه اتیان در اینوقت نموده بمنزله نافله خواهد بود مثاب و ماجور خواهد بود در اتیان بان پس
مقتضای این اخبار اینست که هرگاه در ما نحن فیه احتمال نقصان در یک رکعت در نماز قائم است اتیان بیک رکعت
بعد از فراغ از تسلیم نماید این کفایت مینماید در حکم بصحت و هو المطلوب بلی هر چه دلیل دلالت کرده که آن
حکم در اینجا ثابت نیست مثل شک در نماز هاء و رکعتی یا سه رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی قائل شویم
بان باعتبار آن دلیل و هر جا که معارض منتفی است عمل مینمائیم بمقتضای نصوص مذکوره و مگر است از آنچه
دیگر استدلال کرده شود بنصوص مذکوره در اثبات مدعی چنان اینست که هرگاه در صورت احتمال
دو رکعت از نماز اتیان بدو رکعت بعد از تسلیم کفایت نماید در حکم بصحت کفایت اتیان بیک رکعت بعد از تسلیم
در صورت احتمال نقصان بیک رکعت بطریق اولی خواهد بود بجمله نماز در صورت شک در چهار و پنج در اقسام

مذکوره ظاهر اینست که صحیح بوده باشد از ایراد که مذکور شد و اما تمسک در حکم بصحت در اقسام اربعه مذکوره بنصوص
وارده در مقام شک در سه و چهار ظاهر اینست که تامل نبوده باشد بجهة آنکه ظاهر از اخبار شک میان سه و چهار است
ابتدا و اینکه راجع شود باین بعد از هدم رکعت چنانچه ظاهر میشود و جهت کلام بعد از جرح و تامل در آن احتمال
پس مرجع در صحت نماز در صور اربع مذکوره اینست که مذکور شد لکن احتیاط در اعاده نماز بعد از اتیان بدو مجد
سهو است **مطلب ثانی** در بیان مستند در بطلان نماز است در اقسام خمسه باقیه بعلت عدم انفکاک انطا
از امر یکه دلیل شرع نافی است بر بطلانش سهوا و عمدا اما در صورتیکه این شک در رکوع بوده باشد حکم
شود بصحت این نماز یا باتمام آن رکعت است و یا عدم آن اما اتمام رکعت پس آن صحیح نیست بجهة آنکه اتمام رکعت
بقصد امتثال موقوف بر امر است و ثبوت امر در اینمقام معلوم نیست بعلت آنکه مفروض اینست که احتمال بودن
این رکعت رکعت چهارم مثل احتمال بودن اینست رکعت پنجم یا عدم رجحان بودن احد احتمالین بر دیگری و امر بالاتمام
برکعت خاصه قطعی العدم است پس قصد امتثال ممکن نیست و یا عدم آن قصد حکم بصحت بی معنی است و اما
در صورت هدم پس بجهة آنکه این مستلزم احد محذورین است بجهة آنکه این رکعت یا رکعت چهارم است یا پنجم
چنانچه مفروض اینست که مردد است میان این دو و اگر پنج است اگرچه با هدم رکعت پنجم تمام شده که
یک رکعت در نماز زیاده باشد لکن زیادت رکن یکرکن قیام متصل بر رکوع و دیگری نفس رکوع و زیادت رکن
سهوا و عمدا مبطلات و اگر رکعت رکعت چهارم بوده اتمام آن در واقع لازم بوده بلکه موقوف علیه صحت عمل بوده
مفروض اینست که اخلال آن نموده پس نماز باطل خواهد بود پس هدم منفک از مبطل نمیتواند شد بخلاف
اینکه این شک هرگاه قبل از دخول در رکوع بوده باشد در اینصورت اگر در واقع رکعت رکعت چهارم بوده باشد
اگرچه هدم آن مبطل نمیشود لکن چون چهارم بودن آن مشخص نیست نظر باینکه احتمال پنجم قائم است بر این تقدیر
آنچه زیاد شده قیام فقط یا قیام با قراءة است زیادت این اگرچه عمدا مبطل است لکن سهوا مبطل نیست
در اینمقام این زیادت سهوا شده است پس با هدم در آن مقام قطع ببطلان حاصل شد حکم ببطلان در چهار
قسم دیگر ظاهر شد یعنی شک در صورتیکه بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده
ثانیه بوده باشد چنانچه بیان و جدان بتامل ظاهر میشود اشکالیکه در اینمقام میتوان نمود اینست که این فی الحقیقه راجع
میشود بنقص اجمالی بیان آن اینست که آنچه مذکر در مقام بطلان نماز در اقسام مسطوره در صورت اتمام
نماز تمام نیست بجهة آنکه مقتضای این بطلان نماز است اگرچه این شک بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد
نظر باینکه میگوئیم اتمام نماز بقصد امتثال موقوف بامر است و امری در اینمقام معلوم نیست چنانچه ذکر
شد جواب میگوئیم این ایراد در صورتی متوجه بود هرگاه خصوص نص در مسئله شک در چهار و پنج نمیبود

رکن شده بلکه زیاده

وهمین

وهمین نص که دال بر جواز اتمام است کفایة مینماید در تعلق امر و قصد امتثال لکن تمسک باین نص در غیر اینصورت
که بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد ممکن نیست نظر بعدم اطمینان نفس در شرعیان در غیر صورت مذکوره
توضیح حال مقتضی اینرا در اینست و در این مقام تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوئیم روی شیخنا المفید و
شیخ الطائفة عن عبد الله بن علی الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا لم تدر اربعا صلیت ام خمسا ام
ثلاثا ام ثنتین فتشهد و سلم و اسجد سجدتین بغیر رکوع ولا قراءة فتشهد فیهما تشهدا خفیفا و جه ظهوره فیما
ظننا من کون الشک بعد رفع راس من السجدتین اذ ان الاول قوله علیه السلام اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا صلیت ام خمسا او صلیت
اربعا صلیت او خمسا انما یقال حقیقة عند اکمال الرکعة الرابعة مثلا و هو انما یتحقق برفع الراس من السجدة
الثانیة فلو لم یکن المراد ذلک ینبغی ان یقال فی الرکعة الرابعة کنت او الرکعة الخامسة والثانی قوله
فتشهد الا فرق لکونه بمنزلة القول اذا تدبر و ظاهر الترتیب اقتضی ان یکون الشک بعد رفع الراس عن
السجدة الثانیة کما لا یخفی و ما ذکر نظیر الحال فیما رواه ثقة الاسلام فی الصحیح عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت ام خمسا فاسجد سجدتی السهو بعد
تسلیمک ثم سلم بعدها و فی الصحیح عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام اربعا
فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک وانت جالس ثم سلم بعدها بحملا مقتضای آنچه مذکور شد که مکلف وظیفه
عمل میباید نماز و امتثال بوده باشد و قصد امتثال موقوف بثبوت امر است و ضرورت قاضی بر اینست که نماز
ظهر مثلا چهار رکعت است پس در چنین اتیان برکعت رابعه مکلف میباید قاطع بوده باشد که این رکعت
رابعه است یا ظان این بوده باشد مفروض انتفاء قطع و ظن هر دو هست نظر باینکه آنچه مفروض است
که احتمال بودن این رکعت رکعت چهارم مثل احتمال بودن آن است که رکعت پنجم بوده باشد قاطع حاصل است بر اینکه
رکعت پنجم مامور به نیست پس اتیان رکعت باشک بر اینکه مامور به است یا نه بقصد امتثال معقول نیست
احادیث مذکوره که موجب اطمینان در قصد امتثال است شمول آنها در غیر صورت مذکوره ظاهر نیست
پس قطع عمل در این صور متعین است و حکم بصحت در چهار صورت دیگر که مشخص شد از آن راه است که
احادیث مذکوره شامل آنها است بلکه از آن و جهی است که بیان نمودیم و مع ذلک احتیاط مقتضی
اینست که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط در سجده سهو اعاده اصل نماز نماید در هر یک از چهار قسم که بوده
باشد یعنی تا که جمیع اقسام شک که مذکور شد خواه شک مبطل بوده باشد یا از اول باید مکلف تروی نماید یعنی
تامل و تفکر نماید شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا مظنه باطمینان شود بعد از تامل هرگاه ظن متعلق
باطمینان شد مثلا لازم است عمل بمقتضای مظنه مثلا هرگاه در حالت رکوع شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم

قبل از قطع نماز اول تامل و تفکر مینماید اگر مظنون او شد که رکعت چهارم است نماز صحیح است بنا بر چهار که مظنون است
میگذارد نماز را تمام نموده نماز صحیح و بیعیب است نه حاجت باعاده نماز است و نه بسجده سهو و هرگاه مظنه
حاصل نشد از وقت قطع نموده استیناف نماز نماید کلا میگذرد اینمقام هست اینست که آیا اتمام این نماز بقصد
احتیاط جایز است باین معنی که این نماز را احتیاطا اتمام نموده بعد از فراغ اعاده نماید بقصد وجوب سبیل
مشکلات نظر باینکه مقتضی اتمام نماز موجود نیست پس اتمام آن مستوجب ندارد پس حرام خواهد بود و غایة
آنچه میتوان گفت در باب وجود مقتضی اینست که بعض از علماء قائل شده اند بجهت نماز در این صورت وجوب اتمام
پس بجهة اختراز از مخالفت چنین قائل اتمام مینماید جواب از آن اینست که این در صورت صحیح است که فعل مامور
الضرر و مرجوح النفع بوده باشد و اما در این نیست بلکه مظنون الضرر است پس اتمام نماز در اینصورت نظر
بانتفاء امر باعتقاد کسیکه نماز را باطل میداند بمنزله آنست که کسی اتیان مینماید بعبدی که مظنون الحریة است
بجهة قیام احتمال وجوب این بی معنی است بلی این احتیاط معقول است بنا بر قول کسی که نماز را در چنین صورت
صحیح میداند پس اتمام نماز بنا بر این قول لازم است و امتثال با رعایت صلوة باتمام حاصل میشود پس باتمام
نماز این شخص بری الذمه شد لکن چون قول هست که نماز باطل است و این احتمال در واقع قائم است بنا بر این
احتیاط بجهة احتراز از مخالفت خلاف بعد از براءة ذمه از تکلیف ظاهری مستحسن است و فرق ما
بین مقامین دقیق است و محتاج برجوع باد را احتیاط است و آنچه مذکر شد در بیان تروی بود در صورتیکه
که شک ما بین چهار و پنج در حالت رکوع شده باشد و اگر این شک در حال قیام بوده باشد باز لازم است
که تروی و تامل نموده اگر مظنون شد که رکعت رکعت پنجم است قیام را منهدم نموده می نشیند اتیان
بتشهد و تسلیم مینماید نماز صحیح و اتیان بسجده سهو مینماید بجهة زیادتی و اگر مظنون شد که رکعت رکعت
چهارم است بنا بر این میگذارد رکعت را تمام نموده چنین بی سر انیست و اگر بعد از تفکر و تامل حاصل نشد بلکه باقی ماند بحالت شک در آن وقت نیز قیام را منهدم نموده می نشیند شک راجع
میشود بسه و چهار بمقتضای آن معمول می دارد مجملا در جمیع شکوک خواه مبطل بوده باشد یا نه تروی
و تامل در تحصیل مظنه لازم است و در حال تروی اگر شک مبطل بوده باشد لازم است استغفار با فعال نماز
نموده باشد چنانچه سابق تنبیه بر آن نمودیم و در نیست چنین بوده باشد در حال تروی اگر شک مبطل
نبوده باشد یا نظر باینکه هرگاه شک مبطل نبوده باشد مثلا اینکه فرض شود که شک میان سه و چهار نموده هرگاه
بمحض شک بنا بر چهار گذارد و مشغول نماز شود در حال تروی که هست ظن او متعلق میشود باینکه
این رکعت رکعت سه است پس لازم می آید عمل کردن بنیت رکعت چهارم نموده از رکعت سه محسوب شود و این مشکل

باعدم

باعدم مسوغ صحیح آن باشد بود پس اسلم در مطلق شک اگر مبطل نبوده باشد اینست که در حال تروی مطلقا
باشد نظر از اتمام صلوة نشود بلکه در شک میان سه و چهار مثلا بعد از مرض چنین شک قبل از تروی قرار
ندهد که این رکعت رکعت چهارم است بلکه اول شروع نماید بتروی بر حالت که هست و بعد از تامل حاصل ظن هر
شکی که باید بنا را بآن گذارد مثل دو و چهار و دو و سه و چهار بلکه در نیست در شک میان چهار و پنج که بعد از
اکمال سجدتین بوده باشد حکم آن نیز چنین بوده باشد یعنی قبل از تروی شروع بتشهد نماید نظر باحتمال آنکه بعد از
تروی ظن او متعلق شود باینکه رکعت رکعت خامس است پس ابطال نماز لازم و تشهد خواندن بقصد اتمام
نماز بدعت خواهد بود بنا بر این امر این شخص مرد خواهد بود مابین طاعت و بدعت پس قصد قربت ممکن
نخواهد بود و اجتناب از آن ممکن نیست مگر بترک تشهد در حال تروی پس ترک آن باید لازم باشد
مخفی نماند آنچه مذکر شد از اقسام شک که یکصد و ده قسم بوده باشد این در صورتیست که ملاحظه رکعت شش
نشود و اگر رکعت ششم نیز ملحوظ شود با رکعت ثانیه و ملفوق عدد اقسام حاصل از این مرتبه حاصل میشود
از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی این شک میان دو و شش دو و سه و شش دو و سه و چهار و شش
دو و سه و چهار و پنج و شش شک میان سه و شش سه و چهار و شش سه و چهار و پنج و شش شک
میان چهار و شش چهار و پنج و شش شک میان پنج و شش و ملاحظه عدد اقسام یکصد و انضمام این اقسام را
با یکصد و ده قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام است بدویست و ده لکن مذکور در غالب کتب متقدمین این
اقسام نیست مگر سه قسم یا چهار قسم کثیر الوقوع و حکم در آن چهار قسم اگرچه در اینست شرط آنچه مذکور شد در
سابق لکن کلام در این اقسام را در اینوقت اعاده مینمائیم بجهة تنبیه بر بعض فوائد پس میگوئیم اول از آن اقسام
شک است میان دو و سه دوم شک میان سه و چهار سیم شک است میان دو و سه و چهار چهارم شک است
میان دو و چهار معروف مابین احتمال اینست که در جمیع اقسام اربعه لازم است که بنا بگذارد بر اکثر و سید مرتضی
در انتصار متعرض سه قسم اول شده است و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر چنانچه مرحوم شیخ طوسی
در خلاف متعرض دو قسم اول و قسم رابع شده و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا بر اکثر در آنها و شیخ صدوق
با آنکه بنا بر اکثر را ذکر نموده در آن اجماعی است در چنین امور یکه زیوده از آنها ثابت است در دین اما مظاهر شده
از ایشان در غیر قسم مابین بنا بر اقل و اکثر قال فی الرسائل باحث احکام السهو فی الصلوة و من شک فی
الثانیة والثالثة او الرابعة اخذ بالاکثر فاذا سلم اتم ما نقص ثم قال فی الواسطة المبحث بعد
ان اورد ما اشتمل البناء علی الیقین ما هذا لفظه ولیست هذه الاخبار مختلفة و صاحب الشهر بالخیار

باقی جزء منها اخذ فهو مصیب لمنصف کلام انکه خلاف در اینمقام از چند راه است اول انست که بنا بر اکثر بر اینست
مذکوره بطریق تعین است یا بطریق تخییر بیان نحو تخییر است مابین انکه بنا بر اکثر بگذارد و تلافی محتمل النقصان
بنماز احتیاط چنانکه مذکور شد نماید یا بنا بر اقل متیقن بگذارد پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود و معروف
مابین اصحاب اول است و ثانی ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه و شیخ شهید در کتاب ذکری اینقول را
نقل فرموده و از ابن الجنید ایضا و ضعف اینقول و شذوذ آن ظاهر است و اظهر از این چیزیست که ظاهر میشود
از سید مرتضی در ناصریات و آن تعیین بنا بر اقل است پس در مسئله سه قول است اول تعین بنا بر اکثر و این معروف
مابین اصحابست دوم تعین بنا بر اقل و این ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و عبارت سید در این کتاب
اینست بعد از انکه عنوان نموده کلام جمعی خود را من شک فی الاولیین استانف الصلوة و من شک فی الاخیرتین
بنی علی الیقین هذا هو مذهبنا و هو الصحیح عندنا الی اخر و از ذکر ممکن است که گفته شود اسم اشاره در کلام
ایشان اگرچه بحسب ظاهر است که اشاره بمضمون بوده باشد لکن از ذیل کلام ایشان ظاهر میشود که مراد ایشان
استینان صلوة است در صورت شک در رکعت اولیین مؤید اینست دعوی اجماع ایشان در انصار بنا بر اکثر
و قول بتخییر مابین الاربع و حدیث مشتمل بنا بر اقل محمول بر تقیه است دون انست که رجوع اقسام اربعه مذکوره
لازم است بنا بر اکثر و بعد از تسلیم لازم است که تلافی محتمل النقصان نماید بنماز احتیاط از قرار یکه مذکور شد و
احتیاج باعاده نماز نیست بلکه جایز نیست باین معنی که قطع نماز نموده بعد از ان اعاده نماید اگرچه در شک میان
دو و چهار بوده باشد ظاهر میشود خلاف در اینصورت از شیخ صدوق در مقنع که فرموده اگر هرگاه شک کنی
و تلافی کرده نماز نموده در رکعتست یا چهار رکعت پس اعاده مکن نماز را و نسبت داده تسلیم و اتیان بعد در رکعت نماز
ایستاده را در اینصورت بروایت و اینقول نیز ضعیف است بلکه ظاهر میشود از کلام محقق در معتبر کلام علما
در تکرار و مستفاد که قول باعاده در هر ایات از صور مذکوره بوده باشد با مخالف اجماع است بلکه شیخ صدوق که در صورت
مذکوره حکم باعاده فرموده در مقنع ظاهر میشود از ان مذکور خلاف ان یعنی بنا بر اکثر و اتیان بعد رکعت نماز را تا
در فقیه نظر باینکه ذکر فرموده صحیح جلبی که مشتمل است بنا بر اکثر باید و رکعت نماز بعد از تسلیم و ذکر فرموده آنرا در
اول همین کتاب که فقیه بوده باشد با احادیث مذکوره در این کتاب که مضامین انها موافق به ایشان است پس در صورتی
که شک بوده باشد و موافق ان مثل دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار و غیر در انها حال رکعت است
باتمام علی باین معنی بعد از اتمام شدن رکعت هرگاه شک کند مابین دو و ما فوق ان لازم است که بنا گذارد
بر اکثر و اما قبل از تمام شدن رکعت هرگاه چنین شکی نماید نماز باطل و اعاده ان لازم است و این در حکم وجود دعوی
هیچیک محل تامل نیست لکن خلافست مابین علما اگر حال رکعت بچه چیزی شود و اختلاف مابین علما در این

باب

باب راجح است بچهار قول اول انست که حال رکعت میشود برفع راس از سجده ثانیه پس هرگاه شک کند میان
دو و سه در سجده ثانیه اگرچه بعد از فراغ از ذکر بوده باشد او بعد از شروع مظنه احد طرفین متعلق نشود نماز
باطل خواهد بود دوم انست که رکعت تام میشود بفراغ از ذکر در سجده ثانیه و این مختار محقق ثانی است در جامع
شرایع و شهید ثانی است در شرح لمعه و مسالک سیم انست که حال رکعت میشود بدخول در سجده ثانیه
و این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری چهارم انست که حال رکعت میشود بدخول در رکوع اینقول نقل
شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل هر سه مختار مابین اقوال قول اولست و سایر اقوال ضعیف است
چنانچه در جواب و سؤال مفصلا بیان نموده ایم در اینمقام میگوئیم اما قول چهارم که اضعف اقوال است کفایت
میکند در ضعف ان اینکه میگوئیم تشکیک نداریم در اینکه صلوة اسم است از برای تکبیرة الاحرام و قراءة و قیام در حین اینها
و رکوع و سجود و همگی الحال در رکعت ثانیه بعد از اسقاط تکبیرة الاحرام پس قول باینکه الحال رکعت بدخول
در رکوع میشود بین الفساد است و هم چنین دو قول دیگر نیز صحیح نیست اصح اقوال اولست و این
در جواب و سؤال مبین است پس الحال رکعت میشود برفع راس از سجده ثانیه بلکه حکم بالحال رکعت باین
علی الاطلاق مشکل است بلکه این مسلم است در رکعت اولی و ثالثه در صلوة رباعیه و اما در رکعت
ثانیه در مطلق صلوة و رکعت ثالثه در نماز مغرب و رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی ممکن است
گفته شود اینقدر کفایت نمیکند در الحال رکعت نظر باینکه مقطوع بر است که تشهد جزء نماز است پس باید
جزء یکی از رکعات بوده باشد با معلوم است تشهد اول در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی جزء رکعت ثالثه نیست
قطعا پس جزء رکعت ثانیه خواهد بود پس الحال رکعت ثانیه باید تشهد میشود بنا بر این رفع راس
در سجده ثانیه کفایت نمیکند در الحال رکعت در رکعت ثانیه ترجیح خلاف در این است که جزء رکعت مسلم در منصوصات
در صورتیکه شک متعلق بدو ما فوق بوده باشد با صحت نماز مشروط بمحفوظیت رکعتین است بنا بر این
هرگاه شک میان دو و سه نماید در حال رکوع بنا بر قول چهارم می باید صحیح باشد بخلاف سایر اقوال
و هم چنین هرگاه شک کند بعد از دخول در سجده ثانیه بنا بر قول رابع و ثالث نماز صحیح است بخلاف
قول اول و ثانی و هم چنین هرگاه همین شک بعد از فراغ از ذکر در سجده ثانیه بوده باشد بنا بر قول ثانی
و ثالث و رابع صحیح خواهد بود بخلاف ان بنا بر مختار و محقق نماند اگرچه مقتضی انچه مذکور شد میباید بگوئیم هرگاه

چنین شک نماید بعد از رفع راس از سجده ثانیه باید بگوئیم نماز صحیح نبوده باشد نظر باینکه فقق تشهد مقطوع
نیست و مذکور شد تشهد در رکعت ثانیه جزء است پس باشد جمله در تشهد قطع بتحقق رکعتین ممکن
نیست لکن اجماع منعقد است بر اینکه هیچیک شک واقع شد بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز محکوم بصحت
عمل بمقتضای شک لازم است چهارم در شک میان دو و سه و چهار است مذکور شد که بنا بر چهار میگذارد
در رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته ترتیبا یا تخییرا بعلی الرد و در رجم علامه رفع الله تعالی درجه
فرموده ملزم بجای دو رکعت نماز نشسته یک رکعت نماز ایستاده باین نحو که دو رکعت ایستاده را با تشهد
و تسلیم و هم چنین در یک رکعت ایستاده با تخییر در تقدیم و تاخیر بلکه اینرا افضل دانسته از دو رکعت نشسته
و شهید ثانی در شرح ارشاد و مسالک تقویت این فرموده و این بسیار مشکل است نظر بمخالفت با ظاهر
نص و اجماع منقول کانا اجتهاد در مقابل نص است و قول ثالث اتیان بسه رکعت نماز ایستاده لکن بدو
تشهد و دو سلام باین نحو بعد از سه رکعت تشهد بخواند و سلام بگوید و هم چنین بعد از یک رکعت از دو تقدیم اول
بر ثانی معلوم نیست اینقول ظاهر میشود از صاحب ارشاد رابع اقوال انست که اتیان مینماید در این شک بیک رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته اینقول را شیخ شهید رحمه الله در ذکری نقل فرموده از صدوق و والد او
و این الجنید مختار مابین این اقوال قول اولست احتیاط مقتضی تقدیم دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت
نشسته بلکه مناسب در اینمقام اینست که ختم بحث شود بذکر چند مطلب مطلب اول انست که در اقسام شکوک
مذکوره لازم است عمل شود بتحریر مذکور شد پس هرگاه غیر از این نماید مثلا باینکه در حین عروض یکی از این شکوک
استینان نماز نماید تشکیکی نیست در اثم بودن او لکن کلامیکه هست اینست که نماز یکه استینان نموده صحیح
یا باطل و در اینمقام تفصیل است باین نحو اگر مبطلی از مبطلات نماز را بعمل نیاورده استینان نماز نموده
ظاهر اینست که نماز او باطل بوده باشد با نظر باینکه مکلف بر اولین بود که اتمام نماز نماید بعد از ان عمل نماید بمقتضا
انچه مذکور شد پس این نماز یکه استینان نموده مامور به در حق او نبوده انتفای امر ستلزم انتفای صحت است
و اگر منافی از منافیات نماز را بعمل اورده مثل اینکه استیاد قبله نمود یا حدثی از خود صادر نمود باختیار در این
صورت اگر چه این شخص اثم است از جهت ترک مامور به و اثم بجهة ابطال عمل و ثالث بجهة تعلم
باحکام شک در صورتیکه تفصیل علما بان نموده باشد لکن ظاهر اینست که در اینصورت نماز یکه استینان نموده
محکوم بصحت بوده باشد مطلب دوم انست هرگاه از اقسام شکوک مذکوره عارض شد در حق کسیکه مکلف
او نماز نشسته باشد مثل مریضی که ممکن از قیام نباشد در نماز ظهر نشسته مثلا چنین شکی در حق او اتفاق
افتاد پس هرگاه شک در دو و سه بوده باشد بعد از اتمام چنانچه ثانیا خبر بود مابین یک رکعت ایستاده و دو رکعت

نشسته

نشسته ایستاده در صورت مزبوره باز چنین است پس این شخص در اینحالت مخیر خواهد بود مابین دو رکعتیکه نماز و این
بوده باشد تا تمام مقام یک رکعت ایستاده است و دو رکعت دیگر که ثابت بود یا اینکه تخییر را بجا نمود نظر باینکه
فرض تخییر رکعت ایستاده بود مفروض اینست که غیر مقدور است و انتقال از ان به بدل ان محتاج بدلیل است
پس در اینصورت معین در حق این شخص در رکعت نشسته که در اول وقت ثابت بود بطریق تخییر غایة ما فی الباب
اینست که اعاده در این مقدور نیست و این موجب سقوط فرد مقدور نیست باینکه میگوئیم مسئله از حیثیت
بنا بر اکثر چون مخالف اصالت است نظر باینکه مقتضای اصل عدم وقوع مشکوک فیه است لازم است اقتصار
در مخالفت اصل بمورد نص و اما در صورت تمکن از قیام است پس در صورت تمکن از قیام لازم است عمل بمقتضا
اصل و ان بنا بر اقلست پس حاجت بنماز احتیاطی نخواهد بود چه جای انست اگرچه نصوص مشتمل بر نماز احتیاط
ظاهر در صورت تمکن از قیام است لکن نصوص دال بر بنا بر اکثر در صورت شک عام است مثل حدیث موثق
مروی در فقیه از عمار جامع لک التصرف الکلیین متی ما شککت فخذ بالاکثر فاذا سلمت فانم ما ظننت
انک نقصت و حدیث موثق دیگر در تهذیب بجمال دخل علیک الشک فی صلوتک فاعمل علی الاکثر فاذا
انصرفت فانم ما ظننت انک نقصت مستفاد از این دو حدیث انست هر کسی که شک کند در عدد رکعات
باید بنا را بر اکثر بگذارد اگرچه ممکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس ظاهر اینست در صورت مفروضه یعنی
در صورت شک مابین دو و سه اکتفا بیک رکعت نشسته نتواند نمود نظر باینکه مقتضای ایده در حدیث و سایر
نصوص وارده در مسئله اینست که می باید نماز احتیاط معادل محتمل الترک بوده باشد با حالت تمکن از قیام چه
مامور به نماز تماما بوده محتمل السقوط یک رکعت ایستاده بود و در فرض مذکور امر متابع مقام کرفت بیک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته که قائم مقام یک رکعت محتمل السقوط بود و در این مقام چون قیام غیر مقدور است
مامور به نماز نشسته است پس محتمل السقوط در حق این شخص یک رکعت نشسته است پس باید اتیان باین
نماید و رکعت نشسته اگرچه در حق این شخص حال مقدور است لکن امر باین در این وقت بجهة این بود که این تمام
مقام رکعتی بود که در اول وقت مقدور بود و مفروض در این وقت علم مقدوریت است و از انچه مذکور شد مشخص شد
حکم در سه صورت دیگر مثل شک در سه و چهار و دو و چهار و دو و سه و چهار پس در اول اقتصار مینماید
بیک رکعت نشسته و ثانی بدو رکعت نشسته و در سیم بسه رکعت نشسته بدو سلام باین نحو در یک رکعت بیک سلام
و رکعت دیگر بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است نظر بجمیع مفروضات مورد نص و فتوی بلی اگر
هست در اینمقام در صورت تخالف ترجیح حال در این از مقام مقتضی اینست که گفته شود حالت مکلف در حین آراده
نماز احتیاط موافق است با حالت او در حین نماز یا مخالف در صورت موافق حکم ان مذکور شد اول اینست که حالت

اتیان بنماز ممکن از قیام بود و هم چنین حالت اتیان بنماز احتیاط و قرائت که در هر دو حالت ممکن از قیام نبود حکم این
دو صورت مشخص شد و اما صورت ثالث مثل اینکه حالت اتیان بنماز ممکن نبود از قیام لکن بعد از زوال نماز نماز
ممکن شد ظاهر اینست حکم این شخص در رعایت وصف قیام و جلوس حکم کسی است که متمکن از قیام بوده باشد در هر دو
حالت یعنی حالت اصل اتیان بنماز و بنماز احتیاط پس دو صورت مخیر است در بنماز احتیاط مابین یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته و در صورت شک در دو چهار متعین است اتیان بدو رکعت ایستاده و در صورت شک
در دو سه و چهار اتیان مینماید بدو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و اما در صورت عکس این مثل اینکه حالت
اتیان بنماز ممکن بود از قیام و حالت اراده بنماز احتیاط ممکن از قیام نبوده باشد ظاهر اینست حکم این شخص حکم کسی است
که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد پس در صورت شک میان دو و سه و سه و چهار اکتفا بیک رکعت نشسته
مینماید و در صورت شک میان دو و چهار اتیان بدو رکعت نشسته چنانچه در صورت شک میان دو و سه و چهار
اتیان بسه رکعت ایستاده و نشسته است مخفی نماند بیک رکعت ممکن از قیام بوده باشد و در حدیث موثق که مذکور شد که
مستند اینست که هر کس که شک میکند باید بنا بر اکثر گذارد خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته مقتضی
اینست که نماز احتیاط مینماید معادل محتمل الترک بوده باشد پس در صورتیکه نماز نشسته میکند هر گاه شک کند میان
دو و چهار بنا بر چهار میگذارد بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته که معادل محتمل الترک است مینماید و
هکذا الحال فی غیره **مطلب سیم** در بیان کیفیت نماز احتیاط است خواه یک رکعت بوده باشد یا دو رکعت و سایر
احکام متعلقه باین نماز بدانکه ظاهر اینست که این نماز نماز مستقلی است معتبر است در این نیت و تکبیرة الاحرام
نیست چنین مینماید اتیان بیک رکعت نماز ایستاده مثلا و نیابم بجهة شکی که از من صادر شده میان سه و چهار
مثلا واجب قربة الی الله بعد از آن اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید بعد از آن شروع مینماید بقراءة حمد و سوره هر دو
مقام ثابت نیست ظاهر اینست که حمد متعین بوده باشد یا عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز باشد اگرچه مرحوم شیخ مفید و ابن
ادریس قائل شده اند باینکه مکلف مخیر است مابین قراءة حمد و تسبیحات اربع و اینقول ضعیف است بدانکه
تنقیح کلام در این مقام محتاج است باید اول چند مبحث **مبحث اول** لازم است مبادرت اتیان این نماز بعد از تسلیم در
فاصله خواه نماز ادائی بوده باشد یا قضائی مرحوم علامه در نهایة الاحکام تراخی را تجویز فرموده اند بنا بر اینکه
حدیث مخللا موجب فساد صلوة نشود اقوی عدم جواز تاخیر است و اتیان بتکبیرات بعد از تسلیم اگرچه ظاهر
اینست که منافی با مبادرت نبوده باشد لکن حکم بجواز تکبیرات در این مقام مشکل است نظر باینکه این تکبیرات از جمله
تعقیب نماز است مشخص است اتیان بتعقیب بطریق معهود بعد از فراغ از نماز است پس حکم بمشروعیت اتیان
تکبیرات در این مقام مشخص نیست پس اشتغال بنماز احتیاط باید قبل از اتیان بتکبیرات بوده باشد بلکه میتوان ادعا

نمود

نمود که بعضی از ادعیه و اذکار و قرائت که در اثنای نماز اتیان بانها جایز بود در این مقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از اتیان
بنماز احتیاط جایز نبوده باشد بنا بر اطلاق بعضی مستفاده از ظاهر جمله از نصوص وارده در مسئله **مبحث دوم**
در حکم حدث است قبل از شروع بنماز احتیاط بلکه در اثنای و مقام است یکی آنکه آیا جایز است مکلف متوجه احدث
از خود صادر نماید قبل از اتیان بنماز احتیاط یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه از اتفاق اقتضاء حدث
از مکلف صادر شد بایان موجب بطلان اصل نماز میشود و پس اعاده نماز لازم است یا نه مسئله محل خلاف مابین
علما است محقق در کتاب شرایع و علامه در کتاب مختلف و شیخ شهید در کتاب ذکری قائل شده اند بر بطلان ثانی
و اما اگر مرحوم علامه در مختلف از شیخ مفید نقل نموده مقتضای آن عدم جواز اتیان بمنافی است قبل از نماز
احتیاط بطلان نماز است باتحاد منافی و جماعتی قائل شده اند بعدم بطلان نماز بلکه لازم است بعد از اتیان
بطهارت اتیان بنماز احتیاط نماید و این قول ابن ادریس و صاحب جامع و علامه در ارشاد و شیخ شهید در کتاب
درس و بیان و علی و شهید ثانی در مسالک و شرح لمعه و شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب ذخیره
و غیر ایشانست و این اقوی است و احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط بنا بر اینکه احتیاط بنا بر این
احتیاط بسیار مناسب است بلکه چنین است حال اگرچه حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان اصل
نماز نمیشود اگرچه این شخص در این صورت بجهة اخلال بمبادرت اثم خواهد بود و هم چنین است حال در جمیع
منافیات نماز مثل استدبار و اکل و شرب و ضحک و امثال اینها بلکه حکم بحرمت تکلم و اما آنچه از منافی بمبادرت
در اتیان بنماز احتیاط بنموده باشد نمیتوان نمود و اما حدیث که مشتمل بر عدم سهو است بجهة تکلم عمدا حتی ندارد
بر اینکه حکم بعدم تسلیم و قبل از شروع در نماز احتیاط بوده بلکه مطلق ظهور ندارد در این مطلب تکلم است در اینجا
تفصیل وارد شود مابین تبیین نقص در صلوة و عدم آن در اول حکم شود بطلان حدث و استدراک
بر خلاف ثانی **مبحث سیم** هر گاه قسمی از اقسام شکوکیه موجب نماز احتیاط شود در حق کسی اتفاق افتاد
بعد از تسلیم فراموش نمود که اتیان بنماز احتیاط نماید بعد از شروع بصلوة لاحقه متذکر شد این بدو قسم منقسم
میشود یکصورت آنست که وقت لاحقه مضیق باشد مثل اینکه اصل شک در نماز ظهر بود شک نموده
مابین دو و چهار بنا بر چهار گذارد بعد از فراغ غافل شد از نماز احتیاط بعد از شروع بنماز عصر متذکر شد بدو
وقتی که وقت نماز عصر مضیق است در این صورت بی اشکال نماز عصر صحیح است زیرا قطع آن جایز است نه عدول
از آن بنماز احتیاط بلکه لازم است اتمام نماز عصر نموده و بعد از آن اتیان بنماز احتیاط نماید ظاهر اینست که نماز ظهر
صحیح باشد نظر باینکه هر گاه کسی نماز ظهر را فراموش کند در اثنای نماز عصر متذکر شود وقت نماز عصر مضیق
بوده بنا بی اشکال متعین است که اتمام نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ از نماز عصر اتیان نماید بشرط

در بیان حکم از اتیان اتیان بنماز احتیاط

سلمه

این حکم در بنماز احتیاط که متعلق بنماز ظهر است بطریق اولی خواهد بود و اگر وقت نماز عصر وسیع بوده باشد و اینصورت
اگر عدول بنماز احتیاط ممکن بوده باشد مثلا اینکه در رکعت ثانیه بوده باشد و فرض مذکور ترجیح این میشود که عدول
نماید از نماز عصر بنماز احتیاط نظر بعموم حدیث معتبر مروی رکعاتی از کاشف اسرار و تعلیق جناب حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که مذکور بوده اند اذا نسی الصلوة او نام عنها صلی حین یذکرها و ان ذکرها و هو فی صلوة بدا بالتی
نسی الحدیث ظاهر است که مراد از بدا بالتی بقرینه قوله و هو فی صلوة عدول است از نماز لاحق بنماز سابق لکن
ظاهر اینست که مراد از نماز در حدیث خود نماز موصیه بوده باشد نظر بعهودیه نماز انصراف این بمثل نماز احتیاط که محل
کلام است معلوم نیست بعلاوه میگوئیم عدول از نماز بنماز دیگر در صورتی است که مغایرت مابین معدول
منه و معدول الیه بوده باشد بنا بر ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه رکعت اولی از نماز عصر مشتمل بر حمد و سوره هر دو هست
و نماز احتیاط مشتمل بر سوره نیست پس رکعت ماتی بها با حمد و سوره را نمیتواند محسوب دارد و نماز احتیاط
لکن ظاهر اینست که اتمام نماز عصر در این صورت بقصد نماز جایز بلکه لازم بوده باشد تا نظر باب تصحیح و عمل
بظاهر الاحکام بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید ظاهر اینست که هر گاه چنین نماید امتثال حاصل باشد
نسبت بهر دو نماز لکن اگر احتیاط نماید باعاده اصل نماز ظهر یا که باعاده نماز عصر هم شاید او فوق بطریق
سلام باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که هر گاه کسی شکی که موجب نماز احتیاط بوده باشد در نماز ظهر
نموده قرار داد که نماز احتیاط را بعد از تسلیم مشخص شود که وقت نماز عصر مضیق است بعد از یکه
اشتغال بنماز احتیاط موجب فوت نماز عصر است در وقت خود در این صورت لازم است که ترک نماز احتیاط
نموده مشغول بنماز عصر شود **مبحث چهارم** در بیان کیفیت قراءة نماز احتیاط است ظاهر اینست که مکلف مخیر بوده
باشد مابین جهر و اخفات بنا بملاحظه امر بقرائت در نصوص وارده در مسئله اگر کسی که بیان نماز احتیاط بدلیلی
از رکعتین اخیرتین معتبر است در بدل آنچه معتبر است در مبدل منه جواب این است که در صورت صحیح است که بدلیت
منصوص میبود بیان نحو صلوة الاحتیاط بدله عن الرکعتین الاخیرتین و چنین لفظی با اخلال در اخبار نه میبود
آنچه مذکور در اخبار است اینست که هر گاه در واقع از نماز نقصی شده باشد این نماز احتیاط متمم او خواهد بود و این
قدر کفایت میتواند نمود در حکم باعتبار هر چه معتبر بوده در رکعتین اخیرتین مؤید این است که تخییر مابین قراءة
و تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین ثابت است و مذکور شد که در نماز احتیاط بعضی از قراءة حمد بلی
رعایت احتیاط اقرب بطریق سداد بلکه از قبیل احتیاط است نظر بانکه بعضی از اعاظم حکم
فرموده اند بتبعیت احتیاط **مبحث پنجم** در بیان جواز اقتداء در این نماز و عدم جواز آن است
تنقیح مقام مشتمل بر چند مسئله منتشر بر چند فصل بنحو اول اقتداء در مصلی

نفقا

بنماز احتیاط است بمصلی نماز احتیاط و در اقتداء در مصلی نماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط بر یک
اینست یعنی اقتداء در مصلی بغیر نماز احتیاط است بمصلی بنماز احتیاط اما مأموم اول پس آن متصور میشود
بدو صورت مأتی بما یخالف در علی التقدیرین مشکوک فیه طرفین متحد است یا مختلف پس اگر چنین صورت میشود
اول آنست امام شک نموده در نماز ظهر مابین سه و چهار و ماموم نیز در همین نماز شک نموده بهمین شک
و امام بعد از تسلیم اختیار دو رکعت نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت ایستاده در این صورت ظاهر
اینست که اقتداء جایز نبوده باشد بنا بر عدم القائل بالفرق القاعدة العکس اینست یعنی امام در نماز احتیاط اختیار
نموده یک رکعت ایستاده را و ماموم اختیار نموده دو رکعت نشسته را حکم در این صورت خالی از اشکال
نیست نظر بالاطلاقات و الرجحان رعایت جماعت پس باید جایز بوده باشد نظر باینکه مسئله جماعت مخالف
اصل است اقتصار در مخالفت اصل بر موضع متیقن لازم است و ما نحن فیه از این قبیل نیست نظر باینکه
شمول ادله جماعت از محل کلام ظاهر نیست سیم آنست که هر دو اختیار یک رکعت ایستاده نماید چهارم آنست که
هر دو اختیار دو رکعت نشسته نماید در این دو صورت ظاهر اینست که اقتداء جایز بوده باشد خصوصا در صورت
سیم چنانچه دو مکلف هر دو شک کرده اند در نماز ظهر لکن یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه و چهار
در این صورت معینات در حق اولی اتیان بدو رکعت ایستاده نماید و ثانی مخیر است مابین یک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته در این صورت صاحب شک سه و چهار دیگر رکعت ایستاده ظاهر این است
که اقتداء میتواند نمود بدیگری در صورتیکه اختیار یک رکعت ایستاده نماید و اما هر گاه اختیار دو رکعت نشسته نماید
اقتداء صاحب شک دو رکعت ایستاده باین جایز نیست بی اشکال چنانچه بیان شد اگر آنکه امر مشکل شد هر صورت
که در صورت توافق مشکوک فیه اقتداء جایز بوده در صورت تخالف هم جایز است و در هر صورتیکه در اینجا جایز نبوده در اینجا
نیز جایز نخواهد بود هفتم اقتداء مصلی بر نماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط مثل اقتداء در نماز احتیاط
بکسی که مشغول بنماز ظهر بوده باشد این خالی از اشکال نیست این نماز احتیاط یا بجهة شکی است که در نماز ظهر شده باشد
غیر نماز ظهر اگر نماز احتیاط بجهة شکی است که در نماز ظهر نموده و اقتداء در نماز ظهر احتیاط بمصلی ظهر مینماید
خالی از رعایت ابن اقتداء در رکعتین اولیین از نماز ظهر است یا در رکعتین اخیرتین این بنا بر جزئیت نماز
احتیاط نسبت بنماز مشکوک فیه ظاهر میشود که هیچ اشکالی نداشته خصوصا در وقتیکه اقتداء در رکعتین
اخیرتین بوده باشد لکن در صورتیکه اتیان بنماز مشکوک فیه بجماعت بوده باشد اما هر گاه فرادی اتیان نماید در صورتیکه
بر فرض اقتداء الامام میایستاده در نماز واحد بعد از آنکه مسبوق بوده باشد یا نماز فرادی تاخیر در نماز جماعت و انفراد

اگرچه ظاهر است لکن در صورتیست که وصف انفراد مسبوق بوده باشد بصفت جماعة واما عکس آن پس معهود نزد
فقها نیست لکن اینها همه بنا بر جزئیت نماز احتیاط است بلا اضافه بنماز کشک و مدان شده است سابق یا باشد
که این ضعیف است بلکه تحقیق اینست که این نماز نماز مستقلی است بنا بر این فرض جماعت در این صورت که مولی الاتمام
لازم می آید اقتدا این نوع از نماز بنوع دیگر و این محتاج بدلیل است و آن معلوم نیست هشتم عکس این صورت
یعنی اقتداء مصلی بغیر نماز احتیاط بمصلی نماز احتیاط این نیز ثابت نیست بحث ششم در ظهور مطلق و تحقق وقت
است بدانکه هرگاه شکی اتفاق افتاد بر قسم از اقسام شکوک مذکوره که بوده باشد بمقتضای آن عمل نموده باشد از اوامر
که عمل نموده شد بعد از آن حقیقت حال اگر شخص شد کلام در آن نیست یعنی عمل بحق کرده بود و نماز بتکلیف هست
و اگر حقیقت حال مشخص شد و اقبال شروع بنماز احتیاط است یا بعد از فراغ از آن باید اشتغال بنماز احتیاط در جمیع
تقادیر آنچه مشخص شده یا مطابق است با آنچه قول بر آن داده یا مخالف پس اقسام شش است اول آنست قبل از
شروع بنماز احتیاط حقیقت حال مشخص شد و معلوم شد که آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع بوده ظاهر است که
در این صورت حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه کلام آنست که عمل بمقتضای واقع نموده شد یا مثل شک کرده بود و مثلا
سه و چهار بنا بر چهار گذاشت بعد از تسلیم قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد که نماز او در واقع
چهار رکعت بوده در این صورت نماز او صحیح و بیعیب است حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه اتیان نموده نماز
بقصد نماز احتیاط مشکل بلکه جایز نیست دوم مثل اول است لکن قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد که
آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع است یعنی بنا گذارده بر چهار مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده ظاهر است
که در این صورت باز بنماز احتیاط حاجت نباشد بلکه بر مجتهد بدون نیت و تکبیر خلاصه اهم یک رکعت نماز بطریق گرفته
از نماز را اتیان نمیشود و اتیان می نماید نماز او صحیح است بجهت زیادتی سلام اتیان بسجده سهو نماید بعد هرگاه شد
که در حقیقت حال بعد از سجده حدوث بوده باشد ظاهر است که در این صورت لازم است اعاده نماز بعد از طهارت و هم
چنین است حال در هر منافی که موجب بطلان است سهوا و عمدا مثل استدبار بسمت قبله که در اثناء نماز حقیقت حال مشخص
معلوم شد آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع بوده در این صورت اصل نماز صحیح است بر مستحب موقوف با تمام نماز احتیاط
نیست لکن اتمام نماز احتیاط نماید بر نیت ناظر اگر چه یک رکعت واحده بوده باشد و این منافی نیست با قاعده مشهوره که
یک رکعت در نماز نیست که نماز نیست بجهت آنکه این قبل از شروع در نماز است چهارم مثل سیم است لکن در اثنای نماز مشخص
شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده باشد مثل اینکه بنا بر چهار گذارده بود و مشخص شد که سه رکعت بود در این صورت
ظاهر اینست که اتمام نماز احتیاط کفایت نکند در حصول امتثال اجزاء نماز احتیاط اگر اختیار نموده موافق بوده باشد
یا واقع مثل اینکه مشخص شد که نماز سه رکعت بوده و این شخص یک رکعت ایستاده را اختیار نموده یا مخالف بوده باشد

لکن

لکن مخالفت بنحو موافق باشد مثل اینکه فرض مذکوره در رکعت نشسته را اختیار نموده باشد و هرگاه آنچه اختیار
نموده مخالف با ناقص بوده باشد این خالی از این نیست آن ناقص بنا بر اولست از آنچه اختیار کرده یا کمتر از آنست اول
مثل اینکه در صورت مفروضه اختیار نموده یک رکعت ایستاده را قبل از فراغ از این یک رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت
بوده در این صورت ظاهر اینست که باید یک رکعت دیگر را اعاده نماید بنا بر یک رکعت که شروع نموده بعد از اتمام آن ظاهر است
که نماز صحیح بوده باشد و زیادتی نیست و تکبیر مضر نخواهد بود نظر باحادیث وارده در مباحث شک و احتمال اکمال اتمام
همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید و در حکم صحت ضعیف است نظر باینکه مقتضای تعلیل مذکور در احادیث باشد
که یک رکعت ایستاده در صورت شک میان سه و چهار کفایت میکند در صحت بجهت آنکه در صورتی که عمل النقصان
یک رکعت باشد و لهذا در صورتی که عمل الاکثر شده و رکعت بوده باشد شارع اجزاء یک رکعت فرموده مفروض اینست
در این مقام مشخص شده که ناقص و رکعت بوده پس اجزاء یک رکعت ایستاده باقطع سر اینکه ناقص و رکعت بوده باید
معنی است این در صورتیست که ناقص شده از نماز از بدو شروع بنماز احتیاط آنچه اتیان نموده و اما هرگاه مشخص شود که ناقص شروع
از نماز اول بوده باشد آنچه اختیار نموده باز نماز احتیاط مثل دو شک و دو چهار بنا بر چهار گذارد و بعد از تسلیم
شروع نمود و یک رکعت نماز ایستاده در اثناء این نماز مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در این صورت بنا بر
بعضی احتمال حقیقت حال قبل از دخول در رکعت ثانیه بوده باشد خواه در قیام رکعت اولی بوده باشد یا در رکوع رکعت
اولی یا بسجود سجدتان یا بعد از رفع رأس از سجده ثانیه و در نیت که در کل این صورتها همان یک رکعت کفایت کند در
حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید و هم چنین است حال اگر چه در قیام رکعت ثانیه حالش به حقیقت حال
اگر چه بعد از فراغ از نیت حمد یا در یک رکوع رکعت ثانیه داخل نشده لکن در اثنای این قیام را نهاده نموده
بنشیند و تشهد و تسلیم نماید و اتیان بسجده سهو نماید بجهت زیادتی احتیاط و احتمال اکمل در جمیع صورت
بوده باشد با اتمام و رکعت و بالاتمام آن نماز صحیح بوده باشد بنا بظاهر الادلة مستند بسیار ضعیف است نظر بتعلیل مذکور
در آن حدیث که مقتضی اینست که اتیان بدو رکعت بعد از تسلیم بجهت آنست که عمل النقصان یک رکعت است حدیث
شامل آن نیست تا توانیم تمسک بالملاک نمود مخفی نماند اینها در صورتیست که منافی از منافیات نماز که مبطل
نماز بوده باشد سهوا و عمدا بعد از تسلیم و قبل از شروع بنماز احتیاط از مخالفت صادر نشده باشد و اگر چنین
منافی در آن وقت از مخالفت صادر شده و ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس استیناف نماز بعد از تبیین
حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد پس
حکم این دارد که علم بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن مذکور خواهد شد پنجم آنست که علم
بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز احتیاط شد و مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده مثل اینکه در هر

از اقسام که بوده باشد بنا بر اگر اگر گذارده بود در واقع چنین بوده در این صورت نماز صحیح خواهد بود و نماز احتیاطی
که اتیان نموده بمنزله نماز نافله خواهد بود و در این باب ماجرا و مشابه شیخ الانشاء الله تعالی ششم مثل پنجم است
لکن مشخص شد که بعد از فراغ از نماز احتیاط آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده در این مقام نیز هماهنگ
تفصیل سابق جاریست باین نحو که بعد از ظهور حقیقت حال و علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفت ما حق به
از نماز احتیاط یا ناقص شده از نماز خالی از این نیست که آنچه ناقص شده از نماز اگر است از آنچه اتیان نموده از نماز
احتیاط یا اقل از آنست اگر اکثر بوده باشد مثل اینکه شک در سه و چهار بود بنا بر چهار گذارد بعد از تسلیم اتیان
بیک رکعت ایستاده یا بدو رکعت نشسته نموده بعد از فراغ از آن نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل
نماز کم بوده در این صورت ممکن است که تفصیل داده شود مابین اینکه این علم بحقیقت حال قبل از تحلل مبطل منافی
که مبطل صلوة بوده باشد سهوا و عمدا بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد باید گوییم لازم است که جزء دیگر رکعت نماز
دیگر اتیان نماید و بعد از تسلیم اتیان بسجده سهو نماید احتیاطا و اگر بعد از تحلل چنین منافی بوده باشد حکم شود
ببطلان نماز و لزوم اعاده آن اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز در اول نیز هست و احتمال اکتفا بشمانات
احتیاط در هر دو صورت نظر بالملاک مستند قائل است لکن ضعیف است نظر بوهن شمول با الملاک نسبت
بمجمل الملاک و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده باشد از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و دو و چهار بعد از
اتیان بدو رکعت نماز احتیاط مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده در اینجا نیز احتمال صحت قائل است نظر بالملاک
مستند لکن ضعیف است نظر بملاحظه تعلیل پس ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد با تقصیر در اعاده نماز بعد از
علم بحقیقت حال نموده باشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود اگر چه احتیاط مقتضی عدم اخلال است مطلب چهارم
در ترتب شکوکست بدانکه در صورت شکوک عمل بمقتضای شک اخیر لازم است مثل اینکه اول شک نمود میان
دو و چهار بنا بر چهار گذارد و قرار داد که بعد از فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت نماز ایستاده نماید در اول اشتغال
در اتمام رکعت چهارم مشخص شد که رکعت دو نیست بلکه سه است در این اینکه سه بوده باشد یا چهار بنا بر این در این
وقت شک او میان سه و چهار خواهد بود و دو چهار بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده
باید بوده باشد در رکعت ایستاده چنانچه مقتضای شک اول این بود و هرگاه تردد در اثنای نماز جهت مخالف
حاصل شد لکن نمیدانم که این شک است یا ظن حکم آن حکم شک خواهد بود مطلب پنجم در بیان حکم کثیر الشک است
بدانکه اگر مذکور شد اول اینست تا اینجا در حکم شک خواه شک در اجزاء نماز غیر رکعات بوده باشد یا در عدد رکعات
نماز در صورتیست که مکلف کثیر الشک نبوده باشد و اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد حکم آن چنین نیست که مذکور شد تتبع
مقام مقتضی اینست که نقل کلام شود اول در تعریف کثیر الشک بعد از آن در حکم آن در اینجا ذکر میکنیم در اینجا دو بحث است بحث اول

در تعریف

در تعریف کثیر الشک است بدانکه کثیر الشک نظر باخبار از حدیث صحیح ظاهر میشود آنست که در هر سه نماز شک کند مثل اینکه
شک کند در نماز ظهر و عصر و مغرب در هر سه نماز یا در دو تای از این سه نماز و یا در یکی از اینها و هم چنین در نماز های
صبح و ظهر و جمعه و ظاهر حدیث اعم است از اینکه سه نماز کلا فریضه بوده باشد چنانچه مذکور شد یا نافله بوده باشد مثل شش
رکعت نافله ظهر و ثلاثا یا ملفق از فریضه و نافله بوده باشد بجهت ظاهر این حدیث صحیح است تمسک کثیر الشک کلیست
که در هر نماز منفک از شک نبوده باشد بنا بر عالب بر این مطلب نیست مگر علام الغیوب مگر اینکه فرض شود نظر
باطراد عادت در هر سه نماز بسیار علم عادی هم میرسد که در هر سه نماز این شخص منفک از شک نخواهد بود و مع
ذلک حکم بتوقف تحقق کثیر الشک بیان معنی صحیح نیست لهذا جماعتی از فقها کثیر الشک را چنین تعریف کرده اند
که در یک نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی شک کند شاید این مطلب را یعنی کفایت شک در سه نماز متوالی
در صدق کثیر الشک از آن حدیث صحیح که اشاره شد استفاده فرموده باشند و این حدیث در فقیه روایت شده از
جناب مبین و قایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده اذا کان الرجل من یسهو فی کل ثلث فهو من کثیر
علیه السهو و ظاهر حدیث اگر چه این معنی است که اول مذکور شد لکن چون این معنی صحیح نبود حمل کرده اند بر معنی
ثانی بنا بر این باید تقیید در حدیث نمود از کان الرجل من یسهو فی تلک صلوة کلها فهو من کثیر علیه
السهو پس هرگاه شک در سه نماز متوالی موجب صدق کثیر الشک شود پس سه شک در نماز واحد بطریق
اولی خواهد بود و مگر است لفظ کل در حدیث با عتبار اول نماز بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا نماز فریضه
یا ملفق پس معنی حدیث چنین خواهد بود هرگاه کسی شک در سه نماز هر سه نماز که بوده باشد خواه هر سه نافله
بوده باشد یا هر سه واجبه بوده باشد یا مختلف در از قسمتان شخص کثیر الشک خواهد بود حق در این مقام اینست که آن
مختلف میشود باختلاف احوال اشخاص باعتبار جمع حواس و تفرق آن کاهست کسی باعتبار تفرق حواس مکرر
شک میکند لکن این کلیه نیکند در صدق این معنی بلکه رجوع در این باب است کسی ملاحظه کرده شود حال این
شخص را نسبت بغالب افراد انسان در اعتدال احوال پس اگر در ملاحظه بغالب اشخاص در اعتدال احوال
مشخص شد که شک این بیشتر است از تفرق آن شخص را کثیر الشک میگویند بحث دوم در حکم کثیر الشک است
بدانکه حکم کثیر الشک آنست که نماز را بر اتیان بمشکوک فیه گذارد خواه عدد رکعات بوده باشد یا اجزاء یک رکعت خواه عدد
رکعات نماز سه رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی یا غیر دو خواه جزء مشکوک فیه رکن بوده باشد یا غیر رکن خواه محل
باقی بوده باشد یا تجاوز نموده باشد یا مگر در صورتیکه فعل مشکوک فیه موجب بطلان نماز بوده باشد یا در این صورت
بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه در شک نمود که تکبیر گفته یا نه هنوز داخل در قرائت نشده است قرار میدهد که اتیان
بتکبیر نموده و هم چنین قرائت حمد و سوره و غیر هایش هرگاه شک میکند در حال قیام که اتیان برکوع نموده

یا در حال جلوس شک میکند که اتیان بسجدتین نموده است یا نه قرار میدهد که اتیان نموده تا و اما هرگاه شک
نمود که یک رکوع نموده یا دو قرار میدهد که یکی نموده و همچنین هرگاه شک کند که این رکعت رکعت اول
نماز است یا رکعت ثانی قرار میدهد که رکعت ثانی است و هرگاه شک کند که رکعت سیم است یا چهارم قرار
میدهد که رکعت چهارم است در نماز چهار رکعتی و اما هرگاه نماز سه رکعتی بوده باشد قرار میدهد که رکعت سیم است
چنانچه در نماز چهار رکعتی هرگاه شک کند که رکعت چهارم است یا پنجم قرار میدهد که چهارم است بملاحظه کثیر
الشک در جمیع موارد بنا میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن موجب بطلان نماز شود
در این صورت بنا بر عدم میگذارد بطلان را میکه در این مقام هست امینت که کاهست کثیر الشک در نماز معینی هست
در نماز دیگر نیست و کاهست که در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است و در نماز دو رکعتی نیست و کاهست در نماز
چهار رکعتی کثیر الشک است در رکعتین اخیرتین و در رکعتین اولیین نیست و کاهست کثیر الشک در رکعات
نماز هست و در اجزاء دیگر نیست و کاهست بعکس آنست مستفاد از احادیث معتبره آنست هیچیک کثیر الشک در
نماز است دیگر اعتنائی و التفاتی بشک او نیست پس هرگاه فرض کنیم کسی کثیر الشک است در نماز چهار رکعتی
و اتفاق افتاد در نماز دو رکعتی شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند و همچنین هرگاه
کثیر الشک شد در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی لکن شک نمود در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی
بنا بر صحت میگذارد و التفاتی باین شک نیست و همچنین هرگاه کثیر الشک شد در رکعات نماز سایر اجزاء
و اتفاق افتاد شکی در اجزاء دیگر نمود یا کثیر الشک است در اجزاء غیر رکعات لکن در رکعات نماز شک نمود
در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد و اعتنا بشک نمیکند بدلیل کثیر الشک چنانکه در نماز شک او اعتبار ندارد
همچنین در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هرگاه کثیر الشک شد در شرایط از آنجا که بود شد التفاتی
بشک نباید بکند و اما هرگاه کثیر الشک و نماز هست نه در شرایط آن هرگاه شک کند در شرایط آن آیا
حکم آن در شک در شرایط حکم کثیر الشک بنود شبهه بدلیل آنکه از جمله امور صحت تنبیه بر حکم مظنه کثیر الشک است پس میگوئیم
هرگاه کثیر الشک ظنا و متعلق شد باحد طرفین آیا حکم این حکم علامت یا حکم شک اشکالی نیست در صورتیکه
مظنه بتحقق مشکوک فیه بوده شبهه باشد بانکه در صورت شک بصدور مشکوک فیه بنا بر تحقق میگذارد پس بنا
بر صدور در این صورت بمظنه بطریق اولی خواهد بود بلی اشکالیکه هست در این صورت آنست که هرگاه مظنون
التحقق آن مبطل بوده شبهه باشد انکه مظنون ما و این شد که در رکوع در یک رکعت بعمل آورده یا مظنون این شد که نماز
در رکعتی بدلا سه رکعت بعمل آورده باسه رکعتی را چهار رکعت یا چهار رکعتی را پنج رکعت در این صورت اگر ظن او
معول به بوده شبهه باید حکم بفساد نماز کنیم و همچنین هرگاه مظنون عدم جزئی از اجزاء نماز شد مثل انکه در حالت

قیام

قیام مظنون او این شد که قرائت را بعمل نیاورده یا رکوع را بعمل نیاورده یا در حالت جلوس مظنون او این شد
که نماز او سه رکعت است لیکن او است که اتیان بقرائت و رکوع در اول و اتیان بیک رکعت در آخر باید بنا بگذارد حکم ظن
کثیر الشک حکم شک او است پس اگر مظنون صدور مبطل بوده باشد بنا بر عدم میگذارد و همچنین اگر مظنون
عدم جزئی بوده شبهه باشد انتفاء آن مبطل باشد بنا بر وجوب میگذارد ظاهر از حدیث موثق ثانی است و این است که
مرحوم شیخ روایت نموده از زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یکون علیه الوهم فی الصلوة فیشک فی الرکوع
فلا یدری رکع ام لا و یشک فی السجود فلا یدری سجد ام لا فقال لا یعتد بالرکوع و بعض فی صلوته حتی
یستیقن یقینا نظر باینکه مدلول علیه بلین حدیث لزوم بنا بر جهت نماز است و عدم التفات بشک است مگر
در صورتیکه حال باطل بوده شبهه باشد در صورت ظن باطل لازم است بنا بر جهت گذاردن التفات بظنه نماید مجملا حکم
کثیر الشک بنا بر اتیان بمشکوک فیه و عدم اعتنا و بان شک است پس هرگاه خلاف آن نماید باین معنی که اتیان
بمشکوک فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود **مطلب دوم** در حکم مظنه است بدانکه ظن یا متعلق بنفس صلوة است
یا بشرط صلوة است یا بغیر صلوة پس در اینمقام سه بحث است **بحث اول** در ظن متعلق بنفس صلوة است
میگوئیم این یا بابقاء وقت یا بخروج وقت پس اگر یا بقاء وقت است مثل انکه وقت نماز باقی است نمیداند
اتیان بنماز نموده یا نه لکن مظنون او این است که اتیان بنماز نموده این ظن خالی از این نیست یا مستند است بسببی
از اسباب شرعیه باشد پس اگر اول است مثل انکه دو نفر عادل اخبار نمودند باینکه اتیان بنماز نموده در این صورت اعتنا
بان مظنه میتوان نمود و همچنین است هرگاه عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز از او در این صورت نیز ظاهر
این است که اعتنا بان مظنه میتوان نمود و اما هرگاه این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده شبهه باشد ظاهر این است حکم ظن
در این صورت حکم شک بوده شبهه باید اعتنا بان مظنه نمیتوان نمود بلکه لازم است که اتیان بنماز نماید و اگر این مظنه
بعد از انقضاء وقت باشد بمعنی که بعد از تحقق غروب مثلا ملاحظه نمود که نماز ظهر از او در وقت صادر شده
یا نه قائل بصدور نماز نیست لکن مظنون او است که اتیان بنماز نموده شبهه باشد ظاهر این است که حکم وجوب قضا شان نمود
خصوصا ظنی که مستند شرعی بوده شبهه باشد مثل قول عدلین بلکه قول عادل واحد نیز چنین است و اما هرگاه ظن
متعلق بعدم صدور نماز بوده شبهه باشد مثل انکه مظنون او است که اتیان بنماز در وقت نموده پس اگر این ظن مستند
بسببی از اسباب شرعیه بوده شبهه باشد مثل انکه دو نفر عادل اخبار نمودند باینکه از اول زوال تا غروب من با تو بودم
بنماز نمودی در این صورت قضا آن نماز لازم است بلکه در نیت که چنین بوده شبهه اگر چه مظنه مستند بوده شبهه
باخبار عادل واحد و اما هرگاه ظن مستند بسبب شرعی نبوده شبهه باشد حکم بوجوب قضا مشکلات لکن احتیاط عدم
اخلال بقضاست اگر چه اتیان بنماز در وقت مظنون باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باخبار عادلین نبوده شبهه

بحث دوم در حکم ظن بشرایط نماز است میگوئیم ظن یا متعلق باشتغاء شرط است یا بتحقق آن پس در این دو مطلب است
اول در حکم ظن باشتغاء شرط است بدانکه این مظنه یا قبل از شروع در نماز است یا در اثناء نماز است یا بعد از فراغ
از نماز پس در این سه بحث است **بحث اول** در حکم مظنه است قبل از شروع بنماز بدانکه هرگاه مظنه هر سه باشد
شرط مثل از شروع در نماز بی اشکال اتیان بان شرط لازم است باعدم آن شروع بنماز نمیتوان نمود و این مطلب
در جمیع شرایط مگر شرط طهارت از خبث در صورتیکه این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه بوده شبهه باشد تفصیل مقال
مقتضی اینست که گفته شود هر شرط از شرایط صلوة هرگاه قبل از شروع در نماز مظنون الانتفاء بوده شبهه باید تحصیل آن
لازم و باعدم آن اشتغال بنماز جایز نیست مثل انکه مظنه دارد که حدث یا مظنه دارد که این سمت سمت قبله
نیست یا این لباس از جنس ما یصح فیه الصلوة نیست و یا این چیز ما یصح علیه السجود نیست در جمیع این صورت اشتغال
بنماز با این مظنه جایز نیست بلکه در صورت شک بتحقق آنها نیز چنین است چنانچه سابق اشاره بان شد بلی هرگاه
ظن بتحقق خبث داشته باشد که مستلزم ظن باشتغاء طهارت ثوب یا بدن است مثل انکه مظنون اینست که جامه او یا
یا بدن او نجس است در این صورت اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده شبهه باشد مثل انکه دو عادل اخبار بنجاست آن
نموده بلکه یک عادل نیز چنین است یا متعلق الدیده بنجاست ثوب یا بدن حال باعتبار باعث علم رفع شده لکن
مظنه بنجاست حاصل است در این صورت اجتناب لازم است و اما هرگاه ظن ابتدائی بوده شبهه مثل انکه جامه را دیدی
که رطوبت مظنون اینست که این شخص اجتناب از نجاست نمیتواند یا نجاستی در جائی ترشح نمود ظن بوصول آن
ببدن مصلی یا بثوب حاصل شد در مثل این صورت اجتناب لازم نیست پس صادق است که ظن باشتغاء شرط که طهارت
بدن یا ثوب مصلی بوده شبهه باشد متحقق است و باظن باشتغاء شرط اشتغال بنماز جایز است در مثل این صورت اگر چه میتوان
گفت صحت نماز مشروط بعدم علم بنجاست ثوب یا بدن مصلی است و این صورت مفروض متحقق است پس
نمیتوان گفت باظن باشتغاء شرط شروع در نماز نموده و همچنین ظن بحدث در صورتیکه مسبوق بوده باشد بقطع
بطهارت مثل انکه باوضو بود نعاس یا بهجه او عارض شد اما قاطع نیست بلوغ آن برتبه که بحد ناقضیت رسیده
باشد لکن مظنون اینست در این صورت نیز باظن بصدور حدث اتیان بطهارت لازم نیست مگر در صورتیکه
مذکور شد **بحث سیم** در حکم مظنه است بعد از فراغ از نماز بدانکه هرگاه این مظنه بعد از فراغ از نماز بوده باشد
مطلقا اعتنائی باین مظنه نیست یعنی نماز ما فی بر محکوم بصحت است اعاده آن لازم نیست اگر چه باقی او وقت نموده باشد
حکم مظنه در اینمقام حکم شک بعد از فراغ از علامت مگر در صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق صحت بوده شبهه باو مظنه مستند
بوده شبهه بسبب شرعی مثل اخبار عادلین مثل انکه بعد از فراغ از نماز ظهر دو نفر عادل اخبار نمودند که نماز تو باحدث بود
یعنی حدثی که موجب وضو بود از تو صادر شد قبل از اتیان بوضو و اتیان بنماز نمودی در این صورت ظاهر اینست که

اعاده

اعاده ما نماز بعد از اتیان بوضو لازم بوده شبهه و همچنین است حال در صورتیکه در صورتیکه عادلین اخبار نمایند که نماز تو
خلف قبله اتیان شده است یا بجانب شرق یا بغرب واقع شده لکن شرط اتیان و وقت نماز در این صورت نیز تلافی نماز زمان
بدل لازم است و غیر از این در صورت اعاده آن نماز لازم نیست مثل انکه مظنون شود که حال نماز ملبوس او از جلد ملبس بوده
کنار در آن صحیح نبوده یا مظنه بهم رسد او را در صحیح بدن او نبوده مجاله بر آن جایز نبوده و یا در حال نماز بدن
او یا ثوب او نجس بوده در جمیع این صور اعتنائی باین مظنه نیست اگر چه مستند بوده شبهه باخبار عادلین بلکه حال چنین است
اگر چه علم حاصل شود **بحث سیم** در حکم مظنه باشتغاء شرط است در اثناء نماز بدانکه هرگاه مظنه باشتغاء شرطی در اثناء
نماز حاصل شود پس اگر مظنه باشتغاء طهارت ثوب یا بدن مصلی بوده شبهه باطلاق الاتفاق باین مظنه نیست در صورتیکه
این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده شبهه باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده شبهه باشد مثل انکه دو نفر عادل اخبار نمودند بنجاست
ثوب او یا بدن او اگر نزع آن لباس ممکن بوده شبهه باشد نیز و مستلزم فعل کثیر نبوده شبهه باشد لازم است نزع آن ثوب نموده
اتمام نماز نموده اعاده نماز نیز نیست اگر چه مخفی نشود که در حین شروع در نماز آن نجاست بوده شبهه باشد اگر بعد از
اخبار عادلین نجاست ثوب سکوت نموده مباشر فعل از افعال نماز مشغول نماز نجاست ثوب نماید و لا نماز باطل خواهد
بود باستیناف آن لازم است و اگر اخبار بنجاست در اثناء نماز نیست بدن مصلی بوده شبهه باشد اگر تطهیر آن در اثناء نماز ممکن
بوده باشد بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است تطهیر نموده نماز صحیح است لکن بشرطیکه مذکور شد و لا نماز
باطل و استیناف آن لازم است و اگر همچنین از نزع ثوب و تطهیر ممکن نبوده شبهه باشد بعد از ارتکاب فعل منافی
اینصورت قطع نماز لازم و استیناف آن متعین است و اگر ظنه باشتغاء طهارت از حدث بوده شبهه باشد اگر این مظنه مستند
بسبب شرعی بوده شبهه باشد متعین است قطع نماز و استیناف آن بعد از طهارت و اگر این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده
باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم بطهارت بوده باشد مثل انکه با طهارت نوعی باو غلبه نموده بود و مظنون
او شد که آن نوع بحدثی نبود یا جنبه نوعی از اسباب او در اثناء نماز اتفاق افتاد باین جهت ظن بنقض طهارت حاصل شد
در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست بلکه ظاهر این است که این شخص مطلوب است پس نماز او محکوم بصحت است
اشکالی که هست در اینمقام اینست که مظنه بعدم طهارت از حدث نماز قبل از اول است که نماز محکوم بفساد شود و نه
از قبل از آن است که ذکر حکم بصحت نماز نمود بلکه تشکیک و مظنه در اصل طهارت است نه ناقضیت آن باین معنی که
قبل از شروع در نماز زمان قاطع بصدور حدث از خود بود و باعتقاد طهارت شروع در نماز نمود در اثناء نماز
شک در طهارت کرد و مظنه حاصل شد بعدم طهارت اگر این مظنه بلکه شک هرگاه قبل از شروع در نماز
بوده لازم است طهارت نماید و باعدم آن شروع بنماز جایز نبود و یا حکم آن در اثناء نماز مثل قبل از نماز است پس اتیان
بطهارت لازم و اتمام نماز با عدم اتیان بطهارت جایز نیست در اینمقام سه احتمالات اول آنست که قطع نماز نموده

استیناف نماز نماید بعد از اتیان بطهارت دوم است که اتمام نماز نماید بهمان حالت سیم است که اتمام نماز نماید لکن بعد از
اتیان بطهارت در صورتیکه اتیان بطهارت موجب ارتکاب منافی از منافیات نماز نشود مختار است نظیر حدیث معتبر
مروی در تهذیب الاسناد از ثقه جلیل علی بن جعفر حیث قال انا موسی بن جعفر علیهما السلام عن رجل یکون علی وضوء و شک
علی وضوء هو ایضا قال اذا ذکر وهو فی صلوته انصرف فتوضأ واعاد هاو ان ذکر قد فرغ اجزأه ذلک وجه دلالت این
حدیث بر اثبات مدعا آنست که ممکن نیست حمل شود کلام سائل عن رجل یکون علی وضوء بر ظاهر خود نظر اینکه هر کسی
با وضو بوده باشد در وقتی بعد از آن شک کند در نقضان وضو اجماع منعقد است بر اینکه اعتماد بر شک او وضوء ساقط
میتوان نمود در دخول در عبادات اعاده وضو لازم نیست بلی ممکن است که قائل باستحباب وضو شویم لکن در صورتیکه
این شک قبل از دخول در نماز بوده باشد و اما هرگاه این شک در اثناء نماز بوده باشد حکم باستحباب ممکن نیست نظر بآنکه قطع
نماز بعد از دخول در نماز بوده باشد و اعاده هایعنی هرگاه این شک در حال اشتغال بنماز بوده باشد نماز را بهم میزند اتیان بوضوء و
بعد از آن اعاده نماز نماید و از این ظاهر میشود که قبل از شروع در نماز بوده باشد لازم اتیان بوضوء بطریق اولی اطلاق
بود و اگر این شک بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعتنا بآن شک نیست پس هرگاه شک در طهارت در اثناء نماز
موجب قطع نماز و لزوم اتیان بطهارت شود پس قطع نماز بلکه بعدم طهارت در اثناء نماز بطریق اولی خواهد بود
و معنی نماز اجزاء مذکور شد در حکم ظن باشتغال طهارت بود و اما سایر شروط مثل اینکه در اثناء نماز شک کرد که جامه او
از جلد ماری است که نماز در آن جایز نیست یا نه مظنون عدم صحت شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در اینصورت اگر
ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد چنانچه در سابق مذکور شد عمل بمقتضای آن لازم است یعنی اجتناب لازم
خواهد بود و هرگاه چنین نبوده باشد بمقتضای استصحاب عمل حکم بصحت است پس اجتناب لازم نیست و اما
هرگاه چنین نبوده در عمل لازم سجده متحقق شود یعنی مظنون این شد که سجود بر این چیز جایز نیست پس آنچه از سجده
در سابق شده بحکم صحت است و در این ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد پس وضع جبهه نماید بر آن و اعلم
امکان قطع نماز نماید مطلب ثانی در حکم ظن بتحقق شرط است بدانکه این نیز مثل سابق منقسم میشود بسه قسم اول
ظن بتحقق شرایط نماز است قبل از شروع در نماز و این ظن اگر مستند بسببی از اسباب شرعی بوده باشد مانند
مطلقا مثل اینکه جامه نجس بوده باشد و عادل یا یکعادل اخبار نمود بتطهیر آن یا اخبار نمود بطهارت از حدث
در این صورت بی اشکال اکتفا باین مظنه میتوان نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد یعنی بطهارت از حدث و
طهارت از خبث هر دو مظنون هست لکن این ظن مستند بسبب شرعی نیست در اینصورت اگر هر یک از حدث

وخبث

وخبث در حالت سابقه مقطوع بوده ظاهر اینست در مثل این صورت اکتفا بهمین مظنه نتوان نمود پس لازم است
تحصیل طهارت از حدث یا خبث نموده باشد اما هرگاه متحقق طهارت از حدث و خبث در سابق مشخص نبوده باشد بلکه
قاطع بر خلاف آن بوده مثل اینکه اتیان بوضوء یا بغسل نموده بود و حال از طهارت مظنون البقا است یا ظاهر
از خبث نموده باشد و بقاء آن مظنون است در مثل اول در اینصورت بی اشکال عمل باین مظنه میتوان نمود بلکه چنین است
حال اگر چه ظن مبدل بشک شود بلکه در نیت اگر چنین بوده باشد اگر چه مبدل بوهم شده باشد چنانچه در مباحث
سابق بیان شد و هم ظن بتحقق شرایط است در اثناء نماز یعنی در حین شروع در نماز قاطع بتحقق شرایط
بود لکن در اثناء نماز باعتبار باعث قطع مبدل بظن بتحقق شرایط باشد در اینصورت ظاهر اینست که عمل بمقتضای آن
مظنه میتواند نمود اگر چه مستند بسببی از اسباب شرعیه نباشد زیرا که متعلق بجزء صلوة است این منقسم بدو قسم میشود
اول آنست که این مظنه در اثناء نماز حاصل شود دوم آنست این ظن حاصل میشود بعد از فراغ از نماز قسم اول
یعنی ظن متعلق بجزء نماز در اثناء نماز بدانکه این جزء یا از رکعات نماز است یا از غیر رکعات پس هرگاه ظن
متعلق بجزء غیر رکعات بوده باشد باخالی از این نیست این یا متعلق باتیان آن جزء است یا باطلال آن علی التقدیرین
یا بعد از دخول در رکعات است که بعد از آن جزء است یا قبل پس در اینمقام چند احتمالات اول آنست که ظن
وارد باتیان جزء از اجزاء صلوة مثل تکبیرة الاحرام یا قراءة یا بعض اجزاء آن یا رکوع یا سجود و هکذا در
اینصورت تشکیکی نیست عمل بمقتضای آن مظنه مینماید و مراد این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد یا قبل از آن
پس لازم نیست عود بآن جزء بلکه جایز نیست مطلقا خواه آن جزء رکن از ارکان نماز بوده باشد یا غیر رکن نظر باینکه
باشد در اتیان بآن عود بمشکوک فیه جایز نبود چنانچه مفصلا بیان شد پس عدم جواز عود بآن باظن
باتیان بطریق اولی خواهد بود و این در صورتی که داخل در جزء بعد از آن بوده باشد ظاهر است
و اما هرگاه داخل نشده باشد مثل اینکه مظنه دارد در اتیان بقراءة قبل از شروع در سوره یا مظنه دارد در
اتیان بسوره قبل از هر چیز یا رکوع یا مظنه در اتیان رکوع دارد قبل از دخول در سجود بعمل در جمیع موارد
که شک میشود لازم بود که عود نماید لیاحکم مظنه در اینصورت حکم شک است پس میباید عود نماید یا حکم
علت که عود جایز نیست خواه داخل شده باشد در جزء بعد یا نه ظاهر آن است پس ظن در اینمقام حکم علم
علت اگر چه متعلق ظن رکن بوده باشد یا نظر بعموم نبوی معتضد باشد تمام باید احتیاط از شک احکام ظن منظر
اخری ذلک الی الصواب فلیعلم دوم آنست که ظن متعلق باطلال بآن جزء است در اینصورت اگر اطلاق مظنه
قبل از دخول در رکن بوده باشد و یا عود بآن جزء که مظنون الاطلال بود لازم است خواه داخل در جزء بعد از آن شده
باشد یا نه اما در صورت عدم دخول پس ظاهر است نظر باینکه در اینصورت اگر اطلال آن مشکوک فیه میبود

اتیان بآن لازم بود پس از اتیان بآن باظن باطلال بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دخول در جزء بعد از آن
نظر باصاله عدم و امثال خصوص و الاصل عدلی نمود بلفظ شکیکه ظاهر در شاک و مرتاب ظن نیست و عموم نبوی مذکور
پس در اینصورت بعد از اتیان بآن جزء که مظنون الاطلال بود لازم است اعاده نماید اگر اتیان نموده بود بآن
و اگر حصول این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد پس اگر این اطلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح خواهد بود بآن جایز نیست
نظر باینکه اگر از جزء مفروض قطع الاطلال میبود نماز صحیح بود و عود بآن جایز نبود چنانچه بیان خواهد شد پس صحت
و عدم جواز عود در صورت ظن باطلال بطریق اولی خواهد بود و اما هرگاه آن جزء مظنون الاطلال رکن بوده باشد پس
ظاهر اینست که نماز باطل و استیناف آن لازم است نظر بعموم نبوی مذکور بعد از ملاحظه اینکه مشخص خواهد شد که اگر
اطلال بر یکی از ارکان نماز شود و مصلی متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر نماز محکوم ببطلان خواهد بود بلکه
در این مقام هست آنکه مظنون الاطلال مثل مقطوع الاطلال است در تلافی بعد از فراغ از نماز و لزوم سجدتی السهو
یا بنا انشاء الله تعالی بعد از بیان احکام سهو تنبیه بر این مطلب خواهد شد مخفی نماند اگر از مذکور شد حکم جمیع احتمالات مسئله
ظاهر شد و آنچه مذکور شد در صورتی بود که مظنه متعلق بود باجزاء نماز غیر رکعات و اما هرگاه ظن متعلق باشد بعدد
رکعات ظاهر اینست که در اینجا نیز با مظنون میگذارد در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح
و ظهرین و عشاء و سفر و نمازیات یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی خواه ظن متعلق بر رکعتین اولین بوده باشد
یا رکعتین اخیرتین پس هرگاه شک کرد در اینکه رکعت اول است ظن متعلق بود بر اینکه شد بنا بر آن گذارد بمقتضای
آن اتمام نماز نماید و هم چنین هرگاه شک در دو و سه نمود یا سه و چهار عمل علی بمقتضای مظنه مینماید خواه آن
ظن مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان مثل اینکه در نماز دو رکعتی بعد از دخول در رکوع شک کرد که دو رکعت است
یا سه ظنون اولین شد که سه رکعت است نماز باطل خواهد بود و هم چنین در نماز مغرب یکی شک کرد که بعد از دخول
در رکوع که رکعت سیم است یا چهارم مظنون اولین شد که رکعت چهارم است نماز باطل و اعاده آن لازم است پس
ظن در اینمقام حکم قطع خواهد بود در زیادت بوده باشد یا نقص ثانی آنست که این مظنه حاصل شود بعد از فراغ
از نماز مثلا مظنون اولین شد که سه رکعت نماز خوانده است یا چهار رکعت نموده یا زیاد نموده و هم چنین قسم دوم طایفه در احوال نماز تشکیکی
در صحت صلوة نیست اما هرگاه مظنون این شد که بعضی از ارکان نماز اخلال بآن نموده یا زیاد نموده باشد مظنون
اولین شد که یک رکعت زیاد نموده یا کم نموده در اینصورت مسئله خالی از اشکالی نیست لکن حکم بصحت اقرب است
بصواب نظر باینکه آنچه مسلم است آنست که حکم مظنه در احوال نماز حکم علم است بعد از فراغ از نماز پس
اشکال ثابت نیست و استصحاب صحت مقتضی عدم اعاده است لکن با تفصیل باین نحو که اگر بعد از فراغ

از نماز

از نماز بدون فاصله این مظنه هر سید اگر غیر رکن است نماز صحیح است مثل صورت قطع باخلال و اگر رکن
بوده باشد نماز محکوم ببطلان است اعاده آن نماز لازم است مگر در صورتیکه اخلال بدو سجده در رکعت
اخیره باشد در اینصورت اعاده نماز لازم نیست بلکه اتیان بدو سجده مینماید بعد از آن اتیان بتشهد و تسلیم
مینماید اینها در صورتی بود که مظنه بعد از فراغ از تسلیم بلا فصل حاصل شود و اما هرگاه بعد از تحقق
فصل حاصل شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده نماز ضرور نباشد مقام دوم در احکام سهو است
بدانکه سهو یا سه شرط نماز است یا در اجزاء نماز علی التقدیرین متذکر باین یا در اثناء نماز میشود یا بعد از
فراغ از نماز پس در اینمقام چند قسم بحث است قسم اول سهو در شرایط نماز است که متذکر بآن شرط باشد
در اثناء نماز و این بر چند قسم است قسم اول سهو است در طهارت از حدث مثل سهو در وضو یا
غسل از اینجهت باین معنی که شروع در نماز نمود با اعتقاد آنکه با وضو است مثلا در اثناء نماز فساد اعتقاد او ظاهر
شد در اینصورت نماز باطل استیناف آن بعد از اتیان بوضو لازم است و هم چنین است حال در غسل و تیمم
دویم سهو است در طهارت از خبث باین معنی که عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود غافل شد از تطهیر آن
قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز متذکر شد که ثوب او یا بدن او نجس بود یا هم در اثنای نماز شروع
نماز نمود در اینصورت نیز ظاهر اینست که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم است بعد از ازالت نجاست
بانزع آن لباس نجس سیم سهو در قبلات یعنی اختیار آن نمود بتمسک باعتقاد اینکه این سمت قبله است
در اثناء نماز فساد اعتقاد او منکشف شد مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این متصور بچند
صورت میشود اول آنست که در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز اتیان نموده پشت بقبله بوده در تیمم
آنست که در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز اتیان نموده بسوی یمین یا یسار بوده باین معنی که سمت قبله
سمتی بود که متوجه بآن میشد این سمت که بعضی از نماز که اتیان بآن سمت نموده در جانب یمین یا یسار او
واقع شده ظاهر اینست که در این دو قسم نماز باطل است استیناف نماز لازم بوده باشد سیم آنست که در اثنای
نماز مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نموده واقع شده جانب یمین و یسار بعضی که مذکور شد در اینصورت
ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن لازم است بعد از اطلاع بلا فصل متوجه سمت قبله شود و در حین
توجه قطع اشتغال بافعال واجبه نماز نماید بلکه افعال مستحبه نیز چنین است چهارم سهو است در جزئی
که سجده بر آن نموده سجده بر آن جایز نبوده این منقسم بدو قسم میشود اول آنست که اطلاع بحقیقت حال جزء
رفع رأس از سجود بوده باشد در اینصورت نماز صحیح است لکن آنچه از سجود نماز که باقی مانده باشد سجده بر آن جایز نیست
بلکه اگر بعد از اطلاع متعمدا سجود بر آن نماید نماز باطل خواهد بود دوم آنست که در حین سجده عالم بحقیقت حال

شده اینصورت خالی از نیست یا بعد از فراغ از ذکر واجبست یا مثل اینکه بعد از فراغ از ذکر بوده باشد یا نماز ممکن بوده
لکن در اینصورت اگر ممکن بوده باشد یا استیناف نماز نماید یا مانع السجود علیه را بجهة پاکشدن جبهه را تاب رسانند یا مانع سجود
علیه بجهة دیگر شد که مستوجب بطلان است اگر از مستحب بوده باشد یا واما هرگاه علم بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر
واجب بوده باشد در اینوقت مناسب اینست که تفصیل داده شود مابین اینکه این شخص یا متمکن هست از رسانیدن
جبهه بچیزی که سجود بر آن صحیح بوده باشد یا نه اگر متمکن بوده باشد چنین باید بعد از این تذکر
نماید اولی آنست با تمکن از رسانیدن جبهه بآن چیزی که مقدم بدارد رسانیدن آن چیز را بجهة تمکن از وضع کف
سجده بر آن جایز بوده باشد بلکه تر بوده باشد از موضعیکه جبهه بر آن واقع شده در اینصورت اولی آنست که آن چیز را
برساند بجبهه بعد از اتیان بذکر نماید و اگر متمکن از آن نبوده باشد تفصیل داده شود مابین اینکه این امر در سجده اخیر
نماز متحقق شده باشد غیر سجده اخیر اگر در سجده اخیره باشد یا نکند در اینصورت لازم است که اتیان بذکر نموده نماز را
تمام نماید و قطع نماز جایز نبوده باشد یا اگر در غیر سجده اخیره باشد حالی از اینست یا بعد از رفع راس متمکن خواهد بود
از تحصیل مانع السجود علیه یا عدم از تکاب فعل منافی بآن اگر متمکن بوده باشد در اینصورت نیز یکی از آن است اتیان
بذکر نماید در همان حالت بعد از رفع راس تحصیل مانع السجود علیه نموده وضع جبهه بر آن نماید در سجودات
باقیه و اگر متمکن نبوده باشد در اینصورت قطع نماز لازم است در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در آن حالت
بقصد اتمام نماز جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل مانع السجود علیه استیناف نماز نماید
مگر در صورتیکه فرض شود این واقعه در ضیق وقت بوده باشد بجهة اگر قطع نماز نماید بجهة تحصیل مانع السجود
علیه درک نماز را در وقت نتواند نمود در اینصورت همان سجده را بر همان حالت که هست تمام نموده و در بقیه
سجودات سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان نماید و با عدم امکان سجود بر ثوب معمول از پشم نماید و با عدم تمکن
سجود بر ثوب بجود رکن نماید بچیز سهو در مکافت باین معنی یا اعتقاد اینکه مکان شروع در نماز نموده مثل
اینکه در خانه کسی شروع در نماز نموده در اثناء نماز مطلع شد که خانه مغصوب بوده در اینصورت قطع نماز
معین و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورت ضیق وقت که در اینصورت اتمام نماز را
که اتیان نموده قبل از ظهور فساد حکم بصحت است و بقیه نماز را در جای مشروع از آن مکان مغصوب بعمل آورد
ششم سهو در لباس است باین معنی در حین اخذ نماز معتقد این بود که این لباس از جلد لباس است که نماز
در آن بیعیب است در اثناء نماز متحقق شد فساد اعتقاد او یعنی متحقق شد که آن لباس لباس است که اتیان نماز
نماز در آن جایز نیست مثل اینکه حریر بوده یا بجنس بوده و این شخص جاهل بجنسیت آن بوده یا از جلد غیر ماکول
بوده یا ماخوذ از حیوان غیر ماکول اللحم بوده در اینصورت اگر نزع آن بتحریک ممکن بوده باشد یا ممکن نبوده باشد

نزع

نزع نموده اتیان نماز نماید و اگر با عدم فعل منافی نزع آن ممکن نبوده باشد قطع نماز نموده بعد از تبدیل
لباسی که اتیان نماز در آن بیعیب بوده باشد استیناف نماز نماید مبحث دوم بازدهم سهو در شرایط نماز
مثل ساتر لکن متذکر بآن شده باشد بعد از فراغ از نماز و اینقسم نیز منقسم میشود باقسام سابقه اول
سهو در طهارت است دوم سهو از طهارت خبث است که متذکر شود بعد از آن و اگر بوده باشد
بعد از فراغ از نماز باعتقاد اینکه با وضوات مشغول بنماز شده اما چنانچه در آن هنگام بوده در حین شروع
بنماز غافل شده از آن از بعد از فراغ از نماز متذکر شده که با همان حالت که سابق بر آن عالم بآن بوده اتیان
بنماز نموده در هر دو صورت نماز باطل و اعاده آن لازم است اگرچه بعد از انقضای وقت متذکر شده باشد
و همچنین است حال در غسل و تیمم سیم سهو در قبلات باین معنی باعتقاد اینکه این سمت سمت قبلات است
اتیان بنماز نمود بعد از فراغ از صلوة متحقق شد که اشتباه نموده در اینوقت اگر نماز واقع شده باشد در ما بین
یمین و یسار بعنی که متذکر شد نماز صحیح بی عیب است احتیاج باعاده نیست اگرچه بعد از علم بحقیقت حال
متمکن از اتیان نماز در وقت بوده باشد و اگر نماز بسوی یمین و یسار بعنی که دانسته شد واقع شده باشد خلاف حال
جهت قبله اگر عالم بحقیقت حال در وقت شده باشد اعاده نماز لازم و اگر بعد از انقضای وقت شده
باشد قضا لازم نیست لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بقضاست چهارم سهو در چیزیست که سجده بر آن
نموده باین معنی باعتقاد اینکه آن چیز چیزیست که سجده بر آن صحیح است سجده نموده بعد از فراغ از نماز متحقق شد
خلاف آن در اینصورت نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بحقیقت حال بابقای وقت بوده باشد پنجم سهو
در لباس است ششم سهو در مکان است باین معنی که در حال نماز معتقد این بود که این لباس لباسی است که
نماز در آن صحیح است و هم چنین است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز متحقق شد خلاف آن یعنی لباس
لباسی بوده که نماز در آن صحیح نبوده و هم چنین مکان مکانی بوده که نماز در آن صحیح نبوده در هر دو صورت
نماز صحیح و اعاده لازم نیست اگرچه متمکن از اعاده در وقت بوده باشد مبحث سیم سهو در اجزاء صلوة است
یا در امری که متعلق باجزاء صلوة بوده باشد و متذکر بآن شد در اثنای نماز و این بر دو قسم میشود یکقسم
آنست که عود بآن جایز نیست اگرچه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکن و این مثل اخلال بقیام یا قرائت
در اجزاء صلوة مثل حال تکبیرة الاحرام یا حال قرائت حمد و سوره یا در حال اتیان بذکر رکوع و سجود پس
هرگاه کسی اخلال بطایفه دیگر از اینها که مذکور شد نماید سهوا و متذکر شد بر این مطلب عود بجهة تدارک
آن لازم بلکه جایز نیست که اگر چه متذکر شود بآن قبل از دخول در فعل دیگر و هم چنین هرگاه اخلال نماید سهوا
بکیفیت معتبره در قرائت مثل اینکه اخلال بجهر شود در صلوة جهریه یا اخلال باخفات نماید در موضع

اخفات بعد از آن متذکر آن شده عود بجهة تدارک آن لازم بلکه جایز نیست اگرچه قبل از انتقال بفعل دیگر بوده باشد
و هم چنین است حال در ترک رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع و سجود و متذکر شود بآن بعد از
رفع راس از رکوع و سجود و عود بر رکوع و سجود بجهة تدارک آن جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است قسم ثانی
آنست که عود بجهة تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود باخلال آن قبل از دخول در رکن که بعد از آنست
و این مثل اخلال بقراءة حمد کلا او بعضا هرگاه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکوع و هم چنین سجود
در دیگر و تشهد کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیه متذکر شد که در سجده
یا تشهد در رکعت اولی فراموش نموده لازم است عود نماید بسجده سجده منسیه را بعمل آورد و بعد از اتیان
بسجده اتیان بقرائت نموده نماز را اتمام نماید و هم چنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شود اخلال ببعضی
از اجزای حمد و یا ببعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکت یا سکون نیز چنین است در اینصورت لازم است
عود نماید تلافی معنی نموده اعاده مابعد آن نماید و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا رکن دیگر متذکر شود باین
پس اینقسم منقسم میشود بدو قسم قسم اول آنست که موجب بطلان نماز است استیناف آن لازم است و این
صورتیست معنی رکنی از ارکان نماز نموده مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده یا در سجده از رکعت فراموش
نموده بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در سجود اگرچه دخول در سجده
اولی بوده باشد قسم ثانی آنست که موجب بطلان نماز نمیشود و لکن تلافی آن بعد از فراغ از نماز لازم است یا سجده
سهو مثل اینکه سجده را فراموش نموده یا تشهد را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع در اینصورت
نماز صحیح اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است اتیان بمعنی نموده ظاهر اینست امر در اجزای
تشهد و صلوة در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی چهار سجده را فراموش نماید در هر رکعتی یک
سجده را و متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکن دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ از تسلیم متذکر شود نماز
صحیح لازم است اتیان بچهار سجده منسیه نموده باشد یا اما هرگاه میدانند و سجده را فراموش کرده لکن نمیدانند در سجده
اینکه کدام است یا از در رکعت نماز بالملاست و استیناف آن نماز لازم است قسم سیم نسیان ماعدای اجزاء
دو قسم مذکور شده پس هرگاه کسی هر نماز چنین بر اخلال النماید و آن معنی از ارکان نماز نبوده باشد هم چنین تشهد
و سجده نیز نبوده باشد و اجزای تشهد و صلوات نبوده باشد و متذکر بآن نشود مگر بعد از تمام و از عمل در اینصورت نماز
صحیح و تدارک معنی بعد از فراغ از نماز واجب نیست مثلا اینکه قرائت را فراموش نموده کلا او بعضا یا استیفا
اربع را فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالی از حالات نماز بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس از رکوع را فراموش
نموده متذکر نشده مگر بعد از دخول در سجود و ذکر سجود را فراموش نموده متذکر نشده مگر بعد از رفع راس از سجده

رفع

الشك فانت فی الفریضة وان کنت دخلت فی النافلة فتنوی بها فریضة وانت فی النافلة وفی الموثق المروی
فی الکافی عن معویة قال سألت ابا عبد الله ع عن رجل قام فی الصلوة المکتوبة فسهی فظن انها نافلة او کان
فی النافلة فظن انها مکتوبة قال ع هی علی ما افتتح الصلوة علیه مجملا فقهاء در این مسئله اختلاف کرده اند
پس قول اول آنست که لازم نیست این شخص در صورت مفروضه بنشیند اول بعد از آن بسجود رود خواه
جلوس بعد او رود یا نه و بنا بر این ممتاز شیخ طوسی است در مبسوط و ممتاز علامه است در منتهی قول دویم
آنست که واجب است قبل از سجده بنشیند اگرچه جلوس را بعد او رود یا نه اگر بقصد جلسه استراحت
و این قول را صاحب مدارک اختیار فرموده قول سیم تفصیل است مابین اتیان بجلوس اگرچه بقصد جلسه
استراحت بوده باخلال بآن در ثانی واجب است جلوس قبل از دخول در سجده و در اول واجب نیست
و این قول ممتاز مابین اقوی است مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورت بود که عالم بوده باخلال بجلوس یا باتیان بآن
اما هرگاه شک در این مطلب بوده باشد یا ممکن است گفته شود در این مقام این شک یا در حال قیام بوده یا بعد از
بهم رسیدن سجده اگر اول بوده باشد قائل شویم باینکه تدارک و تلافی جلوس لازم نبوده باشد بنا بر اینکه دلیل شرع
ناظر است بر اینکه شکوک فیه در حین صورت حکم بوقوع است نظر بحدیث صحیح مروی از محمد بن مسلم از جناب
فرمود الاول فالاول و اما اگر ایام محمد اجرا نمود که از بعد فکل ما شککت فیه مما قد مضی فامضه کما هو ظاهر این است که مراد از
فامضه کما هو این بوده باشد یعنی چنین و از این که آن مشکوک فیه بعمل آمده است پس اتیان بآن لازم نیست بلکه در
جواز اتیان بآن کلام است و اما اگر بعد از تلافی است یکی از اتیان بمشکوک فیه لازم بوده باشد یا نظر باصل از عدم و انتفاع
معارض در اینحال بعلاوه اعتضاد بقاعده اشتغال مبحث سیم سابق بیان شد هرگاه کسی رفع راس از رکوع
فراموش نمود و مادامی که داخل در سجود نشده باشد یعنی جبهه را بسجده نگذاشته متذکر شد ظاهر اینست که لازم است عود
نماید بعد از قیام و انتصاب و طمانینه اگرچه بسجود رود خواه در تمام این رسانیده بجبهه سجده و نزدیک شده
گرچه بمحل سجده نرسیده باشد و اما هرگاه اخلال بطمانینه بعد از رفع راس نموده باشد یا سهوا و متذکر بآن شود بعد از
جلوس بجبهه سجود ظاهر اینست که عود بجبهه بدون اتیان طمانینه لازم بلکه جایز نبوده باشد مبحث چهارم بنا بر آنکه سابق بیان شد
از جمله اجزای که قضاء آن لازم بوده سجده واحده بود که متذکر باخلال بآن میشد بعد از دخول در رکوع و همچنین
تشهد و صلوة بلا میکه در این مقام هست اینست هرگاه متذکر بسجده واحده شد در رکعت اخیره از نماز
در این صورت چونکه کسی بعد از اینست حکم آن چه جزئیات و هم چنین است کلام در تشهد یکه در رکعت اخیره محقق
خواه مانند تشهدین بوده باشد مثل نماز سه رکعتی و چهار رکعتی یا ذات تشهد واحده بوده باشد مثل نماز
دو رکعتی حکم در این مقام اینست که هرگاه متذکر شد بسجده منسیه در رکعت اخیره قبل از اتیان بصیغه سلام

مخرج

مخرج از نماز قبل اینکه تشهد متذکر بآن شده باشد متذکر شد بعد از فراغ از تشهد قبل از اتیان بسلام مستحب
یا بعد از اتیان بآن در این صورت ظاهر اینست که عود بجهة اتیان بجهة منسیه لازم بوده باشد و اما هرگاه متذکر
بآن شد بعد از اتیان بصیغه سلام میکه مخرج از نماز بوده باشد نماز صحیح و اتیان بسجده منسیه فقط لازم خواهد بود
مثل اینکه متذکر بآن میشد بعد از دخول در رکعت دیگر در این صورت مفروضه هم چنین است حال در تشهد منسی در رکعت
اخیره پس هرگاه متذکر بآن شد قبل از خروج از نماز عود مینماید بجهة اتیان بتشهد منسی و اتمام نماز مینماید
بطریق معهود و هرگاه متذکر بآن شد بعد از خروج از نماز اکتفا بقضا و تشهد منسی مینماید و اما هرگاه
فرض شود منسی هر دو سجده بوده باشد یا در رکعت اخیره پس هرگاه متذکر بآن شد قبل از اتیان بصیغه سلام میکه
مخرج از نماز بوده باشد لازم است عود نموده اتیان بهر دو سجده نماید بعد از آن اتمام نماز نماید بطریق معهود و اما
هرگاه متذکر بآن شده بعد از اتیان بصیغه سلام میکه موجب خروج از نماز میشود در این صورت دو احتمال
اول آنست که حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه دو سجده در یک رکعت از ارکان نماز است بعد از فراغ از نماز محکوم
که اخلال بآن نموده و اخلال بر رکنی موجب بطلان نماز است بنا بر این استینناف نماز لازم خواهد بود و این اعم
از آنست که متذکر بآن شود بعد از اتیان بفعل منافی عمدا و سهوا یا قبل از آن دویم آنست که تفصیل داده شود
مابین تذکر و حقیقت حال بعد از اتیان بفعل منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن در صورت اول حکم میشود ببطلان
نماز بخلاف صورت ثانیه که نماز محکوم بصحت است لکن با عود و اتیان بسجدتین و تشهد و تسلیم باترتیب از نماز
مثل اینکه در اثنای تشهد متذکر بآن شد یا متذکر شد بعد از فراغ از تشهد قبل از ترتیب اما البطلان فی الاول
فلاخلال الرکن والبطلان ح فیما اذا لم یعد علی الاحتمال مضافا الی صحیحة زرارة لا تعاد الصلوة الا من خمسة
الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود اما الصحة فی الثانی فلقوی ما یدل علی الصحة بعد الاتیان
بالمنقوص مما از السلم فی غیر محل کالتسلیم فی الرکعتین او فی الرکعة الثالث والتذکر بالنقیضة قبل الاتیان
بالمنافی پس هرگاه کسی اتیان بتسلیم نمود در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی یا رکعتی یا رکعت اینکه رکعت
چهارم است بعد از فراغ از سلام بدون فاصله و بدون ارتکاب فعل منافی از منافیات نماز سهوا و عمدا
عالم بحقیقت حال که سلام او در رکعت سیم واقع شده در این صورت برمیخیزد و اتیان بر رکعت چهارم
مینماید نماز او صحیح است با اینکه اخلال بیکی از رکن نموده باشد که اشتمال بر رکن از ارکان نماز است مثل رکوع و قیام
متصل برکوع و سجود و در صورت مفروضه اخلال بیکی رکن که عبارت از سجدتین بوده باشد نموده و بحکم سهو
باطل نمی در صورتیکه اخلال بسه رکن شده مقتضی حکم سهو است در صورتیکه اخلال بیک رکن نموده باشد بنا بر اول
بنا بر این در صورت مفروضه عود میکند بسجده بعد از اتیان بسجدتین باعاده تشهد و تسلیم مینماید

ممکن است جواب گفته شود از این استدلال باینکه فرق است مابین فقص رکعت و اخلال برکنی که در رکعت است
پس هرگاه کسی در نماز چهار رکعتی در رکعت سیم سلام گفت باعتقاد اینکه رکعت چهارم است بعد از سلام
بلا فصل بدون فعل منافی عالم بحقیقت حال شد در این صورت محل تلافی در رکعت باقی است و نیت
اتمام مگر زیادت تشهد و سلام بود غیر محل و دلیل شرع ناطق بر این نیست که امثال این مضر بصحت نماز
نیست بجهة در مثل این صورت دلیلی که مقتضی فساد بوده باشد نداریم بلکه مقتضی صحت داریم مثل حدیث
موثق مروی از عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل صلی ثلث رکعات وهو یظن انها الرابعة فلما
سلم ذکر انها ثلث قال یبنی علی صلوته متی ما ذکر ویصلی رکعة وتشهد ویسلم ویسجد سجدتی السهو وقد
جازت صلوته وصحیحة لا تعاد الصلوة الا من خمسة الی آخر جمعا منافی نیست نظر باینکه ظاهر از این اینست
که اخلال برکوع یا سجود یا بهر دو رکعت نشود با اتیان بسایر اجزاء رکعت و فرض در محل کلام آنست
که اخلال بکل رکعت شده و بر فرض تسلیم شمول لابد است از تخصیص آن بغیر صورت مفروضه نظر بحدیث
موثق مذکور و غیره و معتضد بجمله اصحاب بخلاف صورتیکه محل کلام است یعنی صورت اخلال بدو سجده
در رکعت اخیره که متذکر شده باشد بآن بعد از فراغ از تسلیم که اشکیک در شمول حدیث نسبت بآن نیست
و معلوم است مقتضای آن حکم فساد است و تمسک باولویت تام نیست نظر باینکه محل است حکم
بصحت در صورت اخلال بیک رکعت مثلا در صورت مفروضه نظر ببقاء محل رکعت بوده باشد بخلاف جزء
رکعت و تذکر بآن بعد از اتیان بتسلیم و مؤید این مطلب اینست آنچه مذکور شد یعنی هرگاه بعد از فراغ از
تسلیم متذکر شد باخلال بسجده واحده در رکعت اخیره در این صورت ظاهر اینست بی اشکال اکتفا
مینماید بقضاء همان سجده تنها و اعاده تشهد و تسلیم نیز نیست بلکه اعاده محل تدارک
جایز نیست و فرق در تجاوز از محل مابین آنکه منسی یکسجده بوده باشد یا دو نیست پس هرگاه محل تدارک
نسبت بسجده واحده منقضی شده باشد و لهذا عود بسجده و اتیان مابعد آن بترتیب معهود لازم نیست
چنین است حال در اقتضاء محل نسبت بهر دو سجده پس محل تدارک سجدتین بعد از فراغ از تسلیم باقی
نیست پس نماز بلا اشکال صحیح خواهد بود و کسانیکه حکم ببطلان نماز در این صورت فرموده اند یعنی هرگاه منسی دو
سجده بوده باشد و متذکر نشود مگر بعد از اتیان بتسلیم شهید ثانی است در شرح ارشاد و صاحب مدارک
است در مدارک و مرحوم مجلسی است در بحار بلکه ظاهر میشود از کلام بحار حکم ببطلان در این صورت
مشهور مابین فقهاست بلکه تا بحال قائل بصحت یعنی کسیکه تصریح بصحت نماز نماید ندیده ایم بلی احتمال
صحت مذکور در کلام بعضی از اکابر علما موجود است لکن ضعیف است مبحث سیم در نسیان تسلیم

بدانکه

بدانکه هرگاه کسی اخلال بتسلیم کند در این اخلال یا عمدا خواهد بود یا سهوا اگر عمدا بوده باشد موجب بطلان
نماز میشود مگر نزد قائلین باستحباب تسلیم که بنا بر این قول نیز ان عمدا جایز است لکن این قول ضعیف است
پس اخلال بتسلیم عمدا موجب اثم و باعث بطلان نماز است و اما سهوا پس میگوییم هرگاه کسی سلام را
فراموش کند اگر بعنوان صیغه السلام علیکم است بعد از اتیان بالسلام علینا و علی عباد الله الصالحین
یا بعکس این اشکالی در این نیست نظر بکفایت یکی از دو صیغه پس اخلال بصیغه دیگر عمدا مضر نیست
چه جای سهو و اما هرگاه هر دو را فراموش کند یا متذکر میشود بآن قبل از اتیان بفعل منافی ساهیا و عامدا و در صورت
اول که متذکر بآن شد قبل از فعل منافی متذکر بآن یا بعد از دخول در نماز است یا قبل از آن و در صورت متذکر
بعد از دخول در صلوة یا وقت آن صلوة مضیق است یا موسع پس مسئله بر چند قسم میشود اول
آنست که متذکر شد باینکه اخلال بتسلیم نموده قبل از اینکه مرتکب منافی از منافیات نماز شود یا داخل
در نماز شود در این صورت لازم است که اتیان بتسلیم نموده باشد نظر بوجوب تسلیم و بقاء محل آن
و معلوم است بنا بر قول باستحباب تسلیم اتیان بتسلیم مستحب خواهد بود قسم دویم آنست که متذکر
بحقیقت حال بعد از اتیان بجزیی که از ارتکاب او عمدا مضر و مبطل نماز هست لکن سهوا مضر نیست مثل
اینکه هرگاه بعد از اتیان بتشهد باعتقاد اینکه اتیان بتسلیم نموده آخر و نزد یا خنده کرد و نحو هما انوقت
متذکر شد که اتیان بتسلیم نموده است در این صورت بین لازم است که اتیان بتسلیم نموده باشد نظر بوجوب تسلیم
و بقای محل آن و فرض اینکه آنچه متخلل شده باشد اتیان بآن عمدا مضر هست و سهوا مضر نیست مثل
اینکه هرگاه کلی تشهد و تسلیم را فراموش کرده بود بعد از تکلم متذکر شده بود بحقیقت حال چنانچه لازم
بود در انوقت اتیان بتشهد و تسلیم جزیی بر آن شود مگر سجده سهو بجهة تکلم در محل کلام نیز صحیح است
قسم سیم آنست که متذکر شد بحقیقت حال بعد از اتیان بمنافی از منافیات نماز عمدا و سهوا مثل
حدث و استدبار قبله در این صورت آیا نماز با خلالت پس لازم است استینناف نماز یا صحیح است پس
اعاده نماز لازم نیست تحقیق مسئله راجع میشود باینکه تسلیم از جمله واجبات است که اخلال بآن
عمدا و سهوا موجب بطلان نماز است این مطلب محل خلاف مابین فقهاست مرحوم محقق اختیار
فرموده اند قول اول را و هم چنین ابن ام جلیل مرحوم یحیی بن سعید قال فی الجامع والفصل الرابع
ضربان رکن وغیر رکن والرکن القیام مع المکنة وتکبیرة الاحرام والرکوع والسجدتان معا فی الرکعتین
الاولیین وثالثة المغرب وغیر الرکن قراءة الحمد وسورة معها فی الفرض للممکن المختار وتسبیح

الركوع والسجود ورفع الرأس منهما وقراءة الحمد والتسبيح في الثوالث والروابع وجلسة الفصل و
الجلوس والتشهد والشهادتان والصلوة على النبي والصلوة على آله والتسليم بر يتخلل منها ولا تبطل
الصلوة بترك غير الركن سهوا وتبطل بتركه عمدا وقال في المعتبر التسليم واجب في الصلوة والاخلال
بعمدا يبطلها لا سهوا وبه قال ابن ابي عقيل وتابعه المرتضى وتقي بن نجم وقال الشافعي هو ركن في الصلوة وقال
الشيخان هو مسنون الا ان قال اما قول الشافعي انه ركن فنحن نمنع ذلك ونطالبه بدليله لانا نفي بالركن
ما تبطل الصلوة بالاخلال به عمدا وسهوا ونحن نمنع من ابطال الصلوة بتركه سهوا وسياتي
تقرير ذلك ولا يخفى عليك ان مقتضى سوق العبارة انه كلام ابن ابي عقيل وعلم الهدى وتقي
بن نجم قال بان الاخلال بالتسليم عمدا يبطل الصلوة واما سهوا فلا وهذا الظاهر وان امكن الميل
اليه في ابن ابي عقيل لما حكاه شيخنا الشهيد في الذكرى من انه قال ومن ترك التسليم ساهيا فلا
شيء عليه ومن تركه متعمدا فصلوته باطلة وعليه الاعادة لكن يشكل المصير اليه في علم الهدى وتقي بن نجم لما
السيد المرتضى وابي الصلاح اما ابو الصلاح فانه حكم الاوليان واجبات الصلوة احد عشر شيئا عدد كعادتها
وتكبيرة الاحرام والقراءة والركوع والتسبيح فيه والسجود والتسبيح فيه والتشهدين والشهادتان
فيهما والصلوة على محمد وآله والتسليم ثم اخذ في بيانها فصلا فصلا في تكبيرة الاحرام وما ذكره بعده حال
الاخلال به متعمدا وسهوا فذكر في بعضها ان الاخلال به عمدا وسهوا موجب للبطلان وفي بعضها
ان الاخلال به عامدا يبطلها ساهيا وسكت عن ذلك في التسليم قال المفروض من الحادي عشر السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته يعني محمدا والصلى الله عليه وآله والمحفظان كان منفردا في الصلوة فضيلة
واحدة تجاه القبلة ويشير بجانبي اليمين وان كان اماما فواحدة تجاه القبلة عن اليمين وان كان ماموما
فواحدة ذات اليمين واخرى ذات الشمال انتهى والمتتبع في جملتها يجد يشمل العمد والسهو والتخصيص
بالعمد في الاخير والسكوت عن الامرين في التسليم يرشد الى تردده بين الامرين في ذلك واما السيد
المرتضى فانه قال في الناصريات ويقوى في نفسي ان تكبيرة الافتتاح من الصلوة وان التسليم ايضا من
جملة الصلوة وهو كذلك من اركانها وهو مذهب الشافعي وحكيت بعض اصحابنا يقول في كتاب الدامات
التسليم ليس من الصلوة وهو سنة من تركه متعمدا لا شيء عليه الى اخر ما ذكره ولا دلالة له في هذا الكلام على
ان الاخلال بالتسليم ساهيا غير موجب للبطلان بل ربما يكون اخلال الركن موهما لبطلانه ويمكن الميل
للضمير في كلامه وبه قال ابن ابي عقيل الى اخره اصل الوجوب في مقابلة ما حكاه عن الشيخين من القول
باستحباب التسليم فعلى هذا يكون المراد ان السيد المرتضى والتقي قالا بوجوب التسليم وهو صحيح لكن

كلام

كلام العلامة كالصريح في انهم قالوا بان الاخلال به عامدا تبطل الاساهيا قال في المنتهى اختلف اصحابنا في حكم
في الصلوة فقال علم الهدى وابنا ابي عقيل وابي الصلاح انه واجب تبطل الصلوة بالاخلال به عمدا لا سهوا
وبه قال الشافعي ولك ان تقول انه لا يبعد ان يكون الماخذ لكلام ما في المعتبر بناء على حمله على ما هو الظاهر
منه وحيث تمدح في ثبات الحال فيه اتضح لك الحال ولا يخفى ان ما حكاه في المنتهى عن الشافعي من ان الاخلال
بالتسليم عامدا مفسد لا ساهيا ضعاف لما حكاه المحقق في المعتبر وان امكن ان يقال ان الظاهر من كلام
المحقق انه استفاد ما حكاه عنه بملاحظة اطلاق الركن ودعوى ظهور الركن في كلام مثل الشافعي في المعنى
المصطلح عليه بعيد وعلى اي حال ان الاخلال بالتسليم عامدا تبطل الصلوة لا ساهيا قال به المحقق
في المعتبر وصاحب الجامع وشيخنا الشهيد في الذكرى قال حكم ابو الحسن بن بابويه بان ناسي التشهد
والتسليم ثم يذكر بعد مفارقة مصلاه ليستقبل القبلة ويأتي بهما فانما كان او قائما وقال بعض
الاصحاب يبطل الصلوة بنسيان التسليم اذا اتى بالمنافي قبله والحكمان ضعيفان اما الاول فتقدم ما في
نسيان التشهد وقضاؤه قائما مشكل لوجوب الجلوس فيه واما الثاني فلان التسليم ليس بركن
فكيف تبطل الصلوة بفعل المنافي وان قلت هذا منافي في الصلوة لانا نشكل على تقدير ان التسليم
واجب قلنا هذا اتمام بمقدمة اخرى وهي ان الخروج لا يتحقق الا به ولا يلزم من وجوب الفصل الخروج
الشرعي عن الصلوة فيه وكذا شيخنا الشهيد الثاني قال في المسالك في شرح العبارة الاتية من
الشرايع ما هذا لفظه بمعنى ان المفصل فيه بعدم تحقق الخروج من الصلوة بدونه على القول بوجوبه
ويشكل بان التسليم ليس بركن فلا يبطل الصلوة بتركه سهوا وان فعل المنافي ومدار له على صريح
الكلام المحكي عن ابن ابي عقيل في الذكرى وهو الظاهر من كلام جماعة منهم قال في المراسم كيفية
الصلوة يشتمل على واجب وندب فالواجب النية المقرونة والتعيين واراؤهما في وقتها واستقبال
القبلة وتكبيرة الافتتاح وقراءة الفاتحة في الاوليين من كل صلوة وقراءة الحمد او التسبيح في الثوالث
والروابع والركوع والسجود فيهما والتشهدان والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله في كل صلوة وفي
اصحابنا من الحق بتكبيرات الركوع والسجود والقيام والقعود والجلوس في التشهدين والتسليم وهو
الاصح في نفسي والمندوب ما عداها فمن اخل بشيء من ذلك الواجبات متعمدا بطلت صلوته ووجبت
عليه الاعادة وكم من ترك شيئا من ذلك فذكرناه في موضعه وقال فيما بعد ذلك ما لفظه المفروض من
الصلوة وهو على خمسة اضرب اعادة وجبران وتلافي وسجدة سهو وقضاء فالاول على ضربين
متعمد وسهو عمدا فالمتعمد ان يتعمد نقص الصلوة والكلام في الصلوة او الفقه قهرا والالتفات الى ورائه

في الاوليين من الرباعيات وفي الغدوات والمغرب والجمعة للامام وصلوة المسافر في تكبيرة الافتتاح كما ذكرها
حتى يركع او عن الركوع ولا يذكره حتى يسجد والمتشهدين جميعا في ركعة ثم لم يذكرها حتى يركع في الثانية وان
يزيد في عدد الصلوة كما وان لا يحصل عدد ما صلى وان يصلي الى غير القبلة او في مكان مغصوب او ثوب مغصوب
او ثوب نجس المنفي ومقتضى ما ذكره في المقامين ان ترك التسليم ساهيا غير موجب لاعادة وفي الوسيلة
والفعل الواجب فيها ثلاثة ضرب ركن وغير ركن ويختلف فيه فالركن ستة اشياء القيام مع القدرة والاستقبال
القبلة مختارا والنية وتكبيرة الاحرام والركوع والسجود ان قال واما الركعة الثانية فتسقط منها من
الواجبات خمسة اشياء ثم قال وتزيد فيها من الواجبات ثمانية اشياء الجلوس للتشهد والطمانينة
فيه والشهادتان والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله والترتيب في ذلك ما ذكرناه والتسليم ان كانت
الصلوة ثنائية الى ان قال فيما بعد ذلك من ترك فعلا واجبا من افعال الصلوة متعمدا بطل صلوته
وان ترك ناسيا ولم يذكر بعد ذلك وان ذكره وامكن تلافيه تلافاه وان لم يمكن تلافيه وكان ركنا اعاد
الصلوة وان كان غير ركن لم يعد وتم صلوته ومقتضى ما ذكره في الاول ان حصر الركن في الامور الستة
المذكورة ان التسليم لم يكن ركنا ومقتضى ما حكيناه عنه في الاخر انه اذا اخل بالتسليم ناسيا وامكن
تلافيه كما اذا نسيه وتكلم ثم ذكره مثلا وجب عليه التلافي والا فلا يجب عليه اعادة الصلوة كما انه ذكر في تحفة
المال بعد استدبار القبلة مثلا وقال ثقة الاسلام في الكافي جميع صوائع السهو التي ذكرناها فيها
لا تبلغ سبعة عشر موضعا سبعة منها يجب على الناسي فيها اعادة الصلوة الذي ينسى تكبيرة الافتتاح
ولا يذكرها حتى يركع والذي ينسى ركوعه وسجوده والذي لا يدري ركعة صلى ام ركعتين والذي يسهو
في المغرب والعشاء الذي يزيد في صلوته والذي لا يدري زاد نقص ولا يقع وهمه على شيء والذي ينصرف
عن الصلوة بكلمة قبل ان يتمها والمحرر في كلام جماعة من الاصحاب ان الاخلال بالتسليم عامدا وساهيا
يوجب بطلان الصلوة منهم المحقق في الشرايع قال وان نقص ركعة فان ذكر قبل فعل ما يبطل الصلوة
اتم ولو كانت ثنائية وان ذكر بعد ان فعل ما يبطلها عمدا وسهوا اعاد وان كان يبطلها عمدا لا سهوا كما
لا كلام فيه تردد ولا شبهة الصحة وكذا لو ترك التسليم ثم ذكر المنتهى والمشار اليه بقوله اذا الظاهر من
هذا الكلام ان من اخل بالتسليم فان تذكره بعد ان فعل ما يبطلها عمدا وسهوا وجب اعادة الصلوة
وان تذكره بعد ان فعل ما يبطلها عمدا لا سهوا اتى به وصحت صلوته ومنهم المحقق الثاني قال في جامع
المقاصد ظاهر عبارة المرتضى ان التسليم ركن وهو ضعيف ولعله نظر الابطلان الصلوة بالاخلال

بعمدا

وكل فعل كثير ابانت الشريعة قليله في الصلاة او كل فعل لم يبح الشريعة قليله ولا كثيره فيها والثاني كل شك
في الاوليين من الرباعيات وفي الغدوات والمغرب والجمعة للامام وصلوة المسافر في تكبيرة الافتتاح كما ذكرها
حتى يركع او عن الركوع ولا يذكره حتى يسجد والمتشهدين جميعا في ركعة ثم لم يذكرها حتى يركع في الثانية وان
يزيد في عدد الصلوة كما وان لا يحصل عدد ما صلى وان يصلي الى غير القبلة او في مكان مغصوب او ثوب مغصوب
او ثوب نجس المنفي ومقتضى ما ذكره في المقامين ان ترك التسليم ساهيا غير موجب لاعادة وفي الوسيلة
والفعل الواجب فيها ثلاثة ضرب ركن وغير ركن ويختلف فيه فالركن ستة اشياء القيام مع القدرة والاستقبال
القبلة مختارا والنية وتكبيرة الاحرام والركوع والسجود ان قال واما الركعة الثانية فتسقط منها من
الواجبات خمسة اشياء ثم قال وتزيد فيها من الواجبات ثمانية اشياء الجلوس للتشهد والطمانينة
فيه والشهادتان والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله والترتيب في ذلك ما ذكرناه والتسليم ان كانت
الصلوة ثنائية الى ان قال فيما بعد ذلك من ترك فعلا واجبا من افعال الصلوة متعمدا بطل صلوته
وان ترك ناسيا ولم يذكر بعد ذلك وان ذكره وامكن تلافيه تلافاه وان لم يمكن تلافيه وكان ركنا اعاد
الصلوة وان كان غير ركن لم يعد وتم صلوته ومقتضى ما ذكره في الاول ان حصر الركن في الامور الستة
المذكورة ان التسليم لم يكن ركنا ومقتضى ما حكيناه عنه في الاخر انه اذا اخل بالتسليم ناسيا وامكن
تلافيه كما اذا نسيه وتكلم ثم ذكره مثلا وجب عليه التلافي والا فلا يجب عليه اعادة الصلوة كما انه ذكر في تحفة
المال بعد استدبار القبلة مثلا وقال ثقة الاسلام في الكافي جميع صوائع السهو التي ذكرناها فيها
لا تبلغ سبعة عشر موضعا سبعة منها يجب على الناسي فيها اعادة الصلوة الذي ينسى تكبيرة الافتتاح
ولا يذكرها حتى يركع والذي ينسى ركوعه وسجوده والذي لا يدري ركعة صلى ام ركعتين والذي يسهو
في المغرب والعشاء الذي يزيد في صلوته والذي لا يدري زاد نقص ولا يقع وهمه على شيء والذي ينصرف
عن الصلوة بكلمة قبل ان يتمها والمحرر في كلام جماعة من الاصحاب ان الاخلال بالتسليم عامدا وساهيا
يوجب بطلان الصلوة منهم المحقق في الشرايع قال وان نقص ركعة فان ذكر قبل فعل ما يبطل الصلوة
اتم ولو كانت ثنائية وان ذكر بعد ان فعل ما يبطلها عمدا وسهوا اعاد وان كان يبطلها عمدا لا سهوا كما
لا كلام فيه تردد ولا شبهة الصحة وكذا لو ترك التسليم ثم ذكر المنتهى والمشار اليه بقوله اذا الظاهر من
هذا الكلام ان من اخل بالتسليم فان تذكره بعد ان فعل ما يبطلها عمدا وسهوا وجب اعادة الصلوة
وان تذكره بعد ان فعل ما يبطلها عمدا لا سهوا اتى به وصحت صلوته ومنهم المحقق الثاني قال في جامع
المقاصد ظاهر عبارة المرتضى ان التسليم ركن وهو ضعيف ولعله نظر الابطلان الصلوة بالاخلال

بعمدا وسهوا وتحقيقه ان البطلان بوقوع المنافي في اثناء الصلوة لا بالاخلال بالتسليم لعدم التخلل بعده على
الوجوب ومنهم شيخنا ابن فهد قال في المهذب البارع لو ترك التسليم ناسيا وانصرف من صلوته ظانا
انه سلم فان فعل المنافي عمدا وسهوا كالحدث استانف لتحقق وقوعه في الصلوة وان لم يفعلها الا مع
التعمد كالكلام سلم وسجد للسهو ان لم يطل الزمان وان طال بطلت ومنهم شيخنا الشيخ منلا الصيمري قال
في كشف التباس اعلم ان التسليم فعل من افعال الصلوة وجزء من اجزائها على القول بوجوبه وهو
المتعمد كالخروج من الصلوة الا بفعل قول صلى الله عليه وآله وسلم تحريمها التكبير وتحليلها التسليم فكل
فعل يفعله من المنافيات قبل التسليم فهو مبطل للصلوة فانا ترك التسليم عمدا وسهوا ابطلت صلوته
لا بترك التسليم بل بفعل المنافي قبل فعله كالحدث والاستدبار وغير ذلك من المنافيات لان كل فعل
حصل قبل الخروج من الصلوة فهو مبطل لها فانا الفرق بين التسليم وغيره من الاركان التي تبطل الصلوة
بتركها عمدا وسهوا وبين التسليم كذلك فهو ان ترك الركن سهوا حتى يدخل في ركن اخر يبطل الصلوة
بنفس الترك لا بفعل المنافي بعده وترك التسليم فانه قائم حيث تعاير المبطل واشتركا في الابطال
مع الترك عمدا وسهوا وفي الصحة مع المتلافي قبل الدخول في ركن وقبل المنافي ومنهم الشيخ شمس
الدين المؤذن قال في رسالة المتولانية يجب اعادة الصلوة على كل من اخل بشيء من واجباتها عمدا الى
ان قال او اخل بركن ولم يدخل في ركن اخر لكن اخل القيام حتى نوى او بالنسبة حتى كبر او بالتكبير حتى
قرأ او بالركوع حتى سجد او بالسجدتين معا حتى ركع الى ان قال او نسي التسليم حتى احدث ومنهم الشيخ الا
عظم الجليل شيخنا الشيخ جعفر النجفي نور الله تعالى مرقده قال في كشف الغطاء ولو نسي التسليم المخرج للصلوة
او بعضا وفعل المبطل عمدا وسهوا ابطلت صلوته جلس بمقدار التشهد اولا والمحصل ما ذكره هو ان
القائلين بوجوب التسليم كما هو المشهور المختار بعد اطباقهم على بطلان الصلوة بالاخلال به عمدا اختلفوا
في ان الاخلال به ساهيا ولم يتذكر الا بعد تخلل المنافي عمدا وسهوا كالحدث والاستدبار هل هو كذلك
فيجب اعادة الصلوة او لا التفصيل هو مختار المعتبر والجامع والذكرى والحكي عن ابن ابي عقيل والاطلاق هو
المدلول عليه بكلام الشرايع وجامع المقاصد والمهذب البارع وكشف التباس والرسالة المتولانية وكشف
الغطاء بقي الكلام في مستند القولين فنقول يمكن الاستدلال للقول بالتفصيل مضافا الى استحباب التحفظ
بالصحيح المريد من باب التجزي من الغفير وباب احكام التشهد في الصلوة منه ايضا وباب الخمسة من الخصال
وفي شرح كلام المتقدم وان ترك السجدتين من ركعة واحدة اعاد على كل حال ابن المهذب عن زرارة عن ابي جعفر
انه قال لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود وجه الاستدلال هو ان المدلول

عليه بالحديث حصر ما يوجب الاعادة في الامور الخمسة المذكورة ولا يمكن حمله على حال السهو لفظ بان الاخلال بكلها يوجب
واجبات الصلوة عدا موجب لاعادتها فتعين حمله على حال الاستهزاء فاقتضاء حصر ما يوجب الاخلال بها ساهيا في الامور
المعتبرة في الصلوة لاعادتها في الامور الخمسة المذكورة ومعلوم ان التسليم مغاير للامور الخمسة المذكورة فلا يكون
الاخلال به ساهيا موجب للاعادة وهو المطلوب ويتوجه عليه ان من الامور الخمسة المذكورة في الحديث الطهور
ومنها التسليم فمقتضى الحديث ان الاخلال بالطهارة مثلا في الصلوة موجب لاعادتها والاخلال بالطهارة
في الصلوة اما اخلال بها في جميعها او اخلال بها في بعض اجزائها كالاخلال بها في التشهد مثلا ومنه
الاخلال بها في التسليم ترجيح الحال للوصول الى المرام فيستدعي ان يقال ان من اخل بالتسليم ناسيا ثم تذكر
بحقيقة الحال لا يخلو اما ان يكون التذكر بعد ان صدر منه ما يخل بالصلوة عامدا لا ساهيا كالتكلم والاكل
والضحك ونحوها او قبله فهنا احتمالات الاول ان يكون التذكر بحقيقة الحال قبل ان يصدر منه ما يخل بالصلوة اصلا
والثاني ان يكون التذكر بذلك بعد ان صدر منه ما يخل بالصلوة عامدا لا ناسيا كالتكلم مثلا والحكم في التعين
لزوم العود الى التسليم وحده الصلوة الا ان يأتي بسجدة السهو فيما ان المخلل التكلم والثالث ان يكون التذكر
بحقيقة الحال بعد نقض الطهارة او الاستدبار او بعد الدخول في الصلوة او بعد انزاع منها والكلام
انما هو في هذا القسم فنقول هنا قد اخل بالتسليم ومقتضى الحصر في الصحيح المذكور عدم ايجابه الاعادة
وهو المطلوب فمقتضى الصحيح المذكور ان التسليم في تلك الصورة اما لم يكن جزء للصلوة او يكون من
الاجزاء التي يكون الاخلال به ساهيا غير مبنيات للاختلال وعلى التقديرين يجد الاستدلال ان قلت ان
مقتضى الصحيح المذكور كما يكون عدم لزوم الاعادة بالاخلال بالتسليم ساهيا كذا يكون مقتضاه لزوم
الاعادة باعتبار الاخلال بالطهارة لوضوح ان الاخلال بالطهارة في الصلوة كما يتحقق بالاخلال بها في كل
الصلوة يتحقق بالاخلال بها في بعض اجزائها ومنها التسليم وهكذا الحال في الاستدبار قلنا هذا الكلام
في هذا المقام غير صحيح اما على تقدير الاستفادة من الصحيح المذكور انتفاء الجزئية في محل الكلام فظاهر واما
على التقدير الجزئية فلانا نقول ان المدلول عليه بالصحيح المذكور انه من الاجزاء التي يكون الاخلال بها ساهيا
غير مضر الاختلال والمفروض انه قد ظهر انا ساهيا فلا يكون منافيا للاختلال بل نقول انه اختلال بصدور الحدث
بعد الاختلال فلا يكون مضرا لتحقق المقام فيستدعي ان يقال ان المستفاد من الصحيح المذكور وان كان ما ذكر
لكن يمكن الاستدلال باثبات ان التسليم من الاجزاء المطلقة بعده من النصوص المعتبرة منها قوله عليه السلام وتحليلها
التسليم بناء ان المطلوب منه ان تحلل الامور الجوية في الصلوة المحصلة للاختلال المبرئة للذمة منحصر في التسليم
فعند الاخلال بالتسليم ولو ناسيا اما ان يكون تلك الصلوة مبرئة للذمة او لا سبيل الى الاول لما علمت من

ان مقتضى

ان مقتضى الحديث المذكور هو ان الصلوة انما تكون مبرئة للذمة اذا كان المحلل الامور الجوية في الصلوة هو التسليم
والمفروض في محل الكلام انتفاؤه فلا يكون مبرئة للذمة متعين الثاني وهو المطلوب ان قيل ان الامر وان كان
كذلك لكن المتعول عليه انما يكون عند انتفاء المعارض وهو موجود وهو الصحيح المذكور اي قوله عليه السلام
الى خمسة الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود وجه الدلالة هو ان الاخلال بما في واجبات من واجبات
الصلوة عدا موجب لاعادة الصلوة فلا بد من حمل الصحيح المذكور على حال السهو والنسيان فالا لازم منه
ان الاخلال بما في واجبات الصلوة ناسيا لا يوجب الاعادة الا الامور الخمسة المذكورة ومعلوم ان
التسليم مغاير للخمسة المذكورة فلا يكون الاخلال به ناسيا موجبا للاعادة فيعارض قوله صلى الله عليه وآله
تحليلها التسليم والتعارض بينهما من تعارض الظاهرين والعموم من وجه اما خصوصية الصحيح المذكور من
جهة ان مورده النسيان واما عموم فلوضوح ان يعم التسليم وغيره واما خصوصية تحليلها التسليم فلظهور
ان مورده التسليم واما عمومه فلكونه اعم من حالتي العمد والنسيان فيمكن تخصيص كل منهما بالاخر فلا بد
من الرجوع الى الترجيح وذلك ان نقول انا لا نسلم حمل الصحيح المذكور على حال النسيان بل يقول ان يعم حال
التعمد والنسيان والمعنى لا تعاد الصلوة بالاخلال بشيء من الامور المعتبرة عامدا وساهيا الا الخمسة
المذكورة فان الاخلال بها عامدا وساهيا موجب للاعادة وغيرها لم يكن كذلك فهو اما بانتفاء
كليهما الى لا يكون الاخلال به موجبا للاعادة كالامور المندوبة او يكون الاخلال به عامدا موجبا
للاعادة لا ناسيا فعلى هذا يكون التعارض بينهما من تعارض العموم والخصوص من وجه فيكون قوله صلى الله
عليه وآله تحليلها التسليم مخصصا للصحيح المذكور بغير التسليم فمقتضاه ان يكون الاخلال بالتسليم
عامدا وناسيا موجبا للاعادة وهو المطلوب ومنها الموثق المروي في باب تفصيل ما تقدم ذكره
في الصلوة من التهذيب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا نسي الرجل ان يسلم فاذا ولى وجهه عن القبلة
وقال السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فقد فرغ من صلوته وجه الدلالة هو ان الظاهر
ان المراد من التسليم المنفي السلام عليكم وقوله ثم قال السلام علينا الى آخره حال والتقدير وقد
قال والمعنى اذا نسي الرجل السلام عليكم وتذكر بعد الانحراف عن القبلة وقد صدر منه السلام علينا
وعلى عباد الله الصالحين وتعليق الحكم على الشرط يقتضي انتفاءه عند انتفاء الشرط فلا يتحقق
الخروج من الصلوة في صورة النسيان بالسلام عليكم فاذا لم يأت بالسلام علينا
وعلى عباد الله الصالحين فيكون التسليم من الاجزاء المطلقة لا من الاجزاء العلية وهو المطلوب ومنها
الصحيح المروي في الكافي في باب كيفية الصلوة من زيادات التهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال

فقد فرغ من الصلوة وقد سوغ
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

ان قلت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فقد انصرفت ومنها ما رواه في باب احكام التشهد والصلوة
من الفقيه والباب المذكور من الزيادات واواخر السرائر نقلا عن كتاب حمد بن علي بن محبوب عن ابي بصير
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الركعتين الاوليين اذا جلست فيهما للتشهد فقلت واناجلس السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته انصرفت هو قال لا ولكن اذا قلت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
فقد انصرفت ومنها المعتبرة الموثقة في رب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كنت اماما فانما
التسليم ان تسلم على النبي عليه وآله السلام وتقول السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فاذا قلت ذلك
فقد انقطعت الصلوة ومنها الصحيح المروي عن احمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي عن معاوية بن عمار عن ابي
بصير في دنياه ثم السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على انبياء الله ورسله السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين فاذا قلت ذلك فقد خرجت من الصلوة وجه الدلالة هو ان الانصراف
والانقطاع من الصلوة والخروج منها قد علق في النصوص المذكورة على قول السلام علينا وعلى عباد الله
الصالحين ومقتضى التعليق انتفاء الخروج والانصراف من الصلوة عند انتفاء هذا القول او هو مع
حال التعمد والنسيان والحاصل ان المدلول عليه بالنصوص المذكورة هو ان الخروج من الصلوة المراد به
اتمام الصلوة المطلوب في تحقيق الاختلال يتوقف على الاتيان بالسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
فلا يتأتى الاختلال عند الاخلال به ولو ناسيا وهو المطلوب اذ قيل ان دلالة النصوص المذكورة وان كانت
مسلمة لكن التعول عليه انما هو اذا انتفى المعارض والمعارض موجود وهو الموثق المروي في باب كيفية
الصلوة من زيادات التهذيب عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يصلي ثم يجلس فيحدث قبل
ان يسلم قال قد تمت صلوته قلنا والجواب عنه هو ان ظاهره اقتضاء عدم وجوب التسليم اصلا وهو غير
صحيح لمعارضته بما دل على وجوبه وقد استقصيناه في مباحث وجوب التسليم من مطالع الانوار وحمله
على حال الاخلال بالتسليم ناسيا لدليل اولى من حمل التسليم فيه على السلام عليكم المسبوق بالتشهد المشتمل على
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين بل هو الاولى لكونه معهودا من لفظ التسليم في الاخبار فلا حظ
موثقة ابي بصير المشتملة للتشهد الطويل حتى يتضح لك الحال مضافا الى ان حمل الحديث المذكور على
الاخلال بالتسليم ناسيا غالف الظاهر بتأمل الظاهر منه ان صدور الحدث هناك من غير اختيار مع العلم
بعدم صدور التسليم منه فلا وجه للتمسك به في محل الكلام ويدل عليه ايضا ان التكليف بالصلوة ثابت
وتحقق الحكم بوجوب الاخلال بالتسليم غير معلوم اما الاول فغني عن البيان للقطع بثبوت التكليف بالصلوة
واما الثاني فلان ملاحظة الفتوى والفتاوى من كثير من الفقهاء على ما علمت يوجب التحيير والتردد في تحقق

الماموم

المأمور به فلا بد من الاعادة تحصيلا للاشتغال ويمكن التمسك لاثبات المدعى ايضا بالنصوص الدالة
على بطلان صلوة المسافر بالامام كالصحيح المروي في باب الصلوة في السفر من الزيادات وغيره عن ابي بصير عن ابي
عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرجل يصلي فيصلي في السفر اربع ركعات قال ان كان ذكر في ذلك اليوم
فليعيد والا فلا يعيد كرجل يصلي ذلك اليوم فلا اعادة عليه وجه الاستدلال هو ان المدلول عليه بالصحيح المذكور
لزوم اعادة الصلوة فيما اذا تذكر بالاتمام في الوقت وليس هناك الا الاخلال بالتسليم ناسيا فالاتم
منه ان الاخلال بالتسليم ساهيا موجب لاعادة الصلوة وهو المطلوب لا يقال يمكن ان يكون الاخلال
لقصد الاتمام في اول الصلوة او لكون الاخلال بالتسليم هناك عامدا لكونه اخر التسليم باعتقاد ان
تكليفه الاتمام الصلوة فاذا فرض انه نوى القصر ثم غفل عن ذلك بعد ان اتى بالتشهد سهوا
هناك فحكمه لزوم الاعادة فهناك لا يكون الاخلال بالتسليم بالتسليم واما كفاية التعمد فهي
ايضا غير تام اذ لو كان ما ذكر من التعمد ينفي الحكم بلزوم الاعادة ولو بعد خروج الوقت وليس
كذلك بل ترك التسليم في المقام كالتكلم الذي مع اعتقاد الزائد من الصلوة ثم تبين خلافه
وكذا التسليم مع اعتقاد الزائد منها ثم انكشف خلافه والمحصل مما ذكر ان نسيان التسليم
موجب لاعادة الصلوة بعد ان تذكر ان مطلب مشخص وهو مناسب لما بينت كما تحقيق شود اقسام مسئله
يكي در صورت اخلال بتسليم عمده نماز صحيح خواهد بود واگر متذكر شود بعد از تحلل منافي و عمدا
لا ناسيا مثل تكلم وضحك واكل واخذ اينها در اين صورت نيز اگر قبل تسليم مبتلا بنماز صحيح خواهد بود
چنين بر اين نيت مگر سجده سهو در صورتيكه متخلل تكلم بوده باشد چنانچه در سابق بيان شد و هرگاه متذكر
شود بحقيقت حال بعد از تحلل فعل منافي عامدا وساهيا مثل استدبار وحدث در اين صورت نماز باطل
اعاده ان لازم خواهد بود واگر متذكر شود بعد از دخول در نماز مثل لاحق عمرو عشا خالي از اين نيست وقت
نماز لاحق يا ضيق است يا موسع اگر ضيق است لازم است اتمام نماز لاحق نموده بعد نماز سابق را قضا
نمايد واگر وقت نماز لاحق موسع بوده باشد اگر تذكر بحقيقت حال در ركعت رابعه يا ثالثه يا ثانيه شده باشد
نماز سابقه را بطل خواهد بود لازم است عدول نمايد از نماز لاحقه بنماز سابقه بعد از اتمام نماز سابقه
اتيان بنماز لاحقه نمايد واگر تذكر بحقيقت حال در ركعة اولى باشد اگر فصل متخلل نشده باشد و بلافاصله فراغ
از نماز سابقه باعتقاد اين شخص واخذ بنماز لاحقه ظاهر اينست كه بتشهد اتيان بتسليم نمايد نماز سابقه
صحيح باشد احتياطا باتيان بسجده سهو نمايد تحلل بتكبيرة الاحرام مضر نيست نظر بايكه اين تكبير بقصد نماز ثاني
اتيان شده است بعد از آن شروع نمايد بنماز لاحقه واما كاه فصل بسيار متخلل شده باشد ظاهر

کنار سابقه باطل باشد در اینصورت بر مصلی واجب است اعاده نماز را اعم از نماز لاحق یا نماز سابق اتیان بنماز لاحق
نماید و اما هرگاه متذکر بعد از اتمام نماز لاحق باشد در اینصورت اگر نماز لاحق در وقت مشترک واقع شده باشد
نماز لاحق صحیح خواهد بود لازم است اعاده نماز سابق نموده باشد یا اکتفا باتیان تسلیم نمیتوان نمود و اخبار دال
بر لزوم اعاده نماز در حق مسافر هرگاه نماز را تمام کرده باشد و متذکر شده باشد در وقت دلیل بر این مطلب
که عدم جواز اجتزاء بسلام بوده باشد چنانچه بعد از تامل ظاهر میشود بعلاوه اخبار بعضه که سابق مذکور شد ظهور
باینکه مقتضای این اخبار اینست که انصراف و فراغ از نماز موقوفست بر اتیان تسلیم مطلقا خواه عمدا باشد یا سهوا
مؤید این است که اطلاق بتسلیم نموده است تا سیاتی فارغ از نماز سابق نشده خواهد بود پس نماز سابق
محکوم ببطلان خواهد بود و هرگاه فرض شود اکتفا بتسلیم در اینصورت لازم می آید نماز لاحق واقع شده
باشد مابین تسلیم نماز سابق و سایر اجزاء آن و این صحیح نیست حق اینست در مشترک کلام اگرچه در این مسئله
طرح کشیده لکن تحقیق مسئله چون در کلام اختلاف شده بود تحقیق آن از لوازم بود پس اعراض از آن درست
نبود فلله الحمد و الشکر و المنة و الظاهر من شیخنا الصدوق الاکتفاء بالتسلیم المنسی کیف ما کان
و لو بعد الاستدبار قال فی الفقیه و ان نسیت التشهد او التسلیم فذکرته و قد فارقت مصلاک
فاستقبل القبلة فاتمم کنت او قاعدا و تشهد و تسلم یعنی مسئله سابق بیان شد اجزاء منسیه نماز
که لازم است اتیان نمود بآنها بعد از فراغ از نماز چند چیز است اول سجده منسیه است یعنی یک سجده
خواه در یک رکعت بوده باشد یا در رکعات متعدده دویم تشهد است کلا او بعضا سیم صلوات در تشهد
و هم چنین بیان شد که لازم است مکلف رعایت نماید در حال اتیان باجزاء منسیه الجزء الا لازم بوده در حال
نماز رعایت نموده باشد الا اینکه در اینمقام هست اینست هرگاه فرض شود حدث صادر شود از مکلف بعد از
فراغ از سلام و قبل از شروع بجزء منسی آیا این موجب بطلان نماز میشود یا نه ظاهر اینست که موجب بطلان
نماز میشود یا نه ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود پس بعد از وضو اتیان بان جزء منسی مینماید
بعد از آن اتیان بسجده سهو مینماید و این مفتی بر شیخ مشهور است قال فی الدروس و لو نسی التشهد
الثانی قضاه کالاول و لو احدث قبله او قبل قضاء السجدة المنسیة فتوجان اقربهما صحة الصلوة و
یتطهر و یاتی بالمنسی و فی البیان و یتلافی التشهد و الصلوة علی النبی صلی الله علیه مالم یرکع و التشهد
الاخیر الی الحدث فلو احدث اتی به بنیة مستانفة کالتشهد الاول و یعید التشهد و لا یخفی ما فی الاطلاق هذا
الکلام لوضوح ان مقتضاه ان تشهد الاخیر انما یؤتی به بنیة مستانفة عند تخلل الحدث و کذا التشهد الاول
مع عدم تخلل الحدث لا یؤتی به بنیة مستانفة و هو غیر صحیح فی التشهد الاول فیما اذا تذکر به بعد الدخول

فی الرکوع خلافا لی فی التشهد الثانی فیما اذا تذکر به بعد التسلیم و بعد الانصراف و الاستدبار بمکان یک کفته
شود مراد از مرحوم کاشف التشهد الاول تشهد است در خصوص اتیان بان بنیت مستانفه یعنی تشهد
اخیر را بعد از حدث اتیان میکند بنیت مستانفه مثل تشهد اول که اتیان میشود بنیت مستانفه
و اما فی الفقه الاحتیاط قبل الاحتیاط الاجزاء المنسیة تطهر و اتی بها علی الاقوی و این مطلب یعنی عدم بطلان
نماز بتخلل حدث بین تسلیم و جزء منسی مدلول علیه است بکلام مرحوم علامه در تحریر و منتهی قال و لو نسی
التشهد الاول فذکره قبل الرکوع رجع فتشهد و سجد للسهو علی قول و لو رکع مضی فی صلوته و قضاه بعد
التسلیم و سجد للسهو و لو نسی الثانی و ذکره بعد التسلیم قضاه و سجد للسهو و لو احدث قبل قضائه تطهر
و قضاه و سجد للسهو و قیل یعید الصلوة لان التسلیم وقع فی غیر موضعه و لیس بجید پس هرگاه تخلل حدث
مابین نماز و تشهد ثانی منسی موجب بطلان نماز نشود مشخص است موجب بطلان نخواهد بود هرگاه
حدث متخلل شود مابین تشهد اول و سجود منسی و مابین نماز پس مختار علامه در تحریر مطابق است
با مختار شیخ شهید در دروس و فی المنتهی لو اخل بالتشهد الاخیر حتی سلم و احدث قال بعض اصحابنا
یعید الصلوة لان التسلیم وقع فی غیر موضعه و حصل الحدث فی الصلوة بخلاف التسلیم مع التشهد
وقع فی موضعه و یبقی التشهد در مرحوم علامه در کتاب تذکره و مختلف حکم نموده ببطلان نماز قال
فی التذکرة اما السجدة المنسیة و التشهد المنسی او الصلوة المنسیة فالوجه اشتراط عدم تخلل
الحدث بین الصلوة و بینهما و کذا الرکعة المنسیة و فی المختلف بعد از آن حکم ابن ادریس ما ستقف
علیه ما هذا لفظه اما حکم بصحة الصلوة قبل الاتیان بالتشهد فغیر معتمد علیه لانه قد نسی جزءا منها فیجب علیه
الاتیان به قبل الحدث لئلا یکون فارقا بین اجزاء الصلوة بحدثه و اما فرقه بین التسلیمین فغیر جید لان
التسلیم مع نسیان التشهد قد وقع فی محله و انما یجب علیه قضاء التشهد محتجا بما ذکره و قول ابن مسلم
مذکور شیخ اول است که حدیث که متخلل شده است مابین نماز و جزء منسی موجب بطلان نماز نمیشود خواه
جزء منسی تشهد اخیر بوده باشد یا غیر آن و دویم است که حدث در صورت مرقومه موجب بطلان نماز هست
مطلقا چه جزء منسی سجده واحده بوده باشد سیم اقوال تفصیلات در مسئله مابین اتیان جزء منسی تشهد
اخیر بوده باشد یا غیر آن در اول نماز باطل میشود بطلان ثانی و این مدلول علیه بکلام ابن ادریس است قال فی
السرائر اما حدث بعد سلام قبل الاتیان بالتشهد المنسی و قبل سجدتی السهو فلا تبطل صلوته بحدث
الناقض للطهارة بعد سلامه منها لانه قد سلم و انفصل منها فلم یکن حدثه فی صلوته بل بعد خروجه منها
بالتسلیم الواجب علیه فاذا کان المعنی هو التشهد الاخیر و احدث ما ینقض طهارته قبل الاتیان به فالوجه

علیه اعادة صلوته من اولها مستانفا لانه بعد فی قید صلوته لم یخرج منها و لا فرغ بسلام یجب
علیه اعادة ما فعله فی السلام ساهیا فی غیر موضع کالسلام بل هو فی قید الصلوة بعد لم یخرج منها بالکلیة
فلیلاحظ و ذلک الفرق بین المسئلتین و التسلیمتین فانهما اخص المسائل المحتمل انتهی کلام الدروس
فتاوی اول است پس حدث مذکور موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه جزء منسی تشهد اخیر بوده باشد خواه سجده
واحده بوده باشد یا تشهد یا صلوات و بیان فلله صحیح الروایة فی التهذیب عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل نسی ان یسجد السجدة الثانیة حتی قام فذکر و هو قائم انه لم یسجد قال فلیسجد الرکعة فان ذکر بعد ما رکع
انه لم یسجد فلیمض علی صلوته حتی یسلم ثم یسجدها فانها قضاء و الموثق المروی فی التهذیب عن عمار الساباطی
عن ابی عبد الله عن الرجل ینسی سجدة فذکرها بعد ما قام و رکع قال یمضی فی صلوته و لا یسجد حتی یسلم فان سلم
سجدها فانه قلت فانه یذکر الا بعد ذلک قال یقضی ما فاته اذا ذکره و الصحیح المروی فی التهذیب عن
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یفرغ من صلوته و قد نسی التشهد حتی ینصرف فقال ان کان قریبا
رجع الی مکانه فتشهد و الا طلب مکانا نظیفا فتشهد فیه و قال انما التشهد سنة فی الصلوة و بدلالة اسناد
هولاء الی قضاء السجدة المنسیة فی قراءة شیخ بهاء الملة و الدین اقتضی الاجزاء بذلک و لو مع تخلل الحدث
بناء بعدم الالتفات الی قوله یقضی ما فاته اذا ذکره فی جواب قوله فان لم یذکر الا بعد ذلک و کذا الحال
فی التشهد فانه عام بالتدارک فیه فی قوله رجع الی مکانه فتشهد فیه مع حضور صلوته بعدم الالتفات الی قوله
و الا طلب مکانا نظیفا الی اخره و علی فرض الاغماض عن الاطلاق بان یقال انه مسوق فی ارجع تدارک المنسی
من غیر الالتفات الی احوال المکلف من تطرق الحدث و غیرها و لذا لا یمکن التمسک به فی جواز الاتیان
بالجزء المنسی من غیر طهارة لقول التمسک باستصحاب الصحة تکلف فی المقام فان الصلوة قبل صدور الحدث
من المکلف کانت صحیحة و مقتضی الاستصحاب بقاؤها الی ان دل الدلیل علی البطلان و هو غیر معلوم
مضافا الی امکان التمسک لعدم لزوم اعادة الصلوة بتخلل الحدث فی محل الکلام بقوله ع فی صحیحة زرارة لا تعاد
الصلوة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود لظهور ان المراد من الطهور هو الاخلال
به فی الصلوة و المفروض وقوع الصلوة مع الطهارة و انما تخلل الحدث بعد الفراغ منها و الجزء المنسی یؤتی
بالطهور ایضا کالجزء المفروض فالمن فیه مندرج تحت عموم المستثنی منه فمقتضاه عدم وجوب الاعادة فیه و هو
المطلوب و اما صحة نماز در صورتی که منسی تشهد اخیر بوده باشد یا غیر مناسب اینست که اولا بیان شود ثمره خلاف در
مسئله بعد از آن عود شود بمطلب پس میگوئیم مراد از این در این نماز است که هرگاه منسی تشهد اخیر بوده باشد و متذکر شود
بان بعد از تسلیم در صورت عدم تخلل حدث لازم است عود بمنسی نموده پس اتیان به تشهد منسی نماید

بعد از آن اتیان بتسلیم نماید پس محل عود بمنسی باقی خواهد بود پس در صورت تخلل حدث در اثنای آن
خواهد بود پس نماز محکوم ببطلان خواهد بود بنا بر این قول از محل عود نشود مگر در رکن پس لازم این
قرائت که جزء قابل باشد در سجده منسیه در رکعت اخیره پس هرگاه متذکر باخلال بسجده اخیره شود
بعد از تسلیم لازم خواهد بود عود بسجده منسیه نموده بعد اعاده تسلیم نماید بخلاف اینست بلکه تخلل
از محل عود بجزء منسی چنانچه بعد قول در رکن محقق میشود هم چنین محقق میشود بفراغ از نماز که محقق میشود
باتیان تسلیم بجزء خواه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بوده باشد یا السلام علیکم قال شیخنا ابو الصلاح
فی الکافی و اما ما یوجب التلافی فهو ان یسهو عن النیة او تکبیرة الاحرام و تذکر ذلک قبل ان یرکع
الا ان قال او یسهو عن التشهد الاول فیذکره قبل ان یرکع او عن الثانی فیذکره قبل ان ینصرف و قال
فیما قبل ذلک مشیرا الی التشهد اذا اخل به عامدا فسدت الصلوة و ان کان ساهیا فتذکر الاول
قبل ان یرکع و الثانی قبل ان ینصرف جلس و تشهد فلا شیء علیه و ان کان لم یذکر الا حتی رکع الثانیة
او الثالث حتی انصرف عن قیام الصلوة علیه قضاؤه و سجدتا السهو مستندهما این مطلب صحیحه محمد بن مسلم
مذکور است لقوله فی الرجل یفرغ من صلوته و قد نسی التشهد حتی ینصرف مراد از انصراف در سؤال
انصراف از مکان نماز است نه فراغ از نماز لقوله فی الرجل یفرغ من صلوته پس مراد سایل اینست کسیکه
فراموش کرده است تشهد در نماز را و بعد از فراغ از نماز و اشتغال از مکان نماز متذکر آن شده جواب
فرموده اگر در باقی اگر در مکان نماز متذکر بتشهد منسی شده باشد عود میکند بمکان نماز تشهد منسی را
بعمل می آورد و اگر مکانیکه متذکر شد غیر مکان نماز نموده باشد عود بمکان نماز ضرور نیست هر مکان
پاک بوده باشد اتیان بتشهد منسی نماید یعنی نماز تشهد در سؤال اعم است از تشهد اول و اخیر و این
فقره از معصوم علیه السلام اتیان بجواب بعنوان اطلاق دلیل ثبوت حکم است در جزء و مقام بلکه مراد منسیان
مطلق تشهد است اگر چه تشهد در نماز دارای تشهد واحد بوده باشد مثل نماز صبح و نماز ظهر و نماز عشای
مسافر و هکذا مشخص است فرق مابین تشهد اخیر در نمازی که دارای تشهدین بوده باشد و تشهد و که نماز
است در نماز دو رکعتی از این حیثیت نیست پس هرگاه حکم تشهد منسی در نماز دو رکعتی این باشد که هرگاه مکلف
متذکر شد بان بعد از سلام اکتفا میشود و همان تشهد منسی حکم تشهد منسی هم چنین خواهد بود در تشهد
اخیر در نماز ذات تشهدین و جواب معصوم ع رجع الی مکانک اینمعنی بدان نماز که اگر متذکر بان شود در مکان صلوة
هم حکم همینست و ممکن است گفته شود حتی ینقض در کلام سائل اشعار دارد بر اینکه اگر علم بوده ع
باینکه هرگاه متذکر شود بان در مکان نماز حکم آن همان اتیان بجزء منسی است لکن سؤال بجهت اینست که

هرگاه بعد از قیام نماز بکان نماز متذکر شود حکم او همینست یا نماز باطل خواهد بود یا حکم دیگر دارد و قید دارد آیا
که سائل معتقد این بوده که اگر بعد متذکر بتشهد بعضی میشد در مکان نماز حکم این همان اتیان به تشهد بعضی
قطع بثبوت این حکم در صورتیکه معنی تشهد اول بعد بود در نماز ذات تشهدین فدقق النظر حتی یتضح لک فی
البین فانه دقیق جدا از هر آنچه مذکور شد محض میشود حکم تشهد بعضی که متذکر بان شود بعد از اتیان بتسلیم
همان اتیان تشهد است خواه تشهد در نماز ذات تشهد واحد باشد یا ذات تشهدین و در ثانی خواه تشهد
اول بوده یا ثانی بلکه حمل کردن حدیث مذکور بر اینکه مراد اینکه فرد تشهد اول است شاید اولی باشد لقوله وقد بقی
التشهد حتی انصرف نظر اینکه ظاهر اراده این است متذکر نشود بتشهد بعضی حکم بعد از انصراف از مکان نماز
و غالب در صورتیکه معنی تشهد اول بوده باید دید شاید نماز متذکر بان میشود بعد از آنکه این مطلب تحقیق شود
میگوئیم باصل مطلب پس میگوئیم مستفاد از این حدیث شریف اینست که در صورت نسیان تشهد و تذکر آن بعد از
سلام اکتفا میشود بتلافی آن خواه مدت فاصله بین نماز میان بعد از التفات بقول غیرهم و الاقرب کانا
نظیفا الی آخره مضافا الی الغنیة بالاستصحاب و صحیحة لا تعاد الصلوة مبنی هفتم در موجبات سجده تشهد
و این محل خلاف و مابین فقهاست مناسب اینست که اول عبارات فقهاء را نقل نماید ان شاء الله تعالی الراجح من ذکر شود و بعد
اشاره شود باقوال ظاهر از آن عبارات بعد از آن بیان تنقیح و مسئله شود پس مناسب ایراد کلام است در سه
مقام اول در ایراد کلمات اصحاب پس میگوئیم قال الفقیه الاسلام فی الکافی و منها مواضع لا یجب فیها اعادة
الصلوة و یجب فیها سجدتا السهو الذی یسهو فیسلم فی الرکعتین ثم یتکلم متعمدا او یحدث و یضرب عن القبلة
فعلیه ان یتم صلوته ثم یسجد سجدتی السهو و الذی ینسی تشهده فلا یجلس فی الرکعتین و نامه ذلک حتی یرکع
فی الثالثة فعلیه سجدتا السهو و قضاء تشهده و ان زاد من صلوته و الذی لا یدری ایاما صلی اثنتا صلیه
سجدتا السهو و الذی یسهو فی بعض صلوته فیتکلم بکلام لا ینبغی مثل امر و نهی من غیر تعمد فعلیه سجدتا
السهو فهذه اربع مواضع یجب فیها سجدتا السهو و قال فی المقنعة و لا یجب سجدتا السهو الا علی من تعمد
فی حال قیامه او قام فی حال قعوده او ترک التشهد او لم یدر زاد ام نقص و هما بعد التسلیم فی الزیادة
و النقصان و قال فیما بعد ذلک و ان تکلمت فی صلوتک ناسیا فقلت اتموا صفوفکم فاتم صلوتک
ناسیا سجدتا السهو و فی آخر المجالس فی ضمن الامور التی اعتقدها انها ثابتة و دین الامامیة و لا یجب سجدتا
السهو علی المصلی الا اذا قام فی حال القعود او قعد فی حال قیامه او ترک التشهد او لم یدر زاد فی صلوته او نقص منها
و هما بعد التسلیم فی الزیادة و النقصان و فی المقنع و ان تکلمت فاسجد سجدتی السهو و ضرب و ان لم تدر ثلثا
سلیت ام اربعا و ذهب وهمک الی الثالثة فاضف الیها الرابعة و ان ذهب وهمک الی الرابعة فتشهد

و سلم ثم اسجد سجدتی السهو ثم قال و اذا صلیت رکعتین من المکتوبة ثم نسیت سجدة فقمت قبل ان تجلس فیها
ما لم ترکع فان لم تذکر حتی رکعت فامض فی صلوتک فاذا سلمت سجدت سجدتی السهو الی ان قال
و ان نسیت التشهد فی الرکعة الثانیة و ذکرته فی الثالثة فارسل نفسک و تشهد و لا ترکع فان ذکرت بعد
ما رکعت فامض فی صلوتک فاذا سلمت سجدت سجدتی السهو و تشهدت التشهد الذی نالک و اعلم
ان السهو الذی یجب فیه سجدتا السهو هو الذی اذا ذکرت ان تفقد قمت و اذا ذکرت ان تقوم قعدت و روی
انه لا یجب علیه سجدتا السهو الا ان سهوت فی الرکعتین الاخیرتین لانه اذا شکک فی الرکعتین الاولیین اعدت
الصلوة قال و روی ان سجدتی السهو تجب علی من ترک التشهد و قال فی المقنعة و من سهی عن سجدة
من السجدتین الی ان قال فان ذکرها بعد رکوع مضی فی صلوته فاذا سلم قضاها و سجد بعدها سجدتی السهو
و من نسی التشهد الاول الی قوله فان ذکره بعد رکوعه مضی فی الثالثة مضی فی صلوته فاذا سلم قضاه التشهد
ثم سجد سجدتی السهو ثم قال و من تکلم ساهیا سجد سجدتی السهو و لم یکن علیه اعادة الصلوة و سجدتا
السهو بعد التسلیم و حکی فی المختلف عن ابی عقیل انه قال الذی یجب فیه سجدتا السهو عند الترسل
شیئان الکلام ساهیا خاطب المصلی نفسه او غیره و الاخر دخول الشک علیه فی اربع رکعات ام خمس
فاعلاها و فی جمل السید فان سهی بما یجب فیه جبران الصلوة مکن سهی من سجدة من السجدتین ثم
ذکرها بعد الرکوع فی الثانیة فعلیه اذا سلم قضاء تلک السجدة و سجدتا السهو و من نسی التشهد
الاول ثم ذکر بعد الرکوع فی الثالثة قضاه بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و من تکلم فی الصلوة ساهیا
بما لا یجوز مثله فیها فعلیه سجدتا السهو و من قعد فی حال قیام او قام فی حال قعود فعلیه سجدتا السهو و من
لم یدر ایما صلی ام خمسا اعتدلت ظنونه فعلیه ایضا سجدتا السهو و هما سجدتان بعد التسلیم بغیر
رکوع و لا قراءة یقول فی کل واحدة منهما بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و یتشهد تشهدا خفیفا
و یسلم فی المبسوط و اما ما یوجب الجبران بسجدتی السهو فخمسة موانع من تکلم فی الصلوة ساهیا و من
سلم فی الاولیین ناسیا و من نسی التشهد الاول حتی یرکع فی الثالثة قضاه بعد التسلیم و سجد سجدتی
السهو و من ترک واحدة من السجدتین حتی یرکع فیما بعدها قضاها بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو
و من شک بین الاربع و الخمس بنی علی الاربع و سجد سجدتی السهو فی هذه المواضع و موضع سجدتی
السهو بعد التسلیم یقول فیهما بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و
یتشهد بعدهما تشهدا خفیفا یقتصر علی الشهادتین و الصلوة علی محمد النبی و آله و یسلم و اصحابنا
من یقول سجدة السهو فی کل زیادة او نقصان علی وجه السهو و فی جمل العقود اما ما یوجب الجبران
بسجدتی السهو فاربع مواضع من تکلم فی الصلوة ناسیا و من سلم فی الاولیین ناسیا و من ترک واحدة
من السجدتین حتی یرکع فیما بعد قضاها بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و من شک بین الاربع و
الخمس بنی علی الاربع و سجد سجدتی السهو و من اصحابنا من قال ان من قام فی حال قعود او قعد فی حال
قیام فعلاه کان علیه سجدتا السهو و هما سجدتان بعد التسلیم بغیر رکوع و لا قراءة یقول فی کل
واحدة منهما بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و یتشهد شهادة خفیفة و یسلم فی الکافی
لابی الصلاح اما ما یوجب الجبران فهو ان یشک فی کمال الفرض و زیادة رکعة علیه فیلزمه ان یتشهد
و یسلم و یسجد بعد التسلیم سجدتی السهو و هاتان السجدتان یلزم من جلس ساهیا فی موضع قیام
او قام فی موضع جلوس او تکلم ساهیا او سهی عن سجدة و قد بینا ذلک و اعدناه فی البیان و صفتهما
ان یسجد سجدتی الصلوة و یقول فی کل واحدة منهما بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و یجلس
و یتشهد تشهدا خفیفا و ینصرف عنهما بالتسلیم علی محمد و آله و الصلوات الله علیه و آله و قال فیما قبل ذلک
فی مقام بیان واجبات الصلوة ما هو الفظ و الذهن الثامن واجب و لا و ثانیا علی الصفة التی بینها
فاذا اخل به عامدا فسدت الصلوة و ان کان ساهیا فذکر الاول قبل ان یرکع و الثانی قبل ان ینصرف
جلس فتشهد فلا شیء علیه و ان کان لم یذکر الاول حتی رکع الثالث و الثانی حتی انصرف عن مقام
الصلوة قضاه و سجد للسهو و فی المراسم و الثانی من القسم الاول و هو ما یوجب الجبران
و هو السهو عن سجدة من سجدتین ثم لا یذکر الا بعد الرکوع فی الثانیة فجبرانه یقضی السجدة بعد التسلیم
و سجد سجدتی السهو و ان یسهو عن التشهد الاول ثم یذکر بعد الرکوع فی الثالثة فجبرانه ان یقضیه

من غیر سجدتی السهو اذا اجتمع مع غیره لا یتداخل و وجب علیه سجدتا السهو لکل واحدة من ذلک الموجب الا خبره
کانا واحدا و سجدتا السهو و اجبتان من ترکهما وجب علیه اعادتهما فان تطاول الزمان و مضی لم یجب علیه اعادة
الصلوة و اعادهما و لیس للطول عذر ابلغ سقطت عنه الاعادة و لا سهو علی الماموم اذا حفظ علیه
الامام فان سهی وجب علیه سجود السهو یجب علی الماموم اتباعه فی ذلک فان کان الماموم ذکر او ذکر الامام
و نبهه علیه و وجب علی الامام الرجوع الیه فان لم یذکر مکلفه علی الامام سجدتا السهو و یجب علی الماموم
ایضا اتباعه فی ذلک و قد فعلوا و قیل لا یجب لانه متبع و متی سهی الامام و الماموم فیما یوجب الاستیناف
استانفوا و فیما یوجب الجبران او الاحتیاط فعلوا ذلک فاذا سجد الامام سجود السهو سجد من خلفه
ایضا معه فان لم یسجد الامام عامدا او ساهیا سجد الماموم و ان کان امامه قد سبقه ببعض صلوته
سجد هما بعضا القضاء اتباعا فان سجد الامام واحدة و احدث کان علی الماموم ان یاتی بالثانیة و فی
الخلاف سجدتا السهو لا تجبان فی الصلوة الا فی اربعة مواضع احدها اذا تکلم فی الصلوة ناسیا
و الثانی اذا سلم فی غیر موضع السلام ناسیا و الثالث اذا نسی سجدة واحدة و لا یذکر حتی یرکع فی
الرکعة التی بعدها و الرابع اذا نسی التشهد الاول و لا یذکر و یرکع فان هذه المواضع یجب المضی
فی الصلوة ثم سجدتا السهو بعد التسلیم و قد مضی ما یدل علیه فاما ما عدا ذلک فهو کل سهو یجب
علی الانسان و لا یجب علیه سجدتا السهو فعلا کان او قولا زیادة کان او نقصانا تحققه کانا و توهمه
و علی کل حال و فی اصحابنا من قال سجدتا السهو فی کل زیادة و نقصان و فیه ایضا سجود السهو
واجب و شرط فی صحة الصلوة و هو مذهب مالک و به قال الکرخی من اصحاب ابی حنیفة
الا انه قال لیس بشرط فی صحة الصلوة الی ان قال دلیلنا ان ما مورنا بالسجود فی المواضع
التی ذکرناها و الامر یقتضی الوجوب فمن حمله علی الندب فعلیه الدلالة و ایضا الاتفاق فی ان
من اتی به صلوته ماضیة و ذمته بریة و اذا الریات به فیه الخلاف و الاحتیاط یقتضی ما قلنا
و فی النهایة ان شک و لم یدر صلی اربعا ام خمسا و تساوت ظنونه تشهد و سلم و سجد سجدتی
السهو و هما المرغمتان فان ذکر بعد ذلک انه کان قد صلی خمسا اعاد الصلوة ثم قال انه ذکر قبل
الرکوع انه لم یتشهد قعد فتشهد ثم قام فقرء ثم رکع فان لم یذکر حتی یرکع مضی فی صلوته فاذا سلم
قضی التشهد و سجد سجدتی السهو و من تکلم فی الصلوة ناسیا وجب علیه بعد التسلیم سجدتا السهو
و من سلم فی الرکعتین الاولیین من الصلوة الرباعیة و الثلاثیة ناسیا تم الصلوة و سجد سجدتی السهو
و ان سلم متعمدا اعاد الصلوة و سجدتا السهو تکونان بعد التسلیم و یکون بعدهما تشهد خفیف

و تسلیم بعده و قال فیما ذلک عند الکلام فی السجدتین فان ترک واحدة منهما ناسیا ثم ذکر بعد قعوده او قیامه
قبل الرکوع عاد فسجد سجدة اخری منها قام الی الصلوة فاستانف القراءة و التسبیح لان کان مما
یسبح فیه فان لم یذکر حتی یرکع مضی فی صلوته ثم قضاها بعد التسلیم و علیه سجدتا السهو و فی الاقتصاد
اما ما یوجب سجدتی السهو فمثل من تکلم فی الصلوة ساهیا او سلم فی التشهد الاول من الرباعیات او الثلاثیات
و من ترک واحدة من السجدتین حتی یرکع فیما بعد قضاها بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و من
شک بین الاربع و الخمس بنی علی الاربع و سجد سجدتی السهو فی هذه المواضع و موضع سجدتی
السهو بعد التسلیم یقول فیهما بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و
یتشهد بعدهما تشهدا خفیفا یقتصر علی الشهادتین و الصلوة علی محمد النبی و آله و یسلم و اصحابنا
من یقول سجدة السهو فی کل زیادة او نقصان علی وجه السهو و فی جمل العقود اما ما یوجب الجبران
بسجدتی السهو فاربع مواضع من تکلم فی الصلوة ناسیا و من سلم فی الاولیین ناسیا و من ترک واحدة
من السجدتین حتی یرکع فیما بعد قضاها بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و من شک بین الاربع و
الخمس بنی علی الاربع و سجد سجدتی السهو و من اصحابنا من قال ان من قام فی حال قعود او قعد فی حال
قیام فعلاه کان علیه سجدتا السهو و هما سجدتان بعد التسلیم بغیر رکوع و لا قراءة یقول فی کل
واحدة منهما بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و یتشهد شهادة خفیفة و یسلم فی الکافی
لابی الصلاح اما ما یوجب الجبران فهو ان یشک فی کمال الفرض و زیادة رکعة علیه فیلزمه ان یتشهد
و یسلم و یسجد بعد التسلیم سجدتی السهو و هاتان السجدتان یلزم من جلس ساهیا فی موضع قیام
او قام فی موضع جلوس او تکلم ساهیا او سهی عن سجدة و قد بینا ذلک و اعدناه فی البیان و صفتهما
ان یسجد سجدتی الصلوة و یقول فی کل واحدة منهما بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و یجلس
و یتشهد تشهدا خفیفا و ینصرف عنهما بالتسلیم علی محمد و آله و الصلوات الله علیه و آله و قال فیما قبل ذلک
فی مقام بیان واجبات الصلوة ما هو الفظ و الذهن الثامن واجب و لا و ثانیا علی الصفة التی بینها
فاذا اخل به عامدا فسدت الصلوة و ان کان ساهیا فذکر الاول قبل ان یرکع و الثانی قبل ان ینصرف
جلس فتشهد فلا شیء علیه و ان کان لم یذکر الاول حتی رکع الثالث و الثانی حتی انصرف عن مقام
الصلوة قضاه و سجد للسهو و فی المراسم و الثانی من القسم الاول و هو ما یوجب الجبران
و هو السهو عن سجدة من سجدتین ثم لا یذکر الا بعد الرکوع فی الثانیة فجبرانه یقضی السجدة بعد التسلیم
و سجد سجدتی السهو و ان یسهو عن التشهد الاول ثم یذکر بعد الرکوع فی الثالثة فجبرانه ان یقضیه

والعبارة کذا والظاهر تکرار ما تقدم

والاولی لا و ثانیا التشهد الاول و التشهد الثانی

بعد التسليم ويسجد سجدتي السهو ثم قال فاما الرابع فهو ما فيه سجدتا السهو كل من تكلم ساهيا او قعد
في حال قيام او قام في حال قعود فعليه سجدتا السهو وسجدتا السهو تكونان بعد التسليم بغير ركوع ولا
قراءة ويقول في كلتيهما بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وال محمد ويتشهد ويسلم وفي الرسالة او
الناس سجدة لشيء من تكلم في الصلوة ناسيا ومن قام وكان من حقه القعود او قعد وكان من حقه
القيام او شك بين الاربع والخمس ومن ذكر بعد الركوع انه ترك التشهد الاول وقضى بعد التسليم من
نسي سجدة واحدة وذكر بعد الركوع وقضى بعد التسليم او سجدتين من الاخيرتين وقضاها على ملك جبر
جميع ذلك سجدتا السهو ومن سهى عنهما قضاهما اذا ذكر وان طال الزمان وان سهى في صلوة
واحدة بما يوجب الجبران بسجدة السهو اكثر من مرة واحدة سجد للكل مرة واذا وقع سهو في صلوة
الجماعة بما يوجب السهو للامام والماموم سهوا جميعا وان سهى احدهما وذكره الاخر لم يجز وان سهى
الامام دون الماموم ولم يذكره وجب السجدتان على الامام ولزم الماموم متابعته احتياطا وفي المبسوط
لابن البراج اما ما يوجب الجبران بسجدتي السهو فهو ان يسهو عن سجدة ويذكرها بعد الركوع فلا
يقضيها بعد التسليم ويسجد سجدتي السهو او يسهو فتكلم فعليه سجدتا السهو بعد التسليم او يسهو
فيقوم في موضع جلوس او يجلس في موضع قيام فعليه بعد التسليم سجدتا السهو او يسلم في الركعتين الاوليين
ثلاثية او رباعية فعليه ايضا سجدتا السهو او يسهو من التشهد فليقضه بعد التسليم ويسجد سجدتي السهو
اوثبت هل صلى اربعا او خمسا وتساوى ظنونه في ذلك فليبن على الاربع ويسجد سجدتي السهو
ووجهه على حمل المسئلة الاولى الاخرى بعدان اورد العبارة السالفة من المجمل الاعلام القول بان من نسي سجدة
من السجدتين فان عليه قضاؤها وسجدتي السهو لا خلاف بين اصحابنا في صحته واما التشهد فان
عندنا ان من نسيه ثم ذكره بعد الركوع الذي يليه فعليه اعادته بعد التسليم وسجدتا السهو ثم حكى عن العامة
التفرقة بين التشهد الاول والثاني في ذلك فقال لا فرق عندنا بينهما اذا سهى عنهما في ان يعيد ما فيه
ويسجد سجدتي السهو ثم قال والدليل على صحة ما ذهبنا اليه الاجماع السالف ذكره الى ان قال اما الكلام
في الصلوة على وجه السهو فلا خلاف ايضا بين محققي اصحابنا في انه يجب به سجدتا السهو حسب
ولا اعادة على المتكلم بذلك للصلوة وقد ذهب قوم من المخالفين الى مثل ذلك وذهب قوم
اخرون منهم الى انه عليه اعادة الصلوة ثم قال دليلنا على صحة ذلك الاجماع المتقدم ذكره واما من قعد
في حال قيام او قام في حال قعود فعليه سجدتا السهو وهو مذهب ابن مسعود وقتادة والثوري والشافعي
واسحق وغيرهم وفي اصحابنا قليل والدليل على صحة ما ذهبنا اليه ان الاحتياط يقتضيه واليقين يبرئ

الذمة

الذمة واما من لم يدر ما صلى ايخمسا فعليه عندنا ان يسلم ويسجد سجدتي السهو دليلنا الاجماع المتقدم
ذكره واما سجدتا السهو فعندنا انهما يكونان بعد التسليم وهو مذهب جماعة من الصحابة والتابعين
وغيرهم الى ان قال والدليل على صحة ما ذهبنا اليه الاجماع السالف ذكره ولا بد عندنا فيهما من التشهد
والتسليم ثم قال دليلنا في ذلك الاجماع وطريقة الاحتياط وفي الغنية اما ما يوجب الجبران فهو ان يسهو
عن سجدة واحدة فذكرها وقد ركع فانه يلزمه قضاؤها بعد التسليم سجدتا السهو وكذا القول في السهو
عن التشهد ويلزم الجبران بسجدتي السهو لمن قام في موضع جلوس او جلس في موضع قيام ولمن شك
بين الاربع والخمس ولمن سلم في غير موضعه ولمن تكلم بما لا يجوز مثله في الصلوة ناسيا كل ذلك بدليل الاجماع
المشار اليه وطريقة الاحتياط الى ان قال وسجدتا السهو بعد التسليم ليس فيهما قراءة ولا ركوع بل يقول في كل
واحدة منهما بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وال محمد ويتشهد تشهدا خفيفا ويسلم وفي الرسالة
واما الضرب السادس من السهو وهو ما يجب فيه جبران الصلوة فهو كل سهو عن سجدة من التوحيد يجب
ذكرها بعد الركوع في الثانية فعليه ان يمضي في صلوته فاذا سلم قضى تلك السجدة وسجد بعدها سجدتي
السهو ومن نسي التشهد الاول ثم ذكره بعد الركوع في الثالثة فعليه ان يمضي في صلوته فاذا سلم قضاه
بان يتشهد ثم يسجد سجدتي السهو فان نسي الصلوة على محمد وال محمد حتى جاوز محله ووقته فلا
اعادة عليه ولا قضاء لان حمله على التشهد قياس لا نقول به ومن تكلم في صلوته ساهيا بما لا يكون مثله
في الصلوة فعليه سجدتا السهو ومن سلم في غير موضع التسليم ساهيا فعليه سجدتا السهو ومن قعد في
حال قيام او قام في حال قعود فعليه سجدتا السهو ومن سهى فلم يدر ما صلى ايخمسا او ستا كثرت ظنونه
في ذلك فعليه سجدتا السهو ثم قال فان سهى المصلي في صلوته بما يوجب سجدة السهو مرات كثيرة في صلوة
واحدة يجب عليه بكل مرة سجدتا السهو او سجدتا السهو من الجميع قلنا ان كانت المرات من جنس واحد فمرة
واحدة يجب عليه سجدتا السهو مثلا تكلم ساهيا في الركعة الاولى وكذلك في باقي الركعات فانه لا يجب عليه تكرار
السجدات بل يجب عليه سجدتا السهو فحسب كما لا دليل عليه وقولهم عليهم السلام من تكلم في صلوته
ساهيا يجب عليه سجدتا السهو وما قالوا مرة واحدة او مرة واحدة فعلات فاما اذا اختلف الجنس فالاولى
عندي بل الواجب الاتيان عن كل جنس بسجدتي السهو لانه لا دليل على تداخل الاجناس بل الواجب اعطاء
كل جنس ما تناوله اللفظ لان هذا قد تكلم مثلا وقام في حال القعود واخل باحد السجدتين وشك
بين الاربع والخمس واخل بالتشهد الاول ولم يذكره الا بعد الركوع في الثالثة قال عليه السلام من فعل
كذا يجب عليه سجدتا السهو ومن فعل كذا في صلوته ساهيا فعليه سجدتا السهو وهذا قد فعل الفعلين

فيجب عليه امتثال الامرين ولا دليل على تداخلهما لان الغرضين لا يتداخلان بلا خلاف من محقق وهما سجدتان
بعد التسليم على الصحيح من المذهب سواء كان الزيادة في الصلوة او النقصان وبعض اصحابنا ذهب الى
انهما ان كانت النقصان كانتا قبل التسليم وان كانتا الزيادة كانتا بعد التسليم والاول الاظهر بغير ركوع
ولا قراءة ولا تكبير الاحرام بل بالابدين النسية للوجوب والذي يقال في كل واحدة منهما بسم الله وبالله
اللهم صل على محمد وال محمد وان شاء قال مكان ذلك بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته فيما الجميع وردت الرواية ثم يرفع راسه ويتشهد تشهدا خفيفا ومعنى ذلك ان يأتي بالواجب
من الاذكار المخصوصة ويسلم بعده ولا بد من الكون على طهارة اذا فعلهما فانا حدث قبل الاتيان بهما
وبعد سلامه لا يجب عليه اعادة صلوة بل يجب التطهير وفعلهما الى ان قال وبينا اصحابنا فيما يوجب سجدتي
السهو خلاف فذهب بعضهم على ان الاربع موانع وقال اخرون في خمس موانع وقال الباقون
الاكثرون المحققون في ستة موانع وهو الذي اختاره لما فيه من الاحتياط لان العبادات يجب ان
يحتاط لها وفي الجامع ومن ما يجب فيه سجدتي السهو وهو ترك سجدة من سجدتين سهوا ثم لا يذكر حتى
يركع وترك التشهد الاول كذلك ونقيضهما مستقبل القبلة بعد السلام والكلام سهوا بما ليس من
جنس اذكارها والسلام المذكور قبل وقته سهوا ولمن لا يدري صلى اربعا او خمسا قبل التسليم جالسا
وتسليم ولمن قام حال قعود او العكس على قول وليس فيهما قراءة وتكرار بعد السلام وقبل الكلام
ولو تكلم لفعلهما بعده ويتشهد لهما تشهدا خفيفا ويسلم ويكبر اذا رفع الامام راسه من الركوع المعلم
من خلفه ويقول فيها بسم الله وبالله وصلى الله على محمد وال محمد وبسم الله وبالله السلام عليك
ايها النبي ورحمة الله وبركاته فان حصل من ذلك جنسان مختلفان سجد اربع سجدات فان كان الجنس
واحدا سجد سجدتين من كل ركعتين ومتى نسيهما ثم ذكرهما فعلهما ولو طال الوقت في المذهب
يجب سجدتا السهو في ستة مواضع اذا تكلم في الصلوة ناسيا واذا تكلم فيهما متعمدا معتقدا انه ليس
منها وقد ذهب الشيخ ابو جعفر في يب في باب السهو في كل زيادة ونقصان وسنورد في هذا الفصل
ما يدل على ذلك واذا سلم في الاوليين ناسيا واذا ترك سجدة واحدة ولم يذكر حتى يركع في الثالثة قضاها
بعد التسليم وسجد سجدتي السهو واذا ترك التشهد الاول ولم يذكر حتى يركع في الثالثة قضاه وسجد سجدتي
السهو واذا شك بين الاربع والخمس وهو جالس تشهد وسلم وسجد سجدتي السهو فان كان قائما لم
يركع فقعد وتشهد وسلم وصلى ركعة من قيام او ركعتين جالسا فان كان قد ركع ولم يرفع راسه ارسل
نفسه من غير ان يرفع راسه وفعل مثل ذلك وان كان قد رفع راسه بعد شكه او شك فيه قبل رفع راسه ثم رفعه

بطل

بطل الصلوة وفي الشرايع من ترك سجدة او التشهد ولم يذكر حتى ركع قضاها او احدهما وسجد سجدتي السهو
وفيه مشير الى سجدتي السهو وهما واجبتان حيث ذكرنا ومن تكلم ساهيا او سلم في غير موضعه او شك بين
الاربع والخمس وقيل في كل زيادة ونقيصة اذا لم يكن مبطلا وسجدتا الماموم مع الامام واجبتان ولو تخلف
المسبب ولم ائتم احدهما كان له حكم نفسه وموضعهما بعد التسليم للزيادة والنقصان الا قبل وقيل التفصيل
والاول اظهر وصورتهما ان يكبر مستقبلا ثم يسجد ثم يرفع راسه ويتشهد تشهدا خفيفا ثم يسلم وهل
يجب فيهما الذكر فيه تردد ولو وجب هل يتعين بلفظ الاشبه لا ولو اخلهما بعمد لم تبطل الصلوة
وعليه الاتيان بهما ولو طالت المدة وفي الناسي من ذكر بعد الركوع انه لم يتشهد او ترك سجدة قضى
ذلك بعد التسليم وسجد للسهو وقال فيما بعد ذلك ويجب سجدتا السهو على من تكلم في الصلوة ساهيا
ومن شك بين الاربع والخمس ومن سلم قبل اكمال الركعات وقيل لكل زيادة ونقيصة والقعود في موضع
قيام والقيام في موضع قعود وهما بعد التسليم على الاشهر وعقيبه ما تشهد خفيف وتسليم ولا يجب فيهما
ذكر وفي المعتبر من نسي التشهد الاول ثم ذكر حتى ركع وتشهد والركوع لا يسهو عليه فانه يركع ويمضي في صلوته
وقضاه بعد التسليم وسجد للسهو وفيه من تكلم في الصلوة عامدا اعاد الى ان قال ولمن كان ناسيا لم
يعد ويسجد للسهو وفيه ايضا قال علما من سلم في غير موضعه ناسيا سجد للسهو وفيه قال الشافعي
وابو حنيفة لا كلام زايد يجب كالو تكلم بغيره وفيه قال الشيخ اذا اردت ان تسجد للسهو فاستفتح بالتكبير
واسجد عقيبه وارفع راسك ثم تعود الى السجدة الثانية وتقول بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي
ورحمة الله وبركاته وغير ذلك من الاذكار ويتشهد بعدها تشهدا خفيفا تاتي بالشهادتين والصلوة
على النبي والوسيلة بعده وما ذكره الشيخ ره من التكبير والقول في السجود مستحب لما رواه عمار عن ابي
ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن سجدتي السهو هل فيهما تكبير او تسبيح قال لا انما هما سجدتان فقط
فاذا قعد الواجب السجدتان والتشهدان والصلوة على النبي والرد عليهم السلام والتسليم وعلى ذلك
عملنا الرجوع الى وجوب التشهد فقد رواه الحلبي عن ابي عبد الله ع قال اذا لم تدر اربعا صليت ام خمسا
ام نقصت انه زدت فتشهد وسلم واسجد سجدتين بغير ركوع ولا قراءة فتشهد فيهما تشهدا خفيفا
اما وجوب التسليم فقد رواه عبد الله سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كنت لا تدري اربعا صليت
ام خمسا فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك ثم سلم بعدهما وبذلك قال الشافعي وابو حنيفة واحمد وفي
رواية عمار عن ابي عبد الله ع قال ليس فيهما تشهد اجد السجدتين لكن هذه الرواية متروكة لان صحيح
الاخبار وردت مخالفا لها وقال ابو حنيفة اذا اراد السجود كبر سجد ثم رفع فكبر لانه اسبق سجدتا

لفعلهما فيهما مايفعل في سجدات الصلوة وانا لانمنع جواز ذلك لكن ليس ذلك شرطا فيهما ثم قال وقال
اصحاب يقال فيهما ما رواه الحلبي عن ابي عبد الله ع قال سمعته يقول في سجدتي السهو بسم الله وبالله
اللهم صل على محمد وال محمد قال وسمعته مرة اخرى يقول بسم الله وبالله المتعال عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته وقال الشافعي وابو حنيفة يسبح فيهما كما يسبح في سجدات الصلوة وما ذكره اصحاب منا ان المذهب
قول سلار لما وجب ماسمعه لاحتمال ما قاله على وجه الجواز لا على وجه اللزوم واما ما ذكره الشافعي وابو
حنيفة فهو قياس لا جامع له ولان سجدات الصلوة جزء من الصلوة فلا يلزم من الجبران ما يلزم في الجزء
قال الشيخ في الخلاف وهما واجبات وشرط في صحة الصلوة وبه قال مالك وقال الكرخي واجبتان
وليس شرطا وقال الشافعي واكثر اصحاب ابي حنيفة هما مسنونتان لنا ما رويناه من الاحاديث المتضمنة
للامر بالسجود وظاهر الامر الوجوب وفي المنتهى لو ذكر ترك السجدة بعد ان ركع استرجع في صلوته فاذا سلم
قضى السجدة وسجد سجدتي السهو وفيه لو نسي التشهد الاول وذكره وهو قائم رجع ما لم يركع فتشهد
وان ركع مضى في صلوته وقضى بعد التسليم وعليه سجدتا السهو ثم قال ولو نسي التشهد الثاني حتى
يسلم قضاه ويسجد للسهو وفيه ايضا لو نسي الصلوة على النبي والال عليهم السلام في التشهد الاول وذكره
قبل الركوع فالوجه وجوب العود والجلوس للصلوة وهل يكتفي باعادة التشهد الوجه لا لاجله ولو ذكره
بعد الركوع مضى بلا خلاف وهل يجمع مع القضاء سجدتي السهو فيه تردد اقربه الوجوب وقال فيما بعد
ذلك لو تكلم في الصلوة عمدا بطلت صلوته وقد تقدم ولو تكلم سهوا لم تبطل ويسجد للسهو وعليه
علماؤنا اجمع وفيه ولو سلم في غير موضعه كالاولين من الرباعيات والثلاثية والاولى من الثانية
سهوا ثم صلوته ويسجد للسهو ثم قال لو شك بين الاربع والخمس وهو جالس اتم صلوته ويسجد
سجدتي السهو وقال ايضا لو قعد في حال قيام او قام في حال قعود قال الشيخ لا يسجد للسهو اذا لا اثم
وقال السيد المرتضى يسجد سجدتي السهو وبه قال الشافعي وابو حنيفة والاقرب الاول وفيه ايضا
قد اتفقت علماؤنا على ايجاب سجدتي السهو فيمن سهى عن السجود او التشهد وذكره بعد الركوع ومن
تكلم ناسيا او سلم في غير موضعه وقال ايضا قال الشيخ اذا اراد ان يسجد للسهو كبر فان اراد الشيخ
بذلك الوجوب فهو في موضع المنع وان اراد الاستحباب فهو مسلم وقال اكثر الجمهور بالوجوب
وفي التذكرة والوجوب وجوبهما في كل زيادة ونقصان الى ان قال ولو جلس في الاولى او الثالثة للتشهد
وتشهد ثم ذكر قام وصلى وتشهد وسجد سجدتي السهو عند بعض علمائنا وبه قال الشافعي لما
تقدم وكما عن علقمة والاسود لنا قالا لا يسجد لان الجبران انما يكون للنقصان لا للزيادة وهو ممنوع ولان

الزيادة

الزيادة من نقصانا ولهذا اذا كانت عمدا بطلت فانه ذكر قبل ان يتشهد فانه كالتشهد قبل ان يتشهد فان كان
قد جلس قدر جلسة الاستراحة لم يسجد وان زاد سجد وبقال الشافعي الحلي قال لو زاد فعلا مندوبا او
واجبا في غير موضعه سجد للسهو ولو تنحنح في الركعة الاولى ساهيا سجد للسهو وبه قال الشافعي لما تقدم
وهل يجب فيهما الطهارة والاستقبال ان قلنا بوقوعهما في الصلوة وجهان لا اشكال ينشأ من اصل البراءة
ومن انه سجود واجب فاشترط الركوع للصلوة وقال الشافعي يشترط فيهما ما يشترط في سجود الصلوة وهل
يجب فيهما الذكر اكثر علمائنا عليه وفيه ايضا ان تعدد السهو في الصلوة الواحدة تعدد جزاؤه سواء
اختلفا او تماثلا لان كل واحد سبب تام في وجوب السجدة فكذا الاجتماع لان الاجتماع لا يخرج المختصة
عن حقيقتها ولما رواه الجمهور عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه كان سهو سجدتان وقال الاوزاعي تداخل
المجالس دون المختلف قياسا على جبران الجمع فانه لو كرر الفيل الحد الجبران ولو لم يرتب تعدد ويمنع
الاول مع تكثر المجالس وقال الشافعي وباقي الجمهور بالتداخل فيما تماثل او اختلف الى ان قال لو نسي اربع سجدات
من اربع ركعات قضاهن الاول ترتيب في القضاء ثم سجد بعد قضاء الجميع ثانيا سجدات السهو وهل
المتعدد بينهما بالجبران اشكال ولو كان السهو لزيادة ونقصان كالكلام ونسيان سجدة فانه يعيده
بقضاء السجدة وهل يجب تقديم جبران ما يجب لاجل الزيادة وان تاخر من الزيادة اشكال ينشأ من انها
كالتتمة للسجدة الواحدة المنسية التي هي من صلب الصلوة ومن اصالة البراءة وعدم الترتيب وفي
التذكرة يجب سجود السهو على من تكلم ناسيا او سلم في غير موضعه او شك بين الاربع والخمس
وهو جالس او نسي السجدة او التشهد حتى ركع لو قام في حال قعود او بالعكس ناسيا وقال ابن بابويه
يجب لكل نقيصة او زيادة سهوا عملا برواية الحلبي الصحيحة عن الصادق وهو الاقوى عندي ثم قال يجب في
سجود السهو النية والسجدتان على الاعضاء السبعة والتشهد والتسليم وليس فيهما تكبير واجب
ويقول فيهما بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته او بسم الله وبالله اللهم
صل على محمد وال محمد وهل هذا الذكر واجب فيه اشكال اقربه العدم السجود السهو بعد
الفراغ من الصلوة سواء كان لزيادة او نقصان على الاقوى ولو نسي سجدتي السهو سجدهما
حتى ذكر سواء تكلم او لا وسواء طال الزمان او قصر ولا يتداخل سجود السهو لو تعدد السبب او اتفق
او اختلف الى ان قال هل يشترط الطهارة لسجود السهو اشكال اقربه العدم اما السجدة المتروكة
من الصلوة فيشترط فيها ذلك وفي نهاية الاحكام والاقرب عندي وجوبها الكل زيادة ونقصا
لقول الصادق ع يسجد السهو في كل زيادة ونقصان ثم قال ولو زاد فعلا مندوبا او واجبا في غير

محله نسيانا سجد للسهو فلو تنحنح في الاولى ساهيا سجد ولو زاد في غير موضعه عمدا بطلت صلوته كما لو تنحنح
في الاولى عامدا لانه ذكر غير مشروع ثم قال يجب فيهما النية لانهما عبادة والسجود على الاعضاء السبعة
والطهارة فيهما وفي الرفع فان المتبادر في عرف الشرع ذلك والاقرب وجوب الطهارة والاستقبال سواء
قلنا بوجوبهما في صلب الصلوة او خارجها ويجب فيهما الذكر لانه المجاري مع الصادق ع حيث قال في سجدتي
السهو بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وال محمد ثم سمعته مرة اخرى يقول بسم الله وبالله والسلام عليك ايها
النبي ورحمة الله وبركاته ولا منافاة بين هذه الرواية واصل المذهب من استماع تطرق التشهد الاول
كما توهمه بعض علمائنا لان المراد سماعه في هذه المرة الى ان قال ويجب التشهد بعدهما اقول الاصحاب
وانما يسجد سجدتين بغير ركوع ولا قراءة يتشهد فيهما تشهدا خفيفا ويسلم عقيبه لقول الصادق ع ثم سلم
بعدهما قال الشيخ ويفتتح بالتكبير ويسجد عقيبه وفي وجوبه اشكال ثم قال واذا تعدد السهو في الصلوة
الواحدة تعدد جبرانه سواء اختلف او تماثل لاستقلال كل واحد بالسببية ولا يجتمع على معلول
واحد علتان ولو ترك سجدتين من ركعتين قضاهما ولاء ثم سجد لكل سجدة سجدتين وفي جبران الفصل بين
السهو اشكال ولو كان السهو لزيادة ونقصان كالكلام ونسيان سجدة فانه يبدأ بقضاء السجدة
وهل يجب تقديم جبرانها على جبران الزيادة ولو تاخرت عن الزيادة اشكال ينشأ من انهما
كالتتمة من السجدة المنسية التي هي من صلب الصلوة ومن اصالة البراءة وفي القواعد الطلب
الثاني فيما يوجب الاستئناف في كل من سهى عن شيء او شك فيه وان كان ركنا وهو في محله فعله وهو قسمان
الاول ما يجب معه سجدتا السهو وهو ترك سجدة ساهيا وترك التشهد ساهيا ولم يذكرهما حتى ركع
فانه يقضيهما بعد الصلوة ويسجد سجدتي السهو ينبغي ان تكون المرجع لقوله وهو ما يوجب الاستئناف
في قوله فيما يوجب الاستئناف ثم قال ولو قال لا ادري قياسا على الثنائية او الثلاثية بطلت صلوته ولو قال الرابعة
الثالثة او رابعة فهو شك بين الاثنين والثلث ولو قال الرابعة او خامسة قعد وسلم وصلى ركعتين
من جلوس او ركعة من قيام وسجد للسهو الى ان قال ولو شك بين الاربع والخمس سلم وسجد للسهو ثم قال
الخامس يجب سجدتا السهو على من ذكر ما وجب عليه من تكلم ناسيا او سلم في غير موضعه ناسيا وقيل في كل زيادة
ونقيصة غير مبطلتين وهو الوجه عندي وفي اشتراط الطهارة والاستقبال والذكر وجهان اقربهما العدم
اللهم صل على محمد والسلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته نظرا الى ان الامر خارج عن السهو وان
اتفق السبب على اي وجه كان ولو تكلم ناسيا او شك بين الاربع والخمس او قعد في حال القيام
او قام في حال القعود على اي وجه زاد او نقص غير المبطلات ناسيا على اي سجد للسهو وهما سجدتان بعد

الصلوة

الصلوة يفصل بينهما بجلسة ويقول فيهما بسم الله وبالله صل على محمد وال محمد والسلام عليك ايها
النبي ورحمة الله وبركاته ويتشهد خفيفا ويسلم وفي التسليم من تكلم ساهيا او شك بين الاربع والخمس
على اي وجه او سلم في الاول او فعل المنافي عمدا على اي وجه زاد او نقص او قعد في حال قيام وبالعكس على اي وجه
للسهو بعد الصلوة مطلقا على اي وجه ولا تبطل الصلوة لو اهمل وتقضيهما ماشيا ويستحب فيهما التكبير والذكر
ويجب التشهد والصلوة على النبي والال عليهم السلام والتسليم على قول وتعدد بتعدد الموجب مطلقا على اي وجه في
المتعدد من تكلم ساهيا او فعل في حال قعود او قعد في حال قيام او سلم قبل الاكمال وجب عليه سجدتا السهو
وكما يجبان على من شك بين الاربع والخمس فانهما يجبان على الاربع وسجدهما وفي اللمعة وقيل ايضا اللتكلم
ناسيا والتسليم في الاولين ناسيا والزيادة او النقيصة غير المبطلة الثالث في ذكر الاختلافات
الظاهرة من العبارات المذكورة فنقول انه قد صرح الاصحاب قول ان الموجب لسجدتي السهو شيئان
الاول التكلم في اثناء الصلوة والثاني الشك بين مختلف اشياء الاول القيام في موضع القعود
والقعود في محل القيام والثاني ترك التشهد والثالث الشك في انه زاد في صلوته او نقص وهو
قول شيخنا الصدوق في اواخر مجالسه في المجالس المنزه عقده في بيان مآثب في دين الامامية قال
ولا يجب سجدتا السهو على المصلي الا اذا قام في حال قعوده او قعد في حال قيامه او ترك التشهد
او لم يدر زاد في صلوته او نقص وهذا هو الظاهر من شيخنا المفيد في المقنعة لا انهما
وان اتفقا في عدده الموجب لكن اختلفا في مصداقه في الاثنين من الامور الثلثة اذ الثلثة المذكورة
في كلامه ترك السجدة وترك التشهد والتكلم والرابع تخلل الجالس مع زيادة التكلم في الصلوة
مطلقا او في الجملة وهو المطلوب عليه بما ذكره شيخنا الصدوق في الفقيه حيث قال فيه بعد ما سمعه
منه في المجالس وقال فيما بعد ذلك وان تكلمت في صلوتك ناسيا فقلت اتموا صلوتكم فانه
صلوتك واسجد سجدتي السهو ويقتضي ان مقتضى سجدتي السهو منحصر في اربعة اشياء وهو الظاهر
من ثقة الاسلام ايضا الا انهما اشتركا في اثنين من الامور الاربعة وهما نسيان التشهد والتكلم واختلفا
في امرين اذا المذكور في كلام شيخنا الصدوق في محل القعود والقعود في محل القيام والشك في انه زاد في صلوته او نقص
وفي كلام ثقة الاسلام التسليم في الركعتين مع التكلم والشك بين الاربع والخمس قال في الكافي ومن ظن انه
لا يجب فيها اعادة الصلوة ويجب فيها سجدتا السهو الذي نسيهما فيسلم في الركعتين ثم يتكلم من غير ان يحدث
وجه ويمضي من المقام فعليه ان يتم صلوته ثم يسجد سجدتي السهو والذي ينسى تشهده ولا يجلس في
الركعتين فانه ذلك حتى يركع في الثالثة فعليه سجدتا السهو وقضاء التشهد اذا فرغ من صلوته والذي لا يدري

اربعا صلى ارضا عليه سجدتا السهو قال فهذه اربع مواضع يجب فيها سجدتا السهو وهو مختار شيخ الطايفة
في الخلاف ايضا مع المتقرة الذي سنقف عليها لكنه جعل في جملة الاربعة نسيان السجدة ولم يذكر الشك بين
الاربع والخمس قال جملة السهو لا تخلو في الصلوة الا في اربعة مواضع احدها اذا تكلم في الصلوة ناسيا والثاني
اذا نسي سجدة واحدة ولا يذكر حتى يركع في الركعة التي بعدها والرابع اذا نسي التشهد الاول ولا يذكر حتى يركع
في الثالثة الى اخر عبارته السالفة والفرق بينهما مع اشتراكهما في عدد الموجب من وجوه الاول ان من جملة
الموجب لسجدتي السهو في كلام ثقة الاسلام الشك بين الاربع والخمس بخلافه في كلام شيخ الطايفة في
الخلاف فان مقتضى الحصر فيه خلافه والثاني ان مقتضى كلام شيخ الطايفة ان زيادة السلام في الصلوة ناسيا
موجبة لهما مطلقا سواء كانت في الصلوة الثنائية او الرباعية او الصلوة الثلاثية وفي الاخيرتين سواء
كانت في الركعتين الاوليين او في غيرهما وفي الركعتين الاوليين اقترنت مع التكلم او انفك عنه بخلاف كلام
ثقة الاسلام فان مقتضاه انها توجب سجدتي السهو في الرباعية والثلاثية فيما اذا كانت في الركعتين الاوليين
مع التكلم والثالث ان مقتضى كلام شيخ الطايفة ان نسيان السجدة موجبها بخلاف كلام ثقة الاسلام ثم لا
يخفى ان مقتضى كلامهما ان نسيان التشهد الثاني حتى سلم وانصرف من الصلوة لا يكون موجب السجدة
السهو بخلاف شيخنا الصدوق وفي الفقيه والمجالس وشيخنا المفيد في المقنعة فان مقتضى الكلام المذكور
فيها ان نسيان التشهد مطلقا موجب لها وسنقف على تحقيق الحال في ذلك انشاء الله تعالى وهذا
القول ما ذهب اليه شيخ الطايفة في جمل العقود ايضا والظاهر منه في الاقتصار وان ذكر فيها
بدل نسيان التشهد الشك بين الاربع والخمس فالمذكور فيهما موافق مع ما في الخلاف في
العدد ومخالف له في المعدود في الجملة وقال في الاول اما ما يوجب الجبران بسجدتي السهو فاربع
مواضع من تكلم في الصلوة ناسيا ومن سلم في الاوليين ناسيا ومن ترك واحدة من السجدتين
حتى ركع فيما بعدها بعد التسليم وسجد سجدتي السهو ومن شك بين الاربع والخمس بنى
على الاربع وسجد سجدتي السهو وفي الثاني اما ما يوجب سجدة السهو فمثل من تكلم في الصلوة
ساهيا او سلم في التشهد الاول من الرباعيات والمغرب ومن ترك واحدة من السجدتين حتى ركع
فيما قضاها بعد التسليم وسجد سجدتي السهو ومن شك بين الاربع والخمس بنى على الاربع وسجد سجدتي
السهو في هذه المواضع ومن الكلام في مقام التفرقة بين كلام الكافي والخلاف يظهر الحال فيما ذكره في
هذين الكتابين كما لا يخفى على المتامل في البين والظاهر من صاحب المراسم موافقة هذا القول في العدد
وان خالفه في المعدود فذكر الرابع القيام في محل القعود والقعود في محل القيام فلاحظ عبارته السالفة

والقول

والقول الخامس هو ان ما يوجب السجدتين خمسة اشياء وهو مختار المبسوط والظاهر من النهاية قال في المبسوط
ان ما يوجب الجبران بسجدتي السهو خمسة مواضع من تكلم في الصلوة ساهيا ومن سلم في الاوليين ناسيا ومن
نسي التشهد الاول حتى ركع في الثالثة قضاه بعد القيام وسجد سجدتي السهو ومن ترك واحدة من السجدتين
حتى ركع فيما بعدها قضاها بعد التسليم وسجد سجدتي السهو ومن شك بين الاربع والخمس بنى على
الاربع وسجد سجدتي السهو وهو مختار المحقق في الشرايع والنافع والمعتبر واختاره السيد الرضي
في الجمل لكن في اصل العدد وان غايره في المعدود في الجملة فانه ذكر القيام في محل القعود والقعود في محل القيام
السلام في الاوليين بان ذكره في ذلك وترك هذا فالكافي لابي الصلاح الا ان المزج بينه وبين ما في الجمل
في امرين احدهما ان مقتضى ما في الجمل ان من جملة الخمسة الموجبة لسجدتي السهو هو نسيان التشهد الاول
فنسيان قضاء التشهد الثاني الى ان انصرف من الصلوة ليس كذلك بخلاف ما في الكافي فان المصرح
فيه هو ان نسيان التشهد الثاني الى ان انصرف من الصلوة ايضا كذلك والثاني هو ان مقتضى ما في
الجمل هو ان من جملة الخمسة الموجبة لسجدتي السهو هو الشك بين الاربع والخمس والمصرح به في الكافي
في حكاية الشك في كمال الفرض وزيادة ركعة عليه سواء كانت الصلوة ثنائية او ثلاثية قال اما
ما يوجب الجبران فهو ان يشك في كمال الفرض وزيادة ركعة عليه وذلك ان نقول ان ظاهر
العبارة وان اقتضى ذلك لكن لما كان الشك في عدد الركعات الثنائية والثلاثية موجبا
للبطلان كان خارجا عن محل الكلام فلم يبق الا الشك بين الاربع والخمس كما هو المذكور في الجمل والكافي
من شيخنا الصدوق في المقنع ان الموجب لسجدتي السهو خمسة اشياء ايضا الا انه جعل من جملة
الخمسة الشك بين الثلاث والاربع اذا ذهب الوهم الى انها الرابعة والحاصل ان الظاهر منه في
حصر الموجب في خمسة اشياء الا الاول والثاني الشك بين الثلاث والاربع وذهب
الوهم الى انها الرابعة والثالثة هو نسيان سجدة واحدة في الركعة الثانية فيما اذا لم يتذكر
بها الا بعد ان ركع في الركعة الثالثة والرابع هو نسيان التشهد في الركعة الثانية ولم يتذكره
الا بعد ان ركع وكذا سهو القيام في موضع القعود والقعود في موضع القيام فلاحظ عبارته السالفة
والقول السادس هو ان ما يوجب سجدتي السهو ستة اشياء وهو مختار الغنية قال اما ما يوجب الجبران
فهو ان يسهو عن سجدة واحدة فيتذكرها وقد ركع فانه يلزمه قضاء ما بعد التسليم سجدة السهو
وكذلك من السهو عن التشهد ويلزم الجبران بسجدتي السهو عن التشهد ويلزم الجبران بسجدتي السهو
لمن قام في موضع جلوس او جلس في موضع قيام ولمن شك بين الاربع والخمس ولمن سلم في غير موضعه

ولمن تكلم لا يجوز له في الصلوة ناسيا كل ذلك بدليل الاجماع المشار اليه وطريقة الاحتياط واختاره في التبصرة
والمختلف والتذكرة ولاحظ عبارتها السالفة والقول السابع انه سبعة وهو مختار الرسالة قال والما
انما يوجب الجبران سبعة اشياء من تكلم في الصلوة ناسيا ومن قام وكان من حقه القيام او شك بين
الاربع والخمس ومن ذكر بعد الركوع او ترك التشهد الاول وقضى بعد التسليم او نسي سجدة واحدة
وذكر بعد الركوع وقضى بعد التسليم او سجدتين من الاخيرتين وقضاها على ذلك جبر جميع ذلك بسجدتي
السهو هكذا رايناه العبارة في ذلك وهذه سبعة منها في موضع القعود واحدا وعد
القعود في محل القيام اخر ولم يذكر التسليم في غير محله الا ان يقال بانه اجرى التكلم ناسيا والقول
الثامن انه كل زيادة ونقصان وهو مختار التذكرة ونهاية الاحكام والتحرير والقواعد والارشاد والتلخيص
واللمعة قال في التذكرة والموجب فيها في كل زيادة ونقصان وفي نهاية الاحكام ولا اقرب عندي
وجوبها لكل زيادة ونقصان وفي التحرير وقال ابن بابويه يجب لكل نقيصة او زيادة سهوا عملا
برواية الحلبي الصحيح عن الصادق ع وهو الاقوى وفي القواعد قيل في كل زيادة ونقيصة عن مطابقة
وهو الوجه عندي وحكاه شيخ الطايفة في المبسوط والخلاف عن بعض اصحابنا قال في المبسوط
وقد بينا ان سجدتي السهو لا تجبان الا في خمسة مواضع وفي اصحابنا من قال في كل زيادة ونقصان
فعلى هذا تجبان في كل زيادة على افعال الصلوة او هيئاتها من شاء كان او نقلا وكذلك في كل نقصان
نفلا كان او هيئة نفلا او سنة الا ان الاول اظهر في الروايات والمذهب وفي الخلاف وفي اصحابنا من قال
سجدتا السهو في كل زيادة ونقصان وحكاه في التحرير عن ابن بابويه كما سمعت ووافقه شيخنا الشهيد الثاني
في الروضة قال لكن الدروس ان العمل بموجبها لكل زيادة ونقصان لم يظهر قايل ولا باخذه والماخذ مذكور
وهو من جملة القائلين وقبلها الصدوق وقبله الفاضل وظاهر كلام شيخنا الصدوق ما حكينا
عنه وكما يجدان يقال ان الداعي لتلك النسبة انه عدى في الفقيه والمجالس من موجبات الشك في انه
زاد في الصلوة او نقص قال لا تجب سجدتا السهو الا على من قعد في حال القيام او قام في حال قعوده او زاد في التشهد
ولم يدر زاد امام نقص بناء على انه اذا اوجبنا مع الشك في الزيادة والنقصان مع العلم بهما بطريق اولى فعلى هذا
ينبغي ان يقال ان تاسع الاقوال في المسئلة وجوب سجدتي السهو بالقيام في موضع القعود وفي موضع القيام ونسيان
التشهد والتكلم ساهيا والشك في زيادة شيء ونقصانه مع العلم بطريق اولى وهو الظاهر من شيخنا الصدوق
في الفقيه والمجالس ولعله المراد من بعض الاصحاب في كلام شيخنا الطوسي في المبسوط والخلاف بناء على ما عملت والحاصل
ان بعض الاصحاب المذكور في المبسوط والخلاف لم يتبين لنا من هو غير شيخنا الصدوق ره على الوجه الذي سمعته هذا

الصواب ان يقعد وكان من حقه

كان ره

نقل

نقل الخلاف والاقوال في المسئلة بعد الكلام في مستند الاقوال المذكورة فنقول ان المستند في القول الاخير هو الصحيح المروي
في باب احكام السهو في الصلوة من الفقيه عن الحلبي عن مولانا الصادق ع انه قال اذا زدت ركعة او صليت ثلاث
خمسا او نقصت فتشهد وسلم واسجد سجدتي السهو بغير ركوع ولا قراءة فتشهد فيهما تشهدا خفيفا
وهو مروي في تهذيب ايضا في شرح عبارة المتن وجعلنا التشهد بعد التسليم لان فيه عطف خمسا بام وقلم
المنفصلة على الزيادة هكذا الزام تزد ركعة او صليت ثلاث خمسا ام نقصت ام زدت الى اخره وصريحا لا هو انه اذا
زدت ام نقصت عطف على قوله ركعة او صليت فالتقدير اذا زدت زيدت ام نقصت الى اخره فالمراد وجوب
سجدتي السهو للشك في الزيادة والنقيصة منطوقا ووجوبهما مع تيقن احدهما فحوى وهو المطلوب
والصحيح المروي في الباب المذكور من الفقيه عن الفضيل بن يسار سالنا ابا عبد الله ع عن السهو فقال
من حفظ سهوه فاتمه فليس عليه سجدتا السهو وانما السهو على من لم يدر زاد في صلوته ام نقص فكما
كان النفي في الاول سجدتي السهو منه ارادة تمام من السهو المثبت في الثاني فالمراد ايضا عليه بقوله
وانما السهو على من لم يدر زاد في صلوته ام نقص فهو الوجه سجدتي السهو فيما اذا احتمل الزيادة او
النقصان في صلوته وهو مروي في الكافي ايضا لكن في سنده عثمان بن عيسى من سماعه والصحيح المروي في
الكافي في شرح كلام ثقة الاسلام من سهو في الاربع والخمس ولم يدر زاد ام نقص عن زرارة قال سمعت
ابا جعفر ع يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا شك احدكم في صلوته فلم يدر اتم ام نقص فليسجد سجدتي
وهو جالس وساهما رسول الله صلى الله عليه وآله المرفوعة ولما كانت الاخبار المذكورة صحيحة ذهب الى
مضمونها العلامة في المختلف ووافقه شيخنا الشهيد قدس سره في الذكرى قال في
المختلف من شك فلا يدري زاد او نقص يجب عليه السجدتان وفي الذكرى ما اختاره المناسب اعلى الاقوال
انه زاد ينوي او لا تصور المام ثم المصنوي للنقص ولا امام فنقول الشك في الزيادة اما في الافعال او في الاجزاء
او في عدد الركعات اما الاول فكما اذا شك في انه زاد سجدة او لا او زاد ركوعا او لا او زاد قياما في الصلوة كما اذا
شك في انه قام قبل التشهد او جلس للتشهد او لا او زاد جلوسا كما اذا شك في انه جلس في الركعة الاولى
للتشهد او لا هذا في الزيادة وكذا الحال في النقصان كما اذا شك انه نقص ركوعا في الصلوة او نقص سجدة
في الصلوة او لا او نقص جلوسا في الصلوة كالجلوس بين السجدتين مثلا او لا او نقص قياما في الصلوة او لا واما
الثاني فكما اذا شك في انه زاد تكبيرة الاحرام او لا او زاد قراءة الحمد والسورة او بعض اياتها او بعض
كلماتها او لا او زاد التشهد او بعضه او لا او زاد السلام او لا وكذا النقصان كما اذا شك انه نقص تكبيرة
الاحرام او بعض حروفها او لا او نقص الحمد والسورة او بعض اياتها او بعض كلماتها او لا او نقص الذكر في

الركوع او الذكر في السجود او بعض كلماته او لا او نقص التشهد او بعض كلماته او لا واما الشاك فكما اذا
شك في انه زاد في عدد ركعات الصلوة او لا وان عممت المسئلة بحيث تشمل الافعال والاقوال المستحبة
قلت اما الزيادة فكما اذا شك انه زاد قنوتا في الصلوة فكان قنت في الركعة الاولى والثالثة والرابعة الا الاولى
فانه هلهنت والركعة الثانية الا اولى فانه زاد التكبير المستحب او اطلق بها الا اولى فانه اطال الجلسة الاستراحة
الا انه تقول فمقتضى الضوابط المذكورة لزوم سجدتي السهو في جميع الصور المذكورة فتقطع المقام يستدعي ان يقال ان
الشك في نقصان فعل او قول في الصلوة اما بعد التجاوز عن محله او قبله او على الثاني تكليف المصلي هو الاتيان
بالشكوك فيه على الاول تكليفه البناء على فعل الشكوك فيه والمضي في صلوته والقائل بلزوم سجدتي السهو لذلك
في نقصان شيء في الصلوة وعدمه اما يقول بلزومها في القسمين او في احدهما وعلى التقديرين نقول
ان ظواهر النصوص المعتبرة تدفعه كالصحيح المروي في التهذيب عن اسمعيل بن جابر عن ابي عبد الله ع في آخره
كل شيء فيه ما قد جاوزه ودخل في غيره فليمض عليه والصحيح المروي في باب احكام السهو من زيادات التهذيب عن
زرارة في آخره يا زرارة اذا خرجت من شيء ودخلت في غيره فشكك ليس بشيء والموثق كالصحيح المروي في الباب
المذكور عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال كلما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو ذلك ان تقول ان
الظاهر من النصوص المذكورة وان كان عدم لزوم سجدتي السهو بالشك في نقصان شيء وعدم لكن
الظاهر انها يقول عليه ان الدليل يعاضده ما هو اقوى منه والنصوص المذكورة الدالة على لزوم سجدتي السهو
بالشك في نقصان شيء اقرب في الدلالة على الوجوب من هذه النصوص في الدلالة على عدم وذلك ان تقول
انه يمكن ان يكون مراد شيخنا الصدوق من قوله زاد في صلوته انه نقص منها هو الزيادة في عدد ركعاتها
وكذا النقصان منها بان يكون المراد من قوله زاد في صلوته هو الشك بين الاربع والخمس لوضوح انه يصدق
حينئذ انه لم يدر نقص في صلوته ام لا وهذا وان كان بعيدا مستدرا بما يذهب عليه الا لكنه اولى من حمله على ما هو
الظاهر من لفظ الاخبار بان الشك بين الثلاث والاربع والخمس من موجباتها فعدم التعرض لها لا ينافي
ولا تصريح في المقنع بان الشك بين الثلاث والاربع من موجباتها فانه اذا ذهب الى موجباتها الاربعة
فالمناسب ايراد النصوص الواردة في المقام ثم العود لتحقيق الحال في المرام فنقول منها صحيحة الحلبي
المتقدمة عن مولانا الصادق ع انه قال اذا لم تدر اربعا صليت او خمسا لم زدت انه نقصت فتشهد
وسلم واسجد سجدتي السهو بعد ركوع ولا قراءة تتشهد فيهما تشهدا خفيفا ومنها الصحيح المروي في الكافي
عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال اذا كنت لا تدري اربعا صليت او خمسا فاسجد سجدتي السهو
بعد التسليم ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي في الكافي ايضا عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال اذا

لم تدر

لم تدر خمسا صليت ام اربعا فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك وانت جالس ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي
فيه ايضا عن الحلبي عن ابي عبد الله ع قال قال اذا لم تدر ثنتين صليت ام اربعا ولم يذهب وهلك الى
شيء تتشهد وسلم ثم صل ركعتين واربع سجدات فقرء فيهما بام القرآن ثم تشهد وسلم فان كنت انما
صليت ركعتين كانتا هاتان تامة الاربع وان كنت صليت الاربع كانت هاتان نافلة وان كنت لا تدري
ثلثا صليت ام اربعا ولم يذهب وهلك الى شيء فسلم ثم صل ركعتين وانت جالس فقرء فيهما بام
الكتاب وان ذهب وهلك الى الثلاث فقم فصل الركعة الرابعة ولا تسجد سجدتي السهو وان ذهب
وهلك الى الاربع فتشهد وسلم ثم اسجد سجدتي السهو ولما كان المدلول عليه بالصحاح الثلاثة
الاول وجوب سجدتي السهو الشك بين الاربع والخمس ولم يذكره الصدوق الا في الفقيه ولا
في غيره ناسب حمل كلام المذكور على ما ذكرناه امثالا لما لو كتبه عادلت عليه النصوص الصحيحة فحمل
كلامه على ان اولى من حمله على ظاهره لذلك الا ترى ان نقد الاسلام مع حصره الموجب لسجدتي
السهو في الاربع جعل من جملتها الشك بين الاربع والخمس وكذا حمل قوله نقص على المعنى المذكور
اولى من حمله على ظاهره ليكون فتواه في الفقيه والمجالس مطابقا لما ذكره في المقنع وماخوذا مما
دلت عليه صحيحة الحلبي الاخيرة والحاصل ان حمل كلام شيخنا الصدوق في الفقيه والمجالس على المعنى
الذي ذكرناه اولى من حمله على ظاهره بان يقال ان شيخنا الصدوق يقول بلزوم سجدتي السهو بالشك
في انه زاد في صلوته شيئا فعلا او قولا او نقص منها شيئا كذلك لبعده جدا ولمنافاته
لظاهر ما دلت عليه الصحاح التي اوردناها ولعله لذلك عدل نقد الاسلام زين الله تعالى مكانه
في دار السلام عن ظاهر النصوص التي اوردناها عند ذكر المستند القدم بلزوم سجدتي السهو
بالشك في انه زاد في الصلوة او نقص منها فعنون الكلام بقوله من شك في الاربع والخمس
ولم يدر زاد ام نقص واورد اولا صحيحة زرارة السالفة قال سمعت ابا جعفر ع يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا شك احدكم في صلوته فلم يدر زاد ام نقص فليسجد سجدتين
وهو جالس حيث عطف قوله ولم يدر زاد ام نقص على قوله شك بالاربع والخمس بالواو
دون او وهو يشعر بان المراد من المعطوف ما هو المراد من المعطوف عليه ليكون المراد اذا
شك احدكم في صلوته فلم يدر زاد ام لم يزد وحمل نقص عليه وان كان بعيدا لكن الظاهر
ان تركه لذلك الظهور بطلان ظاهره عنده وهو يكفي الاعراض عن ظاهره ولم يسبق
القائل بذلك الا العلامة في المختلف وشيخنا الشهيد في شرح الارشاد وعصرهما في سائر

كتبهما الى ان يكون في مقام التوجيه لذلك مضافا الى دلالة النص الصحيح على عدم سجدتي السهو مع الشك في
نقصان صلوة واحدة كالصحيح المروي في الكافي عن الحلبي قال سئل ابو عبد الله ع عن رجل سهو فلم يدر
سجد سجدة ام ثنتين قال يسجد اخرى وليس عليه بعد القضاء الصلوة سجدتا السهو وتامل ايضا
يقول في صحيحة الحلبي المسالفة ما يابى على الجمل على ما ذهب اليه في المختلف وتوضيح الحال
في ذلك يستدعي ان يقال ان قوله ع في ذيلها فتشهد وسلم جزاء لقوله ع اذا لم تدر اربعا
صليت او خمسا والمعنى اذا لم تدر صليت اربعا او خمسا فالواجب عليك هنالك ان ياتي
بالتشهد والتسليم ثم تاتي بسجدتي السهو وقوله ع زدت ام نقصت عطف على الشرط ويعلم
ان المعطوف على الشرط في قوة الشرط فالتقدير اذا لم تدر زدت في الصلوة ام نقصت منها
فتشهد وسلم الى آخره وهذا المعنى لا يستقيم على ما ذهب اليه العلامة في المختلف لوضوح
انه اذا شك في الركعة الاولى في انه اتى بالبسملة في اول الحمد ام لا تكليفه ان ياتي بما نسي من
الركعة الاولى ثم بالركعة الثانية ثم بالثالثة ثم بالرابعة ثم ياتي بالتشهد والتسليم وظاهر
الحديث خلافه بل الظاهر انه بمجرد الشك في انه زاد في الصلوة او نقص يتشهد وهذا
المعنى انما يستقيم على المعنى الذي قلناه من حمله على ان المراد زدت ام لا او نقصت ام لا فيما اذا كان
الشك بين الثلاث والاربع وذهب الوهم الى انها الرابعة كما في صحيحة الحلبي السالفة
فان ذهب وهلك الى الاربع فتشهد وسلم واسجد سجدتي السهو والحق ان تقول انه
ذلك لا باس به في صحيحة الفضيل بن يسار وصحيحة زرارة واما صحيحة الحلبي فلا مطعن
تامل حتى يتبين لك الحال واما المستند للقول بان الموجب لسجدتي السهو انما كان زيادة
ونقصان اثنين من الافعال فهو الصحاح المذكورة اي صحيحة الحلبي وصحيحة الفضيل بن يسار
وصحيحة زرارة والصحيح المروي في التهذيب في شرح عبارة المقنعة وان تيقن التسليم في
من ركعة واحدة اعاد على كلا حال عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابنا عن حنان بن السدير عن
ابي عبد الله ع قال تسجد سجدتي السهو في كل زيادة تدخل عليك او نقصان والجواب
اما عن الصحاح المذكورة فنقول ان العلامة اجاب عنه بنحو من حمل الكراهة وان استدل
بصحيحة الحلبي التي من جملتها للقول المذكور لكن وجه دلالتها عليه غير ظاهر الا من جهة
التخصيص لانه دالة على لزوم سجدتي السهو مع الشك في زيادة شيء في الصلوة ونقصها
منها فمع القطع بالزيادة او النقصان بطريق اولى ويتوجه عليه ان ذلك انما يستقيم اذا

امكننا

امكننا القول بذلك في المذكور لوضوح انه مبني على ذلك لظهور ان الفحوى هو القياس
بطريق اولى وظاهر ان ذلك يتوقف على ثبوت الحكم في المقيس عليه حتى يمكن ان يقال
ان ثبوته فيه يستدعي ثبوته في المقيس بطريق اولى وحيث قد علمت عدم تبين ذلك
الحال بعون الله العلي المتعال واما عن ما رواه سفيان بن السمط فنقول انه مجهول
الحال غير مذكور في كتب الرجال عدد رجال شيخ الطائفة فانه اورده فيه في باب اصحاب
مولانا الصادق عليه السلام فقال سفيان بن السمط البجلي الكوفي اسند عنه وكذا الحال في
الراوي بعض اصحابنا فانه غير معلوم وبذلك ان نقول ان المراد وان كان كذلك الا ان الراوي
عنه عن ابن ابي عمير وهو من اصحاب الاجماع فالحق في الجواب ان يقال ان الحديث المذكور حديث
الظاهر اذ لم يظهر القائل بمفهومه على الطلاقه وهو وان عمل بذلك لكنه لاعتقاده ان شيخنا
الصدوق قال بذلك وحيث قد علمت تحقيق الحال في ذلك تبين لك الحال في الاصول
والعمومات المعتضدة بجل اصحاب لا يمكن الخروج عنها بذلك فيحمل على الاستحباب واما
المستند للقول الثاني وهو ان الموجب لسجدتي السهو بين سبعة التكلم ناسيا والقيام في موضع
القعود والقعود في محل القيام والشك بين الاربع والخمس ونسيان التشهد ونسيان
سجدة واحدة من الركعتين الاوليين ونسيان السجدتين الاخيرتين وقد علمت ان القائل
بذلك هو الشيخ زهره وقد سمعت منه دعوى الاجماع عليه فاعلم ان المناسب استقصا
النصوص الواردة في الباب ثم الاشارة الى ما هو الاقرب بالصواب فنقول منها
الصحيح المروي في باب من تكلم في صلوته او انصرف قبل ان يتمها او يقوم في موضع الجلوس
من الكافي عن الفضيل بن يسار عن ابي جعفر ع قال في الرجل يصلي ركعتين من المكتوبة ثم
ينسى فيقوم قبل ان يجلس بينهما قال فليجلس ما لم يركع وقد تمت صلوته فان لم يذكر حتى يركع
فليمض في صلوته فاذا سلم سجد سجدتين وهو جالس ومنها الصحيح المروي في الباب وباب
احكام السهو من الزيادات عن الحلبي عن ابي عبد الله ع قال اذا قمت في الركعتين من الظهر
او غيرهما ولم تتشهد فيهما فذكرت ذلك في الركعة الثالثة قبل ان تركع فاجلس فتشهد
وقم فاتم صلوتك فاذا انت لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك حتى تفرغ فاذا فرغت
فاسجد سجدتي السهو بعد التسليم قبل ان تتكلم ومنها الصحيح المروي في الباب ايضا عن
صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل يتكلم ناسيا في الصلوة

يقول اقوا صفوفكم فقال يتم صلوته ثم يسجد سجدتين فقلت سجدتا السهو قبل التسليم هما او بعد
قال بعد ومنها الصحيح المروي في الباب ايضا عن معوية بن قال سالته عن الرجل يسهو فيقوم
في حال قعود او يقعد في حال قيام قال فليسجد سجدتين بعد التسليم وهما المرغمتان ترغمان الشيطان
ومنها الصحيح المروي في باب من سهى في الاربع والخمس ولم يدر زاد ام نقص او استيقن انه زاد
من الكافي عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال اذا كنت لا تدري اربعا صليت او خمسا
فاسجد سجدتي السهو بعد تسليمك ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي في الباب عن ابي بصير قال
قال ابو عبد الله عليه السلم قال اذا لم تدر خمسا صليت ام اربعا فاسجد سجدتي السهو بعد
تسليمك فانت جالس ثم سلم بعدهما ومنها الصحيح المروي في باب السهو في التلاوة والاربع
من الكافي عن ابن ابي يعفور قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل لا يدري صلى اربعا
الى ان قال ع وان تكلم فليسجد سجدتي السهو ومنها الصحيح المروي في شعب في شرح كلام المصنف فانه ترك
التشهد ناسيا قضاه ولم يعد الصلوة عن سليمان بن خالد قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل
نسي ان يجلس في الركعتين الاوليين فقال ان ذكر قبل ان يركع فليجلس وان لم يذكر حتى يركع فيتم
الصلوة حتى اذا فرغ فليسلم وليسجد سجدتي السهو ومنها الصحيح المروي في الموضع المذكور من
تهذيب عن ابي يعفور قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن الرجل يسهو في الركعتين من المكتوبة فلا
يجلس فيهما حتى يركع فقال يتم صلوته ثم يسلم ويسجد سجدتي السهو وهو جالس قبل ان يتكلم ومنها
الصحيح المروي هناك عن صفوان بن يحيى عن الحسين بن ابي العلا قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل
يصلي ركعتين من المكتوبة فلا يجلس حتى يركع الثالثة فقال يتم صلوته ثم يسلم ويسجد سجدتي السهو
وهو جالس قبل ان يتكلم ورواه هناك ايضا باسناده عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن
الحسين بن ابي العلا قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل يصلي الركعتين الى آخره وايضا باسناده
عن الحسين بن السعيد عن القاسم بن محمد عن الحسين بن ابي العلا عن ابي عبد الله ع قال سالت عن
الرجل يصلي المكتوبة فلا يجلس حتى يركع في الثالثة قال يتم صلوته ويسجد سجدتي السهو وهو جالس
قبل ان يتكلم ومنها ما رواه في باب احكام السهو من زيادات تهذيب عن ابي حمزة قال ابو عبد الله ع
اذا قمت في الركعتين الاوليين ولم تتشهد فذكرت قبل ان تركع فاجلس وتشهد وقم فاتم
صلوتك وان انت لم تذكر حتى تركع فامض في صلوتك حتى تفرغ فاذا فرغت فاسجد سجدتي
السهو بعد التسليم قبل ان تتكلم ومنها الصحيح المروي في الباب من الزيادات عن صفوان عن

العيص

العيص قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن رجل نسي ركعة من صلوته حتى فرغ منها ثم ذكر انه لم يركع
قال يقوم فيركع وليسجد سجدتين ومنها الموثق المروي في الباب عن عمار بن موسى الساباطي
قال سالت ابا عبد الله عليه السلم عن السهو ما يجب فيه سجدتا السهو فقال اذا اردت ان
تقعد فقمت او اردت ان تقوم فقعدت او اردت ان تقرا فسبحت او اردت ان تسبح فقرات فعليك
سجدتا السهو وليس

في الكشكول وجد بخط الشهيد ره رفعه الى رسول الله ص قال اذا اراد احدكم
ان يعمل ان حاجته تقضى ام لا فليقبض على شيء من الحصى ويضم جلسته
ويعد ثمانا ثمانا من الحصى المقبوضة فان بقي في يده واحدة فهي للحاجة
مقضية وان بقي اثنان فهي المرتجى فانها لا تقضى وان بقي ثلث فهي الخائبة
يكون نحسا لا تقضى وان بقي خمس فهي المستريح فانها تقضى سريعا وان بقي
ست فهي القرح فانها تقضى وان بقي سبع فهي لعطارد فانها تقضى حسنا
وان بقي ثمان فلا تعرض لها وبه من اموره فانها وقعت في الوقت
نقل هذا عن خزانة الهمم الخالي الحمد الزاقي في صفحة ١٨٩

يا صحه القائم ادراى رفع بليات وحاجات هرچه باشد سحر بار خيزد بعد از تعقيب كامل
بصد هشتاد مرتبه با خشوع تمام رو به زير آسمان سرد با برهنه آن ذكر شريف را بخوانند و نيز
تمام حاجات خود را بخواهند كه ثابت و بر آورده است از ثقه مسموع شد كه علامه ذكر كرده
در حدود ذكر اين ذكر را بين ترتيب خوانده و علامه از شتر افتاده هر دو رفت و حالم او را
[illegible] با سعادت بعد در خواب [illegible] به از آنكه [illegible]
هر چه متوجه است كه ادراى نمودن آن شخص تقصير خواهد بكرد براى در امان كه علامه از
چيزى نيز سه علامه احوال را سال نموده كه [illegible] تعليم كن كفت [illegible]
دارى كفتم چه دارم كفت يا صحه القائم را بصد هشتاد مرتبه [illegible]
ادراى [illegible] كه بهتر از اين [illegible] حرف [illegible]
[illegible] شنبه ١١ [illegible]
[illegible]

كتابخانه مجلس شورى اسلامى
مجموعه خطى ايران
[illegible] ١٣٠٢ هجرى شمسى